فضائل جهاد

تلخیص وتشریح کتاب

مشارع الاشواق الی مصارع العشاق فی الجهاد وفضائله

مؤلف

امام المجاهدین علامه ابو زکریا احمد بن ابراهیم الدمشقی الدمیاطی المعروف بابن نحاس رحمه الله

برگردان فارسی

الدکتور ابوریحان الانصاری
وابوالوفا الهروی وملا شاه ولی افغانی

ناشر
ابو احمد

بسم الله الرحمن الرحیم

فضایل جهاد

تلخیص و تشریح کتاب:

مشارع الاشواق الی مصارع العشاق (فی‌الجهاد و فضائله)

للامام المجاهد الشهید ابی‌زکریا احمد بن ابراهیم الدمشقی الدمیاطی

المشهور بابن النّحاس رحمه‌الله

برگردان فارسی:

الدکتور ابوریحان الانصاری وابوالوفاءالهروی و ملا شاه ولی افغانی

مقدمه

الحمد لله و کفی و الصلوة والسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد:

خداوند متعال دین مبین اسلام را برای جامعه‌ی بشریت رحمتی قرار داده و پیامبر گرامی‌اش خاتم النبیینﷺ را به‌عنوان رهبر آن برگزید. پیامبرﷺ این آئین الهی را با حجت و براهین برای جامعه‌ی انسانیّت تبیین نمود. الله تعالی پیامبرش را ضمن تایید با براهین محکم، باشمشیر یاری نمود. پیامبرﷺ فرمودند: «بعثتُ بین یدی الساعة باالسیف، حتّی یعبد الله تعالی وحده لاشریک له...»[1]

حکمت خداوند متعال بر این پایه استوار است که خلافت و تمکین دین الهی بر روی زمین فقط به وسیله‌ی جهاد برای مسلمانان امکان پذیر است. چنان‌که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗا﴾ [نور: ۵۵]

رمز بقا و احیای مساجد و سایر شعائر اسلامی در گرو فریضه‌ی جهاد می‌باشد. کما آنکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [حج: ۴۰]

این همان جهاد است که با بیان فضایل آن صفحات قرآن مزین است؛ جهادی که درباره‌ی آن خداوند متعال فرموده است:

۱- «من در نزدیکی قیامت همراه با شمشیر فرستاده شده‌ام تا آن‌که صرفاً خدای یگانه که او را هیچ شریکی نیست، پرستش شود.»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [صف: ۱۰،۱۱]

جهادی‌که آیات خداوند متعال عاملان به آن را چنین توصیف نموده است؟

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾ [صف: ۴]

جهادی‌که عظمت و رفعت شأن آن را خداوند متعال چنین تمثیل می‌کند:

﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ﴾

همین نبرد حق پرستی است که بیداری یک شب در آن، از زنده‌داری هزار شب با عبادت برتر است. نبردی که یک لحظه استقامت در آن از عبادت ۶۰ سال در خانه فزون‌تر است. این همان جهادی است که خداوند وعده داده: قدم‌هایی‌که در راه آن غبار آلود می‌گردد، هرگز به جانب دوزخ کشیده نخواهند شد. و توأم با آن، به افرادی که از این جهاد شانه خالی کرده و در خانه‌های‌شان نشسته و با شنیدن اعلان آن از شرکت جستن در آن تعللّ می‌نمایند، با این لهجه‌ی خشم آمیز تنبیه شده‌اند: ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾ [توبه: ۲۴]

جای سؤال است که چرا جهاد فی سبیل الله از این همه فضایل برخورداراست! و چرا در مورد مجاهدان به تکرار گفته شده: آن‌ها کامیاب و رستگاراند و دارای

درجات عالی می‌باشند! و چرا عده‌ای که از این جهاد رو بر می‌تابند این‌چنین مورد تنبیه و توبیخ واقع می‌شوند؟

در هرجای قرآن که سخن از جهاد است، در قبال آن مژده‌ی خوشنودی و رضایت الهی و پاداش نیک و برخورداری از درجات عالی در پیشگاه داور یکتا و نجات از عذاب دردناک ذکر گردیده است. برعکس این قضیه در هیچ جایی از قرآن مضمونی نمی‌توان یافت که در آن ذکر نبرد و جهاد به میان آید و در پاداش آن وعده‌ی دنیا و اسباب مادی وعده داده شده باشد.

این‌جا این پرسش بوجود می‌آید که وقتی که در برنامه‌ی جهاد و مبارزه ثروت اندوزی و مادیات مطرح نیست پس، از خون ریزی چه سودی به دست می‌آید که خداوند در عوض آن این همه درجات عالی را وعده داده است. آخر در این کار خطیر و سرنوشت ساز چه سرّی نهفته است که غبار آلود شدن قدم‌ها در راه آن موجب جلب الطاف و عنایت الهی قرار می‌گیرد. پاسخ را فقط در ﴿قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله﴾ و ﴿الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر﴾ باید جست. این را خداوند متعال نمی‌خواهد که بر روی زمین فتنه و فساد برپا شود و بندگانش بی‌جهت مورد اذیّت و آزار واقع شوند. براستی اوتعالی دوست ندارد که زورگویان، مستضعفان را پایمال کنند و امنیت و آرامش آنان را به‌هم بزنند و زندگی اخلاقی، روحانی ومادی آنان را به‌سمت و سوی پرتگاه هلاکت و مرز نیستی سوق دهند. او این‌را نمی‌پسندد انسانی که بنده‌ی اوست بنده‌ی غیرخدا قرار بگیرد و بر شرافت و کرامت وی داغ ذلت نمودار شود.

پس کسانی‌که بدور از انتظار مادی و امید مال و ثروت و بدون مطرح نمودن پایه‌های منافع شخصی صرفاً به‌خاطر رضای الله و پاک سازی دنیا از این فتنه و فساد و در جهت درهم ریختن بنیادهای جور و ستم و در جهت تحقّق عدل و انصاف به‌جای ظلم وجور بپا می‌خیزند و برای نیل به این هدف مقدس جان و مال، فرزندان، پدران و برادران، خانه و کاشانه و در یک کلمه همه چیز خود را فدا می‌نماید چه

کسی می‌تواند بیش از ایشان مستحقّ دوستی با خداوند متعال و رضامندی الهی قرار گیرد.

طبیعتاً باید قانونی برای دفاع از حق وجود داشته باشد تا از حق پاسداری کند زیرا در بسیاری از جای‌ها پرچم حق به‌دلیل ناتوانی اهل آن بر زمین افتاده و پرچم باطل به‌خاطر فداکاری اهل آن برافراشته شده است.

به همین دلیل جهاد در راه خدا بعد از ایمان به خدا در رأس تمام ارزشهای اسلامی است. اگر بدقت بررسی شود معلوم خواهد شد که در حقیت جهاد روح همه‌ی فضایل و مکارم اخلاق است؛ زیرا این تفکّر و ذهنیت که انسان شرّ و استبداد را تحت هیچ شرایطی تحمّل نکند و برای از بین بردن آن از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نکند، اعلی‌ترین روح شرافت انسانی است. ازاین رواست که رسول‌الله ﷺ آن شخصیت بزرگ و صاحب مکارم و اخلاق عظیم در ۲۷ غزوه شخصاً شمشیر به دست گرفته و بیش از ۶۰ سریه را سازماندهی کرده است و با دشمنان خدا و دشمنان انسانیت واخلاق به‌نبرد پرداخت است. پس از رحلت رسول‌الله ﷺ یاران او وسایر خلفاء وامرای امّت اسلامی بدون هیچ وقفه‌ای ادامه دهنده‌گان این راه بودند. که درنتیجه صلح و آرامش را برای بشریت به ارمغان آوردند و انسان‌ها اعمّ از مسلمانان و غیر مسلمانان زیر سایه‌ی عدل نظام اسلامی می‌زیستند؛ اما بدبختانه به علّت ترک جهاد و دسته‌کم شمردن این قانون الهی، خلافت و زعامت از دست مسلمانان گرفته شد که در نتیجه‌ی آن نه تنها مسلمانان زیان بار گشتند؛ بلکه کل جهان با خساره و زیان مواجه گردید. برای بسط بیشتّر این موضوع به کتاب حدود خسارت جهان اثر امام ندوی رحمه الله مراجعه شود. لذا اگر مسلمانان باری دیگر اهمیّت و تقدس این فریضه‌ی بزرگ دریافته و برای احیای مجدد آن قیام کنند انشاء الله همان فتح مبین و سروریت باز خواهد گشت. به امید پیروزی حق بر باطل. (والسّلام)

این کتاب...

کتابی‌را که پیش روی دارید، ترجمه و تلخیص و تشریح کتاب گران‌سنگ (مشارع الاشواق...) تألیف امام ابو زکریا احمد بن ابراهیم دمشقی دمیاطی معروف به ابن نحاس﵀ متوفای ۸۱۴ هجری می‌باشد.

اصل این کتاب به زبان عربی در دو مجلّد بزرگ به چاپ رسیده و به کوشش دو تن از علما؛ به‌نام‌های دکتور ادریس محمد علی و دکتور محمد خالد مورد تخریج و تعلیق قرار گرفته است. شایان ذکر است که کتاب حاضر از میان بیش از ۶۰ کتاب تالیف شده در موضوع جهاد که توسط علمای بزگی؛ همچون «کتاب‌الجهاد لابن‌المبارک» (در در دو جلد)، «الإجتهاد...» اثر سلطان شهید نورالدین زنگی، «کتاب‌الاجتهادفی‌فضل‌الجهاد لابن‌الکثیر»، «کتاب‌الاجتهادفی‌اقامة فرض‌الجهاد لابن‌العساکر»، «کتاب‌الجهاد للإمام‌الشافعی رحمه الله»، «الفروسیه‌المحمدیه لابن‌القیم‌الجوزیه» و... و.. جامع‌تر و مفیدتر به‌نظر می‌رسد.

عنایت به این نکته لازم است که مؤلف﵀ در کتاب خود به بحث پیرامون فضایل بسنده نکرده بلکه با تلاش خُستگی ناپذیر و دقت نظر با طرح مسایل، ذکر تدابیر و حکمت‌های عملی به بسط کتاب پرداخته است.

تألیف کتاب حاضر در واقع زاییده‌ی اوضاع و احوال حاکم بر روزگار مؤلف﵀ است. روزگاری که با عصر ما تشابه فراوان دارد. از این رو مطالعه‌ی این کتاب بسیاری از شبهات و ایرادهایی را که در عصر حاضر بر موضوع جهاد سایه افکنده و تقدس و حرمت آن را از دل‌های مسلمانان زدوده است رفع می‌نماید.

ابتدا این کتاب توسط مولانا مسعود اظهر یکی از علما و مجاهدان عصر حاضر به زبان اردو ترجمه و تلخیص گردیده و ۹ بار به نام «فضایل جهاد» به چاپ رسیده است. مولانا مسعود اظهر چندین سال را در زندان‌های هندوستان سپری کرده و سر انجام به برکت امارت اسلامی طالبان افغانستان زمینه‌ی آزادی‌اش فراهم گردیده است. وی در شرح انگیزه‌ی دست زدن به ترجمه‌ی این کتاب می‌نویسد: در

هندوستان در زندان بسر می‌بردم که مرشد بزرگوارم علامه‌ی مجاهد فقیه‌العصر مفتی رشید احمد نسخه‌ای از این کتاب را برایم فرستاد. بنده پس از مطالعه‌ی چند صفحه از آن با خود اندیشیدم که اگر این کتاب به زبان اردو ترجمه می‌شد، برای پیشبرد دعوت جهاد بسیار مؤثر می‌بود. مخصوصاً وقتی که آن‌را برای زندانیان همبند خودم قرائت کردم آنان به‌ترجمه شدن آن به زبان اردو علاقه‌مند شدند، بدین‌ترتیب انگیزه‌ی ترجمه‌ی کتاب در من قوت گرفت. اما کمبود مایه‌ی علمی و عدم دسترسی به کتاب‌های حدیث و لغت و او ضاع ناگوار زندان موجب شد تا مدتی این کار به‌تاخیر بیفتد. بالاخره سرانجام روحیه گرفتم و با مشورت و تاکید بزرگان اقدام به ترجمه و تلخیص کتاب نمودم. با توفیق خداوندی ترجمه وتلخیص کتاب در تاریخ ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۴۱۹ هجری قمری روز جمعه آغاز و در تاریخ ۱۶ جمادی الاخری ۱۴۱۹ روز پنج‌شنبه پایان یافت».

روش مولانا اظهر در ترجمه و تلخیص کتاب

۱- در برخی موارد از شیوه‌ی ترجمه‌ی تحت‌اللفظ استفاده شده و در پاره‌ای موارد ترجمه‌ی آزاد صورت گرفته است.

۲- از آوردن برخی روایات صرف نظر شده و مطالبی که در این عصر چندان حایز اهمیت نیستند، حذف شده‌اند.

۳- در پایان هر باب تحلیل‌ها و توضیحاتی مفید پیرامون دعوت و بینش جهادی توسط مولانا طرح شده است.

روش ما در ترجمه‌ی کتاب

۱- در بیشتر موارد به‌خصوص در ترجمه‌ی روایات و احادیث از شیوه‌ی ترجمه‌ی بین بین و در برخی موارد از ترجمه‌ی آزاد هم اسفاده گردیده است.

۲- در ترجمه‌ی آیات از ترجمه‌ی شاه ولی‌الله استفاده شده است.

۳- بیشتر مطالب با اصل کتاب (عربی) مطابقت داده شد و در مواردی نادر که ترجمه‌ی اردو با اصل کتاب همخوانی نداشته است، اصلاح گردیده است.

۴- در تخریج احادیث و مطالب کتاب عینا تعلیق دکتران ادریس محمد علی و محمد خالد استانبولی نقل گردیده است. در پاره‌ای از موارد که تخریج صورت نگرفته ما نیز به علت عدم دسترسی به مراجع، آن‌ها را همچنان به‌حالت اصلی گذاشته‌ایم.

۵- از آوردن مقدمه‌ی مولانا اظهر به علت عدم اطاله‌ی کتاب صرف‌نظر شده است.

۶- توضیحات و مطالب مولانا اظهر داخل قلاب [ ] و توضیحات مترجمان داخل فرانتز ( ) علامت گذاری‌شده‌اند.

آشنایی مؤلف ﷫

امام شهید ابو زکریا احمد بن ابراهیم دمشقی دمیاطی ﷫ یکی از محدثان، فقیهان و مجاهدان بِنام عصر خویش بوده که تمام زندگی‌اش را صرف علم و جهاد در راه خدا کرده است. نامبرده در علم حدیث ید طولایی داشته چنان‌که سبک و ترتیب کتابش برای اهل فن بیانگر این مطلب است. وی در مسأله‌ی امر به‌معروف و نهی از منکر و در رد بدعات و شرکیات عصر خویش نقش بسزایی ایفا نموده و از کوتاهی‌های علمای معاصرش در این‌باره رنج فراوان می‌برده است. کتاب وی بنام «تنبه‌الغافلین عن اعمال‌الجاهلین و تحذیر السالکین من افعال‌الهالکین» حکایت از این موضوع دارد.

در سنه‌ی ۸۱۴ هـ . ق زمانی‌که نیروهای انگلیسی بر قریه‌ی «طینیه» از توابع مصر یورش می‌برند تمام مردم «دمیاط» به رهبری امام ابو زکریا به حمایت از مردم «طینیه» بیرون می‌آیند. نبرد شدیدی بین آنان رخ می‌دهد و سر انجام امام ابو زکریا ﷫ پس از آن‌که مدت مدیدی از عمر طلایی‌اش را در جهاد با صلیبیان صرف می‌کند، به فیض شهادت نایل می‌آید.

لازم می‌دانم از خوانندگان محترم بابت این‌که این نخستین کتابی بوده است که اینجانبان دست به ترجمه‌ی فارسی آن زده‌ایم وطبیعتاً بدور ازاشکالات دستوری نمی‌باشد، پوزش بخواهیم. امید واریم نقایص را به دیده‌ی اغماض بنگرند.

در پایان از کلیه دوستانی که مشتاقانه در راستای ترجمه‌ی این کتاب بزرگ چه آنان‌که مشوق ما برای این کار مهمّ و خطیر بوده و چه کسانی که عملاً با اینجانبان همکاری داشته‌اند، تشکر نموده و قدر دانی نمایم. به خصوص از استاد ابوخباب حفظه‌الله که در به ثمر رسانیدن این کتاب نقش کلیدی داشته است کمال تشکر را داریم«فجزاهم‌الله عنّا و عن سائرالمسلمین» (آمین)

مخلصانه از کسانی‌که به هر نحو از این کتاب بهره می‌جویند طلب دعای خیر و مرگ با شهادت برای اینجانب و سایر کسانی‌که در این زمینه معاون بنده بوده‌اند می‌نمایم. والسلام

خادم اسلام: ابو وفاء مصبحی هروی

باب اول

حکم جهاد و فرضیّت آن و وعید شدید برای کسانی‌که بدون عذر شرعی جهاد را ترک نموده یا بدون جهاد می‌میرند!

این باب مشتمل برچند قسمت است. در قسمت اوّل هفت آیه و بیست‌ونه حدیث و اثر درباره‌ی فرضیّت جهاد نقل می‌شود.

۱- ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۲۱۶]

ترجمه: لازم کرده شد بر شما جنگ و ان د شوا ر است شما را و شاید که شما نا خوش دارید چیزی را حالان‌که وی بهتر باشد شما را و شاید که دوست دا رید چیزی را حالان‌که وی بد باشد شما را و الله می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲- ﴿وَقَـٰتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [بقره: ۲۴۴]

ترجمه: و جنگ کنید د ر راه الله و بدا نید که الله شنوا دا نا ست.

۳- ﴿...وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾ [بقره: ۲۵۱]

ترجمه: و اگر نبودی دور کردن الله مردمان را گروهی را بدست گروهی هرآیینه تباه می شد زمین و لیکن ا لله صا حب بخشایش است بر عالم‌ها.

۴- ﴿...فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ....﴾ [توبه: ۵]

ترجمه: بکشید مشرکان را هرجا که بیا بید(آنان‌را) و بگیرید ایشا ن را و بند کنید ایشا ن را و بنشینید برای ایشا ن به هر کمین‌گاه

۵ - ﴿قَـٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا۟ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَـٰغِرُونَ﴾ [توبه:۲۹]

ترجمه: جنگ کنید با آنان‌که ایمان نمی‌آرند به الله و نه به روز آخر و حرام نمی‌شمارند آن‌چه را حرام کرده است الله و پیغامبر او و اختیار نمی‌کنند دین درست را از اهل کتاب تا آن‌که بدهند جزیه را با دست خود خوارشدگان.

۶- ﴿... وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَـٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ﴾ [حج:۴۰]

ترجمه: واگر نبودی دفع کردن الله مردما ن را بعض را بد ست بعضی ویرا ن کرده می‌شد خلوت‌های رُهبانان و عبادت‌خانه‌های نصاری و عبادت خانه‌های یهود و عبات خانه های مسلمانان یاد کرده می‌شود در آن موا ضع، نام ا لله بسیار و البته نصرت خوا هد داد الله کسی را که قصد نصرت دین وی کند و هرآیینه الله توا نا غالب است.

امام «ابوعبدالله» حلیمی درکتابش «شعب‌الایمان» در تفسیر آیه‌ی فوق می‌فرماید:

«الله سبحانه‌وتعالی در این آیه‌ی‌کریمه این مطلب را به صراحت روشن کرده است که اگر او تعالی توسط مؤمنان مجاهد جلوی شرّ مشرکان را نمی‌گرفت و به مسلمانان این توانایی را نمی‌داد که مرکز اسلامی را از گزند کفّار و مشرکان دور دارند و قدرت آنان را درهم بشکنند، پس در چنین شرایطی شرک در روی زمین پخش می‌شد و دین حق از بین می‌رفت. با عنایت به این بیان الهی معلوم می‌شود که رمز بقای دین و آزادی بندگان در عبادت جهاد در راه الله نهفته است. وقتی جهاد در راه خدا دارای چنین مقام و رتبه‌ای است، شایسته است که یکی از ارکان

دین و ایمان قرارگیرد و بایستی مسلمانان در وجود خود حرص جهاد را پیدا کنند».[1]

۷- ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ...﴾ [محمد: ۴]

ترجمه: پس چون مصاف کنید با کافران پس بزنید گردن‌ها را.

مطلب این آیه‌ی کریمه این‌است: «ای مسلمانان! شما در میادین جهاد باید گردن کفّار را بزنید» این آیات به طور نمونه ذکر شد ورنه، تعداد آیاتی‌که در آن‌ها دستور جهاد با کفّار و مشرکان داده شده، بسیاراست.

[اکنون چند حدیث از احادیث مبارک در این موضوع بخوانید تا ایمان‌تان تازه شود:]

حضرت «ابوهریره» ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «من [از جانب الله سبحانه‌وتعالی] ماموریّت دارم با مردم بجنگم تا آن‌زمان‌که به «لا إله إلاّ الله» اقرار کنند. وقتی آنان به «لا إله إلاّ الله» اقرار نمودند، جان و مال آنان - جز در موارد شرعی - از دست ما در مصونیّت‌اند و حساب‌شان بر عهده‌ی الله سبحانه وتعالی است».[2]

ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «جهاد بر شما با همراهی هر (نوع) امیری، اعمّ از این که نیک باشد یا فاسق فرض است. و بر شما نماز پشت سر هرمسلمانی فرض است، خواه نیکوکار باشد یا فاسق، خواه مرتکب کبایر باشد یا نه».[3]

حضرت «انس» ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «سه چیز از اصل ایمان است. ۱- هر کس «لا إله إلا الله» را بخواند، (دست و زبان خود را) از وی نگهداریم و

۱- المنهاج فی شعب الایمان: ۲/۴۶۶.

۲- بخاری: ش، ۶۹۲۴ / استتابة المرتدّين، باب قتل من ابی الفرائض./ الاعتصام، باب الاقتداء بسنن رسول الله ﷺ. ش : ۷۲۸۴ – مسلم: الایمان، باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا .../ ۱/ ۵۲ ش ۳۳

۳- ابوداؤد: الجهاد/ باب فی الغزو مع ائمة الجور

با ارتکاب هیچ گناهی و با هیچ عملی او را کافر و خارج از اسلام نپنداریم. ۲ - جهاد از زمانی‌که خداوند مرا مبعوث فرموده است آغاز شده و تا آن زمان ادامه خواهد داشت که آخرین افراد این امت با دجّال می‌جنگند. ظلم هیچ ظالم و عدل هیچ عادل نمی‌تواند مانع (مشروعیّت) آن شود. ۳- ایمان آوردن بر تقدیر».[1]

«ابن‌خصاصیّه» ﷺ می‌گوید: برای بیعت اسلام به خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شدم. آن‌حضرت ﷺ این امور را به عنوان پیش شرط بیعت مطرح نمود: «گواهی بدهید بر «لا إله إلاّ اللهُ محمدٌ رّسول الله».! نمازهای پنجگانه را بخوانید.! زکات اموال‌تان را بپردازید.! حجّ بیت الله را انجام دهید.! در راه الله جهاد کنید! من عرض کردم: یا رسول‌الله! من قدرت انجام این دو چیز - زکات و جهاد - را ندارم. عدم توان ادای زکات بدان‌خاطر است که من چند شتر دارم که برای تهیّه‌ی شیر خانواده و سواری آن‌ها هستند و عدم قدرت جهاد بدان‌خاطر است که مردم می‌گویند: هرکس از میدان جهاد بگریزد او خشم خداوند را برای خود دعوت کرده است. من از این بیم دارم که مبادا یک وقتی از میدان جهاد از ترس موت، فرار کنم. «ابن‌خصاصیه» ﷺ می‌گوید: آن‌حضرت ﷺ با شنیدن این سخنان، دست مرا گرفت و تکان داد و فرمود: «تو نه صدقه می‌دهی، نه جهاد می‌کنی، پس چگونه به بهشت می‌روی؟! گفتم: یا رسول‌الله ﷺ!(اکنون) با تمام این شرایط با شما بیعت می‌کنم. آن‌حضرت ﷺ مرا با رعایت همه‌ی آن شرایط بیعت دادند».[2]

سلمه بن نفیل ﷺ می‌گوید: در خدمت آن‌حضرت ﷺ نشسته بودم، شخصی آمد و گفت: «یا رسول‌الله ﷺ! اسب‌ها ترک داده شده و اسلحه‌ها به زمین گذاشته شده‌اند. برخی از مردم گمان می‌کنند جهاد خاتمه یافته‌است. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «این‌ها دروغ می‌گویند [این‌طور نیست]، جهاد تازه شروع شده است. و یک گروه از امّت من همواره در راه الله‌تعالی جهاد می‌کنند و مخالفت مخالفان به

۱- ابوداؤد: جهاد/ باب فی الغزو مع ائمة الجور.

۲- مستدرک :۲/ ۸۰ . سنن کبری: کتاب السیر/ باب اصل فرض الجهاد.

آنان هیچ زیانی نمی‌رساند. الله سبحانه و تعالی به‌خاطر آن‌ها دل‌های بعضی از مردم را منحرف می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان مجاهدان را روزی بدهد(یعنی مجاهدان این امّت با کفّار می‌جنگند و اموال آن‌ها به دست مسلمانان به غنیمت گرفته می‌شوند). این‌ها [مجاهدان] تا روز قیامت به جهاد مشغول‌اند و پیوسته خیر در پیشانی اسب تا روز قیامت به‌ودیعت گذاشته شده‌است. جهاد منقطع نمی‌شود تا آن‌که یأجوج و مأجوج ظهور کنند.»[1]

حضرت «انس» ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «بامال، جان و زبان خود با مشرکان بجنگید.»[2]

منظور از جهاد با زبان آن است که به گوش کفّار چنان خبرهایی رسانده شود که آن‌ها را ناخشنود کند و موجب ناراحتی‌شان گردد.

«واثله» رضی‌الله عنه روایت می‌کند: رسول‌الله ﷺ فرمود: «پشت سر هر امامی نماز بخوانید و بر هر میّت(مسلمان) نماز جنازه بخوانید و همراه با هر امیری جهاد کنید.»[3]

حضرت «علی» ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «اسلام هشت شعبه دارد. پذیرفتن آن یک شعبه است. نماز، یک شعبه است. زکات، یک شعبه است. حجّ، یک شعبه است. جهاد، یک شعبه است. روزه‌ی رمضان، یک شعبه است. امربالمعروف، یک شعبه است. نهی‌عن‌المنکر، یک شعبه است. هرکس که نزد او هیچ‌یک از این شعبه‌ها نباشد، او محروم است.»[4]

۱- نسائی :۲۱۴/۶، کتاب الخیل.

۲- ابوداؤد: جهاد،/ باب کراهیة ترک الغزو- نسائی: جهاد/ باب وجوب الجهاد.- حاکم :۸۱/۲ وقال صحیح علی شرط مسلم.

۳-ا بن ماجه: جنائز/ باب فی الصلوة علی اهل القبلة.

۴- ابو یعلی: المقصد الاعلی فی زوائد ابی یعلی:۱۰۱..

این روایت از «عمر» ﷺ موقوفاً و از حذیفه ﷺ مروی است.[1]

«حارث‌اشعری» رضی‌الله عنه از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «الله سبحانه و تعالی «یحی بن زکریّا» علیهما السلام را به پنج چیز دستورداد که هم خودش برآن عمل کند و هم بنی اسرائیل را بر عمل کردن به آن‌هادستور دهد. «یحی» ﷺ مردم را در بیت المقدّس گرد آورد. مسجد (به‌خاطر جمعیّت زیاد) پر شد به همین دلیل تعدادی از مردم (بیرون از مسجد) بر سر تپّه‌ها نشستند.«یحی» ﷺ فرمود: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده و ما و شما را مکلّف به عمل بدان‌ها کرده است.

اول: این‌که صرفاً الله تعالی را عبادت کنیم و با وی احدی را شریک نگیریم. مثال کسی‌که با الله سبحانه وتعالی شریک می‌سازد؛ مانند کسی است که از مال شخصی خود غلامی می‌خرد وآن‌را به خانه‌اش می‌آورد و به وی می‌گوید: این منزل من است و این کار من است. برو کار کن و حاصل کارت را به من بده. آن‌گاه آن غلام می‌رود و کار می‌کند و محصول کارش را علاوه از مالک خود به دیگری می‌دهد. حالا چه کسی از شما دوست دارد غلامش این‌طور عمل کند؟![همان‌گونه که شما درباره‌ی غلام خود این رفتار را نمی‌پسندید، الله سبحانه و تعالی نیز شرک را از بندگانش نمی‌پسندد.]

دوّم: این‌که نماز را برپا دارید. وقتی به نماز مشغول شدید به این سو و آن‌سو متوجه نشوید؛ زیرا الله تعالی زمانی به طرف نماز گذار متوجّه می‌شود که نماز گذار در نمازش به این‌طرف وآن‌طرف متوجّه نشود.

سوّم: این‌که روزه بگیرید. مثال روزه‌دار؛ مانند شخصی‌است که یک تیلی از مُشک به همراه خود دارد و در میان جمعی از مردم نشسته است. یقیناً بوی آن برای همگان خوشایند است. بدون تردید خوشبویی دهان روزه‌دار نزد خداوند از مُشک خوشبوتراست.

۱- مصنف ابن ابی شیبه :۳۵۲/۵ .

چهارم: این‌که الله سبحانه وتعالی شما را به صدقه دادن امر کرده است. مثال کسی‌که صدقه می‌دهد؛ مانند آن شخصی‌است که دشمن او را دستگیر کرده و دست‌هایش را با گردن او بسته و او را برای کشتن می‌برد. او در آن لحظات حساس به دشمن می‌گوید: تمام داراییم و اضافه برآن را به شما، به عنوان فدیه می‌دهم (تا جانم را رها کنید) بدین‌ترتیب آن مرد تمام اموالش را به دشمن می‌دهد و جان خود را از چنگ آنان نجات می‌دهد. (به‌همین‌شکل صدقه دهنده با صدقه‌اش جان خود را از عذاب الهی و از بلاها نجات می‌دهد.)

پنجم: این‌که الله‌تعالی به شما حکم می‌کند: خدا را ذکر کنید. مثال ذاکر؛ مانند آن شخصی‌است که دشمن او را تعقیب کرده است. و او به قلعه‌ای مستحکم پناه می‌برد و بدین شیوه جانش را از شرّ دشمن نجات می‌بخشد. همین‌طور انسان به برکت ذکر الله از گزند شیطان محفوظ می‌ماند. سپس در ادامه رسول‌الله ﷺ فرمودند: من شما (این امّت) را به پنج چیز امر می‌کنم که خداوند مرا به انجام آن‌ها حکم کرده است. به شنیدن و گوش فرادادن به (دستور) امیر. به اطاعت از(دستور) امیر. به جهاد کردن. به هجرت کردن و به لازم گرفتن جماعت(مسلمانان). بدون تردید هرکس به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود او ریسمان اسلام را از گردنش بیرون انداخته است. تا آن‌که دو مرتبه به جماعت مسلمانان ملحق شود.[۱]

حضرت «عایشه» رضی‌الله عنها می‌فرماید: از رسول‌الله ﷺ درباره‌ی هجرت سوال شد. آن‌حضرت ﷺ فرمود: پس از فتح مکّه هجرت (از مکّه به مدینه) نیست؛ امّا جهاد و نیّت باقی است. هرگاه (ازجانب امیر) به شما دستور نفیر عام (حرکت و بسیج عمومی) داده شد، همگی (برای جهاد) بسیج شوید.[۲]

۱- ترمذی: الامثال، باب ماجاء مثل الصلوة و الصیام والصدقة/ وقال: حدیث حسن صحیح .

۲- مسلم: الامارة، باب المبایعة بعد فتح مکة علی‌الاسلام والجهاد/ ۳/ ۱۴۸۸ ش ۱۸۶۴

این حدیث به روایت «ابن عبّاس» رضی‌الله عنهما در صحیحین نیز نقل شده است.[۱]

«عبدالمؤمن بن‌خالد» می‌گوید: «نجده» بن نفیع به من گفت: از «عبدالله بن عبّاس» رضی‌الله عنهما درباره‌ی مقصود آیه‌ی ﴿إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ...﴾ [توبه: ۳۹] - پرسیدم. وی فرمود: رسول‌الله ﷺ یکی از قبایل عرب را جهت خروج برای جهاد امر کرد. آن‌ها در اجرای امر آن‌حضرت ﷺ از خود سستی به‌خرج دادند. الله سبحانه و تعالی باران را بر آنان به‌طور عذاب بند نمود.[۲]

مصنّف رحمه‌الله می‌گوید: این حدیث و حدیث سابق دلیل صریح بر این هستند که هر مسلمانی را که از جانب امیر دستور خروج برای جهاد برسد، جهاد بر وی فرض عین می‌شود گرچه حالت، حالت عادی و حکم جهاد فرض کفایی باشد.

«ابوقتاده» می‌گوید: رسول‌الله ﷺ (در یکی از) خطبه‌هایش ذکر جهاد را به میان آورد و علاوه از نماز فرض هیچ عملی را برتر از جهاد قرار نداد.[۳]

امام «بیهقی» رحمه‌الله پس از نقل این روایت می‌نویسد: از این حدیث این نکته ثابت می‌شود که جهاد (درحالات عمومی) فرض کفایه است. به همین دلیل آن‌حضرت ﷺ نماز فرض را از جهاد افضل قرار داد؛ زیرا نماز، فرض عین است.

مصنّف رحمه‌الله خاطر نشان می‌کند: جهاد (همیشه فرض کفایه نیست) بلکه در برخی موارد فرض عین قرار می‌گیرد. به‌زودی در این باره بحث خواهد شد ان‌شاء الله.

تفسیر آیه‌ی ﴿ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا﴾ [توبه: ۴۱]

---

۱ بخاری: جزاء الصید، باب لایحل للقتال بمکة، ش ۲۷۸۳- مسلم: الامارة، باب المبایعة، ش ۱۳۵۳

۲- ابوداوٗد: الجهاد، باب فی نسخ نفیر العامة بالخاصّة./ ۳/ ۲۴ - حاکم: الجهاد، باب الحثّ علی النفیر/ ۲ / ۱۱۸.

۳ - حافظ ابن حجر رحمه‌الله در«المطالب العالیة آن‌را به حواله‌ی ابوداوٗد طیالسی تخریج کرده است: ۱۴۵/۲ - بیهقی: السیر، باب النفیر/ ۹/ ۴۸

[مصنّف ﵀ درباره‌ی این‌که منظور از «خفافاً» و «ثقالاً» چیست؟ برخی آثار را نقل می‌کند و از این آیه فرضیت جهاد را به اثبات می‌رساند.]

«ابوراشِد» حبرانی ﵀ می‌گوید: حضرت «مقداد» ﵁ را در «حِمص» دیدم بر صندوقچه‌ی یک صرّاف نشسته بود و قصد داشت به جهاد برود، من به او گفتم: الله سبحانه تعالی شما را معذور قرار داده است. چرا شما خودتان را با این سنّ بالا در مشقّت می‌اندازید؟! «مقداد» ﵁ فرمود: «سوره‌ی فاش‌کننده‌ی رازهای منافقان» (سوره‌ی توبه) مرا به تخلّف از جهاد نمی‌گذارد. در این سوره خداوند متعال دستور می‌دهد : «إنفِرُوا خِفافاً و ثِقالاً» (یعنی در پیری هم به جهاد بروید).[1]

امام «ابوصالح» ﵀ مقصود آیه‌ی «إنفروا خفافاً وثقالاً» را این‌طور بیان داشته است: «انسان سالمند باشد یا جوان، در هر حال باید به جهاد برود.»[2]

حضرت «حسن» بصری ﵀ نیز تفسیر «خِفافاً و ثقالاً» را همین طور گفته است؛ یعنی مقصود از «خفافاً» جوانی و مقصود از «ثِقالاً» سالمند بودن و پیر بودن است.[3]

حضرت «قتاده» ﵀ در تفسیر این آیه می‌فرماید: «انسان چُست باشد یا سُست و ضعیف باشد» (اگر طبیعت با نشاط باشد یا نباشد، دل راضی باشد یا راضی نباشد در هر حال) لازم است برای جهاد خارج شود.[4]

«ابوالعوام» ﵀ درباره‌ی حضرت «ابوایوّب» انصاری ﵁ می‌گوید: وی یک سال کامل به جهاد نرفت. بعداً این آیه را خواند: «إنفروا خفافاً و ثقالاً» فوراً تصمیم گرفت به جهاد برود و فرمود: با این آیه هیچ‌گونه رخصتی از جهاد وجود ندارد.[5]

۱- تفسیر ابن جریر: ۱۰/ ۸۶- مسدرك: الجهاد، ۲/ ۱۱۸، وقال صحح و وافقه الذهبی

۲- ابن أبی شیبه.: الجهاد، ۵/ ۳۰۶.

۳- ابن أبی شیبه.: الجهاد، ۵/ ۳۰۶.

۴ - ابن أبی شیبه.: الجهاد، ۵/ ۳۰۶.

۵ - ابن أبی شیبه.: الجهاد، ۵/ ۳۰۵ الی ۳۰۶ .

حضرت «حَکَم» ﵀ آیه‌ی فوق را این‌گونه تفسیر کرده است: یعنی شما چه مشغول هستید (یعنی مصروفیت دینی یا دنیوی، ذهنی یا جسمانی دارید) باز هم برای جهاد بیرون شوید و چه فارغ هستید باز هم به جهاد بیرون شوید![1]

مشغول بودن یا فارغ بودن را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: نزد هر کس اگر چیزهایی باشد (مانند باغ و تجارت و...) که رها کردن آن‌ها و به جهاد رفتن برای وی ناگوارمی‌شود، این شخص مشغول است و اگر چنین چیزهایی نباشد او فارغ است.

«ابن زید» ﵀ می‌فرماید: مراد از «خفیف بودن» بهادر و شجاع بودن و مراد از «ثقیل بودن» بُز دل بودن است. یعنی چنان‌چه شما بُزدل هستید یا بهادر، در هر حال برای جهاد بیرون شوید![2]

امام «قرطبی» ﵀ در تفسیر خود می‌فرماید: مطلب درست این آیه چنین است که خداوند جمیع مسلمانان را به جهاد حکم فرموده است؛ برابر است که جهاد برآنان سهل و آسان باشد یا ثقیل و سنگین باشد.

امام «زهری» ﵀ می‌گوید: حضرت «سعید بن‌مسیّب» ﵀ یک‌مرتبه با چنان حالتی برای جهاد خارج شد که یک چشمش را از دست داده بود. به وی گفتند: شما بیمار هستید (به‌علّت این عذر در خانه بنشینید!) او این را شنید وگفت: به پیشگاه خداوند توبه کنید. الله تعالی «خفیف» و «ثقیل»، همه را به خارج شدن برای جهاد حکم کرده است. اگر در میدان جهاد، جنگ برای من ممکن نباشد دست کم بر سواد مجاهدان می‌افزایم و از تجهیزات‌شان نگهبانی خواهم کرد.[3]

همچنین روایت شده است که در غزوات «شام» شخصی، بزرگسالی را می‌بینند که با کفّار می‌جنگد و به‌علّت سنّ بالا ابروانش بر روی چشمانش افتاده است. آن‌شخص به‌وی می‌گوید: عمو جان! خداوند شما را معذور دانسته است؛ چرا

۱- ابن أبی شیبه.: الجهاد، ۵/ ۳۰۶

۲- تفسیر ابن جریر: ۱۰/ ۹۸

۳ - تفسیر بغوی: ۴/ ۱۷۶

شما با این سنّ بالا این‌قدر مشقّت و سختی تحمّل می‌کنید؟!. آن بزرگ وقتی این را می‌شنود می‌گوید: ای برادر زاده! من خواه «خفیف» باشم یا «ثقیل»، خداوند ما را به جهاد حکم کرده است.[۱]

حضرت «عمرو بن‌مکتوم» ﷺ در غزوه‌ی اُحد گفت: من نابینا هستم. پرچم را به دست من بدهید؛ چرا که اگر پرچم‌دار به عقب برگردد همه‌ی لشکر دچار شکست می‌شود. چون من نابینا هستم متوجّه نمی‌شوم که چه کسی بر من حمله می‌کند. لذا من از جای خودم تکان نمی‌خورم (این شوق آن بزرگوار بود) ورنه در آن روز، سعادت پرچم‌داری نصیب حضرت «مُصعب» بن عُمیر ﷺ شد.[۲]

«عبدالله بن‌مبارک» ﷺ از عطیّه بن أبی عطیّه روایت می‌کند: من در روز جنگ کوفه «ابن‌ام‌مکتوم» ﷺ را دیدم که از شوق جهاد با زره بلند خود کشان کشان در بین صف‌ها می‌گشت.[۳]

حضرت «انس» ﷺ روایت می‌کند: «ابوطلحه» ﷺ وقتی این آیه را خواند «إنفروا خفافاً و ثقالاً»، گفت: خود الله تعالی ما را به جهاد فرا خوانده است. برابر است جوان باشیم یا پیر. پسر او گفت: شما در زمان خود رسول‌الله ﷺ، در زمان ابوبکر ﷺ و در زمان عمر ﷺ جهاد کرده‌اید. الآن ما از طرف شما جهاد می‌کنیم. امّا او نپذیرفت و برای جهاد خارج شد. نامبرده در یک جهاد دریایی شرکت کرد و در مسیر راه در کشتی وفات یافت. دوستان او برای دفن جسد وی در تلاش جزیره‌ای بر آمدند. آنان پس از هفت روز تلاش موفّق شدند جایی برای دفن جسد او بیابند. در این هفت روز در جسد مبارک حضرت ابو طلحه ﷺ هیچ تغییری پیدا نشد.[۴]

---

۱ - همان- تفسیر ابن جریر: ۱۰/ ۹۸

۲- تفسیر قرطبی: ۸/ ۱۵۰ الی ۱۵۱

۳- کتاب الجهاد : ۱۰/ ۱۱۹

۴- کتاب الجهاد لآبن المبارک ۱/ ۱۶۱

امام ضحّاک ﷺ در تفسیر آیه‌ی «کُتب عَلیکُمُ القتالُ وَ هُو کُرهٌ لکم» می‌فرماید: وقتی حکم جهاد نازل شد، این حکم بر مسلمانان گران آمد؛ امّا پس از این‌که خداوند اجر و ثواب و فضیلت و زندگی بعد از شهادت و وعده‌ی رزق خصوصی را بیان فرمود، صاحبان یقین بر وعده‌های خداوند، هیچ چیزی را بر جهاد ترجیح ندادند. و جهاد را مقصد اصلی‌شان فهمیدند و نسبت به آن شوق و علاقه‌ی فراوان پیدا کردند. حتی وقتی آنان از رسول‌الله ﷺ جهت خروج برای جهاد سواری می‌طلبیدند و رسول الله ﷺ نتوانست برای‌آنان سواری تهیّه کند، در حال گریه از محضر آن‌حضرت ﷺ باز می‌گشتند.[۱]

حضرت عمربن‌خطّاب ﷺ می‌فرماید: شما مردم به سه سفر امر کرده شده‌اید. سفر حجّ، سفرعمره و سفر جهاد.[۲]

درباره‌ی حضرت مکحول ﷺ نقل شده‌است: او رویش را به‌طرف قبله کرد و ده بار سوگند خورد و گفت: «جهاد بر سر شما فرض است. سپس فرمود: اگر شما می‌خواهید، من برای اطمینان قلب‌های شما بیشتر هم سوگند میخورم[۳]

فرض عین و فرض کفایه بودن جهاد:

[در این قسمت، مصنّف ﷺ حکم جهاد را بیان می‌کند که جهاد در چه زمانی فرض کفایه و در چه زمانی فرض عین می‌شود؟! و این‌که فرض عین و فرض کفایه بودن به چه معنا هستند! همچنین مصنّف ﷺ اقوال علما را نیز درباره‌ی حکم جهاد بیان می‌کند.

مصنّف ﷺ سخنان فقهای عظام را در این فصل جمع کرده است تا در پرتو اقوال و نظریات آنان مشخّص‌کند، آیا حکم جهاد در زمان حاضر و در اوضاع کنونی فرض عین است یا فرض کفایه؟!]

---

۱ کتاب الجهاد لآبن المبارک: ۱/ ۹۶

۲ - مصنف عبدالرزاق: ۵/ ۱۷۲ اسناده حسن

۳ - مصنف عبدالرزاق: / ۵/ ۵۷۴

۱- همه‌ی علما بر این امر متّفق‌اند تا زمانی که کفّار در ممالک خودشان هستند با آنان جهاد کردن و به ممالک آنان حمله کردن فرض کفایه است.

۲- حضرت سعید بن‌مسیّب و ابن شبرمه رحمهماالله می‌گویند: جهاد در هر حال فرض عین است.

۳- معنی فرض کفایه این است که اگر آن اندازه از مسلمانان که برای جهاد کافی هستند، بیرون بروند حکم فرضیت از ذمه‌ی دیگران ساقط می‌گردد و بر آنان گناه ترک جهاد نوشته نمی‌شود. لیکن اگر تمام مسلمانان از ادای فریضه‌ی جهاد شانه خالی کنند و برای جهاد بیرون نروند - به‌جز از معذوران شرعی - بقیّه همه‌ی مردم گناه کار می‌شوند. و صحیح هم همین است. مطابق با یک قول دیگر همه‌ی مسلمانان اعمّ از آن‌که معذور باشند یا معذور نباشند، گناه‌کار می‌شوند.

۴- حدّ اقل فرض کفایه آن است که لا اقل در سالی یک مرتبه بر یکی از ممالک کفّار حمله شود. البته اگر در یک سال چند بار حمله شود بهتر است. برای مسلمانان جایز نیست که سالی بر آنان بگذرد و آنان بر کفّار یک بار هم حمله نکنند. البته به‌خاطر بعضی از اعذار مانند: ضعف مسلمانان از حیث تعداد و تجهیزات و کثرت تعداد دشمن و تجهیزات آنان و خطر استیصال مسلمانان، می‌توان جهاد فرض کفایی را (تا مدّت مناسب آن) به تأخیر انداخت تا آن‌که مسلمانان خود را سر و سامان بدهند. امّا بدون ضرورت و عذر شرعی ترک جهاد تا یک سال کامل اصلاً جایز نیست. این مساله را امام شافعی ﵀ با وضوح کامل بیان کرده است.[1]

۵- امامُ الحرمین (متوفی۴۷۸) می‌گوید: این سخن اصولیان نزد من بسیار پسندیده است. آنان می‌گویند: جهاد یک دعوت قهری است. از این‌رو تا جایی که انسان توان دارد باید آن‌را اداء کند تا اهل دنیا یا مسلمان بشوند یا ذمّی قرار بگیرند. همچنین نباید جهاد را در سالی به یک مرتبه محدود کنیم. بلکه اگر امکان حمله‌ی بیشتر وجود داشته باشد، از آن نباید دریغ شود. آن‌چه فقها گفته‌اند: در

۱- کتاب الأمّ: ۴/ ۱۶۸

سال یک مرتبه جهاد شود. به این معنا است که عموماً سالی یک مرتبه لشکر مسلمانان از حیث نفرات و اموال به‌گونه‌ای شایسته مجهّز می‌شود.[1]

۶- از حنابله صاحب المُغنی- علّامه ابن قدامه ﵀- می‌فرماید: اگر عذری نباشد لا اقل در طول یک سال یک مرتبه جهاد کردن فرض است. و اگر از یک مرتبه بیشتر نیاز باشد آن وقت آن هم فرض می‌شود؛ چرا که جهاد فرض کفایه است. [پس تا وقتی که به‌قدر ضرورت و کفایت اقدام به جهاد نشود، فرضیّت آن همچنان بر مسلمانان باقی می‌ماند و ساقط نمی‌شود] لهذا تا هر اندازه که ضرورت باشد، به همان اندازه جهاد فرض می‌گردد.[2]

۷- امام قرطبی ﵀ می‌گوید: بر همه‌ی مسلمانان فرض است که سالی یک بار به طرف دشمنان لشکر کشی کنند و امام (حاکم اسلامی) خودش همراه آن لشکر برود یا آن‌که فرد معتمدی را(به‌عنوان نماینده‌ی خودش) همراه آنان بفرستد. وقتی لشکر اسلام با دشمنان مواجه می‌شود آن‌گاه امام یا نایب وی آنان را به‌طرف اسلام دعوت بدهند.(در صورت قبول نکردن دعوت) طاقت و توانایی آن‌ها را درهم بشکنند و دین خداوند متعال را غالب سازند. و تا آن‌زمان با آنان بجنگند که یا مسلمان شوند یا جزیه بپردازند.[3]

۸- بر کودکان، دیوانگان، زنان و بیمارانی که به سبب آن نمی‌توانند جهاد کنند جهاد فرض نیست؛ امّا لازم به ذکر است که از داشتن یک چشم، یا بیماری سر درد، یا دندان درد و تب خفیف فرضیّت جهاد ساقط نمی‌شود. همچنین بر کسی که کمی می‌لنگد نیز جهاد فرض است مذهب امام احمد رحمه الله همین است.

به عقیده‌ی من هیچ یک از فقها در این باره اختلاف نظر ندارند.[4]

۱ - روضه الطالبین: ۱۰/ ۲۰۹

۲ - المغنی:۸/ ۳۴۸

۳- احکام القرآن: ۸/ ۱۵۲

۴ - مغنی: ۸/ ۳۴۷ الی ۳۴۸

۹- علما متفق‌اند که جهاد (فرض کفایه) بدون اذن والدین مسلمان جایز نیست. در صورت عدم وجود والدین اذن مادر بزرگ و پدر بزرگ ضروری است.[۱]

اگر والدین کسی به او اجازه‌ی شرکت در جهاد دادند و دوباره اجازه‌ی‌شان را پس‌گرفتند، در صورتی‌که این پس گرفتن اجازه قبل از رسیدن فرزندشان در جبهه‌ی جنگ انجام بگیرد، بر فرزند لازم است برگردد. مگر آن‌که برگشتن او موجب به‌مخاطره افتادن جان یا مال او باشد. یا آن‌که این کار او باعث دل شکستگی مسلمانان می‌شود. اگر به او (فرزند) در وسط راه خبر اجازه‌ی مجدّد والدین برسد، لیکن از برگشتن به صورت تنها به طرف جهاد احساس خطر می‌کند، در این‌صورت اگر در وسط راه چنان جایی هست که او قیام کند همان‌جا قیام کند تا آن‌که لشکر بیاید و آن‌گاه با آنان ملحق شود. امّا اگر والدین بعد از شروع جنگ اجازه‌ی خود را پس‌بگیرند در چنین شرایطی برگشتن از جنگ حرام است؛ زیرا وقتی لشکر اسلام و کفر باهم روبرو شدند، جهاد فرض عین می‌شود. و در صورتی‌که جهاد فرض عین قرار بگیرد آن زمان اجازه‌ی والدین لازم نیست.[۲]

۱۰- مساله: در صورت فرض کفایه بودن جهاد، شرکت در جهاد برای شخصی‌که مقروض است چه حکمی دارد؟ در این‌باره اقوال مختلفی از فقها نقل شده است.

امام ابن‌منذر در کتاب «الأشراف» می‌نویسد: امام مالک ﷺ برای مقروضی که هیچ چیزی برای ادای قرض‌های‌ش ندارد اجازه‌ی شرکت در جهاد را داده است.

امام اوزاعی ﷺ نیز از حیث شرعی رفتن مقروض را بدون اجازه‌ی طلبگارانش اجازه داده است.

۱- مغنی: ۸/ ۳۵۸ الی ۳۵۹

۲ - مغنی: ۸/ ۳۵۹ الی ۳۶۰

امام شافعی ﷺ می‌گوید: شخص مقروض برای خارج شدن برای جهاد زمانی اجازه دارد که از طلبگار خود اجازه بگیرد برابر است که طلبگار وی مسلمان باشد یا کافر.[۱]

امام ابن‌منذر ﷺ می‌فرماید: عبدالله ﷺ پدر جابر ﷺ در غزوه‌ی اُحُد شرکت کرد در حالی‌که مقروض بود.[۲] رسول الله ﷺ و حضرت جابر ﷺ هر دو از این‌که او مقروض بود آگاه بودند. با این‌حال هیچ‌کس او را از خروج برای جهاد منع نکرد. از این روایت ثابت شد که شرکت جستن فرد مقروض در جهاد ممانعت شرعی ندارد. به شرط آن‌که او پس از خود آن اندازه مال برجای بگذارد که قرض‌هایش ادا گردند.

مصنّف ﷺ می‌گوید: مذهب امام احمد نیز همین است. به استدلال از ماجرای شرکت جستن حضرت عبدالله ﷺ.[۳]

امام نووی ﷺ می‌فرماید: اگر مقروض مستضعف است از رفتن برای جهاد ممانعت نشود؛ زیرا مطالبه‌ی قرض‌هایش فوری نیست. همچنین اگر مقروض سرمایه‌دار است و نایبی جهت ادای قرض‌هایش دارد، برایش رفتن به جهاد جائز است؛ چنان‌چه فرد سرمایه‌دار به نایبش گفت: از مال غایب قرض‌هایم را پرداخت کن در این‌صورت برایش رفتن به جهاد جائز نیست. همچنین اگر قرض‌ها، قرض مؤجّل‌اند، باز هم تا قبل از فرا رسیدن اجل، او ممنوع از رفتن به جهاد نیست. این قول اصحّ است.[۴]

اگر جهاد فرض عین بود!

مصنّف ﷺ خاطر نشان می‌سازد: تمام مسایلی‌که در سطور بالا ذکر گردید، مربوط به زمانی هستند که جهاد فرض کفایه است. امّا اگر کفّار بر یکی از شهرهای

---

۱ - کتاب الام: ۴/ ۱۶۳

۲- صحیح بخاری:الاستقراض، باب اذا قضی دون حقّه او حلله فهو جائز، ش ۲۳۹۵.

۳ - مغنی: ۸/ ۳۶۰

۴ - روضه: ۱۰/ ۲۱۰

مسلمانان یورش آورند یا بیرون از شهر به قصد حمله اردوگاه بزنند وتعداد آن‌ها دو برابر تعداد مسلمانان آن شهر یا کمتر ازآن‌ها باشد، در این‌صورت جهاد فرض عین قرار می‌گیرد. و در چنین شرایطی غلام بدون اجازه‌ی آقا، زن بدون اذن شوهر، بده‌کار بدون اجازه‌ی طلبکار می‌توانند برای جهاد خارج شوند، به شرطی‌که توان دفاع داشته باشند. و اصحّ همین است. مذهب امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد رحمه الله همین است.[1]

اگر کفّار به‌طور ناگهانی برمسلمانان یورش بردند و مسلمانان مجال آمادگی و منظّم شدن را نداشتند، در چنین شرایطی بر هر فرد اعمّ از غلام، زن، نابینا، لنگ، و معذور و...که می‌داند در صورت تسلیم شدن کشته می‌شود مبارزه و دفاع از خود فرض است و چنان‌چه در صورت تسلیم شدن امکان اسارت وجود دارد و از کشته شدن محفوظ می‌مانند، جنگیدن افضل و سپر انداختن و تسلیم شدن جایز است.

اگر زن مسلمان می‌بیند در صورت تسلیم شدن از کشته شدن در امان می‌ماند؛ امّا خطر تجاوز بر عفّت و ناموس وی وجود دارد، بر وی جنگیدن فرض است ولو این‌که منجرّ به قتل وی شود؛ زیرا لکّه دار شدن عفّت به خاطر حفاظت از جان جایز نیست.

علاّمه اذرعی (متوفی ۷۸۳) در کتاب «غنیة المحتاج» می‌نویسد: اگر امردی (نوجوانی که در آغاز بلوغ قرار گرفته و هنوز ریش در نیاورده است) می‌داند که کافری الآن یا بعداً بر وی تجاوز می‌کند، حکم او مانند حکم زن، بلکه شدیدتر از آن است.

اگر بر منطقه‌ای کافران حمله بردند و تعداد مسلمانان زیاد بود و گروهی از مسلمانان به اندازه‌ی کافی به مقابله‌ی کفّار به‌پا خاستند، طبق قول صحیح باز هم بر مسلمانان دیگر امداد مجاهدان فرض است.

۱- ر. ک: هدایه ۲ ۱۳۵- حاشیه‌ی دسوقی علی شرح الکبیر: ۲/ ۱۷۵ - روضة الطالبین: ۱۰ ۲۱۴- المغنی/ ۸.

اگر شخصی از یک منطقه‌ی اشغال شده به اندازه‌ی مسافت سفر (۴۸ میل) فاصله دارد، بر این شخص هم جهاد؛ مانند اهالی خود منطقه‌ی اشغال شده فرض عین است.

علاّمه ماوردی رحمه الله می‌فرماید: در این صورت، جهاد حیثیّت دفاعی دارد، نه حیثیّت اقدامی. بنابر این در چنین حالات بر هر شخص به اندازه‌ی توانایی خود جهاد فرض است. گرچه او از منطقه‌ی اشغال شده به اندازه‌ی مسافت سفر فاصله دارد.

اگر به اندازه‌ی کافی نیروی انسانی در برابر دشمن مهاجم جمع شود، فرضیّت از ذمّه‌ی دیگران ساقط می‌شود؛ امّا آنان از اجر عظیم جهاد محروم می‌مانند.

طبق یک قول، فرضیّت از ذمّه‌ی افرادی که در داخل مسافت سفر قرار دارند، ساقط نمی‌شود، بلکه بر آنان امداد مجاهدان و شرکت جستن در جهاد فرض است.

۱۲- حکم شخصی‌که ازمنطقه‌ی اشغال شده بیش‌تر از مسافت سفر فاصله دارد.

قول صحیح در این‌باره این است که اگر افرادی‌که در داخل مسافت سفر و از خود آن منطقه هستند و برای دفاع در برابر دشمن کافی هستند، جهاد بر آنان فرض عین نیست و طبق قولی دیگر براساس قاعده‌ی «الأ قرب فالأقرب» بر آنان هم جهاد فرض عین است. چون دراین قاعده قید مسافت وجود ندارد. بلکه تصریح شده است که بر کسانی که از منطقه‌ی اشغالی نزدیک‌تراند، جهاد فرض عین است به همین ترتیب(بر تمام مسلمانان فرض عین می‌شود) تا آن‌که خبر شکست کفّار و ترک شهرهای مسلمانان بیاید.

۱۳- اگر شخصی از منطقه‌ی اشغالی به اندازه‌ی کم‌تر از مسافت سفر، فاصله دارد، برای او وجود سواری برای فرضیّت جهاد شرط نیست، البته اگر به اندازه‌ی مسافت سفر یا بیش از آن فاصله دارد، بعضی از علما سواری را برای وی شرط قرار داده‌اند. و برخی دیگر از علما می‌گویند: در چنین حالات حسّاس وجود سواری

شرط نیست. امّا داشتن نفقه (خرج راه) درهر حال شرط است. اعم از این‌که مسافت دور باشد یا نزدیک.

۱۴- اگر کفّار در صحرا وکوه‌ها به دور از شهر مسلمانان داخل شدند حکم بر خورد با آنان چیست؟

امام الحرمین رحمه‌الله می‌گوید: دخول کفّار در هر گوشه‌ای از دارالإسلام به منزله‌ی دخول در خود شهرهای مسلمانان محسوب می‌شود. (لذا برای بیرون راندن آنان جهاد فرض عین است) گفتنی است تمایل و رجحان امامُ الحرمین در این‌باره به این است که در این‌صورت با آن‌ها جنگیدن و خود را در سختی انداختن مناسب نیست.

امام نووی رحمه‌الله می‌فرماید: این رجحان امامُ الحرمین قطعاً نادرست است! چطور ممکن است مسلمانان با وجود داشتن قدرت دفاع، به کفّار اجازه دهند خطّه‌ای از دارالإسلام را به تصرّف خود درآورند![1]

علاّمه قرطبی رحمه‌الله درتفسیر خود می‌نویسد: اگر کفّار هنوز در دارالإسلام داخل نشده‌اند، ولی به نزدیک آن رسیده‌اند باز هم بر مسلمانان فرض است با آن‌ها مبارزه نمایند تا دین الله غالب و مرکز اسلام از شرّ آنان محفوظ بماند. و مرزهای اسلامی بی‌خطر و دشمن ذلیل گردد.[2]

محمل قول علاّمه بغوی رحمه‌الله همین است‌که گفته است: اگر کفّار وارد مرز دارالإسلام شوند بر نزدیکان آن منطقه جهاد فرض عین و برکسانی‌که دوراند فرض کفایه است، (به شرطی‌که نزدیکان برای مقابله با دشمن کافی باشند)[3]

مصنّف رحمه‌الله خاطر نشان می‌کند: به‌خاطر مناسبت باب چند مساله را ذکر نمودیم، تفاصیل آن‌ها را درکتب فقهی باید ملاحظه کرد.

۱- روضه: ۱ /۲۱۶

۲ - قرطبی: ۸/ ۱۵۱ال ۱۵۲

۳- شرح السنة :۱۰/ ۳۷۴

[بحث فرض کفایه و فرض عین بودن جهاد را خواندید. بحثی‌که امروزه بیش‌تر مسلمانان آن‌را بهانه‌ای برای ترک جهاد قرار داده و خود را از پرداختن و شرکت در جهاد مستثنی می‌دانند و ذهن دیگران را نیز با مطرح کردن این بحث، از رفتن و شرکت جُستن در جهاد مشغولِ ساخته‌اند. اما شما (درلابلای سخنان فقها) خواندید: جهاد زمانی فرض کفایه است که مسلمانان از خطر حمله و تجاوز کفّار محفوظ اند و در امنیّت کامل به‌سر می‌برند. حالا خود شما انصافاً از ضمیرتان به پرسید: آیا واقعاً امروز مسلمانان از دست کفار در امان‌اند؟! یقیناً آه و ناله‌ی مسلمانان مظلوم که از هر سو به‌گوش می‌رسد، اجساد برهنه و صداهای گریه‌ی جوانان مسلمان در زندان‌های وحشیانه و غیر انسانی با صدای بلند به شما پاسخ خواهند داد که هرگز مسلمانان در امان نیستند.

جهاد زمانی فرض کفایه است که دشمن در خاک خود باشد ونیروهایش در محدوده‌ی خود آن‌ها مستقرّ باشند. امّا امروز این‌طور نیست. بلکه سربازان پلید آمریکائی،(ناتو)، درّنده صفتان صیرب، یهودیان صهیونیست و نیروهای ملل متحد و... سرزمین های اسلامی را تحت اشغال خود در آورده و زندگی را بر مسلمانان تلخ نموده و بامشکل مواجه ساخته‌اند. آیا با ملاحظه‌ی این اوضاع باز هم جهاد فرض کفایه است؟!.

موشک‌های آمریکایی بر امارت اسلامی می‌بارد، صداهای مهیب هواپیما های انگلیسی در حدود حرمین شریفین به گوش می‌رسد، چهره‌های خونین خلافت عثمانی به‌کرّات در جلوی چشمان ما مجسّم می‌شوند و از عواقب سوء (اوضاع موجود) به ما هشدار می‌دهند. آیا با ملاحظه‌ی تمام این حالات جهاد فرض کفایه است؟! اگر در این حالات جهاد فرض عین نیست، پس چه زمانی جهاد فرض عین قرار می‌گیرد؟!

آیا زمانی جهاد فرض عین می‌گردد که یهودیان صهیونیزم پس از خیبر جشن خوشی را در مدینه منوره برگزار نمایند؟ آیا آنگاه که اجساد مان فروخته شوند؟ وگوشت‌های برادران مسلمان ما در روستوران‌ها کباب کرده شده و تناول شوند؟؟.

شاید هنوز این دو مورد اخیر هنوز به وقوع نه پیوسته اند؛ اما علاوه ازآن همگی به وقوع پیوسته اند. گذشته از خواهران زنده بلکه خواهران مرده و شهید ما مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند!. و با سرهای از تن جدا شده‌ی عزیزان ما، مانند فوتبال بازی می‌کنند و بر شعائر اسلامی توهین روا می‌دارند. آیا باز هم جهاد فرض عین نیست؟.

اگراندکی اغماض کنیم و به‌پذیریم که جهاد فرض کفایه است. حالا شما بگویید: این فرض کفایی را امروز چه کسی انجام می‌دهد؟

منظور از جهاد کفایی این است که مسلمانان خود اقدام به جهاد نمایند و بر کفّار حمله کنند. آیا درچه نقطه‌ای تهاجم وحمله از ناحیه‌ی مسلمانان انجام می‌گیرد؟! بلکه امروز خود ما مورد تهاجم کفّار قرار گرفته‌ایم. در صورت فرض کفایه بودن جهاد لشکر مسلمانان کفّار را دعوت به اسلام می‌دهند. درحالی‌که امروز در کشورهای اسلامی فرزندان مسلمان در اثر تبلیغات مسیحیت مرتدّ می‌شوند. در فرض کفایه مسلمانان به کفّار چنین پیشنهاد می‌کنند: یا خود اسلام را بپذیرید یا اقتدار اسلام را بپذیرید و جذیه بپردازید.! (متاسفانه امروز) قضیّه بر عکس شده است. اکنون ما داریم به آن‌ها جذیه می‌پردازیم. و اقتدار آن‌ها را در قالب شورای امنیّت و سازمان ملل پذیرفته‌ایم. لذا به اثبات رسید که تا هنوز بر فرض کفایه هم عمل نشده است. و به‌همین دلیل تمام امّت شکار ذلّت و پستی گردیده است.

ای مسلمانان! امروز وقت مطرح کردن این مباحث نیست که جهاد فرض عین است یا فرض کفایه. بلکه مساله فراتر از آن است. امروز جهاد از هر فرض دیگری مهم‌تر و بالاتر است؛ زیرا حیات ما، ایمان و ایمان نسل‌های بعدی ما موقوف بر جهاد است. چه جهاد را فرض عین بشمارید یا فرض کفایه دشمن قصد دارد شما را از بین ببرد و با سپاه و لشکرش وارد کار زار شده است.

تا دیروز مسلمانان مرکزیّت نداشتند؛ امّا امروز به فضل الهی در افغانستان امارت اسلامی بر پا است.

ای سپاهیان محمّد عربی ﷺ مساله، مساله‌ی عزّت اسلام است! پس چطور ...مّل می‌کنید آن سرزمین‌های را که پیامبر اطهر شما (ﷺ) با خون و عرق پاکش ...ح کرده و آن‌را از لوث دشمنان اسلام آزاد ساخته است امروز بار دیگر در اشغال ...ودیان غاصب درآمده است؟

بحث‌ها ومناظرات بی‌فایده و نزاع‌های لفظی را کنار بگذارید و به صورت ...پارچه وارد صحنه شوید زیرا دشمنان فرصت نشستن را برای شما باقی ...ذاشته‌اند و از آن سو نگاه فرشتگان آسمان هم به سوی شما است که تا در معیّت ...ما با دشمنان خدا بجنگند. پس تاخیر چرا؟!

...ان وعید شدید برای کسانی که جهاد را ترک می‌کنند یا بدون جهاد می‌میرند.

ار شاد باری تعالی است: ﴿قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ ...شِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم ...ِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ﴾ [توبه :۲۴]

ترجمه: بگو اگر هستند پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنان شما و ...شاوندان شما و آن مال‌هایی که کسب کرده‌اید ان را، و تجارتی‌که می‌ترسید از بی رواجی ان و ...ل‌ها که پسند می‌کنید آن‌را دوست‌تر نزدیک شما از الله و رسول او و از جهاد در راه او، پس ...ار باشید تا آن‌که بیارد الله عقوبت خود را و الله راه نمی نماید گروه فاسقان را

این آیه‌ی کریمه هشداری بزرگ است برای آنان‌که به علّت بی رغبتی به جهاد ...علت استغراق در محبّت اهل و مال، جهاد را ترک می‌کنند. «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي ...اب»

در حدیث آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هلاک شدند کسانی که تعلّل ...انه جوئی پدر و مادر را می‌کنند.»(1)

...اء الصدور

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ۝ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡـٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾ [توبه: ۳۸- ۳۹]

ترجمه: ای مسلمانان چیست شما را که چون به شما گفته می‌شود بیرون آیید در راه الله گران شده میل می‌کنید بسوی زمین آیا رضامند شدید به زندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی اگر بیرون نیائید عذاب کند شما را عذابی درد دهنده و بدل شما گیرد قومی را بجز شما و هیچ زیان نرسانید الله را و الله بر همه چیز توانا است.

امام قرطبی ؒ می‌فرماید: «در این آیه وعید شدید و عتاب سخت است بر ترک جهاد و تخلّف از آن». مطلب آیه‌ی کریمه این است که شما مردم برای دست یافتن به منافع و نعمت‌های مادی روی زمین منهمک هستید و به‌خاطر آن جهاد را ترک کرده‌اید. یا مطلب آن است که شما را شوق زندگانی در زمین از جهاد باز می‌دارد.

امام قرطبی ؒ می‌فرماید: ترک دادن جهاد به‌علّت ناخوشایند بودن آن، بر مسلمانان، حرام است. وی می‌فرماید: اگر امیر مسلمانان تعدادی از مردم را برای خارج شدن برای جهاد حکم کند به‌علّت اطاعت از امیر، بر آنان جهاد فرض عین می‌شود اگر چه حالت، حالت عادی و عمومی باشد. (طبق دستور این آیه‌ی کریمه) برای آنان تثاقُل، یعنی عقب ماندن از جهاد جایز نیست.[1]

خداوند متعال ارشاد می‌فرماید:

﴿فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ۝

۱ - تفسیر قرطبی: ۸/ ۱۴۰الی ۱۴۲

فَلۡيَضۡحَكُواْ قَلِيلٗا وَلۡيَبۡكُواْ كَثِيرٗا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ۝ فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ ۝ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ﴾ [توبه: ۸۱-۸۲-۸۳]

ترجمه: شادمان شدند واپس گذشتگان به نشستن خویش بر خلاف پیغمبر الله و ناپسند کردند که جهاد کنند به اموال خویش و به جان خویش در راه الله و گفتند با یکدیگر بیرون مروید در گرمی، بگو آتش دوزخ سخت‌تر است در گرمی. اگر در می‌یافتند چنین نکردی پس باید که بخندند اندکی و بگریند بسیاری سزای آن‌چه می‌کردند پس اگر بازآرد ترا الله تعالی بسوی گروهی از ایشان پس دستوری طلبند از تو برای بیرون آمدن بگو بیرون نخواهید آمد با من هرگز و جنگ نخواهید کرد همراه من با هیچ دشمنی هرآئینه شما رضامند شدید به نشستن اول بار پس بنشینید با پس‌ماندگان. و یا محمد نماز مگذار! بر هیچ یکی از ایشان که بمیرد هرگز و نه ایست بر گور وی هرآئینه ایشان کافر شدند به الله و رسول او و مردند و ایشان فاسق بودند.

ای مسلمانان الله تعالی بر شما رحم کند. در این آیه‌ی کریمه تدبّر کنید که برای عقب ماندگان از جهاد - کسانی که در جهاد مال و جان خود را خرج نمی‌کنند - چه‌قدر وعید شدید و رسوا کننده وارد شده است.! گرچه سبب نزول این آیات عمدتاً منافقان‌اند؛ امّا مورد آن‌ها عام است و در آن وعید سخت و هشدار قوی وجود دارد، برای تمام افرادی‌که مانند منافقان عمل کنند و مثل آن‌ها از فریضه‌ی جهاد شانه خالی کنند. بنابر این خودتان بیندیشید که ترک جهاد چه‌قدر گناه بزرگ و زشتی است! (که مسلمان را درصف منافقان قرار می‌دهد) «لا حول ولاقوة الاّ با الله العلی العظیم»

حضرت عبدالله‌بن‌عمر ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هرگاه به معامله «بیع عینه»[1] پرداختید و دنبال گاو را گرفتید (به کشاورزی گرفتار شدید) و جهاد را ترک نمودید الله‌تعالی بر شما ذلّت را مسلّط می‌گرداند، تا زمانی که دوباره به دین بر نگشته اید، این ذلّت از سر شما برداشته نمی‌شود».[2]

مصنّف علیه‌الّرحمه می‌فرماید: مطلب حدیث این است که هرگاه مردم جهاد را ترک کنند و به امور دنیوی بپردازند آن‌گاه ذلّت و پستی بر آن‌ها مسلّط می‌شود و از این ذلّت آن‌وقت رهایی می‌یابند که به ادای فریضه‌ی خویش یعنی جهاد روی آورند و کفّار را از پای در آورند. نظام اسلامی را نافذ کنند. اسلام و مسلمانان را نصرت ویاری فرمایند. و کلمه‌ی الله را غالب و کلمه‌ی کفر را مغلوب سازند.

«...حتّی ترجعوا إلی دینکم» این بخش از حدیث فوق دلیل واضحی است بر این نکته که ترک جهاد به‌خاطر دنیا به‌مثابه‌ی ترک دین وخروج از آن است. از این مطلب خودتان مقایسه کنید که ترک جهاد چه‌قدر گناه بزرگی است!

حضرت انس ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس یک‌بار جهاد کند او حق اطاعت الله‌تعالی را به‌جای آورده است. «من شاء فلیومن ومن شاء فلیکفرانّا اعتدنا للظالمین ناراً» حضرت انس ﷺ می‌گوید: یکی (از حاضران) پرسید: یا رسول‌الله پس از شنیدن این حدیث چه کسی از رفتن به جهاد خود داری می‌کند؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: کسی که مستحقّ خشم، لعنت و عذاب بزرگ الهی باشد. آن‌ها گروه‌هایی هستند که در آخر زمان ظهور نموده و منکر جهاد خواهند شد. همانا پرورد گار من عهد کرده است - و او هرگز عهدش را نمی‌شکند - هر بنده‌ای

۱- «بیع عینه» یکی از بیوع فاسده است و محدثان صورت‌های متعددی برای آن نوشته اند. یك صورت آن این‌که شخصی کالایی را می‌فروشد باز فروشنده پس از مدتی عین همان کالا را با قیمت کمتری خریداری می‌کند.(مترجم)

۲- ابو داؤد: البیوع، باب فی النهی عن العینة/ ۳/ ۷۴۰

را این طرز تفکّر در پیشگاهش حاضر شود او را چنان عذابی سخت خواهد داد که به هیچ احدی از جهانیان نداده است.[1] (ضعیف)

از حضرت ابوبکر صدیق ﷺ روایت شده است: وی یک سال بعد از وفات آن‌حضرت ﷺ خطبه‌ای ایراد فرمود. درحالی‌که صدایش از شدّت گریه بند شده بود، گفت: ای مردم در سال گذشته درست در همین ماه روی همین منبر از رسول الله ﷺ شنیدم: هیچ قومی جهاد را ترک نمی‌کند مگر آن‌که ذلّت برآنان مسلط می‌گردد و هیچ ملّتی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی‌کند مگر آن‌که عذاب خداوند آن‌ها را فرا می‌گیرد.[2]

روایت فوق را طبرانی ﷺ با اسناد صحیح آورده است: هیچ قومی جهاد را ترک نمی‌کند مگر آن‌که الله‌تعالی بر آن‌ها عذاب عمومی فرود می‌آورد.

از امام شعبی ﷺ منقول است: وقتی مسلمانان به دست ابوبکر صدیق ﷺ بیعت نمودند، وی بالای منبر رفت و از رسول الله ﷺ چنین روایت کرد: هر قومی جهاد را ترک کند الله سبحانه وتعالی فقر را بر آن‌ها مسلط می‌کند.[3]

اگر گفته شود بسیاری از مردم را می‌بینیم که جهاد را ترک کرده‌اند و در عین حال در زمره‌ی سرمایه داران هستند! پاسخ آن‌که همان‌طور که در حدیث صحیح آمده است: غنا و فراخی از کثرت مال وثروت نیست؛ بلکه اصل غنا، غنای قلب واصل فقر، فقر قلب است.

امروز می‌بینیم که مردم به‌علّت ترک جهاد از اموال غنیمت محروم مانده‌اند. وبرای کسب معاش، دست به هرگونه راه‌های نامشروع زده‌اند. الله سبحانه وتعالی بر آن‌ها فقر قلب، حرص و بخل را مسلّط کرده است. آنان حقوق واجبه را ادا نمی‌کنند، به روش‌های مختلف حرام را هضم می‌کنند. کم ارزش‌ترین مال نزد آنان

---

۱ - ابن عساکر

۲ - شفاء الصدور.

۳ - ابن عساکر

بسیار ارزشمند شده است. حرص آن‌ها را ذلیل کرده است. پیش هرکس که کمترین طمعی را احساس کنند، سر تسلیم در برابر آنان خم می‌کنند. لذا اگر آنان غنی می‌بودند نیاز نداشتند سر ذلّت را (پیش هرکس) فرود آورند. بنابر این گرچه این‌ها ظاهراً غنی هستند؛ امّا قلباً و باطناً فقیر هستند. ظاهراً معزّز هستند؛ امّا قلباً و فکراً ذلیل‌اند و متقابلاً آن کس که رزق خود را در زیر سایه‌ی شمشیرها می‌داند او هیچ‌گاه با چنین ذلّت‌ها مواجه نمی‌شود. زیرا رزق او از مال غنیمت است و به جز منّت الله سبحانه وتعالی منّت هیچ‌کس بر سر او نیست. و چون‌که مال غنیمت حلال و طیّب است استفاده از آن در قلب انسان نورانیّت پیدا می‌شود و صفات رذیله از قبیل حرص، بخل و.... زایل می‌شوند. به‌همین خاطر است که مرد مجاهد گرچه از نظر ظاهر فقیر است؛ امّا قلب او از غنا و عظمت بر خوردار است. و گرچه ظاهراً رنگ ذلّت و مسکنت برآن نمودار است؛ اما در باطن از عزّت عجیبی بر خوردار است. «أذلّة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین» [مائده: ۵۴] برعکس، کسانی‌که از راه‌های مشتبه و حرام مال به دست می‌آورند، به دلیل طبع حریص‌شان نیازمند مخلوق هستند. این‌ها اگرچه ظاهراً معزّز هستند؛ امّا ذلّت و پستی برآنان سایه افکنده است.

از حضرت علی رضی الله عنه منقول است: جهاد در راه الله سبحانه وتعالی یکی از دروازه‌های بهشت است. هرکس جهاد را ترک کند، الله سبحانه وتعالی لباس ذلّت را بر او می‌پوشاند و مصیبت‌ها بر او هجوم می‌آورند و ذلّت بر او چیره می‌شود و در زحمت انداخته می‌شود و از گرفتن حقّ محروم می‌ماند.[۱]

حضرت اسلم رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: تا زمانی‌که ابر از آسمان می‌بارد جهاد، در راه الله پسندیده و ترّ و تازه است؛ البته زمانی بر مردم خواهد آمد که بعضی ازخوانندگان قرآن می‌گویند: حالا وقت جهاد نیست؛ هرکس آن زمان را دریافت پس آن زمان بهترین وقت برای جهاد است. اصحاب عرض داشتند: یا

۱ - شفاء الصدور

رسول‌الله ﷺ آیا کسی چنین می‌گوید؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آری! کسی که مورد لعن الله و فرشتگان و تمام انسان‌ها قرار گرفته باشد.[۱]

ابوعمرقرشی از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «همانا گناه، انسان را از (رفتن) به جهاد باز می‌دارد، همان‌گونه که قرض مقروض خود را».[۲]

حضرت ابوهریره رضی الله عنه از آن‌حضرت ﷺ روایت می‌کند: «هرکس در حالی بمیرد که نه جهاد کرده است و نه اراده‌ی جهاد را داشته است، او بر پاره‌ای از نفاق مرده است.»[۳]

حضرت ابو امامة باهلی رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: «هرکس نه خودش جهاد کند، نه برای مجاهدی تجهیزات فراهم کند و نه در غیاب مجاهدی به فرزندان و خانواده‌ی او رسیدگی کند، خداوند متعال او را قبل از بر پایی قیامت به مصیبتی گرفتار خواهد کرد.»[۴]

روایتی دیگر با همین مفهوم از مکحول مرسلا مروی است.[۵]

فایده: امام قرطبی رحمه الله می‌گوید: اگر کسی سوال کند: همه‌ی مردم به‌طور عموم جهاد را ترک کنند پس یک نفر چه کار می‌تواند بکند؟

پاسخ آن‌که بر وی لازم است یک اسیر مسلمان را با دادن فدیه آزاد کند؛ زیرا او اگر اسیری را با دادن فدیه آزاد کند، کاری را انجام داده است که بیشتر از کار او به صورت دستجمعی می‌باشد.

۱ - شفاء الصدور

۲ - شفاء الصدور

۳ - مسلم: الامارة، باب ذم من مات و لم یغز... / ۳/ ۱۵۱۷، ش ۱۹۱۰.

۴- ابوداود: الجهاد، باب/ کراهیة ترك الغزو / ۳/ ۲۲ - ابن ماجه: الجهاد باب التغلیظ فی ترك الجهاد/ ۲/ ۹۲۳

۵- مصنف عبد الرزاق: الجهاد، باب وجوب الغزو/ ۵/ ۱۷۲.

تعداد بزرگی از مسلمانان یک اسیر را با دادن فدیه آزاد کنند، سهم هر یکی از آن‌ها از یک درهم بیشتر نمی‌شود. امّا او – آزاد کننده‌ی اسیر به‌تنهایی - با آزاد سازی اسیر مسلمان به تنهایی این مبلغ را پرداخته است.

اگر امکان دارد به تنهایی برای جهاد خارج شود و جهاد کند یا آن‌که برای یک مجاهد ابزار جهاد فراهم کند.[1]

ای مسلمان! چه چیزی تو را از رفتن به جهاد باز می‌دارد؟!

ای تارک فریضه‌ی جهاد و ای کناره گیرنده از راه حق و توفیق! در چه محرومیّتی افتاده‌ای؟ چه اندازه از حق بدور هستی! ای کاش تو هم همراه با دلیرمردان از معرکه‌ی جهاد سهم می‌گرفتی! و در راه خداوند متعال جان و مال خود را فدا می‌نمودی! آیا تو را آرزوهای بلند دنیوی و ترس از موت از این سعادت بزرگ باز داشته است؟ آیا فراق خانواده و مال عزیزت بر تو سخت می‌گذرد؟! آیا برایت جدایی از میان فرزندان، خادمان و اهل خانواده مشکل به‌نظر می‌آید؟! ای محروم از جهاد! سبب حرمان تو کدام دوست صمیمی و برادر و فامیل تو است؟! آیا مشغولیّت تو در یک عمل صالح مانع از جهاد است؟! یا به سبب همسر زیبا و باوفای خود از جهاد بازمانده‌ای! یا پست و منصب، زنجیر پای تو قرار گرفته‌اند...؟!

آیا نشه‌ی باغچه و لباس‌ها و غذاهای شاهانه تو را از رفتن به میدان جهاد باز می‌دارد؟! علاوه از این چیزها هیچ چیزی دیگر نیست که تو را ازجهاد و پرستش پروردگارت دور دارد! اگر این چیزها تو را از پروردگارت دور نگه دارند، پس این هلاکت و نابودی است برای تو. آیا مگر سخنان پروردگارت را نشنیده‌ای؟! پس با گوش جان بشنو!:

«ای مسلمانان چیست شما را که چون به شما گفته می‌شود بیرون آیید در راه الله گران شده میل می‌کنید بسوی زمین آیا رضامند شدید به زندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی» [توبه:۳۸].

۱- جامع احکام القرآن : ۸/ ۱۵۲

تذکّر: به این دلایل قاطع و واضح گوش فراده و خوب دقّت کن! تا برای تو روشن شود که عامل عقب ماندگی تو از جهاد هیچ چیزی جز از محرومیّت و تسلّط نفس و شیطان بر تو نیست؛ زیرا اگر سبب دوری از جهاد آرزوها و ترس از مرگ ناگهانی است، پس بدان‌که مرگ یک اتّفاق حتمی است و تو نمی‌توانی از چنگ آن در امان بمانی و راهی را که از آن هراس داری یک‌روز باید آن‌را بپیمایی!. سوگند به پروردگار از رفتن به میدان‌های جنگ از عمر انسان کاسته نمی‌شود و از نرفتن و شرکت نجستن در جهاد به عمر انسان افزوده هم نمی‌شود.خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [اعراف:۳۴].

ترجمه: و هر گروهی را میعادی است پس چون بیاید میعاد ایشان تاخیر نکنند یک ساعت و نه سبقت کنند.

همچنین خداوند متعال در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [منا فقون: ۱۱]

ترجمه: و هرگز مهلت ندهد الله هیچ‌کس را چون بیاید اجل او، و الله خبر دار است به آن‌چه می‌کنید.

همچنین الله تعالی می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [عنکبوت: ۷۵]

ترجمه: هر شخصی چشنده‌ی مرگ است باز به‌سوی ما باز گردانده می‌شود.

ای انسان فریب خورده! متوجّه باش! در مرگ طبیعی سختی‌ها و سکرات شدید وجود دارد؛ الآن تو این‌را نمی‌فهمی. در قبر عذاب هست و از این عذاب تنها افراد نیک محفوظ می‌مانند. در قبر دو فرشته به شدّت از انسان سوال می‌کنند. آن‌وقت چه‌خواهد شد؟! قرآن مجید آن اوضاع را با این الفاظ بیان فرموده است:

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [ابراهیم: ۲۷]

ترجمه: و استقرار می‌سازد الله مسلمانان را به سخن درست در زندگانی دنیا و آخرت و گمراه می‌سازد الله ستمکاران را و می‌کند الله آن‌چه می‌خواهد.

بعد از این منظره‌ی خوفناک، افراد خوش‌بخت در نعمت جاویدان قرار می‌گیرند و افراد نگون‌بخت دچار عذاب سخت می‌گردند؛ امّا شهید در امنیّت کامل به‌سر می‌برد. او با هیچ‌کدام از این حالات خطرناک رو برو نخواهد شد.

رسول الله ﷺ فرمودند: شهید در وقت مرگ فقط به اندازه‌ی نیش یک مورچه احساس درد می‌کند.[1]

برادر مسلمان! حالا چه چیزی تو را از حصول این سعادت باز می‌دارد؟ سعادتی که از به‌دست آوردن آن، انسان از عذاب قبر و سوال آن محفوظ می‌ماند و در نزد الله ﷻ بهترین جایگاه را حاصل می‌کند و از سختی‌های بعد از قبر رهایی می‌یابد؛ چرا که شهدا زنده‌اند و از دربار پروردگارشان می‌خورند و می‌نوشند، نه آنان را خوف است و نه دچار غم می‌شوند! آنان با این نعمت‌هایی که از طرف خداوند متعال به آن‌ها می‌رسد اظهار خوشی می‌کنند. ارواح آنان در کالبد پرندگان سبز رنگ نهاده می‌شود. آنان در بهشت می‌خورند و می‌نوشند. ببین! چه اندازه تفاوت است میان مرگ شهادت و مرگ دردناک بر سر بسترها!

اگر می‌گویی: خانواده، مال، فرزندان و عیال مرا از جهاد باز می‌دارند، این گفتارهای روشن خداوند متعال را بشنو:

۱- ﴿وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ﴾ [سبا: ۳۷].

ترجمه: و نیست اموال شما و نه اولاد شما آن‌چیزی که مقرّب گرداند شما را نزدیک ما به مرتبه‌ی قربت.

---

۱ - ترمذی: ابواب فضائل الجهاد/ ۳/ ۱۰۹.- نسائی: کتاب الجهاد، باب مایجد الشهید من الالم/ ۶/ ۳۶.

۲- ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَـَٔابِ﴾ [آل‌عمران: ۱۴].

ترجمه: آراسته کرده شده است برای مردمان دوستی آرزوهای نفس از زنان و فرزندان و خزانه‌ها جمع ساخته از زر و سیم و اسپان نشان‌مند ساخته و چهارپایان و زراعت این است بهره‌ی زندگی دنیا و الله نزدیک اوست باز گشت نیک.

۳- ﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ﴾ [حدید: ۲۰].

ترجمه: بدانید که زندگانی دنیا، بازی است و بیهودگی است و آرایش است و خود ستایی است درمیان خویش و از یکدیگر زیاده طلبی است در مال‌ها و فرزندان؛ مانند بارانی که به شگفت آورد زراعت کنندگان را رستنی او باز خشک شود پس زرد بینی آن را باز درهم شکسته گردد و در آخرت عذاب سخت است و نیز آمرزش است از جانب الله تعالی و خوشنودی است و نیست زندگانی دنیا مگر بهره‌ای که باعث فریب باشد.

در حدیث آمده است: اگر دنیا نزد الله تعالی به اندازه‌ی پر پشه‌ای ارزش می‌داشت به کافر یک جرعه آب هم نمی‌داد.[1]

ارشاد رسول الله ﷺ است: یک قطعه از زمین بهشت به اندازه‌ی تازیانه‌ی یکی از شما، از دنیا و مافیها بهتر است و در راه خداوند متعال یک صباح یا یک شام رفتن، از دنیا وآن‌چه در آن است بهتر است. رو سریِ یکی از زنان بهشتی از دنیا و مافیها بهتراست.[2]

---

۱ - ترمذی: ابواب الزهد، باب ماجاء فی هوان الدنیا علی‌الله/ ۳/ ۳۸۳.

۲ - صحیح بخاری: الجهاد، باب الحورالعین.... ش ۲۷۹۶

ای تارک جهاد! چگونه تو را از پادشاهی ابدی، آن خویشاوندانی باز می‌دارند که بعد از مدّتی می‌میرند یا آن‌که بین خود اختلاف پیدا می‌کنند و از هم جدا می‌شوند، یا آن‌که گذشت زمان و بر خورد با مصایب، آن‌ها را متفرق می‌کند! به یاد داشته باش! که این افراد را اگر نفع نرسانی مخالف تو می‌شوند و اگر تو را مال نباشد آن‌ها تو را رها می‌کنند و تند باد حالات، محبّت تو را از قلوب آن‌ها خارج می‌نماید و بالاتر از همه، آن‌که روز قیامت همین خویشاوندان همانند بیگانگان از تو فرار می‌کنند. و هر کس تمنّا می‌کند تمام بار گناهان‌شان را بر دوش تو بنهند و خود آنان نجات بیابند. (آیا با آگاهی از این امور، باز هم به‌خاطر بستگان و خویشاوندان جهاد را ترک می‌کنی؟!) نباید این‌طور شود که محبّت مال مانع از شرکت در جهاد گردد. مالی که همه‌ی مردم به‌خاطر آن با تو دوست می‌شوند و در صورت نبود آن، همه‌ی خودی‌ها از تو جدا می‌شوند.! بله! همان مالی که روز قیامت از تو می‌پرسند که آن‌را از چه راهی به‌دست آورده‌ای و در چه راهی مصرف کرده‌ای! چه‌قدر سوالات خطرناک دیگری بدنبال دارد! در روزی که کودکان پیر می‌شوند. زنان حامله سقط می‌کنند و بچه‌های خود را به باد فراموش می‌سپارند. در آن‌روز مجرمان شناسایی می‌شوند و موهای پیشانی و قدم‌های‌شان گرفته می‌شوند. آری! همان روزی که ثروتمندان از هر نقیر و قطمیر[1] حساب گرفته می‌شوند. حالانکه فقرا پانصد سال جلوتر از ثروتمندان به بهشت می‌روند. امّا تو ای صاحب مال! در آن‌روز به‌سبب محاسبه شدن پیرامون مالت از ملحق شدن به آنان باز داشته می‌شوی و برای تو این خطر وجود دارد که حواله‌ی داروغه‌ی جهنّم کرده شوی!

ای مسلمان! جدایی مال را گوارا نمی‌کنی. اگر از آن کم داشته باشی فکر و رنج تو زیاد می‌شود و چنان‌چه زیاد داشته باشی تو را سرکش می‌کند و اگر بمیری باعث هلاکت تو می‌شود و در روز قیامت از آن محاسبه گرفته می‌شوی! تو را چه

١ - «نقیر» شکاف هسته‌ی خرما. «قطمیر» پوست نازك که بین خرما و هسته‌ی آن قرار دارد. کنایه از از چیز کم و اندك. می‌باشد

شده است؟! اگر فرضاً تمام دنیا را دراختیار داری! بالآخره یک روز از این مال جدا خواهی‌شد.!

حضرت ابوهریره ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ به من گفت: آیا حقیقت دنیا را به تو نگویم؟! گفتم: بله! یا رسول الله!. آن‌حضرت ﷺ دست مرا گرفت و به یکی از وادی‌های مدینه برد که در آن‌جا محل جمع آوری زباله‌ها بود. در آن محل سر انسان های مرده، مدفوع انسانی، لباس‌های کهنه و پاره شده و استخوان‌های حیوانات موجود بود. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ای ابوهریره! این سرها زمانی حارص چیزی بودند که شما اکنون حارص آن هستید. در آن سرها امیدهایی بود که شما آن امیدها را در سر دارید!. امروز همان جمجمه‌ها بدون پوست مانده اند و در آینده ذرّه ذرّه شده و با خاک یک‌سان می‌شوند. این مدفوع‌ها، خوراک‌های رنگارنگ آن‌ها هستند که از هرجا آن‌ها را به‌دست آورده و داخل شکم خود جای داده‌اند و اکنون بدین‌شکل در آمده‌اند که انسان در اثر بدبویی آن‌ها از دور فرار می‌کند. و این پارچه‌های پوسیده وپاره شده، لباس‌های عمده و قیمتی آن‌ها بوده‌اند که امروز باد آن‌ها را به این‌طرف و آن‌طرف به حرکت در می‌آورد و تکان می‌دهد. و این استخوان‌های حیوانی، سواری‌های آن‌ها بوده‌اند که به‌وسیله‌ی آن‌ها در اطراف و نواحی سرزمین به گشت و گذار می‌پرداخته‌اند. پس هرکس می خواهد بر این دنیا گریه کند، بگرید. ابوهریره ؓ می‌گوید: ما گریه کردیم تا آن‌که گریه‌ی ما شدّت گرفت.[1]

اگر تو در دام محبّت فرزند عزیزت گرفتار هستی و به همین علت از جهاد باز مانده‌ای! پس این دستور الله تعالی را به یاد بیاور: ﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ﴾ [تغابن: ١٥].

ترجمه: جز این نیست که اموال شما و اولاد شما امتحان است و الله نزدیک اوست مزد بزرگ.

١- اتحاف السادة المتقین: ٨/ ٧٤

قسم به‌خدا، الله تعالی بر هر انسان از هر پدر، مادر، برادر و عموی مشفق‌تر ومهربان‌تر است. مگر این شما بوده‌اید که این بچّه را در صلب پدر و در تاریکی‌های شکم مادر پرورش داده‌اید یا الله سبحانه وتعالی بوده است؟ درآن لحظات که او شدیداً نیازمند شفقت و مهربانی بوده‌است، جز الله سبحانه وتعالی کسی دیگر نداشته‌است.

حالا فکر کن! چطور این فرزند تو را از نعمت‌های بهشت و همجواری با الله سبحانه وتعالی دور می‌دارد؟ فرزندی که تا زمانی که او کوچک است، برای او نگران هستی. وقتی بزرگ می‌شود در غم او گرفتار می‌شوی! زمانی که صحیح و تندرست است در این اندیشه هستی که مبادا دچار بیماری شود! واگر بیمار شود مضطرب و پریشان می‌شوی! اگر او را تنبیه کنی دچار خشم و عضب و تمرد می‌شود! اگر نصیحتش کنی خشمگین می‌شود و همیشه در این اندیشه هستی که خدای نا کرده مانند فرزندان دیگران کاملاً نافرمان نشود. و اگر در میدان جنگ باشی یاد او تو را بز دل می‌کند و اگر می‌خواهی سخاوت پیشه کنی فکر وی تو را بخیل می‌کند و اگر می‌خواهی از دنیا دوری جویی محبّت او تو را در دام دنیا گرفتار می‌کند. به‌خاطر او امتحانات و آزمایش‌های بزرگی بر تو فرود می‌آید و تو او را احسانی می‌پنداری! او سبب مصیبت‌ها است و تو او را یک نعمت می‌شماری! و خوشی او را در غم خویش و نفع او را در خسارت و نقصان خود و سرمایه دار بودنش را در خسارت خویش می‌پنداری! به‌خاطر او تکالیف طاقت فرسا تحمّل می‌کنی و هر راه پر مخاطره را می‌پیمایی!

(ای مسلمان غافل) فکر فرزندان را از دل خود بیرون کن وآنان را به آن ذاتی که آفریدگار تو وآفریدگار آن‌ها است بسپار. و پس از خود در مورد رزق آن‌ها به رازق خود و رازق آن‌ها توکّل واعتماد کن! ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ﴾ [مائده: ١٨].

ترجمه: و الله را است بادشاهی آسمان و زمین و آن‌چه درمیان این هردو باشد و بسوی اوست رجوع.

قسم به‌خداوند متعال تو نه مالک نفع، ضرر، حیات و موت خود و فرزندت هستی! و نه توان آن را داری که در عمر و رزق او ذرّه‌ای بیفزایی، وقتی که ناگهان طعمه‌ی مرگ شده و راهی قبر شوی، در آن‌جا گرفتار اعمال خود می‌شوی. پسرت یتیم می‌شود! وارثان چه دوست باشند چه دشمن، اموالت را بین خود تقسیم می‌کنند و خانواده‌ات پراکنده می‌شود. آن‌گاه با هزار حسرت و تاسف آرزوی می‌کنی ای کاش! من هم مانند شهیدان، شهید می‌شدم و به موفقیّت بزرگ دست می‌یافتم. آن‌وقت به تو گفته می‌شود تو از این کامیابی خیلی به دور افتاده‌ای و آن را ازدست داده‌ای! و اکنون طبق اعمال تو با تو معامله می‌شود.

ای مسلمان آگاه باش و سخنان خداوند را که تو را از فریب شیطان بر حذر می دارد بشنو: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْ وَٱخْشَوْاْ يَوْمًا لَّا يَجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ﴾ [لقمان: ٣٣].

ترجمه: ای مردمان بترسید از پروردگار خویش و حذر کنید از روزی‌که کفایت نکند هیچ پدر بجای پسر خویش و نه فرزندی کفایت کننده باشد بجای پدر خود چیزی را هر آیینه وعده‌ی الله راست است پس فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و فریب ندهد شما را در مقدمه‌ی الله، شیطان فریبنده.

یادت نرود! اگر فرزند تو خوش‌بخت است، الله تعالی تو را به‌زودی با او در بهشت یک‌جا خواهد کرد. و اگر از بدبختان است، آگاه باش که اهل جنّت با اهل دوزخ، صاحب خیر با صاحب شرّ یک‌جا جمع نمی‌شوند. ممکن است الله تعالی تو را به‌درجه‌ی شهادت نایل گرداند و در روز قیامت از او شفاعت بکنی. و با جدایی امروز خود از او، او را ازعذاب دوزخ نجات دهی! لذا به اعمالی‌که باعث نجا ت تو ازعذاب الهی‌اند بی نهایت حریص و کوشا باش! زیرا وضعیت در فردا این‌چنین است: (یوم یفر المرءُ من أخیه و أمّه و أبیه وصاحبته و بنیه لکلِ امرءٍ منهم یومئذٍ شأنٌ یغنیه) و

اگر فراق برادران و دوستان و خویشاوندان بر تو سخت می‌گذرد، پس این منظره‌ی قیامت را به‌خاطر بیاور! «الأخِلاءُ یومئذٍ بعضهم لبعضٍ عدوٌ إلاّ المتقین»

اگر دوستی تو با برادران و دوستانت به‌خاطر الله تعالی باشد، به‌زودی مکان‌های بلند بهشت شما را یک‌جا جمع خواهدکرد. و اگر دوستی تو با آنان به‌خاطر الله سبحانه وتعالی نیست، پس بایستی رشته‌ی چنین دوستی‌هایی قبل از آن روزی که هرکس همراه با رفیقش حشر می‌گردد، گسیخته شود؛ زیرا در روز قیامت هر دوست همراه دوست خودش حشر می‌گردد. لذا اگر دوستانت در زمره‌ی خدا ترسان هستند این دوستی برای تو مفید واقع می‌شود و اگر از بدبختان هستند دوستی آنان (برای تو) زیان آور است. این را باید بدان که دوستان دنیوی اکثراً ظالم و بی وفایند. در وقت مشکل همراهان خویش را رها می‌کنند. و اصولاً تا آن زمان دوست هستند که تو سرمایه دار یا خوشحالی! هروقت دچار فقر شوی نه تنها این‌که با تو دوستی نمی‌کنند؛ بلکه راه دشمنی با تو را در پیش خواهند گرفت و با تو اعلان جدایی خواهند کرد. شاید تو بر این سخنان دچار تردید شوی؛ امّا در وقت آزمایش، بر صحت آن‌ها یقین خواهی کرد.

آری اگر در این دنیا، دوستان وفادار و مخلص داری، از فراق آنان به خاطر جهاد نباید ناراحت باشی؛ زیرا در باره‌ی این‌گونه دوستان، الله سبحانه وتعالی چنین می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [حجر: ۴۷].

ترجمه: و بیرون کشیم آن‌چه در سینه‌های‌شان بود از کینه برادر یکدیگر شده بر تخت‌ها رو بروی یکدیگر.

لذا این‌گونه دوستی‌ها نباید مانع از رفتن به جهاد شوند؛ زیرا ممکن است شما دو دوست به‌زودی از هم جدا شوید. بناءً علیه هم از پاداش بزرگ جهاد و هم از رفاقت و دوستی در درجات رفیع بهشت محروم خواهید ماند. و در نتیجه پشیمان می‌شوید؛ امّا پشیمانی آن روز سودی نخواهد داشت.

در روایتی آمده است: جبرئیل ﷺ به رسول الله ﷺ فرمود: ای محمد! الله تعالی می‌فرماید: در دنیا هر اندازه که زندگی می‌کنید یک روز مرگ خواهد آمد و با هر کس دوستی می‌کنید یک روز شما از وی جدا شدنی هستید و هر عملی که انجام می‌دهید مکافات آن را می یابید.[1]

در الفاظ مختصر این حدیث کمی بیندیشید که مرگ و جدایی از دوست و عوض هر عمل قطعی است. آیا پس از این هشدار به هشدار دیگری نیاز هست؟

(ای فرار کننده از جهاد!) آیا پست و منصب مانع تو از شرکت در جهاد شده است؟

ای کاش می‌دانستی چه‌قدر از انسان‌ها فریفته‌ی این پُست بودند و تا دیروز مانند تو گرفتار محبّت آن بودند و به‌خاطر آن خود را به هلاکت می‌انداختند؛ امّا امروز این‌جا را برای تو خالی گذاشته‌اند. همان‌طور که این پُست و مقام برای آنان وفا نکرد برای تو هم وفا نخواهد کرد و بالاخره جدائی ازین پست یک روز کام تو را هم تلخ خواهد کرد. ترک پست معمولی امروزی برای تو مشکل شده است است که در نتیجه‌ی آن از خیلی پست های بزرگ محروم می مانی ! بدان که آخرین انسان که از جهنّم آزاد می‌شود و وارد بهشت می‌شود برای او به اندازه‌ی پادشاهی بزرگ‌ترین پادشاهان دنیا داده می‌شود و علاوه بر آن ده برابر دیگر نیز.

حالا مقایسه کن مقام همراهان پیامبران علیهم‌الصلاة والسلام و مقام صدّیقان و شهیدان و نیکو کاران را.

مقام و پست‌های دنیوی بر خلاف مقامه‌های اخروی پر از خستگی وکوفتگی وسوء عاقبت بوده و موجب کثرت دشمنان و سبب حسد و کینه و باعث شماتت دشمن و تاسّف بر زوال آن و همچنین سبب زوال لشکر وخدمه و سبب رو گردانی بوسه دهندگان پاهای تواند.

در روایتی آمده است: همانا در بهشت فرشته‌ای یک منشور را ازجانب پروردگار می‌آورد. در آن منشور نوشته شده است: «مِن الحی الذی لا یموت الی الحی الذی لا یموت...» یعنی از طرف آن ذاتی‌که موت بر او نیست به آن کسی که از

---

۱ - بیهقی در شعب الایمان: ۳/۳۷۳.

این پس بر او مرگ نیست. ای بنده‌ی من، من به هر چیزی که دستور می‌دهم بشود، آن چیز انجام می‌شود. اکنون تو را هم این‌طور قرار داده‌ام. به هر چیزی‌که بگویی بشو، آن، انجام می‌گیرد.[1]

درحدیث آمده است: کم‌ترین بهشتی به اعتبار مقام آن کسی است که پانزده هزار خادم داشته باشد. و کم‌ترین گوهرِ قیمتیِ تاج اهل بهشت به اندازه‌ای درخشان است که از روشنایی آن مشرق و مغرب نورانی خواهند شد.

در روایت ترمذی آمده است: کم‌ترین بهشتی دارای هشتاد هزار خادم و هفتاد دو همسر است و برای او ساختمانی از جواهر و زمرّد و یاقوت به‌بزرگی فاصله‌ی «جابیه» (شام) و «صنعاء» (یمن) ساخته می‌شود.[2]

با تدبر این فرمان الهی را به خوانید: ﴿وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ۝ سَلَٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ﴾ [رعد: ۲۳-۲۴] ترجمه: (و فرشتگان داخل شوند بر ایشان ازهر دروازه گویند سلامتی بر شما است به سبب صبر کردن شما پس نیک است جزای آن سرای).

به خدا قسم این‌ها نعمت‌هایی هستند که موجب خنکی چشمان قرار می‌گیرند و عمل کنندگان برای به‌دست آوردن این چنین نعمت‌ها باید عمل کنند.

(ای روی گرداننده از جهاد!) آیا فراق ساختمان‌های شیک و چمن‌های سایه دار آن و جدایی از خدمه و ترفّه و خوش‌گذرانی درآن، تو را از جهاد باز می‌دارد؟!

ای کاش فکر می‌کردی که مصالح به‌کار برده شده درآن، چیزی جز از خاک، سنگ، گل، آهن و چوب نیست. اگر آن را مرتباً جارو نکنی پُر از خس و خاشاک می‌شود. و اگر در آن لامپ نباشد تاریک می‌شود. و چنان‌چه از آن‌ها مواظبت نشود، در اندک مدتی به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود. و اگر مواظبت بشوند بازهم یک روزی فنا می‌شوند، و ساکنان آن پرا کنده خواهند شد. و یاد آن‌ها از اذهان پاک می‌گردد.

---

۱ -لم اجده من خرجه

۲ ترمذی: ابواب صفة الجنة، باب ماجاء ما لادنی اهل الجنه...۴/ ۹۸الی ۹۹

در روایات آمده است: وقتی الله سبحانه و تعالی حضرت آدم عليه السلام را به زمین فرستاد، به وی گفت: در این دنیا هر بنایی بسازی روزی ویران می‌شود و هر فرزندی را که به دنیا بیاوری روزی می‌میرد.[1]

در خبرآمده است: هر روز فرشته‌ای ندا می‌دهد: فرزند بزایید برای مردن و ساختمان‌ها بسازید برای ویران شدن![2]

ای انسان فریب خورده! امروز برای تو موقعیت فراهم است که این کاخ فانی را به منزلی جاویدان، دارای کاخ‌های بلند، روشنایی همیشگی، جوی‌بارهای جاری، میوه‌های نزدیک به‌هم و خوشی‌های پی در پی، عوض کنی.

منزلی که مصالح آن، خشتی از طلا و خشتی از نقره است خاکش از مسک و سنگ‌ریزه‌هایش از جواهراست و آن منزل دارای جوی‌بارهای متعددّ است؛ جویی از شیر، جویی از عسل و جویی از کوثر. ساکنان این ساختمان اصلاً احساس خستگی و کوفتگی نمی‌کنند. بعضی ازین کاخ ها با ارتفاع هفتاد میل، از گوهر قیمتی‌های مجوف وبعضی دیگر از زمرّد سبز وبعضی از از یاقوت قرمز ساخته شده‌اند. در هرگوشه ای ازین کاخ ها همسران وخدمه هایی زیبا وجود دارد که به سبب وسعت آن کاخ، بعضی از حوران و خدمه‌ها بعضی دیگر را نمی توانند به بینند

رختخواب‌های آن اتاق‌ها به‌گونه‌ای هستند که لایه‌های داخلی آن‌ها از ابریشم است، چه رسد به لایه‌ی خارجی آن! ارتفاع فاصله‌ی بین دو رخت‌خواب به اندازه‌ی مسافت چهل سال است. روی این فرش‌ها نه خواب می‌آید و نه چرت رخ می‌دهد؛ بلکه اهل جنّت روی آن‌ها مقابل هم نشسته اند و با هم‌دیگر به صحبت و گفتگو می‌پردازند.

---

۱ - المقاصدة الحسنه به حواله‌ی بی‌هقی شعب الایمان: ص ۳۳۲

۲ -همان منبع

در آن‌جا همواره سفره‌ی غذا پهن است. غذاهای آن دایمی است و با انواع میوه‌های تازه که هیچ نوع ممنوعیّت و انقطاع ندارند، پذیرایی می‌شوند. ﴿و فاکهة ممّا یتخیرون﴾

از گوشت مرغوب پرندگان تناول می‌نمایند. ﴿و لحم طیرٍ ممّا یشتهون﴾ و از شربت‌های پلمپ شده‌ی بهشت می‌نوشند ﴿یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک وفی ذالک فلیتنا فس المتنافسون﴾

درآن‌جا ادرار و مدفوع، بلغم و آب بینی نیست. هر چیزی که بهشتیان می‌خورند، اثر آن از پوست آن‌ها به (صورت عرق که رنگش گوهر قیمتی و بویش مشک است) ترشح می‌کند.

خدمه‌ی آن‌جا، نوجوانان (اَمرَد) ماندگاری هستند که الله ﷻ در شان آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا ۞ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ۞ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ ۖ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ۞ إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا﴾ [دهر:-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲] .

ترجمه: و آمد و شد کنند بر ایشان نوجوانان جاویدان چون بینی ایشان را پنداری که ایشان مرواریداند از رشته افشانده شده و چون نگاه کنی آن‌جا بینی نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ بالای ایشان باشد جامه‌های سبز از دیبای نازک و نیز بالای ایشان باشد دیبای لک و زیور. پوشانیده شود ایشان را دستوان‌ها از نقره و بنوشاند ایشان را پروردگار ایشان شراب نهایت پاک هر آیینه این نعمت هست شما را جزای اعمال و هست سعی شما قبول کرده شده.

آن‌چه ذکر شد، تنها همان نعمت‌هایی هستند که در قرآن و حدیث وارد شده‌اند. و الاّ در بهشت چنان نعمت‌هایی هست که نه چشمان دیده‌اند و نه گوش‌ها شنیده‌اند و نه تصوّر آن‌ها در قلب‌ها خطور کرده است.[1]

اگر سوال کنی که اهل بهشت تا چه زمان از این نعمت‌ها بهره خواهند جست؟

پاسخ این است که برای همیشه! مرگ بر آنان نیست. آنان جوان می‌مانند، پیر نمی‌شوند. همواره صحیح و تندرست‌اند، بیمار نمی‌شوند. خوشحال‌اند، غمگین نمی‌شوند. همیشه خوشنود هستند، ناراض نمی‌شوند. از زوال این نعمت‌ها کاملاً در امان و محفوظ‌اند. (دعواهم فیها ...)

پس تفاوت بین این کاخ های بزرگ (بهشت)و ساختمان محقّر و فانی (دنیا)را مقایسه کن! (حالا کدام‌یک را ترجیح می‌دهی؟!)

فکر کن اگر در راه خدا شهید شوی و این محل‌های فانی را ترک کنی به چه چیزهایی دست می‌یابی؟ ﴿و لا ینبّئک مثل خبیر﴾ [فاطر:۱۴]

(ای محروم از جهاد!) اگر به بهانه ی این‌که حالا برای اصلاح اعمال مشغولم وبعدا به جهاد می روم این هم یک فریب خطرناک و آرزوی طول زندگی بی جا است. به خدا قسم وقت متعیّن خداوند هر گز تغییر نخواهد کرد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ۞ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [فاطر: ۵- ۶] .

(ای مردمان هرآیینه وعدی الله راست است پس فریفته نکند شمارا زنگانی دنیا ونفریبد شمارا به نسبت الله شیطان فریبنده هرآیینه شیطان شمارا دشمن پس دشمن گیرید اوراجز این نیست که می خواند تابعان خود را تا باشند اهل دوزخ).

۱ - اقتباس از روایتی متفق علیه، بخاری: کتاب التفسیر، باب فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین، ش ۷۴۹۸- مسلم: کتاب الجنةو صفة نعیمها و اهلها/ ش ۲۸۲۴

(ای عقب مانده از جهاد!) این بهانه‌ی شما هیچگاه روش صالحان وبندگان خدا نبوده است؛ بلکه نوعی تلبیس ابلیس است. آیا صحابه و تابعین کبار به عبادت وقرب الهی بیشتر از شما طالب نبودند! اگر آن‌ها هم مانند تو از رفتن به جهاد درنگ می‌کردند، هرگز نمی‌توانستند در راه الله‌تعالی کارهای بزرگی را انجام بدهند و با کفّار و مشرکان نمی‌توانستند جهاد کنند، شهرها و کشورها را فتح کنند. ای انسان فریب خورده! مگر این گفتار خداوند را نشنیده‌ای: ﴿إنفروا خفافاً و ثقالاً وجاهدوا بأموالكم...﴾

اگر عقل و فهم صحیح داری این فرمان الهی را بشنو: ﴿فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [نساء: ۹۵]

آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ایستادن در صف جهاد از عبادت هفتاد سال درخانه‌ی خود افضل است.[1]

ای انسان فریب خورده! بدان‌که خواب مجاهد از قیام اللیل و صوم الدّهر افضل است. فضایل بیش‌تر درآینده ذکر خواهند شد. اعمال نیکی که امروز به آن مشغول هستی آیا یقین داری که مورد قبول هستند؟ آیا منظر هولناک قیامت در پشت نیست؟! به خدا قسم معلوم نیست که آیا این اعمال تو باعث نجات تو می‌شوند یا باعث هلاکت تو؟ ﴿يعلم ما تخفون و ما تعلنون﴾ [النحل ۲۵] ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَٰهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [آل‌عمران: ۲۵]

ترجمه: (ای انسان غافل از جهاد!) آیا زیبایی همسرت و لحظه‌های همنشینی و اظهار الفت و فراق از وی مانع تو از جهاد شده است؟

۱ - ترمذی: ابواب الجهاد / باب فی الغدو والرواح... / ۳/ ۱۱

اگر بپذیریم که همسرت از تمام زنان دنیا زیباتر است؛ ولی آیا غیر از این است که او پیش‌تر یک قطره منی بوده! و سر انجام به لاشه‌ای بی‌جان مبدل گشته و در طول حیات خود با شکم پر از کثافت و گندگی نقل و حرکت می‌کند آیا خون حیض او در نیمی از عمرش تو را از همخوابی با وی باز نمی‌دارد؟ آیا مگر تمرّد و نافرمانیش از فرمانبرداریش بیشتر نیست! مگر نه این است که اگر سرمه به چشمانش نکشد چشمانش زشت می‌شوند! و اگر آرایش نکند تمام عیوبش آشکار می‌شوند! آیا اگر سرش را شانه نکند موهایش پراکنده نمی‌شوند! و اگر حمّام نکند و خوشبویی استفاده نکند در اثر وجود چرک‌ها بدنش بد بو نمی‌شود! آیا او همیشه بیمار و ناراحت کننده نیست! آیا مگر او در وقت پیری بی‌فایده نیست! و هرم (پیر و فرتوت) نمی‌شود! آیا مگر این‌طور نیست که اگر در تمام عمر با وی نیکی کنی در وقت خشم و غضب تمام نیکی‌ها را به باد فراموشی می‌سپارد.! چنان‌که درحدیث آمده است: «لو أحسنت إلى إحداهن الدهر ثمّ رأت منك شيئاً قالت مارأيت منك خيراً قط.»[1] یعنی اگر تمام عمر به وی نیکی کنی همه‌ی نیکی‌ها را با دیدن یک چیزی‌که برخلاف طبیعت وی باشد، فراموش خواهدکرد. تو همواره نگران هستی که مبادا از تو جدا شود یا راه نافرمانی در پیش‌گیرد. دوستی با او تو را در سختی‌ها و خطرها می‌افکند. او برای به ثمر رساندن کم‌ترین خواهش خود از به هلاکت انداختن تو اصلاً دریغ نمی‌ورزد. و تا آن زمان با تو دوست است که خواسته‌هایش بر آورده شوند. ورنه از تو روی برمی‌تابد و دیگری را جستجوی می‌کند.

با تمام این موارد زمانی تو میتوانی از وی استفاده کنی که کجی او را برداشت کنی و باید با وی بسازی! پس آیا تعجّب آور نیست که عشق ورزیدن با چنین زنی تو را از وصال و رسیدن به حوران زیبای بهشتی باز دارد؟! (حوران بهشتی) چنان مخلوقی هستند که از نور آفریده شده‌اند و در باغات همیشگی بهشت همراه با خدمه‌ها تجمع کرده‌اند. قسم به خدا هنوز خون شهید خشک نگردیده است که

۱ بخاری: الایمان، باب کفران العشیر، ش ۲۹

ناگهان خود را درآغوش حوران سیمین بدن و درشت چشم می‌بینند. حـوران زنـانی دوشیزه و پاک دامن مانند یاقوت‌اند. در زیبایی، بی نظیراند که به آنان هیچ جـن و انسانی دست نزده است. بسیار شیرین سخن و دارای قامت‌های رعنا و موی‌ها زیبـا هستند. صاحب قدر و منزلت و دارای ظرف پاک هستند. شکل و صورت آن‌ها بسیار جذّاب و اخلاق‌شان محبّت آفرین است. زیورات آنان بی نهایت درخشنده هسـتند. لباس‌های فاخرانه و قیمتی به تن دارند. با شوهران خود خیلی محبّت می‌ورزنـد. در وجود آن‌ها اصلاً ماده‌ی ناراحتی نیست. آن‌ها بجـز از تـو بـه‌سـوی دیگـری نگـاه نمی‌کنند و فقط با تو محبّت می‌کنند. آرزوها و خواسته‌های تو را برآورده می‌سازند. اگر ناخن یکی ازآنان در دنیا ظاهر گردد، روشنایی ماهتاب را تحـت الشـعاع قـرار می‌دهد. اگر در شب انگشتر او ظاهر شود، تاریکی شب از بین می‌رود. اگـر بـازوی یکی از آنان در دنیا ظاهر شود، تمام مردم در عشق وی گرفتار خواهند شد. اگر بـه سمت آسمان و زمین بنگرد تمام فضا را بوی خوش فرا می‌گیرد. اگر در دریای شـور آب دهان بیندازد، تمام آب آن شیرین می‌شود. با هر نگاهی که برآنان می‌انـدازی و باهر نشستی که با آنان داشته باشی بر حسن و زیبایی آنان افزوده می‌شود.

آیا از یک فرد عاقل انتظار می‌رود صفات زیبای چنین موجودی را بشنود و از تلاش برای یافتن آن غفلت ورزد؟!

ای انسان غافل ازجهاد! یقیناً بدان‌که فراق تو از همسر دنیایی تو امری قطعی است.؛ بلکه هم اکنون چنین تصور کن.که جدایی بین تو و او رخ داده اسـت!. زیـرا وقت موت معین است. اگر زنت نیکوکار باشد، آن‌گاه یقیناً در بهشت بـا او یـک‌جـا جمع می‌شوی و او را در بهشت از حور عین به مراتب بهتر می‌یابی! عادات زشـت و اخلاق نا پسندیده‌ی وی زایل می‌شوند و حسن و زیبایی‌اش لذّت بخش می‌شـود. او همیشه دوشیزه و از حیض و نفاس پاک است. زیبا است و از چشمان سیاه رنگ بـر خوردار است. کجی‌ها و ضعف‌هایش اصلاح می‌شود. هر لحظه بر حسن و زیبایی‌اش افزوده می‌شود. لذا امروز او را به‌خاطر رضای الله رها کـن و بـرای جهـاد در راه الله بیرون شو! الله سبحانه وتعالی او را در بهشت به‌بهترین شکل و صورت و برخوردار از

تمام صفات زیبا، در می‌آورد به‌شرطی‌که از اهل بهشت باشد. حرف آخر این‌کـه ای برادر مسلمان هیچ چیزی تو را از جهاد در راه الله تعالی غافل نسازد! این دنیا محل اقامت و محل دیدارها و ملاقات‌های دایمی نیست. هرکس امروز بخندد فردا به گریه در می‌آید. پشت سر خوشی‌های امروز غم‌ها و پریشانی‌ها نهفته است. ایـن دنیـا و هرچه در آن هست روزی فنا خواهند گشت. و هر خوشی و لـذّت آن یـک روز بـه ناخوشی مبدّل خواهد شد. دنیا خانه‌ی مصیبت‌ها ومشکلات اسـت. هـرکس قصـد حصول آن را داشته باشد در دام آن گرفتار می‌شود. و در محاصره‌ی بلاها می‌افتد و سرانجام پریشان و غمزده به‌جای اشک خون گریه می‌گرید.

ای مسلمانان آگاه باشید! قبل از آن‌که در دام مشکلات دنیا گـر فتـار آییـد خود را از قید و بند آن رها سازید. و راه توفیق و سعادت (جهاد) را در پیش گیریـد تا شاید به نعمت بزرگ سعادت نایل آیید. بکوشید تا در این راه هیچ چیـزی مـانع شما نشود. باید بدانید که عاقل و سالک بر مسیر صحیح و صـاحب اراده‌ی آهنـین کسی است که سهمی از جهاد داشته باشد. امّا فردی که در محبّت دنیا غرق شده و اراده اش سست گشته است، او هیچ‌گاه به‌سوی جهاد گام بر نمی‌دارد و نهایتاً روزی پشیمان می‌شود. امّا پشـیمانی وی هـیچ سـودی نـدارد. آنگـاه کـه شـهیدان در آپارتمان‌های بهشت مستقرّ می‌شوند او انگشت حسرت به دندان مـی‌گیـرد. (والله یقول الحقّ وهویهدی السبیل)

[خوانندگان عزیز! شما دعوت شخصیّت عظیم قرن هشتم را خوانديـد. او بـا وجود این‌که یک عالم و یک محدّث بزرگ بود، یک مجاهد هم بود. او در اوایل قرن نهم لشکر مسلمانان را فرماندهی کرد و در میدان جهاد به مقام والای شهادت نایل گشت.

دعوت جهاد از زبان شخصیّتی که پیکر علم و عمل اسـت قطعـاً دل و دمـاغ خواننده را می‌کوبد و ندای او برای بیداری شما از خواب غفلت یک جرقه است.! باید توجه داشت، هدف مصنّف رحمه‌الله هرگز این نیست که با زن و فرزند نباید محبّت کـرد و نه آن‌که همیشه دوستان واقارب بی وفایند! بلکه منظور مصنّف تفهـیم مـا و شـما

است که مسلمان واقعی کسی است که در راه الله سبحانه و تعالی از فدا کردن هیچ چیزی دریغ نمی‌ورزد. عموماً محبّت زن و فرزند، محبّت زمین و مغازه مواردی هستند که شوق زنده ماندن در دنیا را افزایش می‌دهند و مانع از رفتن و شرکت جستن در راه جهاد می‌شوند. لذا به همین‌خاطر مصنّف رحمه الله حقیقت تمام اشیا را که عموماً از نگاه انسان پوشیده‌اند و انسان در تمام عمر بندگی الله را ترک نموده و به پرستش آن‌ها می‌پردازد و در نتیجه هیچ محصولی را در آخرت به‌جز زیان به‌همراه ندارد، آشکار ساخت. این یک امر یقینی است و تاریخ بر این مطلب نیز گواه است که دوران مؤلف رحمه الله به مراتب بهتر از دوران ما بوده است؛ زیرا در آن زمان گرچه حکمرانان مسلمان دست به گریبان هم بوده‌اند. امّا باز هم حالت عمومی مسلمانان به اندازه‌ی امروز درد آور نبوده است. در آن زمان شرقاً و غرباً حکومت‌ها از میان خود مسلمانان بوده و کفّار جزیه می‌پرداخته و تا حدودی قوانین اسلامی اجرا می‌شده است و مسلمانان در هیچ جای دنیا تا این حد در تنگنا نبوده‌اند. گویا در آن زمان جهاد فرض کفایی بوده است. در آن‌گونه اوضاعی انگیزه‌ی خروج برای جهاد عموماً دو چیز است. یکی قصد پیشبرد اسلام تا اقصی نقاط جهان و شوق حصول مراتب بلند و بالا در پیشگاه ربّ العالمین؛ دوم جذبه‌ی بخشوده شدن تمام گناهان و به‌دست آوردن بهشت. امّا در اوضاع کنونی، حالات به‌طورکلّی تغییر کرده‌اند. امروز اسلام بی یار و بی مددگار مانده است. در هرگوشه‌ی جهان مسلمان مظلوم و ستمدیده قرار گرفته است. حتّی در کشورهای اسلامی بر اسلام و مسلمانان ستم‌های خطرناک و درد آور روا داشته می‌شود. حکّام مسلمان‌نما به مراتب بدتر از جنایات منافقان مرتکب شده ونداى سکولاریست را سر می دهند. خزاین مکّه و مدینه - زادهما الله شرفاً - و کلاً خزاین سر زمین حجاز مقدّس در تصرف یهود و نصاری درآمده‌اند. امروزه عهده‌ی حفاظت اماکن مقدّسه به دست یهود ونصاری سپرده شده است. ترکیه‌ی اسلامی که سنمبل و مظهر قدرت اسلامی‌بود، امروز همانند اروپا به یک بیت الخلاء مبدّل گشته و حجاب اسلامی در آن جایگاهی ندارد. مسجد اقصی زیر پاهای پلید یهود لگد مال می‌شود. و پنجاه سال است که فریاد «یا

للمسلمین» سر می‌هد، امّا از هیچ گوشه‌ای پاسخی نمی‌شنود. سرزمین افغانستان، آسیای میانه، بوسنی، کزووُ و فلسطین پرده از اجساد شهیدانی بر می‌دارد که به علّت غفلت مسلمانان در انتظار و آرزو کفن و نماز جنازه به شکل توده‌ی استخوان درآمده و فریاد می‌کنند و حساب خون‌شان را خواستاراند.

نویسندگانی دریده دهن؛ مانند سلمان رشدی و تسلیمه نسرین که بر ساحت مقدّس پیامر اسلام و ازواج مطهّرات و دین اسلام اهانت می‌کنند، آزادانه در نقاط مختلف جهان در رفت و آمد هستند؛ امّا دست و پای مدافعان ناموس رسالت از انتقام جویی نسبت به این بی حرمتی‌ها بسته است.! امروز آمار مسلمانان بالغ بر یک ملیارد و نیم نفوس است؛ امّا آن‌قدر ذلیل‌اند که نوکر دست بسته و کفش پاک کن کفّار قرار گرفته‌اند. سوگند بر خداوند امروز اوضاع امّت اسلامی به‌قدری وخیم شده است که از تصوّر آن فکر انسان از بین می‌رود و جگرش آب می‌شود. لذا اگر به اوضاع کنونی نگاه کنیم به این نتیجه دست خواهیم یافت که عصر ما بیش از عصر مصنّف رحمه الله دچار انحطاط شده و گناه، همه جا را فرا گرفته است. مثلاً سود خوری که یک عمل نفرین شده است، همانند خون در شریان‌های زندگی ما مسلمنان جریان دارد. اگر تمام گناهان را نادیده بگیریم، برای هلاکت ما فقط همین یک عمل - سود خوری - کافی است! سیلاب فحّاشی و بی‌بندباری خرمن عزّت و حرمت انسانیت را دارد آتش می‌زند. طوفان بی‌بندباری اروپا، ما مسلمانان را نشانه گرفته است. لذا امروز جان سالم بدر بردن از این فرهنگ فوق‌العاده مشکل شده است «إلا من رحم ربک»

امروزه ما از راه اصلی مان منحرف شده و اقتدار خود را از دست داده ایم مسایل و مشکلات‌مان را خود ما طبق کتاب و سنّت نمی‌توانیم حل کنیم و برای حلّ آن‌ها پیش دشمنان مراجعه می‌کنیم و بدین ترتیب بازیچه‌ی دست آن‌ها قرار گرفته‌ایم. لذا در چنین مقطعی حسّاس رجوع مسلمانان به‌سوی جهاد فی سبیل الله از هر دور و زمان دیگری به مراتب ضروری‌تر و واجب‌تر است. این سخن زمانی

فهمیده می‌شود که با چشم‌های قلب و حقیقت بین، حالات امروزی را مشاهده کنیم و راه حل‌ها را از کتاب و سنّت جستجو کنیم.

امروز یگانه راه نجات امّت اسلامی جهاد در راه الله سبحانه وتعالی است و تنها راه آزادی قدس جهاد است و اجرای شریعت فقط با جهاد ممکن است.

تا دیروز دروازه‌ی جهاد بر ما بسته بود؛ امّا امروز به برکت خون پاک هزاران شهید، بار دیگر دروازه‌ی جهاد برای ما گشوده شده است. برای اولین بار یک فرمانده مجاهد - امیرالمومنین ملاّ محمد عمر مجاهد حفظه الله - تمام نظام‌های فاسد دنیا را تردید کرد و بر طبل اجرای نظام اسلامی کوبید. لذا امروز جهاد بیش از پیش، بلکه از نفس کشیدن هم ضروری‌تر و الزامی‌تر است. جهاد تنها راه حل مشکلات و سبب آمرزش گناهان است. البته برای این کار همّت و عزم مردانه لازم است. از این‌که خداوند زمینه‌ی جهاد را برای ما و شما فراهم نموده است، او را سپاس بگوییم و در این راه نباید تاخیر کنیم؛ زیرا از فرصت‌های داد شده‌ی خداوند استفاده نکردن سبب تباهی و بربادی است].

باب دوم

در بیان فضایل جهاد و مجاهدان

در این باب چند فصل وجود دارد. نخست چند آیه به‌مناسبت باب نگاشته می‌شود.

۱- ﴿لَّا يَسْتَوِى ٱلْقَـٰعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُو۟لِى ٱلضَّرَرِ وَٱلْمُجَـٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَـٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَـٰعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَـٰهِدِينَ عَلَى ٱلْقَـٰعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ دَرَجَـٰتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [نساء: ۹۵-۹۶].

ترجمه: برابر نیستند نشینندگان غیرمعذور از مسلمانان وجهاد کنندگان در راه الله تعالی به مال خویش و جان خویش فضل داده است الله مجاهدان را به مال وجان خویش بر نشینندگان در مرتبه وهر یکی را وعده‌ی نیک کرده است الله وافزون داده است الله مجاهدان را به نسبت نشینندگان مزد بزرگ افزون داده است مرتبه‌ها از جانب خویش وآمرزش وبخشایش وهست الله آمرزنده مهربان

۲- ﴿وَمَن يُقَـٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [نساء: ۷۴].

ترجمه: و هرکه جنگ کند در راه الله پس کشته شود یا غالب آید بد هیمش مزد بزرگ را.

۳- ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهَاجَرُوا۟ وَجَـٰهَدُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ۝ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَٰنٍ وَجَنَّـٰتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ۝ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [توبه: ۲۰-۲۱-۲۲]..

ترجمه: و آنان‌که ایمان آوردند وهجرت کردند وجهاد نمودند در راه الله به‌اموال خویش وجان خویش بزرگ تر اند در مرتبه نزدیک الله واین جما عه ایشان‌اند مطلب یابان. مژده می‌دهد ایشان را پروردگار ایشان به‌رحمت از نزدیک خود وبه خوشنودی وبه بوستان‌ها که ایشان را دران‌جا نعمت دایم بود باشندگان آن‌جا همیشه هرآیینه الله نزدیک اوست مزد بزرگ.

۴- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ [توبه: ۱۱۱].

ترجمه: هر آیینه الله خرید کرده است از مسلمانان جان ایشان ومال ایشان را به‌عوض آنکه ایشان را باشد بهشت جنگ می‌کنند در راه الله پس می‌کشند وکشته می‌شوند وعده‌ای که لازم است بر الله به‌تحقیق در «تورات» و «انجیل» و «قرآن» وکیست وفا کننده تر به عهد خویش از الله پس شادمان باشید به این فروختن خود که معامل کردید به آن واین است فیروزی بزرگ.

۵- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ﴾ [محمد:۷].

ترجمه: ای مسلمانان اگر نصرت دهید دین الله را نصرت دهد الله شمارا وثابت کند قدم‌های شما را

۶- ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ [الحجرات:۱۵]

ترجمه: جز این نیست که مومنان به حقیقت آنان‌اند که ایمان آوردند به الله و پیغامبر او و باز شبه نکردند و جهاد نمودند به اموا ل خود و جان خود در راه الله آن‌جماعه ایشان‌اند راست گویان.

۷- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝ يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ۝ وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ لِلۡحَوَارِيِّـۧنَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ

ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٞ مِّنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٞۖ فَأَيَّدۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمۡ فَأَصۡبَحُواْ ظَٰهِرِينَ﴾ [صف: ۱۰- ۱۴].

ترجمه: ای مسلمانان آیا دلالت کنم شمارا به آن سوداگری که برهاند شمارا از عذاب درد دهنده ایمان آرید به الله ورسول او وجهاد کنید در راه الله به اموال خود وبه جان خود این بهتر است برای شما اگر می‌دانید(اگر این چنین کنید) بیامرزد برای شما گناهان شمارا ودرارد شمارا به بوستان‌ها می‌رود زیر آن جویها وبه محل‌های پاکیزه در بهشت های همیشه ماندن این است فیروزی بزرگ وبدهد نعمتی دیگر که دوست می دارید آن‌را، آن نعمت نصرت از جانب الله است وفتح قریب الحصول است ومژده بده مسلمانان را ای مسلمانان باشید نصرت دهنده‌ی الله چنان‌که گفت عیسی پسر مریم با یاران خاص خود کیستند نصرت دهندگان من به سوی الله متوجه شده گفتند آن یا ران خاص ما ایم نصرت دهندگان الله را پس ایمان آوردند جمعی از بنبی اسرائیل وکافر ماندند جمعی پس قوت دادیم مومنان را بر دشمنان ایشان پس شدند غالب.

پیرامون این موضوع آیات بی شماراند و فضایل جهاد نیز بسیاراند. در فصل‌های آتی اندکی از آن‌ها ذکر خواهند شد.

جهاد پس از ایمان به خدا، نماز فرض و نیکی به والدین برترین عمل است

حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ می‌فرماید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: افضل الأعمال کدام است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ادای نماز در وقت آن. من گفتم: بعد از آن (افضل الأعمال کدام است) ؟ فرمود: نیکی به والدین. مجّدداً پرسیدم: بعد کدام عمل؟ فرمود: جهاد در راه الله سبحانه وتعالی[۱]

در روایت ابوقتاده ﷺ آمده است: آن‌حضرت ﷺ در اثنای خطبه ذکر جهاد را به میان آورد و هیچ عملی را بجز از نماز فرض از جهاد در راه خدا افضل قرار نداد.[۲]

حضرت معاذ بن جبل ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: قسم به آن ذاتی که جانم در قبضه او است، پس از نماز فرض هیچ عملی مانند خستگی چهره و غبار

۱- بخاری: کتاب الجهاد باب/ فضل الجهاد والسیر، ش۲۷۸۲ – مسلم: کتاب الایمان/ باب کون الایمان بالله تعالی افضل الاعمال، ۸۹/۱ – ۹۰.

۲ – ابوداؤد: طیالسی، ۱۴۵/۲

آلود شدن قدم‌ها در راه جهاد نیست که به وسیله‌ی آن بتوان درجات بلند بهشت را به دست آورد! [۱]

از حضرت عبدالله بن عمر ﷺ منقول است: پس از نماز (فرض) جهاد افضل الاعمال است. [۲]

بعد از ایمان به خدا، جهاد برترین عمل است

حضرت ابوهریره ﷺ می‌فرماید: از آن‌حضرت ﷺ پرسیده شد: از میان تمام اعمال چه عملی افضل است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ایمان به الله و پیامبرش. دو مرتبه از آن‌حضرت ﷺ پرسیده شد: بعد از آن چه عملی افضل است؟ فرمودند: جهاد در راه الله، باز از آن‌حضرت ﷺ پرسیده شد: پس از آن، چه عملی افضل است؟ فرمودند: حجّ مبرور. [۳]

فایده: در این حدیث جهاد از سایر اعمال (مانند نماز و حسن سلوک با والدین) افضل قرار داده شده است. این در واقع مربوط به زمانی است که جهاد فرض عین باشد. و امّا در صورت فرض کفایی بودن جهاد، مطلب حدیث این است که جهاد برای کسی افضل الاعمال است که والدینش زنده نباشند. یا آن‌که به او اجازه‌ی رفتن به جهاد را داده باشند.

ازحضرت ماعز بن مالک ﷺ روایت است: از رسول الله ﷺ استفسار شد: از تمام اعمال چه عملی بهتر است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: ایمان بر خداوند یکتا، سپس جهاد و بعد حج مبرور که ازتمام اعمال درمیان مشرق و مغرب افضل است. [۴]
یعنی علاوه ازایمان و جهاد،حجّ از تمام اعمال دیگر افضل است.

۱- کتاب الجهاد لآبن المبارک: ۱/۷۷ - مسند احمد: ۲۴۵/۵ - ۲۴۶

۲ - سنن الکبری: کتاب السیر: باب النفیر و مایستدل به علی ان الجهاد فرض علی الکفایة: ۴۸/۹

۳ - بخاری: کتاب الایمان/ باب من قال ان الایمان والعمل، ش۲۶ - مسلم: کتاب الایمان: باب / کون الایمان بالله تعالی افضل الاعمال، ۱/۸۸، ش۸۳.

۴ - مسند احمد: ۳۴۲/۴

حضرت ابوذر ﷺ از رسول‌الله ﷺ پرسید: افضل‌الاعمال چیست؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ایمان بر الله سبحانه و تعالی و جهاد در راه او. بعد پرسید: آزاد کردن چه غلامی افضل است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: غلامی که مورد پسند آقایش و گران قیمت‌تر از سایر غلامان است. [۱]

حضرت ابوقتاده ﷺ می‌گوید: یک بار رسول الله ﷺ در جمع صحابه فرمودند: بدون تردید جهاد در راه الله تعالی و ایمان بر خداوند از تمام اعمال افضل‌اند.

(درآن اثنا) شخصی بلند شد و عرض داشت: یا رسول الله ﷺ، اگر من در جهاد کشته شوم، آیا تمام گناهانم بخشوده خواهند شد؟ آن‌حضرت ص فرمودند: آری! تمام گناهان تو بحشوه خواهند شد. [۲]

ایمان، جهاد و حجّ از تمام اعمال افضل‌اند

ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: ایمان به خدا که درآن شک نباشد، جهاد که درآن خیانت نباشد و حج مبرور نزد الله سبحانه وتعالی از بهترین اعمال‌اند. [۳]

عباده بن صامت ﷺ می‌فرماید: در محضر رسول الله ﷺ نشسته بودم شخصی به خدمت آن‌حضرت ﷺ آمد و عرض داشت: یا رسول الله (ﷺ) چه عملی افضل است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: ایمان بر خداوند، جهاد در راه الله و حج مبرور. آن شخص می‌خواست برگردد، رسول الله ﷺ فرمود: آسان‌ترین عمل برای تو خورانیدن غذا، سخن گفتن ملایم و برخورد با اخلاق خوب است. باز آن شخص می‌خواست برود آن‌حضرت ﷺ فرمود: آسان‌تر از این‌ها برای تو این است که بر هر امری که الله

۱ - بخاری: کتاب العتق / باب ایْ الرقاب افضل، ۱۴۸/۵ - مسلم: کتاب الایمان: باب / بیان کون الایمان افضل الاعمال، ۸۹/۱.

۲ - مسلم: کتاب الامارة، باب / من قتل فی سبیل الله کفّرت خطایاه الّی الدین، ۱۵۰۱/۳، ش۱۸۸۵.

۳ - موارد الظمآن، کتاب الجهاد: باب / فی فضل الجهاد، ص۳۸۳

سبحانه و تعالی برای تو فیصله می‌کند نباید شکوه کنی! (یعنی برتقدیرالهی کاملاً راضی باش)[1]

جهاد از اذان گفتن، افضل است

از سعد ؓ روایت است: بلال (ؓ) در حیات رسول الله ﷺ اذان می‌گفت؛ بعد در زمان ابوبکر ؓ نیز اذان می‌گفت؛ اما در عهد عمر ؓ اذان گفتن را ترک نمود و برای شرکت در جهاد بیرون رفت. عمر ؓ پرسید: ای بلال! انگیزه چیست که اذان را ترک گفتی؟ بلال ؓ پاسخ داد: در زمان آن‌حضرت ﷺ و در زمان ابوبکر ؓ به این‌خاطر اذان می‌گفتم که آنان مرا آزاد کرده بودند. من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام: در اعمال شما هیچ عملی بزرگ‌تر از جهاد وجود ندارد. ازآن پس بلال ؓ برای شرکت در جهاد بیرون رفت.[2]

در روایتی آمده است: بلال ؓ در زمان ابوبکر ؓ اذان گفتن را به قصد شرکت در جهاد ترک کرد و از حدیث بالا استدلال جست.[3]

مصنف ؒ می‌گوید: بلال ؓ اذان را ترک کرد و از مدینه‌ی منوره به قصد جهاد به‌سوی شام خارج شد و درآن‌جا در سال ٢٦ هجری وفات کرد. جسد مبارک او اکنون در دمشق در محله‌ی باب کیسان مدفون است. عده‌ای می‌گویند: آرامگاه او در حلب است. والله اعلم.

جهاد از سقایه‌ی حجّاج و تعمیر مسجدالحرام افضل است.

نعمان بن بشیر ؓ می‌گوید: در کنار منبر رسول الله ﷺ نشسته بودم. شخصی گفت: به نظر من افضل الأعمال پس از ایمان به‌خدا آب دادن به حجاج است. دیگری گفت: تعمیر و ساخت و ساز مسجدالحرام است. دیگری گفت: نه خیر! بلکه افضل

---

١ - مسند احمد: ٣١٨/٥ - مجمع الزوائد: ١٧٨/٥.

٢ - الاستیعاب علی هامش الاصابة: ١٤٣/١.

٣ - حلیة الاولیاء: ١٥٠/١ - ١٥١. - الاستیعاب علی هامش الاصابة: ١٤٤/١.

الأعمال جهاد در راه الله سبحانه‌وتعالی است. (این مباحثه ادامه پیدا کرد تا آن‌که) عمر ؓ به آنان یاد آوری نمود که امروز، روز جمعه است نباید کنار منبر رسول الله ﷺ صدایتان را بلند کنید! البته پس از نماز جمعه این مساله را پیش آن‌حضرت ﷺ مطرح خواهم کرد. آن‌زمان نزول این آیات به وقوع پیوست...

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَجَٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [توبه: ١٩]

ترجمه: آیا کردید آب نوشانیدن حاجیان را وآباد ساختن مسجد حرام را مانند عمل کسی‌که ایمان آورده است به الله و روز آخر و جهاد کرده است در راه الله برابر نیستند نزدیک الله والله راه نمی‌نماید گروه ستم کاران را.[1]

جهاد مطلقاً از تمام اعمال افضل است

حضرت حنظله الکاتب ؓ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم: بهترین عمل، از میان تمام اعمال شما جهاد در را خدا است.[2]

دریک روایت آمده است: بلال ؓ پس از وفات آن‌حضرت ص در محضر ابوبکر ؓ آمد و گفت: ای خلیفه‌ی رسول الله! من از آن‌حضرت ﷺ شنیده‌ام: بهترین عمل از اعمال مومن جهاد فی سبیل الله است. من قصد دارم تا دم مرگ به جهاد مشغول شوم، صدیق اکبر ؓ فرمود: ای بلال! ترا به‌خدا سوگند می‌دهم که حق و حرمت مرا به‌خاطر داشته باش! سن من بالا رفته است. سست و ضعیف گشته‌ام. اجل من فرا رسیده است. (یعنی در این وقت به رفاقت افرادی مانند تونیاز دارم) بلال ؓ با شنیدن این سخنان صدیق اکبر اقامت در مدینه منوره را اختیار نمود.

پس از وفات صدیق اکبر ؓ، بلال ؓ پیش عمر ؓ رفت. حضرت عمر ؓ نیز همان سخنان ابوبکر ؓ را با او تکرار کرد. اما بلال نپذیرفت. لذا عمر ؓ به وی

---

١ - مسلم کتاب الامارة: باب / فضل الشهادة فی سبیل الله، ٣/١٤٩٩، ش١٨٧٩.

٢ - ابن عساکر

گفت: پس چه کسی را به جای شما مقرّر کنم؟! فرمود: سعد را. زیرا وی در زمان آن‌حضرت ﷺ مؤذن مسجد قبا بوده است. پس عمر ؓ وظیفه‌ی اذان را به سعد واولاد او سپرد.[1]

عمر بن عبسه ؓ می‌فرماید: شخصی پرسید: یا رسول الله! اسلام چیست؟ آن‌حضرت ﷺ درپاسخ به او فرمود: اسلام آن است که قلب تو فرمانبردار الله باشد و مسلمانان از دست و زبانت در امان باشند. آن شخص پرسید: چه (بخشی از) اسلام افضل است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ایمان آوردن. باز پرسید ایمان چیست؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: ایمان آن است که بر الله تعالی، بر ملائکه، بر کتاب های (آسمانی) و زنده شدن بعد از مرگ یقین کنی! باز او پرسید: چه (بخشی از) ایمان افضل است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: هجرت. آن شخص دو مرتبه پرسید: هجرت یعنی چه؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: هجرت آن است که گناهان را ترک کنی! باز پرسید: کدام نوع از هجرت بهتراست؟ آن‌حضرت ﷺ گفت: جهاد. پرسید: جهاد یعنی چه؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: جهاد آن است که هرگاه با کافران مواجه شدی با آنان بجنگی! او پرسید: چه نوع جهادی افضل است؟ رسول الله ﷺ فرمود: بهترین جهاد آن است که پای اسب‌های تان قطع شوند و خون تان ریخته شود. (یعنی سواری تان از بین برود و خودت شهید شوی)[2]

در روایتی دیگر آمده است: آن‌حضرت ﷺ در پاسخ به این سوال که جهاد چیست؟ فرمود: این‌که در راه الله تعالی بجنگید نه بزدل باشید و نه خیانت کنید.[3]

در این احادیث بیندیشید که چگونه رسول الله جهاد را چکیده‌ی چکیده‌ی چکیده‌ی اسلام قرار داده است و باز شهادت را چکیده‌ی جهاد معرفی کرده و آن‌را بالاترین جهاد گفته است.

---

١ - معجم کبیر طبرانی: ١/٣٢٠ و ٣٣٨، ش١٠١٣ و ١٠٧٦

٢ - مسند احمد: ١١٤/٤ – بیهقی شعب الایمان: ٩/١ ق

٣ - بیهقی فی شعب الایمان: ٩/١ ق - المطالب العالیة: ٣/ ٥٣

حضرت عایشه ؓ می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله ﷺ ما (زنان) جهاد را از تمام اعمال بالاتر می‌پنداریم آیا در جهاد شرکت نکنیم؟ فرمودند: برای شما بهترین جهاد، حج مبرور است.[1]

در روایتی آمده است: زنی به رسول الله ﷺ گفت: من در قرآن هیچ عملی را برتر از جهاد نمی‌یابم آیا همراه شما در جهاد شرکت نکنم؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: برای شما بهترین جهاد حجّ مبرور است.[2]

از ابوهریره ؓ روایت است: رسول الله ﷺ فرمودند: جهاد سالخوردگان، ضعیفان و زنان حجّ و عمره است.[3]

امّ سلمه ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: حجّ مبرور جهاد ضعیفان می‌باشد.[4]

از این روایات این نکته به اثبات می‌رسد که در دوران طلایی رسول الله ﷺ زنان مسلمان عموماً و ازواج مطهرات خصوصاً بر این باور بودند که جهاد از تمام اعمال افضل است به‌همین جهت آنان از آن‌حضرت ﷺ اجازه‌ی خروج برای شرکت در جهاد می‌خواستند، امّا به آنان گفته شد: جهاد شما حجّ است. البته در مواردی خاص برای اموری خاص به آنان هم اجازه‌ی مشارکت در جهاد داده می‌شد. داستان‌های آنان بعداً ذکرخواهد شد. انشاءالله.

بنابر این زنان مسلمان معاصر هم بایستی در خود این‌گونه جذباتی برای جهاد پیدا کنند. و شوهران، فرزندان و برادران خود را برای شرکت در آن ترغیب دهند و آنان را به‌سوی میادین جهاد تشکیل کنند و با این عمل، خودشان را مستحق پاداش بزرگ بگردانند.

---

١ - بخاری: کتاب الجهاد، باب / فضل الجهاد والسیر، ش٢٧٨٤

٢ - ابن عساکر

٣ - نسائی: مناسك الحج، باب فضل الحج، ٥/ ١١٣- ١١٤

٤ - ابن ماجه: مناسك، باب الحج جهاد النساء، ٢/ ٩٦٨اسناده صحیح

در روایات آمده است: زمانی‌که امیر المومنین عبدالملک بن مروان سخت بیمار بود تعدادی از مردم اجازه‌ی ورود بر او را خواستند. وی پس از ورود آنان خطاب به آنان گفت: شما زمانی پیش من تشریف آورده‌اید که دارم دنیا را ترک می‌کنم و رهسپار دار آخرت هستم! من تمام اعمال خویش را بررسی نموده‌ام هیچ عملی را امید وار کننده‌تر برای نجات خود نیافتم جز این‌که قبل از زمام‌داری و حکمرانی در راه الله تعالی جهاد کرده‌ام. لذا من اکنون شما را نصیحت می‌کنم از طوآف دروازهای ناپاک ما حکمرانان خود داری کنید![1]

مصنّف رحمه‌الله می‌گوید: عبد الملک بن مروان از علمای تابعی است. معاویه رضی‌الله‌عنه او را در سنّ ۱۶ سالگی استاندار مدینه مقرّر نمود. او در زمان خود یکی از جهادهای دریایی را فرماندهی کرده‌بود.

محمّد بن فُضیل بن عیاض رحمه‌الله می‌گوید: عبدالله ابن مبارک رحمه‌الله را در خواب دیدم از وی پرسیدم: (پس ازمرگ) چه عملی را بهتر و بالا تر یافتی؟! گفت: آن عملی که در آن مشغول بودم. گفتم: منظورتان جهاد و رباط است؟ فرمود: آری! باز پرسیدم: الله سبحانه‌وتعالی با تو چگونه معامله نمود؟ پاسخ داد: بخشش فراوان به من عنایت کرد.[2]

فضل بن زیاد رحمه‌الله می‌گوید: یک بار در جلوی امام احمد رحمه‌الله درباره‌ی جهاد صحبت شد او گریه کرد و گفت: در میان اعمال نیک هیچ عملی بهتر ازجهاد نیست!.

یکی از راویان، الفاظ امام احمد رحمه‌الله را چنین نقل کرده است: هیچ عملی مساوی با نبرد با دشمن نیست. بیرون رفتن به جهاد از بهترین عمل‌ها است. افرادی که با دشمنان خدا می‌جنگند آنان در واقع محافظ عزّت اسلام‌اند. پس به اعتبار

۱- ابن عساکر- ابن الاثیر درکامل: ۴/ ۵۲۰سس

۲ - تاریخ بغداد: ۱/ ۱۶۸، دار صادر بیروت

عمل، عمل چه کسی از این گروه می‌تواند بهتر باشد،که به‌خاطر حفظ امنیّت دیگران خویشتن را در معرض ترس و وحشت انداخته و آرامش خود را فدا می‌کنند![1]

جهاد نزد خداوند احبّ الاعمال است.

عبدالله بن سلام رضی‌الله‌عنه می‌گوید: ما با تعدادی از یاران رسول الله ﷺ نشسته بودیم و با همدیگر می‌گفتیم: اگر ما می‌دانستیم چه عملی از تمام اعمال نزد الله تعالی محبوب تر است همان عمل را انجام می‌دادیم. در همان هنگام این آیات نازل گشتند: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۞ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُوا۟ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ﴾ ... [الصف: ۲-۳-۴]

ترجمه: به پاکی یاد کرد الله را آن‌چه در آسمان‌ها است و آن‌چه در زمین است و اوست غالب و با حکمت. ای مسلمانان چرا می‌گویید آن‌چه نمی‌کنید بسیار ناپسندیده شد نزدیک الله آن‌که بگوئید چیزی که نکنید. هر آیینه الله دوست می دارد آنان را که جنگ می کنند در راه الله صف زده گویا ایشان عمارتی هستند محکم با یک دیگر چسپیده.

و رسول الله ﷺ آن‌ها را برای ما تلاوت کردند.[2]

در روایتی آمده است: صحابه با همدیگر می‌گفتند: اگر ما می‌دانستیم چه عملی نزد الله تعالی افضل و محبوب تر است به انجام آن مبادرت می‌کردیم. در همان وقت این آیات نازل شدند:... ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَٰرَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۞ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الصف: ۱۰-۱۱]

---

۱ - المغنی لابن قدامه: ۸/ ۳۴۸- ۳۴۹

۲ - بیهقی کتاب السیر: ۱۵۹/۹ - ۱۶۰ - ترمذی: ابواب التفسیر / سورة الصف: ۸۵/۵ - حاکم

ترجمه: ای مسلمانان آیا دلالت کنم شمارا به آن سوداگری که برهاند شما را از عذاب درد دهنده ایمان آرید به الله ورسول او وجهاد کنید در راه الله به اموال خود وبه جان خود این بهتر است برای شما اگر می‌دانید

در این آیات ذکر شده است که جهاد از تمام اعمال افضل و بهترین تجارت است؛ امّا این حکم بر بعضی افراد سنگین تمام شد، آن‌گاه آیات ابتدایی این سوره نازل گردیدند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۞ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ...﴾ [الصف:۲-۳-۴]

ترجمه: ای مسلمانان چرا می گوئید آن‌چه نمی کنید بسیار ناپسندیده شد نزدیک الله آن‌که بگویید چیزی که نکنید هر آیینه الله دوست می دارد آنان را که جنگ می‌کنند در راه الله صف زده گویا ایشان عمارتی هستند مُحکم با یک دیگر چسپیده.(۱)

(منظور آیه‌ی کریمه آن است که اگر شما به‌دنبال احبّ الأعمال هستید، پس بدانید که آن، جهاد فی سبیل الله است.)

مجاهدان برترین انسان‌ها هستند.

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ۞ دَرَجَٰتٖ مِّنۡهُ وَمَغۡفِرَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۹۵-۹۶]

ترجمه: برابرنیستند نشینندگان غیر معذور از مسلمانان وجهاد کنندگان در راه الله تعالی به مال خویش وجان خویش فضل داده است الله مجاهدان را به مال وجان خویش بر نشینندگان در

---

۱ - کتاب الجهاد: ۱/۶۰ - ۶۱.

مرتبه وهر یکی را وعده‌ی نیک کرده است الله وافزون داده است الله مجاهدان را به نسبت نشینندگان مزد بزرگ افزون داده است مرتبه ها از جانب خویش وآمرزش و بخشانش وهست الله آمرزنده مهربان.

ابوسعید خدری ﵁ می‌گوید: شخصی به‌خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و عرض کرد: یا رسول‌الله ﷺ از تمام انسان‌ها چه کسی افضل است؟ رسول‌الله ﷺ فرمودند: آن کسی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کند. باز آن مرد پرسید: سپس‌چه‌کسی‌افضل است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: کسی‌که در درّه‌ای خلوت می‌گزیند و الله سبحانه و تعالی را عبادت می‌کند و مردم را ازشرّ خود محفوظ می‌دارد.(۱)

از این حدیث این نکته به اثبات رسید که جهاد از خلوت گزینی برای عبادت الله افضل است و دلیل آن آیه‌ی ذیل است:

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا﴾ [النساء: ۹۵]

ترجمه: برابر نیستند نشینندگان غیر معذور از مسلمانان وجهاد کنندگان در راه الله تعالی به مال خویش و جان خویش. فضل داده است. الله مجاهدان را به مال و جان خویش. بر نشینندگان در مرتبه و هر یکی را وعده‌ی نیک کرده است الله و افزون داده است الله مجاهدان را به نسبت نشینندگان مزد بزرگ افزون داده است مرتبه ها از جانب خویش وآمرزش و بخشائش وهست الله آمرزنده مهربان.

در این زمینه مطالب بیشتری در سطور آینده ذکر خواهد شد.

ابوامامه ﵁ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: قلّه‌ی بلند اسلام جهاد فی سبیل الله است. این بلندی را کسی می‌تواند به‌دست آورد که از تمام مسلمانان افضل باشد.(۲)

۱- بخاری: کتاب الجهاد، باب/افضل الناس مؤمن مجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله، ش۲۷۸۶. - مسلم: کتاب الامارة باب / فضل الجهاد والرباط: ۱۵۰۳/۳، ش۱۸۸۸.

۲ - المعجم الکبیر للطبرانی: ۸/۲۶۶، ش۷۸۸۵.

جهاد ازخلوت گزینی برای عبادت، افضل است

قبلاً روایتی به حواله‌ی صحیح بخاری گذشت، که درآن رسول الله ﷺ مجاهد را از همه افضل گفته بود و رتبه‌ی خلوت گزینی را پس از آن قرار داده بود.

ابوهریره ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: آیا به شما نگویم چه کسی از همه بالا تر است؟ کسی که لگام اسبش را در راه الله تعالی گرفته است. آیا پس از او بهترین شخص را به شما معرّفی نکنم؟ آن، کسی است‌که گوسفندهای خود را بر می‌دارد و به دور از مردم به تنهایی نماز را اقامه می‌کند و زکات مالش را می‌پردازد. و خدا را عبادت می‌کند و با او هیچ کسی را شریک نمی‌سازد.[1]

حضرت ابوهریره ؓ می‌فرماید: گذر یکی از اصحاب رسول الله ﷺ به درّه‌ای افتاد که درآن، یک چشمه‌ی آب شیرین بود. او با خود گفت: اگر از مردم کناره بگیرم و در این درّه (برای عبادت) مقیم شوم، خیلی خوب است!. امّا این کار را هرگز انجام نمی‌دهم تا آن‌که از رسول الله ﷺ کسب اجازه نکنم. او این مسأله را با آن‌حضرت ﷺ در میان گذاشت. آن‌حضرت ﷺ فرمود: این کار را نکن!؛ زیرا ایستادن یکی از شما در راه الله (جهاد) از نماز خواندن هفتاد سال در خانه افضل است. آیا دوست ندارید خداوند شما را مغفرت کند و به بهشت داخل کند؟! در راه الله جهاد کنید؛ (زیرا) هر کس در راه الله تعالی به اندازه‌ی فاصله‌ی آمدن شیر دوّم ماده شتر جهاد کند برای او بهشت واجب می‌گردد.[2]

فائده: در الفاظ این حدیث کلمه‌ی (فواق ناقه) آمده است. معنای «فواق» آن است که عمدتاً از شتر کمی شیر می‌دوشند و کمی توقّف می‌کنند و به منظور افزایش شیر، بچه‌ی شتر را اندکی به او می‌دهند تا به‌خاطر بچه‌اش شیر را در پستان رها کند. این مدّت زمان هر چند کوتاه و کم است؛ امّا مطابق با بشارت حدیث اگر شخصی به همین اندازه در راه الله با کفّار بجنگد برای اوبهشت واجب می‌شود.

۱ - ابن عساکر و مسلم با الفاظی دیگر: کتاب الامارة / باب فضل الجهاد والرباط: ۱۵۰۳/۳ - ۱۵۰۴

۲ - ترمذی: ابواب فضائل الجاهد / باب فی الغدوّ والرّواح فی سبیل الله: ۱۰۱/۱۳ - ۱۰۲.

بعضی ازعلما گفته اند: «فواق ناقه» عبارت است از کشادن دست انسان و بند کردن آن به‌هنگام دوشیدن شیر از پستان.

به هرحال از این حدیث کاملاً روشن شد که رفتن به جهاد و اشتغال به آن از خلوت گزینی برای عبادت افضل و بهتر است. این امر قابل توجّه است که یقیناً صحابی پیامبر ﷺ می توانست حقّ عزلت و عبادت را ادا کند؛ زیرا رزق او کاملاً حلال بود. امّا باز هم رسول الله ﷺ به وی اجازه نداد جهت عبادت خلوت بگزیند و جهاد را ترک نماید. پس برای افرادی مانند ما چطور به این بهانه ترک جهاد جایز است در حالی‌که اعمال ما ضعیف و گناهان ما بی‌شماراند. اعضای بدن نافرمان و نفس بر ما غالب گردیده است. رزق ما مشتبه و نیّات ما عاری ازاخلاص‌اند. باید بدانید! آن شخص، خوش بخت است که الله سبحانه و تعالی او را برای جهاد موفق گردانیده و جهاد را برایش آسان بگرداند. همچنین بد بخت است آن کسی که از ترس مرگ و محبّت دنیا جهاد را ترک کند و در نتیجه در خسارت و نقصان بیفتد.

حضرت عسعس بن سلامه ؓ می‌گوید: در یکی از سفرها یکی از همراهان رسول الله ﷺ ناپدید شد. وقتی او را پیدا کردند، او گفت: من قصد داشته‌ام در یک کوه در خلوت بنشینم و الله تعالی را عبادت کنم. رسول الله ﷺ خطاب به او فرمودند: این کار را نکن ودیگران هم نباید این کار را بکنند! یک لحظه در یکی از جنگ‌های اسلامی با پایمردی جنگیدن، از عبادت چهل سال در خلوت افضل است.[1]

محمّد بن ابراهیم ؒ می‌فرماید: امام عبدالله بن مبارک ؒ در سال ۱۷۷ هجری در جبهه‌ی طرسوس این اشعار را نوشت و به من داد تا آن‌را در مکّه مکرّمه به خدمت فُضیل بن عیاض (ؒ) برسانم.

یا عابدالحرمین لو أبصرتنا   لعلمت أنّک بالعبادة تلعب
من کان یخضب خدّه بدموعه   فنحورنا بدمائنا تتخضّب
اوکان یتعب خیله فی باطل   فخیولنا یوم الصبیحة تتعب

۱ - بیهقی - الاسابة به حواله‌ی ابو داود طیالسی: ۴۰۸/۲.

ریح العبیر لکم ونحن عبیرنا — رهج السنابک والغبار الأطیب
ولقد أتانا من مقال نبیّنا — قول صحیح صادق لا یکذب
لا یستوی وغبار خیل الله فی — أنف إمرئ ودخان نار تلهب
هذا کتاب الله ینطق بیننا — لیس الشهید بمیّت لا یکذب

ای عبادت‌گذار مکّه ومدینه اگر ما مجاهدان را می‌دیدی می‌دانستی‌که عبادت تو بازیچه‌ای بیش نیست.

اگر رخسارتان با اشک‌های‌تان خیس می‌شود، بدانید که حلق‌های ما با خون‌های‌مان رنگین می‌شود.

مردم اسب‌های‌شان را در راه‌های باطل می‌دوانند و خسته می‌گردانند؛ اما اسب‌های راهوار ما در روز جنگ توان‌شان را صرف می‌کنند.

بوهای خوش برای شما باشد، ما بوهای مخصوص خودمان را داریم و آن گرد ناشی از سم اسب‌ها و غبار پاک و خوش آن است.

محققاً از سخنان پیامبرمان این سخن به مارسیده است: غباری‌که از تکاپوی اسب‌های مجاهدان راه خداوند در بینی مجاهد می‌نشینند با دود آتش فروزان جهنم جمع نمی‌شوند.

این کتاب خداوند متعال در بین ما است که به روشنی و بدون دروغ می‌گوید: شهید مرده نیست.

محمد بن ابراهیم می‌گوید: وقتی من این اشعار را به خدمت فضیل رساندم، آن‌ها را خواند و به گریه افتاد. فرمود: ابو عبدالرحمن – ابن‌مبارک – راست گفته است. او مرا خیلی جالب نصیحت کرده است.[1]

[عبدالله بن‌مبارک رحمه‌الله در این اشعار فضیلت مجاهد را با ارایه‌ی دلایل از قرآن و حدیث بیان نموده است که موت و حیات مجاهد از موت و حیات عابد افضل است.

۱ - ذهبی سیر اعلام االنبلاء: ۴۱۲/۸.

فُضیل بن عیاض محدّثی بزرگ و عابد و زاهد بود. شب‌ها و روزها را در مسجدالحرام و مسجد نبوی به عبادت خداوند سپری می‌کرد. او نظریه و دلایل عبدالله بن مبارک را پذیرفت. او نه تنها این‌که ناراحت نشد بلکه از وی تشکّر کرد و به نامه رسان به طور جایزه حدیثی در موضوع فضیلت مجاهد آموخت.]

مجاهدان نزد الله سبحانه وتعالی از تمام انسان‌ها برتر و معزّزتر هستند

ابن عبّاس رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: یک بار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مجلسی نشسته بودند. رسول الله ﷺ نزد آنان تشریف آورد و فرمود: آیا والامقام‌ترین شخص را از میان تمام مردم برای شما معرّفی نکنم؟ صحابه عرض داشتند: چرا یا رسول الله، بفرمایید. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آن، کسی است که در راه الله تعالی لگام اسبش را گرفته باشد تا آن وقت که وفات کند یا شهید شود. و آیا به شما نگویم بعد از این رتبه‌ی چه کسی است؟ ما عرض کردیم بله یا رسول الله! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آن، کسی است که از مردم جدا می‌شود و در درّه‌ای اقامت می‌گزیند. نماز را اقامه می‌کند، زکات مالش را می‌پردازد و از شرّ مردم در امان است. باز رسول الله ﷺ گفتند: آیا بدترین کس را از تمام مردم به شما نگویم؟ ما گفتیم بله یا رسول‌الله! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: او همان شخصی است که نام خدا را واسطه قرار می‌دهد و سوال می‌کند و اگر با واسطه‌ی نام خداوند از وی چیزی سوال شود، او نمی‌دهد. [یا مطلب آن است که او با آن‌که نام الله تعالی را واسطه قرار می‌دهد و سوال می‌کند امّا باز هم به او چیزی داده نمی‌شود.][1]

از ابو سعیدالخدری رضی‌الله‌عنه مروی است: رسول‌الله ﷺ در سالی که غزوه‌ی تبوک رخ داد، در حالی‌که به تنه‌ی درخت خرما تکیه داده بودند خطبه‌ای ایراد فرمودند و در ضمن آن فرمودند: آیا بهترین و بدترین مردم را به شما معرّفی نکنم؟! بدون تردید بدترین شخص کسی است که سوار بر اسب یا شتر خویش یا پیاده، تا دم

۱ - کتاب‌الجهاد: ۱۵۹/۲ - ترمذی: ابواب فضائل الجهاد/ باب ماجاء ایّ الناس خیرٌ: ۱۰۲/۳ - نسائی: کتاب الزکاة/ باب من یسئل بالله ولا یعطا به: ۸۳/۵.

مرگ به جهاد در راه الله مشغول است. بدون شک بدترین شخص، آن فرد فاسق و فاجر است که قرآن را تلاوت می‌کند و از هیچ گناهی باز نمی‌آید.(۱)

در روایتی آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: از اذیّت و آزار نسبت به مجاهد خود داری کنید؛ زیرا الله تعالی از آزار رساندن به مجاهد به خشم می‌آید همان‌گونه که از اذیّت رساندن به رسولان و پیامبران خویش به خشم می‌آید. و الله سبحانه وتعالی دعای مجاهد را همانند دعای رسولان و پیامبران اجابت می‌کند. خورشید طلوع و غروب نکرده است بر انسانی معزّزتر از مجاهد.[معنا آن‌که نزد الله تعالی هیچ شخصی معزّزتر از مجاهد نیست].(۲)

فضایل خورد و نوش و خواب مجاهد

در روایتی آمده است: در زمان رسول‌الله ﷺ یک سرمایه دار بود. او به آن‌حضرت ﷺ گفت: یا رسول الله ﷺ مرا چنان عملی بیاموز که به‌وسیله‌ی آن به مقام مجاهد نایل شوم. آن‌حضرت ﷺ از وی پرسید: نزد تو چه اندازه مال هست؟ او گفت: شش هزار دینار. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: اگر تو تمام این ثروت را به‌خاطر رضای الله صرف کنی، باز هم به غبار تسمیه‌ی کفش مجاهد نمی‌رسی!

شخصی دیگر به خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و عرض کرد: یا رسول‌الله مرا چنان عملی بیاموز که به‌وسیله‌ی آن، مقام عمل مجاهد را درک کنم. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: اگر تو همیشه شب خیزی کنی و روزها را همیشه روزه بگیری باز هم به‌اندازه‌ی خواب مجاهد نخواهی رسید.(۳)

مصنّف ﵀ می‌گوید: این روایت مُرسل است. ابن عساکر با اندکی تفاوت آن را از ابوهریره ﵁ مرفوعاً روایت کرده است.

---

۱ - نسائی: کتاب الجهاد / باب فضل من عمل فی سبیل الله علی قدمه: ۶/۱۱ - ۱۲، - بیهقی: کتاب السیر / باب فضل الجهاد فی سبیل الله: ۹/۱۶۰.

۲ - شفاء الصدور- ابن عساکر

۳ سنن سعید بن منصور: کتاب الجاهد / باب ماجاء فی فضل الجهاد فی سبیل الله ۲و۳/۱۲۶-۱۲۷.

در یک روایت آمده است: شخصی به خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله افراد دیگر جهاد می‌کنند. مرا از جهاد یک چیز مانع است. بنابر این برای من چنان عملی راهنمایی کن که با انجام آن به مقام و رتبه‌ی مجاهدان برسم. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آیا تو می‌توانی تمام شب را زنده نگهداری؟! گفت: با مشقّت و زحمت فراوان می‌توانم. باز آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آیا تو می‌توانی تمام روز را روزه بگیری؟! آن مرد گفت: آری! رسول الله ﷺ فرمودند: نماز خواندن تو در تمام شب و روزه گرفتن تو تمام روز مانند یک خواب مجاهد است.(۱)

ابوهریره ﵁ فرمود: آیا کسی از شما می‌تواند تمام عمرش را نماز بخواند و خسته نشود و تمام عمر را روزه بگیرد و افطارنکند؟! مردم گفتند: ای ابوهریره! (﵁) چه کسی می‌تواند این‌گونه عمل کند؟ ابوهریره ﵁ گفت: قسم به ذاتی که جان من در قبضه‌ی او است خواب مجاهد از این هم بالاتر است.(۲)

این حدیث اگر چه موقوف است، اما از قرینه و روایات بعدی مرفوعیّت آن مؤیّد می‌شود.

مصنّف ﵀ می‌گوید: وقتی خواب و غفلت مجاهدان این رتبه و مقام را دارد پس رتبه‌ی شب‌زنده‌داری آنان تا چه حدّ است! وقتی ارزش تسمه‌ی کفش مجاهد این است، پس ارزش بزرگ‌ترین اعمال او تا چه میزان است؟! بدون تردید این فضل آشکار الله تعالی است. برای کسب آن، باید اصحاب همّت و کوشش آستین همّت بالا بزنند. و از محرومیّت از این، باید عاجزان، گریه کنند. و افرادی که با کارهای دیگر غیر از جهاد عمرشان را صرف می‌کنند باید اندوهگین شوند.

---

۱ - مصنف ابن ابی شیبه عن مکحول مرسلاً: ۵/۲۹۷

۲ - کتاب‌الجهاد لآبن المبارک: ۱/۹۵.

ابوهریره ﵁ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: بدون تردید مثال مجاهد- الله سبحانه خودش بهتر می‌داند که چه کسی در راه او جهاد می‌کند- مانند قائم‌اللیل و صائم‌النهار و با خشوع رکوع و سجده کننده، می‌باشد.[1]

ابن حبّان از شیخ خود عمر بن سعید بن سنان (همان کسی که هشتاد سال در میادین جهاد و رباط همراه با شب زنده داری وروزه گرفتن روزها، عمرش را سپری کرده است) روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: مثال مجاهد در راه الله مانند آن نماز گذار و روزه دار است که اصلاً از نماز و روزه خسته نمی‌شود تا آن‌که الله تعالی او را همراه با اجر یا غنیمت برمی‌گرداند یا آن‌که او را موت داده و در بهشت داخل می‌گرداند.[2]

سعید بن عبدالعزیز می‌فرماید: یک بار خوابیدن در جهاد بهتر از هفتاد حجّ است که پس از آن هفتاد عمره باشد.[3]

انس بن مالک ﵁ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: مثال کسی که در جهاد غذا می‌خورد مانند روزه‌دار دایم در غیر جهاد است.

کسی که به طور مداوم به انجام نوافل و روزه گرفتن مشغول است به یک‌دهم مقام مجاهد هم نمی‌رسد

معاذ بن انس ﵁ می‌گوید: زنی در خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله! شوهرم به جهاد رفته است. من در نماز و تمام عبادات از وی پیروی کرده‌ام. مرا عملی بیاموز که تا آمدن او به آن مشغول شوم و به‌وسیله‌ی آن مقام و رتبه‌ی او را به‌دست آورم. رسول الله ﷺ فرمودند: آیا تو می‌توانی همیشه نفل بخوانی و روزه بگیری و بدون سستی (و وقفه) الله تعالی را یاد کنی؟! آن زن گفت:

---

۱ کتاب‌الجهاد لآبن المبارک: ۶۵/۱ – نسایی کتاب الجهاد / مثل المجاهد فی سبیل الله: ۱۸/۶

۲ – مواردالظمآن: کتاب الجهاد / باب فضل الجهاد: ص۳۸۱.

۳ – شفاءالصّدور

من این را نمی‌توانم. آن‌گاه رسول الله ﷺ فرمودند: اگر فرضاً بتوانی این‌گونه عمل کنی، باز هم به اندازه‌ی یک دهم عمل وی - شوهر خود - نمی‌رسی.[1]

برای مجاهدان در بهشت، صد درجه وجود دارد

﴿لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۹۵- ۹۶]

ترجمه: برابر نیستند نشینندگان غیر معذور از مسلمانان وجهاد کنندگان در راه الله تعالی به مال خویش وجان خویش فضل داده است الله مجاهدان را به مال وجان خویش بر نشینندگان در مرتبه وهر یکی را وعده‌ی نیک کرده است الله وافزون داده است الله مجاهدان را به نسبت نشینندگان مزد بزرگ. افزون داده است مرتبه ها از جانب خویش وآمرزش و بخشائش وهست الله آمرزنده مهربان.

حضرت ابوهریره ﵁ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس بر خداوند ایمان آورد و نماز را اقامه نماید و زکات مالش را بپردازد و رمضان را روزه بگیرد، برالله تعالی لازم است او را در بهشت داخل گرداند، خواه آن‌که آن‌مرد در راه الله هجرت (وجهاد)کند یا نه! صحابه عرض داشتند: یا رسول الله ﷺ! آیا این سخن را به مردم نگوییم؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: الله سبحانه و تعالی در بهشت برای افرادی که در راه او جهاد می‌کنند صد درجه آماده کرده است. فاصله‌ی میان هر دو درجه به اندازه‌ی فاصله‌ی بین زمین و آسمان است. هرگاه از الله تعالی خواستید، فردوس را بخواهید؛ زیرا فردوس حصّه‌ی میانگین و بلند بهشت است. از همان‌جا نهرهای بهشت سرچشمه می‌گیرند. و در قسمت بالای آن عرش رحمن قرار دارد.[2]

---

۱ – مسند احمد: ۴۳۹/۳.

۲ – بخاری: کتاب الجهاد / باب درجات المجاهدین فی سبیل الله. ش ۲۷۹۰.

ابوسعید خدریؓ روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس بر ربوبیّت الله تعالی و حقّانیت اسلام و نبوّت محمدﷺ (معتقد و) خوشنود باشد، بهشت برای او واجب می‌گردد. ابوسعید خدریؓ را از این سخن خوش آمد؛ گفت: یا رسول الله! دو باره تکرار کنید! رسول الله ﷺ دوباره همان سخنان را تکرار نمودند و گفتند: عمل دیگری هست که از عمل کردن به آن الله تعالی یکصد درجه به بنده‌ی خود عطا می‌فرماید. فاصله‌ی میان هر یک از آن درجات به اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین وآسمان است. ابو سعیدؓ پرسید: یا رسول‌الله ﷺ آن کدام عمل است؟! آن‌حضرتﷺ فرمودند: جهاد در راه الله سبحانه وتعالی است.[1]

رهبانیت وسیاحت این امّت جهاد، در الله سبحانه وتعالی است

مومنانی‌که در عوض جان و مال خود بهشت را خریداری نموده‌اند، الله تعالی درباره ی آنان ارشاد می‌فرماید:

﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ﴾ [توبه: ۱۱۲]

ترجمه: ایشان توبه کنندگان‌اند عبادت کنندگان‌اند حمد گو بندگان اند سفر در راه الله کنندگان‌اند.

ابوذرؓ می گوید: از رسول الله ﷺ در خواست وصیّتی کردم. رسول الله ﷺ به من گفت: من تو را به تقوی و ترس از الله توصیه می‌کنم؛ زیرا تقوی رأس(بنیاد) دین است. ابوذرؓ می‌گوید: به آن‌حضرتﷺ گفتم: یا رسول الله مرا بیشتر نصیحت کن! رسول الله ﷺ فرمود: تلاوت قرآن و ذکر الله را لازم بگیر! بدون شک این برای تو در زمین یک نور و درآسمان سبب ذکر(خیر) است. ابوذرؓ می‌گوید: دوباره گفتم: یا رسول الله بیشتر مرا تعلیم بده. آن‌حضرتﷺ فرمودند: از قهقهه اجتناب کن؛ زیرا قهقهه دل را می‌میراند و چهره را بی نور می‌گرداند!. ابوذرؓ می‌گوید: من از رسول الله ﷺ خواستم هنوز بیشتر برایم بگوید! آن‌حضرتﷺ

۱ – صحیح مسلم: کتاب الامارة / باب بیان ما اعده الله تعالی للمجاهد فی الجنة: ۱۵۱/۳، ش۱۸۸۴.

فرمود: جهاد را لازم بگیر! زیرا جهاد رهبانیّت امّت من است. من عرض کردم: یا رسول الله دیگر بفرمائید! فرمود: با مسکینان محبّت کن! وبا آنان بنشین. من عرض کردم: دیگر بگوئید! آن‌حضرتﷺ فرمودند: (به اعتبار مال و سلامتی) به پائین تر ازخود نگاه کن و به بالا تر ازخود نگاه نکن![1]

ابوسعید خدریؓ می‌فرماید: شخصی در خدمت آن‌حضرتﷺ حاضر شد و گفت: یا رسول الله ! مرا وصیّتی کن! رسول الله ﷺ فرمود: تقوی را محکم بگیر!؛ زیرا تقوی مجموعه‌ی نیکی‌ها است. و جهاد را لازم بگیر؛ زیرا جهاد رهبانیّت است. و پای بند تلاوت قرآن باش! و ذکر خداوند را بکن!؛ بدون تردید آن برای تو در زمین سبب نور و در آخرت سبب ذکر (خیر) می‌شود. زبانت را بجز از سخن نیکو مگشا!؛ زیرا بوسیله‌ی آن بر شیطان غالب می‌آئی.[2]

انس بن مالکؓ می‌فرماید: رسول الله ﷺ ارشاد فرمودند: راهنمایی کننده به نیکی مانند عمل کننده به نیکی است. برای هر امّت رهبانیّت است. رهبانیّت این امّت جهاد فی سبیل الله است. پروردگارا برای امّت من در وقت صبح برکت عطا بفرما![3]

جهاد چگونه رهبانیّت این امّت است؟!

[دراین مورد صاحب کتاب، اقوال نغز و برجسته‌ای را نقل کرده است که ذیلاً خلاصه‌ی آن‌ها را می‌خوانید.]

۱- امام عبدالله الحلیمیؒ می فرماید: رهبانیّت مسیحیان این بوده است که تمام مشاغل دنیوی را ترک داده و خلوت گزیده اند. یعنی آنان فراغت خود را از مشاغل دنیوی، رهبانیّت می‌دانستند؛ امّا مجاهد با فدا نمودن جان خود در راه الله و

۱ – مسند احمد: ۵/ ۱۷۹– مواردالظمآن ۵۲– ۵۴

۲ – معجم صغیر، طبرانی: ۲/ ۶۶– ۶۷

۳ – ابن عساکر– جزء اول این حدیث را ترمذی در سنن: ابواب العلم، ۴/ ۱۴و مسلم در صحیح، کتاب الامارة، باب فضل اعانة الغازی: ش، ۱۸۹۳آورده است.

شهید شدن در آن برای رضای خدا نه تنها مشاغل دنیوی را ترک کرده؛ بلکه کلّ دنیا را پشت سرگذاشته و خودش را برای دین خدا فارغ ساخته است. پس آیا رهبانیّتی از این بزرگ‌تر وجود دارد؟!

همچنین راهبان مسیحی براین باور بودند که آنان باید در جاهای دور و دراز به دور از مردم در خانقاه‌ها خلوت گزینند تا از دست آن‌ها به کسی آزاری نرسد؛ حال‌آن‌که باطل را بر عقیده‌ی باطلش رها کردن، در واقع آزار رساندن به او است؛ زیرا او بسبب نظریه‌ی باطلش رهسپار دوزخ می‌شود و در آن‌جا می‌سوزد بنابر این اگر رهبانیّت ترک آزار به مردم است، پس بنیادی ترین و بزرگترین رهبانیّت جهاد در راه الله است که به‌وسیله‌ی آن کفّار از کفر، مسلمان از ظلم دشمن، مجاهد از عذاب اخروی، نجات حاصل می‌کند.

مصنّف ؒ می‌گوید: پس «راهب» گفتن آنان طبق این معنی که از ایذا رسانی به مردم می‌ترسند خیلی نادر و کم است و رهبانیّت با این هدف هم خیلی به ندرت پیش می‌آید؛ زیرا فهمیدن حقیقت نفس امّاره فقط از انسان‌های کامل ممکن است. آنان توسّط خلوت‌ها و مجاهدت‌های باطنی، خود را اصلاح می‌کنند و از این رو حقیقت نفس امّاره برای آنان منکشف خواهد شد. آن وقت است که آنان به این فکر می‌افتند که در صورت زندگی کردن در اجتماع مردم از شرّ نفس خود و از آزار رساندن به مردم محفوظ نمی‌مانند لذا آنان به قصد ترک ایذای مردم، خود را مانند سگ‌های هاری در خانقاه‌ها و کنیسه‌ها محبوس کردند. اگر «راهب» به این‌ها گفته شود پس از هزار «راهب» شاید یک (راهب واقعی) پیدا شود. [امّا در اصل، راهب مجاهد است؛ زیرا به برکت جهاد وی انسان‌ها از انواع ظلم‌ها و آزارها نجات حاصل می‌کنند و از هر قانون ظالمانه و از آلودگی‌های شرک و کفر محفوظ خواهند ماند]

۲- اغلب، کلمه‌ی «راهب» به کسی اطلاق می‌شود که از شخص دیگر بترسد. همچنین «راهب» را به‌این‌خاطر «راهب» می‌نامند که او بسبب ترس از الله تعالی در عبادت و بندگی او خیلی محنت و تلاش به خرج دهد و می‌ترسد که مبادا بسبب اشتغال و رابطه با مردم از عبادت پروردگار غافل شود. و شاید وابستگی او با اجتماع

موجب خشم الله تعالی و طرد شدن از دروازه‌ی او بشود. پس با این هدف جدا از مردم در خانقاه‌ها خلوت می‌گزینند. لذا این کار او رهبانیّت گفته می‌شود. همچنین وقتی مجاهد از الله سبحانه و تعالی می‌ترسد برای امتثال امر وی مال و جان خود را بر کف نهاده و در راه او خارج می‌شود. یا از آن می‌ترسد که اگر جهاد را ترک کند ممکن است کفّار بر مسلمانان غالب آیند. بنابر این بر خلاف آن‌ها با استقامت مقابله می‌نماید و این کار وی رهبانیّت به‌شمار می‌آید.

۳- رهبانیّت آن است که انسان از ترس خداوند و مواخذه‌ی او، از تمام مخلوقات تمام تعلّقات و روابط خویش را قطع کند و به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه برد و نفس خود را از بهره گرفتن و هرگونه خوش‌گذرانی‌ها و اشیاء مرغوب کنترل کند و آن‌را در انواع مشقّت‌ها بیندازد و مجاهده کند. بر حسب همین معنا نیز جهاد اصل رهبانیّت است؛ زیرا در آن نیز نفس در انواع مشقّت‌ها انداخته می‌شود و مجاهد بدون هیچ‌گونه حیله و بهانه‌ای جان خود را فدا می‌کند و آن‌را در پیشگاه الله سبحانه و تعالی تقدیم می‌نماید. همه‌ی این‌ها به‌خاطر نجات از عذاب و مواخذه‌ی الهی انجام می‌شود. بنابر این، جهاد اصل رهبانیّت است.

می‌شود گفت که رهبانیّت عبارت است از انداختن چیزهای شاقّ و سخت و ناخوشایند بر نفس. امّا جهاد یعنی فدا نمودن خود نفس همراه باما‌ل. لذا فدا نمودن این هر دو مورد - نفس و مال - به مراتب سخت تر و مشکل تر است.

با اندکی اندیشه متوجّه می‌شویم که در میان مفاهیم «راهب» و «مجاهد» چه اندازه تفاوت وجود دارد! آری از یک طرف شخص - راهب - زنده است و صرفاً چیزهایی را ترک می‌کند و از بعضی از چیزها بهره می‌برد و در طرفی دیگر شخص - مجاهد - برای فنا کردن جان خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد. علاوه بر این‌که مجاهد در راه الله، با فدا نمودن جان خود زندگی جاودانی را به دست می‌آورد. پروردگارا! از فضل و کرم خود، ما را هم بهره مند بفرما!

در یک روایت آمده است: در محضر رسول الله ﷺ ذکر سیاحت به میان آمد. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: خداوند در عوض آن به ما جهاد فی سبیل الله و تکبیر گفتن بر هر بلندی عطا فرموده است. این حدیث مُرسل است.(۱)

از ابو اُمامه ؓ روایت است: شخصی از رسول الله ﷺ اجازه سیاحت خواست. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: سیاحت امّت من جهاد در راه خدا است.(۲)

مصنّف ؒ می‌فرماید: سیاحت یعنی جهان گردی و مشاهده کردن اوضاع و احوال مردم با چشم عبرت و اختیار راه فرار از انسان‌های ناشایسته است. جهاد بدان خاطر سیاحت گفته می‌شود که انسان با یقین کامل بر وعده‌های الله سبحانه و تعالی از دنیا فرار می‌کند و برای رضا و محبّت با الله سبحانه و تعالی به‌سوی او می‌شتابد؛ چون‌که الله سبحانه و تعالی جان‌های اهل ایمان را در عوض بهشت خریداری کرده است بنابر این مجاهد با نگاه منصفانه بر نفس خود آن را به خریدار سپرده و قصد ترک دنیا را می‌کند. بنابر این در میان این دو نفر خیلی تفاوت است؛ چون یکی به‌خاطر تفریح نفس به سیر و گردش گری می‌پردازد و آن دیگری با هدف فدا نمودن نفس به جهد و تلاش می‌پردازد. قطعاً سیّاح حقیقی و تاجر موفّق همین شخص است. [چراکه او با فروختن جان حقیر، مستعار و محدود خود به الله تعالی، در عوض رضای خداوند، نعمت‌های لا زوال و زندگی جاویدان بهشت را بدست می‌آورد.]

جهاد فی سبیل الله بلندترین نکته‌ی قلّه‌ی اسلام است

معاذ بن جبل ؓ می‌فرماید: در غزوه‌ی تبوک با رسول الله ﷺ همراه بودیم. آن‌حضرت ﷺ فرمود: اگر می‌خواهی! اساس کار و ستون و بلندای کوهان آن‌را برای

۱ - کتاب الجهاد از ابن المبارک: ۱/ ۶۸

۲ - سنن ابی داؤد: کتاب الجهاد، باب النهی عن السیاحه. ۳/ ۱۲ - مستدرک: ۲/ ۷۰ و وافقه الذهبی

تو می‌گویم! من گفتم: حتماً بگوئید یا رسول الله! فرمود: بنیاد امر (دین) اسلام است؛ ستون آن، نماز است. و بلندای کوهانش جهاد است.(۱)

از ابو اُمامه ؓ مروی است: رسول الله ﷺ فرمود: بلندای قلّه‌ی اسلام جهاد فی سبیل الله است و آن را به‌جز کسی که از همه افضل است نمی‌تواند به‌دست آورد.(۲)

مُصنّف ؒ می‌گوید: در این روایت، اسلام رأس و بنیاد دین قرار داده شده است؛ زیرا بدون اسلام هیچ عملی مقبول نیست. همانگونه که هیچ جسمی بدون سر زنده نمی‌ماند. و نماز با ستون خیمه‌ی تشبیه داده شده است؛ زیرا همانطور که برای خیمه نخست ستون نصب کرده می‌شود، همچنان در روز قیامت ابتدا از نماز محاسبه گرفته می‌شود. همچنین چنان‌چه ستون قایم باشد خیمه هم قایم می‌ماند ورنه خیمه به زمین می‌افتد وضعیّت نماز نیز همین‌طور است. اگر کسی نماز را قایم بدارد دین او قایم است واگر نه دین او تباه شده است. و نیز خیمه زمانی سبب حفظ از سرما و گرما است که ستون آن قایم باشد هکذا علامت اسلام راستین و سبب مصونیّت خون هر کس نماز است. رسول الله ﷺ جهاد را به کوهان بلند شتر تشبیه داد؛ زیرا کوهان در شتر از تمام اعضای او بلند تر واقع شده است. همین است موقعیّت جهاد که از تمام اعمال اسلامی بلند تر و افضل می‌باشد و هیچ عملی با او برابر نیست. (همچنان‌که با دلایل محکم بیان گردید) حتّی وقتی از آن‌حضرت ﷺ سوال شد: چه عملی می‌تواند با جهاد برابری کند؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: هیچ عملی را با جهاد در راه خدا برابر نمی‌یابم.

این احتمال هم می‌رود که در این تشبیه - تشبیه به شتر - همانگونه که انسان سوار بر شتر شده و خود را به منزل می‌رساند. همینطور مؤمن نیز به‌وسیله‌ی دین به بهشت می‌رسد. باز آن‌حضرت ﷺ اسلام - خواندن کلمه - را به سر شتر

۱ - مستدرک: ۲/ ۷۶ وافقه‌الذهبی - مسند احمد: ۵/ ۲۴۵- ۲۴۶- ترمذی: ابواب الایمان، باب ماجاء فی حرمة الصلوة، ۴/ ۱۲۴- ۱۲۵-

۲ معجم کبیر: ۸/ ۲۶۶، ش: ۷۸۸۵

تشبیه داد. یعنی همانطور که دست زدن و نگاه کردن به شتر برای هرکس کاری آسان و ممکن است. خواندن کلمه نیز برای تمام مردم ممکن و مقدور است. باز جهاد فی سبیل الله را به کوهان شتر تشبیه داد. این بدان‌خاطر است آن کسی به کوهان شتر می‌تواند دسترسی پیدا کند که از همه بلندتر و سرمایه دار تر است. پس همین‌گونه برای جهاد در راه خدا فقط افرادی موفّق می شوند که از تمام انسان‌ها افضل و بر تر هستند. همچنان‌که در حدیث شریف گذشت. نیز این احتمال هم وجود دارد که آن‌حضرتﷺ جهاد را به این خاطر به کوهان شتر تشبیه داد که هرکس به کوهان تسلّط پیدا کند، گویا او بر تمام اعضای شتر تسلّط پیدا کرده است. پس همینطور اگر شخصی جهاد کند او فضایل تمام اعمال اسلامی را به‌دست آورده است؛ زیرا خواب او، سفرکردن او، خرج کردن مال او، خسته شدن او، احساس ترس او از دشمن و گرسنگی او همه دارای اجر و ثواب‌اند؛ بلکه هر حرکت او باعث اجر برای او است.

تضمین خداوند متعال برای مجاهد

﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [عنکبوت:۶۹]

ترجمه: وآنان‌که جهاد کردند در راه ما البته دلالت کنیم ایشان را به راه های خود وهر آیینه الله با نیکو کاران است.

سفیان بن عیینهؒ می‌فرماید: هرگاه مردم را دیدید که در میان آنان اختلاف رخنه کرده است، مجاهدان و اهل ثغور را لازم بگیرید؛ زیرا الله تعالی در حقّ آن‌ها فرموده است: ﴿لنهدينّهم سُبُلنا﴾ یعنی ما آنان را حتماً هدایت می‌نمائیم.[1]

ابوهریرهؓ از رسول اللهﷺ روایت می‌کند: خداوند برای مجاهد تضمین نموده است که یا او را داخل بهشت می‌گرداند یا همراه با اجر و غنیمت به خانه باز

۱ معالم التنزیل، بغوی: ۵/ ۲۰۰

می‌گرداند؛ به‌شرط آن‌که آن مجاهد را هیچ چیزی جز یقین بر وعده‌های الله و نیّت خالص برای جهاد، بیرون نکرده باشد.[1]

حضرت ابو مالک اشعریؓ می‌گوید که من از رسول اللهﷺ شنیدم: هرکس به‌خاطر رضای اللهﷻ و با ایمان بر الله تعالی و (پیامبرش) (با اخلاص) برای جهاد بیرون رود، الله تعالی تضمین نموده است او را وارد بهشت بگرداند به هر نحوی که بمیرد، یا در تضمین خداوند متعال می‌ماند هرچند که غیبت او از خانه‌اش طولانی باشد تا این‌که او را همراه با پاداش و غنیمت به خانه‌اش باز می‌گرداند.[2]

از جمله‌ی «اجر یا غنیمت» نباید این‌گونه برداشت شود که اگر شخصی در جهاد مال غنیمت به‌دست آورد او را اجر نمی‌رسد بلکه منظور آن است که الله تعالی یا او را با اجر خالص یا با اجر و غنیمت - هردو - بهره‌مند می‌گرداند؛ چون در روایات آمده است: هرکس در جهاد غنیمت بگیرد او دو سوّم اجر خود را در دنیا گرفته است.

از ابوهریرهؓ روایت است: رسول اللهﷺ فرمودند: نصرت و یاری کردن سه شخص را الله تعالی خودش به عهده گرفته است. اول: شخصی که در راه الله تعالی برای جهاد خارج شده است. دوّم: مکاتبی که می‌خواهد با دادن مال، خود را آزاد کند. سوّم: کسی که می‌خواهد ازدواج کند و هدفش از ازدواج عفّت و پاک دامنی است.[3]

در این حدیث ذکر نصرت الله برای مجاهد است. و این نصرت همیشگی است؛ برابر است که مجاهد زنده بماند یا شهید شود!

۱- بخاری: کتاب التوحید، باب قول‌الله تعالی قل لو کان البحر... ش: ۴۶۳- مسلم: کتاب الامارة، باب فضل الجهاد و الخروج فی سبیل اله، ۳/ ۱۴۹۶، ش: ۱۸۷۶

۲ - ابن عساکر

۳ - ترمذی: ابواب فضایل الجهاد،باب ماجاء فی المجاهد و المکاتب و الناکح ... ۳/ ۱۰۳ -مستدرک: ۲/ ۲۱۷ وافقه الذهبی

به یک داستان که ذیلاً به‌همین مناسبت نوشته شده است توجّه فرمایید! این داستان در صحیح بخاری مفصّلاً مذکور است. مصنّف ؒ آن‌را با اختصار ذکر کرده است.

عبدالله بن زبیر ؓ می‌فرماید: زمانی که پدرم زبیر ؓ در روز جنگ جمل قیام نمود. او مرا پیش خود خواست، من آمدم و در کنار او ایستادم. او خطاب به من گفت: فرزند محبوبم! در جنگ امروز یا ظالم کشته می‌شود یا مظلوم! من گمان می‌کنم امروز مظلومانه کشته می‌شوم. بیشترین ناراحتی من از بابت قرض‌هایم است! آیا می‌دانی قرض‌های من چه اندازه از مال من باقی می‌گذارند؟

فرزندم! اموالم را بفروش و قرض‌هایم را اداکن! پس از ادای قرض‌ها آن‌چه باقی می‌ماند یک سوّم آن، مال فزندان تو است. عبدالله بن زبیر ؓ می‌فرماید: پدرم ضمن تاکید برای ادای قرض‌هایش به من گفت: چنانچه در ادای قرض‌ها با مشکلی مواجه شدی! از مولایم استمداد کن! عبدالله بن زبیر ؓ می‌گوید: قسم بخدا! من نفهمیدم که منظور پدرم ازمولایش کیست؟! (چون درلغت عرب مولا به‌معنای متعدّدی آمده است) از پدرم پرسیدم: مولای شما کیست؟! گفت: الله سبحانه وتعالی.! ابن زبیر ؓ می‌گوید: به خدا قسم در ادای قرض‌ها هر جا دچار مشکل می‌شدم! این‌گونه صدا می‌زدم: «ای مولای زبیر قرض‌های زبیر را ادا کن»! و به‌دنبال آن، خداوند راه چاره‌ای را می‌گشود. حضرت زبیر ؓ در حالی شهید شد که از او نه درهمی به‌جا مانده بود نه دیناری! آن‌چه از وی به‌جای مانده بود دو تکّه زمین بود. یکی زمین غابه بود و یازده منزل در مدینه‌ی منوره، دو تا در بصره، یکی در کوفه و یکی در مصر بود. عبدالله بن زبیر ؓ می‌فرماید: قرض‌های پدرم به این‌خاطر زیاد بودند که هرکس نزد او مالی را به‌طور امانت می‌آورد و می‌گذاشت وی به آنان می‌گفت: مالت را به‌طور امانت به من ندهید؛ بلکه به‌صورت قرض به من بدهید تا در صورت هلاک شدن آن، بتوانم آن را به شما ادا کنم! ابن زبیر ؓ می‌گوید: پدرم نه مسئول عهده‌های حکومتی بود و نه مسئول جمع آوری مال خراج بود و نه دیگر در آمدی داشت به‌جز آن‌که در دوران رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان ؓ در

جهادها شرکت می‌جست (یعنی فقط مال غنیمت نزد او بود) عبد الله بن زبیر ؓ می‌گوید: وقتی قرض های پدرم را شمردم دوملیون و دویست هزار درهم درآمدند.حکیم بن حزام با او ملاقات شد وپرسید: ای برادر زاده ام! بدهی های برادرم چه اندازه می‌باشند؟ مبلغ واقعی قرض‌ها را ازوی مخفی داشتم وگفتم: یکصد هزار درهم! حکیم بن حزام گفت: قسم به خدا اگر شما تمام هستی خود را به فروشید بازهم پرداخت این مبلغ برای شما مشکل است. گفتم: چه فکر می‌کنی! اگر بدهی‌های او ۲۲۰۰۰۰۰ باشند. گفت: فکر نکنم توان پرداخت آن را داشته باشید! زبیر زمین غابه را به قیمت ۱۷۰۰۰۰ هزار درهم خریده بود. عبدالله آن را به ۱۶۰۰۰۰۰ فروخت. واعلان کرد هرکس بر زبیر حسابی دارد در «غابه» بیاید وحساب قرض هایش را بگیرد. پس از ادای دیون، فرزندان حضرت زبیر ؓ به (برادرشان) عبدالله ابن زبیر ؓ گفتند: میراث پدرمان را بین ما تقسیم کن! عبد الله بن زبیر ؓ گفت: قسم به الله تعالی میراث شما را تقسیم نخواهم کرد تا آن‌که به‌مدّت چهار سال در ایّام حجّ این اعلان را نکنم که هر کس بر ذمّه‌ی زبیر (ؓ) قرضی دارد پیش من بیاید و آن را بگیرد. عبدالله ؓ تا چهار سال در موسم حجّ این اعلان را می‌کرد. و پس از گذشت چهار سال، ایشان میراث پدرش را تقسیم کرد.

راوی می‌گوید: زبیر (ؓ) دارای چهار همسر بود که پس از ادای دیون او، یک سوّم ترکه را جهت تنفیذ وصایا جدا کردند (و بعد یک هشتم آن‌را به چهار تا همسر دادند که) سهمیّه‌ی هر همسر یک میلیون و دویست هزار درهم شد. کلّ مال متروکه‌ی حضرت زبیر ؓ پنجاه میلیون و دویست هزار درهم بود.[1]

ابوسعید خدری ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس حجّ یا عمره به‌جای آورد و در همان سال بمیرد، داخل بهشت می‌شود. هر کس رمضان را روزه

۱ - بخاری: کتاب فرض الخمس، باب برکة الغازی فی ماله حیّا ومیّتا

بگیرد و باز در همان سال بمیرد وارد بهشت می‌شود. هر کس جهاد کند و در همان سال بمیرد، وارد بهشت می‌شود.[1]

ضمانت الله تعالی به این‌که مجاهد را در وقت مشکل تنها نمی‌گذارد

جابر ؓ می‌فرماید: رسول الله ﷺ ما را برای مقابله با یک قافله از قُریش مامور ساخت و ابو عُبیده را امیر ما تعیین نمود. و به ما یک سبد خرما به عنوان توشه‌ی راه داد؛ زیرا نزد آن‌حضرت ﷺ علاوه از این خرماها چیزی نبود. ابو عبیده در طول مسیر به هر یک از ما یک دانه خرما می‌داد. راوی می‌گوید: من پرسیدم: یک دانه خرما را چه کار می‌کردید؟! جابر ؓ گفت: ما آن را همانند کودکان می‌مکیدیم و بالای آن، (آب) می‌نوشیدیم. این غذای تمام روز ما بود. ما با عصاهای خود برگ‌های درختان را می‌زدیم و آن‌ها را کم کم جمع می‌کردیم و پس از خیس کردن با آب، می‌خوردیم تا آن‌که به ساحل دریا رسیدیم. آن‌گاه دریا (به حکم الله) ماهی عظیم الجثّه‌ی توده مانندی را بنام «عَنبر» برای ما بیرون انداخت. ابوعبیده ؓ نخست گفت: این، مردار است! باز فرمود: نه! ما سربازان رسول الله ﷺ و در راه الله هستیم و اکنون در سختی قرار گرفته‌ایم. بنا بر این از این ماهی بخورید! جابر ؓ می‌گوید: تعداد ما بالغ بر سیصد نفر بود. تا یک‌ماه از آن ماهی می‌خوردیم تا آن‌که خوب چاق و فربه شدیم. از حدقه‌ی چشم آن ماهی به اندازه‌ی پری یک کوزه‌ی بزرگ روغن خارج کردیم! ما از آن به اندازه گاو نر تکه‌های گوشت می‌بریدیم. ابو عبیده ؓ سیزده نفر از ما را در داخل حدقه‌ی چشم آن نشاند؛ (همه‌ی ما در آن جا گرفتیم) یک استخوان از استخوان‌های پهلویش را نصب کرد، یک نفر سوار بر بزرگترین شتر از زیر آن عبور کرد. (مقداری از) گوشت آن را در آب جوشاندیم و همراه با خود بردیم. وقتی به مدینه رسیدیم، رسول الله ﷺ را درباره‌ی آن - ماهی - خبر دادیم. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: این رزقی بوده است که الله تعالی برای شما فرستاده است. آیا از آن با خود چیزی به همراه دارید که ما هم

۱ - ابن عساکر

از آن تناول کنیم؟ ما آن گوشت را به خدمت آن‌حضرت ﷺ تقدیم کردیم. آن‌حضرت ﷺ از آن تناول کردند.[1]

عبد الله بن ابی جعفر ؓ می‌فرماید: در دوران جهاد قسطنطینیه کشتی ما شکست. امواج دریا ما را به جزیره‌ای برد. ما پنج یا شش نفر بودیم. الله سبحانه و تعالی آن‌جا برای ما بر حسب تعداد ما یک نوع برگ‌هایی رویاند که با مکیدن آن‌ها شکم ما پر و سیراب شد. در موقع شام به جای آن برگ‌ها، برگ‌های تازه‌ای می رویید تا آن‌که یک کشتی نزدیک ما آمد و ما سوار بر آن‌شدیم و از آن‌جا رفتیم.[2]

چون‌که مجاهدان در ضمانت الله تعالی هستند، او تعالی برای کرامت آن‌ها دعاهای خلاف عادت آنان را نیز قبول می‌کند.

عبدالله بن عمر ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: مجاهد راه خدا، حاجی و معتمر مهمانان الله تعالی هستند. الله تعالی آنان‌را دعوت کرده است وآنان دعوت او را پذیرفته‌اند. آنان هر چه از الله تعالی بخواهند الله تعالی به آنان عطا می‌فرماید.
[3] این روایت در کتاب‌های متعددی آمده است که البته مفهوم همه یکی است.

از ابو هریره ؓ منقول است: رسول الله ﷺ فرمودند: در قبولیّت دعای سه شخص هیچ تردیدی نیست. ۱- دعای پدر ۲- دعای مظلوم ۳- دعای مسافر[4]

از این حدیث این نکته ثابت گردید که الله تعالی دعای عموم مسافران را قبول می‌کند پس درباره‌ی سفر مجاهد و دعای او چه تصوّر می‌رود؟ بنابر این در حدیث شریف آمده است: الله تعالی دعاهای مجاهدان را همچون دعاهای پیامبران

۱ - مسلم: کتاب الصید والذباءح، باب اباحة میتات البحر، ۳/ ۱۵۳۵- ۱۵۳۶

۲- ابن عساکر

۳ ابن ماجة : کتاب المناسک، باب فضل دعاء الحاج، ۲/۹۶۶، ش: ۲۸۹۳

۴ ابوداود- کتاب الصلوة، باب الدعاء بظهر الغیب، ۲/ ۱۸۷- ترمذی: ابواب البر والصلة، باب ماجاء فی دعاء الوالدین، ۳/۲۲-۲۱۰- ابن ماجة: ش ۳۸۶۲

قبول می‌کند. این بدان‌خاطر است که مقام و رتبه‌ی مجاهد نزد الله تعالی بسیار بلند است.

از علی ﷺ منقول است: رسول الله ﷺ فرمودند: از آزار رساندن به مجاهدان خود داری کنید؛ زیرا الله سبحانه و تعالی همانگونه که از آزار رساندن به پیامبران به‌خشم می‌آید از آزار رساندن به مجاهدان نیز به‌خشم می‌آید و دعاهای آنان‌را همانند دعاهای پیامبران قبول می‌کند.[1]

ابو سبره نخعی ﷺ می‌گوید: شخصی از یمن به قصد شرکت در جهاد حرکت کرد. در مسیر را ه الاغش مرد. آن شخص وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و بعد این‌گونه دعا کرد: پروردگارا ! من از «دثینه» محض به‌خاطر رضای تو برای جهاد خارج شده‌ام وگواهی می‌دهم که تو مرده را زنده می‌کنی و مردمان را از قبرها بر می‌انگیزانی! امروز مرا محتاج کسی قرار مده! از تو می‌خواهم الاغ مرا زنده بگردان! او هنوز مشغول دعا بود که الاغش گوش‌هایش را تکان داد و بلند شد.[2]

امام بیهقی ﷺ این داستان را ذکر کرده و در یکی از سندهایش نام آن شخص را «نباته بن یزید» گفته و ضمناً توضیح داده است که این واقعه در دوران عمر فاروق ﷺ رخ داده است.

داستان ابو عُبیدالبسری هم همینطور است. او یک مرتبه برای جهاد خارج شد. در دوران جهاد اسب او مرد. او دعا کرد: یا الله! این اسب را دو مرتبه عاریتاً به من بده تا بتوانم به بسری برگردم. اسب او زنده شد وقتی او بازگشت و دوباره به بسری رسید اسب او مرد.[3]

یک صحابی می‌گوید: قبل از این‌که به اسلام مشرّف بشوم به خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شدم. آن‌حضرت ﷺ خانه‌ای به من نشان داد و فرمودند: در این

۱ - ابن عساکر-

۲ - الرساله القشیریّه- بیهقی- کتاب مجابی الدعوات، ابن ابی دنیا: ۵۹-۶۰

۳ بیهقی

خانه یک زن سکونت دارد. او یک‌مرتبه همراه با مسلمانان به جهاد رفت و در پشت سر خود دوازده تا بزغاله و یک دستک خرجین بافی گذاشت. وقتی از جهاد باز گشت دید یک بزغاله و دستک خرجین بافی گم شده‌اند. آن زن پیش پروردگار دعا کرد و گفت: پروردگارا! تو خودت حفاظت مجاهدان را به عهده گرفته‌ای! حالا این یک بزغاله و دستک خرجین بافی من گم شده است. این‌ها را به من بر گردان. وی با الحاح و شدّت به دعا پرداخت، تا آن‌که دعایش پذیرفته شد. و اشیای گم شده‌اش را باز یافت. باز رسول الله ﷺ فرمود: بروید این داستان را از خود همان زن بپرسید! گفتم: نه یا رسول الله ﷺ من حرف شما را تصدیق می‌کنم.[1]

عبدالرّحمن بن زید می‌گوید: موسم گرما بود. چند نفر به جهاد رفتند محمّد بن مُنکدر همراه آنان بود. یکی از آنان گفت: دلم می‌خواهد پنیر تازه بخورم. محمّد بن مُنکدر گفت: از الله ﷺ بخواه!؛ زیرا او یقیناً قادر است شما را پنیر بخوراند. وقتی این را شنیدند. مجاهدان دست به دعا برداشتند.آنان هنوز زیاد جلو نرفته بودند که یک سبد دربسته‌ای یافتند. وقتی آن‌را باز کردند دیدند پر از پنیر تازه است. وقتی مجاهدان این رادیدند گفتند: کاش همراه ما عسل هم می‌بود.! محمّد بن مُنکدر ﷺ گفت: آن خدایی که به شما پنیر داده است به دادن عسل نیز قادر است. همه در این‌باره دعا کنید! مجاهدان (دو مرتبه) دعا کردند و کمی جلو رفتند. در بین راه مشکیزه‌ای از عسل یافتند. همه‌ی آنان از سواری‌های‌شان پایین آمدند. و از پنیر و عسل خوب خوردند و سپس سوار شدند و به خانه‌های‌شان رفتند.[2]

سلطان نورالدّین زنگی شهید ﷺ در کتابش «الإجتهاد فی فضل الجهاد» می‌نویسد: یک‌بار به قصد جهاد با رومیان به طرف روم حرکت کردیم. راهنمای ما گفت: این‌جا یک رودخانه‌ای هست که در آن عسل فراوان است. ما به‌طرف آن رودخانه به‌راه افتادیم. یکی را همراه با ظرفی فرستادیم تا آن را پر از عسل کنند.

۱ - مسد احمد: ۶۷/۵ «رجاله صحیح»

۲- کتاب مجابی الدعوات از ا بن ابی‌الدنیا: ۷۱- ۷۲

درست در همین هنگام لشکر رومیان از راه رسید. ما با آنان مشغول نبرد شدیم و آن مرد را همان‌جا فراموش کردیم. وقتی سال بعد دو مرتبه برای جهاد به طرف روم رفتیم، باز به همان وادی رسیدیم. همراه سال گذشته‌ی‌مان را درآن‌جا زنده یافتیم. از زنده بودن آن شگفت زده شدیم و (ماجرای زنده ماندن وی را) از وی پرسیدیم. او گفت: وقتی دچار تشنگی می‌شدم عسل می‌نوشیدم و وقتی گرسنه می‌شدم عسل می‌خوردم. سلطان نورالدّین می‌گوید: بدن آن مرد را همانند شیشه‌ای دیدیم که در اثر شفّافیت پوست بدنش هرچه می‌خورد از بیرون دیده می‌شد.

فضایل متفرّقه‌ی جهاد و مجاهدان

فضاله بن عُبید می‌گوید: از رسول اللهﷺ روایت است: هرکس ایمان بیاورد و مسلمان شود و هجرت کند، من ضامنم که او را یک خانه در اطراف بهشت و یک خانه در وسط بهشت عطا کنم. هرکس ایمان بیاورد و مسلمان شود و در راه خدا جهاد کند من ضامنم که او را یک خانه در اطراف بهشت، یک خانه در وسط بهشت و یک خانه در بالاترین درجات بهشت به وی عطا کنم. هرکس این اعمال را انجام دهد او هر خیر را به‌دست آورد و از هر شرّ محفوظ ماند. حالا او هر جا می‌خواهد بمیرد، (کامیابی او قطعی است).[1]

ابوبکر بن ابی موسی الاشعری‌رضی می‌گوید: زمانی که پدرم ابوموسی در مقابل دشمن قرار گرفته بود این حدیث را از رسول اللهﷺ روایت کرد: بدون شک درهای بهشت زیر سایه‌های شمشیرها است. یک شخص پژ مرده حال بلند شد و گفت: ای ابو موسی! آیا تو خودت این حدیث را از رسول اللهﷺ شنیده ای؟! او گفت: آری! آن شخص نزد همراهان خود رفت و به آنان گفت: من شما را سلام (خدا حافظی) می‌گویم. آن‌گاه نیام شمشیر را شکست و بر زمین انداخت و شمشیر را به‌دست گرفت و بر دشمن حمله برد و جنگید تا آن‌که شهید شد.[2]

---

۱ – نسائی: کتاب الجهاد، باب ما لمن اسلم وهاجر وجاهد، ۶/ ۲۱ – مستدرک: ۲/ ۱۷.

۲ – مسلم: کتاب الآمارة/ باب ثبوت الجنة، ۳/ ۱۵۱۱، ش۱۹۰۲.

علامه تقی الدّین ابن دقیق العیدرحمه الله می‌گوید: مطلب این حدیث این است که از استفاده‌ی شمشیر در راه جهاد، بهشت به‌دست می‌آید؛ زیرا سایه‌ی هر شئ لازمه‌ی آن شی است. به‌همین‌خاطر سایه‌ی شمشیر را ذکر فرمود.

مصنّفﷺ می‌گوید: وقتی مجاهد شمشیر را در راه خدا بر می‌دارد یا وقتی که شمشیر دشمن علیه او بلند می‌شود، در هر دو صورت سایه‌ی شمشیر بر او می‌افتد. بنابر این در این حدیث این نکته بیان شده است که هر شخصی که سایه‌ی شمشیری بر وی بیفتد، او به دروازه‌ی بهشت رسیده است. حالا اگر او الآن شهید شود، فوراً وارد بهشت می‌شود. و اگر بعداً بمیرد همان وقت به بهشت می‌رسد. یعنی حقیقتاً دروازه‌ی بهشت زیر سایه‌ی شمشیر قرار دارد. و به همین معنی است این فرموده‌ی رسول اللهﷺ در روز بدر: بر خیزید به‌سوی بهشتی که عرض آن به اندازه‌ی آسمان‌ها وزمین است.!

عبد الله بن عمررضی از رسول اللهﷺ روایت می‌کند: آیا می‌دانید چه گروهی از امّت من از همه جلوتر به بهشت می‌روند؟! من عرض کردم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. رسول اللهﷺ فرمودند: آنان مهاجران راه خدا هستند که در روز قیامت به دروازه‌ی بهشت می‌رسند و در خواست ورود به بهشت می‌کنند. نگهبانان دروازه‌ی بهشت از آنان می‌پرسند: آیا مگر حساب و کتاب شما تمام شده است؟! آنان پاسخ می‌دهند: از ما چه حسابی گرفته می‌شود؟ ما شمشیرهای‌مان را در راه خدا به گردن‌های‌مان آویخته ایم (و جهاد کرده ایم) رسول اللهﷺ فرمودند: دروازه‌ی بهشت برای آنان باز کرده می‌شود و آنان چهل سال جلوتر از دیگران وارد بهشت می‌شوند و در آن لذّت می‌برند.[1]

عبد الله بن عمررضی از آن‌حضرتﷺ نقل می‌کند: الله‌ﷻ در روز قیامت بهشت را می‌طلبد. بهشت با تمام آرایش و زینت خویش حاضر می‌شود. الله تعالی می‌فرماید: (کجایند آن بندگان من که در راه من قتال کرده‌اند و سختی‌ها تحمّل

---

۱ – مسند احمد: ۲/ ۱۶۸.

کرده و جهاد کرده‌اند؟! باز خداوند متعال به آنان می‌گوید: وارد بهشت شوید. پس آنان بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند. (آن‌گاه) فرشته‌ها می‌آیند و به الله تعالی عرض می‌کنند: ما صبح و شام در بیان پاکی و تقدّس تو مشغول بوده‌ایم. این‌ها چه کسانی هستند که از ما ترجیح پیدا کرده‌اند؟! الله تعالی می‌فرماید: این‌ها افرادی هستند که در راه من قتال کرده‌اند و در راه من مورد اذیّت و شکنجه قرار گرفته‌اند. فرشتگان از هر دروازه‌ی بهشت برآن‌ها داخل می‌شوند و به آنان می‌گویند: بر شما سلامتی باد بسبب آن‌که صبر کردید! پس چه خوب است خانه‌ی آخرت!.[1]

حسن بصری از رسول الله ﷺ مرسلا نقل می‌کند: وقتی خداوند کسی را به اندازه‌ی وقفه‌ی دو بار دوشیدن شتر توفیق جهاد بدهد، الله تعالی را شرم می‌آید از این‌که بدون صدور یک نجات‌نامه برای او از جهنّم، او را به خانه‌اش بازگرداند.[2]

عطاء الخراسانی از رسول الله ﷺ مرسلا نقل می‌کند: هرکس در راه الله تعالی یک روز را بگذراند؛ الله سبحانه وتعالی او را به تعداد هر مؤمن و کافر، بزرگ و کوچک و مرد و زن که در عقب و پشت سر او هستند یک قیراط اجر می‌بخشد.[3]

از مکحول (رض) مروی است: رسول الله ﷺ فرمودند: جهاد کنید شفا می‌یابید!.[4]

عباده بن صامت (رض) از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: در راه الله تعالی جهاد کنید؛ زیرا جهاد در راه خداوند دری از درهای بهشت است که به‌وسیله‌ی آن خداوند متعال انسان را از غم و تفکّر نجات می‌دهد.[5]

---

١ – احمد: ٢/١٦٨– بزّار با اسناد حسن – ابن حبّان

٢ – شفاءالصدور

٣ – شفاءالصدور

۴ – کتاب الجهاد لآبن المبارك: ٢/ ١٨٧.

۵ – مصنّف عبد الرزّاق: ۵/ ١٧٣– مسند احمد: ۵/ ٣١۴

حضرت انس (رض) از آن‌حضرت ﷺ روایت می‌کند: برای مرد مسلمان دو چیز چنان‌اند که هر یکی از آن دو از دنیا و ما فیها بهتر هستند؛ یکی توبه، دوّم جهاد فی سبیل الله.

ارشاد گرامی رسول الله ﷺ است: الله تعالی بر پنج نوع انسان فخر می‌کند.

١- مجاهد. ٢- فقیر. ٣- نوجوان متواضع. ۴- ثروتمند مُنفِق بر غرباء ومنّت نه نهادن برآن‌ها. ۵- گریه کننده از ترس خدا در خلوت.

از آن‌حضرت ﷺ مروی است: بعد از حجّ فرض یک بار جهاد کردن در راه خدا از هزار حجّ افضل است.[1]

ارشاد گرامی رسول الله ﷺ است: به‌زودی افرادی از امّت من با رضایت خویش و بدون مزد، جهاد می‌کنند؛ برای آنان همانند صحابه‌ی من اجر می‌رسد.[2]

حضرت علی کرّم اللهُ وجهه می‌فرماید: رسول الله ﷺ فرموده است: در بهشت چنان درختی موجود است که از قسمت فوقانی آن جواهر و یاقوت بیرون می‌شود و از قسمتِ پایینی آن، اسب طلایی با لگام وزین آراسته با جواهر و یاقوت بیرون می‌آید. آن اسب نه فضله دارد و نه پیشاب! دارای دو بال می‌باشد. بال‌های آن تا جایی‌که نگاه انسان می‌رسد، درازاند. اهل بهشت بر این گونه اسب‌ها سوار می‌شوند و هرجا که بخواهند پرواز می‌کنند و به تفریح می‌پردازند. آن‌گاه اهالی طبقه‌ی پایین بهشت عرض می‌کنند: پروردگارا! این اعزاز بر این بندگان به سبب چه عملی می‌باشد؟! به آن‌ها پاسخ داده می‌شود: این‌ها در شب‌ها زمانی نفل می‌خواندند که شما خواب بودید. و در روزها زمانی روزه می‌گرفتند که شما می‌خوردید. و خرج می‌کردند مال‌های‌شان را آن‌گاه که شما بُخل می‌ورزیدید. و در راه الله تعالی جهاد می‌کردند در حالی که شما بزدلی از خود نشان می‌دادید.[3]

---

١ – ابن عساکر و قال: أحادیث غریبة

٢ – شفاء الصّدور حدیث موقوف

٣ – کتاب التّهجّد لآبن ابی الدنیا

سلیمان بن أبان می‌گوید: زمانی‌که رسول الله ﷺ به مقصد غزوه‌ی بدر حرکت کردند. سعد بن خَیثمه و پدرش خَیثمه هر دو قصد شرکت در جنگ را داشتند. وقتی در جلوی آن‌حضرت ﷺ این موضوع مطرح شد، آن‌حضرت ﷺ فرمودند: فقط یکی از شما دو نفر اجازه‌ی شرکت در جهاد را دارد. آن دو قرعه کشی کردند. اسم سَعد در قرعه بیرون آمد. پدرش گفت: فرزند عزیزم! مرا ترجیح بده! سَعد گفت: پدر جان! راه بهشت است. اگر علاوه از این چیزی دیگر می‌بود حتماً تورا بر خودم ترجیح می‌دادم. سَعد دراین غزوه با رسول الله ﷺ به جهاد رفت و در آن شهید گردید. همچنین در سال بعد در غزوه‌ی اُحد پدرش نیز شهید شد.[۱]

در کتب حدیث داستان عمروبن جُموح مشهور است. وی پیر مرد لنگی بود که در غزوه‌ی بَدر می‌خواست با مجاهدان همراه شود. امّا به وی اجازه‌ی شرکت با آنان نرسید. باز در غزوه‌ی اُحد با وجود ممانعت پسرانش و با وجود معذوریتی که داشت به میدان جنگ رفت. وی هنگام خروج به جهاد این دعا را خواند: یا الله ! مرا ناکام به خانه بر مگردان. او بعد از بشارت[۲] آن‌حضرت ﷺ سوگند یاد کرد که امروز با این پای لنگ خود در بهشت قدم بگذارد. او در همان روز شهید شد. رسول الله ﷺ فرمود: او را در بهشت دیدم که با پای لنگش گشت می‌زند.[۳]

از ابو المُنذر مروی است: شخصی در خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و گفت: یا رسول الله! فلان شخص وفات کرده است، بر آن نماز جنازه بخوانید! حضرت عمر ؓ فرمود: یا رسول الله ﷺ! او شخصی فاسق بوده است شما بر او نماز جنازه نخوانید! شخص اوّلی گفت: یا رسول الله! یک بار من (به همراهی شما در جهاد)

---

۱ - كتاب الجهاد لآبن المبارك: ۱/ ۱۰۰

۲ - منظور از بشارت آنکه وی خطاب به آن حضرت گفت: ارأيت إن قتلت أطأ بعرجتى هذه الجنة فقال « نعم» چناچه در راه خدا کشته شوم آیا با این پای لنگم در بهشت قدم خواهم زد.؟ آن‌حضرت ص به وی مژده داد: آری!

۳ - كتاب الجهاد لآبن المبارك: ۱/ ۹۹

تمام شب را نگهبانی دادم او نیز در زمره‌ی نگاهبانان بود. رسول الله ﷺ بلند شد و بر وی نماز جناز خواند و سپس با جنازه‌ی او تا قبرستان همراه شد تا آن‌که او را دفن کردند. آن‌حضرت ﷺ سه مشت خاک بر قبر او ریخت و فرمود: مردم تو را بد می‌گویند، در حالی‌که من به خوبی تو را یاد می‌کنم.! عمر ؓ پرسید: یا رسول الله ﷺ! این گفتار شما بر مبنای چه چیزی است؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: بگذار ای عمر! هرکس در راه الله تعالی جهاد کند بهشت برای او واجب می‌شود.[۱]

در غزوه‌ی بدر آن‌حضرت ﷺ دستور فرمود: پیش بروید به‌سوی آن بهشت که عرض آن به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است. (یعنی خیلی بزرگ است) عُمیر بن حمام ؓ گفت: یا رسول الله ﷺ! بهشتی به اندازه‌ی بزرگی آسمان و زمین؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آری! عُمیر از روی خوشحالی گفت: «به به» آن‌حضرت ﷺ پرسید: «به به» برای چه؟! وی گفت: به امید این‌که از اهل آن باشم. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: یقیناً تو بهشتی هستی! عُمیر مقداری خرما از کیسه‌ی خود بیرون آورد و شروع به خوردن آن‌ها کرد. بعد گفت: اگر به اندازه‌ی خوردن این خرماها زنده بمانم این حیات طولانی‌ای است. (برای ورود به بهشت خیلی دیر می‌شود) بنابر این خرماها را انداخت و جنگید تا آن‌که به شهادت رسید.[۲]

معاذ بن جبل ؓ می‌فرماید: در روز قیامت ندا دهنده‌ای این ندا را سر می‌دهد: کسانی‌که در راه الله تعالی ترس و خوف دیده‌اند بلند شوند! مجاهدان با شنیدن این ندا (برای دخول به بهشت) بلند می‌شوند و با آن‌ها کسی دیگر همراه نمی‌شود.[۳]

---

۱ - مجمع الزوائد: ۵/ ۲۷۶ رجاله ثقات.

۲ - مسلم: كتاب الآمارة/ باب ثبوت الجنة للشهيد: ۳/ ۱۵۱۰ ش، ۱۹۰۱

۳ - كتاب الجهاد لآبن المبارك: ۱/ ۸۲

علی ابن بکار ؒ می‌گوید: زمانی که مردم روز قیامت دارند حساب پس می‌دهند، مجاهدان با هم حلقه می‌زنند و درباره‌ی جهاد با همدیگر مذاکره می‌کنند.[۱]

ابو هریره ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: فتنه‌ها همانند شب تاریک شما مردم را فرا می‌گیرند. از آن فتنه‌ها از همه محفوظ‌تر آن کسی است که بر قُله‌ی (یا دامن) کوهی محصول گله‌ی گوسفندان خود را می‌خورد. یا آن شخصی است که لگام اسب خود را گرفته (مصروف جهاد) باشد و از محصول شمشیرش استفاده می‌کند.[۲]

مکحول ؒ می‌فرماید: رسول الله ﷺ فرمودند: زمانی رزق این امّت در سُم اسب‌ها و نوک نیزه‌ها گذاشته شده است که به زراعت مشغول نشوند. وقتی آن‌ها به زراعت مشغول شوند، مانند عموم مردم قرار می‌گیرند.[۳]

زید بن أسلم ؓ می‌گوید: آن‌حضرت ﷺ فرمودند: جهاد کنید تندرستی و غنیمت به‌دست می‌آورید.[۴]

خالد بن دریک می‌گوید: در جلوی عطاء بن یزید ذکر مصیبت‌ها به میان آمد. او گفت: تا زمانی‌که شما با دشمنی که خداوند دستور جهاد با آن را داده است، جهاد می‌کنید و تا زمانی‌که شما حدود را به‌سوی رهبران‌تان ارجاع دهید وآنان مطابق با کتاب الله حکم کنند. و تا آن‌وقت که شما حجّ بیت الله را انجام می‌دهید، از آفات و مشکلات ترس و واهمه نداشته باشید![۵]

---

۱ - ابن عساکر

۲ - مستدرک صحیح الآسناد: ۲/ ۹۳، وافقه الذهبی.

۳ - ابن أبی شیبه: ۵/ ۳۳۵

۴ - ابن أبی شیبه۵/ ۳۴۹

۵- ایربعین فی فضل الجهاد للحافظ أبی الحسن المرادی

عبدالله بن عمر ؓ می فرماید: یک پیرمرد سال خورده درحالی که عصا به دست داشت در محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شد وعرض کرد: یارسول الله ﷺ! سنّ من بالا رفته است واستخوان‌هایم پوک شده است و ناتوانم عملی به من بیاموز که توسط آن قرب الهی را بتوانم حاصل کنم، آن‌حضرت فرمود: جهاد در راه خدا را لازم بگیر![۱]

ابوهریره ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هرکسی‌که در چنان جایی بایستد که درآن‌جا می‌خواهد جان خود را برای خالق خود قربان کند، گناهان او همانند برگ درختان می‌ریزند.[۲]

سبره بن فاکه ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: (یک) انسان می‌خواهد مسلمان شود، شیطان نزد او می‌آید و به وی می‌گوید: چه کار می کنی؟! دین گذشته‌ی آبایی خویش را ترک می‌کنی؟!. آن انسان حرف شیطان راقبول نمی‌کند و اسلام را می‌پذیرد. بعد شیطان در هجرت کردن او موانع ایجاد می‌کند. و به وی می‌گوید: این چه کاری است که تو می‌کنی؟! آیا خانه و کاشانه‌ات را ترک می‌کنی و می‌روی؟ باز هم او حرف شیطان را قبول نمی‌کند و هجرت می‌کند. بعد شیطان برای باز داشتن وی از جهاد مانع ایجاد می‌کند و به‌وی می‌گوید: این چه کاری است که تو می‌کنی؟ آیا جان خود را در مشقّت‌ها می‌اندازی و مالت را هم در این راه ضایع می‌کنی؟! نگاه کن!اگر تو جهاد کنی می‌میری و همسرت با دیگری ازدواج می‌کند و مال تو در بین بازماندگان تقسیم می‌شود. آن انسان باز هم حرف شیطان را نمی‌شنود و برای جهاد بیرون می‌رود! هرکس این‌طور کند و بمیرد، الله تعالی بر خودش لازم کرده است آن را در بهشت داخل بگرداند! همین‌طور اگر او غرق شود

---

۱ - ابن عدی- ابن عساکر

۲ - ابن عساکر

یا از بالای سواری خود بیفتد و بمیرد (در هر حال خداوند ضمانت بهشت را برای او کرده است)[۱]

رسول الله ﷺ فرمود: تا زمانی‌که با کفّار جهاد کرده می‌شود هجرت منقطع نمی‌شود.[۲]

مطلب این حدیث آن است که برای هر مجاهد اجر هجرت می‌رسد و لو آن که در شهر خود جهاد کند.

از عمر ﷺ منقول است: اگر (در دنیا) مرا سه چیز نصیب نمی‌شد، من مرگ را (بر زندگی) ترجیح می‌دادم.

۱- رفتن به جهاد. ۲- سجده کردن برخاک دربارگاه الله ﷻ. ۳- نشستن با افرادی که حرف خوب را آن‌گونه که خرمای خوب از خرمای نا مرغوب جدا می‌شود، انتخاب می‌کنند.[۳]

خالد بن ولید ﷺ می‌فرماید: شب سرد و بارانی‌ای را که در انتظار حمله بر دشمن صبح کنم برایم خوشایندتر از شبی است که عروسی محبوب یا مژده‌ی تولّد نوزادی به من داده شود.).[۴]

خالد بن ولید ﷺ می‌فرماید: چندین بار جهاد فی سبیل الله مرا از (تلاوت) قرآن مجید باز داشته است.[۵]

أفضایلی که در این باب خوانده شد، پیام اصلی و اساسی آن‌ها این است که مسلمانان هرچه بیشتر از جهاد بهره بگیرند و برای حصول آن تلاش کنند و جایگاه

---

۱ - مسنداحمد: ۳/ ۴۸۳ اسناده حسن- نسائی: جهاد/ باب ما لمن اسلم وهاجر وجاهد- ابن حبّان

۲ - مسند بزّار: ۲/ ۳۰۴ بسند صحیح.

۳ - ابن ابی شیبه: ۵/ ۳۱۷.

۴ - کتاب الجهاد: ۱/ ۱۱۸ قال الهیثمی فی الزوائد: ۹/ ۳۵۰ رجاله رجال الصحیح

۵ - اصا به: ۱/ ۴۱۴- مجمع الزوائد: ۹/ ۳۵۰ رجاله رجال الصحیح.

واقعی جهاد را درک کنند و آن‌را در محل مناسب آن قرار دهند. علاوه از این، در لابلای این فضایل سه درس بزرگ و مهمّ دیگر نیز وجود دارد.

۱- درس اوّل از این احادیث آن‌که راه را برای آن‌دسته از مسلمانان گناه کار که زندگی با ارزش خود را ضایع ساخته‌اند و اکنون در جهت بازگشت به‌سوی خدا و تحصیل قرب و محبّت آن سر درگم‌اند و احساس می‌کنند که از قافله باز مانده‌اند، می‌گشاید. در لابلای این فضایل روزنه‌ی امیدی برای آنان باز می‌شود که اگر آنان هم کمر همّت را ببندند و برای رضای خدا در جهاد سهیم شوند بدون شک چنان فضای ملکوتی و سرشار از محبّت الله ﷻ نصیب آنان خواهد شد که یک روز آنان در جهاد از عبادت چندین ساله‌ی دیگران افضل می‌باشد. خواب آنان از شب زنده‌داری و روزه‌ی مداوم دیگران برتری دارد... و اگر زنده بمانند در ضمانت خداوند قرار دارند و چنان‌چه شهادت نصیب‌شان شود این سرآغاز یک زندگانی پر لطف سرا سر آکنده از لذّت است. وقتی این حقایق آشکار گشتند تاخیر و وقت کشی به چه معنا است؟! دنیای گناهان را ترک کنید و با آمادگی کامل بلافاصله در راه زیبای جهاد حرکت کنید.

۲- درس دوّم از این فضایل پیام آشکاری است برای آن دسته از مسلمانان که به علّت عبادات ظاهری و به‌خاطر اشتغال به نوافل و سایر شعبه‌های دینی مجاهدان را حقیر می‌پندارند و جایگاه واقعی آنان‌را درک نمی‌کنند و در ادای حقوق آنان کوتاهی می‌کنند. بر این گروه از مردم لازم است به‌جای فخر و مباهات و غرّه شدن بر عبادات و خدمات دینی‌شان فقط و صرفاً یک مرتبه خاصّ برای رضای خداوند متعال این فضایل را بخوانند و بعد طرز تفکّر خود را مورد بر رسی و دقت قرار دهند. یقیناً آن‌ها از عملکرد سابق خود شرمنده خواهند شد و از گناه تحقیر جهاد توبه و استغفار خواهند کرد. بدون تردید اشتغال به نوافل و سایر خدمات دینی از اهمیّت فوق العاده‌ای برخورداراند؛ بلکه بعضی از آن‌ها حیثیت بنیادین دارند. امّا اگر این کارها بر مبنای اخلاص و للّهیّت باشند پس فطرتاً باید با فریضه‌ی جهاد و مجاهدان که محافظ دین و اسلام‌اند محبّت داشت و فضایلی را که خداوند در زمینه‌ی جهاد و

مجاهدان بیان کرده است باید خواند. و بر آنان یقین کرد. رتبه و جایگاه جهاد و مجاهدان را که از گفتارهای نبوی ثابت‌اند باید پذیرفت؛ زیرا دین اطاعت از الله ﷻ و رسول‌اش ﷺ را می‌گویند.

جایگاه والای جهاد و مجاهدان از دیدگاه رسول الله ﷺ و صحابه‌ی بزرگوار برای هیچ کس مخفی نیست. آنان با عنایت به مقام بلند آن‌ها، تودیع و استقبال از مجاهدان را یک سعادت بزرگ می‌پنداشتند. و از آن‌ها طلب دعا می‌کردند. نتیجتاً معلوم شد که تدیّن واقعی آن است که انسان با هر شعبه‌ی دین محبّت داشت و همه را با یک دید نگاه کند. جهاد یک فریضه‌ی اسلامی و مهم‌ترین شعبه‌ی دین است. این غیر ممکن است که در دل کسی ایمان باشد و محبّت جهاد نباشد. خدای ناکرده اگر دل کسی با این بیماری گرفتار باشد باید فوراً با توبه و استغفار ایمانش را تجدید کند؛ چون او با این عملش از صدها آیات و هزاران احادیث و عمل تمام عمر رسول الله ﷺ و صحابه‌ی‌کرام رضوان الله علیهم اجمعین اظهار تنفّر می‌کند. و این یک عمل بسیار خطرناک است! پس ای مسلمان معزّز! مبادا با دیدن اشتباهاتی از مجاهدان یا با غرّه شدن بر عبادات و علم یا مشغول شدن به بحث‌های جهاد اصغر و اکبر فرض عین و فرض کفایه، به جهاد اهانت کنید. این‌رابدانید که محبّت جهاد نشانی ایمان است اگر منظورتان حفظ ایمان است با اتّکا بر توجیهات و مثال‌های دروغین نباید جهاد در راه الله ﷻ کم رنگ جلوه دهید.

۳- درس سوّم آن‌که این فضایل بدین شکل خود مجاهدان را مخاطب قرار می‌دهند: مجاهدان با خواندن آن با خود بیندیشند که خداوند متعال با آنان چه اندازه محبّت دارد و آن‌ها را به چه مقام‌های بلند و احسانات بزرگی نایل گردانیده است؟! لذا با توجّه به این، بر آنان لازم است که در محبّت الهی مستغرق شوند و از ارتکاب معصیّت وی باید سرافکنده شوند. و جهت ادای شکر او تعالی پیوسته به پیشگاهش سر خم کنند.

ای مجاهدان! بدانید که الله تعالی نه به شما نیاز دارد و نه به جهاد شما؛ بلکه این محض فضل و احسان او است که شما را به جهاد موفّق گردانیده است و در قبال

آن پاداش فراوان برای شما تدارک دیده است. تا آنجا که خواب‌تان و پیشاب اسب‌تان را با ارزش ساخته است. پس چطور وجدان‌تان به شما اجازه‌ی معصیّت از چنین ذاتی صاحب محبّت را می‌دهد تا بسیاری از احکامات او را پشت سر بیندازید.

لذا این‌گونه مصمّم و متعهّد شوید: یا الله! همان‌طور که در قبال این عمل ناچیز ما، جوایز و پاداش‌های بسیار بزرگی را وعده کرده‌ای، همچنین ما هم تعهّد می‌کنیم انشاء الله هیچگاه جهاد در راه تو را ترک نخواهیم کرد و اصلاً از تو نافرمانی نمی‌کنیم و برای ادای شکر تو شب‌ها را با عبادت و سجده به پیشگاه تو و روزها را با گرسنگی و تشنگی سپری می‌کنیم. زبان‌های‌مان فقط تو را یاد می‌کنند و صرفاً کلام تو را تلاوت می‌کنند. دل‌های‌مان از عظمت تو چنان سر شار می‌گردند فقط تو را مدّ نظر قرار می‌دهند. وقتی ما را این‌قدر نوازش کرده‌ای اصلاً تصوّر ناراضی تو را نخواهیم کرد فقط بر تو اعتماد می‌کنیم و از تو سوال می‌کنیم و در برابر تو سر خم می‌کنیم و ان‌شاءالله تمام دنیا را در پیشگاه تو خم خواهیم گردانید].

باب سوّم:

بیان افضیّلت جهاد بر حجّ

روایت ابوهریره ؓ در این پیرامون گذشت که از آن‌حضرت ﷺ سوال شد: چه عملی افضل است؟ فرمود: ایمان به خدا و به رسول خدا. (باز دو مرتبه پرسیده شد:) بعد چه عملی؟ فرمود: جهاد در راه خدا پرسیده شد: باز چه عملی (افضل است؟) فرمود: بعد حجّ مبرور.[1]

همچنین روایتی از ماعز بن مالک ؓ با همین مضمون - رتبه‌ی جهاد بر حجّ مقدّم است - گذشت.[2]

آدم بن علی رحمه‌الله از ابن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند: یک سفر جهادی از پنجاه حجّ افضل است.[3]

عمرو بن اسود ؓ به نقل از عمر رض می‌فرماید: حجّ را لازم بگیرید! زیرا آن، یک عمل صالح است و خداوند به آن امر فرموده است؛ امّا جهاد در راه خداوند متعال از آن هم افضل است.[4]

از رسول الله ﷺ مروی است: مجاهد راه خدا از فردی‌که در خانه نشسته است هفتاد برابر اجر دارد و حجّ کننده را نصف اجر مجاهد ثواب می رسد و عمره کننده را نصف اجر حجّ کننده ثواب می‌رسد.[5]

۱- تخریج این حدیث قبلاً گذشت.(تحت عنوان جهاد پس از ایمان به خداافضل الاعمال)

۲ - تخریج این حدیث قبلاً گذشت.(تحت عنوان جهاد پس از ایمان به خداافضل الاعمال)

۳- کتاب الجهاد لآبن المبارک: ۲/ ۱۸۶سنده صحیح علی شرط البخاری.

۴ - ابن ابی شیبة: جهاد: ۵/۳۱۰ الی ۳۱۱

۵ - شفاء الصّدور

مولّف ؒ می‌گوید: از مجموعه‌ی روایات بالا این مطلب به اثبات می‌رسد که جهاد مطلقاً از حجّ افضل است؛ امّا در روایاتی دیگر تصریح شده است که جهاد از حجّ نفلی همیشه افضل است. و حجّ فرض از جهاد افضل است.

لذا روایاتی‌که در مورد افضلیّت حجّ بر جهاد آمده‌اند منظور از آن‌ها حجّ فرض است. و روایاتی‌که در خصوص افضلیّت جهاد بر حجّ وارد شده‌اند مراد از آن‌ها حجّ نفل است.

باید دانست که حجّ فرض در صورتی از جهاد افضل قرار می‌گیرد که جهاد فرض کفایه باشد؛ امّا اگر جهاد فرض عین باشد قطعاً جهاد از حجّ فرض هم افضل است؛ زیرا جهاد واجب علی‌الفور است، بر خلاف حجّ.

عبدالله بن عمرو ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: یک حجّ برای کسی که حجّ نکرده است از ده غزوه افضل است و یک غزوه برای کسی که حجّ کرده است از ده حجّ افضل است.[1]

از مکحول ؒ مروی است: در وقت آمادگی برای غزوه‌ی تبوک افراد زیادی برای رفتن به حجّ از رسول‌الله ص اجازه خواستند. آن‌حضرت ص فرمود: هر شخصی که یک بار حجّ کرده است برای او یک بار در جهاد سهم گرفتن، از رفتن به چهل حجّ افضل است.[2]

انس بن مالک ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: بعد از ادای حجّ فرض شرکت جستن در یک جهاد از هزار حجّ افضل است.[3]

مصنّف ؒ می‌گوید: حلّ مساله‌ی تفاوت اجر و ثواب در روایات و احادیث به دو طریق است.

۱- هر حدیثی‌که به اعتبار سند قوی تر است آن روایت معتبر است.

---

۱ - مجمع الزوائد: ۵/ ۲۸۱.

۲ - مراسیل ابی داؤد: فی فضل الجهاد: ۳۳

۳- ابن عساکر

۲- آن‌که تفاوت اجر و ثواب بستگی به اخلاص و حسن عمل مجاهدان دارد. لذا یک شخص را از شرکت کردن یک‌بار در جهاد، ثواب بیش از ده حجّ می‌رسد و شخصی دیگر را بیش از چهل حجّ ثواب می‌رسد. یا آن‌که کثرت و قلّت ثواب به اعتبار حالات است.

داستانی ایمان بر افروز

ضرار بن عمروؒ می‌فرماید: مدّت مدیدی به جهاد مشغول بودم. روزی به خاطرم رسید که برای حجّ بیت الله بروم و شوقم در این‌باره افزون گشت. به همین‌منظور وسایل سفر حجّ را بستم و به وداع دوستانم رفتم. آن‌گاه اسحاق بن ابی فروهؒ را دیدم. او پرسید: کجا می‌روی؟ گفتم: برای حجّ بیت الله. فرمود: آیا شوق تو برای جهاد سرد شده است؟ گفتم: هرگز! امّا چون یک عرصه‌ی طولانی است مشغول جهاد بوده‌ام حالا دلم می‌خواهد در جوار بیت الله اقامت گزینم! وقتی این سخن را شنید فرمود: ای ضرار! به این نگاه نکن که تو با چه عملی محبّت داری؛ بلکه به این نگاه کن که خداوند متعال با چه عملی محبّت دارد. ای ضرار! مگر نمی‌دانی! رسول الله ﷺ در تمام عمر شریفش (پس از هجرت) فقط یک‌بار برای حجّ بیت الله رفته است؟ امّا تا آخرین لحظات زندگیش مشغول جهاد بوده است. ای ضرار اگر به حجّ رفتی تو را فقط ثواب حجّ و عمره می‌رسد؛ امّا چنان‌چه برای حفاظت از مرزهای اسلامی و حفاظت از مسلمانان به جهاد و رباط مشغول شوی تو را ثواب حجّ و عمره‌ی صدها هزار انسان که آنان (با امنیّت کامل مراسم) حجّ .عمره را ادا می‌کنند، خواهد رسید. و تو را به اندازه‌ی تعداد تمام انسان‌ها از مرد و زن از زمان آدمؑ تا قیامت ثواب می‌رسد. چرا که هرکس به نصرت مسلمانان بعدی بشتابد ثواب نصرت و امداد تمام نسل‌های گذشته و آینده به او می‌رسد. به‌همین ترتیب به اندازه‌ی تعداد تمام مشرکان از زمان آدمؑ تا قیامت به تو ثواب می‌رسد؛ زیرا هرکس با مشرکان بعدی جهاد کند به اندازه‌ی تعداد نسل‌های گذشته و آینده‌ی مشرکان به او ثواب می‌رسد. همچنین به اندازه‌ی تعداد هر حرفی از

«قرآن کریم»، «تورات» و «انجیل» به تو ثواب می‌رسد. چرا که تو محافظ نور خداوند متعال هستی! شما به این‌خاطر جهاد می‌کنید که کسی نتواند نور خداوند متعال را خاموش کند. ای ضرار! آیا تو می‌دانی هیچ کس بجر از علما و مجاهدان به درجه‌ی نبوّت نزدیک‌تر نیست؟ اسحاقؒ می‌گوید: پرسیدم: علّت آن چیست؟ فرمود: علما بدان‌خاطر (به درجه‌ی نبوّت نزدیک‌تراند) که آن‌ها احکامی را که پیامبران آورده‌اند، بر بندگان خداوند متعال و بر روی زمین خداوند متعال به اجرا در می‌آورند. و راه هدایت را بر بندگان نشان می‌دهند. و امّا مجاهدان بدان‌خاطر که آنان برای حفظ عقیده‌ی توحید که ار مغان انبیاءؑ است و برای اعلای کلمه‌الله جهاد می‌کنند. ضرار بن عمرو می‌گوید: با شنیدن این سخنان از رفتن به حجّ منصرف شدم و با استقامت، در رباط مشغول شدم. و ایشان در آن‌جا به‌سوی خالق حقیقی شتافتند.[1]

[به این داستان ایمان بر افروز که یک مجاهد موقّتاً برای رفتن به حجّ کسب اجازه می‌کند دقّت کنید! امروز بسیاری از مسلمانان حتّی یک لحظه از زندگی‌شان را صرف جهاد نکرده‌اند و ذرّه‌ای از گرد و خاک‌های جهاد نصیب آنان نشده است. آن‌ها کارهای بسیار سطحی را عین دین تصورّ می‌کنند و تمام زندگی خود را در آن‌ها صرف می‌کنند. در این تردیدی نیست که تمام کارهای دینی مهمّ هستند و هیچ یک از کارهای دینی چنان نیست که رها کرده شود؛ امّا همراه با تمام کارهای دینی از جهاد که محافظ کلّ دین و بلکه خلاصه‌ی دین است هم باید سهم گرفت.

اگر مسلمانان امروزی اوقات‌شان را با ارزش کنند و دست‌کم در هر سال چهار ماه وقف جهاد کنند یقیناً نقشه‌ی دنیا عوض شده و از کفّار انتقام خون‌های مسلمین گرفته خواهد شد. اگر چهار ماه زیاد است به‌طور حتم لا اقلّ دو ماه برای جهاد وقف کنند. اگر واقعاً این ترتیب رعایت می‌شد امروز تحوّلات شگفتی در زندگی و معاشرت مسلمانان احساس می‌شد و در سایر برنامه‌های دینی رونق و برکت خاصّی

۱ - شفاء الصدور.

مشاهده می‌گردید. دل‌ها از دل‌های بادشاهان و حکومت‌ها بی‌نیازتر می‌شد. بالاتر از همه آن‌که به برکت جهاد نعمت حلاوت ایمان و نعمت حفاظت از گناهان نصیب انسان می‌گردید.

اکنون که جهاد جهانی آغاز گردیده است، در شعبه‌های مختلف جهاد نیاز لازم به افراد است. پس این یک فرصت طلایی برای هر فرد ذی استعداد و نخبه است تا در این حرکت جهانی سهم بگیرد و استعداد خود را صرف آن کند.

به یاد داشته باشید! در این فضایل این پیام صریح موجود است که حق تعالی با مجاهدان فوق العادّه محبّت دارد. و در حقیقت به‌همین جهت است که شرکت جستن آنان در یک جنگ از ثواب صد حجّ برتری دارد. پس خودتان دقّت کنید آیا الله تعالی این مجاهدان را در میدان جهاد تنها می‌گذارد. کلاّ و حاشا؛ بلکه خداوند برای یاری آنان تمام کاینات را مسخّر خواهد کرد. هم‌چنان‌که امروزه بزرگ‌ترین قدرت‌های دنیا در مقابل مجاهدان ناتوان مانده‌اند.

در عصر حاضر کفّار قدرت و توانایی نظامی خود را تا آن حدّ فوق‌العاده و بزرگ جلوه داده‌اند که بسیاری از مسلمانان، آمریکا و سایر قدرت‌های معروف جهان را «نعوذ بالله» غیر قابل تسخیر دانسته و آن‌ها را شکست ناپذیر فهمیده‌اند. برخی از مسلمانان بر این باوراند که مقابله با آمریکا تا قیامت در توان مسلمانان نیست.

ای بندگان خدا! نباید این نوع تفکّرات را به دل‌های‌تان راه بدهید؛ بلکه به‌جای آن هرگاه رسانه‌های خبری و تبلیغاتی با راه انداختن تبلیغات گسترده توان نظامی کشورهای کفری را بزرگ نمایی می‌کنند شما عظمت و قدرت خداوند را برای مسلمانان یاد آوری کنید و نصرت الهی را برای مجاهدان خاطر نشان کنید. به خدا قسم! همه‌ی قدرت‌ها و توان‌های نظامی آنان در برابر قدرت الله تعالی هیچ‌اند. وعده‌ی الهی است: اگر شما با ایمان و یقین مقاومت کنید پیرزوی قدم‌های شما را خواهد بوسید.]

باب چهارم

بیان فضیلت دعوت و ترغیب به جهاد

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَحَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأۡسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَٱللَّهُ أَشَدُّ بَأۡسٗا وَأَشَدُّ تَنكِيلٗا﴾ [نساء:۸۴]

ترجمه: ورغبت ده مسلمانان را نزدیک است که موقوف سازد الله جنگ کافران را والله سخت‌تر است با عتبار جنگ وسخت تر است با عتبار عقوبت.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ﴾ [انفال:۶۵]

ترجمه: ای پیغامبر رغبت ده مسلمانان را برجنگ اگر با شند از شما بیست کس صبر کننده غالب شوند بردو صد کس و اگر با شند از شما صد کس غالب شوند بر هزار کس از کافران به سبب آن‌که ایشان گروهی هستند نمی‌فهمند

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [الصف: ۱۰- ۱۱]

ترجمه: ای مسلمانان آیا دلالت کنم شما را به آن سوداگری که به رهاند شما را از عذاب درد دهنده، ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در راه الله به اموال خود و به جان خود. این بهتر است برای شما اگر می‌دانید.

این سه آیات به طور نمونه ذکر شدند و رنه آیات در این باره بی‌شماراند.

اسامه بن زید ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: آیا از شما کسی طالب بهشت است؟ بدون شک هیچ چیز با بهشت برابر نیست. به خدا قسم بهشت نوری‌است درخشان و دسته گلی است با جنبش و ساختمانی است محکم و نهری است پر آب و میوه‌ای است رسیده و زنی است زیبا و خوب صورت و زیوراتی است بی‌شمار و

جایی است همیشگی و خانه‌ی تندرستی و سلامتی است و محل میوه و سر سبزی‌ها است و جایگاهی است بلند و زیبا برای عیش و عشرت. صحابه رضوان الله علیهم اجمعین عرض داشتند: بله! یارسول الله ﷺ! ما بهشت را می‌خواهیم آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «انشاء الله» بگویید. ما انشاء الله گفتیم. سپس (آن‌حضرت ﷺ درباره‌ی) جهاد صحبت کرد و برای آن خوب ترغیبب داد.(۱)

از رسول الله ﷺ منقول است: هرکس برای رفتن به جهاد دعوت و ترغیب بدهد روز قیامت او مخفیانه وارد بهشت می‌شود درحالی‌که مردم به شدّت مبتلا به‌حساب‌رسی هستند.(۲)

علی ؓ می‌فرماید: هرکس برادر مسلمانش را برای جهاد ترغیب دهد او را به‌اندازه‌ی آن مجاهد اجر می‌رسد و در عوض هر قدم وی اجر عبادت یک سال می‌رسد.(۳)

مصنّف ؒ می‌فرماید: از قدیم الایّام سنّت الهی برای ترغیب و تحریض به جهاد وجود داشته است. در چندین جای «قرآن کریم» این مضمون آمده است. همچنین احادیث نبوی مملو از این‌گونه موارد هستند و خود این کتاب از اوّل تا آخر حاوی مضامین دعوت و ترغیب به جهاد است. پس از رسول الله ﷺ صحابه، تابعین و تبع تابعین رضی‌الله‌عنهم و تمام اسلاف مان مردم را با جدّیت تمام برای رفتن به جهاد ترغیب داده‌اند. بر شمردن تمام آن‌چه که از آنان منقول است امری دشوار است.

ای مسلمان! در این باره برای تو این حدیث صحیح به‌روایت از امام مسلم کافی است: هرکس به یک نیکی دعوت دهد او را مانند اجر عمل کننده‌ی به آن، ثواب می‌رسد.(۴)

۱- ابن ماجه: زهد، باب صفة الجنة: ۲/ ۱۴۴۸- موارد الظمآن: ۶۵۱.

۲ -شفاء الصّدور

۳ -شفاء الصدور: موقوفًا

۴ - تخریج این حدیث قبلاً گذشت

رسول الله ﷺ در غزوه‌ی بدر صحابه رضوان‌الله‌علیهم را خوب برای جهاد دعوت داد و فرمود: قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ای او است هرکس امروز با استقامت و با طلب پاداش از خداوند متعال و بدون پشت دادن، به جلو برود خداوند متعال او را در بهشت داخل می‌گرداند. عمیر بن حمام ؓ (با شنیدن این سخن) در حالی‌که داشت خرما می‌خورد، گفت: به! به! در میان من و بهشت فقط این اندازه فاصله است که این‌ها مرا به‌قتل برسانند. این‌را گفت و خرما ها را انداخت و شمشیر بدست گرفت و جنگید تا آن‌که شهید شد. او در همان لحظات چند شعر خواند که مفهوم آن‌ها چنین است:

بدون توشه به‌سوی خدا بشتاب؛ امّا توشه‌ی تقوی و استقامت در جهاد را حتماً به‌همراه داشته باش! هر توشه فنا شدنی است؛ امّا توشه‌ی تقوی، نیکی و هدایت فنا نمی شود.(۱)

علامه ذهبی ؒ در تاریخ الاسلام ماجرای ابو المظفّر - سبط ابن الجوزی - ؒ را این‌گونه نقل می‌کند: او در تاریخ ۶۰۷ هجری یک‌بار در مسجد جامع دمشق مردم را برای جهاد ترغیب می‌داد. او خودش در این‌باره می‌گوید: جمعیّت درآن روز به سی هزار نفر تخمین زده می‌شد. آن‌روز چنان روز پر جوش و خروشی بود که نه در تاریخ دمشق سابقه داشت نه در تاریخ سایر شهرها. من از داستان ابوقدامه آگاه بودم که زنی موهای سرش را قطع کرده و آن‌ها را به ابو قدامه می‌سپارده تا از آن‌ها در درست کردن لگام اسبش استفاده کند. پیش من هم این گونه اتّفاقی رخ داد. موهای زیادی پیش من جمع شد. من از آن‌ها سیصد طناب برای اسب‌های مجاهدان درست کردم. وقتی آن طناب‌ها در معرض انظار عمومی گذاشته شدند، مردم از غایت خوشی سر و صدا راه انداختند و شعار دادند. و به قطع کردن موهای‌شان پرداختند و از آن‌ها طناب ساختند. واقعاً منظره‌ای از قیامت برپا شده بود. زمانی که

۱- شفاء الصِدور- مسلم با اندکی تفاوت و تخریج آن پیش‌تر گذشت (تحت عنوان فضائل متفرقه جهاد و مجاهدان)

ما حرکت کردیم جمع کثیری از مردم با ما ملحق شدند. فقط از یک روستای کوچک حدود سیصد نفر مسلّح به جمع ما پیوستند. جمعیّت بزرگی از سایر شهرها خاص برای رضای خدا بیرون آمدند. در آن ایّام از انگلیسی‌ها بسیار احساس خطر می‌شد. وقتی لشکر به شهر «نابلس» رسید امیر المومنین برای استقبال ما از شهر بیرون آمد ما با او ملاقات کردیم. او فوق العاده خوشحال شد. وقتی به مسجد جامع رسیدیم آن موی‌ها به محضر امیرالمومنین آورده شدند. او آن‌ها را بر صورت خود گذاشت و گریه کرد. بعد ما بر یکی از شهرهای انگلیسی حمله کردیم و آن‌را تخریب نموده بسیاری از آن‌ها را به‌قتل رسانیدیم و بسیاری دیگر را به اسارت گرفتیم و با سلامتی برگشتیم.(۱)

امام ذهبی‌ؒ ماجرای «خنساء بنت عمرو» ؓ را - او از صحابیات بزرگوار و شاعری توانمند بود- این‌گون به‌تحریر درمی‌آورد: در جنگ قادسیه همراه با چهار فرزندش شرکت داشت. او در دوران جنگ با کلمات فصیح و بلیغ خود فرزندانش را به جنگ با دشمن بر می‌انگیخت و بهشت را برای آنان خاطر نشان می‌کرد. چنان‌که هر چهار فرزند او کارنامه‌های شجاعانه‌ای از خود به نمایش گذاشتند و سر انجام به مقام رفیع شهادت نایل گشتند. عمر رض حقوق هر چهار فزند او را (ازبیت المال) به او می‌داد.(۲)

این باب را با نقل داستانی قابل رشک از امّ ابراهیم به‌پایان می‌رسانیم!

در شهر بصره زنان عبادت گذاری وجود داشتند. یکی از آنان امّ ابراهیم هاشمی نام داشت. در آن ایّام دشمن بر یکی از مرزهای اسلامی حمله کرده بود. مردم برای دفاع از آن ناحیه قیام کردند. یک فرد عالم بنام عبدالواحد بن زید برای ترغیب مردم به جهاد به ایراد سخنرانی پرداخت. او سخنانش را طولانی کرد. در میان

۱ - تاریخ اسلام ذهبی

۲ - تجرید اسماء‌الصحابه: ۲/ ۲۶۳.

سخنان او سخن از حور عین به میان آمد. او در وصف آنان این اشعار را خواند که مفهوم آن از این قرار است:

آنان دخترانی دوشیزه و نازک اندام‌اند. ناز و ادای محبّت آمیز از خود به‌نمایش می‌گذارند. (زیبایی آنان بقدری است که) وصف کننده‌ی آن‌ها هرچه بخواهد، در آن‌ها می‌یابد. آن‌ها از یک ماده‌ی خوب و پاکیزه آفریده شده‌اند. تحقّق مفهوم «لیت» (ای کاش) در حقّ آنان بسیار بدور است. (معنا آن‌که در باره‌ی آن‌ها گفته نمی‌شود کاش چنین می‌بودند و چنان می‌بودند؛ چون آنان جامع تمام صفات و زیبایی‌ها هستند.) خداوند متعال به آنان چهره‌های زیبایی با صفات نمکین و شگفت آور عطا کرده است. آن‌ها دارای چشمانی هستند که سرمه‌ی‌شان متناسب با زیبای‌شان است. آنان با گونه‌هایی که بوی مُشک از آن‌ها ترشّح می‌کند،آرایش داده شده‌اند. چنان تر و تازه هستند که بر چهره‌های‌شان رونق شاهانه و محبّت و سرور می‌درخشد. آنگاه که لیوان‌ها و ظروف در درون باغات زیبای بهشت (برای بهشتیان) دور داده می‌شوند؛ باغاتی‌که گل‌های آن به هنگام وزش باد بوی می‌فشانند، حوران به خواستگار خود با لهجه‌ای صادقانه و سرور آفرین این نغمه را سر می‌دهند: محبوبم! جز تو دیگری را آرزو ندارم. آغاز وصالت با ما، زمان جدایی تو از دنیا است! ای دوست! تو مانند آن کسانی نباش که پس از نزدیک شدن به منزل مقصود، به قهقرا بر می‌گردند. به‌یاد داشته باش! انسان‌های غافل نخواهند توانست از ما خواستگاری کنند. آن کس یارای خواستگاری ما را دارد که در پیشگاه خداوند متعال الحاح وزاری کند.

با شنیدن این اشعار تحریک آمیز تمام مجمع به شور و اضطراب در آمد. امّ ابراهیم از میان آن جمع بلند شد و گفت: ای ابو عُبید! آیا فرزندم ابراهیم را می‌شناسی! تمام اهل بصره او را برای دختران خود خواستگاری کرده‌اند. ولی من هیچ یک از آنان‌را نپسندیده‌ام؛ دختری را که اکنون تو از آن تعریف می‌کنی من خیلی او را می‌پسندم. من می‌خواهم او همسر فرزندم شود. لطفاً حسن و زیبایی او را دو مرتبه تکرار کن!

شیخ عبدالواحد باز دوباره در وصف آنان این اشعار را خواند:

روشنایی اصلی از نور چهره‌ی آنان سر چشمه می‌گیرد. بوی عطر در برابر بوی خوش بدن‌های آنان ناچیز است.

اگر آن‌ها با کفش خود بر روی سنگریزه‌ها (ی زمین) قدم بگذارند، تمام کره‌ی خاکی بدون باریدن باران سر سبز می‌شود. اگر خواسته باشید کمرِ باریک آنان‌را به‌پیچانید و دولا کنید، مانند شاخه‌ی سبز ریحان جمع و پیچیده می‌شوند. اگر آنان آب دهان خود را در دریا بیندازند، آب دریا برای مردم روی زمین شیرین و گوارا می‌شود. (ظرافت پوست‌شان بقدری است که) نزدیک است پلک‌های چشمان‌شان (به‌هنگام نگاه کردن) بر صورت آنان زخم بگذارد. و خیال دل بر پیشانی آن‌ها زخم می نهد.

با شنیدن این اشعار شوق و اضطراب مردم مضاعف شد. آن بی‌بی (امّ ابراهیم) برای بار دوّم بلند شد و گفت: من این دختر را خیلی دوست دارم. می‌خواهم با دادن ده هزار دینار مهریه، آن را همسر فرزندم بگردانم! ای شیخ! لطفاً فرزندم را با این دختر عقد ببندا. فرزند من در این جنگ همراه تو بیرون می‌شود، شاید خداوند متعال او را شهادت نصیب بگرداند و در روز قیامت سبب شفاعت من و پدرش قرار گیرد. شیخ عبدالواحد رحمه‌الله فرمود: اگر او را به‌جهاد بفرستی تو و فرزندت و پدر فرزندت همگی‌تان به یک فلاح بزرگ نایل آمده‌اید.امّ ابراهیم فرزندش را صدا کرد. بلافاصله نوجوانی از میان آن جمعیّت بلند شد و گفت: بله مادر عزیزم! مادر به فرزندش گفت: پسرم! آیا دوست داری با این دختر بدین شرط که جانت را در راه خداوند متعال قربان کنی و دوباره به‌سوی گناهان برنگردی، عقد ببندی؟! نوجوان در جواب گفت: مادر عزیزم! به خدا سوگند این عقد را با خوشی قبول می‌کنم. وقتی مادر این را شنید گفت: پروردگارا! تو گواه باش! من پسرم را با این دختر (حورعین) به این شرط که او جانش را در راه تو قربان کند و اصلاً به‌سوی گناهان باز نگردد عقد بستم. او را بپذیر یا ارحم الرّاحمین!

آن بی‌بی بعداً به خانه رفت و ده هزار دینار آورد و تحویل شیخ ابراهیم داد و گفت: این مبلغ مهریه‌ی همان دختر است. آن‌ها را بردار و برای خود و مجاهدان ابزار جهاد تهیّه کن! سپس امّ ابراهیم برگشت و یک اسب خوب برای فرزندش خرید و بهترین اسلحه را برایش تدارک دید. وقتی شیخ عبدالواحد رحمه‌الله با لشکرش رهسپار جنگ شد، ابراهیم به‌دنبال او شتافت. قاریان قرآن به گرد او جمع شدند و این آیت را تلاوت کردند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ﴾ [توبه: ۱۱۱]

ترجمه: هر آیینه الله خرید کرده است از مسلمانان جان ایشان ومال ایشان را به عوض آنکه ایشان را باشد بهشت.

امّ ابراهیم هم برای وداع لشکریان آنان را تا بیرون شهر بدرقه کرد. وقتی او می‌خواست برگردد به پسرش یک دست کفن و مقداری خوشبویی داد و گفت: فرزند عزیزم! هرگاه با دشمن رو برو شدی! این کفن را بپوش و خوشبویی را استفاده کن و در راه خداوند متعال بجنگ و اصلاً در این‌باره سستی نکن! سپس ام ابراهیم پسرش را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و گفت: فرزند عزیزم! بی‌گمان خداوند سبحان در صحرای محشر من و تو را یک‌جا جمع خواهد کرد.

شیخ عبدالواحد رحمه‌الله می‌فرماید: وقتی وارد صحنه‌ی کار زار شدیم، چند نفر به جلو رفتند که در پیشاپیش آن‌ها ابراهیم قرار داشت. او تعداد زیادی از دشمنان را به درک واصل کرد و سرانجام خودش نیز به فیض شهادت نایل گشت. وقتی ما می‌خواستیم به بصره باز گردیم به همراهانم گفتم: خبر شهادت ابراهیم را از مادرش پنهان کنید تا در اثر غم و اندوه اجر خود را ضایع نکند. زمانی که وارد شهر بصره شدیم مردم برای ملاقات ما آمدند. امّ ابراهیم نیز با آنان بود. به مجرّد آن‌که چشم او به من افتاد، گفت: ای ابوعُبید! اگر خداوند هدیه‌ی مرا قبول کرده است خوشحال می‌شوم و چنان‌چه آن‌را نپذیرفته است به عزا می‌نشینم.! من در پاسخ به او گفتم: به‌خدا سوگند خداوند متعال هدیه‌ی تو را پذیرفت و او به زندگی جاویدان دست یافت و اکنون با شهیدان رزق داده می‌شود. وقتی ام ابراهیم این سخن را شنید،

برای ادای شکر به سجده افتاد و گفت: خداوند متعال را شاکرم که مرا مایوس نگردانید و قربانیم را پذیرفت. بعد او از پیش ما رفت و روز دوّم دو مرتبه به مسجد آمد و پس از عرض سلام گفت: مبارک باد ای ابوعُبید! دیشب فرزندم را به‌خواب دیدم. او در باغی زیبا و مکانی سر سبز تاجی بر سر داشت و بر روی تختی از جنس گوهر قیمتی نشسته بود. او به من گفت: مادر من به تو مژده می‌دهم که مهریه‌ی اعطایی تو پذیرفته شد و همسرم آرایش داده شده است.[1]

{این داستان حقیقی، داستان یک مادر مسلمان از زمان گذشته است. این داستان برای ما حامل این پیام است: اگر دیروز مادرانی مانند امّ ابراهیم وجود داشته‌اند، امروز هم امّت مسلمه از به‌صحنه آوردن نظیر چنین شیر زنانی عقیم نیست. زنانی‌که مانند امّ ابراهیم فرزندان خود را با حوران بهشتی عقد بندند و رضای خداوند متعال و باغات زیبای بهشت را بدست آورند. اگر دیروز در دامان آن مادران، فرزندانی امثال ابراهیم پرورش یافته‌اند، مادران امروز هم هزاران جوان در دامان خود به‌تربیت می‌نشانند. اگر شیر زنان دیروز با پرداخت ده هزار دینار فرزندان خود را به قلّه‌های مَجد و عزّت رسانیدند، مادران امروز هم طلا و نقره کم‌ندارند. آن‌چه لازم است فقط آن است که مادران امروز به‌خوبی به‌شیوه‌ی صحیح توجیه شوند تا آنان حقیقت جهاد را درک کنند و زندگی اخروی هدف آنان قرار بگیرد و غیرت ایمانی‌شان بیدار گردد. به‌خدا سوگند اگر امروز هم یک عالم با عمل و یک مجاهد واقعی مانند شیخ عبدالواحد به مساجد و بازارها برود و با سوز و گداز مردم را برای رفتن به جهاد در راه خدا دعوت بدهد، بار دیگر از خیابان‌ها و کوچه‌ها زنانی مانند امّ ابراهیم فرزندان عزیز خود را باپوشاندن گردن‌بندهای طلایی و نقره‌ای بدست دعوت دهنده می‌سپارند و به پروردگار خود می‌گویند: بارالها! تو گواه باش که ما فرزندان‌مان را با حورعین عقد بستیم. آنان می‌گویند: ای مجاهدان! فرزند جوان و زیورات ما را با خود به‌همراه ببرید! اگر در قبال آزادی مسجد الاقصی

۱ – تنبیه ذوی الا قدار علی مسالك الابرار

و باز سازی مسجد بابری فرزندم ذبح شود و اگر در قبال اجرای نظام اسلامی و حفظ ناموس رسالت و آزادی کشمیر و فلسطین (و آزادی افغانستان و عراق) جگر گوشه‌های‌مان تکّه تکّه شوند باز هم فرزندان ما را با خود ببرید! ما آنان‌را به خداوند سپرده‌ایم و آنان را برای اعاده‌ی عظمت اسلام وقف ساخته‌ایم. حالا ما زنده‌ماندن آن‌ها را نمی‌خواهیم؛ ما می‌خواهیم پیروزی اسلام را با گوشان خود بشنویم. ما نمی‌خواهیم آنان در دنیا کنار ما باشند؛ بلکه ما می‌خواهیم در بهشت با آنان ملاقات کنیم.

ای مسلمانان! مادران ما همان‌طور که درگذشته بزرگ بودند، امروز هم بزرگ‌اند؛ امّا متاسفانه به آن‌ها درس جهاد و فداکاری آموخته نمی‌شود. و اگر چنین می‌شد آن‌ها یک قدم جلو تر می‌رفتند، نه عقب‌تر. امروز دعوت به جهاد سرد شده و صداهای منابر و محراب به سستی گراییده است.! بنابر این شدیداً نیاز است که ما دعوت جهاد را به‌عنوان یک تکلیف دینی و یک امر عبادی تلقّی کنیم و به ادای آن بپردازیم، نه به‌عنوان یک هنر و یک عادت.! لازم است کسانی برای این کار اقدام کنند که سخنان آنان برای عموم مردم موثّر و قابل فهم است. کسانی‌که با ذوق جهاد آشنا و سرشار از عشق به شهادت باشند. در دل‌شان درد اسلام و مسلمانان وجود داشته باشد. این نکته را به‌خاطر داشته باشید که کار دعوت به جهاد یک عبادت معمولی نیست؛ آن‌را کوچک تصوّر نکنیم و در جهت آن سستی به‌خود راه ندهیم. دعوت و فراخواندن مردم به‌سوی جهاد وظیفه‌ی ما و رساندن آن به‌تمام گوشه‌های جهان کار خداوند متعال است. به‌راستی دعوت به جهاد بر مسلمانان زود تاثیر می‌گذارد. اگر این دعوت توأم با اخلاص باشد، مانند شعاع‌های خورشید به‌طرز حیرت انگیزی تمام کره‌ی خاکی را تحت الشّعاع قرار می‌دهد.

آن‌قدر کار دعوت به جهاد را انجام بدهید که جهاد وسیله‌ی شناخت شما و شما وسیله‌ی شناخت جهاد قرار بگیرید. با چنان سوز و گدازی به انجام این کار بپردازید که تا جگرها تکان بخورند وخون‌های منجمد در جسم‌ها بار دیگر به حرکت در آیند. چنان محکم و استوار به‌طرف جهاد دعوت دهید که در احساسات سرد،

حرارت به‌وجود بیاید. با اخلاص کامل و عاری از تصنّع، مردم را به‌سوی جهاد بخوانید!

این کار را به بچه‌های خود بیاموزید تا کار دعوت جهاد بهتر پیش رود. امروزه در بسیاری از کشورهای عربی بچه‌های کم سن و سال بعد از ادای نماز جمعه چنان پر جاذبه به‌طرف جهاد دعوت می‌دهند که اشک از چشمان مردم سرازیر می‌شود و برای کمک مالی مجاهدان آماده می‌شوند. همچنین اسلوب دعوت به‌جهاد را به زنان هم بیاموزید؛ زیرا اگر دعوت به جهاد در زنان تاثیر بگذارد بر تمام جامعه تاثیر می گذارد. برای دعوت به جهاد تشکیل جمعیّت‌ها و تشکّل‌ها ی بزرگ و برگزای کنفرانس‌ها لازم نیست. اگر تعداد مستمعان دو نفر باشد یا بیشتر، بلند گو موجود باشد یا نباشد، مردم برای استماع علاقه نشان بدهند یا ندهند در هر حال لازم است داعی با اخلاص و شور مردم را به‌جهاد دعوت دهد و یکا یک مسلمانان را بیدار سازد.

زمانی‌که مسیحیان در جنگ با مسلمانان شکست خوردند یک پاپ عاری از امکانات صلیب را بر بالای الاغی گذاشت و با دعوت خویش تمام مسیحیان‌را متّحد ساخت و آنان را علیه مسلمانان شورانید. وقتی یک فرد باطل به‌خاطر آیین تحریف شده‌اش این‌چنین اقدامی از خود بر می‌دارد؛ با توجّه به اوضاع کنونی که جهاد برای مسلمانان از نفس کشیدن هم بیشتر حایز اهمیّت است، چرا یک دعوتگر مسلمان همراه با اخلاص و عمل کتاب خدا را بدست نگیرد و برای بیداری مسلمانان تلاش نکند؟

خداوند بر همه‌ی ما رحم کند و به ما توفیق دعوت به جهاد و عمل بر جهاد عنایت فرماید.}

باب پنجم

بیان فضیلت سبقت جستن به طرف جهاد

الله تعالی می‌فرماید: ﴿سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا كَعَرۡضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الحدید: ۲۱]

ترجمه: سبقت کنید به سوی آمرزش از جانب الله و به سوی بهشتی که پهنای او مانند پهنای آسمان و زمین با شد.

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ [توبه: ۱۰۰]

ترجمه: وسبقت کنندگان نخستینان از مهاجران وانصار وآنان که پیروی ایشان کردند به نیکو کاری خوشنود شد الله ازین جماعت وایشان خوشنود شدند از وی وآماده ساخت برای ایشان بوستان هائی که می رود زیر آن جوئها جاویدان آن جا همیشه این است فیروزی بزرگ

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ﴾ [واقع: ۱۰- ۱۱- ۱۲]

ترجمه: وپیش روندگان خود ایشان‌اند پیش روند گان آن پیش روند گان ایشان نزدیک کردگان در بوستان‌های نعمت با شند.

عثمان بن ابی سوده رحمه‌الله در تفسیر این آیه می‌فرماید: مراد از «السّابقون السّابقون» افرادی هستند که از همه جلوتر برای جهاد و نماز خارج می‌شوند.[1]

عثمان بن ابی‌سوده رحمه‌الله یکی از ایمه‌ی تابعین و مجاهدان است. این گفتار وی معروف است که می‌گفت: من در عوض صد هزار دینار دوست ندارم جهاد را تا یک سال توقّف کنم.[1]

۱- عبد الرزاق – رجاله رجال الصّحیح- ابن ابی شیبه: کتاب الجهاد/ ۵/ ۲۹۷بسند صحیح.

ابو هریره ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ شب هنگام دستور اعزام دسته‌ای از مجاهدان را صادر فرمود. آن‌ها عرض کردند: یا رسول الله ﷺ! آیا امشب حرکت کنیم یا تا فردا صبح این‌جا بمانیم؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آیا دوست ندارید در باغ‌های بهشت شب بگذرانید.[۲]

حسن بن‌ابی‌الحسن ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ لشکری اعزام کرد یکی از آنان، معاذ ﷺ بود. لشکر صبح‌دم حرکت کرد و معاذ به‌خاطر آن‌که نماز ظهر را پشت سر رسول‌الله ﷺ بخواند، از آنها عقب ماند. وقتی آن‌حضرت ﷺ او را دید گفت: فوراً خود را به لشکر برسان؛ زیرا آنان یک ماه جلوتر از تو برای رفتن به بهشت سبقت جسته‌اند. معاذ ﷺ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ من هدفم آن بوده است که پشت سر شما نماز ظهر را ادا کنم و از شما طلب دعا نمایم. و با این شیوه از دوستانم سبقت بگیرم. آن‌حضرت ﷺ فرمود: دوستان تو از تو سبقت گرفته‌اند. برو خودت را به آنان برسان! و سپس فرمود: یک شام بیرون رفتن در راه الله ﷻ از دنیا و ما علیها بهتر است. هم‌چنین یک صبح بیرون رفتن در راه الله ﷻ از دنیا و ما علیها بهتر است.[۳]

این روایت در مسند احمد با این الفاظ آمده است: رسول الله ﷺ به معاذ ﷺ گفت: آیا می‌دانی همراهان تو چه‌قدر از تو سبقت گرفته‌اند؟ معاذ ﷺ در پاسخ به این سوال رسول‌الله ﷺ گفت: آری! آنان یک روز از من سبقت گرفته‌اند. آن‌حضرت ﷺ فرمود: سوگند به ذاتی‌که جانم در قبضه‌ی او است آنان بیشتر از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در فضیلت، از تو سبقت جسته‌اند.[۴]

عبدالله بن عبّاس ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ عبدالله بن رواحه را با گروهی برای جهاد اعزام نمود. آن روز، روز جمعه بود. عبدالله بن رواحه ﷺ با خود گفت: اگر

---

۱ - تهذیب الکمال: ۲/ ۹۱۰

۲ - مستدرك: ۲/ ۷۴ – سنن کبری بیهقی: سیر، باب فضل الجهاد/ ۹/ ۱۵۸.

۳ - سنن سعید بن منصور: الجهاد، باب ما جاء فی فضل غدوة وروحة فی سبیل الله/ ۲

۴ - مسند احمد: ۳/ ۴۳۸

من از لشکر عقب بمانم و نماز جمعه را پشت سر آن‌حضرت ﷺ بخوانم، بعداً می‌توانم به آن‌ها برسم. از این‌رو او از لشکر عقب ماند. وقتی آن‌حضرت ﷺ از نماز فارغ شد و او را دید، گفت: «اگر تمام خزاین زمین را خرج کنی باز هم فضیلت یک صبح همراهانت را نمی‌توانی بدست آوری!»[۱]

از رسول الله ﷺ مروی است: «عجله نکردن در هر کار بهتر است بجز سه چیز (که در آن‌ها تعجیل بهتر است)

۱- زمانی‌که اعلان جهاد سرداده شد از نخستین افرادی باش که بیرون می‌روند.

۲- وقتی‌که برای نماز اذان گفته شد، از اوّلین افرادی باش که به سوی نماز حرکت می‌کنند.

۳- وقتی جنازه آماده شد، در آن عجله کنید. علاوه از این سه مورد درنگ کردن (در هر کاری) بهتر است. رسول الله ﷺ تا سه بار این را تکرار فرمود.[۲]

[الله سبحانه وتعالی به همه‌ی ما چنان جذبه‌ای عطا کند که قربانی کردن همه چیز و رفتن برای جهاد و سبقت گرفتن در آن برای ما آسان باشد. برای صحابه‌ی کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین رها کردن همه چیز آسان بود؛ ولی فراق رسول الله ﷺ را نمی‌توانستند تحمّل کنند؛ چرا که آنان به‌خاطر رسول‌الله ﷺ همه چیز را فدا می‌کردند و عاشق واقعی آن‌حضرت ﷺ بودند. تا آن‌جا که تیرهایی‌که به‌سوی آن‌حضرت ﷺ شلّیک می‌شد، آن‌ها را با دست و سینه‌ی خود می‌گرفتند. امّا وقتی حکم جهاد نازل شد، برای صحابه‌ی کرام رضوان‌الله‌علیهم جدایی از رسول‌الله ﷺ به‌خاطر جهاد آسان گشت. این احتمال به‌شدّت وجود داشت که برای صحابه‌ی کِرام این امتحان یک امتحان سخت و غیر قابل تحمّل باشد؛ زیرا آنان وقتی شب‌ها از آن‌حضرت ﷺ جدا می‌شدند، در انتظار فرا رسیدن صبح بسر می‌بردند تا با دیدن

---

۱ - ترمذی: ابواب الجمعة، ما جاء فی السفر یوم الجمعة/ ۲/ ۲۰.

۲ - شفاءالصدور - تهذیب الکمال: ۳/ ۱۲۷۹.

جمال نازنین آن‌حضرت ﷺ تشنگی.چشمان و دل‌های خود را بر طرف سازند. امّا وقتی رسول‌الله ﷺ در جلوی آنان حقیقت و اهمیّت جهاد را بیان فرمودند، آن امتحان برای آن بزرگواران آسان تمام شد و جدایی رسول‌الله ﷺ را به‌خاطر رفتن و پرداختن به جهاد، تحمّل می‌کردند؛ این تنها برای یک بار نبوده بلکه بارها این‌گونه اتّفاق افتاده است که (آنان جدایی از رسول‌الله ﷺ را به خاطر جهاد ترک کرده‌اند.) چنان‌چه یکی از صحابه مغلوب عشق آن‌حضرت ﷺ می‌شد و برای آن‌که بتواند بیشتر در صحبت آن‌حضرت ﷺ باشد، از لشکر مجاهدان عقب می‌ماند، رسول‌الله ﷺ او را تنبیه می‌کرد. به‌طور نمونه حکایت تاخیر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه است. او قبل از رفتن به «موته» از سخنان آن‌حضرت ﷺ دریافته بود که حتماً در آن جنگ به شهادت می‌رسد. همین امر باعث شده بود که او برای ادای آخرین نماز جمعه پشت سر رسول‌الله ﷺ خود را از لشکر عقب بیندازد. او در نظر داشت با سواری تیز رو خود را به لشکر برساند؛ امّا باز هم رسول الله ﷺ او را تنبیه کرد و فضیلت لشکر را که صبح‌دم حرکت کرده بود، بر او بیان داشت.

در نتیجه‌ی همین آموزه‌ها و ترغیب‌های نبوی ﷺ بود که صحابه‌ی کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین جهاد را هدف اصلی زندگی خود قرار داده و برای آنان هیچ چیزی محبوب‌تر و مرغوب‌تر از جهاد نبود. امروز هم چنان‌چه مسلمانان این تعلیمات نبوی را بخوانند و بفهمند و بر آن یقین کنند، سرشار از نعمت شوق جهاد خواهند شد.]

باب ششم

بیان فضیلت یک صبح و یک شام رفتن به جهاد

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾ [توبه: ۱۲۱]

ترجمه: وخرج نمی‌کنند هیچ خرج را اندکی و نه بسیاری وطی نمی‌کنند هیچ میدانی را مگر نوشته شود برای ایشان عمل صالح تا جزا دهد ایشان را الله در مقابله نیکوترین آن‌چه می‌کردند.

انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: «یک صبح یا یک شام بیرون رفتن در راه الله تعالی از دنیا و مافیها بهتر است. مقدار جای کمان یا تازیانه‌ی یکی از شما در بهشت از دنیا و مافیها بهتر است. اگر یکی از زنان بهشت به طرف جهانیان سر بکشد ما بین بهشت و زمین را روشن کرده و آن‌را پر از بوی خوش خواهد ساخت. روسری آن (زن بهشتی) از دنیا و مافیها بهتر است.»[1]

مصنّف رحمه الله می‌گوید: معنای « لغدوةٌ» یک بار رفتن و «روحةٌ» یک‌بار بر گشتن (از جهاد) است.

امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم می‌نویسد: «غدوه» رفتن از صبح تا زوال را گویند «روحه» رفتن از زوال تا پایان روز را می‌گویند.

مقصود آن است که اگر شخصی به اندازه‌ی همین مدّت کوتاه، در جهاد بماند به او آن ثواب تعلّق می‌گیرد. حتّی صبح و شامی که در دوران جهاد یا در مسیر راه سپری می‌شوند به او همان مقدار اجر خواهد رسید.

۱- بخاری: الجهاد، باب الحور العين وصفتهن، ش ۲۷۹۶- مسلم مختصراً: ایمارة، باب فضل الغدوة والروحة...۳/ ۱۴۹۹/ ش ۱۸۸۰.

مفهوم حدیث آن است که اگر شخصی مالک تمام دنیا همراه با نعمت‌هـای آن باشد، باز هم پاداش یک صبح یا یک شام مجاهد از آن بهتر اسـت؛ چـون دنیـا بـا نعمت‌هایش فانی‌اند.

قاضی ﷺ می‌فرماید: مطلب حدیث آن است که اگر دنیا با تمام اموال و اسـباب او به یک انسان داده شوند و او همه‌ی آن‌ها را در مسیر اطاعت الله سبحانه و تعـالی خرج کند، باز هم او نمی‌تواند اجر یک صبح یا یک شام مجاهد را بدست آورد.[۱]

سهل بن سعد ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هـر مسـلمانی روزش را بـا جهاد در راه الله تعالی یا با تلبیه گفتن در حجّ سپری کند، خورشید همراه با گناهان او غروب می‌کند.[۲]

ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: الله تعالی می‌فرمایـد: مـن ضـامن آن‌کسی هستم که در راه من بیرون شود و هیچ هدفی جز از جهاد و ایمان به مـن و تصدیق به پیامبرانم او را خارج نکرده است، او را داخل بهشت کنم یا او را همراه بـا اجر و غنیمت به خانه‌اش باز می‌گردانم. سوگند بـه ذاتـی کـه جـان محمّـد ﷺ در قبضه‌ی او است هرکس در جهاد زخمی‌شود، او با همان زخمش روز قیامـت حاضـر می‌شود. در حالی‌که خونش رنگ خـون دارد و بـویش ماننـد بـوی مُشـک اسـت. همچنین سوگند به ذاتی که جان محمّد ﷺ در قبضه‌ی او اسـت اگـر بـر بعضـی از مسلمانان سخت نمی‌گذشت، از هیچ سریّه‌ای عقب نمی‌ماندم؛ امّـا چـون‌کـه بـرای مسلمانان (فقیر) نمی‌توانم سواری تهیّه کنم و خود آن‌ها نیز آن توانایی را ندارنـد و عقب ماندن آنان از من برآن‌ها سخت می‌گذرد (بدین‌خاطر گهگاه خودم شخصاً بـه جهاد نمی‌روم و سریّه‌ها را اعزام می‌کنم) سوگند به ذاتـی کـه جـان محمّـد ﷺ در قبضه‌ی او است دوست دارم در راه خدا جهاد کنم و در آن شهید کـرده شـوم بـاز

۱- شرح نووی علی مسلم:۱۳/ ۲۶الی۲۷.

۲- مجمع الزوائد: ۳/ ۲۰۹.

زنده کرده شوم (وجهاد کنم) و شهید کرده شوم، باز زنده کرده شوم و جهاد کـنم و شهید کرده شوم.[۱]

در صحیح بخاری این روایت با زیادتی این الفاظ آمده است: دوست دارم در راه الله تعالی جهاد کنم و شهید کرده شوم، باز زنده کرده شوم و شهید کرده شوم بـاز زنده کرده شوم و شهید کرده شوم باز زنده کرده شوم و شهید کرده شوم.[۲]

ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: زمانی‌که مجاهد از خانه‌اش بیـرون می‌رود گناهانش بر دروازه‌ی خانه‌اش مانند پل قرار داده می‌شـوند وقتـی او از روی آن پُل عبور کند، گناهانش محو می‌شوند تا آن‌جا که به اندازه‌ی پرِ پشّه‌ای هم با قی نمی‌ماند و خداوند برای او چهار چیز را تضمین می‌کند.

۱- پس از رفتن او از مال و خانواده‌اش مراقبت می‌کند. ۲- به هـر نحـوی کـه بمیرد او را داخل بهشت می‌گرداند. ۳- اگر او را به خانه‌اش باز گرداند، همراه با اجر یا غنیمت باز می‌گردانـد. ۴- بـه مجـرّد غـروب خورشـید، گنـا هـانش بخشـوده می‌شوند.[۳]

ماجرای عبد الله بن رواحه ﷺ را خواندید که رسول الله ﷺ به او گفت: سـوگند به‌ذاتی که جانم در قبضه‌ی او است اگر تمام خزاین زمین را خرج کنی باز هم پاداش یک صبح همراهانت را نمی‌توانی دریابی.[۴]

از رسول‌الله ﷺ مروی است: یک صبح یا یک شام در راه خدا بیـرون رفـتن از دنیا و مافیها بهتر است. و ایستادن یکی از شما در صف جهاد از عبا دت شصت سال دیگران افضل است.[۵]

---

۱ - مسلم: ایمارة، باب فضل الجهاد فی سبیل الله / ۳/ ۱۴۹۵الی ۹۶.

۲ - بخاری: الجهاد، باب الجعائل والحملان فی سبیل الله / ش ۲۹۷۲.

۳- مجمع الزوائد: ۵/ ۲۷۶.

۴ - کتاب الجهاد لابن مبارک:۱/ ۶۶الی۶۷

۵- مصنف عبد الرزّاق: الجهاد، باب فضل الجهاد/ ۵/ ۲۵۹.

عبد الله بن بسر رض از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: سپری کردن یک صبح یا یک شام در راه الله تعالی از عبادت هفتاد سال در خانه‌ی خود بهتر است.[1]

در روایتی آمده است: رسول‌الله ﷺ این دعا را از زبان شخصی شنید: ای الله! از تو جات بلند بهشت را می‌خواهم. آن‌حضرت ﷺ پرسید: این دعا کننده کجا است؟ او عرض کرد: این‌جا هستم یا رسول الله! رسول‌الله ﷺ فرمودند: آیا می‌دانی! درجات بلند بهشت از آن چه کسی هستند؟ او گفت: نه! آن‌حضرت ﷺ فرمود: آن درجات برای کسانی هستند که صبح یا شامِ خود را در راه الله تعالی سپری می‌کنند. (شفاءالصدور - حدیث مرسل)

عبد الله بن عمرو رض به نقل از رسول الله ﷺ می‌فرماید: بر گشتن از جهاد مانند رفتن به جهاد است.[2]

مطلب حدیث آن است که به مجاهد در باز گشت از سفر جهاد، مانند رفتن به جهاد اجر می‌رسد.

حضرت علی رض از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: مجاهد در دوران جهاد هر اندازه از خانواده‌اش دور تر باشد به‌همان میزان با خداوند نزدیک‌تر می‌شود.[3]

این روایت ابن عساکر مؤید روایت بالا است: ابوفوزه می‌فرماید: نیروهای تابستانی برای جهاد حرکت کردند. کعب با وجود آن‌که به شدّت بیمار بود، همراه با لشکر بیرون رفت و گفت: نزد من مردن در «حرستا» (نام محلّی است) از مردن در «دمشق» پسندیده‌تر است و مردن در «دومه» از مردن در «حرستا» برایم محبوب‌تر است. همچنین آن‌که در سفر جهاد هر اندازه جلوتر بروم و از وطنم دور تر باشم و بمیرم، بهتر است. آن لشکر به‌راه خود ادامه داد تا آن‌که به «حمص» رسید. کعب رض در آن‌جا وفات کرد. ما او را در میان درخت‌های زیتون به خاک

---

۱ - کتاب الترغیب حافظ ابو حفص ابن شاهین- ابن عساکر

۲ - ابوداود: کتاب الجهاد / باب فضل القفل فی سبیل الله تعالی: ۱۲/۳

۳ - شفاء الصدور.

سپردیم. لشکر به جهاد پرداخت و پیش رفت. زمانی‌که ما (به مدینه) باز گشتیم، عثمان غنی رض شهید شده بود.

عبد الله بن محیریز رض داستان پدرش را این‌گوه نقل می‌کند: او در میان لشکر به‌شدّت مریض شد. به من گفت: پسرم! مرا بردار و به‌نحوی تا سرزمین رومیان برسان؛ چون دوست دارم در آن‌جا بمیرم. من او را بر داشتم و به‌راه افتادم تا آن که به حمص رسیدم. او در آن‌جا وفات کرد. من در آن فکر بودم که چه کسی بر او نماز جنازه می‌خواند، ناگهان دیدم که چندین صف دارند بر او نماز می‌خوانند که من آنان را نشناختم.

در جنگ قادسیّه روده‌های یکی از مجاهدان از شکم بیرون آمده بود. او به مجاهدی دیگر که از کنار او گذشت، گفت: مرا با خود به چسبان ! شاید بتوانم در راه الله تعالی به اندازه‌ی یک یا دو نیزه جلوتر بروم. آن مرد مجاهد روده‌هایش را به او چسباند و او توانست به اندازه‌ی یک یا دو نیزه جلو تر برود.[1]

ابوظبیان کوفی رض می‌گوید: مجاهدانی که از نبرد قسطنطنیه باز گشته بودند، با من تعریف کردند: زمانی که جنگ به پایان رسید. هنوز در دید دشمن بودیم که ابوایوّب انصاری رض قریب به مرگ شد. او به لشکریان گفت: وقتی من مردم مرا بر اسب سوار کنید و به‌طرف دشمن ببرید تا آن‌جا که آنان مانع شوند. آن‌گاه مرا همان‌جا به‌خاک بسپارید. بعد مردان و اسب‌ها قبر مرا لگد کنند تا با زمین هموار شود و کسی آن‌را نشناسد.[2]

سعید بن عبد العزیز رض می‌گوید: ابومسلم خولانی رض در (کنار)چشمه‌ی گرمی بنام «بُسر» در سر زمین روم، وفات کرد. این واقعه در زمان خلافت حضرت امیر معاویه رض رخ داد. او قبل از وفات به امیر لشکر «بسر بن ارطأه» گفته بود: مرا امیر

---

۱ - کتاب الجهاد لابن مبارک: ۱۳۲/۲.

۲ - سیر اعلام النبلاء: ۴۱۲/۲

کسانی از لشکریان قرار بده که وفات کرده‌اند و پرچمی به من بده و مرا در سر زمین دور و دراز دشمن دفن کن؛ امید دارم روز قیامت پرچمدار آن گروه باشم.[۱]

[سبحان الله آن بزرگواران چه عشق بزرگی داشتند. در واقع آن‌ها عظمت وحقیقت جهاد را درک کرده و فقط زندگی آخرت مدّ نظرشان بود. آنان فهمیده بودند که یک صبح و یک شام در جهاد برای زندگی اخروی چه اندازه مفید است. به‌همین‌خاطر آنان با سپری کردن هزاران صبح و شام در جهاد، با موفّقیّت رهسپار آخرت شدند.

ما امروز باید فکر کنیم که چند صبح و شام را در جهاد گذرانده‌ایم؟! الله تعالی به همه‌ی ما توفیق عنایت فرماید تا ارزش جهاد را درک کنیم.]

۱ - ابن عساکر

باب هفتم

فضیلت رفتن به جهاد و غبار آن

عبد الرّحمن بن جَبر ﷺ روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمود: هرکس که دو قدمش در راه خدا غبار آلود شوند، الله تعالی آتش جهنّم را بر او حرام می‌گرداند.[۱]

[این حدیث در کتاب‌های متعدّدی از بسیاری از صحابه مروی است. مصنّف ﷺ تعداد کثیری از آن روایات را آورده است. ما فقط به ذکر یک روایت اکتفا کردیم.]

از حضرت ابودرداء ﷺ روایت است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: الله تعالی در شکم هیچ بنده‌ای غبار راه خود و دود آتش جهنّم را جمع نمی‌کند. هرکس که قدم‌های او در راه الله تعالی گردآلود شوند، خداوند متعال جهنّم را به مسافت هزار سال که با اسب تیز رو طی شود، از او دور می‌دارد. کسی که در راه الله تعالی زخمی شود، خداوند متعال بر او مهر شهادت می‌زند. او روز قیامت دارای نوری(خاص) می‌شود که رنگ آن (خون)، مانند زعفران و بویش مانند بوی مُشک است. انسان‌های اوّلین و آخرین او را به‌وسلیه‌ی همان (نور) می‌شناسند و می‌گویند: فلانی آرم شهدا بر خود دارد. هرکسی به اندازه‌ی وقفه‌ی دوبار دوشیده شدن شتر، در راه خداوند متعال بجنگد، برایش بهشت واجب می‌شود.[۲]

عمرو بن قیس کندی ﷺ می‌گوید: زمانی‌که ما از «جهاد تابستانی» باز گشتیم ابودرداء ﷺ فرمود: ای مردم! جمع شوید! (وقتی مردم جمع شدند،گفت:) من از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام: هرکس دو قدمش در راه الله تعالی غبار آلود شوند، خداوند متعال همه‌ی جسم او را بر آتش جهنّم حرام می‌گرداند.[۳]

۱ - بخاری: کتاب الجمعة / باب المشی الی الجمعة، ش۹۰۷.

۲ - مسند احمد: ۶/۴۴۳ - ۴۴۴.

۳ - مجمع الزوائد: ۵/۲۸۶.

منظور از «صائفه» - جهاد تابستا نی- جهاد مسلمانان با رومیان است؛ چون‌که مسلمانان به‌علّت بارش برف و سرد سیر بودن آن مناطق، فقط در تابستان‌ها برای مقابله با رومیان می‌رفتند. لذا آن جهادها به «جهاد تابستانی» نام‌گذاری شده بودند.

حضرت عائشه ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر شخصی‌که قدمانش در حجّ، جهاد و در پاسداری از مرزهای اسلامی غبار آلود شوند، الله تعالی گوشت و خون او را بر آتش جهنّم حرام می‌گرداند.(۱)

ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: مژده‌ی (بهشت) است برای بنده‌ای که با موهای پراکنده و قدم‌های غبار آلودش در راه الله تعالی مهار اسب خود را گرفته است.(۲)

ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هرکسی‌که از ترس الله تعالی گریه کند، هرگز به جهنّم نمی‌رود تا آن‌زمان‌که شیر در پستان باز نگردد. [یعنی همان‌گونه که بازگشت شیر در پستان محال است، به جهنّم رفتن آن شخص آن‌گونه مَحال است] و دود جهنّم با غباری‌که در راه الله تعالی در بینی مسلمانی داخل شده است، جمع نمی‌شود.(۳)

ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: بخل و ایمان در قلب هیچ مسلمانی جمع نمی‌شوند، همچنین غبار راه خدا و دود آتش دوزخ در شکم هیچ مسلمانی جمع نمی‌شود.(۴)

مصنّف ؒ می‌گوید: شخصی عبدالله بن مبارک ؒ را در خواب دید از او پرسید: الله تعالی با شما چه‌گونه معامله کرد؟ گفت: مرا بخشید. آن شخص گفت: آیا سبب

۱ - ابن‌عساکر- کتاب الجهاد: سلطان نورالدین زنگی

۲ - بخاری: کتاب الجهاد / باب الحراسة فی االغزوه فی سبیل الله، ش۲۲۸۸۷.

۳ - ترمذی: ابواب فضائل الجهاد / باب ماجاء فی فضل الغبار فی سبیل الله: ۹۳/۳- نسائی: کتاب الجهاد / فضل من عمل فی سبیل الله علی قدمه: ۱۲/۶- مستدرک: ۲۶۰/۴.

۴ - مصنف ابن ابی شیبه: کتاب الجهاد، ۳۳۴/۵.

بخشوده شدن تو علم تو بود که آن را در میان مردم نشر کرده بودی؟ گفت: نه؛ بلکه به‌سبب غباری که در راه جهاد در گلویم فرو رفته بود، مورد مغفرت قرار گرفتم.

ابو المصبّح ؒ المقرائی می‌گوید: لشکر ما تحت قیادت مالک بن عبد الله الأشجعی ؒ به‌سوی روم می‌رفت. امیر لشکر جابر بن عبد الله ؓ را دید که مهار قاطرش را گرفته و دارد پیاده راه می‌رود؛ مالک به او گفت: الله تعالی تو را سواری داده است؛ بر آن سوار شو! جابر ؓ فرمود: می‌خواهم سواریم را استراحت دهم و از قومم بی نیاز گردم. و من از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام: هر شخص قدم هایش در راه الله تعالی غبار آلود شوند، خداوند بر او آتش دوزخ را حرام می‌گرداند. مالک (فرمانده‌ی لشکر) به نقطه‌ای رفت که از آن‌جا صدایش به گوش تمام لشکریان می‌رسید. آن‌گاه دو مرتبه با آواز بلند به جابر رض گفت: ای ابو عبدالله خداوند به تو سواری عطا کرده است بر آن سوار شو. جابر ؓ هدف او را فهمید (که امیر می‌خواهد این حدیث را به تمام لشکریان بشنواند بنا بر این) گفت: سواریم را راحت می‌کنم و از قوم خود مستغنی می‌شوم. چون از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام: هر کسی‌که دو قدمش در راه الله تعالی غبار آلود شوند، خداوند آتش دوزخ را بر او حرام می‌گرداند. وقتی مردم این حدیث نبوی را شنیدند، همه از سواری‌های خود پیاده شدند. راوی می‌گوید: بغیر از آن روز هیچ‌وقت ندیده بودم که آن اندازه مردم پیاده راه بروند.(۱)

در روایتی دیگر جابر ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: هرکس قدم‌هایش یک لحظه از روز، در راه الله تعالی غبار آلود شوند، آن دو قدم بر دوزخ حرام‌اند.(۲)

ربیع بن زیاد ؒ می‌گوید: یک‌مرتبه رسول‌الله ﷺ همراه لشکر داشت راه می‌رفت. یک جوان قریشی را دید که در گوشه‌ای می‌رود! آن‌حضرت ﷺ پرسید: این فلان نو جوان نیست؟ صحابه گفتند: بله یا رسول الله ﷺ! آن‌حضرت ﷺ فرمود: او را صدا بزنید. او را صدا زدند. وقتی آمد، آن‌حضرت ﷺ فرمود: چرا در یک گوشه، راه

۱ - کتاب الجهاد لابن المبارک: ۷۷/۱-۷۸.

۲ - همان

می‌روی؟ او گفت: از گرد و خاک‌ها خوشم نمی‌آید. رسول‌الله ﷺ به وی گفتند: (ای نو جوان) خودت را از این غبارها دور نگه مدار! قسم به‌ذاتی‌که جان من در قبضه‌ی ا و است این (غبارها) از خوشبویی‌های بهشت هستند.[1]

انس ؓ روایت می‌کند: رسول‌الله ﷺ فرمودند: هر کس یک شام را در راه الله سپری کند، روز قیامت او را به اندازه‌ی غبارهای (آن راه) مُشک می‌رسد.[2]

ابودرداء ؓ به نقل از رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: به‌خاطر حفاظت از گرد و خاک‌های راه الله تعالی نقاب نزنید؛ زیرا غبار راه خدا خوش بویی مشک بهشت است.[3]

انس ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: «غبار راه خدا سبب روشنایی چهره‌ها در روز قیا مت است.»[4]

مصنّف ؒ می‌گوید: روز قیامت برخی چهره‌ها سفید و خندان و برخی دیگر غبار آلود و تاریک‌اند. کسی‌که در دنیا غبار راه خدا بر چهره‌ی او اصابت کرده است، از گرد خاک‌های روز قیامت محفوظ می‌ماند و خداوند آثار سفیدی و شفّافی و تبسّم را بر چهره‌اش افزون می‌گرداند. بدون شک الله تعالی بسیار صاحب فضل و مهربان است.

آن‌حضرت ﷺ می‌فرماید: «هرکس از سواریش پیاده شود و نوبت خود را پیاده راه برود، او را به اندازه‌ی آزاد کردن یک غلام ثواب می‌رسد.»

قاسم بن محمّد ؒ می‌گوید: روزی سالم بن عبدالله ؓ گفت: تجهیزات جهاد مرا تهیّه کنید؛ اکنون برای یک‌شب هم در خانه نمی‌مانم؛ زیرا دیشب در خواب دیدم: به دروازه‌های آسمان رسیدم وآن‌را کوبیدم. به‌من گفته شد: تو چه کسی هستی؟

---

۱ - ابن ابی شیبه: ۳۰۵/۵ - مراسیل ابی‌داؤد: ص۳۳.

۲ - طبرانی.

۳ - ابن عساکر

۴ - ابن عساکر

گفتم: سالم بن عبدالله! جواب آمد: چه‌گونه این دروازه برای کسی‌که قدمانش یک شب یا یک روز در راه الله تعالی غبار آلود نشده‌اند باز می‌شود؟! راوی می‌گوید: به من خبر رسیده است که سالم فرمود: حضرت عبدالله بن عمر هم چنان خوابی را دیده بوده است.[1]

عبد الله بن مسعود ؓ می‌گوید: در «غزوه‌ی بدر» هر سه نفر از ما به‌طور نوبتی بر یک شتر سوار می شدیم. حضرت علی و ابولبابه ؓ با رسول‌الله ﷺ هم نوبت بودند. وقتی نوبت (پیاده شدن) آن‌حضرت ﷺ می‌رسید، آن دو عرض می‌کردند: یا رسول الله ﷺ! ما (به‌جای شما) نوبت شما را پیاده می‌رویم. رسول‌الله ﷺ به آنان می‌گفت: نه شما از من قوی‌تر هستید، نه من از شما برای حصول ثواب بی نیاز تر هستم.[2]

مصنّف ؒ می‌گوید: از این حدیث چند چیز قابل استناد است:

۱- پیاده راه رفتن در راه خدا باعث اجر و ثواب است.

۲- برای امیز مستحبّ است که هیچ چیزی را برای خود به‌خاطر آسایش خود اختصاص ندهد؛ بلکه با مامورانش در تمام تکالیف و مشقّت‌ها شریک شود.

۳- مقتضای مردگانگی آن است که هیچ کس در مسافرت از میان دوستان برای خود چیزی تخصیص نکند.

۴- بر لشکریان مستحبّ است که با بزرگتر از خود رفتار ایثار گرانه داشته باشند. (آن‌گونه که از در خواست حضرات علی و ابو لبابه ؓ بر می‌آید)

۵- رسول‌الله ﷺ با وجود آن‌که از تمام مخلوقات افضل است باز هم تواضع را می‌پسندید.

آیک مسلمان از این بیشتر چه می‌خواهد که در روز قیامت از آتش هولناک جهنّم نجات حاصل کند. تمام احادیثی‌که در این باب نوشته شده‌اند برای ما هستند.

---

۱ - شفاء الصدور

۲ - مستدرک: ۹۱/۲. وافقه الذهبی

اگر امروز کسی بر این احادیث یقین نکند، و راه‌های نجات را بر نگزینند، فردا مورد مواخذه و باز خواست قرار خواهد گرفت. و از او سوال خواهد شد که آخر این‌همه فضایل برای چه کسانی بیان شده‌است. افرادی‌که در جهاد شرکت می‌کنند، می‌توانند این غبارها را به آسانی حاصل کنند. این غبارها ظاهراً آسان و بی ارزش به نظر می‌رسند؛ امّا آن‌ها آن‌قدر نعمت بزرگی به‌شمار می‌روند که به‌سبب آن‌ها انسان از حرارت و گرد خاک روز قیامت نجات می‌یابد و آتش دوزخ بر وی حرام می‌گردد! اگر مسلمانان کمی بیندیشند، درک خواهند کرد که در این غبارها گلدسته‌های مجد و عظمت از دست رفته، نهفته و در این گرد و خاک‌ها عزّت و نجات پنهان شده است. بزرگان ما همین خاک‌ها را سفوف[1] می‌کردند. درآن‌ها می‌زیستند و در آن‌ها می‌مردند. در نتیجه، دنیا بر قدم‌های آنان افتاده و پادشاهان به دروازه‌های آنان ذلیل و خوار شده و با پرداخت جزیه به آنان نفس راحت می‌کشیدند. در تاریخ آن‌چنان افرادی هم گذشته اند، که گرد خاک‌های جهاد را که بر لباس‌های‌شان اصابت کرده، جمع نموده و از آنها قبر خود را درست کرده‌اند. حقّا که آنان چیز با ارزشی را در این غبارها دیده بودند و اهمیّت آن‌را شناخته بودند. آنان آن غبار و آن‌چه از خوبی‌های دنیوی و اخروی در آن بود، به دست آوردند؛ امّا امروز ما از آن غبارهای مبارک محروم شده‌ایم و خاک ذلّت را می لیسیم و برای حصول کالاهای ناچیز دنیوی خود را در پای دشمن انداخته‌ایم.

ای مسلمانان! بکوشید عظمت غبار فی سبیل الله را بفهمید. و برای حصول آن با جدّیت تلاش کنید! انشاء الله آن‌چه را که شما در دنیا و بعد از مرگ نیاز دارید، به‌شما می‌رسد. این‌را بدانید اگر قدم‌های شما برای حصول این غبار موفّق شدند، دنیای کفر زیر قدم‌های شما له می‌شود. ای الله به همه‌ی ما فهم حقیقت غبار راه خودت را عطا بفرما! خزاین مخفی آن‌را برای مسلمانان مقدّر بفرما! آتش دوزخ را بر همه‌ی ما حرام بگردان!. آمین]

۱- سفوف: داروی کوبیده را که به‌صورت کفلمه استفاده می‌شود، گویند

باب هشتم

بیان فضیلت جهاد در دریا

حضرت انس ؓ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ عادت داشت به خانه‌ی امّ حرام بنت ملحان ؓ تشریف می‌برد و امّ حرام برای آن‌حضرت ﷺ غذا می آورد [امّ حرام ؓ خاله‌ی رضاعی آن‌حضرت ﷺ بوده است] امّ حرام ؓ همسر عباده بن صامت ؓ بود. یک‌مرتبه رسول‌الله ﷺ به خانه‌ی او تشریف برد. او برای آن‌حضرت ﷺ غذا آورد. بعد (آن‌حضرت ﷺ خوابید) و امّ حرام به تمییز کردن سر مبارک آن‌حضرت ﷺ مشغول شد. (در آن اثنا) آن‌حضرت ﷺ به‌خواب رفت. و پس از اندکی با خنده از خواب بیدار گشت. امّ حرام ؓ گفت: یا رسول الله ﷺ! دلیل خنده‌ی شما چیست؟ رسول الله ﷺ فرمود: گروهی از امّتم برای من نشان داده شدند که گویا مانند پادشاهان بر تخت‌های خود نشسته و در دریای مشغول جهاداند. امّ حرام ؓ گفت: یا رسول الله ﷺ! دعا به‌فرمایید که من هم در زمره‌ی آن گروه باشم. آن‌حضرت ﷺ دعا فرمودند. باز سر مبارک خود را گذاشتند و به‌خواب رفتند و این‌بار نیز با خنده از خواب بیدار شدند. امّ حرام دو مرتبه دلیل خنده‌ی آن‌حضرت ﷺ را از وی جویا شد. رسول‌الله ﷺ همان جواب قبلی را تکرار کردند... امّ حرام گفت: یا رسول الله ﷺ! دعا بفرما خداوند مرا از آن گروه بگرداند. آن‌حضرت ﷺ فرمود: تو در زمره‌ی گروه اوّل هستی! امّ حرام ؓ در زمان حضرت معاویه ؓ در یک جهاد دریایی شرکت کرد و پس از عبور از دریا از سواری خود به‌زمین افتاد و وفات کرد. [1]

در روایتی آمده است: رسول الله ﷺ فرمود: برای نخستین گروه از امّت من که در دریا جهاد می‌کنند، بهشت واجب گشت. امّ حرام گفت: یا رسول الله ﷺ! آیا

---

۱ - بخاری: کتاب الجهاد/ باب الدعاء بالجهاد لرجال والنساء: ش۲۷۸۸ – مسلم کتاب الامارة / فی فضل الغزوة فی البحر: ش۱۹۱۲.

من از همان گروه خواهم بود؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: تو از آن گروه هستی! امّ حرام ؓ می‌گوید: باز رسول‌الله ﷺ فرمود: برای نخستین گروه از امّت من که بر شهر «قیصر» حمله می‌برند، بهشت واجب است. من عرض کردم: یا رسول الله ﷺ! آیا من از آن‌ها هستم؟ فرمود: نه![1]

مصنّف ؒ می‌گوید: آغاز جهادهای دریایی در زمان سیّدنا عثمان ؓ توسّط امیر معاویه ؓ شروع شد. تحقیق علاّمه فریابی و ... همین است.

عباده بن صامت ؓ برای جهاد در (جزیره‌ی) «قبرص» ماموریّت داشت. همسر او - امّ حرام ؓ - با او همراه بود. او در آن‌جا از قاطرش به زمین افتاد و وفات کرد.

همچنین امیرالمومنین سلمیان بن عبد الملک لشکر بسیار بزرگی را که متشکّل از نیروهای زمینی و دریایی بود، به سر فرماندهی مسلمه بن عبد الملک برای حمله بر قسطنطینیه اعزام نمود. نیروهای زمینی از مردم شام و جزیره بودند که تعدادشان بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ نفر بود. فرمانده نیروهای دریایی که از مردم مصر و مغرب بودند، عمر بن هبیره ؒ بود. آنان یکصد ناو جنگی به‌همراه داشتند. امیر کل مسلمه بن عبد الملک بود.

سپاه مسلمانان به فرماندهی مسلمه تا سی ماه شهر قسطنطینة را در محاصره‌ی خود درآوردند و سرانجام لشکر از فرط گرسنگی به تنگ آمد و ناگزیر به خوردن گوشت مردار و... گشتند این در حالی بود که انبار مجاهدان پر از گندم بود و توده‌ی آن مانند کوه بلند نمایان بود؛ امّا مجاهدان از آن به‌منظور مرعوب ساختن دشمن استفاده نمی‌کردند تا دشمن گمان کند لشکر مسلمانان به‌حدّ کافی مواد غذایی و آذوقه دارند. زمانی‌که عمر بن عبدالعزیز ؒ بر مسند خلافت نشست،

---

۱ - بخاری: کتاب الجهاد / باب ما قیل فی قتال الروم، ش۲۹۲۴.

دستور داد لشکر برگردد.[1] (در آن لشکر کشی قسطنطینیه فتح نشد. بلکه بعد از مدّت‌ها فتح گردید.)

ای بندگان خدا! بدانید جهاد در دریا نسبت به جهاد در خشکی از فضایل بیشتری برخوردار است.

یک جهاد در دریا از ده جهاد در خشکی افضل است

عبد الله بن عمرو ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: حجّ کسی‌که حجّ فرض را ادا نکرده است، از ده جهاد افضل است. شرکت کردن در یک جهاد برای کسی که حجّ فرض را ادا کرده است، از ده حجّ افضل است. و یک جهاد در دریا از ده جهاد در خشکی افضل است. هرکس از دریا عبور کند، گویا او از تمام وادی‌ها عبور کرده است (یعنی اجر عبور کردن از تمام وادی‌ها به او می‌رسد) و استفراغ کننده در (جهاد) دریا (به اعتبار اجر) مانند کسی است که آغشته به خون است.[2]

امّ حرام ؓ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: هرکس در دریا با دوران سر (سرگیجی) و استفراغ مبتلا شود او را اجر یک شهید می‌رسد و اگر در آن غرق شود او را اجر دو شهید می‌رسد.[3]

عائشه ؓ می‌فرماید: اگر من مرد می‌بودم، فقط در دریا جهاد می‌کردم؛ زیرا از آن‌حضرت ﷺ شنیده‌ام: هرکس در دریا دچار استفراغ شود، او (در اجر) مانند کسی است که در خشکی خون آلود شده است.[4]

شهید دریا از شهید خشکی افضل است

---

۱ - سیر اعلام النبلاء: ۵۰۲/۴ – البدایة والنهایة: ۱۷۴/۹.

۲ - مستدرک: ۱۴۳/۲- سنن کبری: ۳۳۴/۴ – ۳۳۵.

۳ - ابوداؤد: کتاب الجهاد / باب فضل الغزو فی‌البحر۱۶/۳

۴ - سنن سعید بن منصور: ۲و۱۶۴/۳

مصنّف ﷺ می‌فرماید: وقتی از دوران سر و استفراغ در دریا ثواب یک شهید خشکی می‌رسد، پس شهادت در دریا دارای چه مقامی است!.

سعد بن جناده ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: شهیدان دریا از شهیدان خشکی افضل‌اند.[1]

از کعب احبار ﷺ منقول است: مجاهدان دریایی نسبت به مجاهدان خشکی از فضایل بیشتری برخورداراند:

۱- وقتی مجاهد دریایی قدم‌هایش را به امید ثواب در دریا می‌گذارد، درهای بهشت برایش گشوده می‌شوند. و اگر کشته شود یا غرق شود، اجر دو شهید به وی می‌رسد.

۲- از وقتی که در دریا سوار می‌شود تا آن‌زمان‌که بر می‌گردد، به او اجر شهیدی که سرش از تن جدا شده و با خون‌هایش آغشته است، می‌رسد.

۳- یک روز در دریا از یک ماه در خشکی و یک ماه در دریا از یک سال در خشکی (به اعتبار اجر) افضل است.[2]

جهاد در دریا؛ مانند جهاد همراه با رسول الله ﷺ است

واثله بن اسقع ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هرکس از جهاد با معیّت من، محروم شده است بر او است که در جهاد دریایی شرکت کند.[3]

از رسول‌الله ﷺ منقول است: یک بار جهاد در دریا مانند پنجاه بار جهاد کردن همراه من است. هر کس در دریا جهاد کند و برگردد او مانند کسی است که به صدای الله ﷻ و پیامبرش ﷺ لبّیک گفته است.[4]

---

۱ - مجمع الزوائد: ۲۹۶/۵

۲ - سنن سعید بن منصور: ۲و۱۶۲/۳.

۳ - مجمع الزوائد: ۲۸۱/۵

۴ - ابن عساکر

عمران بن حصین ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند هر شخصی‌که در دریا از جهاد سهم بگیرد - و خداوند بهتر می‌داند چه کسی در راه او جهاد می‌کند - او حقّ اطاعت خداوند را ادا کرده و او به تمام راه‌های بهشت دست یافته و از تمام راه‌های دوزخ نجات یافته است.[1]

فضیلت مجاهدان دریایی بر مجاهدان زمینی مانند فضیلت مجاهدان زمینی بر غیر مجاهدان است

از رسول الله ﷺ مروی است: فضیلت مجاهدان دریایی بر مجاهدان زمینی مانند فضیلت مجاهدان زمینی بر کسانی‌که در کنار خانواده‌های‌شان در خانه نشسته‌اند.[2]

خداوند خودش ارواح شهیدان دریایی را قبض می‌کند

ابو امامه ﷺ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: الله تعالی برای قبض ارواح فرشته‌ی موت را مقرّر کرده است؛ امّا ارواح شهدای دریایی را خود او تعالی قبض می‌کند. خداوند متعال تمام گناهان شهید خشکی را معاف می‌فرماید بجز از دَین را؛ امّا شهید دریا دَین او هم معاف کرده می‌شود.[3]

اجر یک روز مجاهدان دریایی مانند اجر یک ماه مجاهدان خشکی است

روایت کعب ﷺ در این‌باره قبلاً گذشت.

از رسول‌الله ﷺ مروی است: هرکس همراه من جهاد نکرده است، بر او لاز است از جهاد دریایی سهم بگیرد بدون تردید اجر یک روز در جهاد دریایی مانند اجر یک ماه در جهاد خشکی است.[1]

---

۱ - ابن عساکر

۲ - مجمع الزوائد: ۲۶۷/۵

۳ - ابن ماجه: کتاب الجهاد/ باب فضل غزو البحر: ۹۲۸/۲.

۱ - مصنف عبدالرزاق: کتاب الجهاد / باب الغزو فی‌البحر: ۲۸۶/۵.

برترین شهیدان نزد خداوند متعال افرادی هستند که سواری آنان در دریا واژگون شود و آنان غرق شوند

روایت امّ حرام رضی الله عنها پیش‌تر در این‌باره گذشت که به غرق شدگان در دریا اجر دو شهید می‌رسد.

از رسول‌الله ﷺ نقل شده است: «نزد خداوند متعال افضل الشّهداء «اصحاب اَکُف» اند. گفته شد: یا رسول‌الله «اصحاب اکف» چه کسانی هستند؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: آنان افرادی هستند که سواری‌شان بر روی آنان واژگون شود.»[۱]

مجاهدان دریایی از وحشت روز قیامت در امان می‌مانند

رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: بعضی از امّتیانم را (در خواب) دیدم که در دریا جهاد می‌کنند. وحشت بزرگ روز قیامت آن‌ها را اندهگین نمی‌سازد.[۲]

از یک روایت صحیح که در صفحات آینده می‌آید ثابت می‌شود که هر شخصی که در دوران جهاد نگهبانی دهد و بمیرد و او از وحشت روز قیامت محفوظ می‌ماند. به استناد از آن روایت این‌گونه نتیجه می‌گیریم که وقتی مجاهد دریا از مجاهد خشکی افضل است، پس به‌طریق اولی مجاهد دریا به این فضیلت بیشتر سزوار است.

اجر مجاهد دریایی میان دو موج، مانند اجر پیمودن تمام دنیا با اطاعت خدا وند

ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول‌الله ﷺ فرمود: هرکس بخاطر جهاد بر کشتی سوار شود، او را میان هر دو موج مانند آن کس اجر می‌رسد که تمام دنیا را با بندگی خداوند طیّ کند.[۱]

---

۱ - کتاب الجهاد لابن‌مبارک: ۱/۱۷۲-۱۷۳.

۲ - شفاء الصدور- ابن ماجه: کتاب الجهاد / باب فضل رباط فی سبیل الله: ۲/۹۲۴

۱ - شفاء الصدور

بمجرّد گذاشتن پا در کشتی، تمام گناهان پشت سر می‌مانند

کعب احبار رضی الله عنه می‌گوید: همین‌که انسانی پایش را (به‌خاطر جهاد) در کشتی بگذارد، تمام گناهان او پشت سر او می‌مانند و او (از گناهان) چنان پاک می‌شود که وقت متولّد شدن (از گناهان) پاک بوده است. هرکس در کشتی به دوران سر (سر گیجی) و تهوّع مبتلا شود او (در اجر) همانند مجاهدی است که در جهاد با خون خود آغشته است و صبر کننده در آن مانند پادشاهی است که تاج بر سر دارد.[۱]

حی معافری رضی الله عنه می‌گوید: با عبدالله بن عمرو رضی الله عنه کنار مناره‌ی اسکندریه نشسته بودیم. چند کشتی از مجاهدان به طرف دشمن حرکت کردند. حضرت عبدالله رضی الله عنه گفت: ای مسلمه! گناهان این افراد کجا است؟ مسلمه در پاسخ گفت: گناهان آن‌ها بر گردن‌های آنان است. عبدالله رضی الله عنه گفت: هرگز نه! قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی او است این مجاهدان گناهان‌شان را - به جز از دَین - پشت سر خود گذاشتند.[۲]

عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: الله تعالی در چند مرتبه بر مجاهدان در یایی (از روی رضا و خوشی) می‌خندد:

۱- وقتی که خانواده اش را پشت سر می‌گذارد و سوار کشتی می‌شود. ۲- وقتی که او سوار بر کشتی دچار سرگیجه شود. ۳- وقتی که خشکی را ببینند و به‌طرف آن متوجّه شود.[۱]

---

۱ - سنن سعید بن منصور با سناد جید موقوفاً: کتاب الجهاد / باب ماجآء فی فضل البحر و الشهید فیه: ۲و۳/۱۶۵.

۲ - ابن المنذر فی الاوسط

۱ - مصنّف ابن ابی شیبه موقوفاً با سناد جید: کتاب الجهاد: ۳۳۶/۵.

مجاهد دریا در وقت شهادت احساس می‌کند، شربت عسل خنک می‌آشامد

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «شهید دریایی درد ضربه‌ی اسلحه را مانند نوشیدن شربت عسل خنک احساس می‌کند. و شهید خشکی، (درد اسلحه را) مانند گزیدن مورچه احساس می‌کند. (شفاء الصدور)

یحی بن سعید رحمه‌الله می‌گوید: شهید دریا روز قیامت از هفتاد نفر از همسایگان خود شفاعت می‌کند. به‌طوری که همسایگان (او در آن‌جا) به نزاع می‌پردازند و هرکس می‌گوید: من با او نزدیک تر بوده‌ام. (شفاء الصدور)

عبدالله بن عمرو رضی‌الله‌عنه می‌گوید: نزد من جهاد کردن در دریا پسندیده‌تر است از آن‌که توده‌ی طلا در راه خداوند متعال صدقه کنم.[١]

خیثمه رحمه‌الله می‌گوید: در «طرابلس» مردی بنام عاصم وجود داشت. بعد از وفات او را در خواب دیدم و از احوالش پرسیدم؛ گفت: در رحمت‌های وسیع خداوند در بهشت برین قرار دارم. پرسیدم: به برکت کدام عمل؟ گفت: به سبب جهاد کردن زیاد در دریا. (ابن عساکر)

قاضی ابوبکر ابن‌العربی رحمه‌الله می‌گوید: هرکس می‌خواهد یقین و توکّلش بر خداوند متعال پخته شود و دلش گواهی دهد به این‌که به غیر از الله تعالی هیچ کس فاعل مختار نیست و تمام اسباب جلوی او بی وقعت باشند، باید (به‌منظور جهاد) سوار کشتی شود.

علاّمه ابن‌قدامه رحمه‌الله می‌گوید: جهاد در دریا از جهاد در خشکی به آن علت افضل است که سفرهای دریایی خطرناک‌اند و در آن‌ها نیاز به تحمّل مشقّت بیشتر هست. چون مجاهد علاوه از خطر دشمن، بیم غرق شدن در دریا را هم دارد و به تنهایی نمی‌تواند از معرکه پا به فرار بگذارد مگر آن‌که با دوستان‌شان به‌طور دسته‌جمعی فرار کنند.[١]

---

١ - کتاب الجهاد: ١٧٦/٢ - ابن ابی شیبه: ٣١٤/٥.

١ - مغنی: لابن‌قدامه: ٣٥٠/٨.

مصنّف رحمه‌الله می‌گوید: بعد از بیان فضایل جهاد در یایی در احادیث گذشته، نباید در مشروعیّت آن اختلاف کرده شود. و باید بدانید که سفر دریا برای جهاد و حجّ زمانی جایز است که دریا آرام باشد ورنه زمانی‌که دریا مضطرب و طوفانی است و امکان سلا متی در مسافرت در آن وجود ندارد در آن صورت سفر کردن در دریا جایز نیست.

ابوعمران جونی رحمه‌الله می‌گوید: در فارس بودیم. امیر ما زهیربن عبدالله بود. او شخصی را دید که بر پشت بام خانه‌ای خوابیده بود که در چهار طرف آن (بام) دیوار نداشت. زهیر از من پرسید: آیا شما در این باره (خوابیدن پشت بام) روایتی شنیده‌ای؟ گفتم: نه! زهیر گفت کسی با من از رسول‌الله ﷺ روایت کرده است: «هرکس بر پشت بام خانه‌ای که دیوار یا محافظی دیگر ندارد، خوابید من از وی بریئ الذمّه هستم، و هرکس در دریا بعد از آن‌که (هوا) طوفانی بود، سفر کرد، من از او بریئ‌الذمّه هستم.[١]

فضیلت افتادن نگاه مجاهد در دریا و تکبیر گفتن او در جهاد

حضرت ابودرداء رضی‌الله‌عنه از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «هر کس به نیّت جهاد و طلب اجر و دفاع از مسلمانان سوار بر کشتی شود، خداوند در ازای هر قطره‌ی دریا به وی یک نیکی عطا می‌فرماید.»[٢]

حضرت انس رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ صبحدم بر خیبر حمله کرد. آن‌ها با بیل و کلنگ‌های خود بیرون آمده بودند؛ وقتی آن‌حضرت ﷺ را دیدند به طرف قلعه‌های خود گریختند و گفتند: محمد (ﷺ) با لشکرش آمد. رسول الله ﷺ سر مبارک خود را بلند کرد و تا سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود: «خیبر ویران شد هر زمان ما بر قومی حمله کنیم پس بد خواهدشد روز، بیم کرده‌شدگان (صافات: ١٧٧)[١]

---

١ - مسند احمد: ٧٩/٥ - ٢٧١ - بخاری درتاریخ کبیر: ٤٢٦/٣.

٢ - مجمع الزوائد: ٢٨٨/٥.

١ - بخاری: کتاب الجهاد / باب التکبیر عندالحرب: ٩١/٢٩ - مسلم: الجهاد / باب غزوة خیبر. ش١٣٦٥

جابر ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: خداوند بر سه آواز نزد فرشتگان خود فخر می‌کند. ۱- «اذان» ۲- «تکبیرگفتن در جهاد» ۳- «بلند کردن صدا در وقت لبّیک گفتن» (در حجّ) (ابن عساکر)

آورده شده است: حضرت عیسی ﷺ بر قبری گذشت. صاحب آن قبر مبتلا به عذاب بود. حضرت عیسی ﷺ وقتی آن عذاب سخت را مشاهده کرد در وحشت افتاد. ناگهان دید یک‌باره رحمت‌های خداوند متعال بر قبر آن شخص نازل شدن گرفت و مملو از نور گردید. عیسی ﷺ صاحب قبر را صدا کرد و گفت: به حکم خداوند متعال زنده شو! او زنده شد. تمام ماجرا را از او پرسید. آن‌شخص گفت: برادر من در راه خداوند متعال مشغول حراست است. او یک‌بار از طرف من «الله اکبر» گفت. لذا خداوند متعال مرا مغفرت فرمود و از عذاب نجاتم داد.

حکایت: ابوقلابه ﷺ می‌گوید: برادر زاده‌ای داشتم به‌شدّت مبتلا به گناه بود. او بیمار شد و از من خواست شب به ملاقاتش بروم. وقتی پیش او رفتم، دیدم دو فرشته‌ی سیاه نزد او آمده‌اند؛ «انا لله وانا الیه را جعون» خواندم و گفتم: برادر زاده‌ام هلاک شد. ناگهان دو فرشته‌ی سفید از روزنه‌ی خانه سرکشیدند. یکی از آنان به همراهش گفت: نزد این مریض برو! وقتی آن فرشته نزد او آمد آن دو فرشته‌ی سیاه کنار کشیدند. آن فرشته دهان مریض را بو گرفت و گفت: من از دهان او بوی ذکر را احساس نمی‌کنم. سپس شکم او را بو کشید و گفت: در این‌جا روزه را نمی‌یابم. سپس هر دو پایش را بو کشید و گفت: در آن‌ها نمازی نمی‌یابم. آن فرشته دوباره برگشت و زبانش را بویید و گفت: الله اکبر! زبانش را می‌بینم که در «انطاکیه» در جهاد برای رضای الله ﷻ یک بار تکبیر گفته‌است. آنگاه همان فرشته روح او را قبض کرد و از خانه‌اش خوشبوئی مسک استشمام شد.(۱)

حضرت حسین‌بن‌علی ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: امان امّت من از غرق شدن در دریا آن است که آیات زیر را بخوانند:

---

۱ - کتاب الحقائق - ابو عبد الرحمن السلمی

﴿وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [هود: ۴۱]

ترجمه: و گفت (نوح) سوار شوید در کشتی، به نام الله است روان شدن وی وایستاده کردن وی، هرآئینه پروردگار من آمرزنده مهربان است.

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ [زمر: ۶۷]

ترجمه: و نشناختند الله را حق شناختن او، و زمین همه یک‌جا در مشت او باشد روز قیامت، و آسمان‌ها پیچیده شوند در دست راست او، پاکی او راست و برتر از آن که شریک مقرّر می کنند.(۱)

[رسول‌الله ﷺ زمانی جهاد دریایی را پیشین گویی کردند که مسلمانان در آن زمان تصوّر آن را نداشتند. و تمام دریا در کنترل کافران بود؛ امّا صحابه‌ی‌کرام گفتارهای رسول‌الله ﷺ را در سینه‌ها محفوظ داشتند. بنابر این در زمان حضرت عثمان‌بن‌عفّان ﷺ مسلمانان با کشتی‌های‌شان در دریا لنگر انداختند و دریا هم زیر قدم‌های آنان قرار گرفت و صدای طنین انداز «الله اکبر» آنان بر امواج سهمگین دریا چیره گشت. رسول‌الله ﷺ با مدّ نظر داشتن ویژگی‌های سیاسی و اقتصادی دریا این‌همه فضایل برای جهاد در آن ایراد فرمودند. و از طرفی صحابه‌ی کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین و دیگر راد مردان گذشته‌ی این آمت، برای احراز این فضایل فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌های بسیار بخرج دادند و دریا هم با آغوش باز از آنان استقبال کرد. و تمام خزانه‌هایش را نثار آنان گردانید. آن بندگان خداوند متعال همچون زمین، در دریا هم امنیت قایم کردند و در نزد خداوند متعال حایز مقام بلند گردیدند. و مشمول تمام فضایلی گردیدند که رسول‌الله ﷺ در این‌باره بیان فرموده بودند. لیکن از زمانی که تاج خلافت از سر مسلمانان گرفته شد و به‌سبب اعمال بد خودشان و ترفندهای دشمن از جهاد محروم شدند، و به‌جای آن‌که همه‌ی مسلمانان یک امّت قرار گیرند، به نژادها و ملّیت‌ها و زبان‌های مختلف

---

۱ - ابن السنی فی عمل الیوم والیله / باب مایقول اذا رکب سفینة: ص۱۴۷

تقسیم شدند. در نتیجه نه تنها آن‌که در خشکی رعب و دبدبه‌ی آن‌ها از بین رفت، بلکه در دریا به بدتر از آن مواجه گشتند. آن‌چنان‌که امروز تمام آب‌های گرم در تیر رس ناوهای جنگی و زیر دریایی‌های کفّار؛ مانند آمریکا، انگلیس و فرانسه و اسرائیل قرار دارند. حتّی آن منطقه از دریا که در محدوده‌ی خود مسلمانان قرار دارد از دسترس غربی‌ها در مصون نیست و در آن دریاها نیز خنجر صلیب فرو کوفته شده است. فضیلت جهاد دریایی در کتاب‌های مسلمانان است؛ امّا موشک‌ها از دریا به مسلمانان! پرتاب می‌شوند؟! ناوهای آمریکا به راحتی واطمینان کامل نا امنی را دارند به تمام دنیا صادر می‌کنند. آنان هر وقت که بخواهند، بر مسلمانان افغانستان، سودان، عراق و... موشک پرتاب می‌کنند. براستی اکنون آنان از آن بیم ندارند که سلطان محمّد فاتح کشتی‌های خود را از خشکی عبور داده و به دریای قسطنطنیه گسیل می‌دارد تا بقایای «قسطنطین» را در آن دریا غرق کند؛ چرا که حالا محمّد فاتح از دنیا رفته است و زمام امور مسلمانان بدست افرادی افتاده است که نه اسلام را می‌شناسند نه از جهاد خبر دارند. بلکه آنان به‌جای سجده‌ی شبانه‌ی معبود حقیقی، مخفیانه کافران را سجده می‌کنند و دریاهای مسلمانان را با کفّار می‌فروشند. «اناالله وانّاالیه راجعون»

امروز هم این فضایل به مسلمانان این پیام را گوش‌زد می‌کند که راه نجات و پیشرفت شما در جهاد دریایی نهفته است. اگر امروز برای ما جهاد دریایی مشکل به نظر می‌رسد، باید پرسید که مگر در چه زمانی جهاد دریای برای ما آسان بوده است؟ صحابه‌ی کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین هم در خشکی زندگی می‌کردند و به آن عادت داشتند؛ امّا برای بدست آوردن آن کامیابی‌ها و فضایلی که در جهاد دریایی نهفته است، با یقین کامل به گفته‌های مبارک رسول‌الله ﷺ در درون دریا می‌پریدند و از جانب الله ﷻ هم بلافاصله نصرت سرازیر می‌شد. و دراندک زمان دریا زیر سلطه‌ی‌شان در می‌آمد. اگر امروز ناوهای غول پیکر در دریا در حال گشت زنی هستند، در زمان صحابه هم کشتی‌های جنگی رومیان ناتوان نبودند. اساساً اگر به اسلحه و مهمّات جنگی نگاهی بیندازیم، مسلمانان امروزی نسبت به صحابه

رضی‌الله‌عنهم از سهولت بیشتری بر خوردارند؛ چرا که در این زمان، کشتی‌های جنگی و زیر دریایی‌های دشمن برای نابود کردن خود به قدر کافی مواد منفجره به‌همراه دارند فقط اندکی فدا کاری لازم است. امروز مسلمانان به‌جای اندیشیدن به موج‌های بیمناک سبز و تیره‌ی دریا، لذّت شهادت را بیاد بیاورند؛ - چنان‌که پیشتر گذشت که شهید دریا به‌هنگام شهادت به‌قدری احساس لذّت می‌کند که شخصی شربت عسل خنک بنوشد -.

ای پاسبانان حرم! ای مدّعیان عاشق بودن فضای مدینه‌ی منوّره! و ای کشتگان عشق گنبد خضراء و حجر اسود! امروز باز هم دریای حجاز به مجاهدان نیاز دارد، مجاهدانی‌که آن دریا را از نیروهای پلید کفّار پاک سازی کنند.

دست به دعاییم که الله تعالی همه‌ی ما را توفیق دهد تا در خشکی و دریا پرچم دین مبین اسلام را به اهتزاز درآ وریم. آمین!

باب نهم

«بیان فضیلت انفاق در راه جهاد»

الله تعالی می‌فرماید:

۱- ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِی یُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا فَیُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضۡعَافًا كَثِیرَةً ...﴾ [البقره: ۲۴۵].

ترجمه: کیست آن‌که وام دهد الله را وام دادن نیک پس دو چند سازد خدا آن مال را برای او به مراتب بسیار.

امام قرطبی رحمه الله می‌فرماید: مقصود آیه این‌است: چه کسی است که در راه خداوند متعال مال خود را خرج کند تا خداوند متعال او را عوض بسیار بهتری بدهد.[1]

۲- ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِی كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍۗ وَٱللَّهُ یُضَٰعِفُ لِمَن یَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِیمٌ﴾ [البقره: ۲۶۱].

ترجمه: «صفت آنان که خرج می‌کنند اموال خود را در راه الله ما نند صفت یک دانه است که برویاند هفت خوشه را در هر خوشه صد دا نه ا ست و الله دو چند می دهد هر که را خواهد و الله جواد دانا ا ست.

حضرت عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما می‌فرماید: هنگامی‌که آیه‌ی فوق نازل شد رسول‌الله ﷺ دعا فرمودند: بار الها! امّتم را بیشتر عطاکن، بعد این آیه نازل شد ﴿من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضعفه له اضعافاً کثیرة﴾. دوباره رسول‌الله (ﷺ) دعا فرمود:

۱ - تفسیر قرطبی: ۲۴۲/۱۷

ای پروردگارمن! بازهم امّتم را بیشتر عطا کن. بعد این آیه نازل شد:[1] ﴿إِنَّمَا یُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَیۡرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰].

حضرت خریم بن فاتک (رضی الله عنه) می‌فرماید: رسول‌الله (ﷺ) فرمودند: کسی‌که در راه خداوند متعال مقداری خرج نماید الله تعالی آن را به هفتصد برابر می‌رساند.[2]

حضرت ابوهریره (رضی الله عنه) روایت می‌کند: برای رسول‌الله (ﷺ) (در شب معراج) اسبی آورده شد که هر قدم راه رفتن آن به‌اندازه‌ی مسافت دید انسان بود. رسول‌الله (ﷺ) به راه افتادند و جبرئیل (علیه السلام) نیز به‌همراه آن‌حضرت ﷺ حرکت کردند. آنان گروهی را دیدند که دریک روز بذر افشانی می‌کردند و در روز دوّم درو می‌کردند هرگاه که درو می‌کردند دوباره به حالت اوّل خود برمی‌گشتند. آن‌حضرت (ﷺ) از جبریل علیه السلام پرسید: این‌ها چه کسانی هستند؟ جبریل (علیه السلام) گفت: این‌ها مجاهدان راه خدا هستند که نیکی‌های آنان تا هفتصد برابر افزایش داده شده است. ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَیۡءٍ فَهُوَ یُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَیۡرُ ٱلرَّٰزِقِینَ﴾ [سبا: ۳۹].

سپس آنان به نزد قومی رسیدند که سرهای آنان با صخره‌ای کوبیده و شکسته می‌شد. وقتی یک‌بار سرهای آنان متلاشی می‌شد، دوباره به حالت اوّل برمی‌گشت. و این عمل مرتباً بدون وقفه با آنان انجام داده می‌شد. آن‌حضرت (ﷺ) از جبریل (علیه السلام) پرسید: این‌ها چه کسانی هستند؟ جبریل علیه السلام جواب داد: این‌ها کسانی‌اند که سرهای‌شان از ادای نماز سنگینی می‌کرد. سپس نزد گروهی رسیدند که در جلوی وعقب آنان تکّه‌ی زمینی (چراگاه) هست و آنان در میان درختان خاردار و زقّوم و سنگ‌های آتشین جهنّم و اخگر آن می‌چریدند همان‌طور که

۱ - بیهقی در شعب ایمان: ۱۰۱/۲

۲ - ترمذی: ابواب الجهاد / باب ماجآء فی فضل النفقه فی سبیل الله: ۹۰/۳ - نسایی: کتاب الجهاد / باب فضل النفقه فی سبیل الله: ۴۹/۶.

حیوانات می‌چرند. آن‌حضرت (ﷺ) پرسید: ای جبریل این‌ها چه کسانی هستند؟ جبریل ؑ در جواب فرمود: این‌ها کسانی هستند که زکات اموال‌شان را نمی‌پرداختند. پروردگار بر این‌ها ظلم نکرده است؛ زیرا خداوند متعال بر بندگانش ظلم نمی‌کند.[1]

حضرت ابومسعود انصاری ؓ می‌فرماید: شخصی با یک شتر لگام شده درخدمت آن‌حضرت ﷺ آمد و گفت: این شتر در راه خدا صدقه است. رسول‌الله ﷺ فرمود: در عوض این، برای تو روز قیامت هفتصد شتر می‌رسد که تمام آن‌ها لگام دارند.[2]

مقصود این حدیث آن است که روز قیامت اجر و پاداش هفتصد شتر به آن مرد می‌رسد. البته می‌شود حدیث را بر معنای ظاهری آن حمل کرد. یعنی واقعاً در جنّت هفتصد شتر به او داده می‌شود که جهت تفریح و گردش در بهشت بر آن‌ها سوار می‌شود. آنچنان‌که تذکره‌ی اسب و شتر بهشتی در صفحات قبل گذشت. امام نووی رحمه الله همین احتمال را پسندیده است.

حضرت خریم ؓ روایت می‌کند: رسول‌الله (ﷺ) فرمودند: کسی که در راه خداوند متعال نفقه‌ای خرج نماید، (آن نفقه) هر روز در میزان اعمال او قرار داده می‌شود.[3]

آن‌چه که در حدیث آمده است هفتصد برابر از نفقه در راه خدا ثواب حاصل می‌گردد، در صورتی است که شخص خود در خانه نشسته باشد و در جهاد آن پول را خرج کند، امّا چنانچه شخص خودش جهاد نماید و مال و نفقه در جهاد خرج کند، پس آن شخص در نزد خداوند هفتصد هزار برابر ثواب بدست می‌آورد.

۱ - دلائل النبوة: ۱۴۳/۲

۲ - مسلم: کتاب الامارة / باب فضل الصدقة فی سبیل الله و تضعیفها: ۱۵۰۵/۳، ش۱۸۹۲.

۳ - مصنف ابن ابی شیبه: ۳۱۸/۵.

همچنان‌که رسول‌الله (ﷺ) فرمودند: کسی که مالی در راه خدا (جهاد) بفرستد و خود در خانه بنشیند، برای او در عوض هر درهمی پاداش خرج کردن هفتصد درهم می‌رسد و کسی که خودش در جهاد شرکت کند و برای مخارج خود در جهاد مال مصرف کند پس برای او در عوض هر درهم هفتصد هزار درهم ثواب می رسد.[1] (واللهُ يُضاعِفُ لِمَن يشَاءُ)

معاذ ؓ از آن‌حضرت ﷺ روایت می‌کند: «بشارت باد برای کسی که در جهاد در راه خدا، خداوند متعال را بسیار ذکر می‌کند، چرا که برای او در ازای هر کلمه‌ای هفتاد هزار نیکی می‌رسد. هر نیکی آن ده برابر می‌گردد، علاوه بر آن زیادتی که از طرف خداوند متعال به او عطا می‌شود.!» سوال شد: یا رسول‌الله ﷺ! پس نفقه (مصرف در راه جهاد) چطور؟ فرمود: «از انفاق در جهاد هم به مقدار آن نیکی می‌رسد.» راوی - عبدالرّحمن - می‌گوید: به معاذ (ؓ) گفتم: همانا انفاق در راه خداوند متعال هفتصد برابر می‌شود. - چنانکه در حدیث شریف آمده است - معاذ (ؓ) فرمود: فهم و درک تو کم است بی‌گمان این ثواب زمانی به آنان می‌رسد که آنها در راه جهاد مصرف کنند و خودشان در خانه‌های خود با اهل و عیال خود بنشینند و در جنگ شرکت نکنند. امّا چنانچه آنان شخصاً در جهاد شرکت کنند و از مال خود مصرف کنند، خداوند متعال از خزانه‌های رحمت خود برای آنان پاداش‌هایی پوشیده، می‌دهد که در خور فهم علم بندگان نیست. آنان حزب‌الله هستند و بی‌گمان حزب‌الله غالب هستند.[2]

ابوهریره ؓ از آن‌حضرت (ﷺ) نقل می‌کند : کسی که در راه خداوند در جهاد یک جفت (از چیزی) خرج کند، در بهشت صدا کرده می‌شود که ای بنده‌ی خدا این خیر و نیکی است پس جلو بیا! اگر کسی از اهل نماز باشد از درب مخصوص نماز صدا کرده می‌شود، و اگر کسی از اهل جهاد باشد از درب جهاد صدا کرده

۱ - ابن ماجه: کتاب الجهاد / باب فضل نفقه فی سبیل الله: ۹۲۲/۲

۲ - مجمع الزوائد: ۲۸۲/۵.

می‌شود و اگر کسی از اهل صدقه باشد از درب صدقه صدا کرده می‌شود و کسی که از اهل روزه باشد از درب ریّان (سیرابی) صدا کرده می‌شود. حضرت ابوبکر ﷺ پرسید: پدر و مادرم به فدایت! چه لزومی دارد که کسی از تمام دروازه‌ها صدا کرده شود؟ آیا واقعاً کسی هست که از تمام درب‌ها صدا کرده شود؟ رسول‌الله (ﷺ) فرمودند: بله! من از خداوند امیدوارم که تو از آن گروه باشی.[1]

در روایتی از مسند احمد آمده است: آن‌حضرت (ﷺ) فرمودند: «کسی‌که یک جفت (از چیزی) در راه الله (جهاد) خرج کند، دربان جنّت او را صدا می‌کند: ای مسلمان، این کار خیر است بشتاب بسوی آن، ابوبکر ﷺ گفت: «آن‌شخص است که هلاک نمی‌شود.» آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «هیچ مالی مرا اینقدر نفع نداده که مال ابوبکر (ﷺ) مرا نفع داده است. ابوبکر ﷺ چون این را شنید، گریست و گفت: «الله ﷻ مرا بوسیله شما نفع داده است.»[2]

ابوذر ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: کسی‌که از مالش یک جفت در راه خداوند (جهاد) خرج کند، دربان جنّت شتابان به‌طرف او می‌آید. راوی می‌گوید: ما پرسیدم: «مراد از یک جفت از مال چیست؟ گفت: دو اسب از گله‌ی اسب‌هایش یا دو شتر از گله‌ی شترهایش» (و همچنین از سایر چیزها یک یک جفت بدهد: مثل دو گاو، دو لباس و غیره)[3]

ثوبان ﷺ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: «بهترین دیناری که خرج کرده می‌شود، دیناری است که انسان برای خانواده‌اش خرج می‌کند و دیناری است که

۱ - بخاری: کتاب الصوم / باب الریان للصائمین، ش۱۸۹۷ - مسلم: کتاب الزکواة / باب من جمع الصدقة واعمال البر: ۲/۷۱۱ - ۷۱۲ - مسند احمد: ۲/۲۶۸

۲ - مسند احمد: ۲/۳۶۶

۳ - مستدرك: کتاب الجهاد / باب ما من عبد ینفق من کل مال له زوجین فی سبیل الله: ۲/۸۶ - نسایی: الجهاد / فضل النفقه فی سبیل الله، مسند احمد: ۵/۱۵۱

انسان برای سواری جهادش خرج می‌کند و دیناری است که در راه خدا (جهاد) برای دوستانش خرج می‌کند.[1]

عبدالله بن عبّاس ﷺ می‌فرماید: چهل نفر از همراهان نجاشی به خدمت آن‌حضرت ﷺ آمدند و در غزوه‌ی اُحد با آن‌حضرت ﷺ شرکت کردند. بعضی از آنان مجروح شدند؛ امّا هیچ یک شهید نشد. وقتی آنان زخم‌ها و نیازهای مجاهدان را دیدند، گفتند: یا رسول‌الله ﷺ! ما آدمانی سرمایه‌دار هستیم به ما اجازه دهید، برویم اموال‌مان را بیاوریم و به افراد نیازمند و مجروحان کمک کنیم.

آن‌حضرت ﷺ به آنان اجازه دادند. آنان رفتند و اموال‌شان را آوردند و به مسلمانان کمک کردند. آنگاه این آیات نازل شد:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ۝ وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ۝ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡتَوۡنَ أَجۡرَهُم مَّرَّتَيۡنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ [قصص:۵۲، ۵۳، ۵۴]

ترجمه: آنان‌که داده ایم ایشان را کتاب پیش از قرآن ایشان به قرآن ایمان می ارند وچون قرآن خوانده می‌شود بر ایشان گویند ایمان آوردیم به آن هر آیینه وی راست است از جانب پروردگار ما هر آیینه ما پیش از نزول قرآن منقاد بودیم این جماعه داده می‌شود ایشان را مزد ایشان دوبار به سبب آن‌که صبر کردند ودفع می‌کنند به خصلت نیک بدی را واز آن‌چه روزی داده ایم ایشان را خرج می کنند.

مقصود از خرج کردن، همان اموالی هستند که بوسیله‌ی آن‌ها مسلمانان را کمک می‌کردند.(ابن عساکر)

در روایتی آمده است: «عثمان بن عفّان ﷺ در غزوه‌ی تبوک یک هزار دینار به سپاه مسلمانان کمک کرد. او آن دینارها را آورد و در دامن آن‌حضرت ﷺ ریخت. آن‌حضرت ﷺ در حالی‌که آن دینارها را با دستانش می‌غلطانید، می‌گفت: «از امروز

۱ - صحیح مسلم: الزکوة فضل الصدقة علی العیال والملوك: ۲/۶۹۱-۶۹۲

به بعد هیچ گناهی به عثمان زیان نمی‌رساند. رسول‌الله ﷺ بار بار این کلمات را تکرار کردند.[1]

در روایتی آمده است: رسول‌الله ﷺ دعا می‌کرد: «پروردگارا! تو از عثمان راضی باش، بدون تردید من از وی راضی هستم.»[2]

درباره‌ی کمک مالی عثمان ؓ در غزوه‌ی تبوک روایات مختلف‌اند. خلاصه‌ی آن‌ها این‌که وی نخست سیصد شتر با تجهیزات آن‌ها کمک کرد. دو مرتبه یک هزار دینار کمک کرد. سپس تعداد شتران را به یک هزار شتر و مبلغ دینارها را به ده هزار دینار افزایش داد. و علاوه از این‌ها بیست یا پنجاه اسب هم کمک کرد.[3]

عروه بن زبیر ؓ می‌گوید: عبدالرّحمن بن عوف پنجاه هزار دینار برای جهاد وصیت کرد. (در زمان اجرای وصیت) به هر مجاهدی هزار دینار می دادند. (ابن عساکر)

امام زهری ؒ می‌گوید: عبدالرّحمن بن عوف (ؓ) برای هر یکی از بدریان هفتصد دینار وصیت کرده بود. در آن وقت یکصد نفر از بدریان زنده بودند. حضرت عثمان غنی ؓ با آن‌که در آن زمان خلیفه‌ی مسلمین بود، مشمول آن وصیت قرار گرفت. عبدالرّحمن بن عوف ؓ یک‌هزار اسب هم برای جهاد در راه خدا وصیت کرده بود. (ابن عساکر)

علاّمه قرطبی ؒ در تاریخ قرطبی می‌نویسد: «ذوالریاستین بن سهل یک میلیون دینار در جهاد خرج کرد و گفت: اگر من دو برابر این را می‌داشتم، آن‌ها را هم خرج می‌کردم.[4]

---

۱ - مسند احمد: ۶۳/۵ - ترمذی: المناقب / عثمان بن عفان: ۲۸۹/۵.

۲ - سیره ابن هشام: غزوة التبوك ما انفقه عثمان: ۱۱۹/۴

۳ - الریاض النضره: ۹۱/۲

۴ - تاریخ قرطبی

در باب چهارم واقعه‌ی امّ ابراهیم هاشمی را خواندید که او چطور فرزندش را برای جهاد فرستاد و ده هزار دینار هم به وی داد.

داستان‌های خرج کنندگان در راه خدا بی‌شماراند.

در مورد نافع فهری ؒ آمده‌است: اگر زنی برایش یک کلاف نخ می‌آورد و می‌گفت: این را در راه الله قبول کن. وی آن‌را قبول می‌کرد. و گاهی چنان می‌شد که پیش او ثلث دینار می‌آوردند که آن‌را در راه خدا خرج کند، او آن‌را می‌گرفت شخصی به او گفت: خداوند تو را از این چیزها (کم ارزش) بی نیاز کرده است. او گفت: بی‌شک خداوند مرا غنی گردانیده است. امّا من صدقات این‌ها را بدان خاطر قبول می‌کنم که خداوند به آنان در مقابل این صدقات اجر می‌دهد و من باز این صدقات را در راه خدا خرج می‌کنم. بدین‌ترتیب خداوند متعال به من هم اجر و پاداش می‌دهد.

بی‌گمان آن بزرگوار درست گفته است. چرا که خداوند به اندازه ذرّه‌ای هم بر کسی ظلم روا نمی‌دارد. از این‌رو اگر به اندازه ذره‌ای نیکی باشد، آن را چند برابر می‌کند و از طرف خود به انسان «اجر عظیم» عطا می‌کند.

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هیچ نیکی را کم و حقیر مپندارید، (اگر چه هر قدر هم کم باشد)

پس لازم است که انسان از صدقه کردن شی کم و اندک در راه خدا نباید خجالت بکشد. بی‌گمان اگر نیّت او صحیح باشد، الله تعالی آن را می‌افزاید و زیاد می‌کند.

از کعب ؓ روایت است: مردی به‌خاطر عاریت دادن یک سوزن در راه خداوند متعال به بهشت رفت. و زنی به‌خاطر همکاری با یک جوال در راه خداوند متعال وارد بهشت شد.

حضرت ابن عبّاس ﵄ می‌فرماید: در راه الله تعالی خرج کن اگر چه پیکان تیری باشد.[1]

یک قصّه‌ی عبرت آموز

در مدینه‌ی منوره شخصیّتی بزرگ و مجاهد بنام «ابوقدامه» وجود داشت. خداوند متعال شوق جهاد را در سرزمین روم در دل او انداخته بود.

روزی وی در مسجد رسول‌الله ﷺ با دوستان خود مشغول صحبت بود. دوستانش از او خواستند عجیب‌ترین چیزی را که در جهاد دیده است برای‌شان تعریف کند. ابوقدامه گفت: یک مرتبه به‌منظور خریداری یک شتر برای حمل سلاح‌هایم وارد شهر «رقه» شدم. یک‌روز آن‌جا نشسته بودم. ناگهان زنی پیش من آمد و گفت: شنیده‌ام شما از جهاد تعریف می‌کنید و برای رفتن به آن مردم را ترغیب می‌نمایید! خداوند متعال به من موهایی عطا کرده است که به هیچ زنی نداده است. من آن موهای خود را قطع کرده و بوسیله‌ی آن‌ها طناب‌هایی برای اسب‌ها درست کرده و آن‌ها را با خاک آلوده نموده‌ام تا نظر کسی بر آن‌ها نیفتد. من از شما می‌خواهم آن طناب‌ها را با خود ببری. و به‌هنگام اوج جنگ چنانچه خودت یا دیگری به آن‌ها نیاز پیدا کرد، از آن‌ها (به‌عنوان افسار اسب و غیره) استفاده کنید تا غبار جهاد در راه خدا به آن‌ها اصابت کند. من یک بیوه‌زن هستم که شوهر و سایر خانواده‌ام در راه خدا شهید شده‌اند. اگر من اجازه‌ی شرکت در جهاد می‌داشتم، بدون تأمل در آن شرکت می‌جستم. ای ابوقدامه: شوهرم بعد از خودش فرزندی برای من به یادگار گذاشته است که عالم قرآن و سوارکار و تیرانداز ماهر و نوجوانی زیبا است. او شب‌ها را به بندگی سپری می‌کند و روزها را روزه می‌گیرد. سنّ آن پانزده سال بیشتر نیست. اکنون او به زمینی که پدرش به ارث گذاشته است رفته است. امکان دارد قبل از حرکت شما برای رفتن به جهاد برگردد. من او را هم

۱ - ابن ابی شیبه: کتاب الجهاد: ۳۳۱/۵.

به الله تعالی هدیه می‌کنم تا همراه شما در جهاد شرکت کند. من تو را به حرمت اسلام سوگند می‌دهم که آرزوی مرا پیرامون تحصیل اجر و ثواب برآورده کنی!.

بعد از آن ما به اتّفاق دوستان از «رقه» خارج شدیم. هنگامی‌که به قلعه مسلمه بن عبدالملک رسیدیم یک سوار کار از پشت سرما فریاد زد: ای ابوقدامه خدا بر تو رحم کند نگهدار.! من به دوستانم گفتم: شما بروید من می‌بینم این کیست؟ آن سوارکار به من نزدیک شد و مرا در آغوش گرفت و گفت: خداوند را سپاس که مرا از همراهی تو محروم نکرد و مرا ناکام نگردانید. من به او گفتم: ای دوست عزیز لطفاً چهره‌ات را به من نشان بده اگر بر تو جهاد لازم باشد تو را امر به همراهی می‌کنم و اگر بر تو لازم نباشد تو را بر می‌گردانم. چون او نقاب از چهره بالا زد، دیدم نوجوانی است مشابه بدر و آثار ناز و نعمت بر وی ظاهر است.

من به او گفتم: ای پسرم آیا پدر تو زنده است؟ او جواب داد: نه! پدرم شهید شده است و من می‌خواهم با تو همراه شوم و انتقام خون او را (از کفّار) بگیرم. آرزو دارم که مرا نیز شهادت نصیب گردد. من گفتم: پسرم آیا مادر تو زنده است؟ او گفت: آری! من به او گفتم: پیش مادرت بر گرد و از او اجازه بگیر. اگر به تو اجازه داد که خوب ورنه به نزد او بمان! زیرا اطاعت از مادر برای تو از شرکت در جهاد افضل است. همان‌گونه که بهشت زیر سایه‌ی شمشیرها است، زیر پای مادران هم هست.

او گفت: ای ابوقدامه مگر تو مرا نمی‌شناسی؟ من گفتم: نه! او گفت: من فرزند همان زنی هستم که به تو امانتی داده است! چقدر زود شما وصیت مادرم - صاحب طناب‌ها را از یاد برده‌ای! و انشاءالله من شهید، پسر شهید خواهم بود. تو را به خداوند متعال سوگند می‌دهم که مرا از جنگ در راه خدا همراه خودت محروم نکنی؛ چون‌که من حافظ قرآن و عالم به سنّت‌های رسول‌الله ﷺ هستم و در فن اسب سواری و تیراندازی مهارت زیادی دارم. در منطقه‌ی خودم کسی از من سوارکارتر نیست. مرا به خاطر سن و سال کمی که دارم به چشم حقارت مبین! مادرم مرا قسم داده که دوباره باز نگردم و گفته است: وقتی با کافران روبرو شدی پشت به آن‌ها نکن و جان خود را به الله تقدیم کن.! قرب الله و جوار پدرت و دایی‌های صالح خود

را در بهشت طلب کن. و اگر الله تعالی شهادت را نصیب تو گردانید، برای من شفاعت کن چرا که من شنیده‌ام: شهید برای هفتاد نفر از خانواده‌اش و هفتاد نفر از همسایگانش شفاعت می‌کند. سپس مادرم مرا در آغوش کشید و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! این فرزند دلبند و جگر گوشه‌ام را تحویل تو داده‌ام او را به پدرش ملحق بگردان.

ابن قدامه می‌گوید: چون سخنان آن نوجوان را شنیدم، گریه‌ای سخت به‌سراغم آمد. آن نوجوان به من گفت: ای عمو! چرا گریه می‌کنی؟ اگر به خاطر سن کم من گریه می‌کنی، همانا خداوند کوچکتر از من را هم در صورتی که از او نافرمانی کنند، عذاب می‌دهد. من گفتم: گریه‌ی من به‌خاطر سنّ کم تو نیست، ولی برای مادر تو گریه می‌کنم که او بعد از تو چه حالی خواهد داشت! به هرحال ما به‌راه افتادیم. من اعمال آن نوجوان را زیر نظر گرفتم؛ دیدم او یک لحظه از یاد خداوند متعال غافل نیست. در مسیر راه او از همه‌ی ما سوارکارتر بود. هر جای منزل می‌گرفتیم او به خدمت ما مشغول می‌شد. ما راه را ادامه دادیم تا آن‌که هنگام غروب در نزدیکی منطقه‌ی دشمن اقامت گزیدیم. با توجّه به این‌که ما روزه داشتیم، آن نوجوان شروع به پختن غذا کرد. ناگهان چرت بر وی غالب آمد و او به خواب رفت. دیدم او در خواب می‌خندد. وقتی از خواب بیدار گشت از او پرسیدم: پسرم! من دیدم در خواب می‌خندیدی دلیل آن چه بود؟ او در جواب به من گفت: من در خواب با یک رویای عجیب مواجه شدم. از فرط خوشی نسبت به آن، خنده‌ام گرفت. گفتم: چه چیزی دیدی؟ او خوابش را این‌گونه با من تعریف کرد: یک باغ سرسبز عجیبی دیدم که در آن مشغول سیر و تفرح بودم. چشمم به یک کاخ زیبای نقره‌ای افتاد که با درّ و جواهر تزیین شده بود و درهایش از جنس طلا وپرده‌هایش پایین کرده شده بود. در داخل آن کاخ چند دختر که صورت‌های‌شان مانند آفتاب می‌درخشید، وجود داشت. آنان پرده‌ها را بالا زدند وقتی نگاه‌شان به من افتاد به من خیر مقدم گفتند. من می‌خواستم به یکی از آنان دست بزنم. او گفت: عجله نکن! هنوز وقت آن نرسیده است. از آن‌ها شنیدم که با همدیگر می‌گفتند: این آقا شوهر خانم «مرضیّه» است.

بعد به من گفتند: خداوند بر تو رحم کند برو جلوتر! من جلوتر رفتم. در قسمت فوقانی آن کاخ اتاقی از جنس طلای قرمز دیدم. در آن یک تخت از زبرجد سبز وجود داشت که پایه‌های آن از نقره‌ی سفید بود. و بر آن دختری که صورتش مانند آفتاب می‌درخشید، نشسته بود. اگر خداوند متعال به چشمانم استحکام و نیرو نمی‌داد از غایت زیبایی آن دختر و آن اتاق، عقل و دماغم از بین می‌رفت. وقتی چشم آن دختر به من افتاد ضمن عرض خیر مقدم، به من گفت: ای ولی خدا و ای دوست خدا تو از من هستی و من از تو هستم. من می‌خواستم او را در آغوش بگیرم، او گفت: عجله نکن! فردا وقت نماز ظهر با هم ملاقات خواهیم کرد.

ابوقدامه ؒ می‌گوید: به او گفتم: خوابی مبارک و مایه‌ی خیر است. بامداد روز بعد از هر طرف ندای «یا خیل الله اِرکبی و باالجنّه أبشری» ای سپاهیان خدا سوار شوید و مژده‌ی بهشت را دریابید! دیری نگذشت قشون دشمن بسان ملخ به‌سوی ما پیشروی کرد. نخستین کسی‌که از میان ما بر آنان تاخت، همان نوجوان بود. او خود را بر قلب سپاه دشمن زد و جمع آن‌ها را فراکنده ساخت و تعداد کثیری از آن‌ها را به درک واصل کرد. وقتی آن شهامت را از او دیدم لگام اسبش را گرفتم و گفتم: پسرم! به عقب برگرد تو هنوز بچّه‌ای و تدابیر جنگی را بلد نیستی. او فورا رو به من کرد و گفت: ای عمو مگر این فرموده‌ی الهی را فراموش کرده‌ای؟

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ﴾ [انفال: ۱۵]

ترجمه: ای مومنان چون بهم آیید با کافران انبوه کرده پس مگردانید بسوی ایشان پشت را.

آیا تو می‌خواهی من به عقب بر گردم و از اهل دوزخ قرار بگیرم. مشغول صحبت بودیم که ناگهان دشمن مجدّداً بر ما یورش بُرد. لشکر دشمن بین من و بین آن نوجوان حایل گردید. هرکس به شکلی سرگرم مبارزه شد. در آن روز افراد بی‌شماری از مسلمانان شهید شدند. وقتی جنگ پایان یافت. تعداد شهدای مسلمانان فراتر از حد شمارش رسیده بود. من بر اسبم سوار شدم و در میان مقتولان دور زدم. هیچ یک از آنان به‌علّت کثرت خون و وجود غبار بر

چهره‌های‌شان شناخته نمی‌شد. در همان اثنا آن نوجوان را دیدم که زیر سم‌های اسب‌ها لگد مال شده و با خون و خاک آلوده شده است. در حالی‌که زخمی بود با صدایی گرفته می‌گفت: ای مسلمانان عمویم ابو قدامه را به‌سوی من بفرستید! وقتی صدایش را شنیدم، جلو رفتم و گفتم: من ابوقدامه ؒ هستم. آنگاه گفت: ای ابوقدامه! ای عموجان! سوگند به‌پروردگار کعبه خوابم درست از آب درآمد. من پسر همان زن صاحب ریسمان هستم. ابوقدامه ؒ می‌گوید: آن‌گاه من خودم را بر روی آن انداختم و پیشانیش را بوسیدم و به پاک کردن خاک‌ها از چهره‌ی وی مشغول شدم و به وی گفتم: پسرم! روز قیامت عمویت را در هنگام شفاعت فراموش نکن! او در پاسخ به من گفت: افرادی مانند تو هرگز فراموش نخواهند شد. آیا تو با لباس‌هایت گرد و خاک از صورت من می‌زدایی در حالی‌که لباس‌های خودم به این خون‌ها بیشتر مستحقّ و شایسته‌اند. بگذار عمو فردا با همین حالت با خداوند متعال ملاقات کنم. عمو جان! حوری که در خواب دیده بودم هم اکنون آن‌را دارم می‌بینم که بر بالین من ایستاده و به من می‌گوید: زود باش خیلی مشتاق دیدار تو هستم. ای عمو اگر با سلامتی بر گشتی لباس‌های رنگین به خون مرا بدست مادر ماتم زده‌ی من برسان! تا برایش ثابت شود که من خلاف وصیّتش عمل نکردم و در مقابل دشمن از خود بزدلی نشان ندادم. او را سلام برسان و برایش بگو: خداوند هدیه‌ی تو را پذیرفت. ای عمو یک خواهر ده ساله دارم هرگاه من به خانه می‌رفتم قبل از همه او به من سلام می‌گفت. و هرگاه از خانه بیرون می‌رفتم آخرین نفر او بود که با من خدا حافظی می‌کرد و از من جدا می‌شد. من اکنون از خانه بیرون آمدم، او پس از خدا حافظی به من گفت: برادرجان تو را به خدا زود برگرد و زیاد تاخیر نکن! وقتی او را دیدی سلامم را به او برسان و به او بگو: برادرت گفته است: خواهر از حالا نگهبان تو تا روز قیامت خداوند متعال است. بعد خنده بر لبانش نقش بست و گفت: «اشهد ان لاّ اله الاّ الله وحده لاشریک له و صدّق وعده و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله» بدین‌ترتیب روحش پرواز کرد. او را با لباس‌هایش به‌خاک سپردیم. (رضی‌الله عنه وعنّا به)

ابوقدامه ؒ می‌گوید: وقتی بر گشتیم وبه «رقّه» رسیدیم بلادرنگ به خانه‌ی آن نوجوان رفتم. در آن‌جا دختری دیدم که شبیه همان نوجوان بود. او کنار دروازه ایستاده بود و هرکس از کنار او می‌گذشت می‌پرسید: از کجا می‌آیی؟ آنان در پاسخ به او می‌گفتند: ما داریم از جهاد می‌آییم. باز او از آنان سوال می‌کرد: آیا برادرم همراه شما بر نگشته است؟ آنان می‌گفتند: ما برادر تو را نمی‌شناسیم. ابوقدامه ؒ می‌گوید: وقتی صدای آن دختر را شنیدم، بنزد وی رفتم. او از من هم سوال کرد: عمو از کجا می‌آیی؟ چرا همه‌ی مردم برگشته‌اند و من برادرم را نمی‌بینم. این‌را گفت و شروع به گریه نمود من هم از گریه‌ی او متاثّر شدم؛ امّا به خاطر دل‌جوی آن دختر خود را کنترل کردم و به آن دختر گفتم: به صاحب خانه بگو: بیا با ابوقدامه صحبت کن! باشنیدن صدای من آن زن از خانه بیرون آمد. من به او سلام کردم. او بعد از جواب سلام من گفت: ای ابوقدامه! برای عرض تبریک آمده‌ای یا برای عرض تعزیت؟ گفتم: متوجّه منظور شما نشدم. او گفت: اگر فرزندم زنده برگشته است به من تعزیت بگو و اگر شهید شده است به من تبریک بگو! گفتم: خوشحال باش خداوند هدیه‌ی تو را به درگاه خودش پذیرفت. او در حالی‌که گریه می‌کرد پرسید: واقعاً راست می‌گویی؟ من پاسخ دادم: آری! بعد او گفت: «الحمدلله الّذی جعله ذخیرة لی یوم القیامه.» سپاس خداوند متعال را که فرزند مرا ذخیره‌ای برای قیامت من قرار داد.

بعد به‌سوی خواهر همان نوجوان رفتم وگفتم: دخترم! برادرت تو را سلام رسانده و گفته است: پس از من خداوند متعال محافظ تو است. او با شنیدن این سخن جیغی کشید و بیهوش شد. پس از اندکی او را حرکت دادم، دیدم روحش را به‌جان آفرین تسلیم کرده است. لباس‌های او را به مادرش تحویل دادم و از در گذشت نوجوان و دختر بی‌نهایت متاثر شدم. ولی صبر مادرشان مرا فوق‌العاده شگفت‌زده کرد.[1]

۱ - حکاها احمد ابن الجوزی الدّمشقی فی کتابه المسمّی بسوق‌العروس و انس‌النفوس

باب دهم

بیان وعید شدید برای کسانی که مال‌شان را در جهاد در راه خدا خرج نمی‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ ۛ وَأَحْسِنُوٓاْ ۛ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾ [بقره:۱۹۵]

ترجمه: و خرج کنید، در راه الله و میفگنید خویشتن را بسوی هلاکت و نیکوکاری کنید هر آیینه الله دوست می دارد نیکو کاران را.

امام بخاری و ابن ابی‌حاتم و عده‌ای دیگر از علما از حضرت حُذَیفه ؓ روایت می‌کنند: منظور آیه‌ی کریمه با ترک انفاق در راه خدا، (جهاد) خود را به هلاکت انداختن است.[1]

تفسیر فوق از بسیاری دیگر از صحابه و تابعین بزرگ نیز منقول است.

خداوند ارشاد می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۞ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ۖ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ [التوبه: ۳۴-۳۵]

ترجمه: و آنان‌که ذخیره می‌کنند زر ونقره را وخرج نمی‌نما یند آن را در راه الله بشارت ده این جما عه را به عذاب درد ناک روزی که گرم کرده شود بر آن مال در آتش دوزخ پس داغ کرده شود

۱ - بخاری: تفسیر / «وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقو بایدیکم الی التهلکة».ش ۴۵۱۶ - تفسیر ابن ابی حاتم: ق ۱۲۸ / أ

به آن پیشانی ایشان را و پهلوی ایشان را و پشت ایشان را و گفته شود این است آن‌چه ذخیره نها دید برای خود پس بچشید آن‌چه ذخیره می‌کردید.

فرمان خداوندی است:

﴿هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ ۖ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ ٱلْغَنِيُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ ۚ وَإِن تَتَوَلَّوْاْ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓاْ أَمْثَٰلَكُم﴾ [محمد: ۳۸]

ترجمه: آگاه شوید شما ای جما عۀ که خوا نده می شود شمارا تا خرج کنید در راه الله پس از شما کسی هست که بخل می کند وهر که بخل کند جز این نیست که بخل می کند از خویش والله توان گر ا ست وشما محتاج اید واگر رو گردان شوید بدل آ رد گروهی دیگر را غیر شما باز نبا شند آن جما عه مانند شما.

الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَٰتَلَ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعْدُ وَقَٰتَلُواْ ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحدید: ۱۰]

ترجمه: و چیست شما را که خرج نکنید در راه الله و الله را ست واپس گذا شته‌ی آسمان‌ها وزمین برابر نیست از شما آن که خرج کرد پیش از فتح مکه وقتال کرد با آن‌که این چنین عمل بعد از فتح مکه کرده با شد آن جماعه در مرتبه بزرگ تر اند از آنان که خرج کردند بعد از فتح وقتال کردند و هریک را وعده داده است الله حالت نیک والله به آن‌چه می‌کنید خبر دار است.

امام قرطبی ؒ می‌فرماید: مطلب آیه‌ی کریمه این است که چه چیزی شما را از انفاق در راه خدا باز می‌دارد؟! در حالی‌که مرگ بر همه‌ی شما آمدنی است و شما همه چیز را پشت سرتان ترک می‌کنید و به‌سوی خدای‌تان برمی‌گردید و اموال‌تان به‌سوی او ارجاع داده می‌شوند. بنابر این مطلب «و لِلّه میراث السموات...» همین است. یعنی آسمان و زمین بسوی او بر می‌گردند و هرآن‌چه بین آن ها است فنا

خواهند شد؛ همچنان‌که میراث به صاحب آن وصول می‌شود همین‌طور این‌ها به‌سوی الله تعالی برخواهند گشت.[۱]

مالک بن اوس بن حدثان ﷺ می‌گوید: حضرت ابوذر ﷺ از شام تشریف آورد و من در مسجد نشسته بودم او به ما سلام گفت و بعد کنار یک ستون به ادای دو رکعت خیلی طولانی پرداخت. سپس تمام سوره‌ی تکاثر را تلاوت کرد. همه‌ی مردم کنار او جمع شدند و خطاب به او گفتند: ای ابوذر! یک حدیث از احادیث رسول الله ﷺ بر ما بشنوان! ابوذر ﷺ فرمود: «از آقا و محبوبم ﷺ شنیدم: در شتر زکات هست. در گاو زکات هست. در پارچه زکات هست. و هر شخص طلا و نقره جمع نمود و نه از آن به بدهکاری کمک کرد و نه در راه خدا خرج نمود، آن شخص در روز قیامت با آن طلاها و نقره‌ها داغ داده خواهد شد». سپس ابوذر ﷺ این آیت را تلاوت کرد:[۲]

﴿وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (ابن عساکر) [توبه: ۳۴]

ترجمه: و آنان‌که ذخیره می‌کنند زر ونقره را وخرچ نمی‌نما یند آنرا در راه الله بشارت ده این جماعه را به عذاب درد ناک.

عبدالله بن صامت ﷺ می‌گوید: با ابوذر ﷺ همراه بودم مقداری مال برایش آورده شد. کنیز او آن مبلغ را در نیازهایش مصرف کرد و هفت درهم از آن باقی ماند. ابوذر ﷺ به کنیزش گفت: با این درهم‌ها سکّه خرید کن! عبد الله بن صامت ﷺ فرمود: شما این هفت درهم را نگهدارید شاید برایتان ضرورتی پیش بیاید یا مهمانی از راه برسد. ابوذر ﷺ فرمود: آقایم محمّد ﷺ مرا توصیه کرده است:

---

۱ - تفسیر قرطبی: ۳۶۲/۲.

۲ - ابن عساکر.

هر طلا و نقره‌ای که (درکیسه‌ای) گذاشته شود او برای صاحب خود اخگری است ...[۱]

ابو امامه ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس نه خودش جهاد کرد نه برای مجاهدی ابزار جهاد تهیّه کرد، نه در غیاب مجاهدی از خانواده‌ی آن با هدف خیر دیدن کرد، او را خداوند قبل از قیامت به مصیبتی سخت گرفتار خواهد نمود.[۲]

اسلم بن عمران ﷺ می‌گوید: کاروان ما از مدینه به قصد حمله بر قسطنطینیه به فرماندهی عبدالرّحمن بن خالد حرکت کرد. (در دوران جنگ) سپاه دشمن خود را به دیوارهای شهر مخفی کرده بود یکی از مسلمانان به تنهایی بر صفوف دشمن حمله برد. مردم که او را با این وضعیت دیدند سر و صدا راه انداختند و با همدیگر گفتند: این شخص خودش را با دست خود به هلاکت انداخت، در حالی‌که در قرآن آمده است: ﴿وَلَا تُلْقُوا۟ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾ الایه:

ابو ایّوب (انصاری) ﷺ فریاد برآورد: آهای مردم! این آیه در مورد ما انصار نازل شده است. زمانی‌که خداوند پیامبرش را نصرت کرد و اسلام را غالب گردانید، ما با خودمان گفتیم: حالا لازم است اندکی بخاطر اصلاح اموال در خانه‌های‌مان باشیم، آیات فوق به نزول پیوست و به ما گفته شد: با دست‌های خود، خود را به هلاکت انداختن آن است که کسی جهاد را ترک کند و درخانه بنشیند و به فکر اصلاح اموال بپردازد.

ابوعمران ﷺ می‌گوید: ابوایوب (انصاری) ﷺ پیوسته به جهاد مشغول بود و نهایتاً در قسطنطینیه به خاک سپرده شد.[۳]

برخی از مفسرّان بر این باوراند که منظور از به هلاکت انداختن با دست‌های خویش، ترک انفاق در راه جهاد است.

---

۱ - مسند احمد: ۱۵۶/۵.

۲ - ابو داود: الجهاد / باب کراهیت ترك الغزو: ۲۲/۳ - ابن ماجه: جهاد/التغلیظ فی ترك الجهاد: ۹۲۳/۲.

۳ - ابو داود: جهاد / قوله تعالی: «ولا تلقو بایدیکم الی التهلکة: ۲۷/۳ - ترمذی: تفسیر سورة البقرة: ۲۸۰/۲.

عبدالله بن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آیه‌ی «أنفقوا فی سبیل الله» می‌گفت:

مبادا یکی از شما بگوید: من برای خرج کردن، هیچ چیز ندارم. حتی اگر یکی از شما فقط نیزه‌ای یا تیری به‌دست آورد، باید آن‌را برای جهاد صرف کند و از ترک انفاق در راه جهاد خود را به هلاکت نیندازد.(۱)

خرج کردن در میدان جهاد بر خود و بر سواری خود و بر سایر مجاهدان، یا خرید سلاح، یا خرید ابزار جهاد یا تهیّه مواد خوراکی مجاهدان، از بزرگترین عبادات و صدقات به‌شمار می‌رود و بزرگترین وسیله تقرّب جستن به‌سوی خدا است. به‌همین دلیل است که شیطان(و اعوانش) نهایت تلاش و سعی خویش را به خرج می‌دهند تا برای انفاق در راه جهاد مانع تراشی کنند. بطوری‌که درباره‌ی سایر امور خیر آن‌قدر تلاش ندارد؛ زیرا شیطان می‌داند مومن به برکت انفاق در راه جهاد از یک طرف به چه مقامی دست می‌یابد و به چه پاداش بزرگی نایل می‌گردد. و از طرف دیگر از هزاران وعید سخت و عذاب الهی نجات می‌یابد.

از یک سو شیطان در این تلاش است که مسلمان مالش را در جهاد خرج نکند و از سویی بخل طبعی، عادت نکردن بر خرج کردن مال و نا آشنایی از فضایل بزرگ انفاق برای جهاد، این معضل را پیچیده‌تر می‌کند است. بالأخصّ در این زمان که آثار جهاد محو گشته و مسلمانان جهاد را به‌دست فراموشی سپرده‌اند. در شهرهای ما (دمشق‌وغیره) اصلاً جهادی مشاهده نمی‌شود همچنین در شهرهای دیگر جهاد حقیقی خیلی کم و نادر شده است. به‌همین علّت است که امروزه در راه دفاع از دشمن ملعون خرج کردن مال بدون توفیق الهی خیلی سخت ونا ممکن شده است؛ زیرا شیطان ملعون انسان‌ها را از فقر و تنگدستی می‌ترساند. و آنان‌را به فحشا و بدی مصروف می‌سازد. حال‌آن‌که ارشاد صحیح و درست خداوند است که:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾

۱ - سنن کبری: ۴۵/۹.

ترجمه: و هرچه خرج کنید از هر جنس که با شد پس خدا عوض آن دهد و او بهترین روزی دهندگان ا ست.

چه بسا انسان مسلمان برای بیرون رفتن به جهاد بر شیطان تسلّط پیدا می‌کند. تحت تاثیر حرف‌ها و وساوس او قرار نمی‌گیرد؛ امّا همین مسلمان مبارز را می‌بینی که در بابت خرج کردن مال در راه جهاد دچار وساوس شیطانی قرار می‌گیرد. شیطان این‌گونه به تلقین او می‌پردازد: اگر خودت به جهاد بروی و تمام ثروت خودت را هم با خود ببری، بعد زمانی‌که بر می‌گردی محتاج مردم می‌شوی هکذا در دوران جهاد احتمال بیماری و زخمی شدن هم وجود دارد. بنابر این اگر خودت شوق داری برو؛ امّا مال و ثروت خود را درخانه ترک کن.

مسلّماً با این نوع وساوس شیطانی عموماً افرادی مواجه خواهند شد، که در دل آنان قصد بازگشت به خانه‌های‌شان وجود دارد. آنان کسانی‌هستند که محبّت دنیا و ترس از شهادت به‌صورت غیر محسوس در دل‌های آنان رخنه کرده است.

اگر واقعاً آنان با اراده‌ی قاطع به نیّت شهادت، به جهاد بیرون روند هیچ‌گاه امکان بازگشت به خانه‌ها در اذهان آنان خطور نخواهد کرد.

گذشتگان ما برای عشق به جهاد و ملاقات با خداوند جل جلاله در دوران جهاد، نیام شمشیرهای خود را شکسته و انداخته‌اند؛ زیرا در دل آنان اصلاً خیال و تصوّر بازگشت و زنده ماندن نبوده است. علّت این امر آن بوده است که آنان با عظمت ولذّت شهادت آشنا بوده‌اند.

داستان یکی از مجاهدان دوره‌های پیشین این‌گونه نقل شده است:

یک بار در میدان جهاد زمانی که طرفین معرکه در مصاف هم قرار گرفته بودند، در همان لحظات حسّاس شیطان به میدان آمد و شروع به ایجاد وسوسه کرد. نخست زیبایی و جمال زن و لحظات شیرین قرب او و تلخی ایّام جدایی از او را به‌یاد آورد! سپس زندگی آرام و مرفّه و اموال و اسباب تجارت را برایش متذکّر شد. نزدیک بود محبّت دنیا او را زمین‌گیر کند و او بز دل شود و ازمیدان جهاد پا به‌فرار

بگذارد. ناگهان نصرت خداوند او را یاری نمود. او خطاب به‌نفس خود چنین گفت: ای نفس! اگر امروز از میدان جهاد عقب نشینی کنی! زنم طلاق و غلام و کنیزانم همه آزاداند. همچنین تمام ثروتم برای فقرا و مساکین صدقه است. حالا ای نفس! آیا امروز با فرار از میدان جهاد، به چنین زندگی تلخی راضی هستی! نفس گفت: اگر قرار بر این است، پس تخلّف و عقب نشینی از میدان را هرگز نمی‌پسندم. حالا او به نفسش گفت: پس برو جلو!

در برخی موارد شیطان این‌طور به وسوسه‌ی انسان می‌پردازد: اگر تو در جهاد مالت را هم خرج کنی خودت کشته می‌شوی و بچه‌ها و خانواده‌ی تو نیازمند خواهند ماند. بنابر این مال و ثروت خود را برای زن و فرزندانت ترک کن؛ زیرا برای آنان همین صدمه کافی است که خودت (از دنیا) می‌روی. آنان‌را از اموال خود محروم نساز!

این نوع تلبیس و وسوسه‌ها بیشتر بر افرادی تاثیر می‌گذارند که برخداوند، یقین کامل ندارند و بر این امر که رزّاق و روزی رسان بندگان، الله تعالی است اعتماد ندارند. ورنه کسی که رزّاق خود را ذات باری‌تعالی می‌داند، او خود را فقط یک واسطه برای رزق می‌فهمد. بنابر این، وسوسه‌ی شیطان بر وی هیچ تاثیری ندارد.

واقعه‌ی حاتم اصم ؒ مشهور است. او پیش از رفتن به سفر به همسرش گفت: برای تو و فرزندانت چه مقدار پول نیاز است تا قبل از رفتن به سفر آن‌را برای‌تان تدارک ببینم. همسرش رو به او کرد و گفت: ای حاتم! مگر من کی تو را رازق خویش دانستم؟! من تو را صرفاً رزق خورنده‌ی خود فهمیده‌ام. هر جا دلت می‌خواهد برو نسبت به‌ما اصلاً فکر نکن؛ چون رزّاق ما همواره موجود و قایم است.(۱)

سیّدنا ابوبکر ؓ که امام السّابقین و افضل الامّه است داستانش معروف است. ایشان در غزوه‌ی تبوک تمام ثروت خویش را در محضر آن‌حضرت ﷺ تقدیم کرد. از

۱ - الرسالة القشیریه: ۹۹/۱.

این جهت آن‌حضرت ﷺ پرسید: ای ابو بکر! (ؓ) برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟! او در پاسخ گفت: برای آنان الله جلّ جلاله و رسول او ﷺ را گذاشته‌ام.(۱)

همچنین دختر ارجمندش سیّدنا عایشه ؓ این‌گونه بود. یک بار سیّدنا معاویه ؓ یکصد هزار درهم به‌عنوان هدیه برای حضرت عایشه ؓ فرستاد. ایشان تمام مبلغ را صدقه نمود. حتی یک درهم هم نگذاشت.(۲)

تمام مال را خرج کردن و برای خود هیچ چیز نگذاشتن از واقعات سلف صالحین بسیار منقول است. اگر گوشه‌ای از آن‌ها ذکر شود بحث خیلی طولانی می‌شود.

عمل گرامی خود آن‌حضرت ﷺ بر این بوده است که برای روز دوّم هیچ چیزی ذخیره نمی‌کرد.(۳)

حضرت عبد الله بن مسعود ؓ از رسول الله ﷺ این‌گونه روایت می‌کند: الله سبحانه وتعالی با دو بنده از بندگانش که آن‌ها را در دنیا به کثرت، مال و فرزند عطا فرموده است، بعد از مرگ‌شان گفتگو می‌کند. از یکی می پرسد: آیا به تو ثروت و فرزندان زیاد نه بخشیدم ؟! او پاسخ می‌دهد چرا پروردگارم!

الله تعالی می‌فرماید: آن‌را در چه راهی صرف نمودی؟ آن بنده جواب می‌دهد: پرورد گارا! از ترس این‌که مبادا فرزندانم فقیر و محتاج شوند، تمام ثروتم را برای آن‌ها گذاشتم و آمدم. خداوند عزّ وجلّ به او می‌گوید: اگر از حقیقت امر خبر می‌داشتی خیلی کم می‌خندیدی و زیاد گریه می‌کردی! به یاد داشته باش! آن‌چه را (فقر و گرسنگی) که در حق فرزندانت از آن هراس داشتی، من آن‌را بر آنان مسلّط ساختم.

۱ سنن دارمی: زکات باب الرجل یتصدق به جمیع ماله: ۱/ ۳۹۱-۳۹۲.

۲ - مستدرک: ۱۳/۴- سیر اعلام النبلاء: ۱۸۶/۲.

۳ - موارد الظمآن: زهد ما جآء فی التوکل: ص۶۳۳.

بعد خداوند متعال شخص دوّم را همانند شخص اوّل مورد باز جویی قرار می‌دهد، او می‌گوید: پروردگارا! من در حق فرزندانم بر فضل و احسان تو یقین داشتم و تمام سرمایه‌ام را در راه‌های تو خرج کردم. الله تعالی می‌فرماید: اگر از حقیقت امر خبر می‌داشتی خیلی زیاد می‌خندیدی و خیلی کم گریه می‌کردی. و آنچه را که درباره‌ی فرزندانت بر فضل من اعتماد نمودی، من آن‌را بر فرزندانت فرود آوردم.(۱)

همچنین داستان عمر بن عبد العزیز ؒ قابل یا دآوری است. ایشان هنگام مرگش هر یازده فرزند خود را طلبید و تمام ثروتش را جمع کرد. و پس از پرداخت سهم شرعی همسرانش برای هر یک از فرزندان فقط یک دینار سهم می‌رسید. آن هنگام مسلمه بن عبد الملک به او گفت: مرا متولّی و سرپرست فرزندانت بگردان! حضرت عمر بن عبد العزیز ؒ در پاسخ به او فرمود: اگر فرزندانم از صالحان باشند، متولّی آن‌ها خود الله ﷻ است. و اگر از نیکان نباشند، پس چرا من آنان‌را در معصیّت خدا یاری کنم؟! پس از وفات او یکی از فرزندانش یکصد اسب سوار را کاملاً برای جهاد مجهّز نمود. و به آنان یکصد اسب بخشید. (یعنی مالش این اندازه برکت دارشد.)؛ امّا بر عکس وقتی مرگ خود مسلمه نزدیک شد، برای هریک از فرزندان خود یازده هزار دینار گذاشت. پس از مرگش، یکی از فرزندانش را دیدند که در - یک کار معمولی - گرم کردن آب در حمّام استخدام شده بود. (یعنی خداوند برفرزندان مسلمه فقر را مسلّط گردانید.)(۲)

ابوذر ؓ می‌گوید: به خدمت آن‌حضرت ﷺ رفتم. او زیر سایه‌ی کعبه نشسته بود، فرمود: سوگند به پروردگار کعبه آنان در خساره ونقصان می‌باشند. ابوذر ؓ می‌گوید: آمدم و نشستم. امّا آرامم نیامد بلند شدم و پرسیدم: این‌ها چه کسانی هستند. یا رسول الله ﷺ؟! پدر و مادرم به فدایت! فرمودند: این‌ها سرمایه داران و

۱ - معجم صغیر طبرانی: ۱/۲۱۵-۲۱۶.

۲ - تاریخ قرطبي.

مالداران‌اند که مال و اسباب زیاد دارند؛ مگر آنان‌که از جلو و عقب و راست و چپ در راه‌های خیر، فراوان خرج می‌کنند. و این چنین انسان‌ها بسیار اندک و نادراند.(۱)

در این‌باره احادیث بی‌شماری وارد شده است که اگر انسان بر وعده‌های خداوند یقین کند و تمام مالش را در راه خدا خرج کند، به‌اندازه‌ی ذرّه‌ای از مالش کاسته نمي‌شود و حتماً خداوند از خزاین خود به او بهترین عوض خواهد داد.

همچنان‌که داستان سیّدنا صدّیق اکبر ؓ در سطور بالا گذشت؛ (نه آن‌که او به فقر و فاقه مبتلا نشد، بلکه در پیشگاه خداوند بالاترین جایگاه را بدست آورد.) امّا این سعادت نصیب خوش قسمتان می‌شود.

البته اگر کسی یقین و توکّلش ضعیف است یا عذری دارد، بر اوست که مقداری از مالش را برای خانواده‌اش باقي بگذارد. کما آن که در یک روایت آمده است: کعب بن مالک ؓ گفت: بخشي از قبولي توبه‌ام آن است که تمام سرمایه‌ام را بردارم و به محضر آن‌حضرت ﷺ تقدیم کنم. رسول الله ﷺ فرمود: مقدار کمی از مالت را برای خودت نگهدار؛ زیرا این‌طور برای تو بهتر است.(۲)

همچنین رسول الله ﷺ به سعد ؓ گفت: ورثه خود را از آن‌که در حالت غنا ترک کنی، بهتر است از آن‌که آنان را در حالت فقر ترک کنی و بعداً دست به گدایی بزنند.(۳)

نباید از امثال این واقعات تصوّر ضعف یقین و توکّل صحابه‌ی کرام رضوان الله علیهم به‌خاطر آورد؛ زیرا هر یکی از آنان مناره‌ی درخشان بلند یقین و توکّل است. امّا رسول الله ﷺ برای برخی از آنان این‌طور دستور داده است. این برای تعلیم امّت

۱ - بخاری : کتاب الایمان / باب کیف کانت یمین النبی ﷺ، ۶۶۳۸ – مسلم: زکاة / تغلیظ عقوبة من لا یؤدی الزکاة، ش۹۹۰.

۲ - بخاری: مغازی حدیث کعب بن مالک – مسلم: التوبة / باب حدیث توبة کعب بن مالک وصاحبیه، ش۲۷۶۹.

۳ - بخاری: باب الرثاء: النبی سعد ابن قوله، ش۱۲۹۵ – مسلم کتاب الوصیة / باب الوصیة به ثلث: ۱۲/۳ – ۵۱، ش۱۶۲۸.

بوده است تا درسی باشد برای افراد ضعیف العقیده‌ی امّت که آنان از عملکرد این دسته از اصحاب اقتدا کنند. و اهل توکّل وایقان از عملکرد سیّدنا صدّیق اکبر ؓ تبعیّت کنند؛ زیرا صحابه‌ی کرام مانند ستارگان‌اند. بنابر این اگر شما از هر یک از آنان اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.

اگر کسی با وجود استطاعت، به‌طور کلّی انفاق در راه خدا را ترک کند، او به تعبیر قرآن خود را با دستان خودش به هلاکت انداخته است. و قطعاً این، یک عمل ناروا است.

﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ﴾ [احزاب:۳]

[خرج کردن در جهاد، یک عبادت عظیم الشان است. مصنّف ؒ به‌طور اختصار اندکی از فضایل آن‌را ذکر نمود و چنان‌چه تمام آن فضایل با ذکر تفاصیل بیان می‌شد، به هزاران صفحه نیاز می‌افتاد.

البته برای یک مسلمان، فقط یک آیه از کلام الله مجید و یک حدیث از احادیث نبوی کافی است.

مسلمانی که در دل او ذرّه‌ای ایمان وجود دارد، پس از خواندن فضایل بی‌شمار انفاق در جهاد او اصلا تصوّر تخلّف ومحروم ماندن از خرج کردن در جهاد را در خیال نمی آورد؛ زیرا مسلمان به خوبی می‌داند که این مال بسیار بی‌ارزش و حقیر است و جلب رضایت الله تعالی یک چیز با ارزش است. لذا با دادن این چیز بی ارزش، رضایت خداوند متعال را که نعمتی بس بزرگ است، بدست آوردن سعادتی بزرگ است؟ آیا واقعاً کدام مسلمان است که خود را محروم می‌سازد؟

این مال کثیف و حقیر را که در حدیث مبارک به یک حیوان مردار تشبیه داده شده است، خرج نمود. وبوسیله ی آن خود را از آتش دوزخ نجات داد کدام مسلمان است که این معامله را نکند؟!

در دل هر مسلمان واقعی این مساله قطعی است که رزّاق خداوند متعالی است و مقدار رزق هرکس مقدّر است. پس از این باور برای هیچ مسلمانی شایسته نیست که مالش را ذخیره کند و گاو صندوق‌ها و حساب‌های بانکی را مملو از پول سازد و

بمیرد و در روز قیامت همین مال وسیله‌ی داغ داده شدن جسم و بدن او قرار گیرند و برای محاسبه‌ی ذرّه ذرّه‌ی آن ذلّت و گرمای خطرناک روز قیامت را تحمّل کند.

تفکّر مسلمان باید بر این باشد که این مال به سود و فایده برداری من به من عطا شده است. چه زمان این مال برای من سودمند واقع می‌شود؟! آن‌زمان که آن‌را در راه خدا صرف کنم. آن وقت است که این مال از عذاب قبر و عذاب آخرت نجاتم می‌دهد و بهشت را می‌یابم و در روز قیامت از آن محاسبه گرفته نمی‌شوم. چون وعده‌ی خداوند متعال است که به خرج کنندگان در راه خود صدها و هزاران برابر عوض خواهم داد.

امروز اندیشه‌ی مسلمان تغییر کرده است؛ زیرا کفّار و دشمنان دین تلاش‌ها به‌خرج داده‌اند و از طرفی دیگر شیاطین با انداختن وسوسه، اهمّیت مال را در دل‌های مسلمانان بقدری افزایش داده‌اند که مال، محور زندگی و به منزله‌ی خون در بدن قرار گرفته است. کفّار پس از قرن‌ها تلاش و کوشش بر جهان چنان نظامی اقتصادی مسلّط ساخته‌اند که هرکس را حریص و طمّاع به بار آورده است. حتّی امروز سگ‌ها از حرص انسان‌ها خجالت می‌کشند. هر کس به دنبال پول است، در حالی‌که پول برای هیچ کس ماندگار و با وفا نیست. سرمایه دار به دنبال آن است که مالش کم نشود و قشر فقیر در تلاش آن است که دیگر با چهره‌ی زشت فقر رو برو نشود. هر سرمایه‌دار برای ازدیاد مالش و هر فقیر در جهت سرمایه دار شدن شب و روز ایمان و امنیت خویش را دارند به تباهی می‌کشانند.

نشه‌ی محبّت مال بر سر و مغزها چنان حاکم گشته است که حیثیت و آبروی انسان امروز به‌خاطر آن پایمال می‌شود. نظام اقتصاد و تقسیم اموال، بر مبنای ریختن آبروی بشر طرّاحی شده است. هر چیز خرید می‌شود و هر چیز به فروش می‌رسد. در چنین اوضاع تلخ، زندگی بر قشر فقیر چند برابر سخت‌تر گشته است.

صدای خرج کردن در جهاد امری تعجّب آور شده است. امّا امروز که به‌خاطر مال، ایمان به‌فروش می‌رسد، صدای «مال خرج کن و بالاترین رتبه‌ی ایمان را بدست آور» عجیب‌تر به نظر می‌رسد. لیکن این امر در واقع اصلاً تعجب آور نیست؛ زیرا

اسلام در هر مقطع از زمان به شکل اصلی خودش در دل و در اعمال افرادی انگشت شمار، محفوظ خواهد ماند تا آن وقت که قیامت برپا گردد.

امروز هم الحمد لِلّه وجود این‌گونه افراد کمیاب نیست که با توکّل بر وعده‌های الله ﷻ و پیامبرش ﷺ آماده‌اند برای هر حکم شریعت اسلامی مردن را برای خود سعادت بزرگ بشمار آورند.

بر مسلمانان لازم است این حقیقت را درک کنند که چرا برای انفاق در راه جهاد در قرآن این اندازه تاکید وارد شده است؟ چرا رسول الله ﷺ شخصاً برای جهاد کمک جمع آوری کرده است و در این زمینه متحمّل تکالیف شده است.؟ چرا سیّدنا صدّیق اکبر ؓ تمام وسایل خانه‌اش را برای کمک به جهاد آورد و صدقه نمود؟!

امروز اگر به این سوالات تامّل کنیم و به پاسخ آن‌ها برسیم به خدا سوگند، جهاد اسلامی بار دیگر مضبوط و مستحکم می‌شود و در هیچ جای دنیا مجاهدان با کمبود اسلحه مواجه نخواهند شد. ورثه‌ی هیچ شهیدی به مانند یتیمان و لاوارثان زندگی نمی‌کردند. برای مجاهدان موانع حمله بر دشمن در اثر کمبود امکانات، هیچگاه پیش نمی‌آمد. برای جهان کفر فرصتی برای تهدید مسلمانان دست نمی‌داد.

آیا با خود اندیشیده‌اید که سیّدنا صدّیق ؓ چرا تمام دارایی‌اش را از سوزن گرفته تا سایر چیزها همه را بر داشت و برای جهاد خرج نمود؟!

آیا با خود فکر کرده‌اید چرا فقهای عظام نوشته‌اند: اگر مسلمانی از غایت گرسنگی در حال جان دادن است، باز هم امداد مجاهدان ترجیح دارد؟

شما را به‌خدا اندکی در این مورد فکر کنید! دشمن مدّت‌ها پیش در این باره در فکر بوده است. از این‌جا است که او امروزه محفوظ و مطمئن است. هر جا بخواهد حمله می‌کند. امّا ما این مساله را به فراموشی سپرده‌ایم. و می‌پرسیم: آیا برای مجاهدان زکات روا است یا نه؟ گاوصندوق‌ها و حساب‌های بانکی را مملو (از پول) ساخته‌ایم. برای خرید لباس، کفش، زیورات و مراسم‌های عروسی‌مان پول بی‌حساب و همراه با شوق خرج می‌کنیم. به همین علّت است که خوار و ذلیل و

ناتوان گشته‌ایم و برای دفاع از خود، از خود دشمنان کمک می‌طلبیم. در کسب رزق ذلّت کفش برداری دشمن و صاف کردن کفش آن‌را تحمّل می‌کنیم.

ای مسلمانان! باز هم بیندیشد و به یاد داشته باشید! تا زمانی‌که اسلام و قرآن در دنیا عزّت و جایگاه نداشته باشند، هر اندازه لباس‌های زیبا به تن داشته باشیم و کاخ‌های بزرگ بسازیم، معزّز نیستیم، بلکه ذلیل و بز دل هستیم.

به‌یاد داشته باشید! اگر شریعت الهی در کشورهای ما و در تمام جهان نافذ و اجرا نگردد، در روز قیامت مجرم محشور خواهیم شد؛ زیرا دین خدا برای غالب شدن و سر بلندی فرود آمده است، نه برای مغلوب شدن. شما را به‌خدا وظیفه‌ی‌تان را بفهمید. شما برای بردگی و غلامی انسان‌ها نیامده‌اید. شما برای مال دار شدن و سرمایه دار نامیده شدن نیافریده شده‌اید. بلکه شما برای هدفی بس بزرگ آفریده شده‌اید و آن این‌که عالَم انسانیت را از پرستش و غلامی انسان‌ها بیرون آورده و به‌سوی بندگی خدا بیاورید. امّا شما وظیفه‌ی‌تان را فراموش کرده اید و مانند هندوها به اندوختن و بر شمردن اموال مبتلا گشته اید! از خدا بترسید! وقت مرگ نزدیک است. رساندن دعوت قرآن به تمام نقاط دنیا وظیفه‌ی شما است. تنفیذ شریعت الهی در دنیا وظیفه‌ی شما است.

نشه‌ی یافتن برتری بر برادران مسلمان خود و مرعوب ساختن آنان را توسّط مال و سرمایه‌ات از سرت بیرون کن و برای از بین بردن کفّار چاره‌ای بساز!؛ زیرا تو برای همین هدف فرستاده شده‌ای. از این‌که تاکنون غفلت نموده اید باید استغفار کنید و تصمیم قطعی بگیرید جان و مال‌تان را در راه خداوند قربان کنید. و از انفاق برای کسب نام و شهرت طلبی و فایده رسانیدن به دشمنان دین بپرهیزید. تا شاید که خداوند ازشما کار بزرگی گیرد. و جان و مال‌تان را در راه پاک خود قبول فرماید.

پروردگارا! به ما توفیق قربان نمودن جان و مال عطا فرما و از ما آن‌را بپذیرا!]

جبریل را فرستاده است. وقتی او این‌را شنید به سجده افتاد. وقتی سر از سجده برداشت به حمد و ستایش پروردگار و درود و سلام بر پیامبرش پرداخت و گفت: پروردگارم مرا از بالای عرش فراموش نکرد. پروردگارا حدیر را فراموش نکن و به او توفیق ده تا تو را هیچ وقت فراموش نکند.(١)

فایده: هرکس خود را برای جهاد مجهّز نمود ولی بنابر عذری نتوانست برای جهاد برود، بر وی لازم است تجهیزاتش را به مجاهدی دیگر بدهد تا طبق حدیث او را اجر جهاد برسد. هم‌چنانکه انس بن مالک ؓ می‌گوید: نوجوانی از قبیله‌ی اسلم در خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ من می‌خواهیم به جهاد بروم؛ امّا وسایل لازم برای شرکت در آن‌را ندارم. آن‌حضرت ﷺ فرمود: برو پیش فلانی. او برای رفتن به جهاد آمادگی گرفته؛ امّا بنابر عذر بیماری نتوانسته است به جهاد برود. آن نوجون فوراً پیش آن صحابی رفت و سلام رسول الله ﷺ را به او رساند و گفت: او مرا فرستاده است که شما تجهیزات جهادی خود را به من بدهید. آن صحابی بزرگوار فوراً به همسرش گفت: تمام وسایل مرا به این نوجوان بسپار و هیچ چیز از آن کم نکن! به خدا سوگند اگر تو چیزی از آن کم کنی خداوند برایت برکت نمی‌دهد.(٢)

در مسند احمد ؒ آمده است: هرگاه خود آن‌حضرت ﷺ به جهاد نمی‌رفت اسلحه‌ی خود را به علی و اسامه ؓ می‌داد.(٣)

سر انجام بد خیانت به خانواده‌های مجاهدان در غیاب آنان

بریده ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ ارشاد می‌فرمودند: حرمت زنان مجاهدان در حق عقب ماندگان، مانند حرمت مادران آنان است. هر کس نسبت به خانواده‌های مجاهدان در غیاب آنان خیانت کند، روز قیامت وقتی خداوند او را از قبر بلند

١ - شفاء الصدور

٢ - مسلم: الآ مارة، فضل اعانة الغازی:ش١٨٩٤.

٣ - مجمع الزوائد بحوالهی احمد: ٥/ ٢٨٣.

می‌کند، مجاهد از اعمال او هرچه می‌خواهد برمی‌دارد. (حالا بگوئید:) چه فکر می‌کنید!(١) این حدیث با اسانید زیادی از چندین صحابی مروی است.

ابو عبد الله الحلیمی می‌گوید: از این حدیث معلوم می‌شود حقّ مجاهدان بر عقب ماندگان بسیار بزرگ است؛ زیرا مجاهدان آنان را از فریضه‌ی جهاد سبکدوش نموده‌اند. به‌خاطر آنان جان‌های‌شان را قربان می‌کنند. و خود را برای آن ها سپر ساخته‌اند. با این‌همه اگر آن‌ها در حقّ خانواده‌های مجاهدان خیانت کنند، در مقایسه با خیانت به سایر خانواده‌های بیگانه، خیانتی بس بزرگ را مرتکب شده‌اند. آن‌چنان‌که خیانت بر همسایه نسبت به خیانت به اجنبی گناهی بزرگ تر به‌حساب می‌آید.(٢)

[سبحان الله! قربان بر شأن کریمی خداوند عزّوجل! کسی که برای مجاهدان تجهیزات فراهم می‌کند او را نیز اجر جهاد نصیب می‌کند.

اگر مسلمانان بر این فضایل یقین داشته باشند و چنان برنامه‌ای بریزند که عدّه‌ای به جهاد بروند و عدّه‌ای برای آنان وسایل و تجهیزات فراهم سازند و برخی دیگر در غیاب مجاهدان از خانواده‌های آنان خبر گیری کنند و آنان را نگهداری کنند، کار مسلمانان چه قدر آسان و چه اندازه پیش می‌رفت.

امّا متاسفانه امروز این نظم خوب (در میان مسلمانان) دیده نمی‌شود. بلکه برعکس آن، افرادی که برای جهاد می‌روند عموم مردم بجای آن‌که خدمت آن‌ها را سعادتی برای خود بشمارند، مخالفت با آن‌ها را مشغله‌ی خود می‌دانند و به خانواده‌های آنان انواع طعنه و طنز روا می‌دارند و بدین‌ترتیب زندگی را برای آنان دشوارتر می‌کنند. باید دانست این نوع بر خوردها و رفتارها در بر دارنده‌ی عذاب الهی است.

١ مسلم: الآ مارة، حرمة نساء المجاهدین، ش١٨٩٧.

٢ -المنهاج فی شعب الآیمان: ٢/ ٤٧٥.

کاش مسلمانان این فضایل را می‌خواندند و آن‌ها را می‌فهمیدند و مطابق با آن‌ها عمل می‌کردند. آن‌گاه کار مجاهدان چه‌قدر آسان و آمارشان چه‌قدر بالا می‌رفت! آنان نسبت به خانوادهای خود بی فکر می‌شدند و با سکون و اطمینان خاطر و با تمام نیروی با دشمن مبارزه می‌کردند.

در میان صحابه‌ی کرام همین نظم قایم بود. چنان‌که اگر یکی از آنان به جهاد می‌رفت، در مورد خانواده‌اش کلاً بی فکر می‌بود؛ چون او می‌دانست مسلمانان عقب مانده از خانواده‌اش چنان خبر گیری می‌کنند که خود او هم تا آن حدّ نتوانسته است. خدا کند بار دیگر این نظم زیبا در میان مسلمانان ترویج پیدا کند.

در کشورهای عربی عدّه‌ای اهل خیر کفالت فرزندان شهداء را با روشی عجیب طرّاحی وبه عهده گرفته اند. مبنی بر این شیوه هر شخص کفالت دو نفر یتیم یا بیشتر را به عهده می‌گیرد و توسّط آن یتیم کفالت تمام خانواده‌ی شهید مرتّباً به‌طور ماهیانه به عهده گرفته می‌شود.

چند سال پیش در کراچی برخی از دوستان دل‌سوز برای کفالت خانواده‌های شهیدان اینگونه برنامه‌ای در دست اجرا داشتند: هر شخص موظّف است کفالت یک نفر یا بیشتر از خانواده‌ی یک شهید را مستقلاً به عهده بگیرد و تا دم موت اراده داشته باشد برای آن خانواده پول به فرستد. خدا کند که این برنامه از برنامه‌ی فوق قوی‌تر و با دوام‌تر باشد.

چندین سال پیش مجاهدی که در جهاد صومالی شرکت داشت. (و همسرش را در حالت حاملگی ترک کرده بود،) در غیاب او همسرش زایمان کرد. مردم آن منطقه با اهتمام بزرگی دعوت عقیقه‌ی آن‌را ترتیب دادند طوری‌که آن دعوت خیلی با شکوه و دور از انتظار بود. پدر با هزاران کیلومتر فاصله در یکی از جبهه‌ها مشغول نبرد است. و مسلمانان مرد و زن با همدیگر چنین جشن با شکوهی را بر گزار می‌کنند.

ای مسلمانان! مجاهدان بر شما خیلی حقّ دارند. آنان دوستان الله تعالی هستند. مبادا تصوّر مخالفت با آنان را داشته باشید. حتماً دست و بازوی آنان باشید

و بر نیروی آن‌ها بیفزایید. برای آنان اسلحه‌ی خوب و سواری خوب تهیّه کنید. این‌طور نباشد که خانوادهای مجاهدان احساس حقارت کنند.

الله سبحانه وتعالی به همه‌ی ما توفیق فهمیدن حقوق مجاهدان و توفیق ادای آن و به همه توفیق شرکت در جهاد را عطا فرماید. «آمین»]

باب دوازدهم

بیان فضایل امداد و همکاری با مجاهدان و خدمت و تودیع آنان

سهل بن حنیف (رضی الله عنه) از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هرکس مجاهدی را اعانت کند یا مجاهد تنگدستی را همکاری کند. یا مکاتبی را (در ادای بدل کتابتش) تعاون کند، الله سبحانه و تعالی او را روز قیامت زمانی‌که هیچ سایه‌ای نیست، زیر سایه‌ی (عرش) خود پناه می‌دهد.[۱]

ابوسعید الخدری (رضی الله عنه) می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس از مجاهدی با خبر شد، فوراً بلند شود و نیاز او را برآورده سازد، یا مدّت کوتاهی برای تودیع او چند قدم با او راه برود یا او را سلام گوید. آن شخص با بلند شدنش تمام گناهانش معاف خواهند شد و روز قیامت همراه با شهیدان، با این مجاهد رفیق خواهد شد. و هر کس برای یک مجاهد آن اندازه تجهیزات فراهم کند که نیازش برآورده شود، او را تا دم مرگ مانند خود مجاهد ثواب می‌رسد. هرکس مسجدی بسازد که در آن ذکر خدا شود، خداوند متعال برایش در بهشت خانه‌ای می‌سازد.[۲]

عبد الله بن مسعود (رضی الله عنه) می‌فرماید: یک تازیانه در راه خدا دادن نزد من، بهتر از حجّی است که پس از آن حجّ دیگری انجام گیرد.[۳]

حضرت عمر (رضی الله عنه) از رسول الله ﷺ روایت می‌کند:

هر کس برای مجاهدی سایه‌ای فراهم نماید، اللّه تعالی در روز قیامت او را سایه‌ای عطا می‌فرماید. هر کس برای مجاهدی ابزار جهاد فراهم سازد، او را تا دم

۱ - مسند احمد:۳/ ۴۸۷.

۲ - شفاء الصدور

۳ -کتاب الجهاد:۲/ ۱۸۶.

مرگ یا تا برگشت مجاهد ثواب می‌رسد. هر کس مسجدی بسازد که در آن ذکر خدا شود، خداوند روز قیامت برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد.[۱]

ابو امامه (رضی الله عنه) از رسول الله ﷺ روایت می‌کند:

بهترین صدقه آن است که انسان در راه خدا، سایه‌ی خیمه‌ای بدهد یا در راه خدا (برای مجاهدی) خادمی عطا کند یا در راه خدا شتر جوانی بدهد.[۲]

مقصود حدیث آن است که اگر شخصی مجاهدی را خیمه‌ای یا خادمی یا شتری جوان بدهد، این بهترین صدقه است.

از جابر (رضی الله عنه) روایت است: رسول‌الله ﷺ قصد جهاد داشت واعلان نمود: ای مهاجرین وانصارا! از میان شما برادرانی هستند که نه آنان خودشان مال دارند و نه خاندانی معاون ومددگار. هر یک از شما دو یا سه نفر را همراه خود ببرد، طوری‌که نوبت سواری آن‌ها به اندازه‌ی نوبت خود شما باشد.

جابر (رضی الله عنه) می‌گوید: من همراه خودم دو یا سه نفر را بردم و نوبت سواری من وآنان بر شترم مساوی بود.[۳]

در روایات آمده است: سه اعمال چنان‌اند که پاداش آن‌را فقط خداوند متعالی می‌داند.

۱- در میدان جهاد خدمت کردن همراهان ۲- در راه خدا (جهاد) خیمه‌ای دادن ۳- در جهاد اسب خود را عاریت دادن.[۴]

معاذ بن جبل (رضی الله عنه) می‌فرماید: برای تودیع مجاهدان چند قدم راه رفتن، درست کردن زین اسب آنان و مراقبت از حیوان‌های آن‌ها نزد من از ادای ده حجّ پس از حجّ فرض، محبوب‌تر است.[۱]

۱ - ابن ماجه: کتاب الجهاد، باب من جهز غازیاً: ۲/ ۹۲۱- ۹۲۲.

۲ - ترمذی: جهاد، ما جاء فی فضل الخدمة فی سبیل الله، ۳/ ۹۱

۳ -ابوداؤد:::: جهاد، باب الرجل یتحمل بمال غیره یغزو، ۳/ ۴۱

۴ - سنن سعید بن منصور: ۲و۳/ ۱۶۷

عبد الله بن عمر ؓ می‌فرماید: هر کس در جهاد همراهانش را خدمت کند، او از هر فرد آن‌ها به اندازه‌ی یک قیراط اجر سبقت گرفته است.[۲]

در یک روایت آمده است: آن‌حضرت ﷺ هر کس را می‌دید که به رفیقانش خدمت می‌کند، برای او دعای رحمت می‌کرد.[۳]

در روایتی آمده است: رسول الله ﷺ در سفرها صحابه را به چند دسته تقسیم می‌کردند. چنانکه در یکی از سفرها همین ترتیب گذاشته شده بود. رفقای یک دسته ای از یکی خیلی تعریف کردند و به رسول الله ﷺ عرض داشتند: یا رسول الله ! ما مثل او را ندیده‌ایم. هر گاه جایی قیام می‌کنیم، می بینیم او مشغول نماز است. و هر گاه راه می‌رویم او قرآن تلاوت می‌کند. او همیشه روزه است. آن‌حضرت ﷺ پرسید: فلان و فلان کارش را چه کسی انجام می‌دهد؟ آنان جواب دادند: ما، یا رسول الله! رسول الله ﷺ فرمود: همه‌ی شما از او بهتر هستید. (زیرا اجر خدمت خیلی زیاد است)[۴]

ابو هریره ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: از تمام مجاهدان افضل کسی است که خدمت می‌کند، بعد کسی است که از دشمن تجسّس می‌کند. و از میان تمام آن‌ها مقرّب‌تر و دارای منزلت خصوصی‌تر روزه دار است. هر کس در میدان جهاد یک مشکیزه آب بیاورد و رفیقانش را بنوشاند او هفتاد درجه یا هفتاد سال از رفیقانش به‌طرف بهشت سبقت جسته است.[۵]

---

۱ - شفاء الصدور.

۲ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۷۸.

۳ - همان

۴ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۸۰.

۵ - مجمع الزوائد: ۵/ ۲۹۰.

سلطان «نورالدّین زنگی» شهید ؒ در کتابش مسنداً از انس ؓ روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس یک روز خدمت مجاهدان را بکند او را اجر ده هزار سال می‌رسد.

در روایتی آمده است: آن‌حضرت ﷺ از کنار شخصی گذشت که مشغول پخت غذا برای همراهانش بود و در اثر حرارت آتش اذیّت می‌شد و عرق می ریخت. آن‌حضرت ﷺ با دیدن وضعیّت آن مرد، فرمود: از این به بعد آتش دوزخ به او نمی‌رسد.[۱]

یونس سهّاک می‌فرماید: پیر مردی با ما همراه بود. او شرط گذاشته بود، هرگاه به جهاد رفتیم من خدمت تمام همراهان را می‌کنم. در میدان جهاد هر وقت سر یا لباسش نیاز به نظافت پیدا می‌کرد می‌گفت: این‌را هم من خودم انجام می‌دهم؛ زیرا این جزو شرط من است. وقتی او وفات یافت برای غسل دادن او شریک بودم دیدم بر دست راستش درمیان گوشت وپوست نوشته است: «بهشتی»[۲]

در باره‌ی عامر بن عبد قیس ؓ آمده است: ایشان در دوران جهاد با رومیان بر قاطرش سوار بود. و به سایر مجاهدان نیز مانند خودش نوبت سواری می‌داد. او عادت داشت در جهادها برای خودش همراه جستجو می‌کرد و با تعیین سه شرط آن‌ها را همراه خود می‌گرفت.

۱- این که من خدمت همه‌ی شما را می‌کنم و هیچ کس حق ندارد این خدمت را از من بگیرد.

۳- این که من اذان می‌دهم و هیچ کس در این امر مداخله نکند.

۴- این که من حسب استطاعت خودم بر شما خرج می‌کنم.

---

۱ - شفاء الصدور

۲ همان

هرکس با این سه شرط موافقت می‌کرد او را همراه خود می‌ساخت ورنه او را می‌گذاشت و به‌دنبال همراه دیگری می‌رفت.(۱)

مصنّف ؒ می‌گوید: اسلاف ما هر وقت به جهاد می‌رفتند سعی هر یک از آنان بر این بود که برای همراهانش خدمت کند و حتّی الإمکان آنان‌را خوشنود بگرداند و در حدّ وسع خویش برآنان خرج کند. اگر این‌را نمی‌توانست حتماً آنان را از خود ترجیح می‌داد. این‌ها همه به‌خاطر رضای خدا و طلب ثواب از وی بود.

داستانی عجیب از حسن ایثار صحابه (ؓ)

ابو جهم ؓ می‌گوید: در جنگ یرموک دنبال پیکر پسر عمویم می‌گشتم. من یک لیوان آب به همراه خودم داشتم، با خودم گفتم: اگر او زنده باشد او را آب خواهم نوشانید، و صورت او را خواهم شست. من او را درحالی یافتم که زخمی شده و بی هوش افتاده بود. بعد از آن‌که او را به‌هوش آوردم، پرسیدم آیا به آب میل نداری؟ او به شخص دیگری که در نزدیکی او زخمی شده بود و صدای جان کندنش بلند بود اشاره کرد. من آن‌جا رفتم دیدم او هشام بن العاص (ؓ) است. نزدیک رفتم و از او پرسیدم: آیا به تو آب بدهم؟ آن‌جا نیز صدای جان دادن شخص دیگری به گوش می‌رسید. هشام بن عاص (ؓ) به‌طرف او اشاره کرد. وقتی نزدیک او رفتم او پیش‌تر شهید شده بود. بعد برگشتم نزد هشام بن عاص (ؓ) دیدم او نیز شهید شده است. بعد به‌سراغ پسر عمویم رفتم دیدم او هم شهید گشته است.(۲) (رحمةالله‌علیهم و رضی‌الله‌عنهم)

همچنین در زمان جنگ یرموک حارث بن هشام و عکرمه بن ابی جهل و عیّاش بن ابی ربیعه رضی‌الله‌عنهم زخمی شده بودند. حارث ؓ آب خواست، هنوز او آب ننوشیده بود دید نگاه عکرمه به‌سوی او است. حارث گفت: نخست او را آب بدهید! وقتی عکرمه ؓ آب را برداشت، دید عیّاش (ؓ) به‌سوی او نگاه می‌کند،

---

۱ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۷۸- ۱۷۹.

۲ - کتاب الجهاد: ۱/ ۱۳۲

عکرمه ؓ گفت: اوّل او را آب بدهید. وقتی آب پیش عیّاش ؓ آورده شد. او جلوتر شهید شده بود. وقتی آب نزد دو نفر دیگر - عکرمه و حارث ؓ - آورده شد آنان هم جلوتر شهید شده بودند.(۱)

مصنّف ؒ می‌گوید: جنگ یرموک در سال ۱۵ هجری به وقوع پیوست. در آن جنگ تعداد رومیان یک‌صد هزار یا سیصد هزار نفر و تعداد مسلمانان سی‌هزار نفر بود. در آن جنگ خطرناک ایثار صحابه‌ی کرام رضوان‌الله علیهم با همدیگر تا این حدّ بود که زندگی‌شان را از دست می‌دادند؛ امّا آب رسانیدن به برادر خویش را وظیفه‌ی خود می‌دانستند. به‌همین علّت بود که آنان مستحقّ رضای الهی وعاقبت خوب قرار گرفتند. خداوند به همه‌ی ما توفیق پیروی و تبعیّت از آنان را نصیب فرماید و در عالم آخرت ما را با آن‌ها محشور بگرداند. (آمین)

فضیلت تودیع مجاهدان و چند قدم آنان‌را بدرقه کردن

عبدالله بن عبّاس ؓ روایت می‌کند: یک‌بار آن‌حضرت ﷺ لشکری را سازمان داد و برای تودیع آنان تا بقیع غرقد با آنان همراه شد. بعد این‌گونه به توصیه‌ی آنان پرداخت: «به‌نام خدا حرکت کنید! پروردگا را! این‌ها را نصرت بفرما!»(۲)

عبدالله بن یزید الخطمی ؓ نقل می‌کند: هرگاه آن‌حضرت ﷺ لشکری را خدا حافظی می‌کرد، تا ثنیّةالوداع با آن‌ها همراه می‌شد و می‌فرمود: «استودع الله دینکم وامانتکم و خواتیم اعمالکم» (به‌خدا می‌سپارم دین شما و اشیای قابل حفاظت شما و سر انجام اعمال تان را)(۳)

در باره‌ی صدّیق اکبر ؓ نقل شده است: ایشان یک بار جهت تودیع لشکری پیاده راه رفتند و فرمودند: «خداوند را سپاس‌گذارم که قدم‌های‌مان را در راه خودش غبار آلود ساخت. یکی گفت: ما فقط مجاهدان را خداحافظی کردیم.

---

۱ - الاستیعاب: ۳/ ۱۲۳

۲ - مستدرک: ۲/ ۹۸.

۳ مستدرک: ۲/ ۹۷- ۹۸.

(هنوز ما راهی نرفته‌ایم که قدم‌های ما غبار آلود شود.) در پاسخ آن، صدّیق ؓ گفت: ما برای آن‌ها تجهیزات فراهم نمودیم وچند قدم برای تودیع آن‌ها راه رفتیم و برای آن‌ها دعاها کردیم.[۱]

در روایتی دیگر آمده است: حضرت صدّیق اکبر ؓ لشکری به‌سوی شام اعزام کرد و برای تودیع آنان پیاده راه رفت. به او گفته شد: ای خلیفه‌ی رسول الله (ﷺ)! شما اگر سوار شوید بهتر است. فرمود: من برای پیاده روی در راه خداوند متعال امید ثواب دارم.[۲]

در روایتی دیگر این‌گونه آمده است: در زمان جهاد شام یک بار حضرت صدّیق اکبر ؓ جهت تودیع امیر مجاهدان- یزید بن ابی سفیان ؓ- پیاده راه رفت. یزید به او گفت: «ای خلیفه‌ی رسول الله (ﷺ) یا شما حتماً سوار شوید یا به من اجازه‌ی پیاده شدن بدهید. سیّدنا صدّیق اکبر ؓ به او گفت: نه خیر! نه من به شما این اجازه را می‌دهم نه خودم سوار می‌شوم؛ زیرا من ازغبارهایی‌که در راه خداوند متعال بر می‌خیزند و بر قدم‌های من می‌نشینند امید اجر و ثواب دارم.[۳]

امام مجاهد رحمه الله می‌گوید: یک‌بار به جهاد رفتیم. حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای تودیع ما بیرون آمد. وقتی از ما جدا شد فرمود: من هیچ چیز ندارم به شما بدهم؛ امّا من از رسول الله صلّی الله علیه وسلّم شنیده‌ام: هر چیزی که به خداوند متعال سپرده شود بی‌گمان خداوند از آن حفاظت می‌کند. بنابر این من دین و اشیای لازم به حفاظت شما و سرانجام اعمال نیک شما را به خداوند عزّ وجلّ می‌سپارم.[۴]

---

۱ مصنف: جهاد، ۵/ ۴۴۴.

۲ – مصنف: جهاد، ۵/ ۴۴۴.

۳ – ابن عساکر.

۴ – سنن کبری: سیر، تشییع الغازی وتودیعه، ۹/ ۱۷۳.

از ابوهریره رضی‌الله‌عنه موقوفاً مروی است: هر شخص به رفیقش بگوید: برویم فلان مجاهد را خدا حافظی کنیم و چند قدم همراهش بشویم، الله تعالی از بالای عرش می‌فرماید: مژده‌ی بهشت است برای شنونده و گوینده‌ی این سخن.[۱]

معاذ بن جبل رضی‌الله‌عنه از رسول الله صلّی الله علیه وسلّم روایت می‌کند: من یک صبح یا یک شام را برای تودیع یک مجاهد بیرون بروم و او را بر سواریش بنشانم این برای من از دنیا و هرآن‌چه در آن هست، پسندیده‌تر است.[۲]

حضرت علی رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: وقتی شخصی برای جهاد در راه خدا بیرون می‌شود و خانواده‌اش را خدا حافظی می‌کند، خداوند متعال در جلوی فرشتگان این‌گونه بر او فخر می‌کند: نگاه کنید بنده‌ام را که به‌خاطر طلب رضای من از خانواده‌اش خدا حافظی می‌کند و خانواده‌اش نیز او را تودیع می‌کنند. گواه باشید! که من او را بخشیده‌ام و گناهان او را بر دروازه‌ی او پل(نجات) قرار دادم. او از گناهانش چنان پاک شده است گویی تازه از مادر متولّد شده است.[۳]

در باره‌ی امام احمد رحمه‌الله منقول است: ایشان یک‌بار برای تودیع ابوالحارث‌صائغ که به جهاد می‌رفت، بیرون آمد و کفش‌هایش را در آورد و در دست گرفت. او می‌خواست مطابق با دستور صدّیق اکبر قدم‌هایش را در راه خدا غبار آلود سازد[۴]

همان‌گونه که بیرون رفتن برای تودیع مجاهد ثابت است، بیرون رفتن برای استقبال مجاهد نیز ثابت است. همچنان‌که در صحیح بخاری آمده است:

---

۱ – شفاء الصدور.

۲ –ابن ماجه: جهاد، تشیع الغزاة ووداعهم، ۲/ ۹۴۳.

۳ – شفاء الصدور.

۴ – المغنی: ۸/ ۳۵۳.

سائب بن یزید ﷺ می‌گوید: به‌یاد دارم زمانی‌که آن‌حضرت ﷺ از غزوه‌ی تبوک بر گشتند، من همراه بچّه‌ها برای استقبال آن‌حضرت ﷺ تا ثنیّه الوداع بیرون رفتم.[1]

حضرت عبدالله بن مبارک و امام بخاری رحمهما الله در کتاب‌های‌شان بابی تحت عنوان استقبال مجاهد، گذاشته‌اند.

[احادیثی که در این باب خوانده شدند، شدیداً نیاز است که به کرّات خوانده شوند تا در دل‌ها فرود آیند.

امروزه در میان مجاهدان جذبه‌ی خدمت به همرا هان و ایثار و قربانی دادن بی‌نهایت ضعیف گشته است. اکثر مردم امروز از خدمت کردن خود داری می‌کنند و از ایثار محروم‌اند. بنابر این لازم است مجاهدان در جبه‌ها، در مراکز تعلیمی و در دفاتر خود این احادیث را بار بار تعلیم کنند تا دل هر مجاهد از جذبه‌ی خدمت وایثار مالا مال شود. آن وقت است که در جهاد آن‌ها قبولیّت و برکت خاصّ پدید می‌آید. به‌جای اختلاف با همدیگر، محبّت که لازمه‌ی جهاد است، پیدا می‌شود.

همچنین برای بازماندگان لازم است مجاهدان را اکرام و اعزاز کنند و آنان‌را روحیه بدهند و در این باره کوتاهی نکنند.

هیچ‌یک از ما از جناب رسول الله ﷺ و سیّدنا صدّیق اکبر ﷺ مصروف‌تر و مشغول‌تر نیست. آنان برای تودیع مجاهدان بار بار خارج شده‌اند. پس بر ما است که این سنّت را زنده نگه‌داریم و به مجاهدان روحیه بدهیم تا در عزائم آن‌ها قوّت پیدا شود. و بر این سخن احساس خوشی نمایند که خدا را سپاس است، مسلمانان جهاد را فهمیده‌اند و عظمت آن‌را درک کرده‌اند. اگر ما شهید شویم پر کنندگان جای ما در میان مسلمانان زیاداند و تمام آن‌ها پشت سرما موجوداند.

به‌یاد داشته باشید! همه‌ی ما به قدم زدن در راه خدا از سیّدنا صدّیق اکبر ﷺ بیشتر نیاز داریم.

۱ - بخاری: جهاد، استقبال الغزاة، ش۳۰۸۳.

هکذا برخانواده‌های مجاهدان لازم است با نهایت خوشی و با شوق دوستی و روحیّه بخشیدن، مجاهدان را وداع کنند. تا بدین طریق با اجر مجاهدان شریک گردند؛ امّا متاسّفانه امروز مجاهدان مخفیانه از خانه‌ها و خانواده‌های خود بیرون می‌روند. این وضع خیلی اسفناک است. مادران و خواهران و همسران ما از مادران و خواهران و همسران صحابه بیشتر نیاز به اجر و ثواب دارند. آن‌ها هم زن بودند؛ امّا به‌خاطر اسلام چه‌قدر و چطور قربانی دادند و چگونه برای بدست آوردن سعادت رضای الهی موفّق شدند.

امروز هم بر زنان مسلمان لازم است به نقش قدم آن‌ها گام بر دارند. و مجاهدان را مانند دامادها خدا حافظی کنند. آن‌گاه انشاءالله بر آن خانه‌ها باران رحمت‌های الهی می‌بارد و آن خانه‌ها برای اهل آسمان مانند ستارگان می‌درخشند.

الله تعالی به همه‌ی ما توفیق احیای هر حکم شریعت را عطا فرماید.

«آمین»]

باب سی‌زدهم

بیان فضایل نگهداری اسب و خرج کردن بر آن

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾

ترجمه: ومهیا سازید ای مسلمانان برای ایشان آن‌چه توانید از توانا ئی واز أما ده داشتن ا سپان بترسا نید بأن دشمن الله را ودشمن خویش را وقومی دیگر را نیز بجز ایشان شما نمی دا نید ایشان را الله می داند ایشان را وآن‌چه خرج کنید از هرچه با شد در راه الله تمام داده شود بـه شـما وشما ستم کرده نشوید.

﴿وَٱلْعَـٰدِيَـٰتِ ضَبْحًا﴾

ترجمه: قسم با سپان تیز دونده بوجه که از دم پر شوند.

امام ابو عبد الله الحلیمی می‌فرماید: ابن‌عبّاس، مجاهد، عطیّه، ابو الضـحی و قتاده ﷺ در تفسیر ﴿وَٱلْعَـٰدِيَـٰتِ ضَبْحًا﴾ گفته‌اند: این‌ها همان اسـبانی هسـتند کـه بوسله‌ی آن‌ها جهاد کرده می‌شود و بر دشمنان حمله کرده می‌شود.[1]

فایده: فضایل اسب‌ها خیلی زیاد است. اکنون اندکی از آن‌ها به‌ترتیب ذکـر کرده می‌شود.

سر تا سر پاداش

ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هرکس ایمان بـه خـدا دارد و وعده‌هایش را تصدیق می‌کند و در راه او به نیّت جهاد، اسب نگاه می‌دارد، خـوردن

---

۱ - المنهاج: ۲/ ۴۹۴- ۲۹۵

و نوشیدن و مدفوع و ادرار آن اسب روز قیامت در ترازوی اعمال او (به عنوان اجـر) ورن کرده می‌شوند[1]

عبدالله بن مسعود ﷺ از رسـول الله ﷺ نقـل مـی‌کنـد: اسـب هـا برسـه گونه‌اند.۱- اسب خدا ۲- اسب انسان ۳- اسب شیطان

اسب خدا آن است که به نیّت جهاد نگاه داشته شود. علـف دادن و ادرار و مدفوع آن همه نیکی به‌شمار می‌روند.

اسب شیطان آن است که بر آن شرط(نامشروع) گذاشته می‌شود و توسّـط آن قماربازی می‌شود.

اسب انسان آن است که به‌خاطر زاد ولد و کار گـرفتن از آن نگـاه داشـته شود. این اسب نجات دهنده از فقر است.[2]

در روایتی دیگر ازمسند احمد ﷺ این جملات اضافه نقل شده‌اند: آن اسـب که به نیّت شرط گذاشتن و قمار بازی نگاه داشته شده است، قیمت و علـف دادن و سواری آن، همه برای مالکش وبال قرار خواهند گرفت.

و اسبی که به‌خاطر توالد و تناسل بسته شده است، امید است که آن نجات دهنده از فقر باشد.[3]

فایده: برای فضیلت اسب همین اندازه کافی است که اضافت آن به‌سوی الله تعالی است. یعنی «اسب خدا» گفته شده است.

اسماء بنت یزید ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر(اجر یا غنیمت) گذاشته شده است. بنابر این هر کس به نیّـت آمـادگی برای جهاد اسب نگه‌دارد و به نیّت کسب ثواب برآن خرج کند، سیری و گرسـنگی،

---

۱ - بخاری: جهاد، باب / من احتبس فرساً فی سبیل الله، ش۲۸۵۳.

۲ - مسند احمد: ۱/ ۳۹۵.

۳ - مسند احمد: ۴/ ۶۹.

سیرابی و تشنگی، ادرار و مدفوع آن همه روز قیامت در ترازوی او نیکی قرار خواهند گرفت.

هر کس اسب نگه‌دارد به نیّت تظاهر و ربا و افتخار پس سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی،ادرار و مدفوع آن، همه روز قیامت در ترازوی او خسارت و زیان قرار می‌گیرند.[۱]

از این حدیث و احادیث دیگر این مطلب روشن می‌شود که نگه‌داری اسب به‌خاطر ریا و افتخار حرام است. و تمام متعلّقات آن از قبیل علف دادن و غیره برای مالکش گناه قرار می‌گیرند. امّا اسب مجاهد بر عکس این است.

حضرت ابوهریره ﷺ می‌فرماید: آن‌حضرت ﷺ در باره‌ی اسب سوال کرده شد؛ فرمودند: اسب‌ها برسه گونه‌اند. ۱- اسبی که برای انسان موجب گناه است.۲- اسبی که برای مالکش یک پرده است. ۳- اسبی که برای انسان موجب اجر است.

اوّل آن اسبی است که به‌خاطر تظاهر و ریا و فخر و مباهات و برای دشمنی با مسلمانان نگه‌داشته شود.

دوّم آن اسبی است که یک انسان آن‌را در یک چراگاه یا در یک باغچه برای جهاد در راه خدا بسته و نگه‌داری شود. این اسب اگر در آن چراگاه یا باغچه هرچه بخورد، برابر آن برای مالکش نیکی نوشته می‌شود. و برابر پیشاب و مدفوغ آن نیز برای مالکش نیکی نوشته می‌شود. اگر آن اسب طناب را گسیخته یک دو بار بپرد، پس به‌اندازه‌ی نشانه‌ی هر قدم آن نیکی نوشته می‌شود. اگر مالک، آن اسب آن را گرفته و از کنار نهری عبور دهد و آن اسب بدون اختیار واراده ی مالک از آن نهر آب بنوشد، به‌اندازه‌ی همان آب‌ها برای او نیکی نوشته می‌شود.[۲]

---

۱ - ابو عوانه: ۵/ ۱۸.

۲ - بخاری: جهاد، باب الخیل ثلا ثة، ش ۲۸۶۰- مسلم: زکاة، باب اثم مانع الزکاة، ش۹۸۷.

وسیله‌ی نجات از دوزخ

زیدبن‌ثابت ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس در راه خدا (به نیّت جهاد) اسبی نگه‌دارد، آن اسب وسیله‌ی نجات او و از دوزخ قرار می‌گیرد.[۱]

مانند اجر شهید

رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس صادقانه (به نیّت جهاد) اراده‌ی نگه‌داری اسبی را بکند، او را اجر یک شهید می‌رسد.[۲]

نگه‌داری اسب معادل خرج کردن شب و روز در راه خدا است

سهل بن عجلان ﷺ می‌گوید: ابو امامۀ باهلی ﷺ در تفسیر این آیه‌ی قرآن مجید :

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ [البقره: ۲۷۴]

ترجمه: کسا نی‌که خرچ می‌کنند اموا ل خویش شب و روز پنهان وآ شکارا پس ایشان را ست مزد ایشان نزدیک پر ورد گار ایشان و نیست ترس بر ایشان و نه ایشان اندوه گین شوند.

می‌فرمود: منظور آیه‌ی کریمه آن است که آن‌ها مال خود را شب و روز بر اسب‌های جهاد خرج می‌کنند.

وبعد فرمود: هرکس بدون ریا وتظاهر در راه خدا (به نیّت جهاد) اسبی نگه‌دارد، آن شخص از آن‌دسته افرادی است که شب و روز مال خود را (در فرمان برداری از دستورات الهی) خرج می‌کنند.[۳]

ایوب بن خالد ﷺ در تفسیر آیه‌ی: ﴿من ذا الّذی یُقرض الله قرضاً حسناً﴾ فرمود: هر کس در راه خدا (به نیّت جهاد) اسبی نگه‌دارد، او از جمله کسانی‌است که به الله تعالی قرض الحسنه داده اند.[۱]

---

۱ - ابن عساکر.

۲ - ذکره ابو عبدة فی کتاب الخل وهو مرسل.

۳ - ابن ابی شیبة: ۵/ ۳۰۴

انفاق بر اسب مانند صدقه دادن است

ابو کبشه الأنماری رضی‌الله‌عنه از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: در پیشانی اسب‌ها تا قیامت خیر گذاشته شده است و صاحبان اسب‌ها از طرف الله تعالی نصرت می‌شوند. و خرج کنندگان بر اسب‌ها مانند کسانی هستند که با دست‌های باز در راه خداوند متعالی صدقه می‌کنند.[۲]

احادیث فراوانی با این مضمون از بسیاری از صحابه مروی است.

ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: تا قیامت در پیشانی اسب‌ها خیر گراشته شده است. مثال خرج کننده بر اسب‌ها مانند کسی است که با دست‌های پُر در راه خدا صدقه می‌کند.[۳]

در «ابن حبّان» روایتی آمده است: هر کس در راه الله تعالی اسبی (به نیّت جهاد) نگه‌دارد او را مانند صائم النّهار و قائم اللّیل اجر می‌رسد.[۴]

نصرت خداوند برای خدمت گذاران اسب‌های جهادی

جابر بن عبد الله رضی‌الله‌عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: در پیشانی اسب‌ها تا قیامت خیر و نفع گذاشته شده است. به‌خاطر اسب‌ها صاحبان آن‌ها نصرت کرده خواهند شد. پس شما بر پیشانی آن‌ها دست بکشید و برای آن‌ها دعای برکت کنید. و بر آن‌ها گردن‌بند بگذارید مگر ریسمانی که از روده‌ی حیوانات ساخته‌می‌شود.[۵]

(در زمان جاهلیت تعویذهای نا مشروع را با همین نوع ریسمان‌ها می‌بستند و بر گردن اسب‌ها می‌گذاشتند تا از آسیب و زخم چشم‌ها محفوظ ماند، شاید به‌همین خاطر از آن نهی آمده است. از مترجم فارسی)

---

۱ - ابن ابی شیبة: ۵/ ۳۳۸

۲ - مسند ابی عوانة: ۵/ ۱۹- مستدرك: ۲/ ۹۱- معجم کبیر طبرانی: ۲۲/ ۳۳۹، ش ۸۴۹.

۳ موارد الظمأن: جهاد، با ب ما جاء فی الخیل والنفقة علیها، ص۳۹۴.

۴ - همان منبع

۵ - مسند احمد: ۳/ ۳۵۲.

خیر و نیکی در پیشانی اسب‌ها

در این باره روایات متعدّدی در صفحات بالا گذشت.

به‌خاطر کثرت خیر و نیکی در اسب‌ها، عرب‌ها آن‌را با لفظ «خیر» یاد کرده‌اند. همچنین در قرآن مجید اسب با لفظ خیر یاد شده است. در باره‌ی داستان حضرت سلیمان علیه‌السلام در قرآن آمده است:

﴿فَقَالَ إِنِّيٓ أَحۡبَبۡتُ حُبَّ ٱلۡخَيۡرِ عَن ذِكۡرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتۡ بِٱلۡحِجَابِ﴾ [ص: ۳۲]

ترجمه: پس گفت هر آئینه دوست داشتم این ا سپان را از قبیل رغبت بمال اعراض کنان از ذکر پرورد گار خود تا آن‌که پنهان شد آ فتا ب در پرده.

جریر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: رسول الله ﷺ را دیدم که با انگشتش پیشانی اسب را می‌مالد و می‌گوید: در پیشانی اسب‌ها تا قیامت، خیر گذاشته شده است - اجر و غنیمت-[۱]

امام بخاری رحمه‌الله با همین مضمون روایتی را از عروه بن ابی الجعد رضی‌الله‌عنه نقل کرده است که در آن از شبیب بن غرقده منقول است: درخانه‌ی عروه رضی‌الله‌عنه هفتاد اسب (برای جهاد) دیدم[۲]

«معنا آن‌که صحابه‌ی کرام که این حدیث را نقل می‌کردند، خودشان با اهتمام زیاد بر آن عمل می‌کردند. آنان به‌خاطر بدست آوردن خیر بیشتر، اکثراً اسب پرورش می‌دادند.»

مصنّف رحمه‌الله نام دوازده تن از صحابه را که این حدیث را نقل کرده اند، ذکر کرده است.

اسب، مورد پسند آن‌حضرت ﷺ بوده است

---

۱ - مسلم: الامارة / ا لخیل فی نواصیها اخیر.../ ش ۱۸۷۲

۲ - بخاری : الجهاد، الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة ، ش ۲۸۵۰- مسلم: المارة ، الخیل فی نواصیها الخیر الی.. ، ش ۱۸۷۳

معقل بن یسار ﷺ می‌فرماید: هیچ چیز بغیر از ازواج مطهرات برای آن‌حضرت مانند اسب محبوب نبود[1]

مصنّف ﷺ می‌فرماید: برای هر مسلمان سنّت است به تبعیّت از آن‌حضرت ﷺ با اسب‌های جهادی محبّت داشته باشد. برابر است که اسب مال خودش باشد یا مال دیگری باشد.

دعا کردن اسب‌ها

ابوذرّ ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر اسب عربی اجازه داده شده است هر صبح این کلمات دعائیه را بگوید: پروردگارا! تو مرا به یک انسان عطا فرموده‌ای. پس مرا نزد او از اهل و مال او و از همه چیزها محبوب‌تر بگردان[2]

در روایتی آمده است: رسول الله ﷺ فرمودند: اسب هر روز سه دعا می‌کند. دعای اوّلش این است: پروردگارا! مرا نزد مالکم محبوب‌ترین مال بگردان. دوّم آن‌که پروردگارا! رزق او را وسیع بگردان تا بر من وسعت کند.

سوّم آن‌که پروردگارا! او را سوار بر من شهادت نصیب بگردان.[3]

مصنّف ﷺ می‌گوید: دعا کردن اسب‌ها اصلاً تعجّب آور نیست؛ زیرا خداوند متعال به اسب‌ها چنان شعور و درک و فهم و اخلاق نصیب کرده است که سایر حیوانات فاقد آن‌اند. این امر برای هیچ احدی پوشیده نیست. «علاوه بر این دعا کردن آن ناشی از توفیق و تعلیم خداوند سبحانه وتعالی است»

۱ – نسایی: الخیل، باب حبّ الخیل / ۶/ ۲۱۸– مسند احمد: /۵/ ۲۷ و رجاله ثقات.

۲ – مسند:/ ۵/ ۱۷۰– نسایی: الخیل، باب دعوة الخیل ۶ / ۲۳۳

۳ – شفاء الصدور

قصّه‌ی ایمان افروز یک شهید تابعی

عبد الله بن مبارک ﷺ از امام سُدّی ﷺ روایت می‌کند: عمرو بن عتبه ﷺ یک اسب را به چهار هزار درهم خرید. مردم او را ملامت کردند که او آن اسب را با قیمت گران خریده است.

او در پاسخ به آنان گفت: هر قدم این اسب که به سوی دشمن پیشروی کند نزد من از چهار هزار درهم محبوب‌تر است.[1]

مصنّف ﷺ می‌گوید: عمرو بن عُتبه ﷺ اهل کوفه و یک عابد و زاهد بود. او از مجاهدان و شهیدان تابعی به شمار می‌رود.

هرگاه او به جهاد می‌رفت شرط می‌گذاشت که من خدمت تمام رفیقان را می‌کنم.

علی بن صالح ﷺ و برخی دیگر می‌گویند هرگاه عمرو بن عتبه (ﷺ) سواری‌های رفیقانش را می‌چراند ابری او را سایه می‌کرد. و هر وقت به نماز مشغول می‌شد یک درّنده‌ای از جنگل از او محافظت می‌کرد[2]

عیسی بن عمر ﷺ می‌فرماید: عمرو بن عتبه ﷺ شب‌ها به قبرستان می‌رفت و خطاب به آنان می‌گفت: «ای اهل قبرستان! نامه‌ی اعمال شما بسته شد و اعمال‌تان بالا برده شدند. بعد از آن بر روی قدم‌هایش می‌ایستاد و گریه می‌کرد تا آن‌که صبح می‌شد. بعد برای نماز تشریف می‌آورد.[3]

از خود عمروبن عُتبه ﷺ منقول است: از خداوند متعال خواستم مرا از دنیا بی‌رغبت بگرداند. الله تعالی دعای مرا پذیرفت و مرا از دنیا بی‌رغبت ساخت؛ به طوری که من اصلاً نمی‌دانم در دنیا چه می‌گذرد و چه گذشته است. من دعا کردم: پروردگارا! مرا در نمازم قوّت عطا فرما. خداوند این دعای مرا نیز قبول فرمود.

۱ – کتاب الجهاد /۲/ ۱۳۴الی ۱۳۵

۲ – تهذیب التهذیب/ ۸/ ۷۵الی ۷۶

۳ – نایی در سنن

دعا کردم: پروردگارا! شهادتم نصیب بگردان! امید وارم این دعای مـن نیـز قبول شده باشد.

فرزند ایشان نقل می‌کند: در دوران جهاد یک بار در یک سر زمین سر سبز قیام کردیم. پدرم فرمود: چه سر زمین زیبایی است؟! کاش الآن در این مکان اعلان جنگ سرداده می‌شد. درست همان وقت یکی از مسلمانان به تنهـایی بـر دشـمن حمله کرد و آن حمله به شهادت او منجرّ گشت و در همان‌جا دفن گردید. در نتیجه اعلان جنگ سرداده شد. عمرو بن عُتبه ؓ از تمام تیز روها سبقت گرفت و پـدرش عُتبه بن فرقد ؓ را که امیر لشکر بود، اطّلاع داد و به‌راه افتاد. پدرش او را صدا کرد و یک شخص را به‌دنبال او فرستاد؛ امّا پیش از رسیدن آن شخص، او شـهید شـده بود. وقتی ما او را دفن کردیم، دیدم آن سر زمین همان سرزمینی است که او قـبلاً اشاره کرده بود.(۱)

فضایل و حکایات عمرو بن عتبه ؓ بی‌شماراند. این‌جا فقط شمّه‌ای از آن‌هـا را بیان کردیم.

(مصنّف ؒ باز به موضوع اصلی - فضیلت اسب‌ها - بر می‌گردد.)

اسب بهشتی

عبد الرّحمن بن ساعده ؓ می‌فرماید: من به اسب خیلی علاقه داشتم. بنابر این از آن‌حضرت ﷺ پرسیدم: یا رسول‌الله (ﷺ) آیا در بهشـت اسـب وجـود دارد؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ای عبدالرحمن اگر خداوند تو را در بهشت داخل کند یقیناً به تو اسبی که از یاقوت درست شده است و دارای دوبال است، خواهد رسید. توسّط آن اسب در هر جای بهشت که اراده کنی، سیر و تفریح خواهی کرد.(۲)

احادیث متعدّدی در همین پیرامون در صفحات بالا گذشت.

نگهدارنده‌ی اسب فرمانبردار الله تعالی و پیامبرش است

۱ - تهذیب التهذیب/ ۸/ ۱۷۵ال ۷۶

۲ - مجمع الزوائد/ ۱۰/ ۴۱۳

حداوند متعال درباره‌ی اسب‌ها در این آیه‌ی کریمه این‌گونه می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ﴾ [الانفال: ۶۰]

ترجمه: ومهیا سا زید ای مسلمانان برای ایشان آن‌چه توانید از توانایی واز آما ده داشتن ا سپان.

دستور رسول‌خدا ﷺ نیز درباره‌ی اسب‌ها دراین حدیث این‌گونه بیان شـده است: اسب نگه‌دارید و برپیشانی و پشت آن دست بکشید و بر آن طناب بیندازیـد مگر طنابی که از روده ی حیوانات ساخته می‌شود (۱)

امام محمّد بن حسن ؒ می‌فرماید: استفاده از این نوع طناب برای اسب بـه این علّت ممنوع است که خطر ساییده شدن گردن اسب وجود دارد.

امام مالک ؒ می‌فرماید: ممنوعیت استفاده از آن بدان علّت اسـت کـه در گردن اسب‌های مشرکان تعویذهای شرکیه‌ای وجـود داشـت کـه بـه‌وسـیله‌ی آن برگردن آن‌ها آویزان می‌کردند.(۲)

بعضی از علما معنای «اوتار» را در حدیث به این معنا مـراد نگرفتـه، بلکـه معنای آن‌را دشمنی مراد گرفته اند. یعنی منظور حدیث آن است که مبادا سوار بـر اسب‌ها انتقام ذاتی کنید.

خلاصه‌ی فضایل این عنوان آن است که نگـه‌داری اسـب دسـتور الله ﷻ و رسول او ﷺ است. پس هر کس اسب نگه‌دارد او از خدا و پیـامبرش اطاعـت کـرده است. و اطاعت خدا و رسولش نعمت و فضیلت بزرگی است.(۳)

سلمان فارسی ؓ از رسول الله ﷺ روایـت مـی‌کنـد: هـر شـخص قـدرت نگه‌داری اسب را داشته باشد، بر وی لازم است اسب نگه‌دارد.(۴)

۱ - ابوداود: الجهاد، اکرام الخیل و ارتباطها.../ ۳/ ۵۳

۲ - مؤطا: ۲/ ۹۳۷

۳ - مشارق الانوار/ ۲/ ۲۷۸

۴ - ابن عساکر

در خانه‌ی صاحب اسب جنّ‌ها داخل نمی‌شوند

رسول الله ﷺ فرمودند: منظور آیه‌ی ﴿وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم...﴾ جنآت هستند.

رسول الله ﷺ فرمودند: در هر خانه‌ای اسب خوبی باشد در آن شیطان وارد نمی‌شود.[1]

از امام ابن مبارک رح منقول است: شخصی شکایت کرد که در خانه‌اش سنگ می‌افتد، او به وی گفت: برو یک اسب عربی در خانه‌ات نگه‌دار. آن شخص رفت و همینطور کرد. افتادن سنگ‌ها بند شد. از امام ابن مبارک رح پرسیده شد: این علاج را چطور تجویز کردی؟! گفت: از آیه‌ی ﴿وآخرین من دونهم...﴾ و در ادامه فرمود: مراد از این، «جنّات» هستند.

حضور فرشتگان در میدان مسابقه‌ی اسب‌ها

ابو ایّوب رض از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: فرشتگان هیچ وقت در بازی‌ها شرکت نمی‌کنند بجز از وقت شوخی شوهر با همسرش و در وقت مسابقه‌ی اسب دوانی و تیر اندازی.[2]

مصنّف رح می‌گوید: احکام اسب دوانی در صفحات آتی خواهد آمد.

عقبه بن عامر رض از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: تیر اندازی واسب سواری کنید. بدرستی‌که تیر اندازی شما نزد من از اسب سواری شما پسندیده‌تر است. هر بازی مرد بیهوده است بجز از تیر اندازی و آموزش اسب سواری و با همسر خود شوخی کردن.[3]

---

۱ – مجمع الزوائد/ ۲۷/۷– امام ابن کثیر رح می‌گوید: این حدیث منکر است.

۲ – ابن عساکر

۳ – سنن کبری : السبق و الرمی، باب التحریض علی الرمی/ ۱۰/ ۱۳۱۴– ابوداود طیالسی: ترمذی: فضائل الجهاد، ماجاء فی فضل الرمی/ ۹۵/۳

نام اسب های رسول‌الله ﷺ

رسول الله ﷺ صاحب چندین اسب بوده است. که به‌ترتیب ذکر می‌شوند

۱- «السّکب» پیشانی آن، سفید و رنگش ساه آمیخته به سرخی بود. دست و پای چپش سفید بودند.

علاّمه ابن اثیر رح می‌گوید: رنگش سیاه خالص بود. این نخستین اسبی بود که در ملکیت آن‌حضرت ﷺ درآمد که با قیمت ده «اوقیه» از یک بادیه نشین خرید کرد. و برای اوّلین بار رسول الله ﷺ با آن در غزوه‌ی اُحد شرکت جست. در آن روز مسلمانان فقط دو اسب همراه داشتند، یکی از آن‌ها «سکب» بود دوّمی اسب ابوبرده بن دینار رض بود. نام‌گذاری اسب رسول‌الله ﷺ به «سکب» به‌خاطر سرعت سیر آن بود.

۲- «المرتجز» به‌معنای خواننده‌ی اشعار. این اسب بدان‌خاطر به این نام نام‌گذاری شده بود که صدای شیه کشیدنش مانند صدای خواننده‌ی زیبا بود. رنگش سیاه آمیخته با سفیدی بود. بنابه گفته‌ی بعضی این اسب، اسب اصیل و خوبی بود.

۳- «اللّحیف» نام‌گذاری به این نام به‌خاطر بلندی دمش بود؛ چون با دم بلند خود زمین را جارو می‌کرد. این اسب را ربیعه بن ابی‌البراء یا فروه بن عمروالجذمی به‌طور هدیه به آن‌حضرت ﷺ تقدیم نموده بود.

۴- «اللّزاز» به‌معنای چسبنده . وجه تسمیه‌اش به این نام آن که گویا او به علّت سرعت در سیر به سر منزل فوراً می‌چسبید. بادشاه مقوقس آن را برای رسول‌الله ﷺ هدیه فرستاده بود.

۵- «الظّرب» به‌معنای تپه‌کوه است. این اسب یک اسب قوی و درشت هیکل بود. آن‌را فروه بن عمرو به طور هدیه به آن‌حضرت ﷺ تقدیم کرده بود.

۶- «الورد» یعنی سرخ رنگ مایل به زردی. آن‌را حضرت تمیم داری رض به‌آن‌حضرت ﷺ هدیه کرده بود. رسول‌الله ﷺ آن‌را به حضرت عمر بن خطّاب رض بخشید. این اسب به‌خاطر رنگش به این اسم نام‌گذاری شده بود.

۷- «سبحه» یعنی شنا کننده. این اسب به‌خاطر سرعت سیر و حسن رفتار خوبش به این نام مسمّی‌شده بود.

حافظ شرف الدّین دمیاطی می‌فرماید: درباره‌ی این هفت اسب علما اتّفاق نظر دارند. بیشتر از همه آن‌حضرت ﷺ بر «السّکب» سوار می‌شد.

مصنّف می‌گوید: درباره‌ی بیش‌تر از این هفت اسب، اختلاف هست.

در لابلای روایات مختلف تذکره‌ی این اسب‌ها نیز به میان آمده است.

ذوالعقال - ذواللّمّه - المراوح - السّرحان - ملاوح - الیعسوب - الیعبوب - البحر - الشّحا - السّجل- الطّرف - النّجیب.

مصنّف می‌فرماید: هدف از آوردن این باب آن است که مجاهدان درباره‌ی نام‌گذاری اسب‌های‌شان از آن‌حضرت ﷺ تبعیّت کنند.

رسول‌الله ﷺ سه قاطر داشتند. ۱- دلدل ۲- فضّه ۳- شهباء. یکی از این قاطرها را حاکم «ایله» و یکی را حاکم «دومه‌الجندل» به آن‌حضرت ﷺ هدیه کرده بود. در روایات دیگری ذکر هدیه‌ی کردن قاطر به رسول‌الله ﷺ توسّط کسری و نجّاشی هم وارد شده است.

[در این باب مفصّل، از یک طرف بیان ترغیب نگه‌داری اسب بود و از یک طرف این مطلب نیز واضح شد که هر نوع تجهیزاتی که به نیّت جهاد تهیّه گردد آن، نزد الله تعالی بی‌نهایت محبوب است و مالک آن ماجور می شود. یعنی بر مسلمانان لازم است برای جهاد بهترین اموال و اشیای خود را در نظر بگیرند. و تلاش کنند برای خود بیش از پیش سلاح و ابزار جنگی فراهم آورند.

به یاد داشته باشید! اگر شما به نیّت جهاد یک دست کفش یا یک چاقوی خوب بخرید، تمام این‌ها روز قیامت در ترازوی اعمال جزو نیکی‌ها محسوب خواهند شد. در دنیای امروزی انسان‌ها به اشیای مختلف عشق و علاقه می‌ورزند و برای رسیدن به آن‌ها مال‌ها خرج می‌شود و خیلی چیزها فراهم می‌شود. پس برمسلمانان لازم است برای عشق به‌جهاد دیوانه وار مال خرج کنند؛ زیرا جهاد راه رسیدن به

خداوند متعال و تنها راه رسیدن به بهشت است. و تنها فریضه‌ای است که ضامن حفظ اسلام و مسلمانان و سربلندی آنان است.

بنابر این اگر در دل هر مسلمانی که شوق و عشق به‌جهاد به‌گونه‌ای دیوانه وار وجود داشته باشد، او بیش از پیش بهترین وسایل خود را تقدیم راه جهاد می‌کند و خزانه‌های اجر و ثواب را بدست می‌آورد.

در این باب به این مطلب نیز اشاره رفت که اسب تا روز قیامت در جهاد سودمند است و همواره در آن به‌کار می‌آید. تردیدی نیست که در این عصر تکنولوژی نیز در جهاد به اسب نیاز پیدا می‌شود. از این‌رو بر مسلمانان لازم است امروز هم به نیّت جهاد اسب نگه‌دارند. و بدن خود را به‌سواری اسب عادت دهند، زیرا از سواری اسب در بدن انسان استحکام و چستی پیدا می‌گردد.

امروز که مردم به‌جای اسب سواری، سواری بر ماشین‌های با صندلی‌های نرم و نازک را اختیار کرده‌اند، بدن آن‌ها ضعیف و ناتوان گشته است. اگر یکی برای اوّلین بار اسب سواری کند تا چندین روز برایش به علّت درد اعضای بدن راه رفتن مشکل می‌شود.

به همین خاطر اگر مسلمانی توانایی دارد، بر وی لازم است پس از ادای سایر نیازهای امروزی جهاد، فوراً به نگه‌داری اسب مبادرت ورزد. و خود را مستحقّ اجر و پاداش‌های کلان و خیر و برکت بگرداند. و خوشنودی خداوند متعال و رسول او را بدست آورد.

بر سازمان‌ها و حرکت‌های جهادی لازم است به این شعبه اهتمام ویژه داشته باشند. و آموزش کامل فنّ اسب سواری را در مراکز آموزشی خود بگنجانند تا هر مجاهد این نعمت بزرگ را حاصل کند. همچنین بر کشورهای اسلامی نیز لازم است در کشورهای خود کلاس‌های آموزشی برای توده‌ی مردم برگزار کنند و همچون سایر آموزه‌ها، اسب سواری را نیز به آنان بیاموزند.

الله تعالی همه‌ی ما مسلمانان را توفیق بخشد تا در مسیر رضای او گام برداریم. آمین]

باب چهاردهم

بیان فضیلت خدمت به اسب و اکرام آن همراه با بیان برخی احکام

عمر بن عبد العزیز ﷫ می‌فرماید: این گفتار رسول‌الله ﷺ به من رسیده است: هر کس اسب عربی نژاد خود را اکرام کند، خداوند او را اکرام خواهد کرد. و هر کس آن را اهانت کند خداوند اورا اهانت خواهد کرد.[1]

روح بن زنباع ﷫ می‌فرماید: برای زیارت تمیم داری ﷛ رفتم، دیدم او شخصاً برای اسبش جو صاف می‌کند و اهل خانه‌اش دور و بر او نشسته‌اند. من گفتم: مگر از اهل خانه کسی نیست که این کار را انجام دهد؟ فرمود: چرا!؛ امّا من از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام: هر کس برای اسبش جو صاف کند و آن را (در توبره گذاشته) بر سر اسبش آویزان کند، خداوند متعال در عوض هر دانه جو او را نیکی عطا می‌فرماید.[2]

این واقعه مربوط به زمانی است که تمیم ﷛ استاندار بیت المقدّس بود.[3]

حضرت عایشهٔ صدّیقه ﵂ می‌فرماید: یک روز به وقت صبح دیدم آن‌حضرت ﷺ با لباسش صورت اسب را پاک می‌کرد. من گفتم: یا رسول الله (ﷺ)! آیا با لباست دهان اسب را صاف می‌کنی؟ فرمود: ای عایشه تو خبر نداری! دیشب دربارهٔ این اسب جبرئیل مرا عتاب نموده است. عایشه ﵂ می‌فرماید: من گفتم: یارسول الله ﷺ! پس مسئولیّت جو دادن صبحانه و عصرانه‌اش را به من بسپارید. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آیا مگر تو می‌خواهی همه‌ی ثواب‌ها را برای خود جمع کنی؟

---

۱ - ابو عبیدة معمر بن مثنّی فی کتاب الخیل

۲ - شعب الایمان: ۲/ ۱۰۰

۳ - طبرانی

جبریل به من گفته است: خداوند در عوض هر دانه که به آن بدهم یک نیکی عطا می‌فرماید.[1]

انس ﷛ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: برکت در پیشانی اسب گذاشته شده است.[2]

عُتبه بن عبد السّلمی ﷛ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: موهای پیشانی و چهره و دم اسب را قطع نکنید؛ زیرا او توسّط موهای دمش، خود را (از آزار مگس‌ها و سایر موذی‌ها) نجات می‌دهد. بوسیله‌ی موهای صورتش به او حرارت می‌رسد و در موهای پیشانی‌اش خیر گذاشته شده است.[3]

ابوقتاده ﷛ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: بهترین اسب از میان تمام اسب‌ها اسب مشکی است منوط به آن‌که بر پیشانی و لب فوقانیش تا بینی سفیدی باشد. بعد آن اسبی است که دست و پایش به جز دست چپ آن، سفید و بر پیشانیش هم نقطه‌ای سفید باشند.

اگر اسب مشکی نباشد پس بهترین اسب، اسب «کُمَیت» (سیاه آمیخته با سرخی) با نشانی فوق، است.[4]

عقبه بن عامر ﷛ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: اگر شما می‌خواهید جهاد کنید، پس بر شما لازم است اسبی خریداری کنید که بر پیشانی و دست و پایش به جز دست چپ، سفید باشد. بدرستی‌که غنیمت بدست می‌آورید و باسلامت بر می‌گردید.[5]

---

۱ شفاء الصدور

۲ - بخاری: الجهاد، باب الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی... ش ۲۸۵۱- مسلم: الامارة، الخیل فی نواصیها الخیر، ش ۱۸۷۴

۳ - ابوداود: الجهاد، کراهة جزّ نواصی الخیل واذنابها/ ۳/ ۴۷

۴ - الجهاد، باب ما یستحب من الخیل/۳/ ۱۲۰ - ابن ماجة: الجهاد، ارتباط الخیل فی سبیل‌الله، ش ۲۹۳۳

۵ - مجمع الزوائد: /۵/ ۲۶۲

عبد الله بن عبّاس رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: در اسب بور (رنگ) خیر و برکت گذاشته شده است.

ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید: اسب «شکّال» را آن‌حضرت ﷺ نمی پسندید.[۱] «شکّال به اسبی گفته می‌شود که سه دست و پایش سیاه و یکی از آن‌ها سفید باشد.

بعضی می‌گویند: «شکّال» اسبی را گویند که یک دست آن سفید و پای طرف دیگرش سیاه و یک دست آن سیاه و پای طرف دیگرش سفید باشد.[۲]

در روایتی آمده است: آن‌حضرت ﷺ فرمودند: هرگاه اسب‌های قومی را دیدید که سرهای‌شان بلند و بالا است و زیاد شیه می کشند، پس بدانید که فتح و پیروزی آنان را استقبال می‌کند. هرگاه قومی را دیدید که سرِ اسب‌های‌شان پایین و کم شیه کشیدند و دم‌های‌شان زیاد می‌چرخد، پس بدانید که آن‌ها در معرض شکست‌اند.[۳]

«فضیلت و ثواب پرورش و اکرام اسب‌های جهاد را خواندیم. با عنایت به این فضایل میزان محبوبیت عمل جهاد در پیشگاه خداوند متعال قابل درک است. لازم است این فضایل را در دل جا دهیم و تلاش کنیم هر چیزی‌که وابسته و منسوب به جهاد است آن‌را اکرام و اعزاز کنیم تا محبّت الهی نصیب‌مان گردد. و عمل جهاد برای هر فرد امّت عملی محبوب واقع شود.

بار الها! محبّت و دوستی عمل جهاد را به ما عطا بفرما! و به ما توفیق اکرام کردن هر چیز وابسته به جهاد را عطا بگردان! آمین»

---

۱ - مسلم: الامارة، مایکره من صفات الخیل، ش ۱۸۷۵- ابوداود: الجاد، ما یکره من الخیل.

۲ - ابوداود: الجهاد، باب فی ما یستحب من الوان الخیل، ش ۳۴۸- ترمذی: الجاد، ما یستحب من الخیل، ش ۳۱۲۰

۳ - شفاء الصدور

باب پانزدهم

بیان فضیلت نماز، روزه، ذکر و سایر عبادت‌های مجاهدان

ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس در راه خدا بیرون رود و یک روز در آن روزه بگیرد بوسیله‌ی همان یک روز خداوند متعال چهره‌ی او را از دوزخ به مسافت هفتاد هزار سال دور نگه می‌دارد.[۱]

عمرو بن عبس رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس در راه خدا بیرون شود و یک روز در آن روزه بگیرد آتش دوزخ از وی به مسافت صد سال دور می‌گردد.[۲]

«احادیث در این‌باره به کثرت وارد شده است که ما فقط به ذکر چند تا اکتفا کردیم»

عبدالله بن عبّاس رضی الله عنهما از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس در راه خدا خارج شود و در آن یک روز روزه‌ی نفلی بگیرد، الله تعالی روز قیامت از قیام وی در آن روز بیست سال کاهش می‌دهد.[۳]

ابودرداء رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هر شخص در راه خدا بیرون آید و در آن یک روزه‌ی نفلی بگیرد، الله تعالی در میان او و دوزخ خندقی به فاصله‌ی میان آسمان و زمین قرار می‌دهد.[۴]

پیش‌تر روایتی گذشت که درآن آمده بود: از میان تمام مجاهدان نزد الله سبحانه و تعالی مقرّب‌تر و برتر، مجاهد روزه دار است.[۵]

۱- بخاری: الجهاد، فضل الصوم فی سبیل‌الله، ش ۲۸۴۰

۲ - مجمع الزوائد: /۳/ ۱۹۴

۳ - ابن عساکر

۴ - مجمع الزوائد: الصیام، باب من صام یوما فی سبیل الله ۳/ ۱۹۴

۵ - طبرانی.

مصنّف ﵀ می‌گوید: بسیاری از اسلاف ما چنان بوده‌اند که در دوران جهاد هم برای کسب رضای خدا و تحصیل اجر وثواب بیشتر، روزه گرفته اند. و در زمان شدّت جنگ هم روزه‌ی‌شان را افطار نکرده‌اند.

در این‌باره در سطور آتی به چند داستان به صورت پراکنده توجّه فرمایید!

عبد الله بن عمرو﵄ می‌فرماید: در جنگ یمامه نزد عبدالله بن مخرمه (﵁) رفتم درحالی‌که او زخمی بود، بالای سرش ایستادم. از من پرسید: آیا مردم افطار کرده‌اند؟ گفتم: نه‌خیر! گفت: این سپر را بر دار برایم مقداری آب بیاور شاید روزه را افطار کنم. عبدالله بن عمرو ﵄ می‌گوید: به کنار حوض رفتم دیدم حوض پر از خون است. با سپر خون‌ها را کنار زدم و مقداری آب بر داشتم و به‌نزد او شتافتم. دیدم او جلوتر شهید شده است.[1]

ثابت البنانی﵀ می‌گوید: نوجوانی وجود داشت که عرصه‌ی درازی مشغول نبرد و جهاد بود. او همواره آرزوی شهادت می‌کرد. امّا به شهادت نایل نمی‌شد. یک روز با خود گفت: چرا به خانه نروم و عروسی نکنم! بعد به داخل خیمه‌اش رفت و به قیلوله پرداخت. وقتی دوستانش او را برای ادای نماز ظهر بیدار ساختند، شروع به گریه کرد. تمام همراهانش از بابت او نگران شدند. و با خود فکر کردند که چه مشکلی برای او رخ داده است! وقتی او دوستانش را نگران دید، گفت: هیچ‌گونه آسیبی به من نرسیده است. اکنون که من به خواب فرو رفتم در خواب دیدم که یک شخص آمد و با من گفت: برویم پیش همسرت «حور عینآء». من همراه او به‌راه افتادم تا آن‌که به سرزمینی صاف و سفید رسیدیم در آن‌جا یک باغ چنان زیبایی را دیدم که مانند او را اصلاً ندیده بودم. در آن باغ ده دختر نوجوان بود. آن‌ها چنان خوب و زیبا بودند که نظیر آن‌ها را ندیده بودم. با خود گفتم: شاید «حور عیناء» یکی ازآن‌ها است. پرسیدم: آیا «عیناء» یکی از شما است؟ آن‌ها جواب دادند: ما خدمه‌ی او هستیم، او خودش جلوتر است. با شنیدن این سخن به‌را همان ادامه

۱ - ابن ابی‌شیبه: / ۵ ۳۱۶

دادیم تا آن‌که به باغی دیگر رسیدیم. باغی که زیبایی آن دو برابر باغ قبلی بود. بیست نفر از دختران در آن بودند. که زیبایی‌شان از زیبایی ده نفر قبلی چندین برابر مضاعف بود. با خود گفتم: شاید «حور عیناء» یکی از آن‌ها است. همچون مرحله‌ی پیشین از آن‌ها پرسیدم و همان جواب گذشته را از آنان دریافت کردم. باز به‌راه‌مان ادامه دادیم. بدین‌ترتیب او تا سی دختر دو شیزه را بر شمرد. و بعد گفت: به اتاقی رسیدم که از یا قوت سرخ بود وتمام اطراف آن روشن و درخشنده بود. همراهم به‌من گفت: برو داخل!. وقتی داخل رفتم، در آن‌جا یک زن دیدم که درخشندگی و زیبایی آن اتاق نسبت به درخشندگی آن زن صفر بود. کنار آن زن نشستم و تا مدتّی با او به گفتگو پرداختم. ناگهان دوستم مرا صدا زد و گفت: بیا بیرون! من بلند شدم که بیرون روم. «حور عیناء» چادرم را گرفت و گفت: امروز روزه‌ات را پیش ما افطار کن! من همین ما جرا را داشتم می‌دیدم که ناگهان شما مرا بیدار کردید. با بیداری از خواب فهمیدم که آن صرفاً خوابی بوده است که من دیده‌ام. من از تأسّف و حسرت آن خواب گریه کردم. سخنان آن جوان هنوز ادامه داشت که در لشکر اعلانِ جنگ شد. مردم سوار بر اسب‌ها به نبرد پرداختند. وقتی خورشید غروب کرد و وقت افطار رسید، آن نوجوان با دهان روزه جنگید تا آن که شهید شد.[1]

محمّد بن حنیفه﵀ می‌فرماید: ابو عمرو انصاری ﵁ را دیدم (ابوعمرو انصاری در بیعت عقبه، غزوه‌های بدر و اُحد شریک بود) که در میدان جنگ با دهان روزه می‌جنگد. و در اثر تشنگی به شدّت پیچ و تاب می‌شد. او در همان حالت به غلامش گفت: سپر مرا به من بدهید! بعد سپر را با ناتوانی برداشت و سه تیر به‌سوی دشمن شلّیک کرد گفت: از رسول‌الله ﷺ شنیده‌ام: هر کس در راه الله تعال تیری

۱ - کتاب الجهاد: / ۲/ ۱۴۴الی ۱۴۵

شلّیک کند، اعم از آن‌که آن تیر به دشمن برسد یا نرسد، او را روز قیامت یک نور می‌رسد. در همین جنگ ابوعمرو انصاری ﷺ پیش از غروب آفتاب شهید گشت.[۱] سایر واقعات روزه گرفتن در جهاد، در ابواب آینده خواهد آمد.

معاذ بن‌انس ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: اجر نماز، روزه و ذکر در جهاد هفتصد برابر اجر خرج کردن در جهاد است.[۲]

مصنّف ﷺ می‌فرماید: از این روایت و امثال آن ثابت شد که ثواب یک نماز مجاهد برابر با ثواب چهار هزار و نهصد نماز است. همچنین روزه و ذکر آن. در این‌باره تفصیلات بیشتری در فصل‌های آتی خواهد آمد.

معاذ بن انس ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هرکس در راه خدا بیرون بیاید و هزار آیه از کلام الله مجید را تلاوت کند او در زمره‌ی انبیاء، صدّیقان، شهداء و صالحان نوشته خواهد شد.[۳]

مصنّف ﷺ می‌گوید: (با ملاحظه‌ی این روایت) از سوره‌ی «تبارک الّذی» تا آخر قرآن یک هزار آیه می‌شود.

در روایتی دیگر آمده است: هر کس در راه خدا (جهاد) بیرون بیاید و علم را پخش کند او را در عوض هر حرف به اندازه‌ی ریگ‌های ریگستان «عالج» ثواب می‌رسد. و علاوه بر این او را مانند عمل کنندگان بر آن علم، تا روز قیامت ثواب می‌رسد.[۴]

«جهاد یک فریضه و یک عبادتی است که نیازمند صبر و شکیبایی است. رفتن به جهاد و استقامت در آن بدون نصرت خداوند مشکل و اساساً ناممکن است. رعایت تقوی و خدا ترسی در جهاد در مرتبه‌ی فرضیت است؛ زیرا در فضای گناهان

---

۱ - مجمع الزوائد: / ۵/ ۲۷۰

۲ - ابوداود: الجهاد، باب فی تضعیف الذکر فی سبیل الله

۳ - مستدرک/۲/۸۷الی ۸۸ صحیح الاسناد وافقه الذهبی

۴ - شفاء الصدور.

و در محیط اختلافات، نه نصرت الهی نازل می‌شود، نه حق جهاد ادا می‌شود. بنا بر این بر مجاهدان لازم است آیات و احادیث را مرتّباً بخوانند و خودشان را به عبادت خدا و تقوی عادت دهند.

امروزه دشمن خیلی قوی و نیرومند است. مقابله‌ی با آن آن زمان ممکن است که مجاهدان روزها سوار تانک‌ها با دشمن بجنگند و شب‌ها بر سجّاده‌ی عبادت با پروردگار خود به راز و نیاز بپردازند و هیچ لحظه‌ای از یاد خداوند متعال غافل نشوند. شیطان در تلاش است مجاهدان را از اعمال بدور دارد. و آن‌ها را خاین بار بیارود. امّا برای هر مجاهدی که به قصد قربان ساختن جانش در راه خدا بیرون آمده است، لازم است خود را بوسیله‌ی اعمال نیک و امانت‌داری، چنان بسازد که مقبول بارگاه خداوند قرار گیرد. جای بسی تأسّف است که یک مجاهد جهت نابود ساختن کفر جهانی و اشغالگران حرکت کند و خود او مرتکب اعمال کفر آمیز شود. بی‌گمان این چیزها موجبات نارضایتی خداوند را فراهم می‌سازد.

برمجاهدان لازم است برای تفصیل بیش‌تر به کتاب «زاد مجاهد» اثر (مولانا محمّد مسعود اظهر حفظه‌الله) مترجم همین کتاب (به زبان اردو) مطالعه کنند. که در آن اعمال نام برده و ترتیب آن‌ها ذکر گردیده است .الله تعالی همه‌ی ما را مجاهدانی متّقی و صادق و امانت‌دار بگرداند آمین»

باب شانزدهم

بیان فضیلت نگهبانی و پاسداری از مرزهای اسلامی

۱- ارشاد گرامی خداوند متعال است:

﴿فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبه: ۵]

ترجمه: پس چون آخر شوند ماه های حرام بکشید مشرکان را هر جا که بیا بید وبگیرید ایشان را وبند کنید ا یشان را و بنشینید برای ا یشان به هر کمین گاه پس اگر توبه کنند و بر پا دارند نماز را و بد هند زکو ة را پس بگذارید راه ایشان را هر آ یینه الله آمر زنده مهربان ا ست.

ارشاد گرامی الله تعالی است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱصْبِرُوا۟ وَصَابِرُوا۟ وَرَابِطُوا۟ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[آل عمران: ۲۰۰]

ترجمه: ای مؤ منان صبر کنید و محنت کشید و برای جهاد آما ده با شید و بتر سید از الله با شد که رستگار شوید.

امام حسن بصری رحمه الله در تفسیر «إصبروا و صابروا» می‌فرماید: در این آیه به مسلمانان دستور داده شده است که در جنگ با کفّار استقامت کنید تا کفّار از دین باطل‌شان به تنگ آیند.[۱]

امام محمّد بن کعب قُرظی رحمه الله در تفسیر این آیه می‌نویسد: خداوند متعال در این آیه دستور داده است که با دشمنان‌تان پیوسته جهاد کنید تا دین باطل خود را ترک کنند و به دین شما بگروند.[۲]

---

۱ - ابن جریردر تفسیر: ۵۰۲/۷

۲ - ابن جربر طبری در تفسیر: ۷/ ۵۰۲

امام ازهری رحمه الله می‌گوید: «رابطوا» دو معنی دارد:

۱- جهاد با دشمن بوسیله‌ی جنگ و نگه‌داری اسب. ۲- آن‌که آن‌حضرت ﷺ در حدیثی فرمودند: «خوب وضو کردن، وقتی که وضو گرفتن در اثر سردی و غیره مشکل باشد، و انتظار نماز دوّم پس از ادای نماز».

معنا آن‌که در این حدیث شریف این دو عمل مانند جهاد در راه خدا و نگه‌داری از اسب، قرار داده شده‌اند.

امام ابومحمّد بن عطیّه رحمه الله می‌فرماید: قول صحیح آن است که معنای «رباط» استقامت در جهاد است؛ چون «رباط» در اصل لغت به‌معنای «ربط الخیل» است. امّا بعداً این کلمه برای هر شخصی‌که در یک جبهه ای آماده باش است، خواه بر اسب سوار است یا پیاده است، مورد استفاده قرار گرفته است. در حدیث مبارک آن‌حضرت ﷺ وضو و غیره را به «رباط» تشبیه کرده است.[۱]

علامه ابن رشد و ابن یونس رحمهماالله الصقلی از عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند: فرضیّت جهاد به‌خاطر ریختن خون کفّار است و فرضیّت رباط و نگهبانی دادن به‌خاطر حفظ خون مسلمانان است. پس برای من حفاظت خون مسلمان از ریختن خون کافر پسندیده‌تر است.[۲]

مصنّف رحمه الله می‌گوید: ای مسلمانان! خوب بدانید! رباط و نگهبانی یکی از شعبه‌های دین و وسیله‌ای برای بخشوده شدن گناهان است. فضایلی که در این‌باره وارد شده اند، برای هیچ عبادت دیگری وارد نشده اند. حالا اندکی از آن‌ها را به ترتیب ذکر خواهیم کرد:

«رباط» از دنیا و از تمام چیزهای آن بهتر است

---

۱ -تفسیر قرطبی: ۳۲۳/۴

۲ المقدمات: ۲۷۵/۱

سهل بن سعد ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: یک روز پاسداری از مرزهای اسلامی از دنیا و هرچه در آن هست بهتر است. و در بهشت به اندازه‌ی جای تازیانه یکی از شما از دنیا و هرچه در آن هست، بهتر است.[1]

بهترین تفسیر درباره‌ی «دنیا و مافیها» آن است که اگر انسانی تمام دنیا و سرمایه و اسباب آن‌را مالک شود و تمام آن‌ها در فرمانبرداری خداوند خرج کند بازهم به اندازه‌ی پاداش نگهبانی و حراست از مرزهای اسلامی یا مجاهدان نمی‌رسد. درین پیرامون تفاصیل بیشتری در سطور بالا گذشت.

نگهبانی یک ماه از روزه گرفتن تمام عمر بهتر است

سلمان فارسی ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: نگهبانی یک شبانه روز از روزه و قیام یک ماه افضل است. اگر انسان در زمان نگهبانی وفات کند، این عمل آن تا روز قیامت ادامه پیدا می‌کند. (یعنی تا قیامت هر روز به او اجر نگهبانی می‌رسد و علاوه بر این) از امتحان قبر مصون می‌ماند.[2]

ابودرداء ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: نگهبانی یک ماه از روزه گرفتن تمام عمر افضل است. هر کس که در دوران نگهبانی وفات کند، او از اوضاع هولناک قیامت محفوظ می‌ماند. هر صبح و شام برایش از بهشت رزق آورده می‌شود و تا قیامت او را اجر نگهبانی می‌رسد.[3]

رسول الله ﷺ فرمودند: نگهبانی یک شب در راه خدا، از عبادت شصت سال افضل است.[4]

ادامه داشتن عمل نگهبانی تا روز قیامت!

۱ - بخاری: الجهاد، باب رباط یوم فی سبیل الله، ش ۲۸۹۲
۲ - مسلم: الامارة، باب الرباط فی سبیل‌الله، ش ۱۹۱۳
۳ - مجمع الزوائد: ۲۹۰/۵ رجاله ثقات
۴ - شفاء الصدور.

سلمان فارسی ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: نگهبانی یک شبانه روز از قیام و صیام یک‌ماه افضل است. هر کس در زمان نگهبانی وفات کند این عمل او تا روز قیامت ادامه می‌یابد و برایش پیوسته از بهشت رزق آورده می‌شود.[1]

«احادیث با این مضمون بسیاراند، مصنّف ؒ فقط چهار تا از آن‌ها را ذکر کرده است؛ چون مفهوم همه یکی است. بنابر این ما هم از ذکر آن‌ها صرف‌نظر کردیم».

فضاله بن عبید از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر شخصی که بمیرد، با مرگ او اعمال او قطع می‌شوند بجز از عمل نگهبانی در راه خدا؛ زیرا عمل آن تا روز قیامت ترقّی می‌یابد و رشد می‌کند «یعنی به او به‌طور روزانه اجر نگهبانی می‌رسد» و از فتنه‌ی قبر محفوظ می‌ماند.[2]

علامه قرطبی ؒ می‌نویسد: از این نوع احادیث این نکته به اثبات می‌رسد که برترین عمل از میان تمام آن دسته از اعمال که بعد از مرگ ثواب آن‌ها ادامه دارد عمل نگهبانی در میدان جهاد است.

در حدیثی دیگر آن‌حضرت ﷺ فرمودند: سه عمل چنان‌اند که اجر آن‌ها بعد از مرگ نیز ادامه دارد. ۱- صدقه‌ی جاریه ۲- علم نافع ۳- فرزند صالح. ثواب این اعمال بدون تردید بعد از مرگ هم ادامه دارد، ولی ثواب آن‌ها تا آن‌زمان ادامه خواهد داشت که خود این چیزها باقی بمانند. اگر این چیزها فنا شوند ثواب آن‌ها هم منقطع می‌شود. امّا عمل نگهبانی در جهاد تا قیامت ادامه دارد. علتش آن است که جهاد و نگهبانی هر دو محافظ اسلام وتمام احکام اسلام می‌باشند. اسلام و احکام اسلام تاقیامت ادامه دارد. همچنین اجر نگهبانی در جهاد، تا قیامت ادامه دارد.[3]

۱ - مسلم: الامارة، باب الرباط،... ش ۱۹۱۳
۲ - ابوداود: الجهاد، باب فی فضل الربا ط - ترمذی: فضائل الجهاد، ماجاء فی فضل من مات مرابطا
۳ - تفسیر قرطبی: ۴/ ۳۲۵

واثله بن أسقع ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: هر کس عمل نیکی آغاز کند او را اجر آن عمل می‌رسد خواه آن‌که در زندگی او یا بعد از زندگی او کسی عمل کند. (واین اجر) تا آن‌زمان ادامه خواهد داشت که خود همان عمل متروک شود. و هر شخص عمل ناشایسته‌ای آغاز کند گناه مرتکب شوندگان آن گناه به او می‌رسد تا آن‌که آن عمل متروک شود. و هر کس در دوران نگهبانی وفات کند تا قیامت به او اجر نگهبانی می‌رسد.[۱]

عباده بن صامت ؓ می‌فرماید: هرکس وقت مرگ قبل از جان کندن جایگاه اخروی خود را در نزد خداوند می‌بیند بجز از نگهبان در راه خدا؛ زیرا اجر یا رزق او ادامه دارد.[۲]

مطلب حدیث آن است که هر شخص می‌میرد چون تمام اعمال خود را به انجام رسانده و پایان داده است، بوسیله‌ی اعمالش جایگاه اخروی خود را در نزد خداوند متعال قبل از مرگ مشاهده می‌کند، بجز از نگهبان راه خدا که عملش بعد از مرگ هم ادامه دارد و رشد می‌کند. (واقعاً) معلوم نیست این عمل او را به چه مقامی می‌رساند؟! به‌همین خاطر مقام نگهبان در هنگام مرگ متعیّن نیست و به او نشان داده نمی‌شود. البته در وقت مرگ بشارات و غیره به او نشان داده می‌شود تا احساس لذّت و سرور کند.

حفاظت از «منکر» و «نکیر» در قبر

فضاله بن عبید الله ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس بمیرد اعمال او همراه با مرگش قطع می‌شوند به‌غیر از نگهبان در راه خدا که عملش تا قیامت جاری و در حال رشد ونمو است. و از امتحان قبر محفوظ و در امان است.[۳]

۱ - معجم کبیر طبرانی: ۲۲/۷۴الی ۷۵، ش ۱۸۴

۲ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۴

۳ - ابوداود: الجهاد، باب فی فضل الربا ط - ترمذی: فضائل الجهاد، ماجاء فی فضل من مات مرابطا

شرحبیل بن السمط ؓ می‌فرماید: ما در سرزمین فارس مشغول رباط(پاسداری از مرزهای اسلامی) بودیم، مجاهدان در اثر شدّت گرسنگی و طولانی شدن مدّت از رباط خسته شده و به‌تنگ آمده بودند. سلمان فارسی ؓ به کنار ما گذشت و پس از مشاهده‌ی وضعیّت ما فرمود: آیا حدیثی را که از رسول الله ﷺ شنیده‌ام برای شما بیان نکنم تا در این موقعیّت شما را کمک کند. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: پاداش نگهبانی یک شبانه روز در جهاد مانند پاداش عبادت یک ماه در خانه است. و چنان‌چه او بمیرد از فتنه‌ی قبر در امان می‌ماند و در قبر آن نوشته می‌شود که این، محافظ راه خدا است. و بهترین اعمال برایش تا قیامت ادامه داده می‌شوند.[۱]

نجات از هول و هراس بزرگ روز قیامت

ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: هرکس در دوران نگهبانی در راه خدا وفات کند، این عمل وی و روزی او جاری داشته می‌شوند. و از فتنه‌ی قبر محفوظ می‌ماند. خداوند او را روز قیامت درحالی برمی انگیزد که از وحشت آن روز در مصون است.[۲] «این مضمون در چندین حدیث وارد شده است».

اجر شهادت با مرگ طبیعی!

ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هر شخص نگهبانی بدهد و وفات کند شهید است و از فتنه‌ی قبر محفوظ می‌ماند و هر صبح و شام از بهشت رزق داده می‌شود. و عمل او جاری داشته می‌شود.[۳]

عبد الله بن عمرو ؓ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: هرکس اراده‌ی نگهبانی کند در میان دو چشم آن برائت از نفاق نوشته می‌شود. و هر وقت ازخانه‌اش بیرون

۱ - ابن عساکر .

۲ - ابن ماجة: الجهاد، باب فضل الرباط فی سبیل‌الله

۳ - ابن ماجة: الجنائز، ماجاء فی من ما ت مرابطا- مصنف عبدالرزاق: الجهاد، باب الرباط /۵/ ۲۸۳

شود خداوند متعال فرشته‌ای را مقرّر می‌کند که او را از جلو، عقب، راست و چپ حفاظت کند. و هر وقت به جبهه برسد دعاهایش پذیرفته می‌شود. و چنان‌چه بمیرد شهید است. و روز قیامت از سی نفر شفاعت می‌کند.و اگر کشته شود شهید است و روز قیامت از هفتاد نفر شفاعت می‌کند.[1]

مصنّف رحمه‌الله می‌گوید: این سنّت الهی همواره در جریان است که هرگاه بنده‌ای صادقانه به‌خاطر رضای خدا اراده‌ی عبادتی را بکند و بنابر بروز مشکلی نتواند آن‌را عملی کند خداوند متعال از فضل و کرم خاصّه‌اش اجر آن عبادت را به او می‌دهد. مانند آن‌که کسی به نیّت حجّ (از خانه) بیرون رود و در مسیر راه وفات کند، یا به نیّت تهجّد بخوابد و به‌وقت تهجّد بیدار نشود یا آن‌که خوب وضو بگیرد و به نیّت خواندن نماز با جماعت بیرون رود و به جماعت نرسد. بر مبنای احادیث صحیح (این افراد را) اجر حجّ (به‌کسی که در مسیر حجّ وفات کرده است و اجر تهجّد به کسی که به نیّت بیدار شدن و خواندن نماز) تهجّد (خوابیده است) و (اجر نماز) جماعت (به کسی که به نیّت ادای نماز با جماعت از خانه خارج شده است) خواهد رسید. در روایات حدیثی بسیاری دیگر از این نوع مثال‌ها یافت می‌شود.

پس مرابط و نگهبان در جهاد که از خانه‌اش به نیت شهادت بیرون می‌آید و جان خود را برای شهادت تقدیم می‌کند؛ امّا به مقام شهادت فایز نمی‌شود، مطابق با همین سنّت الهی او را اجر شهادت می‌رسد. اگر چه در این‌باره حدیثی وارد نمی‌شد. حالانکه در مورد شهید بودن نگهبان که با مرگ طبیعی وفات کرده است، روایات متعدّدی وارد شده است. هرچند که اسناد آن‌ها محل بحث است. لیکن به علّت تعدّد طرق و ملاحظه‌ی سنّت الهی این مضمون تایید می‌گردد.

عبور از «پل صراط» به‌مانند سرعت باد

رسول الله ﷺ فرمودند: در روز قیامت افرادی بر پا کرده می‌شوند که از «پل صراط» مانند باد عبور می‌کنند، نه عذابی دارند و نه حسابی!. صحابه رضی‌الله‌عنهم

۱ - ابن عساکر

پرسیدند: آنان چه کسانی‌اند یا رسول الله؟! رسول الله ﷺ فرمودند: آنان کسانی هستند که مرگ‌شان در دوران نگهبانی اتّفاق افتاده است.[1]

ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: خداوند متعال روز قیامت افرادی را بر می‌انگیزد که بر چهره‌های‌شان نور می‌درخشد. آنان از کنار مردم مانند هوا عبور می‌کنند و بدون حساب وکتاب داخل بهشت می‌شوند. سوال شد: یارسول الله (ﷺ)! این‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آنان کسانی هستند که در زمان نگهبانی مرگ به‌سراغ‌شان آمده است.[2]

بهتر از قیام شب قدر

ابوهریره رضی‌الله‌عنه می‌گوید: در جانب دریا جهت حفاظت از جان مسلمانان یک شب نگهبانی دادن از آن‌که در کنار بیت الله یا مسجد نبوی شب قدر را احیا کنم برای من محبوب تر است. و نگهبانی سه روز مساوی با یک سال است. و نصاب کامل نگهبانی چهل شب است.[3]

عثمان بن‌ابی‌سوده رحمه‌الله می‌فرماید: ما همراه حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه در محل «یافا» (واقع در جانب ساحلی بیت المقدّس) نگهبانی می دادیم، ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) گفت: نگهبانی دادن در این محل برای من از احیای شب قدر در بیت المقدّس پسندیده تر است.[4]

[افسوس و صد افسوس این منطقه امروز در اشغال اسرائیل غاصب در آمده است. (انّا لله وانّا الیه راجعون)خداوند متعال مسلمانان را توفیق دهد تا سر زمینی را که حضرات صحابه از آن حفاظت کرده و در آن نگهبانی داده‌اند بار دیگر به تصرّف و کنترل خویش در آورند.]

۱ - کتاب الجهاد ابن مبارک: ۲/ ۱۶۵

۲ - ابن عساکر

۳ - مصنف عبدالرزاق: الجهاد، باب الرباط /۵/ ۲۸۱

۴ - ابن منذر .

امام مجاهدؒ می‌فرماید: یک بار ابوهریره ؓ در جهاد نگهبانی مـی‌داد. ناگهان مردم در اثر ایجاد نوعی ترس و وحشت به‌سوی ساحل فرار کردند. بعد متوجّه شدند چیزی نیست دوباره برگشتند، دیدند ابوهریره (ؓ) همان‌جا ایستاده است. یکی از او پرسید: چه چیزی تو را وا داشت تا تو از سر جایت تکان نخوری؟. ابوهریره ؓ گفت: من از رسول الله ﷺ شنیده‌ام: یک لحظه در راه خدا ایستادن از احیای شب قدر در کنار حجر اسود بهتر است.[1]

خندق‌ها فاصله در میان مُرابِط (نگهبان) و آتش دوزخ

جابر ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس یک روز در راه خدا نگهبانی دهد، در میان او و آتش دوزخ هفت خندق فاصله ایجاد می‌شود. فاصله‌ی هر خندق به‌اندازه‌ی زمین و آسمان است.[2]

به نگهبان به‌مقدار اجر تمام باز ماندگان از جهاد، اجر می‌رسد

انس ؓ می‌فرماید: از رسول الله ﷺ پیرامون اجر نگهبانی سوال کرده شد آن‌حضرت ﷺ فرمودند: هر کس یک شب از مسلمانان پاسداری کند اجر نماز و روزه‌ی تمام نماز گذاران و روزه داران باز مانده به او می‌رسد.[3]

ابوهریره ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر شخص برای «رباط» و نگهبانی بیرون آید، در ازای هر فرد امّت اعم از نیک، بد، بچّه، زن، ذمّی و (در ازای) هر حیوان و هر پرنده‌ی خواه در خشکی باشد یا در دریا، یک قیراط اجر می‌رسد. هر قیراط به‌اندازه‌ی کوه اُحد است.[4]

۱ – موارد الظمآن: الجهاد، با ب فضل الجهاد،/ ۳۸۱– شعب الایمان: ۱۰۲/۲
۲ – مجمع الزوائد: ۲۸۹/۵
۳ – مجمع الزوائد: ۲۸۹/۵
۴ – شفاء الصدور

ابراهیم یمامی ؒ می‌فرماید: به خدمت سفیان ثوری رسیدم. و عرض داشتم: من می‌خواهم در جُدّه مقیم شوم و این‌جا برای جهاد نگهبانی بدهم. از یک سو هر ماه یک عمره و هر سال یک حجّ ادا می‌کنم و از سوی دیگر از خانواده‌ام هم نزدیک می‌شوم. آیا به‌نظر شما همین تصمیم بهتر است یا رفتن به شهر خودم، – سرزمین شام – ؟ سفیان ثوری (ؒ) فرمود: ای یمامی سواحل شام را حتماً لازم بگیر و آن‌جا خوب استقامت کن و مستحکم باش؛ زیرا کعبةالله را هر ساله دویست تا سیصد هزار نفر زیارت می‌کنند و تعداد آنان از این مقدار هم رو به فزونی است. همین‌که تو در ملک شام مشغول جهاد هستی تو را به‌اندازه‌ی ثواب حج و عمره و سایر عبادات آن‌ها ثواب می‌رسد.[1]

نگهبانی بهتر از هزار شب

عثمان غنی ؓ یک بار بر روی منبر ارشاد فرمود: ای مسلمانان! من از رسول الله ﷺ حدیثی شنیده‌ام. من از ترس آن‌که مبادا شما شهر مدینه را ترک کنید، تاکنون آن حدیث را برای شما بیان نکرده‌ام. بله رسول الله ﷺ فرمودند: یک روز نگهبانی در راه خدا از هزار روز که در جاهای دیگر بگذرانید بهتر است، حالا شما هر کدام را می‌پسندید همان را اختیار کنید.[2]

در روایتی دیگر چنین آمده است: هر کس در راه خدا یک شب نگهبانی بدهد آن، مانند قیام و صیام هزار روز است.[3]

مصنّف ؒ می‌گوید: از این روایت عثمان ؓ این مطلب به‌خوبی واضح می‌شود که نگهبانی یک روز در راه خدا از گذراندن هزار روز در تمام مقامات و جاه‌های دنیا از جمله مکّه مکرّمه ومدینه منوّره وبیت المقدّس، بهتر است؛ زیرا اگر مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره در این باره در زمره‌ی این مقامات نمی‌بودند، عثمان

۱ – ابن عساکر: ۱۲۵/۲
۲ – ترمذی: فضائل الجهاد، ۳. ۱۰۸– نسایی: الجهاد، فضل الرباط
۳ – ابن ماجة: الجهاد، با ب فضل الرباط، ش ۲۹۲۴

غني ؓ این حدیث را تا عرصه‌ی درازی از مردم مخفی نگه‌نمی‌داشت. ایشان از ترس خالی ماندن مدینهٔ منوره این حدیث را مصلحتاً تا مدت مدیدی برای مردم بیان نکرد.

مصنّف ؒ می‌گوید: تعداد بزرگی از اصحاب که آن‌ها را جز خدا کسی نمی‌داند سر زمین‌های مکّه و مدینه را ترک کردند و به سرزمین‌های شام و سواحل آن برای جهاد و رباط تشریف بردند. تعدادی از آن‌ها آن‌جا به مقام شهادت نایل گشته و تعدادی دیگر با مرگ طبیعی مقام شهادت را کسب کردند.

عبد الله بن مبارک ؒ می‌فرماید: حارث بن هشام ؓ وقتی از مکّه مکرّمه به قصد جهاد بیرون رفتند، اهل مکّه سخت پریشان شدند و تمام مردم از بزرگ وکوچک برای تودیع او خارج شدند. وقتی او به آخرین گوشه‌ی شهر مکّه رسید توقف کرد. این درحالی بود که مردم به دور او جمع شده و گریه می‌کردند. حارث وقتی مردم را با این وضعیّت مشاهده کرد او هم به گریه افتاد و فرمود: آهای مردم! من نمی‌خواهم از شما شانه خالی کنم و نه آن‌که می‌خواهم شهر دیگری را بر شهر شما ترجیح دهم؛ امّا حقیقت این است که پیش از ما چنان افرادی به جهاد خارج شده‌اند که چنان‌چه فرضاً کوه‌های مکّه طلا شوند و ما آن‌ها را در راه خدا خرج کنیم باز هم قسم به خدا اندازه‌ی اجر یک روز آن ها را نمی توانیم بدست آوریم. به‌خدا سوگند آن‌ها در دنیا از ما جلوتر رفته‌اند؛ امّا ما تلاش داریم درآخرت با آن‌ها یک جا جمع و با آنان شریک شویم. من الآن دارم به‌سوی خدا می‌روم. بدین ترتیب وی به سرزمین شام تشریف بردند و در آن‌جا جام شهادت را نوش فرمودند.(۱)

علاّمه ابن الأثیر می‌نویسد: حارث بن هشام باتمام اموال و خانواده‌اش به نیّت جهاد به‌سوی جهاد تشریف برد و در جنگ یرموک به مقام رفیع شهادت نایل آمد.(۲)

---

۱ - کتاب الجهد: ۱/ ۱۱۴

۲ - اسدالغابة: ۱/ ۴۲۱

حافظ مزّی می‌نویسد: حارث برادر ابوجهل در غزوه‌های بدر و اُحد همراه مشرکان در جنگ شرکت داشت. در روز فتح مکّه مشرّف به اسلام شد. او خیلی شخصیّت معزّز و سرشناسی بود.

شیخ الاسلام ابن تیمیّه اجماع علما را بر این مساله که حراست و پاسداری از سرزمین‌ها و مرزهای اسلامی از اقامت در مکّه مکّرمه، مدینه منّوره بیت المقدّس افضل است نقل کرده است.(۱)

از امام احمد بن حنبل ؒ پرسیده شد: آیا قیام در مکّه افضل است یا «رباط»؟ فرمود: نزد من «رباط» پسندیده تر است.

از امام احمد ؒ نیز منقول است: نزد ما هیچ عملی با جهاد و «رباط» برابر نیست.(۲)

شخصی از امام مالک ؒ پرسید: آیا برای من قیام در مکّه بهتر است یا قیام در اسکندریه (برای «رباط») فرمود: شما در اسکندریه اقامت کنید.

پاداش عبادات «مُرابط»

با عنایت به این نکته که «مرابط» «مجاهد» هم هست، فضایلی پیش‌تر در باره‌ی نماز، روزه و ذکر مجاهد گذشت، «مرابط» نیز مستحقّ آن اجرها است.

اضافه بر این روایت چند فضیلت دیگر ملاحظه شود.

ابوامامه ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: یک نماز «مرابط» برابر با پانصد نماز است. و خرج کردن یک دینار یا یک درهم در «رباط» برابر با صد دینار در سایر جاه‌ها است.(۳)

---

۱ - مجمع الفتاوای: ۲۸/ ۵

۲ - المغنی: ۸/ ۳۴۹

۳ - شعب الایمان: ۲/ ۱۰۳

ابوهریره ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: یک نماز در سواحل دریا با بیش از یک میلیون نماز برابر است. (ذکر ساحل در حدیث به این معنی است که عمدتاً دسته‌ی نگهبانان به کنار دریا برای نگهبانی مستقر می‌شوند.»[1]

در روایتی دیگر نماز «مرابط» با یک میلیون و بیست وپنج هزار نماز دیگر برابر دانسته شده است.[2]

مصنّف ؒ می‌گوید: در روایات صحیح آمده است: یک شب یا یک روز نگهبانی دادن در جایی، از سپری کردن هزار روز در «مکّه مکرّمه» و«مدینه منوره»افضل است. و یک نماز در مسجد الحرام مساوی با یکصد هزار نماز در سایر اماکن است. پس با این حساب اجر یک نماز «مرابط» برابر با یک‌صد میلیون نماز است.

بدون شک این فضل الهی است. خداوند متعال هرچه از فضلش را برای کسی بخواهد به او می‌بخشد. و خداوند رحمتش خیلی وسیع وعلمش بسیار است.

معاذ بن جبل ؓ می‌گوید: هر نیکی «مرابط» با تمام نیکی‌های سایر عبادت‌گذاران برابر است. همچنان‌که خداوند متعال بهترین انسان‌ها را برای «رباط» انتخاب فرموده است، به‌همین ترتیب بدترین انسان‌ها را برای پادشاهی انتخاب کرده است.[3]

«مرابط» را همانند مجاهد، از انفاق مال هم ثواب می‌رسد. و اضافه برآن اگر یک سرزمینی موقعیّت مرزی دارد و ساکنان آن منطقه به نیّت دفاع و جهاد در آن‌جا اقامت می‌گزینند و پول و مال خرج می‌کنند آن‌ها را اجر جهاد می‌رسد. مانند

۱ - شفاء الصدور

۲ - شفاء الصدور

۳ - شفاء الصدور

آن‌که عثمان غنی ؓ به اهل شام گفت: اگر یکی از شما به اندازه‌ی یک درهم گوشت بخرد و به خود و بچه‌هایش بخوراند او را اجر هفتصد درهم می‌رسد.[1]

مصنّف ؒ می‌فرماید: در دوران زرّین عثمان غنی ؓ تمام سر زمین شام حیثیت «رباط» داشت. ناگفته نماند در آن زمان، اقامت در مناطق قریبی جبهه‌ها و محاذهای جنگ، به نیّت دفاع و حفاظت «رباط» گفته می‌شد.

چند فضیلت پیرامون پاسداری از مرزهای اسلامی

ابوامامه ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: بدون شک برای هر امّتی یک سیاحتی بوده است. و سیاحت امّت من جهاد در راه خدا است. هر امّتی یک نوع رهبانیتی دارد و رهبانیت امّت من نگهبانی وحراست بر گردن دشمن «از مرزهای اسلامی» است.[2]

عروه بن رویم ؓ می‌فرماید: چند نفر به خدمت آن‌حضرت ﷺ تشریف آوردند و عرض داشتند: یا رسول الله ﷺ ما تازه مسلمان شدیم در گذشته مرتکب گناهان بزرگی از قبیل زنا و غیره شده‌ایم. حالا می‌خواهیم خود مان را در خانه‌ها بند کنیم و تا دم مرگ به یاد و عبادت خداوند مشغول باشیم. راوی می‌گوید: چهره‌ی نورانی آن‌حضرت ﷺ درخشیدن گرفت و فرمود: به‌زودی شما در میان لشکرها بیرون می‌آیید و کفّار تحت ذمّه‌ی شما قرار می‌گیرند و به شما خراج می‌پردازند و شما دارای شهرها و اماکن ساحلی می‌شوید. پس هر یک از شما آن زمان را در یافت، در هر شهر و محلّی که دلش می‌خواهد، تا دم مرگ خدا را عبادت کند.[3]

یزید العقیلی ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: افرادی از امت من هستند که به مرز داری و رباط ماموریت داده می‌شوند. حقوق آنان ضایع می‌گردد. امّا باید

۱ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۷۲

۲ - مجمع الزوائد: ۲۷۸/۵

۳ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۳

حق آنان به آنان واگذار شود؛ چون آنان از من هستند و من از آنان هستم. آنـان از من هستند و من از آنان هستم.[1]

عصمه بن راشد رحمه‌الله می‌فرماید: پدرم از اصحاب رسول‌الله ﷺ شنیده است که آنان «رباط» را از جهاد ترجیح می‌داده‌اند. من علّت آن را (از پدرم) پرسیدم. پـدرم گفت: بدان‌خاطر که در جهاد شـرایط سـخت‌تـری هسـت کـه در «ربـاط» یافـت نمی‌شوند.[2]

رسول الله ﷺ ارشاد فرموده است: به‌فکر رباط باشید؛ زیرا کسی‌که بـه‌فکـر رباط باشد الله تعالی در میان چشمان آن برائت‌نامه‌ای از دوزخ می‌نویسد. و هر کس حق «رباط» را ادا کند،هیچ خطا یا گناهی به وی زیان نمی‌رساند.[3]

از رسول الله ﷺ روایت شده است: نگهبانی یک روز در راه خدا برابر با هزار سال عبادت هزار انسان است.[4]

رسول الله ﷺ فرمود: نگهبانی یک روز در راه خدا در کنار دریـا بـرای مـن محبوب‌تر است از آن‌که صد غلام از بازار خرید کنم و آنان‌را آزاد سازم و افزون بـر آن سی سال در مسجد خودم در اعتکاف بسر ببرم.[5]

انس بن مالک رضی‌الله‌عنه از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: تا آن زمـان کـه از آسـمان باران می‌بارد و بر روی زمین سبزی و بهار می‌روید، جهاد پیوسته شیرین و سرسبز خواهد بود. به‌زودی از ناحیه‌ی شرق افرادی ظهور خواهند کرد که می‌گویند: حالا نه جهاد هست و نه رباط. این افراد اخگران دوزخ قرار می‌گیرند. نگهبانی یـک روز در

---

۱ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۷

۲ - سنن سعیدبن منصور:

۳ شفاء الصدر

۴ - ابن عساکر

۵ - شفاء الصدور

راه خدا از آزاد ساختن هزار غلام و از صـدقه دادن تمـام مـردم روی زمـین بهتـر است.[1]

ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: از میان تمام مردم بهترین فرد آن کسی است که برای جهاد لگام اسبش را گرفته و به حالت آماده بـاش در آمـده است، همین‌که اعلان جنگ با دشمن سر داده شود فوراً سوار بر اسـبش بـه‌سـوی دشمن می‌تازد و شهادت یا مرگ را در محلی که احتمال آن می‌رود آرزو مـی‌کنـد.. بعد آن کسی است که در قلّه‌ی کوهی یا در رودخانه‌ای اقامت مـی‌گزینـد و نمـاز را اقامه می‌نماید و زکات مالش را می‌پردازد و تا دم مرگ مشغول عبادت پروردگـارش می‌شود. و رابطه‌اش با مردم خوب می‌شود.[2]

در باره‌ی عبدالله بن حارث رضی‌الله‌عنه نقل شده است کـه دو شـخص بـه خـدمت ایشان حاضر شدند. او ضمن عرض خیر مقدم، بالشتی را که برآن تکیه داده بود بـه آنان تقدیم نمود. آن دو نفر گفتند: ما به این (بالشت) نیاز نداریم!. ما به ایـن‌خـاطر پیش شما آمده‌ایم که مارا سخنی بشنوانی تا درآن برای‌مان نفعی باشد.

عبد الله بن حارث رضی‌الله‌عنه فرمود: هر کس میهمان را اکرام نکند او بـا محمـد و ابراهیم علیهما الصلاة و السّلام هیچ تعلّقی ندارد. مژده باد برای آن شـخص کـه بـه نیّت جهاد لگام اسبش را گرفته روزش را سپری می‌کند و با یک تکه نان و آب سرد روزه‌اش را افطار می‌کند. هلاکت است برای کثیر الأکل که مانند گاو می‌خورد و تمام روز به غلامش می‌گوید: این غذا را بردار و آن‌را بگذار! و اصلاً خدا را یاد نمی‌کند.[3]

مصنّف رحمه‌الله می‌گوید: حارث بن هشـام از فاتحـان مصـر و از نخسـتین آبـاد کنندگان آن است. وی در زمره‌ی آخرین صحابه است که در مصر دار فانی را تـرک گفته است.

---

۱ - ابن عساکر.

۲ - مسلم: الامارة ، فضل الجهاد والرباط، ش ۱۸۸۹

۳ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۷

در بعضی روایات آمده است: هرگاه جای جهاد دور و در دسترس نباشد و در مال غنیمت خیانت آغاز شود، آن‌وقت رباط و نگهبانی بهترین جهاد است.

عُتبه بن نُدّر ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هر وقت محل جهاد دور و مشکل باشد و در مال غنیمت خیانت شود آنگاه بهترین جهاد شما «رباط» است.[1]

مصنّف ؒ می‌گوید: گاهی جهاد افضل قرار می‌گیرد وگاهی رباط. این با حالات و افراد بستگی دارد.

سیّدنا عمر بن الخطّاب ؓ می‌فرماید: تا زمانی‌که جهاد سر سبز و شیرین است و مانند استخوان پوسیده یا چوب خشک نباشد، به جهاد در راه خدا مشغول شوید. هرگاه محل جهاد دور باشد و مال غنیمت حیف و میل شود، و محرّمات حلال کرده شوند آن‌وقت رباط را لازم بگیرید؛ زیرا آن، بهترین جهاد است.[2]

علامه هروی ؒ می فرماید: مطلب این روایت آن است که تا آن وقت که فتح و پیروزی نصیب‌تان می‌شود و مال غنیمت بدست می‌آورید جهاد کنید؛ پیش از آن‌که در اثر ضعف و بزدلی شما جهاد مانند خاک بی فایده و چوب خشک ضعیف و شکسته شود.

عبد الله بن عمر ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هر وقت وعده‌ها و عهدها ایفا نشود و کتاب و سنّت اجرا نگردند، آنگاه بهترین جهاد شما رباط است.[3]

نصاب «رباط» چهل روز است

علاّمه ابن المنذر از عطاء بلاغاً روایت می‌کند: «رباط» کامل چهل روز است.

از امام احمد بن حنبل پرسیده شد: آیا «رباط» مدّت مشخصی دارد؟
فرمود: آری! چهل روز است.[1]

---

۱ – موارد الظمآن: ص ۳۹۲- معجم کبیر طبرانی: ۱۷/ ۱۳۵الی ۱۳۶، ش ۳۳۴

۲ – مصنف عبدالرزاق: الجهاد، باب الربا ط. ۵/ ۲۸۲الی ۲۸۳

۳ – شفاء الصدور.

امام اسحاق می‌گوید: این، مدّت حدّ اکثر «رباط» است ورنه یک روز یا یک ساعت نگهبانی دادن هم «رباط» است.

ابو امامه ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: نگهبانی کامل چهل روز است. هر شخص چهل روز نگهبانی دهد و در این دوران داد و ستد نکند و مرتکب هیچ بدعتی نشود، او از گناهانش چنان پاک می‌شود که گویی تازه از مادرش زاییده است.![2]

در روایتی آمده است: از آن‌حضرت ﷺ سوال کرده شد: کدام نگهبانی از همه‌ی نگهبانی‌ها افضل است؟ فرمود: نگهبانی در دریا. هرشخصی که چهل روز در دریا نگهبانی بدهد گویا او هفتاد حجّ مقبول ادا کرده است. و این شب‌ها نزد خداوند متعالی از دنیا و تمام چیزهای دنیا محبوب‌تراند.[3]

در روایتی آمده است: شخصی از انصار به محضر حضرت عمر بن الخطّاب ؓ حاضر شد. حضرت عمر ؓ از او پرسید: کجا بودی؟ او گفت: در «رباط» بودم. تازه از آن‌جا می‌آیم. عمر ؓ دوباره پرسید: چند روز در «رباط» بودی؟ آن مرد گفت: سی روز. عمر ؓ گفت: چرا چهل روز را کامل نکردی.[4]

یکی از فرزندان عبدالله بن عمر ؓ سی روز در مرزها نگهبانی داد و بعداً بازگشت. عبدالله بن عمر ؓ گفت: تو را به‌خدا قسم می‌دهم برگرد و چهل روز را کامل کن.[5]

رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس در ساحل مرز اسلامی سه روز نگهبانی بدهد او را اجر نگهبانی یک‌سال کامل می‌رسد.[1]

---

۱ – مغنی: ۸/ ۳۵۴

۲ – مجمع الزوائد: ۵/ ۲۹۰

۳ – شفاء الصدور

۴ – مصنف عبدالرزاق: الجهاد، باب الرباط، ۵/ ۲۸۰

۵ – ابن ابی‌شیبة در مصنف: الجهاد، ۵/ ۳۲۸

ابوهریره رضی الله عنه فرموده است: هر وقت شما سی روز نگهبانی دادید عبادت‌گذار هر چه عبادت کند به‌شما نمی‌رسد.[2]

این روایت را امام ابوبکر بن ابی‌شیبه از استاذ خود عیسی بن یونس نقل کرده است.

امام احمد رحمه الله درباره‌ی ایشان می‌فرماید: او یک سال به جهاد می‌رفت و یک سال به حج.[3]

امام احمد بن جناب رحمه الله می‌فرماید: ایشان چهل و پنج حجّ ادا کرد و در چهل و پنج معرکه شرکت جست.[4]

«مُرابط» بودن اهل شام

ابودرداء رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: تمام اهل شام با زنان و بچّه‌ها و غلامان وکنیزان خود تا اقصی نقاط جزیره (در زمره‌ی) مرزداران به‌شمار می‌روند! پس هر شخص در هر شهری از شهرهای شام فرود آید او «مُرابط» به‌شمار می‌رود. و هر کس در هر مرزی از آن اقامت گزینند او مجاهد است.[5]

در یک روایت از ابوهریره رضی الله عنه مروی است: آن‌حضرت ﷺ فرمودند: گروهی از امّت من بر دروازهای بیت المقدّس و نواحی آن می‌جنگند و گروهی دیگر در انطاکیه و نواحی آن (با دشمن) می‌جنگند و گروهی دیگر در دمشق و نواحی آن می‌جنگند و گروهی دیگر در طالقان و در اطراف آن می‌جنگند. این‌ها حق هستند. آنان از مخالفان و معاندان خویش باکی ندارند. تا آن‌که خداوند از طالقان خزاین خود را

۱ - مجمع الزوائد: ۲۸۹/۵ - مسند احمد: ۶/ ۳۶۲

۲ - ابن ابی‌شیبة درمصنف: الجهاد، ۵/ ۳۲۷

۳ - تهذیب الکمال: ۲/۱۰۸۶

۴ - تهذیب الکمال: ۲/ ۱۰۸۷

۵ - تاریخ دمشق: ۱/ ۲۶۹

استخراج نماید و بوسیله‌ی آن دینش را دوباره زنده بگرداند، همان‌طور که قبلاً پژ مرده بود.[1]

عبدالله بن عمر رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: هرگاه اهل شام از بین بروند، از میان امّت من خیر پرواز می‌کند. گروهی از امّت من پیوسته برای اعتلای حق می‌جنگند و ازمخالفت مخالفان و یا فروگذاشتن یاری نکنندگان باکی ندارند. تا آن‌که قیامت بیاید آنان بر این امر استوار خواهند ماند. آن‌حضرت ﷺ این را فرمود و به‌سوی شام اشاره کرد.[2] روایات پیرامون فضایل اهل شام از چندین صحابی مروی‌اند.

مسایلی درباره‌ی «رباط»

۱- مقصود از رباطی که فضیلت آن ذکر شد آن است که شخصی در یکی از مرزهای اسلامی یا در یک جبهه به نیّت جهاد و دفاع یا به نیّت تکثیر سواد لشکر مسلمانان نگهبانی بدهد و در آن‌جا احتمال حمله‌ی دشمن وجود دارد. به‌هر میزان که خوف و ترس از دشمن در آن بیشتر باشد اجر آن به‌همان میزان بالا می‌رود.

۲- اگر شخصی در شهری از شهرهای مرزی مملکت اسلامی به نیّت جهاد و دفاع با زن و بچه‌هایش سکونت بگزیند و با تطمیع از آن‌جا به جایی دیگر حکم انتقال داده شود و از آن انکار ورزد آن شخص در زمره‌ی «مرابطان» به‌شمار می‌رود.

۳- اگر شخصی در یک شهر مرزی برای هدفی غیر از جهاد سکونت بگزیند؛ به‌طور مثال همسرش اهل آن‌جا باشد، یا در آن محل استخدام شده است و از آن‌جا منتقل نمی‌شود (البته چنان‌چه مجبوریش به پایان برسد یا بنابر طمع مال و دنیا از آن‌جا منتقل می‌شود) آن شخص قطعاً «مُرابط» به‌شمار نمی‌رود.

۱ - ابن عساکر: ۱/ ۲۴۰ الی ۴۳

۲ - ابن عساکر: ۱/ ۲۵۶.

۴- اگر شخصی در یک شهر مرزی اقامت نموده است و نیّت دارد هرگاه خطر حمله‌ی دشمن وجود داشته باشد از آن‌جا فرار کند، آن شخص تا زمانی‌که در آن شهر اقامت دارد، گناه کار است.

۵- هرجایی‌که خطر دشمن قوی باشد به همراه بردن زن و بچه در آن محل جایز نیست؛ زیرا در روایتی وارد شده است که آن‌حضرت ﷺ فرمود: هر کس که به خدا و روز رستا خیز ایمان دارد، زن و بچّه‌هایش را در مقابل دشمن نبرد.[1]

البته اگر خطر دشمن نباشد و مجاهدان خودشان اهل آن‌جا باشند و در صورت عدم وجود زن و بچه‌ها احتمال فساد وجود داشته باشد پس به‌همراه بردن آن‌ها اشکال ندارد.[2]

[فضایل عظیم‌الشّان و متعدّد پاسداری از مرزهای اسلامی که عموماً در این عصر مورد غفلت قرار گرفته و بدست فراموشی سپرده شده است، به‌طور جدّی به مسلمانان خاطر نشان می‌کند که پاسداری از مرزهای اسلامی یک فریضه‌ی شرعی است.

حقیقتاً امروز وقتی در این زمینه کوتاهی‌های مجرمانه‌ی‌مان را می‌بینیم از فرط خجالت سرافکنده می‌شویم.

دین اسلام به این‌خاطر دستور «رباط» را داده است که هیچ کافری به خود جرأت ندهد به‌طرف کشورهای اسلامی نیم‌نگاهی بیاندازد.

همچنینن به همین‌خاطر در شریعت و فقه اسلامی می‌خوانیم که هر نقطه‌ای از زمین و لو آن‌که یک روز به تصرّف مسلمانان در آمده است و پرچم اسلام در آن‌جا به اهتزاز درآمده است، تا قیامت از مسلمانان است و حفظ آن بر تمام مسلمانان فرض است. اگر کفّار نسبت به آن سرزمین چشم طمع بدوزند یا خدای

---

۱ - مصنف‌عبدالرزاق:

۲ - مغنی: ۸/ ۳۵۷

ناخواسته آن‌را به کنترل خود در آورند، بر تمام مسلمانان فرض عین است که آن‌را از اشغال آن کفّار آزاد سازند.

دین اسلام بدان‌خاطر مکتب ناسونالیستی و ملّی‌گرایی را به‌طور کلّی تردید می‌نماید که مسلمانان را جسم واحد قرار داده است و دستور داده است همه‌ی آنان تحت حکم یک خلیفه زندگی کنند تا آن‌که قدرت مسلمانان مستحکم شود و بتوانند پیشروی کنند و در نتیجه نظام اسلامی را در شرق و غرب پیاده گردانیده و بشر را از نظام‌های ظالمانه‌ی ادیان تحریف شده رهایی دهند.

در گذشته زمانی‌که مسلمانان این حکم و این فلسفه را به‌خوبی درک کرده بودند و حتی الوسع بر آن عامل بودند، هیچ‌وقت خورشید خلافت و حکومت آن‌ها رو به افول نمی‌گذاشت. و جزیه پردازان آنان هیچ‌وقت به خود جرأت انکار ادای جزیه نمی دادند. در آن دوران هر سال لشکر اسلامی با تمام دبدبه و شوکت دو الی سه بار برای از بین بردن موانع سر راه دعوت اسلامی تصمیم به جهاد اقدامی می‌نمودند و برای همین منظور خروج می‌کردند که در نتیجه‌ی آن، خوش قسمتان دعوت اسلام را می‌پذیرفتند و بد قسمتان از قبول آن سر باز می‌زدند و با شکست و ذلّت مواجه گشته و مناطق آن‌ها تحت قلمرو حکومت اسلامی در می‌آمد. دین اسلام هیچ کس را با زور شمشیر به اسلام آوردن مجبور نساخته است؛ بلکه حاکمیّت مسلمانان در مناطق آن‌ها امنیّت را فراهم ساخته و آن‌ها نیز در مقابل به مسلمانان جزیه می‌پرداختند.

در آن روزها تقدّس هر وجبی از سرزمین‌های اسلامی نزد مسلمانان مانند تقدّس و عظمت خانه‌های خودشان بود.

از این‌رو کفّار همّت نداشتند خیال اشغال سرزمین‌های اسلامی را در سر بپرورانند. و چنانچه یکی از آنان چنین اشتباهی را مرتکب می‌شد آن اشتباه در زندگی او آخرین اشتباه او به‌حساب می‌آمد. چون او با چنان سرانجام نافرجامی روبرو می‌شد که برای دیگران درس آموزنده‌ای قرار می‌گرفت.

در تاریخ اسلام می‌خوانید که هرگاه کفّار بر یکی از سرزمین‌های اسلامی تهاجم می‌بردند همه‌ی مسلمانان از تمام مناطق اسلامی سر شار از جذبه‌ی جهاد بیرون می‌آمدند. از منابر و محراب‌های مساجد صدای حی‌علی‌الجهاد سرداده می‌شد. مسلمانان اعم از پیر و جوان، مرد و زن هر یکی مطابق با استطاعت خویش برای جهاد آماده می‌شد و لشکر مجاهدان بسان یک سیل خروشان به‌سوی دشمن سرازیر می‌شد؛ امّا حالات دگرگون شدند. کفّار دست بدست هم دادند و مسلمانان را تکّه تکّه کردند و (در رگ و پی) آن‌ها شعارهای کثیف و گندیده‌ی قومیّت و وطن‌پرستی تزریق نمودند. در نتیجه می‌بینیم که مسلمانان دارای کشورهای ضعیف و ناتوانی مانند خانه‌های عنکبوت قرار گرفته‌اند. بینش اسلامی از بین رفته و مسلمانان با نام‌های دیگری شناخته می‌شوند. تقدّس سرزمین‌های اسلامی از دل‌ها بیرون رفته است. مسلماً وقتی حکومت اسلامی باقی نماند حرمت و تقدّس سرزمین‌های اسلامی از کجا باقی می‌ماند؟! نام مناطق اسلامی به نام زبان‌ها تغییر کرده است. بنابر این کفّار مسلمانان را یکی یکی کرده و بلعیدن آن‌ها را آغاز نموده‌اند.

آیا فکر کرده‌اید که اُندلس (اسپانیای کنونی) زیبایی که در روبروی جبل طارق قرار داشت کجا رفت؟ مناطق زیبای اروپای شرقی که مرکز حکومت مسلمانان ترک تبار بود امروز کجا است و با چه نام‌هایی شناخته می‌شوند؟ مناطق زرّ خیز آسیای میانه که مرکز خزاین علم و معرفت امّت اسلامی بود، امروز در چه وضعیتی قرار دارد؟ مسجد الأقصی و نواحی پر برکت آن امروز زیر کفش‌های پلید چه انسان‌های کثیفی دارد له می‌شود؟ آیا فکر کرده‌اید که آسیای صغیر و شبه قارّه‌ی هند زیر نحوست شرک و کفر فرو رفته است؟ آیا فکر کرده‌اید که هزاران میل مربع از سرزمین‌های اسلامی از دست ما گرفته شده است؟ و بر صدها هزار میل از آب‌های دریا مرزهای اسلامی ناوگان‌ها و کشتی‌های دشمن مستقرّ شده اند؟

ای شیفتگان استقلال وآزادی شما را به‌خدا پاسخ بدهید!

حقّا که وجدان شما از شما این‌گونه سوال خواهد کرد: حرمت مرزهای اسلامی کجا رفت؟! کجا رفتند آن مرز داران غیّور و مؤمن که خداوند متعال بر آنان فخر می‌کرد؟ کجا به خواب رفته اند آن شیر مردان که با طل از آن‌ها لرزه بر اندام بود؟ کجا به زیر خاک رفتند آن بلند پروازانی‌که نگاه و پروازشان از نگاه و پرواز عقاب فراتر می‌رفت؟ کجا رفتند آن دیوانگانی که برای حفظ حرمت هر وجبی از سرزمین‌های اسلامی جان می‌دادند؟

افسوس که امروز از سرزمین‌ها وکشورهای اسلامی خود ما نیروهایی امریکایی و انگلیسی پاسداری می‌کنند!

ای مسلمانان! شما را به‌خدا انصافاً بگویید آیا برای این ملّت که مسئولیت پاسداری و حفاظت اماکن مقدّسه‌ی‌شان به یهود و نصارا سپرده شده است، یک لحظه آرام نشستن روا است؟؟؟

الحمد لله امروز به‌فضل خداوند خورشید اسلام بار دیگر در سرزمین مجاهد پرور افغانستان به تمام معنا در حال طلوع و درخشیدن است. پس اکنون خود را برای جهاد و رباط آماده سازید! (تا از این نور محافظت کنیم) و فضایل رباط را به هر بچه‌ی مسلمان بیاموزید. تقدّس و حرمت سرزمین‌های اسلامی را به هر مسلمان تعلیم دهید. انشاء الله وقت آن رسیده است که ما به برکت اعمال پر برکت جهاد و رباط سرزمین‌های اسلامی مان را آزاد سازیم و به حاکمیّت چندین ساله‌ی کفر را خاتمه دهیم.

قطعاً این‌گونه خواهد شد اگر ما مسلمانان راستین باشیم و فریضه‌ی جهاد و رباط را توأم با اصول آن احیا کنیم.]

باب هفدهم

فضیلت نگهبانی در جهاد

الله تعالی می فرماید: ﴿وَلۡيَأۡخُذُواْ حِذۡرَهُمۡ﴾ [نساء - ۱۰۲]

ترجمه: و باید که بگیرند «حذر» خود را

و نیزالله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [توبه - ۱۲۰]

ترجمه: ونه سپرند جایی که به خشم آرد کا فران را و بدست نمی‌آرند از دشمن هیچ دست بردی، مگر نوشته شود برای ایشان بسبب آ ن عمل صالح هر آئینه الله ضایع نمی کند مزد نیکو کاران را.

حضرت ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: هلاک باد بنده‌ی دینار و درهم و بنده ی چادر منقّش!؛ اگر به او چیزی داده شود راضی می‌شود و اگر هیچ چیز داده نشود، ناراض می‌گردد. هلاک باد او و واژگون شود. اگر خاری در بدنش بخلد، بیرون نیاید. خوش خبری باد! برای بنده‌ای که زمام اسبش را گرفته، موهایش پراگنده و قدم‌هایش غبارآلود هستند. اگر در محل نگهبانی گماشته شود، به آن‌جا می‌رود و اگر در آخر لشکر قرار داده شود، آن‌جا می‌رود. (معنا آن‌که چنان‌چه در هر شعبه‌ای از شعبه‌های جهاد مسئولیّتی داده شود، آن را به نحو احسن ادا می‌کند). اگر اجازه بخواهد به او اجازه داده نمی‌شود و اگر سفارشی بکند، پذیرفته نمی‌شود. (معنا آن‌که او از نظر ظاهر به‌گونه‌ای است که هیچ‌کس به او اهمیّت نمی‌دهد؛ امّا نزد خداوند متعال از مقام والا برخوردار است.[1]

۱ - بخاری: الجهاد، باب الحراسة فی الغزو فی سبیل‌الله، ش ۲۸۸۷

حضرت عبدالله بن عمرو ﷺ می‌فرماید: اگر من یک شب در راه خدا باترس و خوف از سپاه اسلام نگهبانی بدهم برایم از صدقه کردن یکصد سواری محبوب‌تر است.[1]

خوب باید دانست که که حراست از مجاهدان، بالاترین عبادت و بزرگترین دریعه‌ی قرب الهی است و افضل‌ترین نوع رباط به‌شمار می‌رود. چنان‌که نگهبان مجاهدان دارای فضایل رباط و اجر آن، و اضافه برآن، فضایل دیگری نیز در بر دارد. چشمانی که برای نگهبانی بیدار بمانند، از آتش جهنّم مصون‌اند

حضرت عبدالله بن عبّاس ﷺ روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: دو چشم را آتش جهنّم نمی‌رسد. یکی آن‌که از ترس خداوند گریه کند و دیگری آن‌که برای حراست در را ه خدا شب را سپری کند.[2]

از حضرت ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: سه چشم را آتش جهنّم نمی‌رسد. چشمی‌که در راه خدا شهید شده است. و چشمی‌که در راه خدا نگهبانی داده است و چشمی‌که از ترس خدا گریسته است.[3]

حضرت ابوریحانه ﷺ می‌گوید: یک مرتبه در غزوه‌ای با رسول الله ﷺ همراه بودیم. شب را در جای بلندی منزل گرفتیم. آن‌جا با سرمای سختی مواجه شدیم. (سرما به‌قدری شدید بود) که بعضی را دیدم زمین را حفر می‌کنند و (برای مصون ماندن از سرما) به‌داخل آن پناه می‌برند و بر دهانه‌های حفرها سپرهای‌شان را می‌نهند. وقتی رسول الله ﷺ این حالت را مشا هده کرد، فرمود: امشب چه‌کسی از ما نگهبانی می‌کند تا برایش دعای خصوصی بکنم؟ یک انصاری گفت: یا رسول‌الله! من حاضرم نگهبانی بدهم آن‌حضرت ﷺ فرمودند: نزدیک بیا. او نزدیک رفت. رسول‌الله ﷺ پرسید: اسم تو کیست؟ او نامش را معرّفی کرد. آن‌حضرت ﷺ برای او

۱ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۸

۲ - ترمذی: ابواب الجهاد، باب ماجاء فی فضل الحرس،... ۳/ ۹۶

۳ - مستدرک: ۲/ ۸۲

هنگام رسول‌الله ﷺ در جای نماز تشریف آورد و دو رکعت نماز خواند و بعد پرسید: آیا شما اسب سوار خود را دیده‌اید؟ صحابه عرض کردند: نه! ا و را ندیده‌ایم. بعد نماز اقامه شد و آن‌حضرت ﷺ نماز خواند و به‌سوی آن درّه نگاه کرد. بعد از نماز فرمود: خوش خبری! شهسوار شما دارد می‌آید(با شنیدن این سخن) همه‌ی ما در لابلای درختان به‌طرف درّه نگاه کردیم، او نمایان شد. او آمد و به‌نزد رسول الله ﷺ ایستاد و گفت: من طبق دستور شما به بلندی کوه رفتم. در وقت صبح از هر دو درّه بررسی به‌عمل آوردم کسی را ندیدم. آن‌حضرت ﷺ پرسیدند: شب از آن بلندی پایین آمده‌ای؟ او گفت: نه! جز برای نماز یا قضای حاجت. رسول‌الله ﷺ فرمودند: برای شما بهشت واجب گردید. بعد از این اگر هیچ عملی انجام ندهی به تو هیچ زیانی نمی‌رسد.(۱)

برای نگهبان در جهاد، به تعداد انسان‌ها اجر می‌رسد!

حضرت عبد الله بن محیریز ﷺ می‌گوید: شخصی که در راه الله تعالی نگهبانی دهد در عوض هر شب او را به تعداد تمام انسان‌ها اعم از مسلمان و کافرکه پشت سر او قرار دارند، یک قیراط اجر می‌رسد.(۲)

این روایت را عبدالله بن مبارک ﷺ آورده است؛ با این زیادتی که او را به اندازه‌ی انسان‌ها و حیوان‌هایی که پشت سر او قرار دارند، اجر می‌رسد.(۳)

مصنّف ﷺ می‌گوید: این چنین فضایل را هیچ کس با رأی و اجتهاد خود نمی‌تواند بیان کند. مخصوصاً این‌که عبدالله بن محریز ﷺ از ایمه‌ی تابعین است. او فردی بی‌نهایت عابد و دارای فضایل بسیاراست. امام اوزاعی ﷺ درباره‌ی او می‌گوید: هر کس می‌خواهد از دیگری پیروی کند، باید از افرادی مانند عبدالله بن محیریز

---

۱ - ابوداود: الجهاد، باب فی فضل الحرس فی سبیل‌الله ،۳/ ۲۰- ۲۱- بیهقی: السیر، فضل الحرس فی سبیل‌الله ۹/ ۴۹- الاصابهك ۱/ ۷۳ به حواله‌ی ابوداود و نسایی.

۲ - سنن سعید بن منصور: ۲ / ۳/ ۱۷۱

۳ - کتاب الجهاد : ۲/ ۱۶۷

پیروی کند. رجاءبن حیوه می‌گوید: من عبدالله بن محیریز ﷺ را سبب امان برای اهل زمین می‌پندارم. بنابر این شخصیتی مانند ابن محیریز چنین فضایلی را هرگز با رأی خود بیان نمی‌کند مگر آن‌که آن فضایل از آن‌حضرت ﷺ به وی رسیده باشند.(۱)

نگهبانی در محل ترس از احیای شب قدر هم افضل است

حضرت عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: آیا خبر ندهم شما را به شبی که از شب قدر هم افضل است؟! (آن، شبی‌است که) کسی در محل ترس، جایی‌که امکان بازگشت به خانه ندارد به‌نگهبانی بپردازد.(۲)

شبِ نگهبانی از روزه‌ی هزار روز و قیام هزار شب افضل است

روایتی از حضرت ابوهریره ﷺ در همین پیرامون قبلاً نقل گردید.

حضرت عثمان ﷺ روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: نگهبانی دادن یک شب در راه خدا از هزار شب بهتراست که در آن‌ها قیام کرده شود و روزهای آن‌ها روزه گرفته شود.(۳)

ارطاه بن منذر ﷺ می‌گوید: عمر ﷺ از هم نشینان خود پرسید: از میان انسان‌ها چه کسی دارای بیشترین اجر است؟ آنان ذکر نماز وروزه را به‌میان آورند و گفتند: امیرالمؤمنین، بعد از آن فلان و فلان و... عمر ﷺ گفت: آیا به شما نگویم بیشترین صاحب اجر از میان تمام آن کسانی‌که شما نامبردید حتّی از خود امیرالمؤمنین؛ چه کسی است؟ آنان گفتند: بله! فرمود: او یک مرد معمولی است که مهار اسب خود را گرفته و در سرزمین‌های شام از مسلمانان پاسداری و نگهبانی می‌کند. غافل از آن که (فکر کند) درنده‌ای او را بدرد، یا جانور زهر داری او را بگزد،

---

۱ - تهذیب التهذیب: ۶/ ۲۳

۲ : ابن ابي شيبةدر مصنف: ۵/ ۲۹۶- بیهقی: ۹/ ۱۴۰- مستدرك: ۲/ ۸۰-۸۱ وافقه الذهبي.

۳ - مستدرك: ۲/ ۸۱ وافقه الذهبي.

یا دشمنی بر او غالب آید. این شخص از امیرالمؤمنین و از تمام افرادی که شما نامبردید، به اعتباراجر افضل است.[۱]

دعای رحمت برای نگهبان!

حضرت عقبه بن عامر جُهنی ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: رحمت خداوند بر نگهبان مجاهدان باد.[۲]

این روایت را بسیاری از محدّثین در تصانیف خود آورده اند.

رسول الله ﷺ فرمودند: نگهبان مجاهدان که سوار بر اسبش است، در حالی (شب را) صبح می‌کند که بهشت برای او واجب شده است.[۳]

در روایتی آمده است: رسول الله ﷺ برای نگهبان لشکر دعای رحمت فرمود و این را هم گفت که شما (نگهبانان) هر تعداد از مجاهدان و سواری‌های آنان را محافظت می‌کنید، به همان تعداد قیراط ثواب به شما می‌رسد.[۴]

جابر ﷺ می‌گوید: در غزوه‌ی ذات الرّقاع با رسول الله ﷺ همراه بودیم. زن مشرکی زخم بر داشت. شوهرش به جایی دیگر رفته بود. وقتی آمد دید رسول الله ﷺ با یارانش برگشته است. آن مرد مشرک سوگند خورد که خون یکی از اصحاب رسول‌الله ﷺ را بریزد. بدین منظور لشکر مسمانان را تعقیب کرد. آن‌حضرت ﷺ در جایی منزل گرفت و فرمود: امشب چه کسی از ما نگهبانی خواهید کرد؟ یک مهاجر و یک انصاری آمادگی خود را برای نگهبانی اعلان دشتند. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: بالای بر فراز کوه نگهبانی بدهید. (زیرا لشکر اسلام در قسمت پایین آن کوه به طرف رود خانه منزل گرفته بود.) وقتی آن دو بزرگوار در محل نگهبانی رسیدند مرد انصاری به برادر مهاجرش گفت: شما دوست داردی کدام

---

۱ - تاریخ دمشق: ۱/ ۲۷۰

۲ - ابن ماجة : الجهاد، فضل الحرس والتکبیر فی سبیل‌الله، ۲/ ۹۲۵- سنن سعید بن منصور: ۲/۳/ ۱۷۱

۳ - شفاز الصدور

۴ - شفاء الصدور

قسمتِ از شب را نگهبانی دهید؟ مهاجر قسمت آخر شب را برای نگهبانی انتخاب کرد و خوابید. صحابی انصاری شروع به خواندن نماز کرد. در آن اثنا همان مرد مشرک از راه رسید و با دیدن شبح انصاری فهمید که او مامور نگهبانی از لشکر است. به‌طرف او تیری شلّیک کرد که به او اصابت کرد. انصاری تیر را از بدنش در آورد و همچنان به نمازش ادامه داد. مرد مشرک به ترتیب تیر دوّم و سوّم را به‌طرف آن انصاری شلّیک کرد. و انصاری نیز هر بار تیرها را از بدنش در می‌آورد و به نمازش ادامه می‌داد بعد از تیر سوّم انصاری به رکوع رفت و به نمازش خاتمه داد. بعد از پایان نماز همراهش را بیدار کرد. آن مرد مشرک وقتی نفر دوّم را دید فهمید که اهل لشکرمتوجّه شده اند از این‌رو پا به فرار گذاشت. وقتی صحابی مهاجر صحابی انصاری را آغشته با خون دید، گفت: چرا جلوتر مرا بیدار نکرده‌ای؟ انصاری گفت: من در نماز مشغول تلاوت سوره‌ای بودم، دوست نداشتم آن را قطع کنم. امّا وقتی دیدم تیرها مسلسل می‌آیند، به رکوع رفتم و (به‌دنبال پایان دادن به‌نماز) تو را بیدارکردم. قسم به خدا اگر مساله‌ی نگهبانی لشکر بنابر دستور رسول الله ﷺ نمی‌بود، حاضر بودم جان بدهم امّا سوره را نیمه تمام نگذارم.[۱]

سهیل بن ابی صالح ﷺ می‌گویند: وقتی رسول الله ﷺ به غزوه‌ی اُحد رفتند فرمودند: امشب چه کسی حاضر است از این جبهه نگهبانی کند؟ یک انصاری از قبیله‌ی بنی زریق بنام «ذکوان بن قیس ابوالسبع» بلند شد و گفت: من نگهبانی می‌دهم. رسول‌الله ﷺ نام آن مرد را از او پرسید. او گفت: نام من «ذکوان» است. رسول الله ﷺ فرمودند: تو بنشین! دومرتبه اعلان کردند. باز همین صحابی بلند شد و گفت: من آماده هستم نگهبانی بدهم. آن‌حضرت ﷺ اسمش را از او پرسید، گفت: من «ابن عبد القیس» هستم رسول الله ﷺ بار سوّم اعلان فرمود: باز هما صحابی بلند شد. آن‌حضرت ﷺ نامش را از او پرسید. او گفت: من «ابوالسبیع» هستم. رسول

---

۱ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۸- ۱۷۰- ابوداود: الطّهارةّ با ب الوضوء من الدمّ ۱/ ۱۳۶- بخاری: الوضوأ باب من لم یری الوضوء من المخرجین...

الله ﷺ فرمود: شما هر سه نفر در فلان و فلان جا (برای نگهبانی) قرار بگیرید! ذکوان گفت: یا رسول الله ﷺ این هر سه نفر من هستم! (من به‌این خاطرچنین کردم که ممکن است این جا جاسوسی ازمشرکان باشد). (آنگاه) رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس دوست دارد به شخصی که در سبزه زار بهشت قدم می‌زند نگاه کند، به این مرد (ذکوان) نگاه کند. حضرت ذکوان رضی الله عنه وقتی برای تودیع خانواده‌اش به خانه رفت. زنان او لباس‌هایش را گرفتند و گفتند: ای ابو السبیع! ما را ترک می‌کنی و می‌روی؟ ذکوان رضی الله عنه لباس‌هایش را از آنان گرفت و مقداری راه رفت بعد صورتش را به طرف آنها کرد و گفت: ملاقات من و شما در بهشت خواهد بود. سر انجام شهید شد. رضی الله عنه.[۱]

[مسلمانان هدف امواج حملات قدرت‌های بزرگ شیطانی قرار دارند چه آنان این مطلب را درک کنند یا درک نکنند. بنابر گفته‌ی صریح قرآن مقدّس، قدرت‌های طاغوتی همواره جهت نابودی مسلمانان یا دور نگهداشتن آنان از دین مبین اسلام مشغول فعالیت‌اند. به‌همین خاطر در قرآن به مسلمانان دستور اکید داده شده‌است که برای دفاع از خود توجّه خاصّی به‌خرج دهند. و رسول‌الله ﷺ نیز با گفتار و عملش امّت را برای آن ترغیب داده است.آنحضرت ﷺ در زندگی مدنی تا عرصه‌ای طولانی برای نگهبانی بیت شریفش اهتمام می ورزید. در میادین جهاد با بیان ثواب و پاداش‌های فراوانی، به این موضوع توجّه فوق‌العادّه داشتند. بنا بر این مساله‌ی نگهبانی خلاف توکّل نیست؛ بلکه عین توکل می‌باشد؛ زیرا آن‌حضرت ﷺ با آنکه سرحلقه‌ی متوکّلان بود؛ امّا درعین حال از حفاظت خودشان غافل نبود. هم‌چنین ایمان صحابه‌ی کرام نسبت به تقدیر الهی از ایمان سایر مردم بالاتر بود و آنان بیشتر مشتاق شهادت بودند؛ امّا آن‌ها هم حتی در وقت خواب اسلحه را از تن خود جدا نمی‌کردند و صحابه‌ی کرام نگهبانی مسلّحانه را در مساجد هم به‌اجرا می‌گذاشتند؛ زیرا آنان می‌دانستند ضعف مسلمانان باعث ضعف اسلام می‌گردد.

۱ - کتاب الجهاد ۲/ ۱۴۶- ۱۴۷

به‌همین خاطر آنان اصلاً گوارا نمی‌کردند تا لقمه‌یی چرب برای دشمن قرار گیرند و به کافران فرصت نمی‌دادند که مسلمانان را از اسلحه غافل ساخته و برآن‌ها حمله کنند یا از بین ببرند. امروز مسلمانان این فکر را از سر خود بیرون کرده و دستور «خذوا حِذرکم»را به باد فراموشی سپرده‌اند. جای بسی استغفار و توبه است. به همین خاطر امروز کافران هر جا که دل‌شان بخواهد و هرکس را که بخواهند، نشانه می‌گیرند. کاش مسلمانان اهمیت این فریضه‌ی اسلامی را درک می‌کردند و بر آن عمل می‌کردند. باید دانست که زندگی شرافت‌مندانه و نجات مسلمانان در گروی مساله‌ی نگاهبانی است. مجاهدان باید توجّه داشته باشند در دوران جهاد به امر نگهبانی مسلّحانه اهمیّت خاصی بدهند در گذشته‌ی نزدیک در اثر سهل انگاری نسبت به این مساله چه تلفات سنگینی بر مجاهدان وارد شده است؟ و حملات آنان ناموفّق، و افراد زبده‌ی آنان از دست رفته‌اند. در روایات گذشته خواندید: رسول‌الله ﷺ به امر نگهبانی چه قدر اهمیّت می داد و با چه ترتیبی زیبا آن‌را به اجرا در می‌آورد. امروز اولاً به نگهبانی اهمیّت داده نمی‌شود. و اگر در جایی به، آن اهمیت دهند، آن نظم وترتیبی که مقصد نگهبانی است رعایت نمی‌شود. بر مجاهدان لازمی است به نگاهبانی اهمیت فراوان بدهند و بر حسب تقاضاهای امروزی جهاد ، آن‌را بیاموزند و خود را به نگبانی دادن چنان عادت دهند تا در هیچ حال -در موارد کاملاً امن و موارد پر خطر- از آن غفلت نورزند و آن را وظیفه‌ی خود بدانند. حتی وقتی از میادین جهاد به خانه‌های‌شان برمی‌گردند نباید امر نگاهبانی‌را ترک کنند، بلکه در مساجد، مدارس وخانه‌ها آن‌را به اجرا درآورند. فراموش نکنند که نگهبانی حکم خدا وسنّت رسول‌الله ﷺ و وسیله‌ای است برای نقش بر آب ساختن عزایم شوم دشمنان. الله تعالی همه‌ی ما را به آن توفیق عنایت فرماید.آمین ثم آمین]

باب هیجدهم

بیان فضیلت ترس و خطر در جهاد

سلمان فارسی ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هرگاه قلب مؤمن در جهاد (در اثر ترس از دشمن) وحشت‌زده شود، تمام گناهان او می‌ریزند، همان‌گونه که خوشه‌های درخت خرما، خرما می‌ریزند.[۱]

سعید بن هلال ﷺ می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف ﷺ یک بار آن‌قدر مال صدقه کرد که مردم در شگفت آمدند تا آن‌جا که در محضر آن‌حضرت ﷺ ذکر او به‌میان آمد. رسول الله ﷺ فرمود: آیا شما را صدقه‌ی عبدالرحمن بن عوف در شگفت انداخته است؟! صحابه رضی‌ا لله‌عنهم عرض کردند: آری یا رسول‌الله! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: صدمه‌ی یک فقیر از فقرای مهاجر که تازیانه‌ی او در میدان جهاد بیفتد (گم شود)، از صدقه‌ی عبدالرّحمن بن عوف افضل است.[۲]

در حدیث بالا قید فقیر آمده است؛ این بدان‌خاطر است که عمدتاً اغنیا به‌خاطر از دست دادن چیزی بی ارزش مانند تازیانه، ناراحت نمی‌شوند.

از حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ روایت است: رسول الله ﷺ فرمودند: هر لشکری که برای جهاد بیرون رود و با سلامتی همراه با مال غنیمت بر گردد، آن لشکر دو سوّم اجر خود را در دنیا بدست آورده است. و هر لشکری که دست خالی و با ترس و وحشت زخمی شده برگردد، اجر کامل خود را در آخرت بدست می‌آورد.[۳]

از حضرت امّ مالک البهزیّه رضی‌الله‌عنها روایت است: رسول الله ﷺ پیرامون یک فتنه طوری سخن گفتند که گویی وقوع آن نزد یک بود. من گفتم: یا رسول

۱ - مجمع الزوائد: ۵/ ۲۷۶- معجم کبیر: ۶/ ۲۸۸- ۲۸۹ ش ۶۰۸۶

۲ - کتاب الجهاد: ۱/ ۷۹

۳ - مسلم در صحیح: الامارة ، باب من قدر ثواب من غزا فغنم.... ۳/ ۱۵۱۴- ۱۵۱۵، ۱۹۰۶

الله! در آن زمان بهترین شخص چه کسی است؟!. فرمود: کسی‌که با گوسفندان خود باشد و حق آن‌ها را (از زکوه و غیره) ادا کند و عبادت پروردگارش را به‌جای آورد. دوّم آن‌کسی‌که مهار اسبش را می‌گیرد و دشمن را می‌ترساند و دشمن او را می‌ترساند.[۱]

امام مجاهد ﷺ می‌گوید: امّ مبشر رضی‌ا لله‌عنها از رسول الله ﷺ پرسید: یا رسول الله از میان انسان‌ها نزد خداوند متعال چه کسی باعتبارجایگاه بهتر است؟! رسول الله ﷺ فرمودند: آن‌کس که بر پشت اسبش می‌نشیند و دشمن را می‌ترساند و دشمن نیز او را می‌ترساند. سپس به سوی حجاز اشاره کرد و گفت: و آن شخص که نماز خود را بر پا می‌دارد و حق الله تعالی را از مال خود می‌دهد.[۲]

از عبیدالله بن ابی حسین ﷺ روایت است: رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس در جایی فرود آید و منزل بگیرد و در آن‌جا مشرکی را بترساند و مشرک او را بترساند تا آن‌که در آن‌جای (در جبهه‌ی جنگ) وفات کند. برای او اجر ساجدی که تا قیامت سرش را از سجده بر نمی‌دارد و اجر قیام کننده‌ای (نمازگذاری) که تا قیامت نمی‌نشیند و اجر روزه داری که تا قیامت روزه‌اش را افطار نمی‌کند، نوشته می‌شود.[۳]

ابو عمران الجونی ﷺ روایت می‌کند: رسول الله ﷺ فرمودند: زمانی‌که شجاع و بزدل در میدان جهاد جنگ کنند، پاداش بزدل از پاداش شجاع بیشتراست. و وقتی‌که سخی و بخیل صدقه کنند، بخیل را از سخی بیشتر اجر می‌رسد. (چرا که انسان بز دل در جنگ بیشتراحساس ترس می‌کند از این‌رو

۱ - ترمذی در سنن: ابواب الفتن ، باب ماجاء فی الرجل یکون فی الفتنة ۳/ ۳۲۰

۲ - کتاب الجهاد۲/ ۱۵۷

۳ - کتاب الجهاد: ۲/ ۱۶۴

مسلماً اجر بیشتری به او می‌رسد و بخیل چون‌که طبیعتاً بخل دارد و خرج کردن مال بر او بسیار گران تمام می‌شود.[1]

[خوشا به حال کسانی‌که شب و روز در جهاداند و زندگی پر ترس و پر خطری پشت سر می‌گذارند و پاداش‌های بزرگ و فراوانی را از جانب الله تعالی برای خود جمع می‌کنند. آنان هر لحظه در معرض بمب‌ها، راکت‌ها و موشک‌های دشمن هستند؛ امّا به خاطر حفاظت از کیان اسلام همیشه اسلحه بدست گرفته و با دلی پر از شوق شهادت سینه سپر هستند و دشمن نیز از ترس آنان لرزه بر اندام است و خواب شب آن را از سرآن ربوده است. آری! ترس و خطر در را ه جهاد نعمت بسیار بزرگی است که به طفیل آن، تمام امّت مسلمه از ترس و بردگی نجات حاصل می‌کند. همین شیران خداوند متعال هستند که سیل خوف و هراس را با سینه‌های مضبوط خود کنترل می‌نمایند و برای مسلمانان جهان امنّیت واقعی به ارمغان می‌آورند. و چه بسا طوفان خوف را به‌سوی دشمن بر می‌گردانند؛ امّا اگر تمام مسلمانان در پی امنّیت دروغین با شند و به‌علّت وجود خوف‌ها و خطرهای ظاهری از حضور در میدا ن جهاد، سر باز زنند، مسلماً بر همه‌ی امّت اسلامی ذلّت و خوف حقیقی طاری می‌شود و در نتیجه مسلمانان که در حقیقت شیر صفت‌اند به غلامی کافران روباه صفت در خواهند آمد. شأن مسلمان آن است که خود را به‌گونه‌ای بسازد که وقتی دشمن او را ببیند (از درون) بسوزد و همواره ترسان و لرزان با شد. آن‌چنان‌که امروز ابر قدرت‌های دنیا از چند مجاهد فقیر و بی سر و سامان با مسافت هزاران کیلو متر فاصله،لرزه براندام شده‌اند. نیک بدانید! قومی که از موت می‌گریزد، از چهار طرف موت بر او حمله می‌آورد. امّا اگر چشم در چشم موت بیندازد، موت از او فرار کرده و بر سر دشمنان آنان فرود می‌آید. همین است حالت ترس. آنان‌که از خوف فرار می‌کنند و کلمه‌ی «امنیّت» «امنیّت» زمزمه‌ی زبان‌شان است، و مسلمانان را از آن می‌ترسانند که اگر ما دست به جهاد بزنیم دشمن چنین و

۱ - کتاب الجهاد: ۱/ ۸۳

چنان می‌کند. این‌گونه افراد از چهار طرف در محاصره‌ی ترس قرار دارند و آن‌ها را در هیچ‌جا به آرامش نمی‌گذارد، ولو آن‌که در برج‌ها و قلعه‌های مستحکم و تحت حراست مسلحانه قرار بگیرند. امّا در مقابل آن کسانی که در برابر خوف و وحشت مقاومت به‌خرج می‌دهند و در انجام امور جهادی از هیچ قدرتی نمی‌هراسند و حاضراند برای سربلندی دین الله تعالی، با بزرگترین دشمن مقابله کنند، خوف از آن‌ها دوری می‌کند و پا به فرار می‌گذارد و (به‌جای آن‌ها) بر قلب دشمنان آن‌ها مسلّط می‌شود. گفتنی است اثرات طبعی خوف که در دل مجاهدان جای می‌گیرد یک عطای الهی به‌شمار می‌رود؛ چون ذریعه‌ی ارتقای مراتب آنان می‌شود. خداوند متعال به ما توفیق فهمیدن این نکته‌ی مهم دین را عطا بفرماید. (آمین ثُمّ آمین)]

باب نوزدهم

فضیلت صف بستن در جهاد و ایستادن در آن

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾[صف:۴]

ترجمه: هرآئینه الله دوست می داردآنان را که جنگ می کنند دررا ه الله صف زده گویا ایشان عما رتی هستند محکم با یکدیگر چسپیده.

مجاهدؒ می‌فرماید: این آیه‌ی کریمه پیرامون گروهی از انصار نازل شده است. حضرت عبدالله بن رواحه ؓ یکی از آن گروه است. آنان در یک مجلس با همدیگر می‌گفتند: کاش می‌دانستیم چه عملی نزد خداوند محبوب تراست؛ تا دم موت به همان عمل مشغول می‌شدیم. آن‌گاه این آیه نازل شد. حضرت عبدالله بن رواحه ؓ گفت: از هم اکنون تا آخرین لحظه‌ی مرگ به جهاد مشغول می‌شوم. چنان‌که او به جهاد و نبرد با کفّار مشغول شد تا به شهادت دست یافت.[۱]

حضرت عبدالله بن سلام ؓ می‌فرماید: ما چند تن از اصحاب یک‌جا نشسته بودیم و با هم می‌گفتیم: اگر ما محبوب‌ترین عمل نزد خداوند متعال را بدانیم همواره به انجام آن، مشغول خواهیم شد. آن‌وقت این آیات تا آخر سوره نازل شدند[۲] ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾ [صف:۱-۲-۳-۴]

۱ - در منثور: ۶/ ۲۱۲

۲ - بیهقی در سنن کبری: کتاب السیر ۹/ ۱۵۹

ترجمه: به پاکی یاد کرد الله را آن‌چه در آسمان‌هاست و آن‌چه در زمین است و اوست غالب با حکمت. ای مسلمانان چرا می‌گویید آن‌چه نمی‌کنید بسیار ناپسندیده شد نزدیک الله آن‌که بگویید چیزی که نکنید؛ هر آئینه الله دوست می‌دارد آنان‌را که جنگ می‌کنند در راه الله صف زده، گویا ایشان عمارتی هستند محکم با یکدیگر چسپیده![۱]

سهل بن سعد ساعدی ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: دو لحظه چنان‌اند که دروازه‌های آسمان در آن‌ها باز می‌شوند. خیلی نادر است دعا در آن وقت رد شود. یکی وقت اذان و دیگری در صف جهاد.[۲]

ابوامامه باهلی ؓ روایت می‌کند: آن‌حضرت ﷺ (در جواب آن صحابی که می‌خواست از دنیا کناره بگیرد و برای عبادت در غاری بنشیند) فرمود: من به دین یهودیّت ونصرانیّت فرستاده نشده‌ام؛ بلکه من به دین حنیفی مبعوث شده‌ام. سوگند به ذاتی که جان محمد (ﷺ) در قبضه‌ی او است یک صبح و یک شام به جهاد بیرون رفتن از دنیا و ما فیها بهتر است. و ایستادن یکی از شما در صف جهاد از عبادت شصت سال افضل است.[۳]

حضرت عبدالله بن عمر ؓ می‌فرماید: اگر در مقابل دشمن قرار گیرم بدون آن‌که شمشیر و نیزه‌ای بزنم یا تیری شلّیک کنم، بهتر از آن است که شصت سال خدا را عبادت کنم و در آن مدّت اصلاً نافرمانی او را نکنم.[۴]

از عمران بن حُصین رضی‌الله‌عنهما روایت است: رسول الله ﷺ فرمودند: ایستادن شخص در صف جهاد نزد خداوند متعال از عبادت شصت سال افضل‌است.[۵]

رسول الله ﷺ فرمودند: دو وقت‌اند که بهشت و حور عین در آن آرایش داده می‌شوند. یکی وقت نماز و دیگری وقت جهاد. اگر نماز گذار نمازش را تمام کند و از

۱ - تخریج این حدیث در باب دوم گذشت.

۲ - ابوداود: الجهاد: باب الدعاء عند لقاء، ۳/ ۴۵

۳ - مسند احمد: ۵/ ۲۶۶.

۴ - کتاب الجامع ق/ ۱۵۴/ (أ)

۵ - مستدرك: کتاب الجهاد، ۲/ ۶۸ واقفه الذهبی.

خداوند بهشت و حورعین آن‌را طلب نکند، حور عین می‌گوید: شگفتا از این مرد! ما را از الله تعالی نطلبید. و هنگامی که قتال می‌شود همسر مرد مؤمن (حورعین) می‌گوید: ای مجاهد پیشروی کن! و مرا در جلوی دوستانم شرمنده نکن.[1]

مجاهد ﷺ از یزید بن شجره روایت می‌کند: - یزید از جمله کسانی است که عملش با گفتارش مطابق بود - وقتی مردمان برای نماز و جهاد صف می‌کشند، دروازه‌های آسمان، بهشت و دوزخ باز می‌شوند و حورعین آرایش داده می‌شود و او از بالا می‌نگرد. وقتی مرد (مجاهد) در میدان جهاد پیش‌روی کند حورعین برای او این‌گونه دعا می‌کند: بار الها! او را مدد و نصرت کن! و وقتی که او پشت دهد حور عین خودش را از او حجاب می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! او را معاف کن! پس ای مجاهدان -پدر و مادرم فدای شما- سعی فراوان به‌خرج دهید حورعین را شرمنده نکنید. همانا با ریختن نخستین قطره‌ی خون شهید، خداوند متعال همه‌ی گناهان او را معاف می‌کند و دو همسر از نوع حور عین برای او فرود می‌آیند و به کنارش می‌روند و غبار و خاک را از چهره‌اش پاک می‌کنند و به وی می‌گویند: وقت تو نزدیک است. بعد یک‌صد دست لباس که ساخت بهشت هستند به او می‌پوشانند. (آن لباس‌ها به‌قدری ظریف و نازک هستند که) چنان‌چه در میان دو انگشت گذاشته شوند، جای می‌گیرند.[2]

یزید بن شجره ﷺ فرمودند: به من خبر رسیده است که شمشیرها کلید بهشت‌اند.[3]

ابوسعید ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: الله تعالی روز قیامت به سه نفر (از غایت خوشی) می‌خندد. ۱- شخصی که شب بلند می‌شود و نماز می‌خواند. ۲ -

۱ - شفاء الصدور.

۲ - ابن ابی شیبه در مصنف: الجهاد، فضل الجهاد ۵/ ۲۵۶- ۲۵۸.

۳ - عبدالرزاق در مصنف: ۵/ ۲۵۶- ۲۵۸

کسانی که برای نماز صف می‌بندند ۳ - مجاهدانی که برای نبرد با دشمن در صف ایستاده‌اند.[1]

عبدالله بن عمرو بن العاص رضی‌الله‌عنهما می‌فرماید: آیا افضل الشهداء را باعتبار منزلت نزد الله تعالی در روز قیامت، به شما خبر ندهم؟ آنان، کسانی هستند که در صف جهاد با دشمن مواجه می‌شوند؛ وقتی با دشمن مقابله می‌کنند به چپ و راست نگاه نمی‌کنند؛ بلکه شمشیرها را بر گردن‌های‌شان گذاشته و اعلان جان سپردن برای الله تعالی سر می‌دهند. این، از زمره‌ی شهدایی است که در بالاترین مقام بهشت هر جا که دلش بخواهد، می‌نشیند.[2]

رسول الله ﷺ فرمودند: دروازه‌های بهشت به هنگام صف بستن برای جهاد و نماز، باز می‌شوند. وقتی سوار بر اسب‌های‌تان در مقابل دشمن صف می‌کشید، حورعین با ابریشم‌های سبز آرایش داده می‌شود و به او شمشیر مرصّع با یاقوت زرد می‌پوشانند. او سینه و پیشانی خود را ظاهر می‌کند و بر اسب‌های یاقوتی بهشت سوار می‌شود و پشت سرتان حرکت می‌کنند. وقتی شما بر دشمن حمله می‌کنید، آن‌ها نیز به‌همراه شما بر دشمن حمله می‌کنند. و وقتی یکی از شما به زمین می‌افتد آنان می‌آیند و از چهره‌ی او خون و غبارها را پاک می‌نمایند و می‌گویند: حالا دیگر از همّ و غمّ دنیا آزاد شده و به‌سوی ربّ کریم می‌روی! از شربت‌های پلمپ شده‌ی بهشت می‌نوشی و با حورعین خود یک‌جا می‌شوی.[3]

آیین صف‌های جهاد و کاروان‌های جهادی که فرشته‌های آسمان و حوران بهشتی آن‌هارا تماشا می‌کنند و آن حملات مجاهدان که در قلب حوران شوق آمدن از بهشت به زمین را بوجود می‌آورند امروز هم وجود دارند. الحمد لله چنان‌که درچهارگوشه‌ی جهان منظره‌ی زیبای جهاد مشاهده می‌شود. بعد از وقفه‌ای نسبتاً

۱ - ابن ابی شیبة در مصنف: الجهاد، ۵/ ۲۸۹.

۲ - کتاب الجهاد: ۱/ ۷۰-۷۱- المصنف: الجهاد، فضل الجهاد، ۵/ ۲۸

۳ - شفاء الصدور

طولانی، بار دیگر در میان امّت مسلمه نعره‌های «الجهاد الجهاد» طنین انداز است. مادران خوش نصیب فرزندان جوان خود را تربیت می‌کنند و به جهاد می‌فرستند. خواهران عزیز زیورآلات‌شان را از بدن خود در می‌آورند و برای مجاهدان اسلحه خریداری می‌کنند. بوی عطر آگین خون‌های پاک شهیدان از هر سوی به مشام می‌رسد و تذکره‌ی کرامات مجاهدان حالا افسانه نیست. زمینه‌ی دستیابی به این ارزش ها فراهم است؛ زیرا از یک سو رویا رویی با دشمنی بسیار مقتدر و مجهّز با سلاح‌های مدرن و مست درنشه‌ی قدرت است وا زطرفی مجا هدا ن مدهوش درشوق شهادت و با اتکا بر نصرت خداوندی به میدان کارزار آمده اند وبدین ترتیب صف جهاد تنظیم شده و درآن، جای‌خالی زیاد است. پس ای مسلمانان! اکنون تاخیر به چه معنی است؟ به پیش بروید و در آن صف‌هایی که در آن‌ها یک قدم در دنیا و قدمی دیگر در بهشت قرار می‌گیرد، برای خودتان جایی درست کنید.]

باب بیستم

بیان فضیلت تیراندازی درجهاد و گناه ترک آن، بعد از آموختن آن

باید دانست به نیّت جهاد در راه الله تعالی، آموختن و آموزش دادن تیر اندازی و مسابقه در آن، از جمله اعمالی است که رسول الله ﷺ آن‌را پسندیده و آن‌را مورد توصیه و تشویق قرار داه است.

درباره‌ی فضیلت تیر اندازی آیات و احادیث زیادی وارد شده است که ذیلاً ملاحظه می‌فرمایید:

تیر اندازی دستور خداوند متعال است

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ...﴾ [انفال- ۶]

و مهیا سازید ای مسلمانان برای ایشان، آن‌چه توانید از توانائی (یعنی استفاده‌ی آلات جنگ مثل تیراندازی است.

بعضی از علماء به استدلال از این آیه، تیراندازی را وا جب گفته‌اند؛ چون‌که در حدیث صحیح «قوه» به معنای تیر اندازی تفسیر شده است.

حضرت عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که بر بالای منبر می‌فرمود:

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ..﴾ آگاه باشید! « قوه» تیراندازی است؛ آگاه باشید! «قوه» تیراندازی است.[1]

[در این حدیث کلمه‌ی «رَمْی» آمده است. ما آن‌را به «تیراندازی» ترجمه کردیم؛ زیرا در لغت عرب «رمی» به‌معنای انداختن است. ا ز این گفتار آن‌حضرت ﷺ ثابت شد که قدرت واقعی در اسلحه‌هایی است که از دور شلّیک کنند. مسلمانان در زمان گذشته به این گفتار رسول‌الله ﷺ ارزش قایل بودند. آنان از یک سو به قدری

۱ - مسلم در صحیح: الامارة ، با ب فضل الرمی و الحث علیه... ۳/ ۱۵۲۲ ، ۱۹۱۷

در تیراندازی مهارت داشتند که چنان‌چه یکی از آنان می‌خواست یکی از دو چشم آهوی تیز روی را نشانه بگیرد، می‌توانست و از سویی دیگر در ساخت اسلحه پیشرفت چشمگیری داشتند. چنانکه در عهد خود رسول‌الله ﷺ مسلمانان از منجنیق استفاده می‌کردند. بعدها منجنیق را تا آنجا پیشرفت دادند که بوسیله‌ی آن تیرهای آتش‌زا، صخره‌های بزگ و باروت‌ها را به‌سوی دشمن پرتاب می‌کرند؛ امّا بعدها وقتی مسلمانان جهاد را رها کردند و دشمنان آن‌ها راز این توانایی نظامی را که سرور و آقای ما حضرت خاتم النبیین ﷺ بر سر منبر شریف مسجد النّبی بیان فرمود، فهمیدند، امروز آن‌ها در ساخت انواع موشک‌ها تا حدّی پیشرفته‌اند که از حوصله و توان مسلمانان بیرون رفته است. در اوضاع کنونی قدرت نظامی در گروی سرعت موشک‌های دور برد است. هر کشوری که دارای دور بردترین موشک باشد او ابر قدرت جهان به‌شمار می‌رود. از طرفی صداقت فرمان نبوی ﷺ مانند خورشید می‌درخشد. الحقّ (همان‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است) قدرت واقعی در «تیراندازی» نهفته است؛ و از طرفی دیگر یک علامت سوال بر اوضاع مسلمانان گذاشته شده است که چرا این فرمان را به فراموشی سپرده‌اند و در نتیجه‌ی غفلت از آن با خسارتی بزرگ مواجه گردیده‌اند.]

با یک تیر، سه نفر به بهشت می‌رود

خالد بن زید ؓ می‌گوید: من در تیراندازی مهارت داشتم. هرگاه عقبه بن عامر ؓ نزد من می‌آمد می‌گفت: ای خالد! بیا برویم با هم تیراندازی کنیم. یک روز من اظهار بی رغبتی کردم. او به من گفت: آیا چیزی را که رسول الله ﷺ بیان داشته است به تو بگویم؟! رسول الله ﷺ فرموده است: الله تعالی به برکت یک تیر سه نفر را به بهشت می‌برد

۱- سازنده‌ی تیر را که در وقت ساختن آن نیّت خیر(یعنی‌جهاد) را بکند.
۲- پرتاب کننده‌ی آن‌را (به طرف دشمن).
۳- آن کسی که به دست تیرانداز تیر می‌دهد.

«ای مسلمانان» تیراندازی کنید! و اسب سواری کنید! البته تیراندازی شما از اسب سواری شما به نزد من پسندیده‌تراست. علاوه از سه نوع بازی، هیچ بازی دیگری درست نیست. ۱- آموزش دادن اسب. ۲- بازی کردن با همسر. ۳- تیراندازی کردن. هرکس تیراندازی را بعد از یاد گرفتن آن ترک کند، گویا او نعمتی را ترک کرده است. در بعضی روایات آمده است: او کفران نعمت کرده است.(۱)

وفات عقبه او هفتاد کمان داشت تمام آن‌ها را با تیرها و خشاب‌های‌شان برای جهاد فی‌سبیل‌الله وصیّت کرد.(۲)

از این روایت معلوم می‌شود که برای معاون شلّیک کننده‌ی تیر نیز بشارت بهشت موجود است. این معاونت به سه نوع است. ۱- به‌هنگام شلّیک تیر توسط مجاهد به‌سوی دشمن، شخصی که در پهلوی او ایستاده است تیر بدست او می‌دهد. (همان‌گونه که امروز برای مجاهدان، آر- پی- جی انداز و توپ چی، تیر را در اختیار تیر انداز قرار می‌دهند. یا آن‌که خشاب تفنگ‌های آنان را پُر می‌کنند. ۲- تیر شلّیک شده را دومرتبه برای مجاهد می‌آورد. ۳- برای تیرانداز کمان و تیر تهیّه و خریداری می‌کند. خرید تیر یا کمان برای مجاهد هم نوعی معاونت به‌حساب می‌آید و از بسیاری از احادیث ثابت است. [در این زمان خریدن کلاشینکوف، آر- پی - جی و تیر آن‌ها و سایر اسلحه‌های مُدرن همین حکم را دارند.]

رسول الله ﷺ در غزوه‌ی اُحد فرمودند: به سعد تیر بدهید! و (به اوگفت:) تیر شلّیک کن ای سعد؛ پدر و مادرم بفدایت! (حضرت سعد ؓ یک تیرانداز ماهر بود) رسول الله ﷺ به یکی دیگر از اصحاب دستور داد تیرهای خود را به سعد بدهد تا او بتواند حق آن‌ها را ادا کند.(۳)

---

۱ - ابن ابی شیبة در مصنف: الجهاد، ۵/ ۲۳۰-۲۱- ابوداود: الجهاد، باب فی الرمی ۳/ ۲۸-۲۹

۲ - ابن منذر در اوسط.

۳ - مستدرك: كتاب الجهاد، ۲/ ۹۶

رسول الله ﷺ به عنوان تیرانداز

حضرت سلمه بن اکوع ؓ می‌فرماید: رسول الله ﷺ از کنار جماعتی گذشت. آنان با هم مسابقه‌ی تیراندازی داشتند. آن‌حضرت ﷺ فرمود: ای فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید؛ زیرا پدرتان تیر انداز بوده است. تیراندازی کنید! و من با (گروه) بنوفلان هستم. (یعنی من هم از طرف یک گروه در مسابقه سهیم هستم) راوی می‌گوید: گروه دوّم دست از تیر اندازی نگاهداشتند. رسول الله ﷺ فرمودند: چرا دست از تیر اندازی بر داشتید؟! آنان عرض کردند: یا رسول الله وقتی شما با آن گروه هستید چه طور (ما در مقابل شما می‌توانیم) به تیراندازی بپردازیم! رسول الله ﷺ فرمودند: تیراندازی کنید من با همه‌ی شما هستم.[1]

مصنّف ؒ می‌گوید: از این حدیث ثابت شد که با نیّت خالص و اتّباع از آن‌حضرت ﷺ تحریک گروه تیراندازان برای مسابقه تا قلوب آنان مستحکم شود و در وجود آنان نسبت به این عمل رغبت و نشاط ایجاد شود کار خوبی است. امّا این کار با هدف ایجاد عداوت بین هم‌دیگر و مغلوب ساختن طرف مقابل، تحریک آن‌ها - آن‌گونه که امروز مشاهده می‌شود - کار نا جایز و حرام است. همین است حکم شمشیر بازی، نیزه بازی و بازی با سایر آلات جنگی.

از عقبه بن عامر ؓ روایت است: رسول‌الله ﷺ فرمود: بزودی برای شما بسیاری از مناطق فتح می‌شود و در برابر دشمن خداوند برای شما کافی است. باز هم هیچ یک از شما تیراندازی را رها نکند.[2]

---

۱ - بخاری در صحیح: الجهاد، باب التحریض علی الرمی ش ۲۸۹۹

۲. - مسلم در صحیح: الامارة ، فضل الرمی والحث علیه ۳/ ۱۵۲۲، ش ۱۹۱۸.

تیراندازی علاج اندوه و نگرانی

حضرت عائشه ؓ روایت می‌کند: رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس از شما مبتلا به غم و اندوه شود تیر و کمان را برگردن خود آویزان کند اندوه او بر طرف می‌شود.[1]

تیراندازی بهترین بازی است

از حضرت سعد ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: تیر اندازی را بر خود لازم بگیرید! چون این از بهترین نوع بازی‌های شما است.[2]

حضور فرشتگان در تیراندازی

رسول الله ﷺ فرمودند: فرشتگان از میان تمام بازی‌های شما تنها در «رهان» و «تیراندازی» حاضر می‌شوند.[3]

مقصود از «رهان» مسابقه‌ی اسب دوانی مطابق با شرع را گویند.

ابو ایوّب ؓ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: حاضر نمی‌شوند فرشته‌ها مگر در سه بازی. ۱- بازی کردن انسان با همسرش. ۲- در اسب دوانی. ۳- در تیراندازی.[4]

تیراندازی یک بازی است، امّا (یک بازی) درست و حق است

ابوهریره ؓ از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: تمام بازی‌های دنیا بیهوده‌اند مگر سه بازی. ۱- تیراندازی. ۲- آموزش دادن اسب. ۳- بازی کردن با همسر خود چرا که این‌ها (اگر چه بازی اند امّا) حق‌اند.[5]

---

۱ - طبرانی در معجم صغیر: - ۲/ ۱۳۸.

۲ - کشف الاستار: ۲/ ۲۷۹

۳ - سعید بن منصور در سنن: ۲/۲/ ۱۸۳

۴ - ابن عساکر

۵ - مستدرک: ۲/ ۹۵.

عطا بن ابی رباح ؒ می‌گوید: جابر بن عبدالله و جابر بن عمیرانصاری رضی‌الله‌عنهما را دیدم که با هم تیر اندازی می‌کردند. اگر یکی از آن‌ها خسته می‌شد آن دیگری می‌گفت: سست شده‌ای! از رسول الله ﷺ شنیده‌ام: هر چیز بجز از ذکر الله بیهوده است، مگر چهار عمل.

١- رفتن انسان در میان دو نشانه. ٢- تادیب اسب خویش. ٣- بازی کردن با همسر خود. ۴- آموختن شنا.[1]

علما می‌فرمایند: در آموزش نظامی مستحب است که تیراندازی در میان دو نشانه باشد؛ نخست یکی را هدف قرار دهند، بعد به‌طرف دیگر بروند و تیرها را بر دارند و نشانه ی دوّم را هدف گیرند. علامه ابن قدامه این را سنّت قرار داده است؛ زیرا صحابه کرام چنین کرده‌اند.

در روایتی رسول الله ﷺ فرمودند: در میان دو نشانه باغی از باغ‌های بهشت موجود است.[2]

ابو عثمان نهدی ؒ می‌گوید: در آذربایجان با عتبه بن فرقد همراه بودیم که نامه‌ی حضرت عمر ؓ بدست ما رسید؛ با این مضمون: بعد از حمد و صلوه این‌که ازار بپوشید و دمپایی به پا کنید و چادر بپوشید! از موزه و شلوار استفاده نکنید. شما باید لباس پدرخود حضرت اسماعیل ﷺ را لازم بگیرید! و از ترفّه و هیئت عجمیان خود را دور بدارید. آفتاب حمّام عرب است، آن‌را لازم بگیرید! سادگی اختیار کنید! لباس‌های درشت بپوشید و همواره آماده باشید. پا برهنه راه بروید! شتر سواری کنید! (هنگام سوار شدن) بر اسب بر روی آن‌ها بپرید و بر آن‌ها سوار شوید هدف‌گیری نشانه را تمرین کنید و در میان دو نشانه رفت و آمد کنید.[3]

هر قدم تیرانداز در میان دونشانه، یک نیکی است

١ - نسایی در سنن کبری: الخیل ۶/ ٢٢٢-٢٢٣- بیهقی در سنن : کتاب السبق‌والرمی.... ١٠ ١۴.

٢ - المغنی:

٣ - بیهقی در سنن: کتاب الرمی والسبق ١٠/ ١۴.

از حضرت ابوالدرداء ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: هر شخصی که درمیان دو نشانه برود در عوض هر قدمی به وی یک نیکی می رسد.[1]

پاداش تیری که به دشمن اصابت کند

حضرت عمرو بن عبسه ؓ می‌فرماید: همراه آن‌حضرت شهر طائف را محاصره کرده بودیم. از آن‌حضرت ﷺ شنیدیم: «هرکس تیری را در راه الله تعالی شلّیک کند آن، برابر با آزاد کردن یک غلام است. و هرکس تیرش را به دشمن برساند، او را در بهشت یک درجه می‌رسد.[2]

حضرت کعب بن مره ؓ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هرکس تیری شلّیک کند و به دشمن اصابت کند، الله تعالی یک درجه او را بلند می‌کند. عبدالله بن النحام پرسید: یا رسول‌الله ﷺ هر درجه چه اندازه است؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: آن درجه، مانند درجه‌ی پله‌ی خانه‌ی تو نیست؛ بلکه فاصله‌ی میان هر دو درجه مسافت صدسال راه است.[3]

حضرت معاذ بن جبل ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هرکس در جهاد فی‌سبیل الله موهایش سفید شوند، آن سفیدی برای او روز قیامت نوری می‌شود. و هرکس تیری در راه الله‌تعالی شلّیک کند به عوض آن، او را درجه‌ای می‌رسد.[4]

[در این روایت مطلقاً شلّیک تیر ذکر شده است نه آن‌که به دشمن برسد.]

صرفاً شلیک تیرباعث اجراست برابراست که به هدف برسد یا نه!

از عمرو بن عبسه ؓ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس در اسلام مویش را سفید کند روز قیامت آن سفیدی برای او به نوری مبدّل می‌شود. و

١ - مجمع الزوائد: ۵/ ٢۶٩.

٢ - نسایی در سنن صغری: الجهاد، ۶/ ٢٧.

٣ - سنن نسایی: الجهاد، ثواب من رمی فی سبیل الله ۶/ ٢٧.

۴ - معجم کبیر: ٢٠ / ١۵١- ١۵٢. ش ٣١۵

هرکس در راه الله تعالی تیری پرتاب کند برابر است که آن تیر به دشمن اصابت کند یا نکند، به او ثوا ب آزاد کردن یک غلام می‌رسد که هر عضـو آن غـلام وسـیله‌ی نجات اعضای آن شخص از دوزخ خواهند گشت.[۱]

تیر به دشمن اصابت کند یا نکند، در هر حال مایه‌ی اجر است

از حضرت ابوامامه ﷺ روایت است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس در اسـلام پیر شود آن پیری روز قیامت برای او به نوری تبدیل می‌گردد. و هـرکس تیـری در جهاد شلّیک کند، برابر است که آن تیر به هدف بخورد یا خطا کند، به او ثواب آزاد کردن یک غلام از اولاد اسماعیل (علیه‌السّلام) می‌رسد.[۲]

انس ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: هرکس تیری در راه خـدا شـلّیک کند، چه آن تیر به دشمن برسد یا نرسـد، او را ثـواب آزاد کـردن چهـار غـلام از فرزندان حضرت اسماعیل ﷺ خواهد رسید.[۳]

از شلّیک تیر، بهشت وا جب می‌شود

از حضرت عتبه‌بن عبدالسلمی ﷺ روا یت است که رسول‌الله ﷺ در غزوه‌ی بنوقریظه و بنونضیر فرمود: «هرکه در این قلعه‌ی (یهودیـان) تیـری پرتـاب کنـد، بهشت برای او واجب می‌شود.» عتبه ﷺ می‌گوید: من در آن روز سه تیر به داخـل آن قلعه پرتاب کردم.[۴]

۱ – نسایی: الجهاد ، باب ثواب من رمی بسهم فی سبیل الله ۶/ ۲۷.

۲ – معجم کبیر: ۸/ ۱۴۳. ش۷۵۵۶.

۳ – کشف الاستار: الجهاد، من رمی بسهم ۲/ ۲۸۰.

۴ طبرانی در کبیر: ۱۷/ ۱۲۱– ۱۲۲.، ش ۲۹۹

عتبه ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به اصحاب کرام فرمودند: «بپا خیزیـد و بـا دشمن بجنگید.! شخصی به‌طرف دشمن تیر انداخت رسول‌الله ﷺ فرمـود: «بهشـت برایش واجب شد.»[۱]

روشنی روز قیامت

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکه در راه الله تیری شلیک کند، روز قیامت (آن تیر) برای او نوری می‌شود.»[۲]

نجات از فقر و فاقه

از حضرت انس ﷺ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس یک کمـان عربی همراه با ترکش آن، درست کند و نزد خود نگهدارد، خداوند تا چهل سا ل فقر را از او دور می‌دارد.»[۳]

در این روایت کمان عربی ستوده شـده اسـت؛ چـون آن از بهتـرین نـوع کمان‌ها است. البته به اجماع اهل علم استفاده از سایر کمان‌ها؛ مانند کمان‌های اهل فارس و غیره هم جایز است. در برخی روایات ضعیف، کمان اهل فارس ملعون گفته شده است. که البته بازهم مطلب آن روایات آن است که در زمان گذشـته نمـرود و سایر شاهان فارس از آن کمان‌ها ستفاده می‌کرده‌انـد. یـا آن‌کـه از اسـتفاده‌ی آن (کمان اهل فارس) تشبه به کفّاردیده می‌شود به همین خاطراستفاده از آن منع شده است. [ورنه معنا آن نیست که اکنون هم استفاده از آن کمان‌ها ملعون است.]

ترغیب آموختن تیراندازی توام با ترغیب آموختن قرآن مجید

۱ – مسند احمد: ۴/ ۱۸۳.

۲ – کشف الستار: الجهاد، باب من رمی بسهم، ۲/ ۲۸۱.

۳ – ابن عساکر

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «تیراندازی و خواندن قرآن را بیاموزید. بهترین ساعت مؤمن آن است که به ذکر الله مشغول باشد.»[۱]

قیس‌بن ابی‌حازم رضی الله عنه میگوید: در جنگ یرموک خالد رضی الله عنه را دیدم که در میان دو نشانه تیراندازی می‌کند و چند صحابی دیگر هم با او همراه هستند. راوی می‌گوید: خالد رضی الله عنه فرمود: به ما دستور داده شده است که به بچه‌های‌مان تیراندازی و خواندن قرآن بیاموزیم.[۲]

حضرت ابورافع رضی الله عنه می‌گوید: من از رسول‌الله ﷺ سوال کردم: آیا فرزندان بر ما حقوقی دارند، همان‌طور که ما بر آنان حق داریم؟ رسول‌الله فرمود: «بله! حق فرزند بر پدر آن است که به او سواد، شنا کردن و تیر اندازی بیاموزد آن‌را وارث مال حلال بگرداند.[۳]

فایده: یزیدبن شریک می‌گوید: حذیفه رض را دیدم که بدون چادر در میان دو «هدف» میدوید.[۴]

«هدف» همان حصه‌ی بلند زمین را می‌گویند که به‌منظور تیر اندازی در آن چیزی نصب کرده شده است. بعضی اوقات چیزی را آویزان می‌کنند و آن‌را «نشانه» می‌گیرند.

مجاهد رحمه الله می‌گوید: من حضرت عبدالله‌بن عمر رضی‌الله‌عنهما را دیدم که در میان دو هدف می‌دوید و می‌گفت: من چگونه آن‌را می‌یابم.[۵]

توضیح: این سخن ابن عمر رضی‌الله‌عنهما دو معنا دارد: ۱- چگونه به شهادت دست می‌یابم. ۲- چگونه «هدف» را نشانه می‌گیرم.!

---

۱ - ابن عساکر

۲ - مجمع الزوائد: ۵/ ۲۶۹.

۳ - بیهقی در سنن

۴ - کتاب السنن سعید بن منصور: ۲/۳/ ۱۸۴

۵ - کتاب السنن ۲/۳/ ۱۸۵

مصنّف رحمه الله خاطرنشان می سازد: از مجموعه‌ی این روایات معلوم شد که صحابه‌ی کرام تا چه میزان به تیراندازی اهمیّت قایل بودند. آنان حتّی لباس‌های اضافی بدن خود را در می‌آوردند و در میان دو هدف می‌دویدند تا بدینسان بدن‌های شان به تحمّل مشقّت عادی شود. آری! صحابه آفتاب امامت و ستارگان هدایت بودند. با دیدن آن‌ها راه هدایت واضح می‌گشت. آنان پادشاهان دنیا و آخرت هستند. یقیناً راه راست همان است که آنان بر آن زیسته و بر آن مرده‌اند. برای شناخت رفعت شأن و مقام صحابه این ارشاد خداوند کافی است: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹]

ترجمه: محمد (صلّی الله وعلیه وسلّم) پیغامبر الله است و آنانکه همراه اویند سخت‌اند بر کافران، مهربان‌اند در میان خود می‌بینی ایشان را رکوع کننده و سجده نماینده؛ می‌طلبند فضل را از الله و خوشنودی را. نشانهٔ صلاح ایشان در روی ایشان است از اثر سجده.

برای تیرانداز (و برای هر تمرین کننده‌ای برای جهاد) لازم است مقام و عزّت خود را کنار بگذارد و همراه با سایر همراهان خود تیراندازی کند و در این‌باره هیچ عاری از خود احساس ننموده و این عمل خود را کاری خوب تصوّر کند. و در نزد خداوند امید ثواب داشته باشد. این تیراندازی (و سایر تمرینات جهادی را) عبادتی مهم و از بهترین نیکی‌ها بداند. نباید تمرینات جهادی اعم از تیراندازی و غیره را یک سری بازی محض دانست. هر زمان که انسان برای این اعمال توفیق یافت، سپاس خداوند را به‌جای آورد که به‌جای سایر بازی‌های (بیهوده) محبّت این بازی را دردلش انداخته است. در زمان تیراندازی (و سایر تمرینات جهادی) با همراهان خندیدن و شوخی کردن عیب نیست، بلکه یک کار خوب است؛ چون باعث ایجاد نشاط هرچه بیشتر میان آنان می‌شود. البته نباید آن شوخی‌ها از محدوده‌ی شرع خارج شود.

بلال بن سعد ﵀ می‌گوید: من با کسانی ملاقات کرده‌ام که در میان دو هدف می‌دویدند و با هم می‌خندیدند و شب را (از کثرت عبادت و آه و زاری) همانند راهبان سپری می‌کردند.(۱)

مصنف ﵀ می‌گوید: بلال بن‌سعد ﵀ خودش حامل همین صفات و در زمره‌ی علما و عبّاد تابعین به‌شمار می‌رفت. او در شبانه روز هزار رکعت نماز نفل می‌خواند.

علامه ابن تیمیّه ﵀ می‌فرماید: در روایتی آمده است: «یک بار صحابه کرام مشغول تیراندازی بودند که شخصی گفت: یا رسول الله! وقت نماز نزدیک است. رسول‌الله ﷺ فرمودند: این‌ها نیز در نماز مشغول‌اند. یعنی رسول‌الله ﷺ تیراندازی را به نماز تشبیه کرد و همین امر برای فضیلت تیراندازی کافی است.(۲)

علّامه ابوعبدالله الحلیمی ﵀ می‌فرماید: برای فضیلت تیراندازی چه دلیلی بالا تر از آن است که رسول‌الله ﷺ برای هیچ کس در هیچ عملی نفرموده است که «پدر و مادرم فدای تو باد»! امّا برای حضرت سعد ﵁ این‌را گفته است: «... شلّیک کن ای سعد! پدر و مادرم به فدایت.!»(۳)

ابوعبدالله جوزجانی ﵀ می‌گوید: ابراهیم بن ادهم ﵀ در یک جهاد دریایی شرکت کرده بود. شبی که در آن وفات کرد (از شدّت ناراحتی در ناحیه‌ی شکم) بیست و پنج بار به‌دستشویی رفت و هر بار برای نماز وضویی تازه گرفت. وقتی احساس کرد مرگش نزدیک است، گفت: کمان مرا بیارید. کمانش را آوردند. آن‌را بدست گرفت و با همان حالت روحش به ملأ اعلی پیوست.(۴)

مصنّف ﵀ می‌گوید: او غالباً بدان‌خاطر چنان کرد که روز قیامت با همان حالت - کمان بدست به‌خاطر جهاد - ، برخیزد.

---

۱ - ابن عساکر

۲ - الفروسیة المحمدیة از ابن قیم: ص ۱۷

۳ - شعب الیمان:

۴ - تاریخ دمشق کبیر: ۲. ۱۹۹-

نام کمان‌های رسول‌الله ﷺ

رسول‌الله ﷺ پنج کمان دشت که نامهای‌شان به‌ترتیب عبارت بود از: ۱- «الروحآء» ۲- «الصفرآء» ۳- «البیضآء». (از بنی قینقاع به غنیمت گرفته شده بود.) ۴- «الزورآء». ۵- «الکتوم» بدان علّت آن‌را «کتوم» می‌گفتند که هنگام شلّیک تیر آوازش خیلی پست بود. در بعضی روایات کمانی دیگر بنام «السّداد» ذکر شده است که ترکش آن به «الکافور» نام گذاری شده بود. آن ترکش کمربندی داشت‌که‌حلقه‌ی آن از پوست و چنگک آن از نقره بود. [همه‌ی این کمان‌ها از درختانی؛ مانند «نبع» و «شوحظ» ساخته شده بودند.]

گناه ترک تیر اندازی بعد از آموختن آن

در احادیث برای کسی که تیراندازی را بعد از آموختن آن ترک کند، وعید شدید آمده است. فقیم اللخمی به عقبه‌بن عامر رض گفت: شما در میان دو هدف می‌دوید! با وجود آن‌که پیرمرد هستید.! این کار برای شما با عث زحمت می‌شود. عقبه ﵁ گفت: اگر این گفتار رسول‌الله ﷺ را نشنیده بودم، خود را تا این حد در سختی نمی‌انداختم. رسول الله ﷺ فرمودند: «هرکس تیراندازی آموخت و سپس آن‌را ترک کرد، او از ما نیست یا فرمود: او نا فرمانی کرده است.(۱)

در سنن ابن ماجه آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکه تیراندازی را آموخت و بعد آن‌را رها کرد آن شخص از دستور من سر پیچی کرده است.(۲)

نزد برخی از علما رها کردن تیراندازی بعد از آموختن آن، گناه کبیره است، به استناد از آن اصل معتبر نزد علما (هر عملی که رسول‌الله ﷺ در باره‌ی آن فرموده است: «هرکس این کار را بکند او از ما نیست یا از حکم من سر پیچی کرده است»، آن عمل گناه کبیره محسوب می‌شود. امام ابوعوانه ﵀ در کتاب خود باب

---

۱ - مسلم در صحیح: الاماره، باب فضل الرمی والحث علیه، ۳/ ۱۵۲۲- ۱۵۲۳، ۱۹۱۹.

۲ - ابن ماجه: الجهاد، باب الرمی فی سبیل الله ۲/ ۹۴۰.- ۹۴۱

مستقلی تحت عنوان «وعید شدید برای کسانی‌که تیراندازی را ترک می‌کنند» وضع کرده است. امام نووی رحمه الله می‌گوید: ترک دادن تیراندازی یک عمل بسیار زشت است.[1]

به هرحال با در نظرگرفتن این اقوال علما اگر ترک تیراندازی گناه کبیره نباشد؛ دست کم در رده‌ی گناهان صغیره‌ای قرار دارد که از اصرار بر آن، کبیره قرار می‌گیرد. لذا بر تمام مسلمانان لازم است که از این گناه بپرهیزند و آنان که مبتلا به ترک این عمل شده‌اند، فوراً توبه نموده و دوباره این عمل را از سر نو شروع کنند. و در طول زندگی آن‌را بر خود لازم بگیرند.

أفضایل تیراندازی و فضایل آموختن و شلّیک کردن تیر به‌سوی دشمن و معاونت در آن را در سطور بالا خواندیم. خداوند متعال به ما توفیق عنایت کند که آن فضایل را حاصل کنیم. امروز دست یافتن به آن فضایل را خداوند برای ما مسلمانان ناتوان خیلی آسان قرار داده است. در زمان گذشته برای شلّیک کردن یک تیر لازم بود سختی‌ها و مشقّت‌های زیادی تحمّل کرده شود؛ امّا امروز سلاح‌های مدرن وجود دارد که با ایجاد فشار بر ماشه‌ی آن در چند دقیقه، حتّی در چند ثانیه هزاران تیر به‌طرف دشمن شلّیک می‌شود. با این وضعیّت کدام انسان است که تصوّر محرومیت از احراز چنین فضایل را در ذهن خود راه دهد؟! اگر امروز ما مسلمانان به‌طرف دشمن گلوله و موشک پرتاب نکنیم، یقیناً ابابیل‌هایی که برای حفاظت از کعبه‌ی مشرّفه به دستور الهی به سنگ باران پرداختند از ما بهترخواهند بود؛ زیرا ا مروز هم تانکها، خودروهای زرهی و کشتی‌های جنگی کفّار مانند «فیلان ابرهه» به‌سوی کعبه‌ی مشرّفه و به‌سوی مرزهای اسلامی بدون ترس و واهمه دارند پیش می‌روند؛ بنا براین لازم است مسلمانان مجاهد همانند ابابیل‌ها آنان‌را گلوله باران کنند و فضایل بی‌شمار تیراندازی به طرف دشمن را حاصل نمایند. این را بدانید که چنان‌چه تیر توسّط مجاهد به‌طرف دشمن شلّیک شود یا مشتی خاک، در

---

۱ = شرح نووی علی مسلم: ۱۳/ ۶۵.

هر صورت این خداوند است که آن‌را برای دشمن خطرناک و زیان آور می‌سازد؛ - همان‌گونه الله تعالی می‌فرماید: «شلیک کننده‌ی واقعی تیر، سنگ و غیره ما هستیم»؛ معنان آن‌که ما آن تأثیر را در تیر می‌گذاریم - . نوزده سال پیش[1] بزگترین قدرت اتمی جهان؛ - اتّحاد جماهیر شوروی سابق - بر افغانستان مظلوم حمله کرد. مجاهدان دست خالی بودند. ولی در عین حال در مقابل آنان بپا خاستند و تمام جهانیان منظره‌هایی را (از مجاهدان) مشاهده کردند که تصوّرشان نمی‌رفت. مجاهدان سنگ پرتاب می‌کردند، تانک‌های روسی آتش می‌گرفتند. آنان با اسلحه‌های ساده‌ی خود به‌طرف دشمن گلوله شلّیک می‌کردند، هلی کوپترهای روسی سقوط می‌کرند. آن «ابابیل‌ها» مطابق توانایی خود به طرف دشمن به شلّیک گلوله می‌پرداختند خداوند قدرتش را مشمول عمل‌شان قرار می‌داد. امروز نیز بر مسلمانان لازم است به تمرین با سلاح‌های مختلف همّت کنند تا آن‌جا که زنان را هم آموزش بدهند؛ زیرا استفاده از سلاح‌های امروزی خیلی ساده و آسان است. خطرهای فراوانی مسلمانان را تهدید می‌کند. برای جلوگیری از آن‌ها بر مسلمانان لازم است در نحوه‌ی استفاده از سلاح‌های دور برد، مهارت حاصل کنند. مسلمانانی که استفاده از اسلحه را آموخته و در خانه‌های‌شان نشسته‌اند، بر آنان لازم است از خدا بترسند و بار دیگر به‌صحنه‌ی جهاد باز گردند. و آن کسانی که در ارگان‌های مختلف نظامی و ارتش هستند و به استفاده از ابزار جنگی مهارت دارند و اکنون حقوق باز نشستگی می‌گیرند بر آنان نیز لازم است تا دم موت صلاحیت‌ها و استعدادهای خود را برای حفاظت از اسلام و مسلمانان بکار گیرند؛ چرا که روز

---

۱ - از تاریخی که این کتاب نوشته شده است. همانگونه اکنون مشاهده می‌کنیم که جهان کفر به شمول ممالکی که نام اسلام را دارند، با تمام تجهیزات و تسلحات پشرفته زمینی و هوایی که از شرح آن‌ها انسان امروزی عاجز می ماند در برابر تعداد اندکی مجاهد ومومن که دنیا آنان را به‌نام طالبان می‌شناسد، کاملاً عاری از امکانات و تسلیحات ظاهری، نه تنها ناتوان بلکه با شکستی وقیحانه مواجه گشته‌اند. آیا بجز از این‌که قدرتی غبی آنان را یاری می‌کند توجیهی دیگر دارد؟ هرگز!

قیامت هر انسان مطابق توانایی خویش مورد باز خواست قرار می‌گیرد. از این‌رو امروز که مسلمانان از چهار طرف مورد هجوم دشمنان قرار گرفته‌اند و توطئه‌های دشمن پیوسته برای نابود کردن آنان ادامه دارد بر هر صاحب صلاحیت لازم است از صلاحیت خویش در جهت حفظ کیان اسلام و مسلمانان و در جهت اعلای کلمه‌الله استفاده کند. ای الله! این توفیقات را به همه‌ی ما عنا یت بفرما! .آمین ثم آمین]

باب بیست ویکم

بیان فضیلت شمشیر، نیزه و سایر ابزارهای جنگی

الله تعالی می‌فرماید: ﴿... وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ حِذۡرَهُمۡ وَأَسۡلِحَتَهُمۡۗ ...﴾ [نساء: ۱۰۲]

ترجمه: و باید که بگیرند حذر و سلاح خود را.

﴿ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ... ﴾ [انفال: ۶۰]

«و مهیّا سازید ای مسلمانان، برای ایشان آنچه توانید از توانایی(یعنی استعمال آلات جنگ؛ مثل تیرانداختن)

از نیزه هم در قرآن مجید ذکری به‌میان آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبۡلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلصَّيۡدِ تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ لِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾ [مائده: ۹۴]

«ای مسلمانان هر آئینه می‌آزماید شما را الله، به‌چیزی از شکار، برسد به آن دست‌های شما و نیزه‌های شما».

علاّمه قرطبی رحمه‌الله می‌نویسد: امام ضحّاک در تفسیر آیه‌ی «خذوا حذركم» می‌گوید: «یعنی شمشیرهای‌تان را به گردن خود آویزان کنید؛ چرا که زینت مجاهد همین است.»(۱)

حضرت ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر و «أعدّوا لهم ما استطعتم من قوه» می‌فرماید: «مراد از آن، اسلحه و تیرکمان هستند.»(۲)

رسول‌الله ﷺ فرموده است: «هرکس برای جهاد اسلحه تهیّه کند هر صبح (آن‌ها) در اعمال نامه‌ی او گذاشته می‌شوند.»(۱)

---

۱ - تفسیر قرطبی: ۵/ ۳۷۳

۲ - تفسیر قرطبی: ۵/۸/ ۳۵.

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «اعمال انسان در هر دوشنبه و پنجشنبه عرضه می‌شوند. هرکس ابزار جهادیش بیشتر باشند، نیکی‌های او به‌همان میزان بیشتر می‌شوند. و هرکس سلاح‌هایش کمتر باشند، نیکی‌های او هم کمتر می‌شوند.»[۲]

این هر دو روایت «معضل» اند، صحّت و سقم آن‌ها را الله تعالی بهتر می‌داند.

باید دانست که آموختن اسب سواری و تیراندازی فرض کفایه است.

علاّمه قرطبی ﷬ می‌فرماید: گاه وقت (آموختن اسب سواری و تیراندازی) فرض عین می‌شود و آن، زمانی است که مسلمانان به آن شدیداً نیاز دشته باشند و افرادی که توان انجام فرض کفایه را داشته باشند، موجود نباشند.[۳]

درباره‌ی فضیلت شمشیر و نیزه احادیث متعدّدی وارد شده است. [برخی از آن‌ها این‌جا ذکر کرده می‌شوند.]

رسول‌الله ﷺ همراه با شمشیر مبعوث شده است

عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: «من در نزدیکی قیامت همراه با شمشیر فرستاده شده‌ام تا آن‌که صرفاً خدای یگانه که او را هیچ شریکی نیست، پرستش شود. و رزق من در زیر سایه‌ی نیزه‌ام گذاشته شده است. ذلّت و پستی مسلّط شده است بر کسانی‌که از دین من مخالفت می‌کنند. و هرکه مشابهت قومی بکند او از همان قوم به‌شمار می‌رود.»[۴]

علامه ابن القیّم ﷬ به نقل از امام احمد ﷬ می‌فرماید: هرجا که نیاز به جهادهست، در آن‌جا ساختن نیزه از نماز نفل بهتر است.[۵]

---

۱ - شفاء الصدور

۲ - همان.

۳ - تفسیر قرطبی: ۸/ ۳۶

۴ - - مسند احمد: ۲/ ۵۰، ۹۲.

۵ - الفروسیة ص ۱۸.

مصنّف ﷬ میگوید: حکم همه‌ی سلاح‌های جهادی مانند حکم ساختن نیزه است که در حدیث بالا بیان شد.

بهشت زیر سایه‌ی شمشیرها است

از حضرت عبدالله بن أبی‌أوفی ﷛ مروی است: رسول‌الله ﷺ در یک غزوه منتظر رویارویی با دشمن بود، تا آن‌که آفتاب زوال کرد. آن‌حضرت ﷺ برای ایراد خطبه ایستادند و فرمودند: «ای مردم! آرزوی لقای دشمن را نکنید؛ بلکه از الله تعالی عافیت بطلبید؛ امّا چنان‌چه در مواجهه‌ی دشمن قرار گرفتید، ثابت قدم باشید و بدانید که بهشت زیر سایه‌ی شمشیرها است.»[۱]

روایت ابو موسی اشعری ﷛ و واقعه‌ی شخص پراگنده حال، قبلاً گذشت - که آن شخص بمجرّد شنیدن این حدیث، وارد صحنه‌ی کار زار شد و جنگید تا آن که به فیض شهادت نایل گشت.[۲]

شمشیرها کلید بهشت هستند

یزید بن شجره ﷛ می‌گوید: به‌من خبر داده شده است که شمشیرها کلید بهشت هستند. ابن عساکر و غیره هم این روایت را مرفوعاً آورده‌اند.[۳]

مصنّف ﷬ می‌گوید: این‌که «شمشیرها کلید بهشت هستند» بدان معنا است که زمانی‌که مجاهد در میدان جهاد شمشیر از نیام می‌کشد، دروازه‌های بهشت (برای او) گشوده می‌شوند.

شمشیر کشیدن در میدان جهاد، موجب دخول در بهشت است

---

۱ - مسلم: الجهاد والسیر، باب کراهیة تمنی لقاء العدو ، ش ۱۷۴۲.بخاری در صحیح: الجهاد والسیر، ش ۲۹۶۶-۲۹۶۵.

۲ مسلم: الامارة، باب ثبوت الجنة للشهید ۳/ ۱۵۱۱، ش ۱۹۲۰

۳ - تخریج این حدیث گذشت.

حضرت ابوهریره ﵁ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «آیا برای شما اعمالی را نگویم که شما را به بهشت داخل می‌گردانند! صحابه کرام عرض کردند: بله! یارسول‌الله! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «شمشیر کشیدن، خوراک خوراندن میهمان، اهتمام کردن اوقات نماز.»(۱)

آویزان کردن شمشیر در دنیا و پاداش آن، در بهشت

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هرکس در جهاد یا در حراست از مرزهای کشور اسلامی یا در نماز، شمشیر را بر گردنش آویزان کند، خداوند در بهشت به او لباس کرامت می‌پوشاند.»(۲)

رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس در جهاد شمشیر (برگردن) آویزان کند، (روز قیامت) به او چادر ایمان پوشانیده می‌شود و تا مادامیکه این شمشیر در بدن مجاهد است، فرشتگان برای او طلب مغفرت می‌کنند.»(۳)

بستن شمشیر باعث حفاظت از آتش جهنّم است

از حضرت عبدالله بن عبّاس ﵄ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «هرکس در جهاد شمشیر ببندد آن، برایش سپری از آتش جهنّم می‌شود و هرکس در جهاد نیزه‌ای بکشد آن، برایش روز قیامت پرچمی می‌شود.»(۴)

فخر و مباهات خداوند در جلوی فرشتگان از اسلحه‌ی مجاهد

از حضرت ابوهریره ﵁ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «همانا الله تعالی در جلوی فرشتگان بر شمشیر و نیزه‌ی مجاهد فخر می‌کند. وقتی الله تعالی پیش ملایکه بر بنده‌ای فخرکند، هیچ زمان آن را عذاب نمی‌دهد.»(۱)

---

۱ - ابن عساکر

۲ - شفاء الصدور

۳ - همان

۴ - همان

نماز با شمشیر، هفتاد برابر نماز بدون شمشیر

حضرت علی ﵁ می‌فرماید: نماز شخصی که در راه جهاد شمشیر بسته است از نماز کسی که بدون شمیر نماز می‌خوا ند، هفتاد برابر افضل است. و اگر بگویم: هفتصد برابر افضل است باز هم درست گفته‌ام. چون‌که من از رسول‌الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «الله تعالی بر آویزان کننده‌ی شمشیر در جهاد، پیش ملایکه فخر می‌کند و تا مادامی‌که او شمشیرش بسته است فرشتگان برای او دعای رحمت می‌کنند. برای نگهبان بستن شمشیر همان‌طور سنّت است که برای معتکف روزه گرفتن لازم است.»(۲)

دو گنجینه‌ی خدایی در یمن

حضرت کعب ﵁ می‌گوید: الله سبحانه وتعالی در یمن دو خزا نه دارد. یکی از آن دو را در جنگ یرموک بیرون آورد. در آن روز قبیله‌ی «ازد» یک سوّم لشکر را تشکیل می‌دادند. خزانه‌ی دوّم را در ملحمه‌ی کبری (نزدیک قیامت) در می‌آورد. تعداد آنان به هفتاد هزار تن می‌رسد که نیام شمشیرهای آنان از لیف خرما است.(۳)

ابوأمامه ﵁ می‌فرماید: این فتوحات عظیم را چنان قومی به انجام رساندند که زیور شمشیرهای آنان از طلا و نقره نبود؛ بلکه (زیور شمشیرهای آنان) از رگ گردن شتر و سُرب بود. (مقصود صحابه‌ی کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین بودند)(۴)

[در سنن ابن ماجه موجود است که حضرت ابوأمامه ﵁ این سخن را زمانی گفت که مردم شمشیرهای‌شان را زیاد آرایش می‌کردند. در هر صورت از روایت دیگری معلوم می‌شود که استفاده‌ی نقره (در تزیین شمشیر) جایز است. مقصود مصنّف ﵀

---

۱ - ابن عسامر – ابن شاهین

۲ - شفاء الصدور

۳ - ابن عساکر.

۴ - بخاری در صحیح: الجهاد، ماجاء فی حلیة السیوف، ش ۲۹۰۹

آن است که اسلحه‌ها در مقابل دشمن اسلحه‌های خوب و کار آمد باشند؛ به تزئینات بیجا نباید پرداخت.]

◙ حضرت عمر ﵁ فرمودند: در مناطق دشمن (زمان جنگ) ناخن‌ها را بزرگ کنید؛ زیرا این هم یک نوع اسلحه است.[1]

امام احمد﵀ می‌گوید: در زمان جنگ در منطقه‌ی دشمن به نا خن نیاز پیدا می‌شود؛ مثلاً باز کردن طناب و سایر کارهای دیگر.[2]

◙ اوّلین شمشیری که در راه الله تعالی کشیده شد، شمشیر حضرت زبیر بن العوام ﵁ بود. رسول‌الله ﷺ برای آن شمشیر دعای خیر فرمود. ماجرای شمشیر کشیدن حضرت زبیر رض از این‌قرار است که شیطان یک‌بار این شایعه را پخش کرد که آن‌حضرت صلّی‌الله علیه وسلّم اسیر شده و به کوه‌های مکّه برده شده است. حضرت زبیر ﵁ که در آن زمان سنّش دوازده سال بود، شمشیر بدست گرفت و بیرون آمد. او جستجو کنان خودش را به آن‌حضرت ص رساند. رسول‌الله ﷺ پرسید: چه خبر است که با شمشیر به این‌جا آمده‌ای! زبیر رض گفت: به من خبر رسیده است که شما اسیر شده‌اید. رسول‌الله ﷺ پرسید: اگر چنین اتّفاقی رخ می‌داد تو چه کار می‌کردی؟ زبیر رض گفت: با این شمشیر آن‌ها را از بین می‌بردم. رسول‌الله ﷺ برای او و شمشیرش دعا فرمود. حضرت زبیر ﵁ از پهلوانان بزرگ اسلام بوده است.[3]

ابن ابی‌الزناد ﵀ می‌گوید: حضرت زبیر ﵁ در غزوه‌ی خندق عثمان بن عبدالله بن مغیره را شمشیری زد که کلاه جنگی او را پاره کرد و به زین اسبش رسید. برخی مردم گفتند: شمشیر شما چه‌قدر خوب است! حضرت زبیر ﵁ از این

---

۱ - ابن ابی‌شیبة در مصنف:

۲ - المغنی: ۸ / ۳۵۳

۳ - مستدرک: ۳/ ۳۶۰- ۳۶۱.

سخن آنان ناراحت شد. چون برش شمشیر در اثر نیروی دست او بود نه نیروی خود شمشیر.

علّامه طرطوشی﵀ در «سرا ج‌الملوک» می‌نویسد: مجاهدان کهن سال با ما تعریف کردند که یک‌بار بین مسلمانان و کفّار جنگی در گرفت. پس از پایان جنگ، کفّار در میدان معرکه یک کلاه جنگی آهنی دیدند که در سر یکی فرو رفته بود. آنان گفتند: ما تا کنون این‌گونه ضربه‌ی قوی‌ای را اصلاً نشنیده‌ایم. رومیان آن کلاه را برداشتند و در کلیسای خود آویزان کردند. وقتی‌که به آنان طعنه‌ی شکست زده می‌شد، همان کلاه (آسیب دیده‌ی) جنگی را به طعنه زنندگان خود نشان می‌دادند و می‌گفتند: «مقابله‌ی ما با قومی بوده است که ضربات شمشیرشان اینقدر قوی بوده است.»[1]

شمشیرهای مبارک نبیّ‌الملحمة ﷺ

آن‌حضرت ﷺ شمشیرهای زیادی داشته است که نام تعدادی از آن‌ها از این‌قرار است: ۱- «المأثور» این شمشیر از ناحیه پدر بزرگوارآن‌حضرت ﷺ به وی ارث رسیده بود. آن‌حضرت ﷺ آن را با خود به مدینهٔ منوره آورده بود. ۲- «العضب» این را سعد بن عباده ﵁ دز زمان اعزام به طرف غزوه‌ی بدر، به آن‌حضرت ﷺ تقدیم کرده بود. ۳- «ذوالفقار» در غزوه‌ی بدر به غنیمت گرفته شده بود. آن‌حضرت ﷺ در تمام غزوات آن‌را به‌همراه داشت. وسط آن، مشابه ستون فقرات بود. مشت و بند و قسمت زیرین نیام آن از نقره بود. ۴- «الصمصام» این، شمشیر حضرت عمروبن معدیکرب ﵁ می باشد. ۵- «القلعی» منسوب است به محله‌ی «مرج القلعه». ۶- «البتّار» ۷- «الحتف» «حتف» موت را می‌گویند. ۸- «الرّسوب» یعنی در بدن مضروب فرورونده است. ۹- «المخذم» به‌معنای شمشیر قطع کننده است. ۱۰- «القضیب» خیلی برّان

---

۱ - سراج الملوك

نیزه‌های گرامی آن‌حضرت ﷺ

رسول‌الله ﷺ پنج نیزه داشته است. سه تا از آن‌ها را از بنی‌قینقاع به غنیمت گرفته بودند. و یکی دیگر «المثوی» نام داشت. نیزه‌ی دیگری نیز مسمّی به «المنثنی» بود. همچنین آن‌حضرت ﷺ یک سرنیزه دا شت بنام «ا لبتعه» علاوه بر این‌ها سرنیزه‌ای بزرگتری بنام «البیضاء» و یک سر نیزه‌ی کوچکتری بنام «العنزه» هم وجود داشت. آن‌حضرت ﷺ در حین راه رفتن این نیزه را بدست می‌گرفت. در روزهای عید هم همین سرنیزه را به همراه داشت که در عیدگاه بعنوان ستره نصب‌کرده می‌شد.

زره‌های مبارک آن‌حضرت ﷺ

۱- «ذات الفضول» این زره بلند و طول دار بود. آن‌حضرت ﷺ همین زره را یک‌بار نزد ابوالشحم یهودی در عوض خرید مقداری جوّ برای خانواده و عیالش، به رهن گذاشته‌بود. ۲- «ذات الوشاح» ۳- «ذات الحواشی» ۴- «السعدیه». منسوب به منطقه‌ی «سعد» است‌که در آن، زره می‌ساختند. بعضی می‌گویند: این، همان زره حضرت داوٗد علیه‌السلام بوده است که در زمان قتل جالوت آن‌را پوشیده بود. ۵- «فضه» ۶- «البترأ» ۷- «الخرنق»

کلاه‌های جنگی آن‌حضرت ﷺ

آن‌حضرت ﷺ صاحب دو کلاه جنگی آهنی بودند بنام‌های: ۱- «الموشح» ۲- «السبوغ» - یا «ذوالسبوغ» که در فتح مکّه آن‌حضرت ﷺ آن را بر سر داشتند.

سپرهای آن‌حضرت ﷺ

آن‌حضرت ﷺ دارای یک سپر بود بنام «الزّلوق» «زلق» در زبان عربی لغزیدن را می‌گویند. روی این سپر، شمشیر و غیره می‌لغزیدند به‌همین خاطر آن‌را «زلوق» نام گذاشتند. همچنین آن‌حضرت ﷺ یک سپر دیگر نیز داشتند بنام «الفنق» علاوه بر این‌ها سپر دیگری نیز به آن‌حضرت ﷺ هدیه شده بود که تصویر

عقاب یا قوچ بر روی آن‌ها وجود داشت. آن‌حضرت ﷺ دست مبارکش را بر روی آن گذاشت، الله تعالی آن تصویر را از روی آن محو کرد.

[فضایل سلاح‌هایی را که به نیّت آمادگی برای جهاد تهیّه می‌شوند خواندیم. و این نکته نیز روشن شد که رسول‌الله ﷺ در ترکه‌ی خود هیچ مال و دارایی نگذا شته بود. آن‌حضرت ﷺ برای امّت خود فقط میراث علم و میراث اسلحه‌ی جهاد را گذاشته و جهان فانی را وداع گفت. مسلمانان تا زمانی‌که از این میراث نبوی با جدّیت نگهداری می کردند، مسلمانان واقعی بودند و هیچ قدرتی برآنان غالب نمی‌آمد و نظام اسلامی به چالش طلبیده نمی‌شد. امّا زمانی که مسلمانان این میراث نبوی را رها کردند و اسلحه‌ها را پشت سر انداختند، نه، توانستند در وجود خودشان اسلام را محفوظ نگهدارند، و نه، توانستند نظام اسلامی را در دنیا حفظ کنند. تا آن‌جا که بلآخره زمانی فرا رسیده است که بسیاری از سران کشورهای اسلامی قوانین اسلامی و نظام اقتصادی اسلامی را علناً انکار می‌کنند و قوانین قضایی اسلام را ناقص حقوق بشر می‌پندارند. آنان هم همانند کفّار می‌گویند که اسلام فقط یک مذهب و محدود به چند مراسم در مساجد است و صرفاً به زندگی فردی مردم تعلّق دارد (و معتقد به‌نظریه‌ی جدایی دین از سیاست هستند) حال‌آن‌که اسلام آیینی است کامل که برای غالب شدن بر تمام ادیان و نظام‌های باطله پا به‌عرصه گذاشته است و ضامن هدایت بشریت است و امنیّت و وسعت رزق و آسایش زندگی مردم را تضمین می‌کند واجرای اسلام به عهده‌ی مسلمانان است. البته مسلمانان زمانی می‌توانند از عهده‌ی این مهمّ برآیند که میراث رسول‌الله ﷺ را محکم نگهدارند. آن‌حضرت ﷺ در مکّه‌ی مکرّمه بدستور خداوندمتعال دعوت به اسلام داد و اعلان فرمود که خداوند مرا بعنوان نبی آخرالزّمان فرستاده است. و من تا برپایی قیامت برای تمام انسان‌ها مبعوث شده‌ام و رسالت من برای غالب کردن لا اله الا الله و نابود کردن سایرادیان است. وقتی آن‌حضرت ﷺ دعوت اسلام را آغاز نمودند دو چیز در مقابل او خود نمایی می‌کرد. یکی جهالت و دیگری قدرت کفّار. آن‌حضرت ﷺ برای مقابله با جهالت، علم قرآن و سنّت را در میان امّت انتشار داد و زمانی‌که از دنیا

رحلت فرمودند همین میراث گران‌بها را برای امّت به‌جا گذاشت و امّت نیز آن میراث را در سینه‌ی خود جای داد. و برای مقابله با طاقت کفار بر آن‌حضرت ص جهاد فرض قرار داده شد و به مسلمانان دستور داده شد که تا آن‌زمان که نیروی کفر در دنیا خود نمایی می‌کند، باید با آنان از درِ جنگ و جهاد وارد شوند، زیرا کفّار همواره توانایی و نیروی خود را علیه اسلام بکار می‌گیرند و برای از بین بردن مسلمانان همیشه در فکر تجدید قوا هستند. به‌همین خاطر به مسلمانان دستور داده شد که چنانچه در دنیا بقای اسلام و مسلمانان را می‌خواهید، پس نگذارید دشمنان شما خود را سرو سامان بدهند. بلکه برای درهم شکستن توانایی و نیروی آنها با آنان جهاد کنید. - آن‌چنان‌که در زمان رسول‌الله ﷺ قدرت کفّار در جزیره‌العرب نابود کرده شد و خلفای راشدین هم بلادرنگ بر روم و فارس، آن دو ابر قدرت زمان تاختند و قدرت نظامی آن‌ها را از بیخ کندند و نابود ساختند. به همین دلیل است که رسول‌الله ﷺ با اسلحه محبّت داشتند و بجای مال و دارایی اسلحه را از خود به ارث گذاشتند. اسلحه وسیله‌ی جهاد و جهاد باعث اجرای نظام اسلامی در دنیا می‌شود. امّا باید دانست که کفّار برای از بین بردن محبّت اسلحه از قلوب مسلمانان از هیچ تلاشی دریغ نکردند تا این پندار را در اذهان آنان استحکام ببخشند که حمل اسلحه تنها کار نظامیان یا دزدان و رهزنان است. این در شأن افراد نیک و صالح نیست که اسلحه حمل کنند یا در خانه اسلحه نگهدارند. این طلسم کفّار کار آمد شد و در نتیجه، اهل علم و اهل تقوی خلع سلاح شدند. حال آن‌که در زمان گذشته ائمه‌ی کرام، فقها و صوفیان عظام رحمهم‌الله‌تعالی در تمام زندگی با حمل اسلحه در راه جهاد مجنون وار در جستجوی لیلی شهادت بسر می‌بردند و در هنگام وفات یا شهادت، اسلحه به تن داشتند. آنان به اسلحه عشق می‌ورزیدند وقت و مال با ارزش خود را برای یاد گرفتن، ساختن وخریدن اسلحه خرج می‌کردند. این موارد باعث شده اند که دین مبین اسلام بر وجود آنان فتخار کند. اسلام برای مسلمانان امروزی که از اسلحه بیگانه هستند، اشک خون می‌گرید؛ چون آنان به علّت کم فهمی و بزدلی اسلام را چنان پست کرده‌اند که هیچگاه دچار آن‌چنان وضعیت

بغرنجی نشده است. این اشک‌های اسلام علاوه از آن که باعث شرمندگی ما است، ما را به این امر فرامی‌خواند که همان میراث بجا مانده از محبوب و آقای ما حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم را دو باره محکم بگیریم. آن وقت است که انشاءالله اسلام بر وجود ما نیز فخر خواهد کرد و از شرمندگی روز قیامت محفوظ خواهیم ماند. ای الله به همه‌ی ما مسلمانان توفیق حفاظت از میراث پیامبر محبوب مان و چنگ زدن به آن عطا بفرما! و اسلام عزیز را بار دیگر غلبه عنایت بفرما و بر انسانیت رحم بفرما. آمین ثم آمین.]

باب بیست و دوّم

فضیلت جرح برداشتن در جهاد و ذکر برخی از واقعات مجروحان، در میدان جهاد

ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «هرکسی که در راه خدا زخمی می‌شود - خداوند خودش بهتر می‌داند که چه‌کسی در راه او مجروح شده است - روز قیامت درحالی بلند می‌شود که از جسم او خون جاری است. رنگ آن، (خون‌ها) به رنگ خون، و بوی آن (خون‌ها) همچون مُشک است.»[1]

علاّمه ابن دقیق‌العید رحمه‌الله‌علیه می‌فرماید: بیرون آمدن خون از محلّ جرح در روز قیامت به دو حکمت است:

۱- جریان آن خون دلیلی علیه زخمی کننده‌ی آن است.

۲- اظهار فضیلت آنان (مجروحان) برای مردم.[2]

از حضرت معاذبن جبل ﷺ روایت است که آن‌حضرت ﷺ ارشاد فرمودند: «هرکس به اندازه‌ی وقفه‌ی دوبار دوشیده شدن شیر از پستان شتر، جهاد کند بهشت برای او واجب می‌شود. و هرکس صادقانه از خداوند طلب شهادت کند، هر وقت به موت طبیعی‌اش بمیرد به او پاداش و اجر یک شهید داده می‌شود. و هر شخصی که در راه خدا زخمی شود یا صدمه‌ای به او برسد روز قیامت آن زخم تازه‌تر از آنچه که قبلاً بوده است نمایان می‌شود. که رنگ آن رنگ زعفران و بوی آن بوی مُشک است. همچنین در بدن هرکس که در راه خدا آبله‌ای پدید آمده است، روز قیامت بر آن آبله مهر شهادت ثبت می‌گردد.[3]

---

۱ - بخاری:الجهاد، باب من يخرج في سبيل اله / ش ۲۸۰۳- مسلم" الامارة ، باب فضل الجهاد/ ۱۸۷۹

۲ - احکام الاحکام شرح عمدة الاحکام مع حاشية العدّة/ ۴/ ۵۱۵

۳ ابوداود: الجهاد، باب فيمن يسأل‌الله الشهادة/ - نسابی: الجهاد، باب ثوب من قاتل في سبيل‌الله

حضرت ابو امامه ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «نزد خداوند متعال هیچ چیز محبوب تر از دو قطره و دو قدم نیست.

قطره‌ی اوّل اشکی است که از خوف خدا از چشم خارج شود و قطره‌ی دوّم، خونی است که در راه خدا ریخته شود. و امّا دو قدم: قدم اوّل قدمی است که در راه خدا برداشته شود و قدم دوّم قدمی است که برای ادای فرضی از فرایض خداوند، برداشته شود.»[1]

حضرت عائشه رضی‌الله‌عنها فرمودند: حضرت ابوبکر صدّیق ﷺ هرگاه غزوی اُحد را بخاطر می‌آورد، می‌گفت: آن روز، روز طلحه بود. (زمانی که مسلمانان متفرّق شدند و کفّار دوباره حمله کردند) من اوّلین کسی بودم که خودم را به آنجا رساندم؛ دیدم شخصی از آن‌حضرت ﷺ دفاع می‌کند با خودم گفتم: آن شخص جز طلحه کسی دیگر نیست، که به این افتخار بزرگ، متاسفانه بهره ی من نگردید، دست، یافت.[2]

قیس بن ابو حازم ﷺ فرمودند: دست طلحه ﷺ را دیدم که شلّ شده بود. او با همان دست از آن‌حضرت ﷺ محافظت کرده بود. (تیرهایی که که از طرف دشمن به‌سوی رسول‌الله ﷺ شلّیک می‌شد، طلحه رض با همان دستش آن تیرها را دفع می‌کرد.[3]

حضرت ثابت ﷺ می‌گوید: آن‌حضرت ﷺ درمورد(کیفیّت شهادت) جعفر ﷺ پرسید. شخصی گفت: من او را در میدان جنگ دیدم که بر اثر نیزه‌ی کافری که به او زده بود، زخمی شده بود، او با همان حالت بر کافر حمله کرد و هر دو با هم به زمین افتادند.[4]

---

۱ ترمذی: ابواب الجهاد،/ ۳/ ۱۰۹

۲ کتاب الجهاد: ۱/ ۱۰۶الی ۱۰۷

۳ - (سیر اعلام النبلاء: /۱/ ۲۶

۴ - سیر اعلام النبلاء: /۱/ ۵۲

حضرت انس بن مالک ﷺ می‌فرماید: در جنگ یمامه ابو دجانه ﷺ را دیدم که از دیوار باغ پرید و پایش شکست. او با همان پای شکسته‌اش با کفّار به نبرد پرداخت و سرانجام شهید شد.(۱)

معاذبن‌عمروبن‌جموح ﷺ می‌فرماید: من روز جنگ ابوجهل را متّوجه خودم ساختم همین‌که فرصت یا فتم بر او حمله بردم و پاهایش را تا ساق قطع نمودم در همان زمان عکرمه بن ابوجهل با شمشیر ضربه‌ای بر گردنم زد که بازویم را قطع کرد و فقط پوشتش باقی ماند. آن حمله‌ی عکرمه مرا از ابو جهل به عقب نشینی وا داشت. در طول روز با همان دست آویزان جنگیدم. وقتی دیدم بازویم مرا اذیت می‌کند آن‌را زیر پایم گذاشتم و از بدنم جدا ساختم.(۲)

حضرت جعفر بن عبدالله ﷺ می‌فرماید: در جنگ یمامه اوّلین تیری که از جانب دشمن شلّیک شد به قلب و شانه‌ی ابوعقیل رضی‌الله‌عنه اصابت کرد. بعداً آن تیر درآورده شد؛ امّا جانب چپ او شدیداً آسیب دیده بود. او افتان و خیزان خود را به خیمه رساند. هنگامی که جنگ شدّت یافت و نزدیک بود مسلمانان شکست بخورند معن‌بن‌عدي ﷺ بانگ بر آورد و گفت: ای گروه انصار! بیایید به‌سوی خدا و مجدداً بر دشمن حمله برید! صدای معن به گوش ابو عقیل مجروح رسید. بلند شد. عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: از او پرسیدم: کجا می‌روی! او گفت: منادی ما را صدا می‌زند. گفتم: منظور او شما زخمیان نبود. گفت: من از گروه انصار هستم بنابر این باید به صدایش لبّیک بگویم.اگرچه به‌صورت خیزان خیزان باشد.او زخمش را با پارچه‌ای بست و شمشیرش را برداشت و از خیمه بیرون رفت و ندا داد: ای گروه انصار! امروز هم مانند روز حُنین دوباره حمله کنید. ابن عمر ﷺ می‌گوید: جنگ آغاز شد. در حین جنگ همان دست زخمی ابوعقیل از بازو قطع شد. من صدایش کردم: ای ابوعقیل! او با ناتوانی جواب داد و پرسید: چه کسی شکست خورده است؟ گفتم:

۱ سیر اعلام النبلاء/۱/۲۱۱

۲- سیر اعلام النبلاء : ۱/ ۲۵۰الی ۱۵۱

مبارکت باد! دشمن خدا (مسیلمه‌ی کذّاب) نابود شده است. بمجرد شنیدن این خبر بلادرنگ دست‌ها را به‌طرف آسمان بلند کرد و شکر خدا را بجا آورد و پس از لحظه‌ای به درجه‌ی شهادت نایل گردید. ابن عمر ﷺ می‌گوید: این داستان را با حضرت عمر ﷺ باز گو کردم. او فرمود: رحمت خدا بر او باد. او خواستار شهادت بود تا آن‌که بدان دست یافت.(۱)

درباره‌ی حضرت سالم آمده است: در جنگی به وی گفته شد: اگر احساس خطر می‌کنید، پرچم را به کسی دیگر بدهید! او در جواب گفت: اگر از ترس پرچم را به یکی دیگر بدهم آن‌وقت عالم قرآن، بدی هستم. دست راست سالم در بحبوحه‌ی همان جنگ قطع شد. سالم پرچم را در دست چپ گرفت و آن را نگه‌داشت. وقتی دست چپش نیز قطع شد، پرچم را با سینه‌اش گرفت و این آیه را زیر لبانش تلاوت کرد:

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ۝ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ كِتَٰبًا مُّؤَجَّلًا ۗ وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلْءَاخِرَةِ نُؤْتِهِۦ مِنْهَا ۚ وَسَنَجْزِى ٱلشَّٰكِرِينَ ۝ وَكَأَيِّن مِّن نَّبِىٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا۟ لِمَآ أَصَابَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا۟ وَمَا ٱسْتَكَانُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾ [آل عمران از آیه ۱۴۴ الی ۱۴۶]

ترجمه: و نیست محمد (صلی الله علیه وسلم) مگر پیامبر، هرآئینه گذشته اند پیش از وی پیامبران . آیا اگر بمیرد یا کشته شود برگردید بر پاشنه های خود(یعنی از دین اسلام بر می‌گردید) . و هر که برگردد به پاشنه های خود پس هیچ زیان نرساند الله را. و الله ثواب خواهد داد شکرگزاران را. و نیست هیچ شخصی را که بمیرد الاّ به اراده‌ی‌الله . نوشته شده است مقید به قید وقت . و هرکه خواهد جزای دنیا بدهیمش ازثواب دنیا و هر که بخواهد جزای آخرت را بدهیمش

۱ – مراة الزمّان لابن الجوزی

ازثواب آخرت . و نزدیک است که جزای نیک دهیم شکر گزاران را و بسا پیامبر که قتال کردند با کفار همراه او الله پرستان بسیار پس سستی نکردند به‌سبب مصیبتی که ایشان را رسید در راه الله وناتوانی نکردند وبیچارگی نه‌نمودند. والله دوست می دارد صابران را.

وقتی او به زمین افتاد از دوستانش پرسید: حال ابو حذیفه چطور است؟ به او گفتند: او شهید شده است. دوباره پرسید: حال فلان کس چطور است؟ به او گفتند: او هم شهید شده است. او گفت: مرا در میان آن دو بخوابانید.(۱)

از یزیدبن‌السکن ؓ روایت است: روز غزوه اُحد جنگ چنان شدّت گرفت که اثر شدّت آن به رسول‌الله ﷺ نیز تاثیر گذاشت. آن‌حضرت ﷺ در آن جنگ دو زره پوشیده بودند که وزن آن‌ها بر آن‌حضرت ﷺ سنگینی می‌کرد. وقتی دشمنان نزدیک آن‌حضرت ﷺ رسیدند مصعب‌بن‌عمیر ؓ آن‌ها را از نزدیک شدن به رسول‌الله ﷺ مانع می‌شد تا آن‌که شهید شد. باز ابو دجانه آن‌ها را به عقب راند تا آن‌که او هم بشدّت مصدوم شد. و (سرانجام در اثر حمله به‌آن‌حضرت ﷺ) صورت و لبان مبارک آن‌حضرت ﷺ زخمی و دندان‌های مبارک‌شان شهید شدند. در آن هنگام رسول الله ﷺ فرمودند: امروز چه کسی هست که جانش را فدای من بکند؟ وقتی مردم این را شنیدند بلافاصله پنج نفر از جوانان انصار وارد میدان شدند یکی از آنان زیاد بن سکن بود. تمام آن نوجوانان یکی بعد از دیگری به‌شهادت رسیدند. که آخرین آن‌ها زیاد بن سکن بود او به جنگ ادامه داد تا آن‌که به شدّت زخمی شد به زمین افتاد. در همان لحظه مسلمانان بر دشمنان حمله بردند و آنان را از اطراف متفرّق ساختند. رسول‌الله ﷺ در همان هنگام به زیاد گفت: نزدیک من بیا! زیاد بر اثر جراحات زیاد بدنش به شدّت زخمی شده بود. آن‌حضرت ﷺ سر زیاد را روی پای خود گذاشت و بالاخره زیاد در همان حالت شهید شد.(۲)

حضرت عبدالله بن عبدالرّحمن ؓ می‌گوید: رسول الله ﷺ روز اُحد فرمودند: چه کسی آماده است؟! مرا از حال سعد بن ربیع آگاه کند؟! یک انصاری گفت: یا

---

۱ - کتاب الجهاد: /۱ ۱۲۳

۲ کتاب الجهاد: /۱ /۱۰۴الی ۱۰۵

رسول‌الله ﷺ من حاضرم این کار را انجام دهم. آن صحابی انصاری پس از تلاش فراوان سعد ؓ را در میان شهدا یافت. او لحظات پایانی زندگی‌اش را داشت سپری می‌کرد. آن انصاری به او گفت: ای سعد! رسول‌الله ﷺ مرا برای جویا شدن حال شما فرستاده است تا ببینم آیا شما شهید شده‌اید یا نه.! سعد رضی‌الله‌عنه گفت: من در زمره‌ی شهدا هستم. سلام مرا به رسول‌الله ﷺ برسان و به وی بگو: سعد گفته است: خداوند از طرف ما به شما بهترین و با ارزش ترین، آنچه را که خداوند از جانب یک قوم به پیغمبرشان می‌دهد، عطا کند. و نیز سلام مرا به قوم خود (انصار) برسان و به آنان بگو: سعد به شما گفته است: مادامی‌که زنده هستید، اگر کوچکترین آسیبی به رسول‌الله ﷺ برسد؛ به خدا سوگند، هیچ عذری از شما به نزد خداوند پذیرفته نیست. سعد ؓ در همان حالت روحش پرواز کرد.(۱)

در روایتی دیگر آمده است: حضرت سعد ؓ فرمود: بوی بهشت به مشامم می‌رسد.(۲)

مسعر ؓ می‌فرماید: سعد به من گفت: در واقعه‌ی «جسر» از کنار شخصی عبور کردم که دست و پاهایش قطع شده بود و این آیه را زمزمه می‌کرد:

﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴾ [نساء: ۶۹]

و هرکه فرمان برد الله ورسول را پس این جماعت همراه آن کسان‌اند که انعام کرده است خداوند بر ایشان از پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان، و نیکو رفیق اندایشان.

کسی از او پرسید: تو کیستی؟ آن مرد گفت: من از انصار هستم.(۳)

---

۱ - کتاب الجهاد: /۱ ۱۰۸الی ۱۰۹

۲ مسدرک / ۳/ ۲۰۱ وافقه الذهبی

۳ - کتاب الجهاد ابن مبارک: /۱ / ۱۳۳

مصنّف ﵀ می‌گوید: واقعه‌ی «جسر» از جانب خداوند، برای مسلمانان آزمایشی بود که در آن تعداد کثیری از مسلمانان شهید شدند.

نگاهی کوتاه پیرامون واقعه‌ی «جسر»

ابوعبیدبن‌مسعود ﵁ با سپاه خود در کنار دریا فرود آمد. «بهمن» - یکی از افسران رستم - پیامی فرستاد با این مضمون: ای سپاه ابوعبید یا شما از دریا عبور کنید و به طرف ما بیایید یا ما عبور می‌کنیم و به سوی شما می‌آییم. ابوعبید ﵁ گفت: نباید آنان نسبت به موت از ما جری‌تر باشند! لازم است ما برای مرگ پیش قدم تر باشیم. آنان وقتی از دریا عبور کردند و به آن طرف دریا رسیدند، زمین بسیار کوچکی بود که در همان‌جا جنگ آغاز شد. لشکر ابوعبید متشکّل از شش الی ده هزار نفر بود. آنان تا لحظات پایانی روز، جنگیدند. وقتی اسب‌های مسلمانان فیلها را دیدند جلو نرفتند. ابوعبید رضی‌الله‌عنه وقتی آن صحنه را مشاهده کرد از اسبش پیاده شد. و چند نفر دیگر نیز همچون او پیاده شدند. ابوعبید رض دستور داد به فیل‌ها حمله کنند.، او هنوز فیل را ندیده بود. خود را به زین بند زین فیل آویزان کرد و با شمشیر آن را برید. سایر مجاهدان نیز آن‌گونه عمل کردند. تا آن که تمام سوارکاران دشمن را به پایین فیل‌ها پرت کردند. و آن‌ها را به درک و اصل کردند. در آن معرکه حدود شش هزار کافر هلاک شد. حضرت ابوعبید ﵁ بر فیلی حمله کرد و خرطومش را برید. فیل به وی حمله برد و آن را له کرد در نتیجه او بشهادت رسید. وقتی مسلمانان او را زیر فیل دیدند که شهید شده است نیروی‌شان را از دست دادند. (سپس بر فیل حمله بردند تا آن‌که فیل خود را از روی آن عقب کشید)

دشمن در دو مرحله بر مسلمانان حمله کرد. که در نتیجه‌ی آن هفت نفر از پرچمداران شجاع اسلام یکی پس از دیگری به‌شهادت رسیدند.

عبدالله بن‌یزید ﵁ به طرف «جِسر» (پل) حرکت کرد و از آن گذشت. لشکر مسلمانان به حمله‌ی دفاعی دست زدند. تا آن که به پل رسیدند. ولی همچنان

دشمن از پشت سر بر آن‌ها حمله می‌کرد و شمشیر می‌زد که به‌علّت آن چندین نفر از مسلمانان به دریای فرات افتادند و غرق شدند و چندین تن دیگر به دست کفّار به فیض شهادت نایل آمدند. آمار غرق شدگان و کشته شدگان مسلمانان به چهار هزار تن رسیده بود. در این نبرد فقط دو هزار نفر جان سالم بدر بردند.

لازم است این‌را بدانید که کسانی که در جهاد مجروح می‌شوند مانند سایر مجروحان احساس درد نمی‌کنند. در یک حدیث صحیح آمده است: «کسانی‌که در جهاد شهید می‌شوند احساس دردشان به اندازه‌ی درد نیش مورچه است. وقتی حالت شهید شدن این‌گونه است، پس زخم آن نیز به‌همان اندازه تخمین زده می‌شود. (معنا آن‌که درد زخم سرباز اسلام در مقایسه با درد سایر زخمی‌ها خفیف‌تر است.) این یک حقیت واضح است. کسی آن‌را انکار می‌کند که آن‌را تجربه نکرده و نیازموده است. داستان‌هایی را که در صفحات پیشین نقل کردیم، مویّد این حقیقت اند. علاوه بر این عقلاً هم این پذیرفته شدنی است؛ چون هنگامی‌که دو شخص به علّت خشم ذاتی یا حمیّت قومی با هم گلاویز می‌شوند در اثر خشم و غضب،آنان حتی از بزرگترین زخم‌ها هم احساس درد نمی‌کنند؛ امّا وقتی جنگ به پایان می‌رسد درد به سراغ‌شان می‌آید. این در حالی است که همه‌ی آن‌ها از مرگ می‌هراسند و پیوسته در تلاشند خود را از چنگ آن برهانند. اکنون شما خودتان منصفانه قضاوت کنید که آیا آن کسی که برای خدا و برای دین خدا توأم با شوق و جذبه‌ی ایمانی در پی شهادت از خانه خارج می‌شود و به‌واسطه‌ی نور ایمان فضل خدا را بر شهیدان و مجروحان در جهاد را حسّ می‌کند، چه حالتی دارد.! آن‌چنان که حضرت انس بن نضر ﵁ در غزوه‌ی اُحد فرمود: «به‌خدا سوگند بوی بهشت از جانب اُحد به مشامم می‌رسد.» او این را گفت و در بین صفوف مشرکان شروع به شمشیر زدن کرد تا آن که جام شهادت را نوشید.[1]

---

۱ – مسلم: الامارة ، باب ثبوت الجنة للشهید/ ش ۱۹۰۳

همچنین درباره‌ی همسر «فتح موصلی» آمده است: زمانی که ناخنش جدا شد خندید. شخصی از او پرسید: به‌خاطر جدا شدن ناخن می‌خندی؟! آن مرد گفت: حلاوت پاداش، تلخی درد را زدوده است. ماجرایی عجیب‌تر از این هم قابل نقل است که در جنگ یرموک بوقوع پیوسته است.

حضرت عیّاش ؓ در بحبوحه‌ی جنگ یرموک چندین نفر از سرداران کفّار را به‌هلاکت رساند و در خلال آن پایش قطع شد؛ امّا اصلاً احساس نکرد که پایش را از دست داده است تا آن‌که جنگ به‌پایان رسید آن‌گاه متوجّه شد و در جستجوی پای گم شده‌اش بر آمد.[۱]

همچنین لازم است این را هم بدانید که چه بسا مجروح شدگان در جهاد حورهای «عِین» را جلوی چشمان‌شان مشاهده می‌کنند؛ زیرا آنان به زمان شهادت نزدیک می‌شوند.

عارف بالله امام عبدالله یافعی رحمه الله علیه در کتاب «روض‌الرّیاحین» از یک راوی نقل کرده است: ما در سرزمین روم بودیم. شخصی با ما همسفر بود. او نه آب می‌نوشید نه غذا می‌خورد. روزی از او پرسیدیم: نزدیک به یازده روز است شما هیچ چیزی نخورده‌اید چرا؟ او جواب داد: زمانی که وقت جدایی از همدیگر نزدیک می‌شود دلیلش را برایتان خواهم گفت. زمانی که می‌خواستیم از هم جدا شویم از او خواستیم وعده‌ای را که به ما داده بود ایفا کند. او گفت: یک‌مرتبه دشمن بر جمع ما مجاهدان که بالغ بر چهارصد تن بودیم یورش برد. تمام دوستانم شهید شدند. من زخمی شده و بر زمین افتاده بودم. هنگام غروب آفتاب بود. بوی خوشی را از فضا حس کردم. وقتی چشمانم را گشودم، دخترانی را دیدم که چنان لباس‌های زیبایی به تن داشتند که پیش از این چنین لباس‌هایی را ندیده بودم. آن دختران لیوان‌های شربت بدست داشتند و شهیدان را شربت می‌نوشانیدند. من چشمانم را بستم. زمانی‌که آن حوران به من نزدیک شدند، یکی از آن‌ها گفت: جرعه‌ای به این هم

۱ - جامع الفنون

بدهید و هر چه سریعتر برگردیم؛ چون ممکن است درب آسمان بسته شود و در زمین بمانیم. یکی دیگر از آنان گفت: خواهرم! این‌که هنوز زنده است. آیا در همین حال هم به او شربت بنوشانیم؟ او گفت: آری ایرادی ندارد. او را هم بنوشانید! آن حور جرعه‌ای از آن شربت در گلویم ریخت. از همان لحظه‌ای که من طعم شیرینی آن شربت را چشیدم نیاز به خوردن و نوشیدن ندارم![۱]

حضرت کهیل‌ازدی ؓ می‌گوید: روز اُحد بسیاری از مسلمانان مجروح شدند. من به‌خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شدم و گفتم: یا رسول‌الله ﷺ تعداد زیادی از مسلمانان مجروح شده‌اند. آن‌حضرت ﷺ به من فرمودند: «برگرد و بر هر مجروحی را که می‌بینی این دعا را بر آن بخوان: «بسم الله شفاء الحی الحمید من کل حد و حدید او حجر تلید اللهم اشف انه لا شافی الا انت.»

(بنام خدا! ذاتی‌که زنده است و صاحب خوبیها و شفا دهنده است. هر زخمی که در اثر آهن و سنگ فرسوده بوجود آمده باشد. بارالها! او را شفا بده بی شک فقط تویی شفا دهنده.) حضرت کهیل ؓ می‌فرماید: از آن زخم نه چرک و آب گندیده خارج می شود و نه خون جاری می شود.[۲]

فایده: چسباندن خاکستر کاغذ بر روی زخم مانع جریان خون از زخم می‌شود. همچنین استفاده از براده‌ی چوب آبنوس، زخم سریع بهبود می‌یابد. آن را خوب ساییده و بر زخم‌ها بپاشد.

«سنگ چخماق»[۳] را ریز بسایید و آن‌را روی زخم‌های کثیف و چرکی دیرینه بپاشید، زخم‌ها بهبود می‌یابند این نسخه خیلی مجرّب است. اگر قسمتی از بدن سوخته باشد نمک را در روغن زیتون حلّ کنید و آن را زخم دهید از شدّت درد

۱ - روض الریاحین

۲ - ابن عساکر

۳ - آتش زنه، قطعه‌ی آهنی‌که به سنگ می‌زنند تا جرقه تولید شود. و در گذشته توسط آن آتش روشن می‌کردند.

کاهد و از ایجاد آبله و (عفونت) جلوگیری می‌نماید. این نسخه نیز فوق‌العاده مجرّب است. تمام این روش‌های درمانی را ابن السویدی، در کتاب «تذکره» ذکر کرده است.
(والله اعلم)

مجروح شدن در راه الله سبحانه وتعالی یک سعادت بزرگ و یکی از آرم‌های بهشت به شمار می‌رود. امروزه سران کشورها برای ارتشیانی که از مرزهای کشورشان دفاع می‌کنند، قانونی وضع کرده‌اند که به‌موجب آن اگر یکی از آنان مجروح شود به منظور تکریم و تجلیل از وی درجه‌ی او را با آرمی مخصوص ارتقا می‌دهند. امّا مجاهدان از احراز این‌گونه درجات وآرم‌ها بی نیازند؛ چرا که آنان سربازان الله هستند و جان‌ها و اعضای ارزشمند خود را برای عظمت دین خدا فدا می‌کنند و خداوند آن‌ها را بی‌نهایت دوست می‌دارد و روز قیامت رضای خویش را همراه با آرم بهشت به آن‌ها مرحمت می‌فرماید. هرکس در بهشت آن‌ها را ببیند آرزو می‌کند ای کاش من هم در دنیا بدنم را با زخم‌های راه خدا می‌آراستم. اگر امروز یک عاشق شهوت پرست برای پاسداری از معشوق خود انگشتش را از دست بدهد او چه مقام والایی را پیش معشوق خود کسب کرده است. بدون تردید، قدردانی الله تعالی بالاتر از همه‌ی قدرشناسان است به‌طوری که هیچ کس نمی‌تواند میزان آن‌را ارزیابی کند.

براستی خوش نصیب‌اند آنان‌که با ارزش‌ترین اعضای خود را فدا می‌کنند چونکه خداوند آنان را به درگاه خود پذیرفته است. پس لازم است که آنان سپاس خداوند کریم را بجای آورند و از او امید اجر و پاداش داشته باشند.

زمانی‌که چشم برادر سلطان نورالدّین زنگی در جهاد از حدقه بیرون آمد اوگریه کرد. سلطان نورالدّین به او گفت: اگر تو می‌دانستی که در این چشم از جانب خدا به تو چه می‌رسد، حتماً می‌گریستی که چرا چشم دیگرم در راه خدا قربان نشده است.

خداوند تمام مسلمانان عالم را توام با ایمان و یقین، توفیق جهاد فی سبیل الله عطا بفرماید ! آمین ثم آمین.

تا دیروز اعضای بدن صحابه رضوان‌الله‌علیهم اجمعین و سایر اهل ایمان بعد از صحابه قطع می‌شد؛ امّا تمام احکام اسلام محفوظ می‌ماند. چونکه آنان اعضای بدن‌شان را برای پاسداری از دین اسلام تکّه تکّه می کردند؛ اما مسلمانان امروز بیشتر از اسلام به فکر جان‌های خودشان هستند، در حالی‌که دشمنان به اسلام لطمه وارد می‌کنند و در پی نابودی آن پیوسته تلاش می‌کنند.

بار الها! به ما مسلمانان توفیق بده حتّی به‌قیمت ریخته شدن خون‌های‌مان اجازه ندهیم در دین مبین اسلام کوچکترین خللی وارد شود.

خداوندا! اسلام و تمام مسلمانان را محفوظ بفرما! (آمین ثم آمین]

باب بی‌ست سوّم

بیان فضیلت کُشتن کافر در جهاد

الله تعالی می‌فرماید:

۱- ﴿فَلْيُقَـٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشْرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَمَن يُقَـٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [نسا: ۷۴]

ترجمه: پس باید که جنگ کنند در راه الله آن مومنان که می فروشند زندگانی دنیا را به آخرت و هرکه جنگ کند در راه الله پس کشته شود یا غالب آید خواهیم داد او را مزد بزرگ

۲- ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ﴾ [محمد: ۴]

ترجمه: پس شما چون مصاف(برخورد) کنید با کافران پس بزنید گردن هارا

آیات در این باره زیاداند.

ازحضرت ابو هریره ﷺ روایت است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «کافر و قاتل آن هرگز در جهنّم با هم جمع نخواهند شد.[1]

ازحضرت ابوایوب ﷺ روایت‌است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس در مقابل دشمن قرار بگیرد و با پایمردی با او بجنگد تا آن‌که شهید شود یا بر او غالب آید، او به عذاب قبر مبتلا نخواهد شد.[2]

حضرت سلمان بن ربیعه ﷺ می‌گفت: من با این شمشیر خود یک‌صد کافر زره پوش را که در عبادت غیرالله بسر می‌بردند، کشته‌ام. هیچ کدام از آنان را در حالت اسارت به قتل نرسانده‌ام. (معنا آن‌که همه را در جنگ کشته‌ام.)[3]

امام بخاری ﷺ سلمان بن ربیعه را در ردیف صحابه ذکر کرده است. «ابن منده» و غیره او را در ردیف صحابه قرار نداده‌اند. وی نخستین استاندار «کوفه» در

---

۱ - مسلم: الامارة، فضل من قتل کافرا ثم سدّد / ۱۸۹۱

۱۶- (الطیرانی - المستدرک)

۳ - مصنف ابن ابی شیبة: کتاب الجهاد/ ۵/ ۳۲۰

زمان حضرت عمر ﷺ بود. نزد او چهار هزار اسب برای مقابله با دشمن آماده بود. در زمان حضرت عثمان ﷺ استاندار «ارمنستان» بود. نامبرده سر انجام به شهادت رسیده است.

محمد بن سیرین ﷺ می‌گوید: یک مرتبه براء بن مالک رض به پشت خود خوابیده‌بود و چند قطعه شعر با آواز می‌خواند. حضرت انس ﷺ گفت: ای برادر! خدا را یاد کن! حضرت براء وقتی این سخن را شنید: بلند شد و نشست و گفت: ای انس! ای برادر! من بر رختخواب خود نمی‌میرم. من در میدان جنگ کفّار را به‌مبارزه طلبیدم و یک‌صد مشرک به قتل رساندم. این‌ها بجز آن‌کسانی هستند که من آن‌ها را در میدان جنگ کشته‌ام. (یعنی این‌ها علاوه از کسانی هستند که در جنگ عمومی کشته شده‌اند.)[1]

حضرت براء ﷺ برادر انس بن مالک ﷺ در چندین غزوه از جمله غزوه‌ی اُحد شرکت داشته است.

عمر ﷺ دستور داده بود براءﷺ را برای فرماندهی انتخاب نکنید؛ چون او سپاه را به جای‌های خطرناک می‌برد. (یعنی او فوق‌العاده شجاع است و در پیش روی و پیش قدمی عادت دارد.)[2]

براء ﷺ در روز جنگ با مسیلمه‌ی کذّاب در سپری‌که روی نیزه قرار داشت گذاشته‌شد و به داخل قلعه انداخته‌شد جنگید و جلو رفت تا آن‌که خود را به دروازه رسانید و آن را باز کرد. و بیش از هشتاد زخم بر بدن او بود.[3]

حضرت انس ﷺ می‌گوید: آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «چه بسا افراد ژولیده مو و غبارآلود که لباس‌های کهنه به تن دارند و هیچ‌کس برای آنان ارزشی قایل نیست.

---

۱ - مجمع الزوائد / ۹/ ۳۲۴

۲- المستدرک

۳ - ترمذی: المناقب،/۵/ ۳۵۵- مسدرك: / ۳/ ۲۹۱الی ۹۲ وافقه اذهبی

اگر به‌نام خدا برای کاری سوگند یاد کنند خداوند آن‌ها را حانث نمی‌گرداند. یکی از آنان براء بن مالک است.»[۱]

مسلمانان در روز جنگ «تُستر» از براء بن مالک ؓ خواستند (برای تحقق پیروزی قطعی) به‌نام پروردگار سوگند یاد کند. او این‌گونه به‌دعا پرداخت: بار الها! تو را به عزّت و جلالت سوگند می‌دهم که هر زمان ما را بر آنان (کافران) غالب ساختی، مرا با نبی ﷺ ملحق بگردان (یعنی شهادت نصیبم بگردان) پس از آن بر کفّار حمله برد و مسلمانان نیز با او بر دشمن حمله کردند. سرانجام اهل فارس شکست خوردند و حضرت براء ؓ به‌فیض شهادت نایل آمد.[۲]

حضرت انس ؓ می‌گوید: ابوموسی ؓ به‌عنوان حاکم مصر منصوب گردید و به دارالخلافه فرستاده‌شد و حضرت براء بن مالک به‌عنوان یکی از وزیران او تعیین گردید. ابوموسی ؓ به او گفت: هر کاری‌که برایت مناسب است انتخاب کن. براء ؓ گفت: هر کاری‌که من دوست داشته باشم شما آن‌را به من می‌دهید؟ ابوموسی ؓ فرمودند: آری! براء ؓ فرمود: من نه از شما امارت شهری، نه مسئولیت وصول خراج‌ها را می‌خواهم؛ بلکه از شما کمان، نیزه، شمشیر، زره و اسب می‌خواهم و از شما می‌طلبم که مرا برای رفتن برای جهاد اجازه بدهید. ابوموسی ؓ او را با سپاهی به جهاد فرستاد. او در این جهاد اوّلین شهید قرار گرفت.[۳]

از انس ؓ روایت‌است: رسول‌الله ﷺ در روز حُنین فرمودند: «هرکس کافری‌را بکشد، تمام ابزار جنگی‌اش از آنِ او است.

۴- ترمذی- الطبرانی

۲ - الاستیعاب : /۱/ ۱۳۹

۳ - المصنف: کتاب الجهاد/ ۵/ ۳۱۲

ابو طلحه ؓ در این روز بیست نفر کافر را به‌هلاکت رساند و وسایل جنگی آن را به‌دست آورد.[۱]

تعداد کسانی‌که در میدان جهاد جرح برداشته و در عین حال جرأت و شهامت از خود نشان داده‌اند بسیاراند. در قسمت‌های بعدی کتاب به‌صورت پراکنده ذکر برخی از آنان خواهد آمد.

علی بن بکّار ؓ می‌گوید: در جنگ روم شخصی را یافتم که روده‌هایش از شکم بیرون آمده و به زین اسب رسیده بود. او روده‌هایش را دوباره در شکم خود جمع کرد و آن‌را با عمامه‌اش بست و با همان حالت به جنگ ادامه داد تا آن‌که با همان وضعیّت بیش از ده تن از فرماندهان رومی را به هلاکت رساند.[۲]

[اسلام دین امنیّت و صلح است و در درون هر حکم آن پیام زندگی با امنیّت و آرامش برای بشریّت نهفته است. عمدتاً هرگاه در بدن شخصی یک غدّه‌ی سرطانی پدید آید بلا درنگ برای قطع کردن آن اقدام می‌شود؛ چون اگر قطع کرده نشود موجب فساد سرتاسر جسم انسان می‌شود. همچنین حیوان موذی برای انسان خطرناک است و از بین بردن آن برای مصون ماندن انسان شدیداً لازم است. در دنیا غیر متمدّن امروز هم برای متخلّفان و مجرمان؛ مانند قاچاقچیان و... قانون قتل و اعدام موجود است و عموم مردم نیز آن‌را با دید مثبت نگاه می‌کنند و آن‌را مفید می‌دانند؛ چرا که وجود این‌گونه افراد برای جامعه‌ی انسانیت مضرّ و خطرناک است. پس منظور اسلام حفظ و نگهداری انسانیّت از هر نوع مفاسد و خطرات و زشتی‌ها است. ملحدانی‌که برای گسترش و اشاعه‌ی کفر در حال تلاش هستند و شب و روز درصدد فرو نشاندن پرتوهای درخشان خورشید اسلام هستند، وجود آنان برای جامعه‌ی انسانیّت خطرناک و مهلک است و از زمره‌ی عوامل نقص محسوب می‌شوند؛ زیرا آنان نحوست و پلیدی کفر را شایع می‌کنند. و در صدد آن هستند که

۱ - ابوداود: الجهاد، باب فی السلب.../۳ / ۱۶۲

۲ - الاربعین لابی الحسن المرادی

نعمت اسلام را از انسانیت سلب کنند. اسلام برای کفّار هم پیغام هدایت داده است. اسلام به آنان می‌گوید: از حرکات وحشیانه (انسان کشی و ترور) دست بکشند؛ امّا وقتی آنان حق را نمی‌پذیرند و بر علیه اسلام و مسلمانان به میدان می‌آیند، اسلام از بین بردن آن‌ها را نیز عبادت بزرگ و عظیم قرار داده و در قبال کشتن هر کافری، وعده بهشت می‌دهد. کسانی‌که خیر خواه انسانیّت هستند و برای ادای این فریضه و از بیخ کندن غدّه‌ی خطرناک سرطانی‌که در انسانیّت موجود است پیوسته می‌کوشند و کافران را به جهنّم می‌فرستند و زمین را از وجود ناپاکشان پاک‌سازی می‌کنند؛ زیرا تا زمانی‌که در زمین کود پاشیده نشود، انواع علف‌های هرز و گیاهان مضر از بین برده نشوند هیچ محصولی پر ثمر به‌دست نخواهد آمد. مسلمانان با احیای جهاد عناصر پلید را از روی زمین ریشه کن می‌سازند و خون غلیظ کفّار را به منزله‌ی کود به زمین می‌ریزند و خون پاکشان را به منزله‌ی بذر در زمین می افشانند. آن‌وقت است که محصولی پر ثمر و منطقه‌ای امن و با سکون به‌دست می‌آید. صحابه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین به این مساله پی برده بودند. آنان در وهله‌ی نخست جزیره‌العرب را از لوث ناپاکان، پاک کردند و در چاه قلیب بدر اجساد ناپاک هفتاد مشرک را انداختند. آنان از مکّه مکرّمه جنازه‌ی کفر را بیرون آوردند. مدینه‌ی منوره را از وجود نالایق یهودیان پاک کردند و با چندین حرکت چریکی ستون‌های کلان کفر را - کسانی‌که جرم‌های غیر قابل بخشودنی؛ مانند اهانت به ساحت پاک رسول‌الله ﷺ را مرتکب می‌شدند - متزلزل ساختند. آنان در یک روز نه شمشیر در حمله به کفّار می‌شکستند و نوک شمشیرهای‌شان از سوراخ کردن بدن کفّار کج می‌شد. ای کاش! مسلمانان امروزی هم در راستای اجرای این فریضه وحاصل نمودن فضایل آن، گام بر می‌داشتند.

امروز از یک‌سو بحث احیای دوباره‌ی تاریخ مشرکان مکّه در هندوستان و تاریخ یهود بنی قریظه و بنونظیر در اسرائیل مطرح است. امروز کردار و رفتار کعب بن اشرف در قالب سلمان رشدی ظهور کرده است و از سوی دیگر آمریکا و هوادارانش خواب برافراشتن صلیب را در کل کره‌ی خاکی می‌بینند. امروز نسل

میرزا قادیانی برای زنده کردن خط مشی مسیلمه‌ی کذّاب و فرزندان معنوی عبدالله بن سباء برای تکمیل برنامه‌های عبدالله بن ابّی بار دیگر قد علم کرده‌اند. این درحالی‌است که تا دیروز تمام دنیا تحت قلمروی مسلمانان بود اما هیچ منطقه ای دارالاسلام گفته نمی شد. وجایی برای قلع وقمع این مفاسد ضد اسلامی وجود نداشت. البته در حال حاضر الحمد لله افغانستان به عنوان دارالاسلام نصیب مسلمانان گردیده است.[1]

فقط در حال حاضر به مجاهدان بدر ، حُنین، یمامه؛ یرموک و به جانشینان راستین لشکرها و سریّه‌هایی که از مدینه‌ی‌منوّره مجهّز می‌شدند، نیاز شدید احساس می‌شود. امروز هم الحمد لله چهرهای درخشان آنان به نظر می‌آید. و مسلمانان نباید قدرت‌های پوشالی دشمن را مقتدر و مستحکم بپندارند. بلکه آنان باید سیصد و سیزده نفر جان بر کف مدینه و سست عنصران کفر آن روز را بیاد بیاورند. و همان تاریخ سابق را در اذهان خویش مجسّم سازند و این‌را ثابت کنند که کلمه گوی (لااله الا الله محمد رسول‌الله ﷺ) همان‌گونه که دیروز از کسی هراس نداشته، امروز هم از کسی نمی‌هراسد. همان‌گونه که آنان دیروز در ظرف چند سال روزگار را متحوّل ساختند، امروز هم همان انرژی را دارند.

بار الها! ما را برای دنبال روی از خط مشی صحابه کرام نیرو بده!- آمین ثم آمین!

۱- به امارت اسلامی طاالبان اشاره دارد

باب بی‌ست و چهارم

بیان فضیلت حمله‌ی یک شخص یا یک جماعت کوچک، بر لشکر کلان دشمن واحکام آن

الله تعالی می‌فرماید:

﴿كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [بقره: ۲۴۹]

ترجمه: بسا گروه اندک که غالب شد برگروه بسیار به اراده‌ی الله وخدا باشکیبایان است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [بقره: ۲۰۷]

ترجمه: و از مردمان کسی هست که می فروشد خویش را برای طلب رضامندی الله. والله مهربان است بربندگان

پیرامون سبب نزول این آیه مفسّران اقوال مختلفی دارند:

۱- این آیه درباره‌ی صهیب بن سنان نازل شده است. او از قبیله‌ی بنی نمر بن قاسط بود. در زمان کودکی او را به‌گروگان گرفته و به روم برده بودند. و به‌همین علّت زبانش تغییر یافته بود. بعدها به بردگی عبدالله بن جدعان در آمد و او آن‌را آزاد ساخت.

طبق قولی دیگر او از روم فرار کرد و خود را به مکّه رساند و در مکّه هم‌پیمان ابن جدعان قرار گرفت. آن بزرگوار در مکّه مکرّمه مشرّف به اسلام گردید و سرانجام به مدینه‌ی منوره هجرت کرد. عدّه‌ای از قریش او را تعقیب کردند. در مسیر راه او از سواریش پیاده شد و تیرهایش را از ترکش در آورد و کمان را در دست گرفت و خطاب به مشرکان تعقیب‌گر اعلان داشت: شما این‌را می‌دانید که در تیراندازی مهارت من از شما بیشتر است. قسم به‌خدا تا آن زمان‌که یک تیر نزد من وجود دارد شما نمی‌توانید به من نزدیک شوید. من تمام این تیرها را به سوی شما شلیّک خواهم کرد. و بعد با شمشیرم با شما خواهم جنگید. بعد از آن، هرچه از

دست‌تان بر می‌آید، انجام دهید!. مشرکان گفتند: ما نمی‌گذاریم تو بروی، زیرا زمانی‌که تو به مکّه آمدی، نیازمند بودی و اکنون می‌خواهی درحالی مکّه را ترک کنی که به سرمایه و پول دست یافته‌ای! البته ما با این شرط از رفتن تو جلوگیری نمی‌کنیم که تمام اموال خود را به ما بدهی. صهیب ؓ با پذیرش همین شرط به پیشنهاد مشرکان تن در داد و آدرس تمام اموال خود را به آنان باز گفت. و سپس خود را به‌خدمت آن‌حضرت ﷺ در مدینه رساند. در آن هنگام این آیه‌ی مبارکه نازل گردید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ آن حضرت ﷺ در حق او فرمودند: ای ابو یحیی شما از این تجارت منفعت بزرگی بدست آوردی! بعد آن‌حضرت ﷺ همین آیه را به او شنوانید.[1]

۳- علامه ابن کثیر رحمه‌الله علیه می‌فرماید: این آیه برای تمام کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند نازل شده است. همین‌طور خداوند متعال در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [توبه: ۱۱۱][2]

ترجمه: هر آینه خداوند خرید کرده است از مسلمانان جان ایشان و مال ایشان را به عوض آن‌که ایشان را باشد بهشت.

در روایتی آمده است: زمانی‌که هشام بن عامر ؓ به تنهایی بر دشمن حمله کرد، مردم بر وی اعتراض کردند. حضرت عمر فاروق و ابو هریر رضی‌الله‌عنهما برای ردّ اعتراض مردم این آیه را تلاوت می‌کردند: و من الناس من یشری نفسه...[3]

۳- ابن ابی حاتم در تفسیر خود به روایت سعید بن جبیر ؓ یا عکرمه از عبدالله ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهم درباره‌ی مفهوم این آیه نقل کرده است:(مجاهدان)

---

۱ - تفسیر ابن ابی‌حاتم:۱/ ۱۴۲الی ۱۴۳- تفسیر قرطبی: ۳/ ۲۰- ۲۱

۲ - تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۲۴۷

۳ - همان

با جهاد فی سبیل‌الله و ادای حقّ آن جان‌های‌هایشان را به خدا می‌فروشند تا آن‌که در این راستا خودشان‌را فدا می‌کنند.[1]

۴- مدرک‌بن‌عوف ﷺ می‌گوید: روزی در محضر عمر ﷺ نشسته بودم. یکی از قاصدان نعمان بن مُقرن -فرمانده سپاه مسلمانان در نهاوند- در خدمت امیر المؤمنین ﷺ حاضر شد. حضرت عمر ﷺ از اوضاع و احوال مجاهدان از او سوال کرد. او جواب داد: فلان و فلان شهید شده‌اند به علاوه افراد دیگری که من آن‌ها را نمی‌شناسم. عمر ﷺ فرمود: (اگر شما آن‌ها را نمی‌دانید) ولی خداوند علیم، آن‌ها را می‌شناسد. قاصد در جواب گفت: ای امیر المومنین یکی از مجاهدان جانش را به (الله) فروخت. مدرک بن عوف ﷺ گفت: به خدا سوگند یا امیر المومنین ! او جز عمویم کسی دیگر نیست. برخی از مردم بر این باوراند که او (به تنهایی خود را به قلب سپاه زده) و خودش خویشتن را به هلاکت انداخته است. حضرت عمر ﷺ فرمود: این‌ها در اشتباه هستند. عموی تو عوض دنیا آخرت را خریده است.[2]

۵- محمد ﷺ می‌گوید: یک‌مرتبه دسته‌ای از کفّار از ناحیه‌ی شرق(مدینه) آمدند. شخصی از انصار به‌تنهایی بر آنان حمله کرد و پس از متلاشی کردن صفوف آنان خود را به‌عقب کشید. او چندین مرحله به‌همین شیوه حمله کرد. حضرت سعد ابن هشام ﷺ پیش ابوهریره ﷺ از او تمجید کرد. ابوهریره ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ﴾[3]

۶- مغیره‌بن‌شعبه ﷺ می‌گوید: شخصی به‌تنهایی بر دشمن حمله کرد و تا آن‌جا پیش رفت که به‌شهادت رسید. عدّه‌ای از مردم گفتند: او عمداً خود را هلاک کرده است. برای همین منظور نامه‌ای به امیرالمومنین حضرت عمر ﷺ ارسال شد. امیرالمؤمنین در جواب آنان فرمود: سخن این افراد کاملاً اشتباه است؛ او در زمره‌ی

---

۱ تفسیر ابن ابی حاتم:۱/ ۴۳

۲ - مصنف ابن ابی شبة : ۵/ ۳۰۳

۳ - ابن ابی‌شیبة:۵/ ۳۲۲

آن شیفتگانی‌است که پیرامون آنان این آیه نازل شده است : ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ...﴾[1]

﴿وَلَا تُلْقُوا۟ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾ [بقره - ۱۹۵]

ترجمه: و نیفگنید خویشتن را به سوی هلاکت.

در تفسیر آیه فوق اقوال مختلفی وجود دارد به‌شرح ذیل:

۱- ابواسحق می‌گوید: از براء بن عازب رض پرسیده شد: آیا این آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التّهلکه» اشاره به افرادی دارد که به‌تنهایی بر دشمن می‌تازند و کشته می‌شوند؟ او گفت: خیر؛ این آیه درباره‌ی کسانی است که مرتکب گناه می‌شوند و بعد می‌گویند: خداوند ما را مورد عفو قرار نمی‌دهد.[2]

۲- پیش‌تر ماجرای ابوایّوب انصاری ﷺ گذشت، او نیز فرموده بود: زمانی‌که ما اراده‌ی ترک جهاد را موقتاً در سر می‌پروراندیم، این آیه درباره‌ی ما - انصار- نازل شد. مراد از هلاکت، نشستن در خانه و نرفتن به جهاد است.[3]

۳- قاسم بن مخیمره ﷺ یکی از تابعین کبار است. او می‌گوید: این آیه‌ی کریمه درباره‌ی آن دسته از افرادی نازل شده است که مال‌شان را در راه خدا انفاق نمی‌کنند. همچنین او می‌گفت: اگر شخصی به‌تنهایی بر ده‌هزار کافر حمله کند، مانعی ندارد.

۴- مجاهد ﷺ می‌گوید: هر زمان که با دشمن مواجه شدید در برابر آن ایستادگی کنید! این آیه‌ی کریمه «و لا تلقوا...» درباره‌ی کسانی نازل شده است که مال‌شان را در راه خدا خرج نمی‌کنند.[1]

---

۱ - تفسیر ابن ابی‌حاتم

۲ - مستدرك: كتاب التفسير، ۲/۲۷۵-۲۷۶- تفسير ابن ابى حاتم: ۱۲۸/۱

۳ - ابوداود: الجهاد، باب قول الله تعالى ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة ،۳/ ۲۷- ترمذى: التفسير، تفسير سورة البقرة : ۴/ ۲۸۰

مانند این تفاسیر از حذیفه، ابن عبّاس، عکرمه، حسن بصری، عطاء، سعید بن جبیر، ضحّاک، سدّی و مقاتل رضی‌الله‌عنهم هم مروی است.[2]

جایز بودن حمله‌ی یک یا دو نفر بر لشکر دشمن از احادیث زیر استناد می‌گردد. باسند صحیح ثابت است که رسول‌الله ﷺ عبدالله بن مسعود و خبّاب رضی‌الله‌عنهما را با هم و دحیه‌ی کلبی رضی‌الله‌عنه را تنها به جهاد فرستاده است.[3]

امام شافعی رضی‌الله‌عنه نقل می‌کند: از میان آن دسته از صحابه که در بئر معونه شهید شدند، دو نفر از آنان جان سالم به دربرد. یکی از آنان انصاری بود. وقتی آن انصاری در محل شهادت همراهانش پرندگان را دید به همراهش عمروبن امیه گفت: من حتماً به‌طرف دشمن می‌روم تا شهید شوم. چون همراهانم شهید شده‌اند نمی‌خواهم برگردم. بلاخره او جلو رفت و توسّط دشمن به شهادت رسید. زمانی‌که حضرت عمروبن امیه رضی‌الله‌عنه برگشت و رسول‌الله ﷺ را از ماجرای رفتن آن انصاری و شهید شدنش آگاه کرد، آن‌حضرت ﷺ او را ستایش کرد. در روایتی دیگر آمده است: آن‌حضرت ﷺ به عمرو رضی‌الله‌عنه گفت: شما چرا جلو نرفتی؟![4]

از روایات متعدّدی ثابت شده است: رسول‌الله ﷺ عمروبن امیّه و یک صحابی دیگر را (که از انصار بود) با هم و عبدالله بن أنیس رضی‌الله‌عنهم را تنها به جهاد فرستاد. (یعنی یک نفر را در قالب یک لشکر به جهاد فرستاد.[5]

یزید بن ابو عبیده رضی‌الله‌عنه می‌گوید: از سلمه بن اکوع رضی‌الله‌عنه پرسیدم: شما روز حدیبیه با آن‌حضرت ﷺ بر چه چیزی بیعت کردید؟ او گفت: برموت.[6]

---

۱ – مصنف ابن ابی‌شیبة: ۳۳۱/۵

۲ – تفسیر طبری: ۳/ ۵۸۴الی ۵۸۶

۳ – نسایی: ۹/ ۱۰۰

۴ – همان

۵ – همان

۶ - - بخاری:المغازی، صلح الحدیبیة، ش ۴۱۶۹- مسلم: الامارة ، استحباب مبایعة الامام الجیش، ش ۱۸۶۰

واقعه‌ی انس بن نضر رضی‌الله‌عنه عموی حضرت انس بن مالک رضی‌الله‌عنه در بخاری و مسلم مذکور است که چکیده‌ی آن از این قرار است: انس رضی‌الله‌عنه در غزوه‌ی بدر شرکت نداشت. او به‌خدمت رسول‌الله ﷺ اظهار داشت: اگر خداوند دوباره زمینه‌ی مقابله با مشرکان را فراهم کند فداکاری مرا در راه خود، خواهد دید! وی در غزوه‌ی اُحد شرکت کرد و به سعد بن معاذ رضی‌الله‌عنه گفت: ای سعد! از طرف کوه اُحد بوی جنّت به مشامم می‌رسد. بدین‌ترتیب او جلو رفت و جنگید تا آن‌که به‌فیض شهادت نایل آمد. انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه می‌گوید: بالغ بر هشتاد زخم در بدن انس بن نضر رضی‌الله‌عنه مشاهده کردیم. مشرکان بینی و سایر اعضای او راقطع کرده بودند، به‌گونه‌ای که اصلاً او شناخته نمی‌شد. خواهرش او را از سر انگشتانش شناخت. حضرت انس رضی‌الله‌عنه می‌گوید: ما گمان می‌کردیم آیه‌ی ذیل در حق او و امثال او، نازل شده است:

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴾ [احزاب ۲۳]

ترجمه: از مسلمانان مردانی هستند، راست کردند آن‌چه را که عهد بستند با الله بر آن، پس از ایشان کسی هست که به‌انجام رسانید قرار داد خود را و از ایشان کسی هست که انتظار می‌کند. و بدل نکردند به هیچ نوع بدل کردنی.[1]

عمرو بن قتاده رضی‌الله‌عنه می‌گوید: معاذبن‌عفرا رضی‌الله‌عنه گفت: یا رسول‌الله ﷺ کدام عمل بنده، خدا را به‌خنده وا می‌دارد؟ (یعنی او را خوشنود می‌کند؟) رسول‌الله ﷺ فرمودند: آستین را بالا زدن و خود را در قلب سپاه دشمن انداختن. (و کشتن آنان) حضرت معاذ رضی‌الله‌عنه وقتی این را شنید فوراً برخاست و شمشیر را از نیام کشید و جنگید تا آن‌که شهید شد.[2]

---

۱ – بخاری: المغازی، غزوة احد، ش ۴۰۴۸- مسلم: الامارة، ثبوت الجنه، ش ۱۹۰۳

۲ المصنف: ۳۳۸/۵

مصنّف ؒ می‌فرماید: از روایت «سیرت ابن‌اسحاق» این نکته روشن می‌شود که این ماجرا مربوط به معاذ بن عفرا ؓ نیست؛ بلکه مربوط به عوف بن عفرا ؓ است.

ابودرداء ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: سه کس از چنان مقام و منزلتی بر خوردارند که خدای عزوجلّ به آنان مهر و محبت می‌ورزد و نسبت به آنان خوشحال می‌شود. اوّل: آن انسان خوشبختی است که بعد از شکست دوباره وارد صحنه شود و تنها بجنگد و سرانجام شهید شود و یا با نصرت و مدد خداوند بر دشمن غالب آید. درباره‌ی این‌گونه افراد خداوند می‌فرماید: «نگاه کنید بنده‌ی مرا که به‌خاطر من در مقابله با دشمن استقامت می‌کند. دوّم: آن آدم خوش‌قسمت است که همسرش زیبا و رختخوابش نرم باشد؛ امّا با آن حال برای نماز تهجّد بر می‌خیزد. خداوند درباره‌ی چنین جوانمردی می‌فرماید: این تهجّد گذار خواهشات خود را ترک کرده و به یاد من پرداخته است، حال‌آن‌که اگر او می‌خواست می‌خوابید. سوّم: آن کسی است که با همراهان خود در سفر است. زمانی‌که همراهانش می‌خوابند او برای ادای نماز تهجّد با مشقّت و سختی بیدار می‌شود.[1]

از حضرت عبدالله بن مسعود ؓ مروی است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: خداوند از دو کس خوشحال و خرسند می‌شود. اوّل آن‌کسی است که از رختخواب و از آغوش همسرش برای ادای نماز تهجّد بلند می‌شود. خدای‌تعالی می‌فرماید: نگاه کنید! بنده‌ی مرا چگونه وی از رختخواب و از کنار همسر زیبایش به نیّت آمرزیده شدن و حصول جنّت و ترس از عذاب من بلند شده و نماز تهجّد می‌خواند. دوّم آن‌کسی است که برای رضای خدا راه جهاد را در پیش می‌گیرد. اگر همراهانش از صحنه بگریزند. او در می‌یابد که گریختن از جهاد چه گناه بزرگی است. و می‌داند که با پای مردی جنگیدن چه پاداشی را به‌دنبال دارد. او به صحنه باز می‌گردد و به نبرد ادامه می‌دهد تا آن‌که سرانجام به‌شهادت می‌رسد، خدای‌تعالی می‌فرماید: نگاه

۱ مجمع الزوند: ۲/ ۲۵۵

کنید! بنده‌ی مرا که چگونه به امید دست یافتن به رحمت‌های من و ترس از عذاب من دوباره برگشت و جنگید تا این‌که به شهادت دست یافت.[1]

مصنّف ؒ می‌فرماید: اگر در این‌باره حدیثی جز این حدیث نمی‌بود باز هم این حدیث - به‌تنهایی - برای بیان فضیلت جنگیدن یک نفر در قلب سپاه کفّار کافی می‌بود.

حضرت انس ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: آیا به شما خبر ندهم که بزرگترین سخاوتمند کدام است؟ (بدون تردید) خداوند بزرگترین سخاوتمند است. و من از اولاد آدم سخی ترین فرد هستم. بعد از من سخی‌ترین شخص کسی است که علم را بیاموزد و بعد آن‌را به‌دیگران برساند. این شخص روز قیامت به‌صورت یک امّت حشر می‌گردد. و نیز فرمودند: آن فرد (سخی‌تر است) که جان خود را در حضور خداوند جل جلاله عرضه کند تا آن که شهید شود.[2]

چند حکایت آموزنده در این‌باره

حکایت: ۱

حضرت واثله بن اسقع ؓ می‌گوید: زمانی‌که خالد بن ولید ؓ در مقابل رومیان در مقام « صُفّر» فرود آمد. من تنها سوار بر اسبم، خود را به دروازه‌ی «جابیه» رساندم. از اسبم پیاده شدم و دستم را بر اسب می مالیدم و بعد زینش را محکم بستم و نیزه‌ام را به دست گرفتم (یعینی آماده نبرد شدم) در همان لحظه صدای گشوده شدن دروازه‌ی «جابیه» به گوشم رسید. دیدم گروهی از مردم برای دستشویی بیرون آمدند. گفتم: حمله به این‌گونه افراد برایم شرم آور است. پشت سر آن گروه، گروهی بزرگ خارج شد. اندکی توقّف کردم تا جلو بروند. وقتی جلو

۱ - مسند: ۶/۲۲ف ش ۳۹۴۹- المصنف: کتاب الجهاد، ۵/ ۳۱۳

۲ - مجمع الزوائد: ۹/ ۱۳

رفتند از عقب به آنان حمله بردم و نعره‌ی «الله‌اکبر» سر دادم. آنان گمان کردند شهر به محاصره در آمده است. بنابر این آنان به عقب برگشتند. من سردار آنان رامورد هدف قرار دادم. به او نیزه‌ای زدم که بر اثر آن بر زمین افتاد. جلو رفتم و مهار «بُرزون» [اسب تیز رو و دیو هیکل ترکی] او را گرفتم و بر او سوار شدم. وقتی لشکر متوجّه شد طرف آنان یک نفر است، به‌طرف من روی آوردند. در مقابل من هم به سوی‌شان جلو رفتم. شخصی از تمام لشکر جلوتر بود مهار اسب را به زینش بستم و با نیزه بر او حمله کردم و بدنش را سوراخ کردم. بعد دوباره به‌طرف «بُرزون» باز گشتم. لشکریان دنبالم کردند، باز همچون حرکت قبل به یکی دیگر از لشکریان حمله کردم تا آن که موفق شدم او را با نیزه هلاک کنم. وقتی آنان این روش حمله‌ی مرا دیدند، برگشتند. من دومرتبه به (صُفّر) باز گشتم اسب ترکی را کنار خیمه‌ام بستم و زینش را پایین آوردم و در خدمت خالد بن ولید (ؓ) حاضر شدم و تمام ماجرا را برای او شرح دادم. در آن وقت بزرگترین سردار رومیان به‌خاطر پناهندگی و ایمن ماندن شهروندانش، پیش خالد ؓ آمده بود. خالد ؓ به او گفت: آیا شما اطلاع دارید که فلان سردار شما کشته شده است؟ او با لهجه‌ی رومی گفت: «متانوس» یعنی «خدا نکند» واثله ؓ برای اثبات صحّت ماجرای کشته شدن سردار نامبرده، فوراً اسب ترکی را آورد (وبه آن مرد نشان داد) وقتی سردار اسب را دید آن‌را شناخت و به واثله ؓ گفت: آیا زین این اسب را با من می‌فروشی؟ واثله ؓ جواب داد: بله! او گفت: من حاضرم او را به مبلغ ده‌هزار درهم بخرم. خالد ؓ به من دستور داد آن‌را بفروشم. من گفتم: ای امیر! به‌جای من، شما آن‌را بفروشید. خالد ؓ آن‌را فروخت و تمام وسایل آن رومی را به من بخشید.[1]

حکایت: ۲

یک ماجرای مشهور از حضرت سلمه بن‌اکوع ؓ دراین‌باره (به‌طور خلاصه درج می‌کنیم)

۱ - ابن عساکر

منطقه‌ی «ذی‌قرد» چراگاه شتران آن‌حضرت ﷺ بود. عبدالرّحمن بن‌عیینه بن حصین فزاری همراه با چهل سوارکار به آن چراگاه حمله کرد و پسر ابوذرغفاری ؓ را که نگهبان آن چراگاه بود به‌قتل رساند و خانواده ابوذر ؓ و شتران رسول‌الله ﷺ را با خود برد. سلمه بن اکوع ؓ با اسب ابو طلحه ؓ به آن چراگاه می‌رفت. او یکی را سوار بر آن اسب کرد و جهت اطلاع پیش رسول‌الله ﷺ فرستاد. سلمه ؓ خودش بر بالای تپه‌ی مرتفعی ایستاد و سه مرتبه با این کلمات صدا زد: یا صباحاه! بعد تنها فقط با تیر و کمان پیاده به‌دنبال غارت‌گران دوید. علاوه از آن‌که سلمه ؓ در دوندگی بسیار تیزرو بود، در تیراندازی مهارت بسیار داشت. او خود را از لشکر دشمن جلو انداخت و جایی به کمین نشست. وقتی آنان آمدند با تیر سواری‌های آنان‌را هدف گرفت و اسب‌های آنان‌را زخمی کرد. حضرت سلمه ؓ در حین تیراندازی این شعر را ترنّم می‌کرد:

انا ابن لاکوع   الیوم یوم الرضع

یعنی من پسر اکوع هستم. امروز هویدا می‌شود که چه کسی شیر پاک زن مطهره را نوشیده است و چه کسی پست و بزدل است.!

این رفتار هیجان آور و تعجّب انگیز حضرت سلمه ؓ پیوسته ادامه داشت تا آن‌که آنان را پراکنده کرد و شترها را یکی یکی از آنان جدا کرد و آن را در می بست. باز او دومرتبه از لشکر جلو رفت تا آن‌که بدین‌ترتیب تمام شترها را از آن‌ها باز پس گرفت. علاوه بر این، او موفّق شد سی چادر یمنی نیز از آنان به غنیمت بگیرد. در همان بحبوحه لشکر کمکی آن‌حضرت ﷺ از راه رسید. جلوتر از همه اخرم اسدی و ابوقتاده رضی‌الله‌عنهما رسیدند. سلمه ؓ می‌گوید: من به اخرم گفتم: تا زمان آمدن لشکر رسول‌الله ﷺ صبر کن! او درجواب من گفت: ای سلمه اگر تو برخداوند و روز رستاخیز ایمام داری و یقین داری که بهشت و دوزخ حق‌اند، پس بین من و شهادت حائل مباش! چون این را از او شنیدم، لگام اسبش را رها کردم. او به عبدالرّحمن بن عینیه حمله کرد و اسبش را زخمی کرد. عبدالرّحمن هم نیزه‌ای به وی زد که بر اثر آن، اخرم به‌شهادت رسید. بعد از آن ابوقتاده جلو رفت و پسر از

به‌هلاکت رساندن عبدالرّحمن باز جلو رفت. من نیز دنبالش را گرفتم تا آن‌که شب هنگام دو اسب از آنان گرفتیم و به لشکر آن‌حضرت ﷺ که متشکّل از پانصد یا هفتصد نفر بود ملحق شدیم. من به آن‌حضرت ﷺ گفتم: یا رسول‌الله ﷺ من آنان را در حالت تشنگی ترک کردم اگر شما یکصد سرباز به من بدهید؛ من تمام آن‌ها را یا می‌کشم یا دست بسته پیش شما می‌آورم. آن‌حضرت ﷺ از روی خوشحالی لبخند زد. صبح روز بعد آن‌حضرت ﷺ فرمود: «ابوقتاده» برترین اسب سوار و «سلمه بن اکوع» فایق‌ترین پیاده رو است. بعد آن‌حضرت ﷺ از مال غنایم سهم یک اسب سوار و یک پیاده را به من بخشید.[1]

مصنّف ﷫ می‌فرماید: از احادیث صحیح و ماجرای فوق - داستان حمله به غارت‌گران توسّط حضرت سلمه ﷺ - به استنباط چند مطلب دست می‌یابیم.

۱ - به‌تنهایی حمله بر لشکر دشمن جایز است؛ همان‌گونه که این سه تن بر دشمن حمله بردند و آن‌حضرت ﷺ از اخرم و قتاده و سلمه رضی الله عنهم تمجید کرد.

۲ - بر فرمانده لشکر لازم است مانع حمله‌ی سربازان اسلام به‌تنهایی بر دشمن شود؛ امّا اگر او از عزم آهنین، نیّت راسخ و شوق شهادت آنان اطلاع گردید در آن‌صورت به آنان اجازه حمله دهد، آن‌چنان که سلمه ﷺ ابتدا اخرم ﷺ را از حمله به دشمن به‌تنهایی منع کرد و دوباره به او اجازه داد وآن‌حضرت ﷺ بر عمل آنان ایراد نگرفت.

۳ - درخواست یکصد سرباز توسّط سلمه ﷺ نشان دهنده‌ی آن است که تعداد دشمن زیاد بوده است، ورنه ضرورت نداشت او یکصد سرباز درخواست کند.

عقبه بن قیس رحمه‌الله‌علیه می‌فرماید: در جنگ یرموک شخصی به ابو عبیده‌بن جرّاح ﷺ گفت: امروز تصمیم گرفتم به‌تنهایی بر دشمن حمله کنم آیا شما

۱ - مسند: ۴/ ۵۲-۵۳- مسلم: الجهاد، السیر، باب غزوة ذی قرد، ش ۱۸۰۷

پیامی به محضر آن‌حضرت ﷺ ندارید؟ ابو عبیده ﷺ گفت: سلام ما را به خدمت آن‌حضرت ﷺ برسان و به او بگو: ما وعده‌ی پرودگارمان را راست یافتیم.[1]

حکایت: ۳

درباره‌ی بُسربن‌ارطاة ﷺ آمده است: در جهاد با رومیان، از ناحیه‌ی ساقه‌ی لشکر(پس قراول لشکر) به مسلمانان تلفات سنگینی وارد می‌آمد. حضرت بُسر ﷺ برای آنان سنگر درست کرده بود؛ امّا رومیان پنهانی بر مسلمانان در داخل سنگرها حمله می‌کردند. بُسر ﷺ با مشاهده‌ی آن صحنه با یکصد نفر جنگجو از پشت لشکر در دامنه‌ی کوهی به کمین نشست. آن‌جا در دامنه‌ی همان کوه نظرش به سی اسب افتاد که در کنار معبدی بسته و خودِ سواران به‌داخل معبد رفته‌اند. آنان در حقیقت همان کسانی بودند که از پشت سر به مسلمانان هجوم می‌بردند. حضرت بسر ﷺ اسب خود را در نزدیکی آن اسب‌ها بست و خودش تنها به‌داخل معبد رفت و درب آن‌را از داخل بست. رومیان از بسته شدن دروازه‌ی معبد شگفت زده شدند و به طرف نیزه های‌شان شتافتند در همان حال سه تن از آنان بر زمین افتادند. وقتی همراهان بسر ﷺ او را نیافتند در پی جست‌وجوی وی بر آمدند. آنان اسب او را در کنار معبد یافتند و دیدند شور و غوغایی از داخل معبد به گوش می‌رسید. آنان کوشیدند وارد معبد شوند؛ امّا دروازه بسته بود. آخرالامر سقف معبد را شکافتند و از آن‌جا وارد معبد شدند. آن‌ها حضرت بسر ﷺ را در حالتی یافتند که داشت با دست چپش روده‌هایش را جمع می‌کرد و با دست راستش شمشیر را گرفته می‌جنگید. وقتی همراهان بُسر ﷺ معبد را تحت کنترل خود در آوردند او بیهوش شد و بر زمین افتاد. در این ماجرا چندین رومی کشته شد و تعدادی بدست مسلمانان اسیر شد. آن اسیران از هم‌رزمان بُسر ﷺ پرسیدند: این کیست؟ آنان گفتند: این بسربن‌ارطاة است. آنان گفتند: بخدا سوگند هیچ مادری مثل این را به

۱ - ابن عساکر

دنیا نیاورده است. همراهان بُسر ﷺ روده‌های او را در شکمش جای دادند و آن‌را با عمامه‌ای بستند و از آن‌جا به‌جایی دیگر انتقال دادند. خداوند رحمان او را پس از درمان تندرستی عطا فرمود.[1]

مصنّف ﷫ می‌گوید: حضرت بسر بن ارطاة ﷺ یکی از بزرگترین سپه سالاران این امّت بوده است؛ البته در مورد صحابه بودن وی مورّخان اختلاف نظر دارند.

یزیدبن‌ابوحبیب ﷫ می‌گوید : بسر ﷺ در شمشیر زنی استاد بوده است. خداوند سبحان توسّط وی فتح چندین منطقه را نصیب مسلمانان گردانیده است.

حکایت: ٤

ولید بن مسلم ﷫ می‌فرماید: یک شخص سالمند از «حمص» به من گفت: من با یک شهسوار سالمند رومی ملاقات کردم که یک زمانی فرمانده سپاه رومیان بوده است. یک چشمش کور بود. او با من تعریف کرد: زمانی‌که مسلمانان به «حمص» لشکر کشیدند، ما در کنار دریاچه‌ی قدس مکان گرفتیم. فرمانده رومیان مرا با سی اسب سوار به طرف مسلمانان فرستاد تا یک نفر مسلمان به اسارت بگیرم یا اطلاعاتی از آن‌ها کسب کنم و برگردم. من با لشکر خود به دامنه‌ی کوهی پنهان شدم. در آن هنگام مردی را دیدم که در کنار دریا نیزه‌اش را به گوشه‌ای نهاده و دارد اسبش را آب می‌دهد. وقتی متوجه وجود ما در آن منطقه شد اسبش را زین کرد و نیزه‌اش را در دست گرفت و سوار اسبش شد. ما گمان کردیم او از ما ترسید و به‌طرف لشکر خود پا به فرار گذاشت؛ امّا بر عکس او اسبش را به‌طرف دریا تاخت. ما از جرات و شهامت او شگفت‌زده شدیم. او از دریا عبور کرد و به محل «دلدل» رسید. و از آن‌جا نیز تلاش کرد به آن طرف بپرد؛ امّا موفّق نشد وقتی نا امید شد، بر بالای زین اسب ایستاد و با نیزه از آن‌جا پرید و بدین‌ترتیب موفق به عبور از «دلدل» شد. او اسبش را صدا زد. اسب فوراً خودش را به او رسانید. آن شخص سوار

١ - حافظ مزّی ابوالحجاج

اسبش شد و به‌طرف ما به‌راه افتاد. وقتی به ما رسید بر ما حمله کرد و جمع ما را پراکنده ساخت. به هر یکی از ما می‌رسید او را می‌کشت. ما به‌طرف شهر خود حرکت کردیم و او هم‌چنان در تعقیب ما بود. بر هرکس مجال می‌یافت آن‌را می‌کشت. تا آن‌جا که کسی جز من زنده باقی نماند. او همچنان به حرکت خود ادامه داد تا آن‌که به دروازه‌ی حمص رسید. زمانی که نگهبان دروازه ماجرای تحت تعقیب بودن مرا مشاهده می‌کرد چندین اسب سوار برای امداد من فرستاد. من با دیدن اسب سواران کمکی گمان کردم او وقتی اسب سواران را ببیند عقب نشینی می‌کند. من می‌خواستم وضعیت او را مشاهده کنم. همین‌که صورتم را برگرداندم نیزه‌اش به چشمم اصابت کرد. در همان لحظه اسب سواران بر او هجوم بردند و او را به شهادت رساندند. جماعتی از مسلمانان برای یاری او حرکت کرده بودند؛ زمانی‌که آنان به آن‌جا رسیدند، آن شهسوار بر زمین افتاده بود. وقتی من وارد شهر شدم مردم این کلمه را بر سر زبان‌های‌شان تکرار می‌کردند: «مسحل، مسحل» یعنی آن مرد فوق‌العاده شجاع بود. به‌همین خاطر امروزه در جایی‌که آن شهسوار دفن است، به «دیر مسحل» معروف است.[1]

حکایت: ٥

امام بخاری به روایت براء بن‌عازب ﷺ ماجرای قتل «ابو رافع» یهودی را نقل کرده است. از این‌رو جان نثاری و جان فشانی حضرت عبدالله عتیک ﷺ سزاوار شنیدن است. ما با رعایت اختصار آن‌را ذیلاً نقل خواهیم کرد: آن‌حضرت ﷺ عبدالله‌بن‌عتیک، مسعودبن‌سنان، عبدالله‌بن‌اُنیس، ابو قتاده و خزاعی‌بن‌اسود رضی‌الله‌عنهم را برای قتل «ابو رافع» یهودی مامور ساخت. حضرت عبدالله به دوستانش گفت: شما این جا بنشینید تامن راه چاره‌ای برای ورود به قلعه پیدا کنم. در آن هنگام یک شخص یهودی به‌دنبال الاغش می‌گشت. حضرت عبدالله ﷺ در گوشه‌ای چنان وانمود کرد که برای قضای حاجت نشسته است. در آن لحظه نگهبان

١ - ابن عساکر

قلعه صدا زد: هر کس داخل می‌آید زودتر بیاید من دروازه را می‌بندم. حضرت عبدالله ؓ می‌گوید: من بلادرنگ وارد قلعه شدم و در گوشه‌ای خودم را پنهان کردم. محل «ابو رافع» در بالاخانه بود. معمولاً شبانه در کنارش به قصه گویی می‌پرداختند. وقتی برنامه‌ی قصه گویی به پایان رسید و مردم برسر جاه‌هایشان باز گشتند، دربان درب را بست و کلیدها را به میخی آویزان کرد. هنگامی‌که تمام مردم بخواب فرو رفتند، بلند شدم کلیدها را برداشتم و دروازه را گشودم. بعد خودم را به بالاخانه رساندم. بعد دومرتبه بر گشتم و هر دروازه‌ای را که باز کرده بودم دوباره یکی یکی از داخل بستم. با خود گفتم: تا آن‌زمان که مردم بیدار شوند کارم را خاتمه می‌دهم. باز دوباره به بالاخانه رفتم. آن‌جا خیلی تاریک بود. «ابو رافع» با خانواده‌اش به‌خواب رفته بود. او را صدا زدم، گفت: کیست؟ من صدایش را شناختم، شمشیری به او زدم امّا به‌هدف نخورد. ابو رافع جیغی کشید. من صدایم را تغییر دادم و با لهجه‌ای که حاکی از همدری با او بود، آواز دادم: تو را چه شده است ای ابو رافع؟! ابو رافع گفت: کسی به من شمشیر زد. من محل او را دو مرتبه از آوازش شناختم. شمشیری دیگر به او زدم که بر اثر آن زخمی شد. بعد نوک شمشیر را بر روی شکمش گذاشتم و او را چنان فشار دادم که به کمرش رسید. وقتی آواز شکسته شدن استخوانش را شنیدم مطمئن شدم که کارش تمام شده است. آن‌گاه (برای برگشتن به‌سمت بیرون) حرکت کردم. در حین پایین آمدن از راه پلّه‌ها افتادم و استخوان ساقم شکست. با عمامه‌ام آن‌را بستم و با همان حالت خود را به دوستانم رساندم و گفتم: بروید به آن‌حضرت ﷺ بشارت بدهید. من این‌جا می‌مانم همین‌که خبر مرگ ابو رافع به من رسید، می‌آیم. صبح‌هنگام مرگ ابو رافع بر بالای قلعه اعلام شد. من به‌دنبال اعلان شدن خبر مرگ ابورافع، خودم را به‌جمع دوستانم رساندم و باتّفاق هم در محضر مبارک آن‌حضرت ﷺ حاضر شدیم و مژده‌ی کشته شدن ابورافع را به‌اطلاع آن‌حضرت ﷺ رساندیم. پس از شنیدن جزییات ماجرا، آن‌حضرت ﷺ رو به‌من کرد و گفت: پایت را به‌من نشان بده! من پایم را به

آن‌حضرت ﷺ نشان دادم. آن‌حضرت ﷺ دست مبارکش را بر روی پایم مالید. آن‌گونه احساس کردم که گویی پیش از آن هیچ درد و شکایتی نداشته‌ام.(۱)

همچنین حضرت ابو حدرد اسلمی ؓ همراه با دو تن به لشکری حمله آوردند و خداوند آن سه نفر را در برابر لشکری کلان به فتح و پیروزی رساند و مال غنیمت زیادی بدست آوردند . تفصیلات آن واقعه در بیان «سرایا» خواهد آمد.(۲)

حکایت: ٦

در امم گذشته نیز نمونه‌ی این داستان‌ها به‌چشم می‌خورد.

حضرت «طالوت» به‌همراه سیصد و سیزده مجاهد بر لشکر نودهزار یا سیصد هزار نفری «جالوت» حمله کرد و به‌پیروزی رسید. این واقعه در زمان پس از موسی ؑ رخ داد؛ زمانی‌که قوم بنی‌اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی ؑ جهاد را ترک دادند و کفّار عمالقه بر آنان مسلّط شدند. عمالقه مردان بنی‌اسرائیل را به‌قتل می‌رساندند و زنان و بچه‌های‌شان را به اسارت می‌گرفتند. قوم بنی‌اسرائیل از پیامبرشان خواستند فرماندهی برای‌شان تعیین کند! تا تحت قیادت او خود را از آن ذلّت و غلامی برهانند و نجات دهند. خداوند متعال حضرت «طالوت» را به‌خاطر برخورداری از علم و دانش و شجاعت به‌عنوان امیر آن‌ها انتخاب کرد. او با هشتاد الی نود هزار نفر از بیت المقدّس راهی جهاد با عمالقه شد. در مسیر راه گرما خیلی شدید بود. خدای عزّوجل آن‌ها را آزمایش کرد. بنابر این آن‌ها را به کنار نهری برد. حضرت «طالوت» به لشکریانش دستور داد از یک کف آب بیشتر ننوشید ورنه یارای همراهی ما را نخواهید داشت! اکثر لشکریان بیش از یک کف آب نوشیدند. تمام مردم به علّت عدم رعایت آن دستور، جز سیصد و سیزده تن که به دستور حضرت «طالوت» عمل کرده بودند، قدرت راه رفتن را از دست دادند. برخی می‌گویند: چهار هزار نفر از دریا عبور کردند؛ امّا همین‌که لشکر قدرتمند جالوت را مشاهده کردند

۱ - بخاری: المغازی، باب قتل ابی رافع

۲ - روض الانف: ۲/ ۳۶۲- سیرة ابن هشام.

سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت نفر از لشکریان حضرت «طالوت» عقب نشینی کردند و تنها سیصد و سیزده نفر توانستند با پایمردی جلو بروند. وقتی جالوت به صحنه آمد کلاهی با وزن یکصد رطل بر سر داشت. سرانجام جالوت بدست حضرت داود ﷺ که تا آن زمان کودکی خرد سال بود، کشته شد و لشکریانش دچار هزیمت شدند. [این واقعه در قرآن مجید به تفصیل بیان شده است. برای اطلاع بیشتر به کتب تفاسیر مراجعه کنید!]

همین‌طور در نبرد «قادسیه» به فرماندهی حضرت سعدابن‌ابی‌وقّاص ﷺ، تعداد مسلمانان کمتر از هفت هزار نفر بود و در مقابل تعداد نفرات دشمن چهل هزار یا شصت هزار می‌رسید که با هفتاد فیل مجهّز بودند. آن زمان لشکر دشمن را رستم رهبری می‌کرد. علامه مداینی رحمه‌الله‌علیه می‌فرماید: این جنگ از پانزدهم شوّال تا سه روز ادامه داشت رستم در این جنگ کشته شد و لشکریان او با شکست روبرو شدند.

حکایت: ۷

علامه طرطوشی ﷺ واقعه‌ی حضرت عمروبن‌معدیکرب ﷺ را در جنگ«قادسیه» این‌گونه شرح می‌دهد: او کنار دریا ایستاد و به همراهانش گفت. من دارم برای حمله‌ی دشمن می‌روم، اگر شما در زمان کوتاهی (مثلاً به‌اندازه‌ی فرصتی که شتر را ذبح می‌کنند) به آنجا رسیدید، مرا در میان سپاه دشمن در حالت نبرد خواهید دید. و گرنه مرا در حالی می‌یابید که شهید شده‌ام. او بعد از ایراد این سخنان، خود را به دریا زد و از آن عبور کرد و در صف دشمن به کار زار پرداخت وقتی کنار او رسیدند او را در حالتی یافتند که بر زمین افتاده و دوپای یک اسب را چنان محکم گرفته است که با آن‌که اسب سوار هرچه اسبش را می‌زند اسب سر جایش تکان نمی‌خورد. وقتی سپاه مسلمانان به آن‌جا رسید آن سپاهی دشمن، اسبش را رها کرد و پا به فرار گذاشت. حضرت عمروبن‌معدیکرب ﷺ بر همان اسب سوار شد. و گفت: من ابوثور هستم. نزدیک بود که مرا از دست می‌دادید! همراهانش

به وی گفتند: اسب تو کجاست؟ گفت: تیری به اسبم اصابت کرد و مرا به زمین انداخت.[1]

همچنین حضرت عبدالله بن حنظله ﷺ در روز «حره» از همراهان خود بیعت بر موت گرفت و در آن جنگ هشت پسر خود را یکی پس از دیگری در راه خدا قربان کرد. او در آخر نیام شمشیرش را از وسط دو نصف کرد و تنها جنگید تا آن که سر انجام به‌شهادت رسید.[2]

حکایت: ۸

علّامه طرطوشی و علاّمه قرطبی رحمهماالله هر دو می‌نویسند: طارق بن زیاد ﷺ تنها با هزار و هفتصد مجاهد وارد (اندلس) شد. «تزفیر» که نایب و جانشین «لرزیق» پادشاه اندلس بود سه روز کامل با لشکر ابن زیاد جنگید. بعد نامه‌ای برای شاه نوشت بدین شرح: عده‌ای به ما حمله کرده‌اند. من نمی‌دانم آن‌ها از آسمان آمده‌اند یا از زمین! ما تا کنون در برابر آن‌ها ایستادگی کرده‌ایم. امّا اکنون توان مقابله با آنان را نداریم. برای امداد ما بشتابید. به مجرد آن‌که آن نامه بدست «لرزیق» رسید، با نودهزار اسب سوار به کمک آنان حرکت کرد. بالاخره تا سه روز نبرد شدیدی بین سپاه طارق و لشکر جرّار دشمن ادامه می‌یابد و مسلمانان را با مشکلات مواجه می‌نماید. طارق ﷺ خطاب به مسلمانان می‌گوید: راه نجات ما همین شمشیرها هستند. پشت سر ما دریا و جلوی روی ما دشمن است. من تدبیری را بلدم که رمز فتح یا شهادت ما در آن نهفته است. لشکریان از او پرسیدند: آن تدبیر چیست؟! او جواب داد: ابتدا من به پادشاه حمله می‌کنم. شما مواظب باشید همین‌که من بر او حمله کردم شما با من در حمله با او شریک شوید. جنگ شروع شد پادشاه «اندلس» و جمع کثیری از سپاهیانش به درک واصل شدند و لشکر شکست خورده‌ی او پا به‌فرار گذاشت. مسلمانان آن‌ها را تعقیب کردند و سر انجام آن‌ها را

---

۱ سراج الملوك.

۲ تاریخ الاسلام ذهبی ۲/ ۳۵۶- ۳۵۷.

به‌قتل رساندند. در آن روز فقط تعداد اندکی از مسلمانان شهید شدند. حضرت طارق رحمه‌الله سر«لزریق» را به‌خدمت حضرت «موسی‌بن‌نصیر» (استاندار آفریقا) فرستاد. موسی‌بن‌نصیر از آن‌جا سر او را به دمشق پیش ولیدبن‌عبدالملک فرستاد. بعد طارق ؒ بر«طلیطله» و مغیث رومی بر «قرطبه» حمله بردند و آن دو را فتح کردند. این فتوحات غنایم و ثروت‌های فراوانی به‌همراه داشتند. من جمله‌ی آن غنایم، سفره‌ی حضرت سلیمان ؑ بود که قیمت آن بالغ بر دویست هزار دینار بود؛ چراکه بر روی آن سفره جواهرات زیادی پیوست شده بود.[1]

حکایت: ۹

از تمام این وقایع شگفت انگیزتر و عجیب‌تر واقعه‌ی محمّد بن داود الپ ارسلان ؒ است.

علامه قرطبی ؒ می‌نویسد: پادشاه روم با لشکری مجهّز متشکل از شش‌صد هزار نفر، از قسطنطینیه خارج شد. این آمار غیر از آن‌کسانی بودند که با رضایت و با میل خاطر به آن لشکر ملحق شده بودند. آن لشکر مانند امواج پر متلاطم دریا جلو می‌رفت.

ساز و برگ جنگی آنان غیر قابل تخمین بود. آنان از نیرو وآمار بالای‌شان از روی نخوت و تکبّر تمام عالم اسلامی را برای هر گروه یکصدهزار نفری تقسیم کرده بودند.مثلاً یکصد هزار نفر برای یک منطقه و یک‌صد هزار نفر برای منطقه‌ی دیگر... درنظر گرفته بودند. وقتی ممالک اسلامی از آن وضیّعت بحرانی آگاه شدند رعب و اضطراب دامن‌گیرشان شد و چندین منطقه را برای رومیان تخلیه کردند. الپ ارسلان در آن زمان پادشاه اسلامی عرب (عراق) و عجم بود. وی وزرای خود را جمع کرد و گفت: شما می‌دانید که امروز چه بلای بزرگی بر مسلمانان طاری شده است. رای شما در این‌باره چیست؟ آن‌ها جواب دادند: ظاهراً هیچ کس توان رویارویی با این قشون کفّار را ندارد. البته ما تابع فرمان شما هستیم. سلطان

۱- سراج الملوک.- تاریخ قرطبی.

ارسلان گفت: ما هیچ پناهگاهی نداریم. وقتی چاره‌ای جز مرگ برای ما نیست، پس بهتر است مرگ ما با عزّت باشد. (مرگ با عزّت به از زندگی ننگ بار) وزیران گفتند: اگر شما آماده‌اید، جان‌ها فدای تو هستند. آنان تصمیم بر جهاد گرفتند و قرار گذاشتند در اوّلین شهر بلادشان با لشکر رومیان به‌مقابله بپردازند. در آن لشکر ابتدا بیست هزار سرباز مسلمان شرکت جستند. در نخستین اردوگاه وقتی لشکر مورد بررسی قرار گرفت دیدند تعداد لشکر به پانزده هزار کاهش یافته است. همچنین در اردوگاه دوّم تعداد سربازان از پانزده هزار به دوازده هزار نفر تنزّل کرد. این تنزّل تعداد به‌خاطر آن بود که عده‌ای از ترس فرار کرده بودند. بدین‌ترتیب صبحگاه لشکر بسیار اندک سلطان الپ ارسلان در مقابل لشکر عظیم رومیان رودررو قرار گرفت. آنان سرشان منگ شد و فکرشان صدمه دید. لشکر مسلمانان در مقابل لشکر رومیان به سان نقطه‌ی سفیدی بود که در پیکر گاو سیاه نمودار باشد. سلطان گفت: تصمیم گرفته‌ام بعد از زوال آفتاب جنگ را آغاز کنیم. علتش را از پرسیدند، او گفت: چون امروز روز جمعه است و در تمام روی زمین به‌هنگام ظهر بر روی منابر برای ما دعا کرده می‌شود.

لشکر اسلام بعد از زوال آفتاب نماز را بجای آورد. سپس سلطان گفت: شما هرکس باید با دوستانش خدا حافظی کند و هر وصیّتی دارد وصیت کند. آنان چنین کردند. سپس گفت: ابتدا من به آنان حمله می‌کنم. وقتی من حمله را آغاز کردم، شما نیز حمله را شروع کنید و هر حرکتی را که من انجام می‌دهم شماهم حتما آنگونه عمل کنید.

دشمن بیست صف بسیار طولانی تشکیل داده بود. سلطان گفت: به نام و به برکت ایزد منّان از پشت سر من حمله را آغاز کنید. سلطان خودش حمله را شروع کرد و سایر لشکر نیز به‌دنبال وی بر سپاه دشمن هجوم بردند. آنان صف‌های دشمن را شکستند و آنان را متفرق ساختند تا آن‌که به‌کنار خیمه‌ی پادشاه رسیدند، سلطان وقتی آن‌جا رسید دستور توقّف داد و تمام مجاهدان خیمه‌ی پادشاه رومیان را احاطه کردند. اصلا در تصوّر پادشاه و درباریانش نبود که سپاه مسلمانان به آنان

دسترسی پیدا کنند. بدین‌ترتیب لشکر دشمن غافل‌گیر شد و عدّه‌ای از آنان کشته شدند. مسلمانان یک سر از تن جدا شده را با نیزه برداشتند و اعلان کردند: پادشاه رومیان کشته شده است. وقتی سپاه دشمن اعلان را شنید رو حیه‌ای خود را از دست دادند و شکست خورند و پا به‌فرار گذاشتند. لیکن شمشیرهای مسلمانان انتقام تمام روزهای پیشین را گرفتند به‌گونه‌ای که تمام لشکریان آن‌ها کشته یا اسیر شدند. سلطان بر تخت شاهی پادشاه روم نشست وغذاهای سفره‌ی او را تناول می‌کرد و لباس شاهانه‌ی وی را به تن کرد و دستور داد پادشاه روم را حاضر کنند. پادشاه روم را در حالی به مجلس سلطان آوردند که طنابی بر گردنش انداخته شده بود. سلطان پرسید: اگر تو بر من غالب می‌آمدی با من چگونه رفتار می‌کردی؟! شاه روم در جواب سطان گفت: آیا آن‌وقت شما بر کشته شدن خود شک می‌کردی؟! سلطان گفت: امّا من کشتن انسان مزخرفی چون تو را سزاوار خویش نمی‌دانم. آن‌گاه سلطان دستور دادآن را ببرند و بفروشند. (سربازان) طنابی به‌گردن او انداختند و او را در میان لشکر برای فروش می‌چرخاندند؛ هیچ‌یک از مسلمانان حاضر به خریداری آن نبود. تا آن‌که به آخر صف رسیدند. شخصی گفت: اگر در عوض این سگ آن‌را با من می‌فروشی من حاضرم آن را خریداری کنم. آن سپاهی آن شخص را در محضر سلطان حاضر کرذ وگفت: این آقا خریدار رومی در عوض سگی است سلطان الپ ارسلان گفت: این سگ از وی بهتر است چونکه سگ نفعی در بردارد امّا این رومی هیچ نفعی ندارد. بعد سلطان دستور داد: این سگ را از وی بگیرید وسگ رومی را به او تحویل هید. پس از اندکی مجدداً دستور فرمود: او را آزاد کنند و او را با همان سگ در یک طناب ببندند. و به یکی ماموریت داد تا او را همراه با سگ وارد مملکت آنان ببرد. وقتی شاه روم وارد شهر خود شد ساکنان شهر او را معزول کردند و چهره‌اش را سیاه گردانیدند.[1]

۱ - سراج الملوك- تاریخ قرطبی.

حکایت: ۱۰

ابواسحق انصاری ﵀ می‌گوید:«علی بن اسد» که مرتکب قتل و جنایات بزرگ دیگری شده بود. شبی در کوفه در حال عبور بود. شخصی در حال تلاوت این آیه کریمه بود:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ [زمر:۵۳]

ترجمه: بگو: از طرف من، ای آن بندگانم که تجاوز از حد کرده‌اید بر خود نا امید مشوید از رحمت الله. هر آینه الله می‌آمرزد گناهان‌را همه یکجا، هر آیینه الله همان است آمرزگار و مهربان.

«علی» وقتی این آیه را شنید پیش آن مرد رفت و عرض کرد: دوباره همان آیه را بخوان: آن شخص دو مرتبه آن آیه را تلاوت کرد. او چندین بار از آن مرد درخواست کرد تلاوت آیه را تکرار کند و آن مرد نیز تلاوت آیه را تکرار می‌کرد. علی بلند شد به خانه رفت غسل کرد و لباس‌هایش را شست و به عبادت مشغول گردید. از بس که او زیاد گریه کرد، چشمانش آسیب برداشتند و زانوهایش مثل زانوهای شتر شد. بعداً او علیه رومیان، در یک جهاد دریایی شرکت کرد. مسلمانان کشتی‌های خود را در کنار کشتی‌های رومیان بردند. «علی» گفت: امروز من برای حاصل کردن جنّت تلاش می‌کنم. او با گفتن این سخن بر روی یکی از کشتی‌های رومیان پرید و به آنان حمله کرد و جنگ را ادامه داد تا آن‌که با چند رومی در یک گوشه‌ی کشتی یکجا جمع شدند و کشتی غرق شد. «علی بن اسد» که لباس جنگی به تن داشت در دریا افتاد و شهید شد.[1]

حکایت: ۱۱

محمّدبن ثاقب می‌فرماید: زمانی‌که مسلمانان در جنگ «یمامه» عقب نشینی کردند حضرت سالم ﵁ گفت: ما همراه رسول‌الله ﷺ این‌گونه (عقب نشینی)

۱ - ابن عساکر

نمی‌کردیم. بعد او سنگری درست کرد و بر آن ایستاد و جنگید تا آن‌که به‌شهادت رسید. در آن روز پرچم مهاجران بدست او بود. این واقعه در دوران خلافت حضرت ابوبکر ؓ در سال دوازدهم هجری به وقوع پیوست.

حکایت: ۱۲

مالک بن دینار ؒ می‌گوید: عبدالله‌بن‌غالب در روز جنگ «زاویه» گفت: من چیزی را می‌بینم که تحمّل صبر بر آن محال است. بدوید ما را به طرف بهشت ببرید! او این‌را گفت و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و جنگید تا آن‌که شهید شد. می‌گویند: از قبر وی بوی مُشک می‌آمد. مالک‌بن‌دینار ؒ می‌فرماید: من بر سر قبر او رفتم و مقداری خاک برداشتم و بوکشیدم، از آن‌ها بوی مشک می‌آمد.[1]

حمله یک نفر بر جمعی از دشمن چه حکمی دارد؟

در این‌باره تا به این‌جا دلایل متعددی خواندید. علمای کرام در این‌باره اقوال مختلفی دارند که برخی از آن‌ها از این‌قرار است:

۱- امام محمّد غزالی ؒ می‌فرماید: اگر کسی اطمینان داشته باشد قبل از شهادت حتماً زیانی بر دشمن وارد می‌کند، یا آن‌که می‌خواهد توان یا حمیّت و شوق شهادت مسلمانان را برای کفّار به‌نمایش بگذارد تا بدین‌طریق دشمن مرعوب شود برای چنین فردی اقدام به چنین کاری جایز است، اگر چه بر شهید شدن خود یقین داشته باشد. امّا اگر بداند که از حمله‌ی او هیچ ضرری به دشمن نمی‌رسد، این حرکت او حرام است؛ مانند مرد نابینایی که خود را در قلب سپاه دشمن بزند و بگوید: مرا شهید کنید.[2]

۲- علاّمه نووی ؒ می‌فرماید: نزد جمهور علما رفتن یک فرد برای حمله به‌دشمن که جانش را به‌خاطر حصول شهادت به مخاطره بیندازد، بدون کراهیت

۱ - بیهقی

۲ - اتحاف السادة الیقین: ۷۷۷/ ۲۶

جایز است. علاّمه نووی ؒ از قصّه‌ی عمیربن‌حمام ؓ - که چندین بار گذشته است استناد می‌جوید.[1]

۳- امام شافعی ؒ می‌فرماید: صحابه‌ی کرام ؓ در محضر آن‌حضرت ﷺ در مبارزه‌ی تن به تن سهم می‌گرفتند. چنانکه یکی از انصار زمانی که فضایل جهاد را شنید، به تنهایی بر لشکر مشرکان حمله برد. آن انصاری حضرت عوف بن عفراء بن معوّذ ؓ بود.[2]

علاّمه قرطبی ؒ می‌فرماید: درباره‌ی حمله‌ی یک نفر بر لشکر بزرگ (دشمن) علما اقوال مختلفی دارند.

قاسم بن مخیمره، قاسم بن محمّد و عبدالملک می‌فرمایند: هر شخصی‌که توانایی و خلوص نیّت به خدا داشته باشد. برایش مانعی ندارد که تنها بر لشکر دشمن حمله کند؛ امّا اگر توانایی ندارد این، به‌نوعی خود را به هلاکت انداختن است.

قولی دیگر نیز این‌که: اگر آن شخص در طلب شهادت مخلصانه است، آن‌وقت می‌تواند حمله کند؛ چراکه خواست و هدف آن شخص چیزی است که در این آیه‌ی کریمه خداوند بیان فرموده است:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾ [بقره ۲۰۵:]

و از مردمان کسی هست که می‌فروشند خویش را برای طلب رضامندی الله.

ابن‌خوایز منداد ؒ می‌گوید: حمله‌ی یک فرد بر یکصد نفر یا بر تمام لشکر یا بر جماعتی از خوارج و دزدان، دو صورت دارد: اگر ظنّ غالب حمله کننده آن است که می‌تواند طرف مقابل را بکشد و خودش محفوظ بماند، آن حمله بسیار زیبا است. و اگر ظنّ غالب او آن است که شهید می‌شود و دشمن را نیز ضرر می‌رسد یا حمله‌ی آن به نوعی برای مسلمانان مفید واقع می‌شود این نوع حمله نیز جایز است.

۱ - شرح نووی علی صحیح مسلم: ۱۲/ ۱۸۷

۲ - سنن کبری: ۹/ ۴۴- ۴۳.

زمانی‌که مرتدّین قبیله‌ی بنوحنیفه در باغی پناه گرفتند، شخصی از مسلمانان گفت: مرا در «خَجَفه» [1] بگذارید و درمیان سپاه دشمن بیندازید. مسلمانان چنان کردند. آن شخص تنها جنگید و دروازه را از داخل باز کرد. [2]

داستان هفت نوجوان انصاری که برای دفاع از جان آن‌حضرت ﷺ جان‌های خود را فدا نمودند و بر لشکر بزرگ حمله کردند قبلاً گذشت.

۵- قول امام محمدبن‌حسن ﷺ نیز در این‌باره همان است که بالا گذشت. یعنی اگر هدف مجاهد زیان رساندن به دشمن یا نیرو بخشیدن به مسلمانان یا ایجاد ترس و وحشت به دشمن باشد، جایز است وگرنه مکروه است. [3]

[حکم حملات استشهادی که امروزه اتفاق می افتند طبق اقوال ودلایل مذکور به طور کامل واضح شد]

[مصنّف ﷺ این بخش را اختصاص می‌دهد،به بیان احکام «مبارزه» واقوال و حکایات در این‌باره.

«مبارزه» آن است که قبل از آغاز جنگ عمومی ، شخصی تنها به میدان بیاید و از کافران مبارز بطلبد. به‌خاطر این‌که این روش امروزه مروّج نیست، فی الحال احکام آن ذکر نمی‌شود اگر چنانچه در آینده ه نیاز باشد. شاید خدمتگذاری این فصل را به این کتاب اضافه کند. انشاءالله جنگ‌های امروزی به‌مانند جنگ‌های قدیمی مبدّل خواهند شد.]

[این باب امروزه از اهمیّت خاص و فوق العاده ای بر خوردار است. آن‌را مکرّرا بخوانید و به‌سمع دیگران برسانید؛ چراکه امروز جهان کفر جنگ و بدبختی را بر جامعه‌ی اسلامی تحمیل کرده است. پیروزی ما مسلمانان زمانی امکان پذیر است که

۱ - سپری است از چرم که درآن سنگ های بزرگ گذاشته می شود وبا آن پرتاب می گردد (به‌تعبیر امروزیها منجنق چرمی.

۲ - تفسیر قرطبی: ۲/ ۳۶۳- ۳۶۴

۳ - همان: ۲/ ۳۶۴.

هر فرد ما مانند گذشتگان عزم تاختن بر قلب لشکر دشمن و عزم درهم شکستن صفوف آنان را بدون ترس و واهمه داشته باشد.

امروز که جهاد جهانی آغاز شده است در آن، کاری که از یک جانباز استشهادی سر می‌زند، از دست تمام لشکر ساخته نیست.

امروز حمله بر صفوف دشمن و رخنه کردن در پایگاهای‌نظامی آن و از بین بردن افراد زبده‌ی دشمن بر مسلمانان لازم است. و این کار تنها از یک فدایی از خود گذشته بر می‌آید. امروز به جانشینان راستین براءبن مالک، سلمه بن اکوع زیاد بن سکن رضی‌الله‌عنهم اجمعین نیاز شدید وجود دارد که با نهایت قاطعیت ایمانی و سرشار از غیرت اسلامی اعلان کنند، ما هم به تنهایی - انشاءالله - می‌توانیم مایه‌ی مرگ دشمن قرار بگیریم.

سوگند به‌خداوند! اگر ده جوان با شیوه‌ی خاص جان‌های‌شان را قربان کنند، از عمل ده‌هزار نفر کارآمدتر خواهد بود.

در این برهه از زمان بر مسلمانان لازم است افرادی شایسته برای این کارتربیت کنند. آن‌وقت خواهیم دید که دشمن دست آشتی و صلح را به‌طرف ما دراز خواهد کرد؛ امّا برای اجرای این طرح رهبرانی مؤمن ومقتدر بکار است که دارای علم و عمل باشند و بتوانند با موفّقیت این راه را ادامه بدهند.

بار الها! ما را به نقش قدم صحابه رضی الله عنهم راه بنما و فهم و عمل عنایت فرما!آمین]

باب بیست پنجم

بیان گناه فرار از میدان جهاد

خداوند می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ۝ وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [انفال ۱۵-۱۶]

ترجمه: ای مومنان، چون به‌هم آیید با کافران انبوه کرده، پس مگردانید به‌سوی ایشان پشت را. هرکس بگرداند به‌سوی ایشان آن‌روز پشت خود را، مگر رجوع کنان برای جنگی یا پناه جویان به‌سوی گروهی (بجز از این دو صورت)، پس هراینه (او)بازگشت به‌خشمی از الله و جای او جهنّم است و (جهنم) بد جایی است.

بدانید که به اتفاق تمام علما گریز از میدان جهاد، بدون عذر شرعی از گناهان کبیره محسوب می‌شود و مرتکب آن مستحق خشم و نارضایتی خداوند خواهد شد.

در این‌باره احادیث زیادی وارد شده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - حضرت ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: از هفت چیز مهلک بپرهیزید. از آن‌حضرت ﷺ پرسیده شد: آن مهلکات کدام‌اند؟ آن‌حضرت ﷺ جواب داد: ۱- شرک با خدا ۲- جادو گری ۳- کشتن کسی که خداوند کشتن آن‌را حرام قرار داده است. ۴ - خوردن مال یتیم ۵ - خوردن ربا ۶ - فرار از میدان جهاد ۷ - تهمت زدن بر زن پاک و عفیفه و مومنه.[1]

۲- از حضرت ثعبان ﷺ مروی است: آن‌حضرت ﷺ نامه ای به اهل یمن نوشت. آن نامه حاوی مسایل فرایض، سنن، دیت و غیره بود. همچنین علاوه بر

۱ - بخاری در صحیح: الحدود، باب رمی المحصنات، ش ۶۸۵۷.- مسلم در صحیح: الایمان، باب بیان الکبائر و اکبرها، ش ۸۹

این‌ها در آن نامه نوشته بود که نزدیک خداوند در روز قیامت بزرگترین گناه، کشتن مسلمان به نا حق، فرار از میدان جهاد و نافرمانی والدین است.[1]

۳- حضرت ابوهریره ﷺ فرمودند: انسان با جرأت کسی است که در انظار دشمن فرار کند و بزدل کسی است که در رویارویی دشمن ایستادگی کند تا آنچه که خدا بخواهد پیش بیاید. عرض کرده شد ای ابوهریره! چگونه این‌طور می‌شود؟ [که فرار کننده شجاع و مقابله‌گر ترسو باشد] حضرت ابوهریره ﷺ جواب داد: کسی که از میدان جهاد بگریزد آن عمل او نشانه ی مقابله ی او با خدا ا ست. [او از خدا نمی‌ترسد گویا او به‌اصطلاح شجاع است.] و فرار او از همان شجاعت او ناشی می‌شود. امّا آن کسی که ایستادگی می‌کند، ایستادگی این نشانه ی ترس او از خداوند است. [عدم فرار گویا ناشی از ترس و بزدلی از اوتعالی است.][2]

مسایل اتّفاقی بین علما پیرامون فرار از معرکه‌ی جهاد

۱- جهاد فرض کفایه است؛ لیکن زمانی‌که مسلمانان وکفار رو در روی هم قرار بگیرند، جهاد فرض عین می‌شود و عقب نشینی از میدان نبرد حرام است.

۲- اگرکفّار دو برابر مسلمانان نباشند فرار از میدان حرام است. البته در صورت‌های ذیل فرار از میدان جهاد (جایز است)

الف - برای فریب دشمن عقب نشینی کردن، مثلاً از صحنه به هدف کمین گرفتن می‌گریزد تادشمن او را تعقیب کند و بدین‌ترتیب بتواند راحت تر به او حمله کند.

ب- عقب نشینی به آن‌خاطر که این‌جا جای تنگ‌است و عقب‌تر جای وسیع‌تراست یا به‌علت حرارت آفتاب یا شدّت باد به جایی که آفتاب و هوای مناسب‌تر باشد عقب نشینی کردن

۱ - مجمع الزوائد: الایمان، باب فی الکبائر، ۱/ ۱۰۴.

۲ - کتاب الجهاد: ۱/ ۸۲/

ج- یا عقب نشینی کردن به آن‌خاطر که شخص به سپاه خود برسد و از آن‌جا دوباره خود را آماده‌ی حمله و نبرد بکند، اعم از آن که لشکر دور باشد یا نزدیک، لشکر زیاد باشد یا کم.

۳- به‌خاطر بیماری یا تمام کردن اسلحه و مهمّات از قبیل (تیر و...) در این‌صورت هم به قصد حمله‌ی مجدّد عقب‌نشینی کند.

۴- اگر تعداد دشمن از دو برابر تعداد مسلمانان متجاوز باشد، عقب نشینی جایز است؛ لیکن ایستادگی و پایمردی افضل است؛ بخصوص هنگامی که توان جنگیدن داشته باشد در این‌باره ذکر چند وقایع شگفت آور در باب پیشین گذ شت.

۵ - در صورت کشته شدن فرمانده لشکر فرار کردن وگریز از میدان جایز نیست.

۶ - اگر تعداد لشکر مسلمانان به دوازده‌هزار تن می‌رسد به‌هیچ وجه عقب نشینی جایز نیست؛ چرا که ارشاد رسول‌الله ﷺ است: «لشکر دوازده‌هزار نفری به سبب قلّت تعداد مغلوب (دشمن) نحواهد شد».[1]

رمز ثابت قدمی، ایستادگی و غالب شدن

معیّت خداوند به بندگان خود به دو صورت است:

۱- معیّت به‌اعتبار علم و احاطه که هیچ بنده ای از محدوده‌ی علم و قدرت او خارج نیست و تذکره این نوع معیّت در این آیه‌ی مبارکه بیان گردیده است: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ﴾ [الحدید-۴]

ترجمه: و او با شما است هر کجا که باشید.

همین تعبیر در این آیه نیز موجود است:

---

۱ - ابوداود: الجهاد، باب فی ما یستحب من الجیوش، ۳/ ۸۳- سنن کبری: ۹/ ۱۵۶

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [مجادله-۷]

ترجمه: «ایا ندیدی که الله می‌داند انچه دراسمان‌ها ست وانچه درزمین‌است. نمی باشد با یکدیگر راز گفتن سه شخص مگر خدا چهارم انان است و نمی‌باشد راز گفتن پنج شخص مگر ان‌که ششم ان‌ها الله است ونه کمتر از این مگر الله با ایشان است و نه زیاده از این مگر الله با ایشان است هر کجا که باشند، باز خبر دهد ایشان‌را روزقیامت به انچه کرده اند هراینه الله به هرچیز دانا است

۲- معیّت نصرت یعنی حمایت و غالب کردن بر دشمن. خداوند سبحان مومنان را به‌طور خصوصی مدد می‌فرماید تا دشمنان را هلاک کنند. این نمونه معیت در این دو آیه مورد بحث واقع شده است: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [توبه -۴۰]

ترجمه: آن‌گاه که می گفت یار خود را، اندوه مخور هر آیینه خدا با ماست.

﴿وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمْ﴾ [محمد: ۳۵]

ترجمه: و شمایید غالب و الله با شماست.

شرط مشمولیّت بر خورداری انسان از این نوع معیّت خداوند آن است که بنده حق بندگی را ادا کند و بندگی‌اش آمیخته با نافرمانی اوتعالی نباشد. هر مجاهدی که این نوع بندگی (یعنی بندگی‌ای که آکنده از اطاعت و فرمان برداری از خدا باشد) را اختیارکند. هیچ کس توان غلبه بر او را ندارد؛ چرا که خداوند همراه آنان و یار مدگار آنان است.

خداوند می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ [محمد-۱۱]

ترجمه: این به سبب آنست که الله کار ساز مسلمانان است وبه سبب آن است که کا فران را هیچ کارسازی نیست.

امّا هرگاه مجاهد، حق فرمانبرداری وبندگی را ادا نکنند و عامل به احکام خداوند نباشد یا مانند کفار در گرداب گناه غرق شود پس بی‌گمان حالت او هیچ فرقی با حالت دشمن ندارد. در چنین وضعیتی در دل مجاهد مانند کفّار، ترس، محبت دنیا وذلت، نفوذ می‌کند وآن وقت زندگی ذلت بار را از مرگ باعزّت ترجیح می‌دهد. اثرات نافرمانی برحسب میزان نافرمانی بزرگ وتاثیرش بیشتر می‌شود. و چنان‌چه نافرمانی کوچک باشد اثر آن کمتر بروز می‌کند. آیا به واقعه ی«حنین» اندیشیده‌اید؟! در غزوه‌ی حنین برخی انسان‌های تازه مسلمان به علت تفاخر وغرور از کثرت و تعداد و غافل از نصرت خدا، ابتدا باشکست خسارت باری روبه روبروی شدند؛ اما بعداً به علت آن که رسول‌الله ﷺ معصوم بود و گروهی از مسلمانان نیز ازفخروتفاخر بدور بودند، آنان توانستند استقامت نشان دهند و سرانجام به فتح و پیروز دست یابند و کفر راشکست بدهند. (تفصیل واقعه حنین انشاءالله بیان خواهد شد)

قرآن مجید برای تفهیم این موضوع درموارد متعدّدی جهاد وقتال را توأم با تقوا ذکر کرده است. خداوند متعال ارشاد می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗ﴾ [توبه-۱۲۳]

ترجمه: ای مسلمانان جنگ کنید با آن‌که نزدیک شمااند از کافران و باید که کافران بیابند در شما درشتی را.

بعد بلا فاصله به‌دنبال آن ارشاد می‌فرماید: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [توبه: ۱۲۳]

ترجمه: وبدانید که الله با متّقیان است.

همچنین بعد از تسلّی رسول‌الله ﷺ مبنی بر آن‌که از سازش های کفّار غمگین نشود، می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ﴾ [نحل: ۱۲۸]

ترجمه: هر آیینه الله با پرهیز کاران است و (با) آنان که ایشان نیکوکاران‌اند.

آن‌حضرت ﷺ به عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرمودند: «شما خدا را یاد کنید، او شما را یاد می‌کند. الله را یاد کنید، او را در جلوی خود می‌بینید.»[1]

رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: اگر امّت من در مال غنیمت خیانت نکنند، هیچ‌وقت دشمن نمی‌تواند در برابر او ایستادگی کند.

در روایتی آمده است: حضرت ابوذر رضی الله عنه به حبیب بن مسلمه گفت: آیا در میدان جنگ دشمن به اندازه‌ی مدت دوشیدن بز (یعنی در اندک مدّتی) در مقابل شما می ایستد؟ فرمودند:بله! [بعضی اوقات] به مدت دوشیدن سه بز در مقابل ما می‌ایستند. ابوذر رضی الله عنه ارشاد فرمودند: سوگند به پروردگار کعبه در میان شما افرادی خائن در مال غنیمت وجود دارد. [علت مقابله کردن دشمن وهمّت او به جنگ با شما مسلمانان ناشی از همین امر است]

علامه ابن کثیر رحمه الله می‌نویسد: در زمان «رکن الدّین بیبرس» رحمه الله یکی از مجاهدان اسبی داشت. او در میدان جنگ پیش روی کرد. در اثنای جنگ آن اسب سستی از خود نشان می‌داد. آن مجاهد اسب را برای جلو رفتن، می زد؛ اما آن اسب عقب نشینی می‌کرد. او به شگفت آمد.شب خواب دید اسبش را به خاطر سستی‌ای‌که از خود نشان داده بود ملامت می‌کند و اسب به او می‌گوید: من چگونه بر دشمن حمله کنم، در حالی که شما علوفه ی مرا با درهم (مغشوش) کم ارزشی خریده‌اید؟! وقتی آن مجاهد صبح از خواب بلند شد. به‌سراغ علف فروش رفت. به مجرد آن‌که چشم علف فروش به وی افتاد، فوراً به او گفت: آن درهمی که شما به من داده اید مغشوش و کم ارزش بوده است. آن مجاهد بلافاصله در عوض آن درهم یک درهم با ارزش به او داد.[2]

واقعه‌ی دیگری نیز این‌گونه مشهوراست: یک‌مرتبه مسلمانان قلعه‌ای از دشمن را چندین روز متوالی به‌محاصره خود در آوردند؛ امّا فتح نصیب شان نمی

---

۱ - ترمذی در سنن: ابواب صفة القيامة، ۴/ ۷۶.

۲ - تاریخ ابن کثیر

شد. چون آنان یک سنّت از سنت‌های رسول‌الله ﷺ را ترک داده بونـد. وقتـی فکـر کردند دریافتند که درمسواک زدن سستی‌شده‌است. تمام لشکر آن سنّت را زنـده کردند آن‌گاه بلافاصله قلعه فتح شد. ببینید وقتی از ترک یک سنت آن‌قدر نحوست پیش می آید. حالا بیندیشید که از ارتکاب محرمات وحرام خوری چه نحوست هایی پدید می‌آید ؟! یقیناً مبادرت به انجام این‌گونه اعمال باعث شکست وذلّت مجاهدان می‌شود.

پس ای مجاهدان معزّز! اصلاً اراده‌ی نافرمـانی خـدا را در دل هـای تـان راه ندهید وضمیرتان را از نافرمانی او حفاظت کنید! ظلمـت کـده‌ی وسـاوس را تحـت الشعاع انوار یقین و توکّل قراردهید! و یقین داشته باشیدکه به هـر حـال مـوت در وقت مقرر خودش می‌آید. هیچ راه و جای پناه وهیچ تدبیری برای نجـات از مـرگ نیست.! خداوند می‌فرماید: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾ [نسا: ۷۸]

ترجمه: هرجا که باشید دریابد شما را مرگ واگر چه باشید در محل‌های محکم

بدون تردید اگر درتقدیر الهی، کشته شدن کسی نوشته است او را هیچ چاره ای جز آن نیست.

﴿قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ﴾ [ال عمـران: ۱۵۴]

ترجمه: بگو اگر می‌بودید درخانه‌های خویش هر آیینه بیرون می‌آمدنـد کسـانی کـه مقـدر شده است بر ای‌شان کشته‌شدن به‌سوی کشتارگاه خویش.

ای مجاهدین کرام! برای ایجا د فرق بین خود ودشـمنان‌تـان، چـادر تقـوا را بپوشید [تا هیچ صفتی از صفات کفار در وجود شما نمایان نشود]

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [ال عمران: ۱۵۹]

ترجمه: پس آن گاه که قصد محکم کردی پس اعتماد کن بـر الله. هـر آئینـه الله دوسـت می‌دارد توکل کنندگان را.

﴿وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج-۴۰]

ترجمه: والبته نصرت خواهد داد الله کسی را که قصد نصرت دین وی را می‌کند وهـر آئینـه الله توانا وغالب است.

ای فرار کننده از میدان جهاد! اگر آرزوی طول حیات داری فراموش نکن کـه هرگز نمی توانی ازفرار کردن ازمیدان جهاد به زندگی ات بیفزایـی! ازجنگیـدن واز استقامت در میدان جهاد قبل از آن‌که موتت فرا برسد هرگز نمی میری! اگر امروز از میدان بگریزی با خود بیندیش که به چه چیزی دست می‌یـابی؟ وچـه چیـزی را از دست می‌دهی؟! جز آن‌که پروردگارت را نـاراض مـی‌کنـی ،ودر چشـم مسـلمانان وکافران زبون می‌شوی و به زندگی‌ات یک لمحه هم اضافه نمی‌شود. از مرگ با عزّت به‌سوی مرگ ذلّت بار سوق می یابی! در حالی‌که شیوه‌ی شیر مردان چنین است که:

واذا لم یکن من‌الموت بدٌ   فمن العجز ان تموت جباناً[1]

وقتی چاره‌ای جز مرگ نیست، پس چرا با مرگ بزدلانه و با ذلت بمیری!

وعِش ملکاً او مُت کریماً فاِن تَمُت   وسیفک مشهورٌ بکفّک تُعذر

اگرمانند پادشاهان زندگی کنی یا باعزت بمیری؛ اما به هنگام مرگ شمشـیر برهنه در دستت باشد.

محرمـة اکفـال خیلـی علـی القنـا   و دامیـــة لبّاتهـــا ونحورهـــا

حـرام علـی ارماحنـا َطعـنُ مُـدبرِ   و تندق منها فـی الصّدور صُدورها

کفل[2] اسب‌های ما بر نیزها حرام است، درحالی‌که از گردن ها و سینه‌هـای آن‌ها خون می‌چکد و بر نیزه‌های ما حرام است، ضربه زدن درحال پشت دادن، بلکه آن‌ها فقط سینه‌ها را شکار می‌کنند.

و ما القتلُ با البیض الرّقـاق نقیصـة   اذا کـان لا یخلـو مـن العـزّ والفخـر

---

۱ – دیوان متنبی

۲ – کپل، سرین و ران اسب یا الاغ را می‌گویند.

ونحن أُناسٌ لا نری الموت سبّة　　اذا کان بین البیض و الاسل السُّمر

کشته شدن بوسیله‌ی شمشیر ننگ نیست؛ به‌شرطی‌که ازعزت وافتخار خالی نباشد. ما چنان افرادی هستیم، مرگی را که در لابلای شمشیرها ونیزه‌ها به سراغ ما می‌آید، آن را عار تلقّی نمی‌کنیم

من کان یکره ان یلقی منیته　　فالموت اشهی الی نفسی من العسل
فلا التقدّم فی‌الهیجاء یعجلنی　　ولا الحذار ینجینی من الاجل

اگر کسی موت را ناخوش دارد، باشد؛ اما مرگ برای من از عسل لذیذتر است. مرگ از جلو رفتن درجنگ و ازگریختن از میدان جنگ، پس و پیش نمی‌افتد.

فی‌الجبن عارٌ فی‌الاقدام مکرمة　　فمن یفرّ فلا ینجو من القدر

بزدلی عار و جلورفتن عزّت وکرامت است. فرار کننده، از چنگ مرگ آزاد نخواهد شد.

والحرب ان لاقیتها فلا یکن منک الفشل　　اِصبر علی اهوالها لا موت الاّ بالاجل

در وقت نبرد و پیکار،کسی بزدلی شما را نبیند. مردانه بجنگید؛ اچرا که وقت مرگ متعین است.

و ان کانت الابدان للموت أنشئت　　فقتل امرءٍ فی‌الله باالسیف اجمل

وقتی این جسم برای مردن خلق شده است، پس بهتر است در راه خدا کشته شود.

ای فرار کننده از میدان جهاد!

طوری نباشد که در صحنه‌ی نبرد پا به فرار بگذاری و ناخود آگاه تیری به پشت تو اصابت کند و در دنیا و آخرت خاک سیاه بر سرت شود.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «یا الله! به‌تو پناه می برم از آن‌که در راه تو پشت کنم و پا به فرار بگذارم ودر همان حالت کشته شوم.[1]

شیخ ابوالقاسم قشیری قصه‌ی دو صوفی را این‌گونه نقل کرده است: دو صوفی مدّتی مشغول تزکیه و حرکت در مسیر سلوک بودند. مدتی بعد یکی از آن ها نا پیدا شد و آن دیگری به جهاد با رومیان خارج شد. در دوران جنگ یک جنگ جوی رومی که زره به‌تن داشت و مسلح بود، مسلمانان را به مبارزه طلبید.

سه تن از مسلمانان یکی پس ازدیگری با او درگیر شدند و سرانجام شهید شدند. در آخر همین صوفی بزرگ به میدان آمد. وقتی نزدیک بود مقابله شروع شود، همان جنگ‌جوی رومی نقاب از چهره‌ی خود برداشت. مرد صوفی دید او همان دوست صوفی او است. شگفت زده از او پرسید: تو از طرف کفار با ما می جنگی؟ او جواب داد: بله! طمع زرق و برق دنیا باعث شد اسلام را رها کنم. اکنون نزد من زن ومال بی‌شمار است. آن بزرگ گفت: دوباره به اسلام روی بیاور؟ او گفت: خیر! من اکنون درمیان رومیان معزز هستم ونمی توانم ذلت باز گشت دوباره به اسلام را تحمل کنم.(العیاذ با الله) آن صوفی بزرگ به‌گونه‌ای با استفاده از نوعی تاکتیک جنگی موفق شد به وی نیزه ای بزند و او را از پای در آورد.

آن مرد بد بخت با وجود آن همه زهد وریاضت سالیان متمادی، در حالت ارتداد مرد ودر دنیا وآخرت خسارت و زیان را از آن خود ساخت.[2]

نظیر چنین وقایع بسیار است. چه بسا اشخاص بد سرشت وبد قسمت به دست کفار اسیر شده‌اند. وقتی زیبایی وزرق وبرق شهرهای کفار را دیده‌اند، درمنجلاب فتنه افتاده و ازدین خود برگشته‌اند. به‌عنوان مثال نمونه‌ای دیگر را ذکر می‌کنیم:

---

۱ - نسایی در سنن: الاستعاذة، ۸/ ۲۸۲- ۲۸۳.

۲ - الرسالة القشیریة: ۱/ ۳۵۰- ۳۵۲.

عبده بن عبدالرحیم می‌گوید: ما برای جهاد با رومیان خارج شدیم. جوانی با ما همراه بود که از همه قاری‌تر و عالم‌تر بود. روزها روزه می‌گرفت وشب‌ها را درحالت قیام می‌گذراند. یک مر تبه از کنار یکی از قلعه‌های رومیان عبور کردیم. در آن‌وقت اجازه‌ی حمله به آنان‌را نداشتیم. آن جوان به‌طرف قلعه براه افتاد. ما گمان کردیم او برای دستشویی می‌رود. نگاه او به یک زن مسیحی افتاد و به دام عشقش مبتلا گردید. او به زبان رومی به آن زن گفت: چه‌گونه می‌توانم به تو راه بیابم؟ آن زن گفت: به دین مسیح ایمان بیاورا آن گاه دروازه‌ی قلعه را برای تو باز می‌کنیم. تو بیا من مال تو می‌شوم. آن جوان وارد قلعه شد لشکریان ما از این ماجرا بسیار متاسف شدند؛ زیرا همه‌ی ما او را به عنوان فرزند حقیقی خود می‌شناختند. بار دیگر از کنار همان قلعه عبور کردیم همان جوان همراه با مسیحیان از بالای همان قلعه به ما نگاه می‌کرد. ما به آن جوان گفتیم: ای جوان! قرآن، علم، روزه و نمازهای تو کجا شدند؟ او به ما گفت: تمام قرآن را فراموش کرده‌ام فقط این آیه را بیاد دارم:

﴿رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾

ترجمه: بسا بود که دوست دارند کافران، کاش مسلمان بودند.[1]

مصنّف ؒ می‌فرماید: بسا اوقات خداوند متعال ایمان کسانی را که به دست کفار می‌افتند محفوظ نگه می‌دارد و آنان را از اسیر شدن در دام فتنه‌های کفار حفاظت می‌کند. به واقعه‌ای پیرامون همین موضوع توجّه فرمایید:

*حضرت عبدالله بن عبّاس ؓ می‌فرماید: رومیان عبدالله بن حذافه‌ی سهمی ؓ را دستگیر کردند. سردار رومیان به او گفت: دین مسیحیّت را قبول کن! در غیر این صورت تو را داخل دیگ روغن در حال جوش می اندازم. عبد الله ؓ گفت: هر چه می‌توانید بکنید! من دست از اسلام بر نمی‌دارم. سردار رومی دیگی پر از روغن طلبید وآن را خوب جوشاند. اسیری از مسلمانان آورده شد، او را به پذیرش دین مسیحیّت دعوت دادند. او انکار ورزید. او را در داخل همان دیگ

۱ - بیهقی:

انداختند. که در اثرآن (گوشت بدنش از استخوان‌ها جدا شد و) استخوان‌هایش نمودار شدند. سردار به عبدالله ؓ گفت: دین مسیحیّت را بپذیر ورنه به چنان سرنوشتی دچار خواهی شد. عبدالله همچنان از پذیرش دین مسیحیّت انکار کرد. سردار دستور داد عبدالله را در دیگ بیندازند. عبدالله ؓ شروع به گریستن کرد. سردار تصور کرد عبدالله ؓ از ترس مرگ به گریه افتاده است. بنابر این دستور داد: اورا دوباره پیش او بیاورند. وقتی عبدالله را آوردند، گفت: گمان نکنید من از اندیشه‌ی مرگ می‌گریم. گریه‌ی من به خاطر آن است که من یک جان دارم و آن را در راه خداوند قربان می‌کنم. ای کاش به اندازه‌ی موهای بدنم جان می‌داشتم و با همه‌ی آن‌ها این‌گونه معا مله می‌شد. سردار رومی شگفت زده شد و گفت: تو سرِ مرا بوسه بزن من تو را آزاد می‌کنم. عبدالله ؓ گفت: من این کار را هم انجام نمی‌دهم. سردار رومی گفت: اگر آیین مسیحیّت را قبول کنی من دخترم را به تو می‌دهم وتو را در اداره‌ی حکومتم سهیم می‌گردانم. حضرت عبدالله ؓ گفت: من این کار راهم نمی توانم انجام بدهم. سردار رومی گفت: سر مر اببوس تورا با تمام همرا هان اسیر شده‌ات که بالغ بر هشتاد نفر بودند آزاد می‌کنم. حضرت عبدالله گفت: البته این را انجام می‌دهم. عبدالله ؓ سرِ آن سردار را بوسید. و سردار نیز او را با همراهان مسلمان اسیر شده‌اش آزاد کرد. زمانی‌که آن واقعه به امیر المومنین عمر فاروق ؓ رسید، بلند شد وسر عبدالله ؓ را بوسید.[1]

درروایتی آمده است که حضرت عمر ؓ فرمودند: بر هر مسلمان لازم است سرِ عبدالله ؓ را ببوسد، اوّل من خودم این کار را می‌کنم. برخی از اصحاب به‌طور شوخی گفتند: آیا شما سرِ سردار رومیان را بوسیده‌اید؟ حضرت عبدالله ؓ به آنان فرمودند: آری! به‌واسطه‌ی همان بوسه بود که خداوند هشتاد مسلمان اسیر را آزاد ساخت.

۱ - اسدالغابة ۳/ ۲۱۲- ۲۱۳

در روایتی آمده است: حضرت عمربن خطاب ﷺ لشکری به‌طرف شام گسیل داشت. آن لشکر به قلعه ای هجوم بردند. در آن لشکر دو برادر همراه بود. آنان از لحاظ شهامت و بهادری از سایرین ممتاز بودند. رییس قلعه به مشاوران و افسر جنگ خود گفت: اگر آن دو نوجوان، اسیر یا کشته شوند، تسلط ونفوذ بر سایر سپاهیان راحت می‌شود. رومیان تدابیر گوناگونی علیه این دو برادر بکار گرفتند که در نتیجه‌ی آن، یکی ازآنان شهید ودیگری اسیر شد. وقتی آن جوان در حالی‌که دست هایش بسته بود، به حضور پادشاه حاضر کرده شد، پادشاه گفت: کشتن این جوان کاردشواری است و آزادکردنش بلای بزرگی است. من میل دارم او دین مسیح راقبول کند. من به او ثروت بی شماری می‌دهم تا مسیحی شود و با این کار به دین مسیح عزّت و رونق ببخشد. یکی از افسران گفت: ای سردار! من این را می دانم که قوم عرب، بی نهایت به زنان تمایل دارند. من دختری دارم که بی نهایت حسین وجمیل است. اگر او را ببیند، شاید شیفته‌ی او شود. او را تحویل من بده تا گمراهش کنم. سردار پیشنهاد وی را پذیرفت.آن افسر او را به خانه‌ی خود برد ودخترش را آرایش داد و او را با بهترین لباس و زیور آلات زیبای قیمتی، به‌عنوان یک خدمتگذار پیش او برد و شیرینی و شراب‌های گوناگون برای آن جوان مهیّا ساخت و دروازه‌ی خانه را بر آنان بست وآنان را تنها گذاشت. وقتی آن جوان دچار چنان آزمایشی شد از پروردگارش مدد جست و نگاهش را پایین انداخت و به عبادت وتلاوت مشغول گردید. خداوند به وی لهجه‌ای زیبا داده بود. او با لهجه‌ی زیبایش قرآن را تلاوت می‌کرد. صدای زیبای آن جوان موجب گردید که دختر عاشق وی گردد. به‌طوری‌که خواب و خور آن دختر را ربود.این روند تا هفت روز در آن اتاق ادامه پیداکرد. آن دختر تصمیم گرفت به دین اسلام بگرود. کاسه‌ی صبرش لبریز شد و قلبش بی قرار گردید. با بی‌قراری به دست وپای آن جوان افتاد وگفت: تو را به دینت قسم می‌دهم که سخنم را گوش بده! جوان گفت: تو چه می خواهی؟ دختر گفت: اسلام را به من عرضه کن . جوان، اسلام رابه او معرّفی کرد و او مسلمان شد. سپس طهارت کرد روش نماز را یاد گرفت. بعداً دختر گفت: ای جوان! من برای دست

یابی به تو اسلام را پذیرفتم. جوان گفت: در اسلام برای نکاح دو گواه، مهریه و... شرط است. اینجا گواه وجود ندارد. اگر تدبیری برای فرار از اینجا پیدا کنی، آن‌وقت، این کار شدنی است. دختر گفت: خوب است تدبیری خواهم اندیشید. بعد از آن، دخترپدر ومادرش را طلبید و به آنان گفت: این جوان برای پذیرش دین مسیحیّت آماده شده است؛ اما می‌گوید: در این شهر نمی توانم مذهب شما را بپذیرم چرا که برادرم در این شهر به قتل رسیده است. اگر مرا به‌سرزمینی دیگر ببرید، دلم تسکین می‌شود وخواسته‌ی شما را به‌راحتی می‌پذیرم. دختر گفت: اگر او را به ضمانت من به فلان روستا بفرستید آرزویتان برآورده می‌شود. وقتی پدر آن سخنان دخترش را شنید، پیش سردار رفت و او را قانع کرد واو هم خوشحال شد.آن دختر همراه با آن جوان به آن روستا رفتند. وقتی شب فرارسید. از آن‌جا پا به‌فرار گذاشتند. آنان تمام آن شب را راه رفتند. صبح هنگام در گوشه‌ای از راه نماز صبح را ادا کردند و به‌راه‌شان ادامه دادند. تا آن‌که ناگهان صدای اسلحه و صدای سم اسب ها را شنیدند. آن جوان به دختر گفت: احتماً سپاه رومیان به ما نزدیک شده‌اند. اسب ما به‌علّت سیر طولانی تمام شب، خسته شده است. دختر گفت: عجیب است شما هم خوف زده شده‌اید؟ جوان گفت: بله! دختر گفت:الآن شما پیرامون قدرت ومدد خدا را با فریاد رسی کنند گان به در گاه او، سخن می‌گفتید. اکنون یقین شما کجا رفت. بیا به در گاه خدا وند دعا کنیم، یقیناً او مددگار است. جوان گفت: به‌خدا سوگند سخن بسیار خوبی گفتی. آن دو مشغول آه و ناله شدند گریه و زاری کردند. جوان می گریست و دعا می‌کرد و دختر آمین می‌گفت. ناگهان او صدای برادرشهیدش از نزدیک، از ناحیه‌ی اسب شنید که می‌گوید: ای برادر عزیزم نیازی به غم و اندوه نیست. این اسب سواران هیئت فرستاده شده‌ی خداونداند و فرشتگان نیز با آنان همراه هستند. برای گواهی در عقد نکاح شما دونفر آمده‌اند. خداوند متعال برای شما دوتا فخر کرده است. و به شما اجر و ثواب شهدای خوش نصیب را عطا کرده است. زمین را برای‌تان پیچیده است و الآن شما به کوه های مدینه منوره نزدیک شده‌اید.

زمانی‌که امیرالمومنین عمر بن خطاب ؓ را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان و بگو ای امیر المومنین! تو را خداوند متعال از خدمت به اسلام بهترین پاداش عطا بفرماید. تو انتشار دهنده‌ی خیر بودی و در این‌باره خیلی تلاش کرده‌ای بعد از آن فرشتگان با آوازی بلند به آن دو (جوان ودختر) سلام عرض کرد ند.

راوی می‌گوید: آنان چند قدمی جلوتر رفتند حضرت عمر ؓ را پیش روی خود یافتند در آن روز حضرت عمر ؓ خلاف عادت همیشگی‌اش، نماز فجر را مختصر خواند و به مسلمانان دستور داد که به ملا قات داماد وعروسش بروند. وقتی مسلمانان این را شنیدند تعجّب کردند. زمانی‌که حضرت عمر ؓ همراه با مسلمانان برای استقبال آنان خارج شد و ملاقاتیش با آنان انجام گرفت، مسلمانان از حضرت عمر ؓ پرسیدند: شما چگونه از آمدن آنان آگاه شدی؟! حضرت عمر ؓ فرمود: دیشب در خواب آن‌حضرت ﷺ ماجرا را کاملاًبرایم شرح داده بود. بعد حضرت عمر ؓ ولیمه‌ی آنان را تدارک دید و نکاح آنان را خواند بعداً خداوند متعال به آنان چنان اولادٌ نیک وصالح عطا فرمود که در قید حیاتشان بزرگ شدند و درجهاد سهم گرفتند و صاحب فرزند شدند.(۱)

مصنّف ؒ می‌فرماید: در گذشته به حضرت بلال ؓ وخاندان او بسیار آزار می رساندند؛ اما آنان همچنان بر دین‌شان استور ماندند.(۲)

حضرت خبیب ؓ را به دار آویختند لیکن از دین خود بر نگشت.(۳)

فایده:

رومی‌ها عبدالرحمن بن زیاد ؒ - قاضی آفریقا- را اسیر کردند.آنان بعد از شهید کردن چند مسلمان، او را برای شهید کردن آوردند. او می‌فرماید: من این الفاظ را به

---

۱ - زهر الکمام از عالمی مالکی مذهب بنام عمر بن ابراهیم انصاری.

۲ - مستدرک: ۳/ ۲۸۴.

۳ - بخاری در صحیح: المغازی، ش ۳۹۸۹

زبان آوردم «الله الله ربی لا اشرک به شئیاً ولا اتخذ من دونه ولیا» [الله پروردگار من است، هیچ چیزی را به اوشریک نمی‌گیریم و غیر از او مدد ویاری نمی‌جویم]

وقتی سردار رومیان مرا دید که چیزی می‌خوانم،دستور داد مرا پیش او ببرند وقتی مرا پیش او بردند او گفت: آیا این الفاظ را (که می‌خوانم) خواندی؟ گفتم:آری! گفت شما این را از کجا یاد گرفته‌ای گفتم: پیامبرمان ما را به خواندن این الفاظ امر کرده است. وی گفت:حضرت عیسی ؑ، مارا هم در انجیل به خواندن این الفاظ حکم کرده است و بعداً مرا و همراهان مرا آزاد کرد.(۱)

ای فرار کننده‌گان از معرکه‌ی جهاد!

اگر شما با فرارتان ازمردن و اسارت در میدان جهاد نجات کنید، بیاد داشته باشید صددرصد موت در وقت مقدر خود به‌سراغ شما می‌آید و به تعداد نفسهایی که تعین شده است حتی یک نفس هم نمی‌توانید بیفزایید. خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡمَوۡتَ ٱلَّذِي تَفِرُّونَ مِنۡهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمۡۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ [جمعه: ۸]

ترجمه: بگو هر آیینه مرگی که می گریزید از آن، البته وی رسنده است به‌شما. باز رجوع کرده خواهید شد به سوی داننده نهان وآشکارا. پس خبر دهد شما را به آنچه می‌کردید.

آگاه باشید شهادتی‌که شما دارید از آن فرار می‌کنید، برای‌تان نجاتی از سکرات موت (سختی موت) و کامیابی عظیمی پیش خداوند است.

از حضرت جابر ؓ مروی است: رسول اکرم ﷺ فرمودند: شما وقایع بنی اسرائیل را بیان کنید؛ اگر خبرهای آن ها پند آموز باشند! بعداً فرمودند: عده ای از مردم بنی اسرائیل، به گورستانی رفتند و گفتند: دو رکعت نماز می‌گذاریم و پیش پروردگار دعا می‌کنیم تا بعضی از مردگان زنده شوند. آن‌وقت از آنان می‌خواهیم در

---

۱ - سیر اعلام النبلاء ۶/ ۴۱۲.

باره‌ی موت برای‌مان بگویند. آنان همین‌طور کردند. در حین دعا، شخصی که مو های سرش سیاه بود ودر میان دو چشمانش علامت سجده بر جای مانده بود، بلند شد وگفت: ای مردم شما چه می‌خواهید؟ از مرگ من یکصد سال گذشته است تاحال حرارت موت از من زایل نشده است. دعا کنید خداوند مرا به حالت سابق برگرداند.[۱]

در روایتی از آن حضرت ﷺ منقول است: اگر دردی که از مرگ طبیعی احساس می‌شود به اندازه‌ی سرمویی از آن بر اهل زمین وآسمان گذاشته شود، همه‌ی آنان می میرند.[۲]

حضرت علی ؓ مردم را به شرکت در جهاد ترغیب دادند وفرمودند: اگرشما شهید نشدید (باز هم)می میرید. قسم به‌ذاتی که روح من در قبضه‌ی اواست دیدن فرشته‌ی مرگ از هزار ضربه ی شمشیر سخت تر است.

در روایتی آمده است: مرگ از خوردن ضربه ی شمشیر و از ارّه شدن سخت تر است.[۳]

شداد بن اوس می‌فرماید: برای مومن وحشتناک‌ترین چیز در دنیا وآخرت مرگ است. وآن از ارّه شدن با ارّه، و از قیچی شدن با قیچی و جوشانده شدن در دیگ، سخت‌تر است اگر فرضاً مرده زنده کرده شود. و سختی مرگ را به اهل دنیا باز بگوید، مردم عیش ونوش وخواب را فراموش خواهند کرد.[۴]

در روایتی موجود است: اگر قطره‌ای از درد موت بر کوه های دنیا انداخته شود، آن ها ذوب می‌شوند.[۵]

---

۱ – مسند احمد: ص ۱۶– ۱۷

۲ – اتحاف السادةالمتقین شرح احیاء : کتاب الموت، ۱۰/ ۲۶۱.

۳ – التذکرة للقرطبی: ص ۳۰.

۴ – احاء علوم الدین: ۱۵/ ۱۸۶۲.

۵ – اتحاف السادة المتقین : ۱۰/ ۲۶۲.

حضرت عمر ؓ به کعب ؓ گفت: ای کعب در باره‌ی مرگ به ما خبر بده! کعب ؓ گفت: ای امیرالمومنین! مرگ بسان یک شاخه‌ی خارداری است که در شکم انسانی وارد کرده شود و هر خاری در یک رگ داخل شود و آن شاخه را شخصی قدرت مند (از دهان او) با تمام توان بیرون بکشد. که به سبب آن پاره‌ای از رگ‌هایش بیرون می‌آید و پاره‌ای دیگر همچنان باقی می‌ماند.[۱]

ای فرار کنندگان از میدان جهاد!

ذرّه‌ای فکر کنید، شما که مرگ با لذّت شهادت را ترک می‌کنید، به چه موتی روی می آورید؟! مطالبی‌را که درباره‌ی سختی مرگ خواندید بدانید مناظر بعد از مرگ به مراتب از آن سخت‌تر خواهند بود: مانند عذاب قبر و منظره‌ی روز محشر. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [حج: ۲]

ترجمه: روزی که ببینید آن‌را که غافل شود هر شیر دهنده ازطفلی که شیر میدهد آن‌را، و به نهد هرزن باردار بار شکم که خود را وببینی مردمان را مست شده، نیستند مست و لیکن عذاب خدا سخت است

بنگر که چه‌قدر فرق است بین این‌گونه مرگ دردناکی و مرگی که خداوند صاحبان آن‌را زنده گفته است و در باره‌ی آن‌ها فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًۢا ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۞ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران-۱۶۹-۱۷۰]

---

۱ – احیاءس علوم الدین: ۱۵/ ۱۸۶۳

ترجمه: و مرده گمان مکن کسانی را که کشته شده اند در راه الله؛ بلکه زنـده‌انـد نزدیـک پروردگار خود روزی داده می‌شوند. شادان به آنچه که عطا کرده است، الله ایشان‌را از فضل خـود و خوش‌وقت می‌شوند به‌سبب آنانکه با ایشان نپیوسته اند از پس ایشان، به سبب آن‌که هـیچ تـرس نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند.

شهدا از سختی وشدت مرگ محفوظ می‌مانند ودر مقامـات رفیـع بـاحوران حسین وزیبای بهشت و نعمت های عطا شده‌ی خداوند، زندگی را با عیش و خوشی می‌گذرانند. بعد از مرگ روحشان در چینه‌ی مرغ‌های سبز رنگ بهشتی داخل کرده می‌شوند. آن‌ها شیرینی وگوارایی و لطف شهادت را چنان احساس می‌کننـد کـه از خداوند متعال در خواست دوباره زنده شدن و شهید شدن مجدد را می‌نمایند.

براستی چه جای بد شناسی و حرمان است که یک مسلمان فرصت دستیابی به چنین نعمت‌های را از دست بدهد. از جهاد محروم شود وبه ذلـت گرفتـار شـود. غافل از آن‌که شخص فرار کننده از میدان جهاد، با چـه رویـی خداونـد را ملاقـات می‌کند؟ وقتی از او پرسیده می‌شود که جان خود را بـه الله فروختـی پـس چـرا از سپردن آن فرار کردی؟ خداوند راه بهشت را به تو نشان داد در آن راه قدم ننهادی.

بار الها! مهار دلهای‌مان به دست تو است، ما از تو توفیق استقامت در میـدان جهاد را می‌طلبیم. واز تو راه رسیدن به شهادت مطلوب را خواهانیم، بدون تردید تو بر هر چیز قادر هستی.

[مصنّف رحمه الله در این باب آن‌قدر فضایل بیان کرد که برای آماده شدن یک فـرد ناتوان هم کافی است. لازم است، روایات و احکام این باب، بـه‌طـور مکـرّر خوانـده شوند. تا در دل فرود آیند.

اگر مجاهدان قبل از رفتن به میدان جهاد این باب را تعلیم کننـد و ایمـان و عزم شان را تجدید نمایند باعث تقویت آن ها می‌شود، البته برای کسانی‌که عملیّات چریکی انجام می‌دهند لازم است بعد از عملیّات وتمام شدن کار خود، فوراً به عقب برگردند. چرا که این، یک نوع تاکتیک چریکی در جهاد است.

همچنین بر مسلمانی‌که به‌طور کلّی پشت به میدان جنگ کرده است. و هنوز حتی در خیال او فکرجهاد کردن نیست، لازم است این باب را بار بار بخواند تا ضمیر مرده و احساسات خوابیداش بیدار گردند. برای زدودن غفلت وبزدلی از دل و دماغ، لازم است فرموده‌های قرآن وسنّت را بخواند وبشنود. امید است که انشاءالله لطـف وکرم خداوند شامل حال او شود.

این‌را نیک بدانید هرکس جرم خود را جرم بفهمد صددرصد از جانب خداوند علاج وفیصله‌ی عفو او کرده می‌شود. و هرکس جرمش را جرم نفهمـد همیشـه بـر مسیر غفلت خواهد ماند.

بار الها! چشم های واقع بین به ما عطا فرما تا عیب ها وبیماری هـا وجـرایم خویش را ببینیم و توفیق توبه به ما عطا فرما.]

باب بیست ششم

بیان این‌که جهاد بدون نیّتِ صحیح پاداش ندارد و شرح انواع نیات

ارشاد خداوند متعال است:

﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ﴾ [زمر: ۳]

ترجمه: آگاه باش مرالله را است، پرستش کردن خالص.

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [بینه: ۹۸]

ترجمه: وفرموده نشد ایشان را مگر آن‌که عبادت کنند الله را، خالص ساخته برای او پرستش را.

حضرت عمربن خطّاب ﷺ از رسول‌الله ﷺ نقل می‌کند: «اعمال وابسته به نیّت هستند و به هر انسان آنچه می‌رسد که نیّت آن‌را داشته است. هرکس هجرتش (به اعتبار نیّت) برای خدا وپیامبرش بوده است، هجرت او (به اعتبار اجر وثواب نیز) برای خداوند متعال و برای پیامبر او است. و هرکس هجرتش به‌خاطر دنیا یا به هدف ازدواج با زنی باشد هجرتش (نزد خداوند) به همان هدفی است که نیّت آن‌را داشته است.»[1]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: بیشترین تعداد شهیدان امّت من افرادی هستند که بر سر بستر می‌میرند. و خداوند متعال از نیّات خیلی از افراد که در میدان جهاد کشته می‌شوند، آگاه است. (یعنی خداوند آگاه است که آنان با چه نیّتی در جهاد شرکت کرده وکشته شده اند.[2]

انس ﷺ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ پس از آن‌که از غزوه‌ی تبوک برگشت و به نزدیک مدینه‌ی منوره رسید، فرمود: شما (مجاهدان در این سفر) هر اندازه مسافت طی کرده‌اید و هر اندازه وادی‌ها را پیموده‌اید، در مدینه‌ی منوره چنان افرادی

---

۱ - بخاری در صحیح: الیمان، بدء الوحی، - مسلم در صحیح: الامارة ، باب انما الاعمال با النیة، ۳/ ۱۵۱۵.

۲ - مسند احمد: ۱/ ۳۹۷.

مخلص هستند که در تمام این اجر وثواب‌ها با شما شریک اند.صحابه رضی‌الله‌عنهم پرسیدند: یا رسول‌الله ﷺ! آیا آن‌ها با آن‌که در مدینه‌ی منوره مانده‌اند با ما درثواب شریک‌اند. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «آری! (چون) عذر، مانع شرکت آن‌ها در جهاد شده است.»[1]

امام قرطبی ﷺ می‌فرماید: ازین حدیث این مطلب به اثبات می رسد هرکس به سبب عذر (شرعی) از جهاد عقب ماند او در اجر مانند مجاهد است. و طبق قولی دیگر او را اجر مجاهد می‌رسد امّا در تضعیف اجر با مجاهد برابر نیست.[2]

ابوموسی‌اشعری ﷺ می‌گوید: یک بادیه نشین در محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شد وگفت: یا رسول‌الله ﷺ! شخصی برای بدست آوردن مال غنیمت می جنگد ودیگری برای آن‌که یادش بین مردم بماند و دیگری برای اظهار شخصیّت خود می‌جنگد چه کسی از میان این‌ها در راه الله تعالی است؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: «کسی‌که برای اعلای کلمهٔ الله بجنگد او در راه خدا است.»[3]

در روایتی آمده است: از آن‌حضرت ﷺ پرسیده شد، یارسول‌الله ﷺ! شخصی بخاطر شجاعت طبعی یا بخاطر تعصّب یا برای تظاهر می‌جنگند کدام یکی از این‌ها در راه الله تعالی است؟ فرمود: «کسی‌که برای اعلای کلمة الله بجنگد او در راه الله است و بس».[4]

در روایتی آمده است: شخصی از آن‌حضرت ﷺ در موضوع جهاد در راه خدا پرسید و این‌گونه اظهار داشت: یا رسول الله ﷺ! شخصی بخاطر خشم و غضب می

---

۱ - بخاری در صحیح: المغازی، باب نزول النبی ﷺ الحجرة - ابوداود: الجهاد، باب الرخصة فی القعود من العذر، ش ۲۵۰۸.

۲ - تفسیر قرطبی: ۵/ ۳۴۲.

۳ - بخاری در صحیح: الجهاد، من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا - مسلم در صحیح: الامارة من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا، ش ۱۹۰۴.

۴ - همان

جنگد و شخصی دیگر بخاطر تعصب قومی می‌جنگد؟ رسول‌اللهﷺ سر خود را بلند کرد - چونکه آن شخص ایستاده بود- و فرمود: هر کس بخاطر اعلای کلمة الله بجنگد او در راه خدا است و بس![1]

در روایتی آمده است: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در محضر رسول‌اللهﷺ عرض داشت: یا رسول‌اللهﷺ مرا از جهاد وقتال خبر بده! آن‌حضرتﷺ فرمود: «ای عبدالله! اگر درمیدان جهاد برای رضای خدا با پایمردی بجنگی، خداوند تو را با همین نیّت بر می‌انگیزد. واگر با ریا وتظاهر و برای بدست آوردن مال، جهاد کنی خداوند تو را با همین حالت حشر می‌گرداند. ای عبدالله! بر (مبنای) هر نیتّی که جهاد کنی یا کشته شوی با همان نیّت حشر کرده می‌شوی!»[2]

ابوهریره ؓ می‌فرماید: شخصی در خدمت آن‌حضرتﷺ چنین عرض داشت: یا رسول‌الله! یکی جهاد می‌کند و (درجهادش) کالایی دنیوی را هم می‌طلبد. (یعنی از جهاد نیّت اجر و نیت کالای دنیوی دارد) رسول خداﷺ فرمود: آن شخص پاداش ندارد. این سخن رسول‌اللهﷺ بر مردم سنگین تمام شد. و به آن مرد گفتند: برو مجدّداً از رسول‌الله سوال کن! شاید آن‌حضرتﷺ را (کاملاً) متوجّه سوال خود نکرده‌ای! آن‌شخص گفت: یا رسول‌اللهﷺ! یکی جهاد می‌کند و (درجهادش) کالایی دنیوی را هم می‌طلبد. آن‌حضرتﷺ فرمود: او پاداش ندارد. مردم گفتند: باز سوال خود را برای رسول خداﷺ تکرار کن! بار سوّم آن مرد سوالش را تکرار کرد. رسول خداﷺ فرمودند: آن شخص ثواب ندارد.[3]

ابوامامه ؓ می‌فرماید: شخصی در خدمت آن‌حضرتﷺ رفت وگفت: یارسول‌الله! چه می‌فرمایی درحق کسی‌که از جهادش هم نیّت اجر دارد و هم دوست دارد مردم از وی ستایش کنند. آیا او پاداش دارد؟ رسول خداﷺ فرمود:

---

۱ - همان

۲ - ابوداود: الجهاد، من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا، ۳/ ۳۲، ۲۵۱۹.

۳ - ابوداود: الجهاد، مباب فی من یغزو ویلتمس الدنیا ۳/ ۳۰، ش ۲۵۱۶.

«آن شخص هیچ (پاداشی) ندارد». آن شخص تا سه مرحله آن سوال را تکرار کرد. آن‌حضرتﷺ همین جواب را به او دادند. بعد رسول اللهﷺ فرمود: نزد خداوند متعال صرفاً عملی مقبول است که خالص برای طلب رضای خدا باشد.[1]

ابو درداءؓ می‌گوید: شخصی نزد رسول‌خداﷺ آمد وگفت: شخصی از جهادش ثواب می‌طلبد و هم ستایش مردم را (یعنی نیّتش آن است که به من هم ثواب برسد و هم مردم مرا تمجید کنند) رسول‌اللهﷺ فرمود: او را هیچ پاداشی نیست اگرچه آن‌قدر بجنگد تا شمشیرش شکسته شود.[2]

عمر بن عبیداللهؓ می‌گوید: به عبدالله بن عمرؓ گفتم: من بخاطر رضای خدا در جهاد خرج می‌کنم و با همین نیّت به جهاد بیرون می روم امّا در عین جنگ دوست دارم مردم جنگیدن و شجاعتم را ببینند! عبدالله بن عمرؓ فرمود: تو ریاکار هستی![3]

مرّهؓ می‌گوید: در محضر عبدالله بن مسعودؓ از افرادی‌که در جهاد به قتل رسیده‌اند سخنی به میان آمد، عبدالله بن مسعودؓ فرمود نه خیر! چنین نیست که شما می‌پندارید. (بلکه) هرگاه دو لشکر به نبرد می‌پردازند فرشتگان فرود می‌آیند و مقام و جایگاه هر شخص را (بر پایه‌ی نیّات آن‌ها) می‌نویسند: فلانی بخاطر دنیا کشته شده است. فلانی بخاطر رسیدن به پست و مقام کشته شده است. فلانی برای این‌که یادش بین مردم بماند کشته شده است. فلانی به خاطر رضای الهی کشته شده است. پس هر کسی که به خاطر رضای خدا جهاد کرده است و کشته شده‌است فقط او به بهشت می‌رود.[4]

---

۱ - نسایی: الجهاد، باب من غزی یلتمس الاجر والذکر ۶/ ۲۵.

۲ - سعد بن منصور در کتاب السنن: الجهاد، ماجاء فی الریاء فی الجهاد، ش ۲۵۲۱، ۲/ ۳/ ۲۴۹.

۳ - همان، ش ۲۵۲۲.

۴ - کتاب الجهاد: ص ۳۲، ش ۹

ابوعبیده‌بن عبدالله رحمه الله می‌گوید: پدرم- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه - گفت: شما مردم از گواهی دادن به این‌که فلانی شهید است فلانی شهید است، بپرهیزید؛ زیرا بعضی از مردم بخاطر تعصّبات قومی می‌جنگند و بعضی به خاطر شجاعت (طبعی) می‌جنگند؛ امّا من افرادی را برای شما معرّفی می‌کنم که بر شهید بودن آنان می‌توانید گواهی دهید. یک‌بار آن‌حضرت ﷺ سریّه‌ای را اعزام داشت. دیری نگذشت که آن‌حضرت ﷺ بلند شد و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: برادران‌تان با مشرکان رو در روی هم قرار گرفتند و همه‌ی آنان شهید شدند. آنان با پروردگارشان گفتند: پروردگارا! به قوم ما برسان که ما راضی شدیم و ربّ ما از ما هم خوشنود گشت. من (رسول‌الله) پیام آنان را به شما می‌رسانم. بدون شک آنان از پروردگارشان راضی و او از آنان راضی گشت.[1]

عبدالله بن مبارک رحمه الله با سند صحیح روایت می‌کند: عمربن خطّاب رضی الله عنه در جمع افرادی‌که در مسجد نبوی نشسته بودند تشریف برد. آنان درباره‌ی سریّه‌ای که افراد آن در جهاد کشته شده بودند، اظهار نظر می‌کردند. بعضی اظهار داشتند آن‌ها کارمندان خداوند متعال بودند و در راه او کشته شدند از این‌رو اجر آنان بر خداوند واجب شده است. یکی دیگر چنین اظهار داشت: عاقبت آنان را خداوند بهتر می‌داند و به آنان آنچه می‌رسد که نیّت‌شان بوده است. عمر رضی الله عنه وقتی آن‌ها را دید از آن‌ها پرسید: شما چه چیزی را مطرح کرده بودید؟ آنان آن‌چه را که گفته بودند برای حضرت عمر رضی الله عنه باز گفتند. آن‌وقت عمر رضی الله عنه گفت: قسم به خدا بعضی از مردم به‌خاطر طلب دنیا می‌جنگند و برخی برای ریا و تظاهر می‌جنگند و برخی دیگر بدان خاطر می‌جنگند که جنگ بر آنان تحمیل شده است و چاره‌ای جز جنگیدن ندارند. بعضی به خاطر رضای خدا می‌جنگند، این گروه، گروه شهیدان است. هریک از این‌ها در روزقیامت بر مبنای آن نیّتی حشر کرده خواهد شد که بر آن نیّت مرده است. قسم به خدا هیچ کس نمی‌داند که با وی چه معامله‌ای صورت خواهد گرفت و

---

١ - مستدرک: الجهاد، ٢/ ١١٠/

درباره‌ی هیچ یکی از این‌ها قطعاًبه ما گفته نشده است که گناهان پیشین و آتی او معاف شده‌اند.

عباده بن صامت رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هر کس جهاد کند و از جهادش نیّتی جز از دست یابی به یک عقال (بند شتر) نداشته باشد، به او همان چیزی خواهد رسید که نیّت آن‌را داشته است.[1]

[یعنی به او اجر وثوابی نمی‌رسد. بلکه همان چیز کم ارزش دنیوی که نیت آن‌را کرده است به او می‌رسد.]

یعلی بن منیه رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به من اجازه‌ی شرکت در جهاد داد، درحالی‌که من پیر مردی کهنسال بودم و خادمی هم نداشتم. بنابر این من در جستجوی یک مزدور بر آمدم تا کارهای مرا (در جهاد) به عهده بگیرد و در قبال آن از مال غنیمت خودم سهمی به وی بدهم. مردی برای همین منظور یافتم. وقتی زمان رفتن (به جهاد) نزدیک شد آن شخص آمد و گفت: من از کجا می‌دانم چه مقدار غنیمت به تو می‌رسد و از آن، چه مقدار به من تعلّق می‌گیرد؟ بنابر این چه غنیمت به شما برسد یا نرسد، مقداری معیّن را برایم مشخص کنید! من سه دینار برایش مقرّر کردم. وقتی مال غنیمت به من رسید می‌خواستم سهم او را جداکنم، یادم آمد که برای وی سه دینار تعیین شده است به همین خاطر در محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شدم و تمام ماجرا را برایش بیان داشتم (وگفتم: آیا سه دینار برایش بدهم یا سهمی از مال غنیمت را) آن‌حضرت ﷺ فرمود: او را از جهادش در دنیا و درآخرت به جز از این سه دینار چیزی دیگر نخواهد رسید.[2]

---

١ - نسائی در سنن: الجهاد، باب من غزی فی سبیل الله و لم ینو من غزاه الا عقالاً ٦/ ٢٤ - مستدرک ٢/ ١٠٩ وافقه‌الذهبی

٢ - ابوداود در سنن: الجهاد، باب فی الرجل یغزو باجر الخدمة ٣/ ٢٧، ش ٢٥٢٧.- بیهقی در سنن: السیر، من استاجر انساناً للخدمة فی الغزو ٩/ ٢٩.

ابوالعجفاء السّلمی ﷺ از عمر بن خطّاب ﷺ نقل می‌کند: شما به کسانی‌که در جهاد کشته می‌شوند یا می‌میرند می‌گویید: فلانی کشته شده و او شهید است. فلانی (درجهاد) وفات کرده است و او شهید است. ممکن است او بر پشت سواریش طلا یانقره بار کرده و به نیّت تجارت بیرون آمده است. بنابر این این‌طور نگویید: فلانی شهید است، بلکه بگویید: همانگونه که رسول‌الله ﷺ گفته است: هرکس در راه خدا کشته شود یا بمیرد او در بهشت است.[1]

ابوهریره ﷺ می‌فرماید: عمرو بن‌اُقَیش ﷺ به علّت سودهای زمان جاهلیت که هنوز به ذمّه‌ی مردم بوند، دوست نداشت پیش از دریافت آن‌ها اسلام را بپذیرد، تا آن‌که غزوه‌ی احد فرا رسید. او از مردم پرسید: پسر عموهای من کجایند؟ به وی گفته شد: آنان به غزوه‌ی احد رفته‌اند. باز او پرسید: فلانی کجا است؟ گفته شد: او هم به غزوه‌ی احد رفته است. او پیرامون چند نفر دیگر نیز پرسید، به وی گفتند: به غزوه‌ی احد رفته‌اند. با دریافت این پاسخ‌ها، زره خود را به تن کرد و بر اسبش سوار شد و به سوی احد راهسپار گردید. مسلمانان وقتی او را (در جنگ) دیدند به وی گفتند: ای عمرو از ما دور باش! او گفت: همانا من ایمان آورده‌ام! سپس او جنگید تا آن‌که زخمی شد و به خانه‌اش انتقال داده شد. سعدبن‌معاذ ﷺ نزد او آمد و به خواهرش گفت: از وی بپرس! آیا برای تعصّب و دفاع از قوم جنگیده است یا به‌خاطر خشم و غضب برای رضای خدا و رسول‌خدا!؟ او گفت: بلکه به خاطر خشم برای رضای خدا و رسول‌خدا ﷺ. بعد او وفات کرد و به بهشت رفت در حالی‌که یک نماز را هم ادا نکرده بود.[2]

معاذبن جبل ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: جهاد، دو نوع است. ۱- کسی‌که نیّتش رضای خداوند متعال است واز امیرش اطاعت می‌کند و مال با ارزش خود را خرج می‌کند و با دوستانش حسن سلوک دارد و خود را از فساد می‌رهاند،

---

۱ - مستدرک: ۲/ ۱۰۹. وافقه الذهبی.

۲ - ابوداود: الجهاد، باب فی من یسلم و یقتل. ۳/ ۴۳، ش ۲۵۳۷ - مستدرک: الجهاد، ۲/ ۱۱۳ وافقه الذهبی

خواب چنین مجاهد و بیداری آن همه اجر و ثواب می‌شوند. ۲- کسی‌که با فخر و مباهات و تظاهر جهاد کند و از امیر فرمان نبرد و مرتکب فساد شود پس او به تساوی ثواب و گناه بر نگشته است(بلکه حتما گنه‌کار شده است).[1]

(لایرجع باالکفاف، کفاف: برابر آمدن نه ثواب و نه گناه)

ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: در روز قیامت نخست فیصله‌ی شخصی می‌شود که در دنیا شهید شده است. او احضار کرده می‌شود خداوند تمام نعمت‌هایش برای او برمی‌شمارد و او همه‌ی آن‌ها را اعتراف می‌کند. خداوند متعال از وی می‌پرسد: از این نعمت‌ها چه‌گونه استفاده کردی؟ او می‌گوید: در راه تو جهاد کردم تا آن‌که شهید شدم. خداوند به وی می‌گوید: تو دروغ می‌گویی! بلکه تو به این خاطر جهاد کردی تا تو را شجاع بگویند. و این (در دنیا به تو) گفته شد. سپس خداوند دستور می‌دهد او را به‌صورت واژگون کشان کشان به دوزخ بیندازند. باز همین‌گونه با عالم و سخی ریاکار معامله می‌شود.[2]

[یعنی روز قیامت آتش دوزخ پیش از همه به این سه نفر می‌رسد؛ زیرا آنان عباداتی را مانند جهاد، علم و سخاوت که لازم است صرفاً برای رضای خدا انجام داده شوند، به خاطر ریا و تظاهر بین مردم انجام داده‌اند.]

در سنن ترمذی روایتی آمده است: ابو هریره ﷺ قبل از آن‌که این روایت را به «شفیّ الاصبحی» بیان کند و آن‌را به او بشنواند چند بار بی‌هوش شد... در آخر آن روایت ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ دست مبارکش را به زانویم زد و فرمود: ای ابوهریره! این سه نفر (عالم، مجاهد و سخی ریاکار) از میان مخلوقات از نخستین کسانی‌اند که آتش دوزخ به وسیله‌ی آنان شعله ور خواهد شد... شفی ﷺ

---

۱ - ابوداود: الجهاد ، فی من یغزو و یلتمس الدنیا ۳/ ۳۰ ش ۲۵ ۱۵- نسایی در سنن: الجهاد، باب الصدقة فی سبیل الله ۶/ ۴۹-

۲ - مسلم در صحیح : الامارة ، من قاتل للریاء والسمعة استحق النار۳/ ۱۵۱۳، ش ۱۹۰۵- نسایی در سنن: الجهاد. من قاتل لیقال فلان جریء ۶/ ۲۳۲۴.

وقتی به دربار معاویه ﷺ وارد شد این روایت ابوهریره ﷺ را به او شنوانید. معاویه ﷺ فرمود: وقتی با این سه نفر چنین معامله می‌شود پس حال سایر مردم چه خواهد بود. معاویه ﷺ آن‌قدر گریست که ما گمان بردیم که شاید او وفات کرد، از این‌رو باهم گفتیم: این مرد، بدی را بهمراه خود داشت. پس از لحظاتی او به هوش آمد، سر و صورتش را صاف کرد وگفت: خداوند متعال راست گفته است و این آیت را تلاوت نمود:[1]

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَـٰلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝ أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُ ۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا۟ فِيهَا وَبَـٰطِلٌ مَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾ [هود: ۱۵- ۱۶]

ترجمه: هرکه خواسته باشد زندگانی دنیا و تجمل ان به تمام رسانیم به سوی این جماعت جزای اعمال ایشان را در دنیا و ایشان در این جای نقصان داده نشوند. این جماعت انان اند که نیست ایشان‌را در آخرت مگر آتش و باطل شد در آخرت آنچه کرده بوند ونابود است آنچه به عمل آورند.

شرط قبولیّت عبادات

در لابلای احادیث گذشته خواندیم که شرط قبولیت عبادات اخلاص و صحیح بودن نیّت است. و هم‌چنین خواندیم عبادتی که آمیخته با ریا و تظاهر باشد، ضایع می‌شود و فاقد ثواب است. البته جهاد با سایر عبادات این فرق را دارد که ریا در عبادات دیگر برای مراحل بعدی قابل جبران است و این امکان وجود دارد که انسان بعداً آن عمل را با اخلاص کامل انجام دهد و بدین ترتیب گناه گذشته‌اش را تلافی نماید؛ امّا چنانچه جهاد آمیخته با ریا ونفاق باشد و در همان حال انسان جانش را از دست بدهد پس چه‌گونه فرصتی برای جبران آن بدست می‌آید. به

---

۱ - ترمذی در سنن: الزهد، ماجاء في الرياء والسمعة/۴ /۵۹۱، ش ۲۳۸۲.

همین خاطر در جهاد به طور خاص تصحیح نیّت ضروری است؛ چون خدای نخواسته اگر در جهاد نوعی نقص رخنه کند آن برای همیشه سبب عذاب خواهد شد.

شرح نیّات و اغراض در جهاد، به‌طور مختصر و جامع

نیّات درجهاد متفاوت‌اند چون‌که مردم با اغراض و نیّات مختلفی در جهاد شرکت می‌کنند. شرح و بیان تمام نیّات و اغراض دشوار است البته نیّات و اغراضی را که عموماً مردم در آن ها مبتلا هستند بیان می‌کینم و به شرح احکام آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱- بعضی صرفاً به این‌خاطر جهاد می‌کنند که جهاد حکم خداوند متعال است و ما به اعتبار آن‌که بنده‌ی خدا هستیم باید حکم او را بپذیریم و بر آن عمل کنیم. روشن است مجاهدانی‌که با این نیت جهاد می‌کنند، جهاد آنان به‌خاطر آخرت و خیال دست یابی به اجر وپاداش اخروی نیست. این بالاترین نوع نیّت در جهاد است البته باید گفت که این نوع نیّت بسیار کم و نادر است.

حکایت

علّامه ابن‌جوزی ﷺ واقعه‌ی مجاهدی را که دارای این نوع نیّت بوده است، از عبّاس بن یوسف ﷺ و او از میسره ﷺ نقل می‌کند: ما مشغول جهاد بودیم. در بین صفوف جوانی را دیدم که نخست بر میمنه‌ی (آن دسته‌ی لشکر که در ناحیه راست صحنه قرار دارد) لشکرحمله برد و آن‌را از پای درآورد. سپس بر میسره‌ی لشکر حمله کرد و آن را نابود کرد بدین‌ترتیب در نتیجه دشمن با شکست مواجه شد. آن جوان یک کلاه جنگی بر سرداشت. بعد ازجنگ اشعاری را زمزمه کرد که مفهوم آن‌ها چنین است:

ای‌خوش قسمت، با پروردگار گمان نیک داشته باش! او، آن ذاتی است که تو آرزویش را داری!

ای حوران بهشتی از ما فاصله بگیرید! ما نه به‌خاطر شما جهاد کرده‌ایم و نه به‌خاطر شما کشته شده‌ایم!

ما فقط مشتاق دیدار آقای‌مان هستیم. آن ذاتی‌که داننده‌ی ظاهر وباطن ما است

او دوباره بر دشمن حمله کرد و اشعاری‌را با این مفهوم نیز خواند:

امیدوارم وامیدم به یأس تبدیل نخواهد شد؛ زیرا امروز زحمت‌ها وتلاش‌ها به‌هدر نخواهندرفت!

ای توانایی‌که هرکوی و محلّه‌ی بهشت را از حوران زیبا وحسین مملو ساخته‌ای!

اگر تو نمی بودی، به این اشیای آفریده‌ی تو و به این چیزها خلق شده‌ی تو رغبتی نداشتم!

آن جوان برای بار سوّم حمله کرد در حالی‌که چنین می خواند:

ای حور بهشتی من آگاه باش وبشنو!

ما بخاطر تو جهاد نکرده ایم برگرد وبرو به بهشت!

ای حور بهشتی من، خواهش وتمنّا مکن!، تمنّا مکن!، تمنّا مکن!

بالاخره آن عاشق واقعی خدا جنگید تا آن‌که شهید شد.[1]

۲- بعضی بخاطر غیرت دینی و اعلای کلمه‌ی توحید و برای عزّت بخشیدن به دین خدا وذلیل ساختن دبدبه کفر وشرک، جهاد می‌کنند. این دو نوع نیّت بسیار عالی وافضل‌اند. و بزرگ‌ترین وسیله‌ی دست یافتن به خالق حقیقی می‌باشند.

علامت ظاهری این دو نوع نیّت آن است که مجاهد اعمالش را مخفی نگهدارد و به آن فخر نکند و به خود بینی مشغول نشود و جهاد را وسیله‌ی حصول پاداش در نزد خداوند بداند. آن‌وقت معلوم خواهدشد که نیّت او چه نوع نیّتی است.

۳- بعضی از مردم برای رسیدن به بهشت و دست یافتن به حوران و نعمت‌های بهشت جهاد می‌کنند.

---

۱ - جوهرة الزمان

بعضی از علما می‌گویند: این نوع نیّت (در جهاد) کافی نیست. امّا حقیقت آن است که این نوع نیّت نیز صحیح است. کسی‌که دارای این نوع نیّت باشد قطعاً او کامیاب است.

مولّف ﷺ می‌گوید: من در این باره در سال ۷۹۵ هجری قمری از بعضی از مشایخ شنیدم که این نوع نیّت بدون شبهه صحیح است؛ زیرا خود الله تعالی ذکر بهشت را از باب ترغیب به جهاد قرار داده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ﴾ [توبه: ۱۱۱]

ترجمه: هر آیینه الله خریده است ازمسلمانان جان‌های آنان را درعوض آن، بهشت برای آنان است.

ارشاد باری تعالی است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَٰرَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾ [الصف-۱۰الی ۱۱و۱۲]

ترجمه: ای مسلمانان آیا دلالت کنم شما را به آن سو دا گری که بر هاند شما را از عذاب درد دهنده: ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در راه الله با اموال وبه جان خود این بهتراست برای شما اگرمی دانید (اگر این‌چنین کنید)بیامرزد گناهان شما را و در آرد شما را به بو ستان های می رود زیران جوی‌ها و به محل های پاکیزه در بهشت های همیشگی ماندن. واین پیروزی بزرگ است.

این نوع آیات بسیاراند.

رسول‌الله ﷺ نیز با ذکر بهشت، ترغیب به جهاد کرده است.احادیث متعددی در این‌باره در صفحات گذشته نقل شده است.

علاّمه ابن دقیق العید﵀ روایت ذیل را به عنوان دلیل بر مساله‌ی فوق ارایه کرده است: وقتی رسول‌الله‌ﷺ فرمود: «بشتابید به سوی بهشتی‌که پهنای آن به اندازه‌ی زمین وآسمان است.»

یک صحابی وقتی این را شنید چند دانه خرما در دست داشت آن‌ها را انداخت وجنگید تا آن‌که به شهادت رسید. با عنایت به این روایت روشن است که آن صحابی برای به دست آوردن بهشت جنگید.[1]

علاّمه ابن دقیق العید﵀ می‌فرماید: شریعت این سخن را بسیار واضح بیان کرده است که به خاطر دست‌یابی به بهشت اعمال نزد الله تعالی مقبول می‌شوند؛ چرا که خداوند متعال بارها برای ترغیب اعمال نیک، بهشت و نعمت‌های آن را مکرراً به خاطر آورده است. این محال است که خداوند در باره‌ی چیزی ترغیب بدهد وباز آن را غلط ومردود بشمارد. اگر کسی بگوید: بعضی از نیت‌ها از این نوع نیّت افضل‌اند، این سخن درست است؛ لیکن غلط قرار دادن این نیّت هم با تکیه بر هیچ دلیلی درست نیست.[2]

ارایه‌ی دلایلی دیگر درباره‌ی صحّت این نوع نیّت

از حضرت شدّاد بن‌الهاد﵁ مروی است: یک بادیه‌نشین در خدمت آن‌حضرت‌ﷺ حاضر شد وایمان آورد. و همراهی آن‌حضرت‌ﷺ را بر خود لازم گرفت و عرض کرد: یا رسول‌الله‌ﷺ! من همراه با شما هجرت می‌کنم! رسول خداﷺ به صحابه امر کرد: با وی خوش رفتاری کنید! وقتی جنگ خیبر فرا رسید مقداری غنایم به رسول خداﷺ رسید. آن‌حضرت‌ﷺ آن ها را در میان صحابه تقسیم کرد و برای آن صحابی صحرا نشین سهمی در نظر گرفت. او در آن هنگام به علّت چرانیدن گوسفندان حضور نداشت. آن سهم به دوستانش سپرده شد. وقتی آن مرد از جای گوسفندان برگشت آن سهم به وی تحویل داده شد. او پرسید این

١ - مسلم در صحیح: الامارة: باب ثبوت الجنة للشهید، ٣/ ١٥١٠.ریا، ش ١٨٩٢.

٢ - احکام الاحکام شرح عمدة الاحکام: ٤/ ٢٤٨.

چیست؟ دوستان او گفتند: این سهمی است که رسول‌خداﷺ آن را برای شما در نظر گرفته است. او آن سهم را برداشت و در خدمت رسول‌الله‌ﷺ حاضر شد وگفت:این چیست؟ آن‌حضرت‌ﷺ فرمود: این سهم شما از مال غنیمت است. او گفت: هدف من از همراهی با تو به خاطر این «سهم» نبوده است؛ بلکه به‌خاطر آن بوده است که «سهمی» (تیری) به گلویم اصابت کند و از دنیا بروم و داخل بهشت شوم. رسول‌الله‌ﷺ فرمودند: اگر در این ادّعا با خداوند راست گفته باشی، خداوند نیز صادقانه باتو معامله خواهد کرد. بعد از لحظاتی، (دوباره) نبرد با دشمن آغاز شد، او جنگید و سرانجام به شهادت رسید. جسد او را پیش رسو ل الله‌ﷺ آوردند. درست تیر به همان جایی اصابت کرده بود که آرزوی آن‌را کرده بود. رسول‌الله‌ﷺ فرمود: این همان مرد است؟ صحابه ﵃ گفتند: آری! آن‌حضرت‌ﷺ فرمود: او با خداوند راست گفت و خداوند هم آرزوی او را راست گردانید. آن‌حضرت‌ﷺ توسّط جبّه‌ی مبارکشان او را کفن کرد و شخصاً بر وی نماز جنازه خواند. در اثنای نماز این کلمات دعاییه از آن‌حضرت‌ﷺ شنیده می‌شدند: پروردگارا! این بنده‌ی تو در راه تو هجرت کرد و شهید شد. من برایش گواهی می‌دهم.[1]

مصنّف﵀ می‌فرماید: این صحابی صحرانشین در جهادش نیّت بهشت را داشت. اگر نیّت او اشتباه می‌بود، آن‌حضرت‌ﷺ حتماً آن را اصلاح می‌کرد و با گواهی دادن، برآن مهر تایید نمی‌زد.

حضرت عتبه بن عبدالله سلمی﵁ از آن‌حضرت روایت می‌کند: که شهدا سه نوع‌اند: ۱- مومنی‌که باجان ومالش در راه خدا جهاد می‌کند.

هرگاه در مقابل دشمن قرار گیرد ایستادگی می‌کند و می‌جنگد تا آن‌که شهید می‌شود. این همان شهید بر گزیده‌ای است که زیر عرش الهی در بهشت قرار می‌گیرد. انبیا علیهم‌السّلام فقط از روی مقام نبوّت از وی بالاترند.

١ - نسایی در سنن : الجنائز ، باب الصلوة علی الشهداء ٤/ ٦١- عبدالرزاق در مصنف: الجهاد، الصلوه علی الشهید و غسله٥/ ٢٧٦.

۲- شخصی‌که مرتکب گناه و خطا شده است. سپس در راه خدا با جان ومالش جهاد می‌کند. وقتی‌که در برابر دشمن قرار می‌گیرد، می‌جنگد تا آن که شهید می‌شود. این شهادت برای او یک نوع پاکی است، زیرا به‌وسیله‌ی آن تمام گناهان او بخشوده می‌شود.

بدون تردید، شمشیر صابون گناهان است. این شخص از هر دروازه‌ای از دروازه‌های بهشت که بخواهد می‌تواند وارد شود. درهای بهشت هشت‌اند ودرهای جهنّم هفت‌اند. بعضی از دروازه‌ها بر بعضی دیگر برتری دارند.

۳- منافقی که باجان ومالش جهاد می‌کند وقتی‌که با دشمن رو برو می‌شود می‌جنگد تا آن‌که کشته می‌شود. این شخص جایش دوزخ است؛ زیرا شمشیر، نفاق را شستشوی نمی‌کند.[1]

[مصنّف رحمه‌الله در این موضوع بعضی از احادیث را ذکر نموده است که پیش‌تر بیان شده‌اند

حقیقت آن است که جهاد به خاطر امید اجر و کسب ثواب ورسیدن به کمال ابدی در بهشت وترس ازعذاب، جهادی صحیح و واقعی تلقّی می‌شود و در صحّت آن هیچ تردیدی نیست. هرکسی که با نیّت طلب بهشت جهاد کند این نشانه‌ی یقین او به الله است؛ چونکه او بهشّترا ندیده است، بلکه برحسب فرمایشات الله سبحانه وتعالی آن‌را قبول کرده است. همچنین این نشانه‌ی محبّت او با خداوند متعال است زیرا او برای رسیدن به بهشتی‌که آفریده‌ی خداوند است جان ومالش را قربان می‌کند و بدین ترتیب به مقام والای بندگی فایز می‌شود؛ زیرا تلاش برای دریافتن بهشت دستور الهی، عبادت و لازمه‌ی بندگی می‌باشد. همین‌طور دوری جستن از دوزخ نشانه‌ی یقین بر خدا و نشانه‌ی محبّت و بندگی اوتعالی است. این مساله آن قدر واضح است که اصلاً نیازی به ارایه‌ی دلیل و پرداختن به مباحثه در این زمینه نیست.

۱ - کتاب الجهاد: ص ۳۰، ش ۷- مسند احمد: ۴/ ۱۸۵

اقوال بعضی از صوفیه و مجاهدان مغلوب الحال و غرق در بحر توحید که نسبت به بهشت وحوران آن بی میلی وبی رغبتی نشان می‌دهند و صرفاً برای کسب رضای الله اظهار تمایل و رغبت می‌کنند، این ناشی از یک کفیّت خاص است که برای آن‌ها رخ می‌دهد. البته باید دانست که لازم نیست برای تمام آن‌ها آن کیفیّت در درجه‌ی اعلی وجود داشته باشد؛ زیرا برخی از مردم، از به‌خاطر آوردن حوران بهشتی و بهشت از الله تعالی غافل می‌شوند از این‌رو آنان جهت اصلاح نفس‌های‌شان به‌نوعی از حوران و از بهشت اظهار بی‌رغبتی می‌کنند و درجهت رضای خدا رغبت‌شان را بروز می‌دهند. و برای بعضی‌ها آن کیفیت در در جه‌ی اعلی ورفیع هم می‌تواند باشد؛ زیرا آنان بین خود ومحبوب‌شان هیچ گونه حجابی را نمی‌توانند تحمل کنند. علی ای‌ّحال، باید دانست که احکام شرعی مبتنی بر کیفیّات نیستند. والاّ قرآن کریم مشحون از ذکر بهشت ودوزخ است. خلاصه‌ی کلام آن است که بایستی در انسان‌ها حسّ بهشت طلبی و حسّ بیزاری از جهنّم پیدا شود. همچنان‌که هرکس که به خدا ورسول او یقین دارد، او خواستار حصول بهشت و خواستار دوری از جهنّم است معلوم شد که ایجاد شوق برای دست‌یابی به جنّت و برای حصول آن مقصود است بنابر این اعمالی‌که به نیّت دست یابی به بهشت انجام می‌گیرند بدون هیچ شبهه‌ای مقبول هستند.]

مصنّف رحمه‌الله می‌فرماید: برای صحّت این سه نوع نیّت هیچ گونه شک وشبهه‌ای وجود ندارد البته نوع اوّل ودوّم از نوع سوّم برترانند.[لازم است مجا هدان دو نوع نیت اوّل را تلاش کنند]

۴- بعضی از مردم از روی اجبار به‌خاطر آن‌که جنگ بر آنان تحمیل شده است، می‌جنگند و البته آن‌ها ایستادگی می‌کنند و به عقب بر نمی‌گردند ونیّت آن‌ها دفاع از خود است. اگر این عدّه در جنگ کشته شوند، شهید به‌شمار می‌روند و برای شهید بودن آنان هیچ تردیدی نیست؛ زیرا دشمنان اسلام او را به قتل رسانده‌اند و مقام این نوع شهدا بر تر از مقام شهیدی است که می داند در صورت اسیر شدن کشته می‌شود از این‌رو می‌جنگد تا آن‌که سر انجام شهید می‌شود.

برای کسی که فرار ازمیدان برای او جایز نیست اگر در حال فرار کشته شود او شهید به‌شمار نمی آید اگر چه ظاهراً احکام شهید بر وی جاری می‌شوند.- یعنی غسل وغیره داده نمی شود -. با عنایت به این نکته که فرار از میدان جنگ گناهی کبیره است، آن‌حضرتﷺ از آن پناه خواسته است. به همین خاطر هر کس مرتکب آن بشود مقام شهادت را حاصل نمی‌کند.

٥- بعضی از مردم فقط بخاطر تکثیرجماعت مجاهدان در جهاد شرکت می کنند. و نیّت شان کشتن و کشته شدن نیست. اگر چنین شخصی کشته شد، او نیز شهید به‌شمار می‌رود؛ چرا که هرکس به تعداد گروهی بیفزاید او از آن گروه محسوب می‌شود در این‌باره به حدیث ذیل استناد می‌شود:

حضرت انس بن مالک رضی الله عنه می‌فرماید: رسول‌اللهﷺ فرمودند: شهدا سه نوع‌اند: یکی آن است که با جان ومالش در راه خدا خارج می‌شود، نیت کشته شدن را ندارد. فقط می‌خواهد بر تعداد مسلمانان بیفزاید. این شخص اگردرجهاد وفات کرد یا کشته شد تمام گناهانش معاف کرده می‌شوند و از خطرات عذاب قبر در قیامت محفوظ خواهد ماند و با حور عین عقد بسته می‌شود و لباس کرامت بر تن او پوشانده می‌شود و برسرش تاج وقار گذاشته می‌شود. انشاءالله این حدیث به‌طور کامل در ابواب آتی خواهد آمد.[١]

٦- شخصی به نیّت طلب رضای الله ﷻ و بدست آوردن غنایم، جهاد می‌کند. اگر او در جایی که فقط جهاد باشد و احتمال دست یابی به غنایم موجود نباشد، بازهم در خانه نمی‌نشیند و در جهاد شرکت می‌کند. و اگر به آن مرد در یکی از دو جبهه که دریکی از آن‌ها احتمال بدست آمدن غنیمت فراوان وجود دارد و در دیگری احتمال بدست آوردن غنیمت کمتر است، اختیار داده شود او همان‌را برمی‌گزیند که غنایم فراوان به دنبال دارد. در این باره ایمّه‌ی کرام اختلاف نظر

١ - کشف الاستار: الجهاد ، باب الشهادة وفضلها٢/ ٢٨٣، ش ١٧١٥- بیهقی در شعب ١/ ٢/ ٤٩، ش ٢١٣٣.

دارند. بعضی می‌گویند: این نیّت فاسد و صاحب آن مستحقّ عذاب می‌شود؛ زیرا او یک عمل اخروی‌را با یک هدف دنیوی آلوده کرده است.

بعضی دیگر می‌گویند. این نوع نیّت صحیح است. و قول مختار همین است. امام غزالی رحمه الله همین قول را اختیار کرده است. او در کتاب «احیا علوم الدین» می‌نویسد: مجاهدان فرق میان جهادِ با غنیمت و جهادِ بدون غنیمت را درک می‌کنند، البته نمی‌توان گفت، ثواب جهاد آنان که مقرون با این هدف است، بطور کلّی از بین خواهد رفت؛ چنانچه هدف و محرک اصلی آن مجاهد اعلای کلمة الله و دست یابی به غنیمت به‌طور ضمنی و به تبع جهاد باشد، به‌طوری‌که اگر غنیمت بدست نیاید باز هم او جهاد را ترک نمی‌کند در این‌صورت بی‌گمان این نوع نیّت صحیح است؛ امّا پاداش او با پاداش فردی‌که بطرف غنیمت اصلاً توجه ندارد برابر نیست. به علّت اینکه توجه به غنایم ضایعه به همراه دارد.[١]

از این قول امام غزالی رحمه الله ثابت شد که این نیّت هم صحیح است. هر شخص که با این نیّت خاج شود وکشته شود، او شهید بشمار می رود؛ البته رتبه‌ی او با اهل سه نوع نیّت سابق، پایین‌تر است.

امام قرطبی رحمه الله این نیّت را صحیح قرار داده وبه عنوان دلیل موضوع غزوه‌ی بدر را مطرح می‌کند. در غزوه‌ی بدر هدف اصلی فقط حمله به قافله‌ی تجاری ابوسفیان رضی الله عنه بود، چون‌که آن مال یک مال حلال و در زمره‌ی غنایم بود. احادیثی‌که در آن‌ها از جنگیدن بخاطر دنیا منع شده است، منظور از آن‌ها این‌که اگر هدف از جهاد صرفاًدستیابی به مال غنیمت باشد وبس؛ آن وقت آن نیّت یک نیّت فاسد است.[٢]

مصنّف رحمه الله می‌فرمایند: دلیل امام قرطبی به جا و درست است.

١ - احیاء علوم الدین: کتاب النیة والاخلاص والصدق. باب فی الخلاص و فضله...١٤/ ٢٧٣٣.

٢ - تفسیر قرطبی: ٤/ ٢٧٣٣

همچنین رسول‌الله ﷺ زیدبن‌حارثه رضی الله عنه را برای حمله بر قافله‌ای از قریش گسیل داشت. در آن قافله صفوان بن امیّه، حاطب بن عبدالعزی وعبدالله بن ابو ربیعه همراه بودند. آنان اموال زیادی و معادل سی‌هزار درهم ظروف نقره‌ای بهمراه داشتند. رهبر آنان فرات ابن‌حیّان بود. زید رضی الله عنه در مقام «قِرد» در منطقه‌ی «نجد» حمله برد و بر آنان پیروز شد. بسیاری از دشمنان پا به فرار گذاشتند. صحابه رضی‌الله‌عنهم اموال غنیمت را جمع کردند و به خدمت آن‌حضرت ﷺ آوردند. آن‌حضرت ﷺ بیست هزار به عنوان خمس برداشت و باقی‌مانده را بین مجاهدین تقسیم کرد. فرات بن حیّان که اسیر شده بود،مسلمان شد.[1]

همچنین برای صحّت این نوع نیّت این نکته قابل توجّه است که خداوند متعال در جای جای قرآن اهل ایمان را به حصول مال غنیمت ترغیب داده است.

بطور مثال خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأۡخُذُونَهَا﴾ [فتح: ۲۰]

ترجمه: وعده داده است شما را الله غنیمت های زیادی که بدست ارید.

بهترین دلیل برای صحّت این نوع نیّت، آن که رسول‌خدا ﷺ چندین سریّه برای غنیمت گرفتن اموال، حیوانات و کاروان ها تجاری مشرکان فرستاده است. وصحابه نیز برای گرفتن اموال مشرکان واعلای کلمه‌ی توحید، بر مشرکان حمله می‌کردند. بسا اوقات فتح میسّر شده ومال وسرمایه‌ی کفّار بدست آنان افتاده است. گاهی معامله برعکس شده و بعضی از مسلمانان شهید شده‌اند. همچنان که در کتاب‌های «سیرومغازی» آمده است. هر گاه صحابه بر مشرکان حمله می‌بردند ومشرکان شکست می‌خوردند وپا به فرار می‌گذاشتند و صحابه آنان‌را تعقیب نمی‌کردند، بلکه اموال آنان را بر می‌داشتند و بر می‌گشتند!

امام ابوداود در کتابش بابی تحت عنوان -باب فیمن یغزو و یلتمس الاجر والغنیمة- گذاشته است. و در آن باب این روایت را آورده است: حضرت عبدالله ابن حواله رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ (در یک سریّه) ما را برای بدست آوردن مال

۱ - طبقات ابن سعد: سرية زيد بن حارثه ۲/ ۳٦.

غنیمت اعزام نمود؛ امّا ما بدون مال غنیمت برگشتیم (خستگی مان به حدی بود که) آثار مشقّت در چهره‌های‌ما نمایان بود.[1]

در این حدیث جمله‌ی«ما را برای بدست آوردن مال غنیمت فرستاد» دلیل ما بر مساله‌ی فوق است.

وتوجیه روایت ابوهریره رضی الله عنه - آن‌حضرت در مورد شخصی‌که برای بدست آوردن مال و دنیا سفرکند، فرموده است: لا اجرّ له، یعنی برایش هیچ مزدی نیست- آن است‌که امام ابوداوُد رحمه الله این حدیث را قبل از روایت عبدالله بن حواله ذکر کرده است و بدین مطلب اشاره دارد که این وعید برای کسی است که فقط برای جمع آوری دنیا برای جهاد خارج می‌شود و اصلاً برای‌کسب رضای الله نیّتی ندارد. سپس امام ابوداوُد رحمه الله روایت عبدالله بن حواله رضی الله عنه را می آورد تا ثابت کند که هر شخصی‌که درنیّت خود رضای الله و دست‌یابی به غنیمت را جمع کند نیّتش صحیح و عندالله مقبول است.

امام بیهقی رحمه الله نیز با آوردن هردو روایت- روایت ابوهریره وعبد الله بن حواله رضی‌الله عنهما- همینطور تطبیق داده است که از آن نظریه‌ی ما تائید می‌شود. ذیلاً به چند دلیل دیگر توجّه کنید

رسول‌الله ﷺ فرمودند: «جهاد کنید،مال غنیمت بدست می‌آورید! روزه بگیرید صحت وتندرست می‌شوید و سفر کنید مستغنی می‌شوید.»[2]

در روایت حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه که قبلاً گذشت در آن آمده است: رسول‌الله ﷺ ما را به فرماندهی ابوعبیده برای حمله به قافله‌ای از قریش فرستاد. تعداد ما سیصد نفر بود. ما به مدّت پانزده روز در ساحل دریا ماندیم از شدّت گرسنگی مجبور به خوردن برگ‌های درختان شدیم.[3]

۱ - ابوداود: الجهاد۳/ ۴۱.، ش ۲۵۳۵.

۲ - طبرانی در اوسط: ۲/۸۳

۳ - مسلم در صحیح: الصد والذبائح، با باباحة متات البحر۳/ ۱۵۳٦، ش ۱۹۳۵.

حضرت ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: فتنه‌ها مانند تاریکی‌های شب شما را فرا می‌گیرند. آن کسی از آن فتنه‌ها بیشتر محفوظ و مصون می‌ماند که روزی‌اش را از محصول حیواناتش در درّه‌ی کوهی می‌خورد. وآن شخصی که مهار اسبش را بدست می‌گیرد و از نوک شمشیرش (یعنی مال غنیمت) ارتزاق می‌کند.[1]

حضرت زید ابن اسلم ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «جهاد کنید صحّت می‌یابید وغنیمت بدست می‌آورید!»[2]

رسول‌الله ﷺ فرمود: «خداوند رزق این امّت را زیر سم اسب‌ها و نوک نیزه‌ها گذاشته است. تا زمانی‌که به کشاورزی مشغول نشود و اگر به زراعت مشغول شود مانند سایر مردم قرار خواهدگرفت.»[3]

از عبدالله بن عمر ؓ روایت است: آن‌حضرت ﷺ با یارانش برای جهاد بیرون رفت و از کنار خیمه‌ی یک صحرانشین عبور کرد. آن مرد گوشه‌ی خیمه را بالازد وسوال کرد: این کیست؟! به او گفته شد: او رسول‌الله ﷺ با اصحابش هست که به جهاد می‌روند. باز پرسید: آیا به آنان مال دنیوی هم می‌رسد. گفته شد: بله! به آنان مال غنیمت می‌رسد وآن را بین خودشان تقسیم می‌کنند. او شترش را لگام کرد و به همراه لشکر مسلمانان به راه افتاد. و شترش را تاخت تا آن‌که نزدیک رسول‌الله ﷺ رسید. صحابه از نزدیک شدن او به آن‌حضرت ﷺ مانع شدند. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: این «نجدی» را بگذارید تا به طرف من بیاید سوگند به آن ذاتی که روح من در قبضه‌ی قدرت او است و او از شاهان بهشت است. راوی می‌فرماید: زمانی که نبرد آغاز شد آن مرد بادیه نشین جنگید تا آن‌که شهید شد. وقتی به آن حضرت ﷺ خبر رسید که او شهید شده است. رسول‌الله ﷺ تشریف

---

۱ - همان

۲ - ابن ابی شیبه در مصنف: الجهاد ۵/ ۳۴۹

۳ - همان، ۵/ ۳۳۵

آورد و بر بالین او نشست در حالی‌که تبّسم بر لبان مبارک آن حضرت نقش بسته بود. لحظه‌ای بعد آن‌حضرت ﷺ چهره‌اش را برگرداند. ما علّت تبسّم و بر گرداندن چهره‌اش را جویا شدیم. آن‌حضرت ﷺ فرمود: تبّسم به خاطر دیدن اعزاز واکرام خداوند متعال در حق او بود. وبر گرداندن چهره ام به خاطر آن بود که حور عین بالای سرش‌آمده بود.[1]

از روایات ذکر شده ثابت شد: اگر از جهاد مقصود رضایت الله تعالی باشد و به طور ضمنی نیّت بدست آوری غنیمت وجود داشته باشد آن نیّت صحیح است. ونیز این مطلب هم ثابت شد که اگر در جهاد نیّت غنیمت وجود داشته باشد از اجر جهاد کاسته می‌شود. هم چنان که در احادیث صحیح گذشته ثابت گردید که اگر به مجاهد مال غنیمت برسد او دو سوّم پاداش خود را را در دنیا دریافته است و به هر کسی‌که مال غنیمت نرسد به او اجر کامل می‌رسد.[2]

به همین علّت اسلاف ما در گذشته مانند ابراهیم ابن ادهم ؒ از پذیرفتن مال غنیمت پرهیز می‌کردند. ابراهیم بن ادهم عادت داشت در جهاد ها مال غنیمت نمی‌گرفت. به وی گفته شد: آیا از حلال بودن آن شکّ داری؟! گفت: نه! ولی زهد آن‌است که در رزق حلال می‌شود.(حرام شرعاً واجب الاحتراز است) بعد ابراهیم بن ادهم شعر یکی از مجاهدان را اینگونه زمزمه کرد: ای فرزند مالک! اگر نمی‌دانی چرا از اهل لشکر نمی‌پرسی؟ آن لشکریان به توخواهند گفت: من در وقت جنگ غالب می شوم؛ امّا از غنیمت خود را دور می‌دارم.

مصنّف ؒ می‌فرماید: این را بدانید که نگرفتن مال غنیمت برای اظهار بی‌رغبتی نسبت به دنیا و برای رفع طمع دنیا و حصول اجر اخروی، عملی افضل است.

---

۱ - بیهقی در شعب الایمان: ۱/ ۲/ ۱۰۶-۱۰۷

۲ - مسلم در صحیح: الامارة : باب بیان قدر ثواب من غزی فغنم و من لم یغنم ۳/ ۱۵۱۴- ۱۵۱۵، ش ۱۹۰۶.

در پاره‌ای اوقات برای بعضی از افراد نگرفتن مال غنیمت بهتر است و در بعضی اوقات گرفتن آن برای بر خی از افراد بهتر است. با توجّه به آن که تفصیلات این موضوع زیاد است و حکم آن به تناسب حا لات افراد تغییر می‌یابد از ذکر آن طفره رفتیم. و این‌را هم بدانید که در بعضی اوقات در نگرفتن مال غنیمت، ریا و تظاهر پوشیده می‌شود. پس لازم است نیّت خود را سنجید و آن را اصلاح کرد.

۷- بعضی از مردم جهاد می‌کنند و نیّت‌شان فقط کسب دنیا است. اگر آن‌ها در جایی‌که در آن‌جا رسیدن به مال غنیمت نا ممکن است برای جهاد خواسته شوند، آماده نمی‌شوند، این‌گونه افراد اگر در جهاد کشته شوند شهید بشمار نمی روند و به آن‌ها اجر جهاد هم نمی‌رسد. در این پیرامون چندین حدیث گذشت.

۸- بعضی برای ریا وافتخار می‌جنگند در خیال چنین افرادی اصلاً تصوّر عبادت و کسب اجر از جانب الله تعالی خطور نمی‌کند. این‌گونه افراد صرفاً بخاطر آن‌که به آنان بهادر و مجاهد گفته شود به جهاد می‌روند. ریا و افتخار تا آن‌جا در وجود آنان رسوخ کرده است که اگر آنان بدانند که از آنان تعریف وتمجید نمی‌شود جهاد را ترک می‌کنند. این‌ها اگر در جهاد کشته شوند شهید به حساب نمی‌آیند؛ بلکه آنان در زمره‌ی سه گروهی هستند که قبل از همه آتش دوزخ به آنان میرسد. آنان مستحق عذاب، غضب ونارضایتی الله تعالی قرار خواهندگرفت؛ چرا که آنان عبادتی را که لازم است خالصاً برای خدا انجام داده شود، برای شهرت طلبی انجام می‌دهند و این خود شرک است. رسول‌الله ﷺ فرمودند: ریای اندک،هم شرک است.[1]

وقتی ریای اندک، شرک است روشن است که ریای زیاد و آن هم در وقت مرگ؛ چه اندازه خطر ناک است! پروردگارا به تو پناه می جوییم از کارهایی که موجب نارضایتی تو می‌شوند.

۱ - - ابن ماجة در سن: الفتن، من ترجی له السلامة من الفتن۲/ ۱۳۲۰، ش ۳۹۸۹

۹- اگر کسی در جهاد با این نیّت می‌جنگد که هم در پیشگاه الله تعالی اجری بدست آورد و هم آن‌که در بین مردم از بهادری وشجاعت او تمجید شود. اگر آن مرد در چنان‌جایی‌که امکان کسب شهرت و نام در آن نباشد، جهاد را ترک می‌کند، آن فرد شهید نیست. در این پیرامون روایتی قبلاً گذشت. بعضی می‌گویند: اگر نیّت اجر بر نیّت شهرت طلبی غالب باشد، به وی اجر می‌رسد وچنان‌چه قصد شهرت طلبی بر نیّت اجر غالب باشد حکم آن هم متفاوت می‌شود. قول اوّل صحیح است؛ زیرا در حدیث آمده است: روز قیامت به ریاکار گفته می‌شود که مزدت را از کسی که برای او عمل کرده‌ای دریافت کن.[1]

۱۰- اگر شخصی به این نیّت جهاد می‌کند که از بیچارگی، قرض، مصیبت واز فقر رهایی یابد (یعنی شخصی به‌نوعی بیماری و... مبتلا است او به این خاطر برای جهاد خارج می‌شود تا شهید شود و از آن گرفتاری‌ها نجات یابد)، و نیّت او با طلب رضای خداوند و اعلای کلمه‌ی توحید همراه نباشد. در این‌باره دو قول موجود است.

۱- صحیح آن‌که این شخص شهید محسوب می‌شود؛ چرا که او شهادت را از راه غلط مانند خود کوشی ترجیح داده است. علاوه بر آن ایمان به خدا هم دارد. امّا برای این افراد مقام شهدای طراز اول نمی‌رسد.

حکم اخذ حقوق در قبال جهاد

[با توجه به اهمیّت این مساله لازم دانستم علاوه از بیانات مصنّفؒ با تکیه بر سایر کتب تفصیلات این مساله را بطور کامل‌تر بیان دارم.

۱- «جُعل» عبارت از آن است که امیر مسلمانان به‌منظور مساعدت مجاهدان پرداخت مقدار معینی مال، به‌عهده مردم می‌گذارد و اعلام می‌کند: هرکس به جهاد نمی‌رود در عوض، این‌مقدار مال به مجاهدان تحویل بدهد. عموماً این عمل مکروه است؛ امّا اگر بیت‌المال خالی باشد یا اصلاً بیت‌المال وجود نداشته باشد و

۱ - ترمذی درسنن: الفسیر ، باب ومن سورة الکهف، ۵/ ۳۱۴، ش ۳۱۵۴- ابن ماجه‌درسنن : الزهد، الریاء والسمعه ۲/ ۱۴۰۶، ۴۲۰۳

مسلمانان شدیداً به کمک مالی نیازمند هستند، در آن صورت این کار جایز است. وجه کراهیت آن این است که آن عمل مجاهدان با مزدوری مشابهت پیدا می‌کند. امّا با عنایت به این مساله که اقامه‌ی جهاد یک امری لازمی‌است، گرفتن آن در هنگام ضرورت جایز است. به عنوان نمونه رسول‌الله ﷺ از صفوان سی عدد زره بودیعت گرفتند.[1]

۲- اگر از مردم با توسّل به ترغیب مال گرفته شود و حالت تحمیل بر آنان نداشته باشد نه تنها آن‌که این‌کار مکروه نست؛ بلکه افضل است آن‌چنان‌که پیش‌تر در باب «فضایل تهیّه تجهیزات برای مجاهدان» این مساله مورد بحث قرار گرفت.

همچنین رسول‌الله ﷺ فرمودند: برای غازی پاداش جهادش می‌رسد و برای حقوق دهنده اجر جُعل و اجرمجاهد هر دو می‌رسد.[2]

۳- اگر شخصی صرفاً برای اخذ حقوق در جهاد شرکت کند؛ به طوری‌که اگر به او حقوق ندهند،جهاد را ترک می‌گوید، چنین شخصی مجاهد نیست اگر کشته شود شهید گفته نمی‌شود.

۴- اگر کسی اعلام کند در قبال پرداخت این مقدار مال، من برای جهاد آماده هستم؛ کیست که از من کار بگیرد و این مقدار پول را به من بدهد و مرا به جهاد بفرستد؟! برای چنین شخصی نه اجر می‌رسد، نه در صورت کشته شدن شهید است.

۵- برای فقیری که نزد او هیچ چیزی نیست که در جهاد شرکت کند، جایز است که حقوق بگیرد. مشروط بر این نیّت که اگر خودش شخصاً مال داشته باشد، آن حقوق را دریافت نمی‌کند در آن‌صورت آن شخص مجاهداست و برای او اجر جهاد و اجر شهادت - درصورت کشته شدن - هست

---

۱ - ابوداود در سنن: - نسایی در سنن

۲ - ابوداود در سنن الجهاد، باب الرخصة فی اخذ الجعائل ۳/ ۳۷، ۲۵۲۶

۶- اگر شخصی برای طلب خشنودی خدا به جهاد خارج شود ، بعد امیر در دوران جنگ، خرج ومخارج خانه‌اش را به او بدهد، گرفتن آن مال برای او مباح است؛ امّا چنانچه در صورت نرسیدن خرج، جهاد را ترک می‌کند باز هم نیّت او مشکوک است. سرمایه‌داران باید از گرفتن چنین مالی برای خود و برای اهل وعیال‌شان اجتناب کنند؛ چرا که هدف از جهاد قربان ساختن جان ومال است نه کسب مال وتن پروری!

۷- بهتر است مثال مجاهدی را که بنابر ضرورت ونیاز خرجش را از امیر دریافت می‌کند، از زبان رسول‌الله ﷺ بشنوید: افرادی از امّت من که جهاد می‌کنند وحقوق دریافت می‌کنند و به‌وسیله‌ی همان حقوق بر خلاف دشمن قدرت ونیرو می‌گیرند، مثل مادر حضرت موسی ﷺ است که خودش فرزند خود را شیر می‌داد واز فرعون حقوق دریافت می‌کرد.

۸- اگر کسی قبل از آمدن به میدان جهاد حقوق گرفته بود و بعد در و جود او اخلاص پیدا شد او در صورت کشته شدن اجر و مقام شهادت هر دو را در می‌یابد.

۹- اگر شخصی در جهاد برای کارهایی غیر از جنگ استخدام شد و او خودش خالصانه از جنگ سهم گرفت به او پاداش جهاد ومقام شهادت هردو می‌رسند. این حکم در تاجران وکارگران که با اخلاص در جنگ شرکت می‌کنند نیز صدق می‌کند. با ملاحظه‌ی همان تفاصیل بالا.

۱۰- مجاهدی که ابتدا با اخلاص برای جهاد خارج شود و بعد نیّت گرفتن مال را به آن اضافه کند، به طوری که اگر به وی مالی نرسد، جهاد را ترک می‌کند او مجاهد بد بختی است که عملش را به باد داده است، چون‌که او جهاد را که عملی بزرگ است در عوض دنیای حقیر فروخته است. یا اله العالمین همه‌ی ما مسلمانان را حفاظت بفرما. آمین]

حکم شخصی که ابتدا با اخلاص خارج می‌شود، امّا دوباره مبتلا به تظاهر و ریا می‌شود چیست؟ در این‌باره تفصیل است:

۱- اگر قبل از آن که آن شخص به ریا مبتلا شود، بعضی از اعمال جهاد را با اخلاص انجام داده است به او ثواب آن اعمال می‌رسد؛ امّا اگر آن اعمال را به خـاطر کسب شهرت انجام داده است آن اعمال هم حبط خواهند شد.

۲- اگر قبل از آن‌که به ریا و تظاهر مبتلا شود هیچ عملی را انجام نداده بود و وقتی به میدان جهاد آمد از توجّه مردم نسبت به خود و از بیان حـالات خـود بـا مردم احساس خوشی کرد و از تمجید آنان آرامش یافت و نیت او که جلـب رضـای الهی بود ازبین رفت، در آن‌صورت تمام اعمال آن مرد ضایع و مسـتحقّ نارضـایتی وعذاب خداوند است.

۳- اگر در دل کسی ریا پیدا شد؛ امّا نتیجه‌ی کارش به مردم نرسـید و بـاز هم به جهاد ادامه داد. انشاءالله عمل او قبول خواهد شد؛ زیرا او در واقع بخاطر خدا جهاد کرده است و به‌همین خاطر با وجود عدم اطلاع مردم، استقامت می‌کنـد و بـه جهاد ادامه می‌دهد.

۴- اگر کسی برای رضای الله تعالی به جهاد مشغول شد و در دوران جنـگ، هیچ نیّتی اعم از صحیح و فاسد برایش پیدا نشد، برای این چنین شخص همان نیّت اوّل کافی است؛ به او اجر جهاد می‌رسد و در صورت کشته شدن شـهید محسـوب می‌شود.

۵- اگر شخصی با اخلاص برای جهاد خارج شود و تـا آغـاز جنـگ نیّـتش همین باشد؛ اما همین‌که جنگ شروع شد در دل او بزدلی رخنه کرد ولی باز هـم از روی شرم به عقب نرفت ولی در نظر دارد که در صورت دست یـافتن بـه فرصـتی مناسب مانند تاریکی و... از صحنه فرار می‌کند و اکنون فقط به‌خاطر آن‌که مـردم او را بزدل نگویند در صحنه می‌ماند؛ درصورت کشته شد چنین فـردی، بایـد آشـک تأسف ریخت؛ چرا که او صرفاً به خاطر مردم جنگیده وجانش را بـرای آنـان قربـان ساخته است. مجاهد بایستی جهت پیدا شدن اخلاص در وجود خود تـلاش کنـد و پیش پروردگار باید آن‌چنان به فریاد وزاری بیفتد که غرق شدگان فریاد می‌کننـد، شاید پروردگار دولت اخلاص را به او ببخشد.

فایده:

اگر شخصی با اخلاص جهاد را شروع کرد؛ امّا بعداً این شوق در او پیدا شـد که بهادری و کارنامه‌اش به اطّلاع مردم برسد، امام غزّالی رحمه الله می‌فرماید: این هم خطرناک است از بعضی روایات معلوم می‌شود که این نیّت، ضایع کننده‌ی اعمال او است.

حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه در مورد شخصـی کـه گفتـه بـود: دیشـب سوره‌ی بقره را خوانده‌ام، فرمود: او را همین می‌رسد بس. (یعنی مردم خبر شـدند و بدله‌ی تلاوت او همین‌است.[1]

همچنین شخصی گفت: من در تمام زنـدگی روزه گرفتـه‌ام، آن‌حضـرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تو نه روزه گرفتی، نه افطار کرده‌ای! (یعنی به تو هیچ اجری نمی رسد.[2]

به‌دلیل خطرناک بودن ریا برای هر مسلمان ضروری است که از جهاد وسایر اعمال نیکش اصلاً ذکری به میان نیاورد، تا خطری برای تضییع اعمالش باقی نماند. اگر مقصود از بیان داشتن اعمال خود ترغیب مردم به‌سوی جهـاد باشـد تـا در دل آن‌ها سخاوت وقوّت پیدا شود. پس در آن‌صورت یاد‌کردن اعمال خود پیش مـردم مانعی ندارد. اساساً هدف اسلاف ما از بیان واقعات خود همین بـوده اسـت. در ایـن صورت راه احتیاط هم آن است‌که واقعات را به جای نسبت دادن به خود، ایـن‌گونـه عنوان کند که واقعه‌ی یک مجاهد است، او این قدر مال در راه خدا خرج کرده است و... اگر ترغیب وهدف به این طریـق بـرآورد شـد، از اسـم گـرفتن بپرهیـزد وآن راپوشیده نگه دارد. شیوه‌ی اسلاف ما این‌گونه بوده است.

در حدیثی آمده است: «رخنه کـردن ریـا در دل انسـان از راه رفـتن مورچـه هـم مخفی‌تر است.»[3]

---

۱ - احیاء علوم الدین: ۲/ ۱۱۷

۲ - مسلم در سنن: الصیام ، باب استحباب صیام ثلاثة ایام... ۲/ ۸۱۸، ش ۱۱۶۲

۳ - مجمع الزوائد: الزهد، باب منه الریاء و خفائه ۱۰/ ۲۲۳.

در حدیثی آمده است: «کسانی که برای شنوانیدن مردم (از میزان و از کیفیّت عمل خود) عمل می‌کنند. خداوند متعال نیّت آنان را در ملأ عام بر ملا می‌سازد و آنان را ذلیل می‌کند.»[1]

در صحیحین (بخاری ومسلم) روایتی با مضمون حدیث بالا آمده است.

اسلاف ما این روایات را در اذهان خود مجسّم کرده و از خوف ابتلا به ریا تلاش زیادی برای پوشانیدن اعمال خود به خرج داده اند پیرامون همین سلسله به دو حکایت زیر توجّه کنید:

۱- عبدالله بن سنان ﵀ می‌فرماید: در «طرسوس» با عبدالله بن مبارک ومعتمر بن سلمان در جهاد شرکت داشتم. ناگهان جنگ آغاز شد. آن دو نیز در میان لشکریان ایستادند. وقتی صف‌های طرفین در مصاف هم قرار گرفتند شخصی از طرف دشمن به میدان آمد و مبارز طلبید. یک مجاهد مسلمان جلو رفت و شهید شد. او بدین‌طریق شش تن از مسلمانان را یکی پس از دیگری به‌شهادت رساند. و با نهایت غرور در میان دو لشکر ندای «هل من مبارزٍ» سر داد. امّا هیچ‌کس به مبارزه‌او حرکت نکرد. عبدالله بن‌مبارک ﵀ وقتی آن وضعیت را مشاهده کرد روی به من کرد و گفت: من اگر شهید شدم، فلان کار و فلان کار را انجام بده! سپس او اسبش را به سوی آن مرد رومی تاخت. وپس از در گرفتن نبرد کوتاهی بین آن دو سرانجام مرد رومی به درک واصل شد. آن‌گاه عبدالله بن مبارک ﵀ از شکر رومیان مبارزه طلبید؛ امّا رومیان از او وحشت زده و مرعوب شدند و به‌دنبال آن ماجرا ناگزیر به عقب نشینی شدند. عبدالله یک باره اسبش را تاخت و از معرض دید ما غایب شد. تا آن‌که ناگهان او را در جای قبلی‌اش یافتم، او به من گفت: ای عبدالله! اگر در زمان زندگی‌ام این واقعه را به کسی گفتی... عبدالله بن سنان ﵀ می‌گوید: من در طول زندگی او این واقعه را با کسی تعریف نکردم.[2]

۱ - طبرانی در کبیر: باسناد جیّد.

۲ - ابن عساکر: الجهاد

۲- مسلمه بن عبدالملک ﵀ قلعه‌ای از دشمنان را محاصره کرد و با مشکلات زیادی روبرو شد امّا نتوانست قلعه را فتح کند. تا آن‌که به‌طور ناگهانی سوراخی در قلعه دیده شد. آن سوراخ بقدری کوچک بود که کسی نتوانست از آن عبور کند و در آن وارد شود. یک شخص به طریقی از آن سوراخ وارد شد و از درون درب قلعه را باز کرد. با استفاده از آن شیوه سرانجام قلعه سقوط کرد و به دست مسلمانان افتاد. بعد از پایان جنگ مسلمه بن عبدالملک ﵀ اعلان کرد: شخصی‌که این کارنامه را از خود به‌جای گذاشته است، جلو بیاید. مسلمه بن عبدالملک تا سه مرحله آن اعلان را تکرار کرد؛ اما کسی بلند نشد. وقتی برای بار چهارم ندا داد، شخصی آمد وگفت: ای امیر! آن‌کس من هستم! من تو را به خدا سو گند می دهم، اسم مرا در لیست گزارشات ثبت نکن! وبه من جایزه و انعام هم نده! از این کار هم مرا برکنار مکن! مسلمه بن عبدالملک تمام شرایط او را پذیرفت. بعد او از چشم مردم ناپدید گشت. مسلمه پس از هر نماز دعا می‌کرد:«پروردگارا! مرا با او همراه بگردان»![1]

مصنّف ﵀ می‌فرماید: نمونه‌ی این وقایع زیاداند وفقط خداوند متعال است توفیق دهنده!.

[شایان ذکر است که این باب مهمترین بخش این مجموعه است. اگر گفته شود این باب مغز این مجموعه به شمار می‌رود سخنی بی جا نگفته‌ایم. مجاهدین حداقلّ هر ماه این باب را به طور دست جمعی بخوانند. و لازم است برای تربیّت فکری مجاهدان در دوران آموزش روزانه این باب دور کرده شود. همچنین لازم است این باب در دفاتر مجاهدان نیز تعلیم کرده شود؛ مخصوصاً برای مجاهدانی‌که عهده‌دار پست‌های حکومتی هستند تعلیم این باب در جلسات آنان از اهمیّت ویژه بر خوردار است. بر مبنای چند دلیل به خواندن و اهتمام به تعلیم این باب تأکید می شود:

نیاز محوری مجاهدان

۱ - ابن عساکر: در جهاد

۱- مجاهدان خانه وکاشانه، کار و بار وعیش ونوش‌شان را به‌خاطر الله ترک می‌داده‌اند از این‌رو شیطان در تلاش است در وجود آنان ریا پیدا کند تا از این روزنه دنیا وآخرت آن ها را به تباهی بکشاند. این باب به مجاهد گوشزد می کند که عملش را بخاطر مقام و جاه طلبی در بین مردم، تباه نکند. زیرا آنان نه توان نفع رسانی دارند نه توان دفع ضرری از او را دارند و عزّت و پست آن ها نیز عارضی است. از این بابت باید گفت که همان کسانی‌که امروز برای تکریم آن کفش او را راست می کنند اگر فردا نسبت به وی بدگمان شوند از کفش زدن به سر و صورت او هم دریغ نمی‌ورزند.

۲- اگر در جهاد اخلاص نباشد، شخص مجاهد مرتکب اشتباه می‌شود و به جای آن‌که فردی مجاهد به‌بار بیاید، فردی شهوت ران و راه زن به بار می آید و در نتیجه مجال ریشخند برای دشمن فراهم می‌شود. انشاءالله به‌طور قطع امید می رود که از مطالعه‌ی این باب اخلاص پیدا گردد.

۳- امروزه بعضی از سازمان‌ها وگروه ها برای نشر شهرت خودشان حتّی به دروغ متوسّل می‌شوند وکارنامه‌ها و عملیّات دروغین و غیر واقعی به مجاهدان نسبت می‌دهند و دست به شرح و بیان واقعات غلوّ آمیز می‌زنند. بی‌گمان این طرز عمل بر مجاهدان نیز تاثیر می‌گذارد و بعضی از آنان‌را دروغگو و مبالغه‌گو به بار می‌آورد. لذا با خواندن مطالب این باب مجاهدان (انشاءالله) از این بلا محفوظ خواهند ماند.

۴- به‌سبب وجود «ریا» مجاهدان دچار زیان‌های نظامی می‌شوند. مثلاً برای دشمن زمینه‌ی تجسسّ و کشف پایگاه‌های مجاهدان به راحتی فراهم می‌گردد. وبه‌طور کلّی با اظهارات ریاکارانه و تظاهر عدّه‌ای از مجاهدان نصف توطئه‌ی دشمن علیه مجاهدان به ثمر می‌نشیند. درحالی‌که اگر به جای آن، از اخفا وپنهان کاری استفاده شود دشمن با مشکلاتی فراوان مواجه خواهد شد. و لازم می‌بیند برای دست‌رسی به مجاهدان سرمایه‌های کلان و هنگفت صرف کند. از این‌رو مطالعه‌ی

این باب موجب ایجاد انگیزه برای پنهان‌کاری در دل و دماغ مجاهدان می‌گردد. که این کار به لحاظ نظامی و تاتکتیک‌های جنگی بسیار حایز اهمّیت وحیاتی است.

۵- عموماً مسلمانان از کمک و امداد مجاهدان بخل می‌ورزند؛ به همین علّت بعضی از سازمان‌های جهادی مجبور می‌شوند به مبالغه‌گویی متوسّل شوند و برخی دیگر راه دروغ گویی را در پیش گیرند. تا بدین طریق بتوانند افرادی را متأثر کنند و آنان را برای امداد مجاهدان آماده سازند. در صورتی‌که اگر این باب به کثرت وبه کرّات تعلیم شود در دورن مجاهدان اعتماد به ذات الله رشد می‌کند وخداوند متعال خودش نیازهای آنان را برآورده می‌سازد و آنان را نیازمند هیچ کس نمی‌گرداند. اساساً خداوند متعال قلوب انسان‌های مخلص را به‌صورت خود جوش به طرف آنان جذب می‌کند و سوق می‌دهد. در نتیجه آنان جستجو کنان خود را به امداد مجاهدان می‌رسانند. الحمدلله سازمان‌های مخلص که پایبند به این اصول هستند، خداوند آنان را محتاج کسی نگردانیده است.

۶- مهمترین وآخرین پیام این‌که بعد از مطالعه‌ی این باب دلخور نشوید و با این پندار درخانه ننشیند که جهاد ما پذیرفته نمی‌شود. این‌طور نشود که خدای ناکرده به‌خاطر اجتناب از «ریا» جهاد را رها کنید! مطمئناً هدف مصنّف﵀ این نیست. بلکه هدفش آن است که در جود مجاهدان اخلاص پیدا شود تا بتوانند با نیرو وتلاش فراوان جهاد کنند. امروز اگر کسی بخواهد به‌خاطر دوری جستن از ریا، جهاد را ترک کند پس کدام عمل است که در آن خطر ریا نهفته نیست! آیا ترک اعمال، طریق دوری جستن از «ریا» است؟! هرگز چنین نیست! بزرگان می‌نویسند: ترک اعمال از اندیشه‌ی «ریا»، بزرگترین ریا است؛ چرا که نگاه او برای عمل کردن بر پایه‌ی نشان دادن و نشان ندادن به مردم استوار است و نظرش از الله تعالی برگشته است. این را «شرک و ریای خفی می‌گویند. اخلاص روح تمام اعمال است از این‌رو لازم است از آن حفاظت کرده شود. هم‌چنین از نیّت نیز باید حفاظت کرد. ترک اعمال از ترس «ریا» مانند آن‌است که نَفَس یکی بند شده است (دچار نفس تنگی است) و آن شخص به‌جای استفاده از دارویی‌که عامل باز شدن نفس باشد و

برا ی آن مفید بیفتد، از دارویی (سمّ)استفاده می‌کند نفس را کاملاً خفه وبند می‌نماید. برای مجاهدان لازم است که صحبت مخلصان واولیا را برخود لازم بگیرند و زندگی‌شان را با ارشادات و راهنمایی‌های آنان سپری کنند و این دنیا را دار فانی بپندارند. آنان نباید قیمت جهاد خود را در دنیای فانی در عوض اشیای زود گذر طمع کنند. آن‌وقت است که انشاءالله در وجود آنان اخلاص پیدا خواهد شد وتا دم شهادت محفوظ خواهند ماند. پرورد..را! با فضل وکرم خویش مسلمانان را اخلاص عنایت فرما و مارا از شرّ «ریا» محفوظ بدار آمین!.]

باب بیست هفتم

فضایل درد سر و سایر بیماری‌ها و شهادت محسوب شدن هرگونه مرگ، در جهاد

ارشاد خداوند متعال است:

۱- ﴿...وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۝ وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾ [آل عمران:۱۵۷-۱۵۸]

ترجمه: واگر کشته شدید در راه الله یا مردید، هر آئینه آمرزشی از الله و بخشایش بهتر است از آن‌چه (آنان) جمع می‌کنند و اگر مردید یا کشته شدید البته بسوی الله برانگیخته خواهید شد

۲- ﴿وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [نساء:۱۰۰]

ترجمه: وهرکه بیرون رود از خانه‌ی خود هجرت کنان بسوی الله وپیغمبر او پس دریابد او را موت پس یقیناً ثابت شد مزد او بر الله و هست الله آمرزنده و مهربان!

۳- ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾
[الحج:۵۸-۵۹]

ترجمه: وانان‌که هجرت کردند در راه الله پس کشته شدند یا بمردند هر آیینه روزی دهد ایشان را خدا روزی نیک، و هر آئینه الله وی بهترین روزی دهندگان است البته در آرد ایشان را به موضعی که خشنود شوند از آن وهرایینه الله دانا بردبار است.

از حضرت ابوهریره ﷺ مروی است: رسول‌الله ﷺ فرمود: «مجاهد راه خدا مانند نمازگزار و روزه‌داری است که از پرداختن به نماز و گرفتن روزه خسته نمی‌شود. (یعنی اجر مجاهد پیوسته به وی می‌رسد.) تا آن که الله تعالی او را همراه

با اجر و غنیمت به خانه برگرداند، یا آن‌که او را مرگ دهد و داخل بهشت می‌گرداند.»[۱]

[در این حدیث مبارک ذکر موت آمده است نه ذکر قتل، مقصود آن‌که چنانچه مجاهد با موت طبیعی یا به نحوی دیگر از دنیا برود در هرحال برایش وعده‌ی بهشت است.]

از حضرت ابوهریره ﷛ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمودند: «شما چه کسی را شهید می‌پندارید؟! صحابه عرض کردند: کسی را که در راه خدا کشته شود. رسول‌الله ﷺ فرمودند: اگر چنین باشد، شهدای امّت من خیلی اندک خواهند بود. آگاه باشید! هرکس در راه خدا کشته شود، او شهید است. هرکس در جهاد از بالای سواریش بیفتد و بمیرد او شهیداست. هرکس به‌سبب درد شکم در جهاد بمیرد او شهید است. هرکس در اثر بیماری ذات الجنب (درد پهلو) در جهاد بمیرد او شهید است».[۲]

ابومالک اشعری ﷛ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «هر کس در راه خدا بیرون رود و با مرگ طبیعی وفات کند یا کشته شود شهید است. اگر از بالای اسب یا شترش بیفتد، یا حیوان سمّ داری او را بگزد یا روی بستر خود جان بدهد و با هر نوع مرگی – که خواست خدا باشد- بمیرد او شهید و جایش در بهشت است.»[۳]

عبدالله بن عمر ﷛ از رسول‌الله ﷺ روایت می کند: «خداوند متعال می‌فرماید: هر بنده ای از بندگانم در راه من به‌خاطر طلب رضای من برای جهاد

---

۱ – بخاری در صحیح: الجهاد، باب افضل الناس مومن یجاهد بنفسه و ماله فی سبیل‌الله – مسلم در صحیح: الامارة ، فضل الشهادة فی سبیل الله ۳/ ۱۴۹۸، ش ۱۸۷۸.

۲ – ابوداود در سنن: الجنائز ، فضل من مات بالطاعون ۳/ ۴۸۲، ش ۳۱۱۱.- ابن ابی شیبة در مصنف: الجهاد ۵/ ۳۳۲.

۳ – ابوداود در سنن: الجهاد، باب فی من مات غازیاً ۳/ ۱۹، ش ۲۴ ۹۹. – مستدرک: الجهاد، ۲/ ۷۸.

بیرون رود، من ضامن او هستم. و چنانچه او را (به خانه) برگردانم، همراه با اجر و غنیمت او را برمی‌گردانم واگر روحش را قبض کنم او را خواهم بخشید.»[۱]

حضرت عمر بن خطاب ﷛ از رسول الله ﷺ نقل می کند: «هر شخصی‌که در راه خدا کشته شود یا بمیرد جایش در بهشت است.»[۲]

خالد بن معدان ﷛ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «شهدا امانتداران الله تعالی هستند برابر است که آنان در مسیر راه خدا بمیرند یا بر روی بسترانشان بمیرند.[۳]

حضرت عبدالله ابن عتیک ﷛ از آن‌حضرت ﷺ روایت می‌کند: شخصی‌که در راه خدا برای جهاد خارج شود- بعداً آن حضرت ﷺ سه انگشت خود را جمع کردند- و فرمودند: «کجایند مجاهدان را خدا؟! هر کس برای جهاد بیرون رود و از بالای سواریش بیفتد، اجر او بر الله تعالی واجب است اگر چه با مرگ طبیعی بمیرد و هر شخصی‌که با چوب وشلاّق کشته شود جنّت برای او واجب خواهد شد».[۴]

حضرت عبدالرّحمن ﷛ می‌فرماید: حضرت فضاله بن عبید ﷛ در کنار دو قبر تشریف برد که یکی در اثر اصابت گلوله‌ی منجنیق شهید شده بود و دیگری به مرگ طبیعی مرده بود. حضرت فضاله ﷛ کنار قبر آن یکی که به مرگ طبعی مرده بود نشست. از او پرسیده شد: چرا قبر شهید را ویل کردی و به‌کنار قبرآن کسی‌که به مرگ طبیعی مرده است رفتی و نشستی؟! فضاله ﷛ فرمود: برای من این دو باهم تفاوتی ندارند، به هر یکی ازاین دو نوع قبرها بر انگیخته شوم [یعنی نزد من شهید شدن در جهاد ومردن برابراند به همین‌خاطر هر دوی این قبرها را می‌پسندم.]

---

۱ – نسایی درسنن: الجهاد، باب ثواب السرّیة التی تخفق ۶/ ۱۸- ترمذی در سنن: الجهاد، باب ماجاء فی فضل الجهاد ۴/ ۱۶۴.

۲ – تخریج امن حدیث گدشت.

۳ – کتاب الجهاد ص۵۵.

۴ – مسند احمد: ۴/ ۳۶- ابن ابی‌شبة در مصنف: الجهاد ۵/ ۲۹۴.

زیرا خداوند جل جلاله می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنًاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ۞ لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ﴾ [حج۵۸-۵۹]

ترجمه: وآنان‌که هجرت کردند در راه الله پس کشته شدند یا بمردند هر آیینه روزی دهد ایشان را خدا روزی نیک، وهر آئینه الله وی بهترین روزی دهندگان است البته در آرد ایشان را به موضعی که خشنود شوند از آن وهر آیینه الله دانا بردبار است.

ای بنده اگر در جایی زیبا وارد کرده شوی وبه تو بهترین غذا بدهند غیر ازاین چه می خواهی؟!

قسم به ذات الله! هیچ باکی ندارم به هریکی از این دو نوع قبر بلند کرده شوم.[۱]

حمید بن عبدالرحمن می‌گوید: «یکی از اصحاب پیامبر بنام «حَمَمَه» ﷺ در زمان خلافت حضرت عمر ﷺ (برای جهاد) به اصفهان تشریف برد واین‌گونه دعاکرد: پروردگارا ! «حممه» ادّعای حُبّ لقای تو را دارد، پروردگارا! اگر او صادق است او را به آرزویش برسان! و اگرکاذب است بازهم برایش آن‌را عطاکن! پروردگارا! «حممه» را زنده برمگردان؟! بعد از این دعاها او دچارشکم درد شد و در اصفهان جانش‌را به جان آفرین تسلیم کرد. حضرت ابو موسی اشعری ﷺ برای مردم اعلام کرد: ای مردم طبق آنچه از رسول الله ﷺ شنیده‌ایم و طبق آنچه که از وی به ما رسیده است مرگ «حممه» ﷺ مرگ با شهادت است.»[۲]

ابو امامه ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «هرکس در راه خدا کشته شود او شهید است. هرکس اسبش را برای جهاد آماده کند و بعد برروی بسترش وفات کند، او شهید است. هرکس می‌خواست اسلحه یا اسبی‌را در جهاد مجهز نماید و پیش از تجهیز آن وفات کرد او شهید است. همچنین اگر کسی اراده‌ی فراهم کردن

۱ - کتاب الجهاد: ٦۲/ ٦٦.

۲ - اسدالغابة: ۲/ ۵۷، ش ۱۲٦۱ -

اسب و اسلحه را داشته باشد و به دلیل عدم استطاعت نتواند آن‌را عملی کند و وفات کند، اوشهید به‌شمار می‌رود».[۱]

برخی از علما بر این عقیده‌اند که کشته شدن درجهاد با موت طبیعی در جهاد برابر است. به دلیل واقعه‌ی «امّ حرام» رضی الله عنها که رسول الله ﷺ به او فرموده بودند: «تو از اوّلین گروه هستی!»، امّ حرام از بالای اسبش افتاده و وفات کرد.[۲]

گروهی دیگر از علما می‌گویند: «کسی‌که در راه خدا کشته شود در مقایسه با کسی که با موت طبیعی در جهاد بمیرد از فضیلت بیشتری بر خوردار است.»

اصلی‌ترین دلایل این گروه عبارت‌اند از:

۱- از رسول الله ﷺ پرسیده شد: بهترین جهاد کدام است؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: بهترین جهاد آن است که همراه با اسب خود کشته شوی![۳]

۲- اگر کسی چیزی را نیّت کند وبه آن دست یابد، بهتر از کسی‌است که به چیزی نیّت کند و به آن دست نیابد.

۳- به شهید مرده گفته نمی‌شود؛ چون‌که در قرآن نهی آمده است؛ امّا کسی‌که در جهاد با مرگ طبیعی می‌میرد به آن مرده گفته می‌شود.

۴- پاداش زخم‌ها (اضافه برکسی که با مرگ طبیعی دچار شده است) به شهید داده می‌شود: فضیلت زخم ها در بخش بیست و دوّم گذشت.

۵- مقتول پس از ورود به بهشت بار دیگر آرزوی بازگشت مجدّد به دنیا و شهید شدن دوباره را دارد بر خلاف میّت در جهاد. چنانچه بپذیریم میّت در جهاد هم چونکه شهید محسوب می‌شود آرزوی بازگشت مجددّ به دنیا و شهید شدن

۱ - شفاء الصدور

۲ - بخاری در صحیح : الجهاد باب الدعآء بالجهاد و الشهادة للرجال و النساء- مسلم در صحیح: الامارة ، فضل الغزو فی البحر

۳ - موارد الظمآن : الجهاد، باب ماجاء فی الشهادة ص ۳۸۷، ش ۱٦۰۸. -- مصنف ابن ابی شبة: الجهاد۵/ ۲۹۰

دوباره را دارد، مسلماً وی پس از بازگشت به دنیا کشته شدن را تمنّا می‌کند نه مردن را. بدین‌ترتیب فضیلت مقتول در جهاد بر میت در جهاد ثابت گردید.

۶- احکامی که بر شهید اجرا می‌شوند مانند عدم غسل ونخواندن نماز جنازه بر وی [گفتنی است که نزد احناف به شهید نماز جنازه خوانده می‌شود؛ امّا غسل داده نمی‌شود] برای میّت- کسی که در راه خدا با مرگ طبیعی مواجه شده است - به‌اجرا در نمی‌آید.

[اگر کسی در راه خدا کشته شد یا وفات کرد بدون تردید او شهید است. هم‌چنان‌که احادیثی قبلاً در این باره گذشت. وظیفه‌ی بنده آن است که جانش را به الله تقدیم دارد. کارهای بعدی بدست خدا است که او را به چه نحوی قبول می‌کند. حالا بنده مسئولیتش را ادا نموده است. پس به هر نحوی که مرگ به سراغش بیاید، نزد خداوند مستحق مقامات و مغفرت بزرگ است.]

حضرت عبدالله ابن عمر ﷛ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: «هرکس در راه خدا بیرون رود و دچار سردردی شود تمام گناهان گذشته‌ی او معاف کرده می‌شوند.»[1]

حضرت انس ﷛ می‌گوید: «هرکس یک روز در جهاد بیمار شود، خداوند به او اجرو پاداش یک سال عبادت را عنایت می‌کند.[2]

رسول الله ﷺ فرمودند: «هرکس یک روز در راه خدا بیمار شود،از آزاد کردن هزار غلام و مجهّز کردن آنان برای جهاد و تأمین خرج ونفقه‌ی‌شان تا قیامت، بهتر است.»[3]

[خداوند متعال، مجاهد را بی نهایت دوست می‌دارد و دروازه‌ی رحمت‌های خداوند بسیار وسیع است. لذا بعید نیست که مجاهد را از یک بیماری این‌همه‌ی فضایل

۱ - ابن ابی‌شبة در مصنف: الجهاد ۵/ ۳۲۹.

۲ - ابن عساکر: در الجهاد

۳ - شفاء الصدور

برسد. چنانچه خداوند متعال به مسلمانان درک این راه را عطا بفرماید آن‌وقت مسلمانان به کلّ فضایل دست می‌یافتند. ای‌الله تمام مسلمانان را فهم عمیق نسبت به جهاد عنایت بفرما! (آمین)]

باب بیست هشتم

بیان فضایل آرزوی شهادت و دعا کردن برای نیل آن

خداوند می‌فرماید:

﴿ٱهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ * صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ [فاتحه:۵و۶]

ترجمه: بنما ما را به راه راست؛ راه آنان که اکرام کرده‌ای بر ایشان!

الله تعالی خواندن این دعا را در هرنماز بر بندگان خود لازم قرار داده است. آن کسانی‌که خداوند بر آن‌ها انعام کرده است در این آیه مذکوراند:

۲- ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ ۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا﴾ [نساء-۶۹]

ترجمه: پس این جماعت همراه آن کسانند که انعام کرده است الله بر ایشان از پیغمبران وصدیقان وشهیدان وصالحان ونیکو رفیق اند ایشان.

از حضرت سهل بن حنیف ﷺ مروی است: رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس با خلوص قلب از الله تعالی شهادت بخواهد، الله تعالی اورا به مقام شهدا فایز می‌گرداند. اگر چه بر بستر خود بمیرد.[1]

از حضرت معاذ ابن جبل ﷺ روایت است رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس به اندازه‌ی فاصله‌ی مدّت دوبار دوشیده شدن شتر جهاد کند جنّت برای او واجب می‌شود و هرکس از صدق دل شهادت را از الله بطلبد وبعداً وفات کند، اجر شهید به او می‌رسد.[2]

---

۱ - مسلم در صحیح: الامارة، باب استحباب طلب الشهادة فی سبیل الله ۳/ ۱۵۱۷، ش ۱۹۰۹.- ابوداود در سنن: الصلوة ، باب فی الاستغفار۲/ ۱۷۹، ش ۱۵۲۰.

۲ - ابوداود در سنن الجهاد: باب فی من سأل الله الشهادة ۳/ ۴۶، ۲۵۴۱- ترمذی در سنن: الجهاد، باب ماجاء فی من نکلم فی سبل الله ۴/ ۱۸۵.، ش ۱۶۵۷.

امثال این‌چنین روایات در کتب حدیث به کثرت موجود اند. این‌جا به همین دو روایت مذکور اکتفا می‌کنیم.

ازحضرت سعد ابن ابی وقاص ﷺ روایت است:شخصی در نماز حاضرشد.رسول الله ﷺ در حال نماز خواندن بود، وقتی آن شخص وارد صف شد،گفت:پروردگارا ! به من افضل ترین چیزی را عطا کن که به بندگان نیکت عطا می کنی! وقتی آن‌حضرت ﷺ نماز را به پایان رساند، فرمود: این چه کسی بود که این دعا را می خواست؟! آن مرد گفت: من بودم. رسول الله ﷺ فرمودند: این دعای تو زمانی تحقّق می یابد که اسب تو پی کرده شود(نابود شود) و تو در راه الله شهید کرده شوی![1]

ابو بُرده ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: پروردگارا! مرگ امّت مرا در راه خودت در اثر ضربه‌ی نیزه‌ها و طاعون قرار بده![2]

از حدیث فوق معلوم می‌شود که رسول الله ﷺ برای امّت خود دعای«شهادت» خواسته است. علاوه بر این رسول الله ﷺ برای خودش نیز آرزوی شهادت کرده است. حدیث زیر در بیان همین مطلب است.

حضرت ابو هریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: دوست دارم ه در راه خدا جهاد کنم وشهید کرده شوم، باز زنده کرده شوم ودوباره شهید کرده شوم باز دوباره زنده کرده شوم وشهید کرده شوم.[3]

ازحضرت جابر ﷺ روایت است که وقتی رسول الله یاد شهدا «احد» را به‌خاطر می آوردند، می‌فرمودند: به‌خدا سوگند دوست داشتم با آنان در دامنه‌ی احد شهید می‌شدم.[4]

---

۱ - مجمع الزوائد: الجهاد، ماجاء فی الشهادة و فضلها۵ / ۲۹۵.

۲ - مسند احمد: ۴/ ۲۳۸.

۳ - بخاری در صحیح: الجهاد، باب الجعائل و الحملان فی السبیل.

۴ - مستدرک :الجهاد ۲/ ۷۶. وافقه الذهبی

حضرت سعد بن ابی وقّاص ﷺ روایت می‌کند: عبدالله بن جحش روز اُحد به من گفت: بیا باهم به درگاه خداوند متعال دعا کنیم. سعد ﷺ می‌گوید: ما در گوشه‌ای نشستیم. ابتدا من این‌گونه دعا کردم: ای الله فردا مرا با دشمنی شجاع، دلیر و غضبناک رو برو بگردان تا با او مقابله کنم. ای الله مرا در برابر او پیروزی نصیب بگردان تا من او را بکشم! ابن جحش آمین گفت. بعد او دعا کرد و گفت: ای الله! مرا با چنان دشمن شجاع و صاحب قدرتی روبرو بگردان تا محض برای رضای تو بجنگم و او نیز با من بجنگد و سرانجام او مرا بکشد و بینی وگوش مرا ببرد. زمانی‌که با تو ملاقات کنم تو از من بپرسی: بینی وگوش تو در چه راهی قطع شده‌اند. من در جواب تو بگویم ای الله! در راه تو و در راه پیامبر تو قطع شده‌اند. آن‌و قت تو چنین بگویی: «تو راست می‌گویی» حضرت سعد ﷺ می فرماید: دعای او از دعای من بهتر بود. در قت شام دیدم که گوش و بینی او با نخی آویزان‌اند.[1]

سعید ابن مسیّب ﷺ می‌فرماید: انتظار می‌رود خداوند متعال آن گونه که قسمت اوّل دعای عبدالله را قبول کرد، قسمت دوّم آن را نیز قبول کرده باشد.[2]

حکایت: اول

این حکایت مربوط به غزوه‌ی«موته»است. وقتی مسلمانان با فرماندهان ومجاهدان این لشکر خداحافظی کردند. حضرت عبدالله ابن رواحه ﷺ شروع به گریستن کرد. از او پرسیدند: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ او جواب داد: به خدا سوگند نه به شما و نه به دنیا محبّت دارم! لیکن من از رسول الله ﷺ این آیه‌ی کریمه راشنیده‌ام: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱]

ترجمه: و نیست از شما هیچ کس مگر گذرنده بر آن هست، این وعده لازم بر پروردگار تو مقرر کرده شده است.

۱ - مستدرك :الجهاد۲/ ۷۶.وافقه الذهبي.

۲ - کتاب الجهاد ص ۷۳، ش ۸۵

من نمی‌دانم پس از عبور از دوزخ برگشت من چگونه می‌شود. مسلمانانی که آنان را بدرقه می کردند. گفتند: الله با شما باشد وشمارا محافظت نماید وشمارا صحیح وسالم برگرداند. عبدالله بن رواحه ﷺ اشعاری را زمزمه می‌کرد که مفهوم‌شان چنین است:

من نمی‌خواهم برگردم؛ بلکه من مغفرت معبودم را می‌خواهم. وزخمی شدن را از او می طلبم؛ به طوری‌که از آن زخم، کف بیرون بیاید و بسیار شدید باشد.

چنان نیزه‌ای به من اصابت کند که از میان روده‌ها وجگرم عبور کند. وقتی اگر مردم از قبرم بگذرند چنین بگویند: «ماشاءالله» چه مردی غازی و چه فردی موفق بود.[1]

حکایت: دوم

ابن عساکر از شخصی نقل می‌کند که خودش در غزوه ی«موته» شرکت داشته است. او می‌فرماید: ما روز جنگ «موته» به سختی می‌جنگیدم. زید ابن حارثه ﷺ که اوّلین فرمانده لشکر بود، لباس جنگی به تن کرد وسوار براسب شد. آن‌گاه پرچم را به دست گرفت وجنگید. بعد از اسبش پیاده شد، لباس و زره را از تن خود در آورد و گفت: چه کسی این را از دست من می‌گیرد! سپس جنگید تا آن‌که به‌شهادت رسید. بعد از او، جعفر ﷺ پرچم را بدست گرفت و لباس جنگی پوشید وسوار اسب شد و جنگید، سپس از اسب پایین آمد و لباسش را بیرون آورد وشروع به مبارزه کرد تا آن‌که او نیز شهید شد. بعد عبدالله ابن رواحه ﷺ به میدان آمد و پرچم را برداشت ومثل آن دو بزرگوار جنگید تا آن‌که او هم به فیض شهادت نایل آمد.[2]

۱ - سیرة ابن هشام: غزوة موتة ۴/ ۸

۲ - ابن عساکر

از زید بن مسلم روایت است که حضرت عمر ﷺ چنین دعا کردند: پروردگارا! مرا در راه خودت شهید بگردان و در شهر پیامبرت موتم بده![1]

سلیم بن عامر ﷺ می‌گوید: من نزد جرّاح بن عبدالله حکمی (حاکم بصره وخراسان) رفتم. او دست به دعا برداشت. وزیران او نیز دست به دعا برداشتند. او تا دیر به دعا مشغول شد. او به من گفت: ای ابو یحیی! آیا می دانی ما در دعای‌مان چه چیزی طلبیدیم؟! من گفتم: خیر! امّا می‌دیدم که با توجّه خاصی دعا می‌کردید. او گفت: ما از الله شهادت را طلبیدیم. سلیم ابن عامر ﷺ می‌گوید: به خدا سوگند برای تمام آن‌ها شهادت میسّر شد.[2]

حمید بن هلال ﷺ می‌فرماید: وقتی اسود بن کلثوم ﷺ راه می‌رفت به سر انگشتان پایش می‌نگریست... زمانی‌که برای جهاد خارج شد، این طور دعا کرد: پروردگارا! نفسم در اوقات راحت گمان می‌کرد که محبّ تو است، اگر او صادق است، لقای خودت را نصیبش بگردان و اگر کاذب است بازهم او را به ملاقات خویش نایل بگردان! اگرچه او در این باره در اکراه باشد!. موتم را در راه خودت با شهادت بگردان. گوشت بدنم را خوراک درّنده‌گان و پرندگان قرار بده!. بعد از آن با دسته‌ای از لشکر از طریق یک شکاف وارد یک باغ شد. ناگهان سپاه دشمن از راه رسید و آن شکاف را در کنترل خویش درآوردند. همراهان او به نحوی از باغ راه خروج پیدا کردند، مگر ایشان خارج نشد. افراد زیادی از دشمن به‌آن شکاف رسیدند. اسود بن کلثوم ﷺ از اسب خود پایین آمد و اسب را چنان محکم زد که اسب پرید و چنان تیز دویدکه دشمنان مجبور شدند راه را برای او باز کنند. بعد او خودش کنار آبی‌که در آن باغ بود، رفت و وضو گرفت و بعد مشغول نماز خواندن شد. دشمنان گفتند: عرب‌ها این‌گونه تسلیم می‌شوند. حضرت اسود ﷺ بعد از نماز بر دشمن حمله برد و جنگید تا آن‌که شهید شد. بعد وقتی لشکر مسلمانان از آن‌جا گذر کرد که از

---

۱ - موطا امام مالک: الجهاد، باب ماتکون فیه الشهادة۲/ ۴۶۲.، ش ۳۴

۲ - سیر اعلام النبلاء: ۵/ ۱۹۰.

جمله‌ی آن‌ها یکی برادر حضرت اسود ﷺ بود، یکی به او گفت: برو در همان چهار دیواری استخوان‌های باقیمانده‌ی برادرت را بردار و دفن کن! برادر اسود ﷺ گفت: من این کار را نخواهم کرد چون برادرم دعا کرده است و خداوند دعایش را پذیرفته است. مسلمانان در این‌باره از او تنقید نکردند.[1]

عمرو بن عاص ﷺ می‌فرمایند: من و برادرم هشام در جنگ یرموک شرکت داشتیم. شب از خداوند شهادت طلبیدیم وقتی صبح شد او شهید شد ومن زنده ماندم.[2]

در روایتی موجود است که حضرت هشام ابن عاص ﷺ بر دشمنان حمله کرد و بعد از به قتل رساندن تعداد کثیری از دشمنان، جام شهادت را نوشید و پس از شهادت در زیرسم اسب‌ها لگد مال شد. برادرش، اجزای تکه تکه شده‌ی او را در چادری گره زد و آن‌را دفن کرد.

حضرت زید بن اسلم ﷺ می‌فرماید: در زمانی‌که خبر شهادت هشام بن عاص ﷺ به حضرت عمر ﷺ رسید فرمود: رحمت خداوند بر او باد؛ زیرا او بهترین مددگار اسلام بود.

حضرت انس بن مالک ﷺ می‌فرماید: روز جنگ «یمامه» ثابت بن قیس را دیدم از خوشبویی «حنوط» استفاده کرده بود. به وی گفتم: ای عمو ! وضعیّت مسلمانان بسیار وخیم است، تو هنوز این‌جا هستی؟ وقتی او این را شنید لبخندی زد و گفت: من اکنون آماده‌ی حرکت هستم. اسلحه‌اش را برداشت وسوار بر اسب شد. وقتی به صحنه‌ی جنگ رسید گفت: وای بر مسلمانان، امروز آنان دارند چه کار می‌کنند! وای بردشمنان و معبودان‌شان، به اسبم راه بدهید تا وارد جنگ شوم! بدین‌ترتیب او حمله کرد تا آن‌که شهید شد.[3]

---

۱ - کتاب الجهاد: ص ۱۲۸.، ش ۱۵۶

۲ - سیر اعلام النبلاء : ۳/ ۷۹.

۳ - کتاب الجهاد: ص ۱۰۰، ش ۱۲۱

مصنّف ﵀ می‌فرماید: «عرفاً خشبویی «حنوط» برای مردگان مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما ممکن است صحابه به‌منظور آمادگی برای موت و برای راسخ کردن عزم‌شان برای شهادت، از آن استفاده می‌کردند.

حضرت انس ﵁ می‌فرماید: رسول الله ﷺ فرمودند: شخصی از اهل بهشت آورده می‌شود. خداوند به او می‌گوید: ای فرزند آدم! تو چه مقام ومنزلتی را کسب نموده‌ای، آن شخص می‌گوید: پرورگارا! من بالاترین مقام را از آنِ خود ساخته‌ام. سپس خداوند می‌فرماید: از من چیزی بخواه و آرزو کن! او در جواب می گوید: چه چیزی از تو «بطلبم و آرزو بکنم؟» من فقط می‌خواهم مرا (به‌دنیا) بازگردان تا در راه تو ده مرتبه شهید شوم. او فقط به‌خاطر دیدن آن‌همه فضیلت شهادت، از الله آن آرزو را می کند. (باز) یک شخص جهنّمی آورده می‌شود. خداوند به او می‌گوید: ای فرزند آدم! چه منزلتی را بدست آورده‌ای ؟او می‌گوید: بدترین و زشت‌ترین مقام را کسب نموده ام. الله تعالی می‌فرماید: آیا برای رهایی از این عذاب، اندازه‌ی زمین«طلا» به عنوان فدیه می‌دهی؟ آن مرد جهنّمی می‌گوید: بله! الله تعالی می‌فرماید: تو دروغ می‌گویی؛ چراکه من از تو کمتر از این خواسته‌بودم امّا تو ندادی. « یعنی در دنیا اندکی مال هم در راه من و برای کارهای نیک، خرج نکردی!».[1]

مصنف ﵀ خاطرنشان می‌کند: اهل بهشت با آن‌که به نعمت‌های ابدی بهشت دست یافته‌اند؛ ولی بازهم تا ده بار شهید شدن در راه خداوند را تمنا می‌کنند، پس کسی‌که گرفتار غم و مصیبت‌های دنیا است و غافل از سر انجام خود در آخرت می‌باشد، او چگونه شهادت را آرزو نکند. در روایات متعددی آمده‌است: شهدا به سبب آن لذتی‌که در وقت شهادت احساس نموده‌اند، آرزوی بازگشت مجدد به دنیا و جدایی از نعمت‌های وصف ناپذیر بهشت را گوارا می‌کنند برای این‌که دوباره در راه الله تعالی کشته شوند. این روایات در صفحات آتی خواهد آمد. انشاءالله

۱ - مستدرک: الجهاد ۲/ ۷۵.- نسایی در سنن : الجهاد، باب ما یتمنی اهل الجنة۶/ ۳۶.

عاصم بن بَهدله ﵀ می‌فرماید: زمانی‌که وفات سیدنا خالد بن ولید ﵁ نزدیک شد فرمود: در هر جایی که‌ممکن بود برای شهید شدن کوشیدم؛ اما چون موت بر«فراش» برایم مقدّر شده بود به آن دست نیافتم. برای من از میان تمام اعمال بعد از «لااله الا الله» امیدوار کننده‌تر، آن‌شبی است بارانی که سپرم بدست بود و منتظر طلوع آفتاب بودم، تا بر کفار حمله‌کنیم. و فرمود: پس از آن‌که وفات کردم، اسب وشمشیرم را در راه جهادوقف کنید.[1]

سفیان بن عینیه ﵀ می‌فرماید: در روز«اُحد» رسول الله ﷺ همراه با سی نفر زخمی شدند همه‌ی آن ها نزد آن‌حضرت ﷺ آمدند و زانو زدند و چنین می‌گفتند: چهره‌ام برایت سپری باشد، جانم برایت قربان شود. واز جانب الله برایت سلامتی باشد!.[2]

از حضرت انس ﵁ روایت است: در روز «اُحد» حضرت ابو طلحه ﵁ محافظ رسول الله ﷺ بود. او به سوی دشمنان تیر شلّیک می‌کرد و رسول‌الله ﷺ سر مبارکش را بلند می‌کرد و به‌سوی دشمنان می‌نگریست، ابو طلحه سرش را برای آن‌حضرت سپر قرار می‌داد وچنین گفت: گلویم به فدای گلویت.[3]

محمد بن سیرین ﵀ می‌فرماید: به من خبر رسیده که عبدالله بن سلام ﵁ گفته است: اگر قتال با دشمن آغاز گردید و من توان رفتن نداشتم، مرا روی یک تخت بگزارید و در میدان جنگ رها کنید.[4]

محمود بن لبید ﵁ می‌گوید: وقتی رسول‌الله ﷺ به غزوه‌ی احد رفت، حضرت حسیل بن جابر (پدر حضرت حذیفه) ﵁ و حضرت ثابت بن وقش را در یک محل مرتفع همراه با زن و بچه‌ها گذاشتند؛ چون‌که آن دو بسیار مسنّ بودند. یکی از

۱ - کتاب الجهاد: ص۵۵، ۵۳.

۲ - همان ص ۷۶-، ش ۸۹.

۳ - ابن ابی‌شبة در مصنف: الجهاد ۵/ ۳۱۱

۴ - همان: الجهاد ۵/ ۳۱۸

آنان به دیگری گفت: عمر به‌آخر رسیده است؛ پس منتظر چه چیزی هستیم. ما امروز یا فردا خواهیم مرد. حالا چرا با شمشیر به نزد آن‌حضرت ﷺ نرویم! ممکن است آنجا شهادت نصیب ما گردد. آنان شمشیرها را برداشتند و وارد جنگ گردیدند؛ اما کسی از شرکت آنان در جنگ آگاه نشد. مشرکان ثابت بن وقش ؓ را شهید کردند و حسیل ؓ در میان شمشیرهای مسلمانان به شهادت نایل آمد. وقتی حضرت حذیفه ؓ او را دید گفت: به خدا قسم! این، پدر من است. مسلمانان گفتند: به خدا سوگند ما نفهمیدیم، (که او درجنگ شرکت کرده است)! حضرت حذیفه ؓ گفت: الله تعالی شما را معاف کند بدون شک الله بسیار بخشنده است. بعداً وقتی آن‌حضرت (ﷺ) می‌خواست دیه‌ی او را بپردازد، حضرت حذیفه ؓ دیه‌ی او را معاف کرد. این امر باعث شد تا بر منزلت حذیفه ؓ در نزد آن‌حضرت ﷺ افزوده شود.(۱)

عبدالله بن عمر ؓ می‌گوید: عمر ؓ به برادرش گفت: برادر! زره مرا به تن کن! او در جواب گفت: من هم مانند تو طلبگار شهادت هستم، سرانجام آن هر دو زره را رها کردند.(۲)

مصنف ؒ می‌گوید: برادر عمر ؓ زید نام داشت و از لحاظ سنّی از عمر ؓ بزرگ‌تر بود. و پیش‌تر از عمر ؓ مشرف به اسلام شد. در غزوه‌ی احد با آن‌که برای حصول شهادت حرص داشت؛ اما بدان دست نیافت. او در جنگ یمامه پرچم بردار مسلمانان بود. پرچم را بدست داشت و پیشروی می‌کرد و سپس جنگید تا این‌که به شهادت دست یافت. پس از وی سالم رض پرچم را برداشت. وقتی خبر شهادت وی به عمر ؓ رسید او بی نهایت اندوهگین شد وچنین اظهار داشت: برادرم پیش از من مشرف به اسلام شد و پیش از من به مقام رفیع شهادت فایز گشت. و سپس

۱ - سیرة ابن هشام: غزوة احد۳/ ۳۳- ۳۴

۲ - حلیة الاولیاء ۱/ ۳۶۸

فرمود:هرگاه نسیم صبحگاهی می‌وزد، بوی عطرآگین زید به مشامم می‌رسد. - رضی الله عنهما

حضرت سعد ابن ابی وقّاص ؓ می‌فرماید: هنگام حرکت به سوی غزوه‌ی «اُحد»، برادر کوچکم، عمیر را دیدم که به صورت پنهانی همراه لشکر راه می‌رود. من به او گفتم: چه شده است برادر؟! او گفت: می‌ترسم اگر رسول الله ﷺ مرا ببیند ممکن است به خاطر سنّ کمی که دارم مرا برگرداند. من آرزوی ملاقات خدا (یعنی شهادت) را دارم. سعد ؓ می‌فرماید: وقتی او را به آن‌حضرت (ﷺ) نشان دادند، رسول‌الله (ﷺ) به خاطر آن‌که سن او پائین بود، به او دستور داد، برگردد. عمیر شروع به گریستن کرد. از این‌رو رسول‌الله (ﷺ) به او اجازه داد. حضرت سعد ؓ می‌فرماید: قد عمیر به قدری کوتاه بود که بند شمشیرش را گره زدم. او در سن شانزده سالگی در جنگ احد به دست عمرو «ابن عبدود» به‌شهادت رسید.(۱)

حضرت کعب احبار ؓ می‌گوید: یکی از پادشاهان بنی اسرائیل کاری نیک و پسندیده‌ای انجام داد. الله تعالی به نبی وقت وحی کرد: به آن پادشاه بگو: هر چه دلت می‌خواهد از من بطلب! آن پادشاه گفت: پروردگارا! آرزو دارم که با جان و مال و فرزندانم در راه تو جهاد کنم. خداوند به او هزار فرزند بخشید. او از مال خود برای یکی از فرزندانش، تجهیزات جنگی مهیّا ساخت. همراه با آن فرزندش یک‌ماه برای جهاد خارج شد. وقتی آن فرزندش شهید شد فرزند دیگری را مسلّح کرد و همراه او یک ماه به جهاد پرداخت. آن فرزند نیز شهید شد. علاوه بر این آن پادشاه به روزه گرفتن و شب زنده‌داری نیز علاقه داشت. وقتی هزار فرزند او در مدّت هزار ماه به شهادت رسیدند، خودش جنگید تا آن‌که جام شهادت را نوشید. آیه‌ی مبارکه‌ی «لیله القدر خیر من ألف شهر» در سوره‌ی قدر به همین موضوع اشاره دارد؛ یعنی

۱ - اسدالغابة: ۴/ ۲۹۹.

«لیله القدر» از هزار ماه آن پادشاه بالاتر و افضل‌تر است که با جان و مال و اولادش به جهاد مشغول بوده و به قیام و روزه پایبند بوده است.[1]

مصنّف ؒ می‌فرماید: این یکی از انعامات وسیع خداوند بر این امّت است که عمل قلیل آن‌ها را بر عمل عظیم امّت‌های پیشین، افضلیت داده است.

اندکی باید اندیشید وقتی یک شب این امّت (یعنی لیله القدر) از هزار ماه پادشاهِ بنی اسرائیل افضل است، پس فضیلت جهاد چه اندازه است! یک ساعت ایستادن در جهاد، از حاصل نمودن شب قدر در روبروی حجر الاسود افضل است؛ آنگونه که در روایت حضرت ابوهریره (ؓ) گذشت.

علاءبن‌هلال روایت می‌کند: شخصی از قبیله‌ی حضرت صله ؒ به او گفت: ای ابوالصهباء! درخواب دیدم که به من یک کندوی عسل و به شما دو کندوی عسل دادند. حضرت صله (ؓ) گفت: خواب‌تان بسیار مبارک است، یک کندوی عسل شما به شهادت شما دلالت دارد و دو کندوی من به شهادت خودم با فرزندم دلالت دارد. وقتی حضرت یزید بن زیاد (ؓ) بر سجستان (سیستان) حمله برد، این اولین لشکر مسلمانان بود که با شکست مواجه شدند.

حضرت صله (ؓ) به فرزندش گفت: فرزند عزیزم! پیش مادرت برگرد! فرزندش گفت: پدرجان! برای خودت خیر می‌طلبی و به من حکم بازگشت می‌دهی؟! در صورتی که شما برای مادرم بیشتر از من مایه‌ی خیر بوده‌ای! حضرت صله (ؓ) گفت: اگر چنین است پس جلو برو و شریک جنگ شو! او جلو رفت و ناگهان مجروح شد و بر زمین افتاد. حضرت صله (ؓ) تیراندازی ماهر بود، به‌سوی دشمنان تیری شلیک کرد. آنان از او فاصله گرفتند. حضرت صله کنار فرزندش تا دیر ایستاد و برایش دعا کرد، بعد خودش جنگید تا آن که جام شهادت را نوشید.[2]

۱ - تفسیر قرطبی: ۲۰/ ۱۳۲.

۲ - کتاب الجهاد: ص ۱۲۶، ش ۱۵۴- سیر اعلام النبلاء: ۳/ ۴۹۹

وقتی معاذه همسر صله (ؓ) از شهادت شوهر و فرزندش اطلاع یافت. زن‌ها پیش او رفتند. او به آنان می‌گفت: اگر شما بخاطر اعزازی که خداوند نسبت به ما کرده است برای عرض تبریک به‌نزد من آمده‌اید، بسیار زیباست ورنه بگردید.[1]

خلف ابن هشام ؒ می‌گوید: «یک جوان نخعی (اسم محلّی است) به من گفت: ما برای جهاد خارج شدیم. من از جوانی‌که جلوتر از من راه می‌رفت. شنیدم که به نفسش این‌گونه خطاب می‌کرد: ای نفس! بارها در جهاد به من می‌گویی: فلانی همسر تو است و فلانی پسر تو است، این اندازه مال داری! و... امروز فلانی را طلاق داده‌ام و تمام غلام‌هایم را آزاد کرده‌ام. تمام مال خود را در راه الله انفاق کرده‌ام. ای نفس! به هر حال امروز می‌خواهم تو را به بارگاه الله عرضه دارم. او به‌دنبال این سخنان جنگید و سرانجام به شهادت نایل آمد. من بر بدن او هشتاد زخم بر شمردم.[2]

ابوعتبه ؒ می‌گوید: ما به‌نزد «نوف البکالی» رفت و آمد داشتیم. شخصی به او گفت: ای ابویزید! در خواب دیدم که شما با لشکری می‌رفتید. نیزه‌ای بزرگ در دست شما بود که بر نوک آن مشعلی مشاهده می‌شد و مردم از آن نور استفاده می‌کردند. نوف ؒ گفت: اگرخواب‌تان راست است، من شهید خواهم شد. در همان روزها لشکر محمّد بن مروان به طرف روم حرکت کرد. وقتی نوف ؒ برای جهاد حرکت کرد من مقداری راه او را بدرقه کردم. وقتی او بر مرکبش سوار شد، گفت: خداوندا! همسرم را بیوه و فرزندانم را یتیم بگردان! و نوف را به درجه‌ی شهادت نایل بگردان! هنگام برگشت لشکر در محلّی به نام «غبائب» رسید. دشمن برای مقابله با آنان به آن‌جا آمد. از میان لشکر اسلام پیش از همه «نوف» جلو رفت و جنگید تا آن‌که به‌شهادت رسید. برخی از دوستان او می‌گفتند: وقتی به صحنه

۱ - کتاب الجهاد: ص ۱۲۷، ش ۱۵۵.

۲ - ابن اجوزی در جوهرة الزمان

رسیدیم دیدیم که خون او با خون اسبش با هم می‌ریختند و هر دو بر زمین افتاده بودند.(۱)

از عبدالکریم بن حارث ﷺ روایت است: شخصی این قصه را برای آنان تعریف کرده است: «قلعه‌ای را محاصره کرده بودیم. از لشکر مسلمانان دو نفر بیرون آمدند. یکی از آنها گفت: آیا غسل می‌کنی؟ شاید الله تعالی شهادت را نصیب تو بگرداند. دوّمی گفت: من غسل نمی‌کنم. آن یکی رفت و غسل کرد. بعد از فارغ شدن از غسل، به طرف قلعه حرکت کرد. سنگ بزرگی از ناحیه‌ی قلعه به او اصابت کرد. راوی می‌گوید: من دیدم که همراهانش او را کشان کشان به‌سوی خیمه می‌برند، به کنار او رفتم. آنان مشکوک بودند که آیا او شهید شده است یا خیر؟ ناگهان تبسّم بر لبانش نقش بست. ما با خود گفتیم: او زنده است. مدّتی خاموش ماند و باز دو مرتبه خندید و دوباره سکوت کرد. بعداً شروع به گریه کرد و چشمانش را باز نمود. گفتیم: خوشحال باش که هنوز زنده‌ای! علّت خندیدن و گریه کردنش را از او پرسیدیم. او در جواب ما گفت: وقتی آن ضربه بر من وارد آمد، شخصی مرا به محلّی یاقوتی برد، و در کنار دروازه‌ی آن محل ایستادم. ناگهان دیدم از آن محلّ بچه‌هایی چست و چالاک بیرون آمدند. هیچ گاه مثل آن‌ها را ندیده بودم. آن بچّه‌ها به من گفتند: خوش آمدی ای آقای ما! من گفتم: برکت خدا بر شما باد! شما چه کسانی هستید؟ آن‌ها گفتند: ما برای تو آفریده شده‌ایم. بعداً آن مرد مرا به کاخ دوّم و سوم آن محل برد. هرجا که می‌رفتم بچه‌ها از من استقبال می‌کردند. بعد آن مرد مرا به محلّی دیگر برد که در آن فرش‌هایی پهن شده بود و متّکاهای نرم و نازک در آن‌جا وجود داشت. مرا داخل اتاقی برد که دو تا درب داشت. من بین دو تکیه دراز کشیدم،او به من گفت: ترا به خدا بلند شو روی رختخواب استراحت کن امروز تو بسیار خسته‌ای! قبل از این، پهلوهای من چنین جای نرمی را ندیده بودند. در آن هنگام از طرف یکی از آن درها صدایی دلنشین به گوشم رسید. دیدم: زنی با

۱ - کتاب الجهاد: ص ۱۱۰، ش ۱۳۵.

لباس‌های زیبا و آرایش شده ظاهر شد که قبلاً چنین زنی را ندیده بودم. آن زن پیش من آمد و سلام کرد. جواب سلامش را گفتم و از وی پرسیدم: تو کیستی؟ او گفت: من «حورعین» تو هستم! وقتی این را شنیدم از فرط خوشحالی خندیدم. بعد او درباره‌ی زن‌های دنیوی و اوصاف آنان چنان با من سخن گفت که گویا قبلاً آن اوصاف در کتابی نوشته شده بودند. در همان لحظه صدای پای زنی دیگر را شنیدم. وقتی او ظاهر شد. چنان تصوّرکردم که پیش‌تر چنین زیورآلات و چنین زنی را ندیده‌ام. آن زن نیز مانند زن قبلی با من به‌گفتگو پرداخت. من بطرف یکی از آنها دستم را دراز کردم. او گفت: الآن نه! وقت ظهر، یادم نیست که چیزی به من گفت و یا مرا در صحرایی انداخت که هیچ یکی از آنان را در آنجا نیافتم. آن‌گاه من شروع به گریه کردم. راوی می‌گوید: وقت ظهر روح آن مرد پرواز کرد و به لقای خداوند شتافت.(۱)

مصنّف ﷺ می‌فرماید: یکی از دوستان من این حکایت را برایم تعریف کرد: در دوران جوانی همراه با عدّه‌ای از تیراندازان در «اسکندریه» بودم. فردی‌که از اهل مغرب بود، پیش ما آمد. ما با وی نشست برخاست داشتیم و غذا می خوردیم، متوجّه شدیم که او دست خود را از دید ما پنهان می‌کند. ما به شک افتادیم و گمان کردیم شاید او مبتلا به نوعی بیماری است. بعد از چند روز او دستش را در معرض دید ما گذاشت. دیدیم در قسمت ساعد دست او ردّ انگشتان سفید مانده است. فکر کردیم او دچار مرض «پیسی» شده است. او به ما گفت: نترسید! این، علامت پیسی نیست. انشاءالله در تنهایی جریان این علامت را برای‌تان باز خواهم گفت. یک‌مرتبه یکی از فرماندهان ما یاد یک ولی‌الله را به‌خاطر آورد. آن شخص نیز از آن ولی تعریف کرد. فرمانده ما به آن مرد گفت: به خاطر آن ولی راز دستت را به ما بگو! وقتی او این را شنید شروع به گریه کرد. ما برای افشای راز او اصرار ورزیدیم. نهایتاً او مجبور شد ماجرا را اینگونه برای ما شرح دهد:

۱ - ابن عساکر

ما در نزدیکی سرزمین انگلستان سکونت داشتیم. گه‌گاه ما به‌طور پنهانی بر انگلیسی‌ها حمله می‌بردیم و گه‌گاه آنان بر ما حمله می‌کردند. یک مرتبه با لشکری بیست نفری برای حمله بردشمن وارد سرزمین انگلیسی‌ها شدیم. روش ما این بود که شب‌ها راه می‌رفتیم و چون روز می‌شد پنهان می‌شدیم. یک روز داشتیم راه می‌رفتیم که آفتاب طلوع کرد. برای پنهان شدن به طرف غاری به راه افتادیم. ناگهان صدای مردی به‌گوش‌مان رسید. دیدیم او به طرف آن غار درحال دویدن است. بعد از لحظاتی یکصد نفر جنگجو از آن غار بیرون آمد. آن سپاه برای حمله به سرزمین ما، حرکت کرده بودند و خود را در آن‌جا پنهان داشتند.

چاره‌ای جز درگیری و جنگ با آنان نبود؛ چرا که قاعده‌ی جنگ ما مبتنی بر فتح یا مرگ و شهادت بود. جنگی بی‌امان به وقوع پیوست که در اثر آن یازده نفر شهید شدند و در مقابل ۴۵ تن از افراد دشمن به درک واصل شدند. سپس دشمن یک‌باره به نه نفر از ما حمله بردند که جز من بقیه تمام همراهان به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمدند. البته من به شدّت مجروح شدم و در کنار شهدا بر زمین افتادم. دخترانی حسین و زیبا را دیدم که از آسمان نزول کردند. من امثال آن‌ها را قبل از این ندیده بودم. هر کدام به کنار شهیدی می‌رفت و می‌گفت: این، از من است. یکی به‌نزد من آمد و گفت: این، از من است. یکی از آن دختران دستم را گرفت. وقتی او دریافت که من هنوز زنده هستم، با افسردگی و اندوه دستم را رها کرد و گفت: تو که هنوز زنده‌ای! او مرا گذاشت و رفت. بعد از تعریف این ماجرا دستش را به طور کامل به ما نشان داد. در آن آثار پنج انگشت، سفیدتر از شیر بر جای مانده بود.

ابوقدامه شامی (﵀) می‌فرماید: امیر لشکری بودم. در همان روزها در شهرهای مسلمین دعوت به جهاد می‌دادم. در جایی مردم را برای جهاد ترغیب دادم و فضایل شهادت را ذکر نمودم. بعد از دعوت و سخنرانی به محل اقامتم برگشتم. زنی حسین و زیبا مرا صدا زد. ابتدا؛ من آن را یک حمله‌ی شیطانی پنداشتم به همین خاطر جوابش را ندادم. او گفت: آیا با ارادتمندان خیر و نیک اینگونه باید رفتار کرد؟ به‌نزد او رفتم. او به من یک نامه و یک کیسه داد و گریه

کنان باز گشت. من آن نامه را خواندم در آن چنین نوشته بود: مردم را برای جهاد، دعوت و به کسب اجر آن ترغیب و تشویق نمودی. من زنی ناتوان هستم که قدرت جهاد را ندارم. امّا این دو بار است که موهایم را کوتاه کرده‌ام و اینجا گذاشته‌ام تا آن‌ها را با لگام اسب همراه کنی! شاید الله سبحان، آن‌ها را مورد قبول خودش قرار دهد و مرا مغفرت نماید. ابوقدامه﵀ می‌گوید: در شب جنگ، موهای او را به لگام اسبم بستم. صبح وقتی جنگ آغاز شد جوانی‌خوبصورت و مضبوط را دیدم که با دشمن در حال پیکار و نبرد است. به کنار او رفتم و به او گفتم: ای جوان! تو داری پیاده می‌جنگی. من نگرانم که اسب‌ها تو را زیر بگیرند! بهتر است از پشت سر با دشمن بجنگی! وقتی آن جوان به طرف من متوجّه شد گفت: من چطور به عقب برگردم در حالی‌که خداوند فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ﴾ [الانفال: ۱۵]

ترجمه: ای مؤمنان چون به هم آیید با کافران انبوه کرده، پس مگردانید بسوی ایشان پشت را!

وقتی این را شنیدم، کمانم را به او دادم. او به من گفت: ای ابوقدامه! سه تیر به من قرض بده. من گفتم: اکنون وقت قرض نیست، گفت: تو را به خدا به من قرض بده! یک تیر به او دادم. آن‌را بلافاصله در کمان گذاشت و شلّیک کرد و به وسیله‌ی آن یک رومی را به قتل رساند. من به او گفتم: من در پاداش با تو شریک هستم؟ او پاسخ داد: آری! وی بترتیب با تیرهای دوّم و سوّم نیز دو رومی دیگر را به‌قتل رساند. او به من گفت: من با تو خداحافظی می‌کنم. ناگهان تیری بین دو چشم آن نشست و بر زمین افتاد. به او گفتم: فرزندم! عهدی که با من داری، آن را فراموش نکن!

او در جواب من گفت: باشه! باز گفت ای ابوقدامه! وقتی برمی‌گردی سلامم را به مادرم برسان! و این کیسه را به او بده! گفتم: مادر شما کیست؟ گفت: همان زنی‌که موهایش را به تو داده است تا آن‌ها را به لگام اسب خود ببندی! ابوقدامه

می‌گوید: وقتی این را شنیدم به گریه افتادم و در همان وقت روح جوان پرواز کرد، ما او را همان‌جا دفن نمودیم.

بعد از پایان جنگ بر سر قبر او آمدم. «سبحان الله»! دیدم زمین جسد او را به‌بیرون پرت کرده است. قبر دیگری حفر کردیم آن قبر نیز او را به بیرون پرت کرد و او را نپذیرفت. همراهانم گفتند: بهتر است او را به حال خودش رها کنیم شاید بدون اذن مادرش به جهاد آمده است! من واقعاً از آن ماجرا شگفت زده شده بودم. بعد از اذان، نماز عشاء به‌جا آوردم و بعد از نماز با پروردگارم به نیایش پرداختم و بسیار گریستم، در دعایم گفتم: پروردگارا: نمی‌دانم با این جسد چه کار کنم؟ ناگهان صدایی آمد که آن را بگذار و برو! من جسد او را به حال خودش گذاشتم و رفتم. پرنده‌ها و حیوانات جنگل گوشت‌های بدن و استخوانهایش را خوردند. وقتی به شهر رسیدم، دروازه‌ی خانه‌ی مادرش را زدم. دختری کوچکی آمد. وقتی آن کیسه را دید به مادرش گفت: ابوقدامه، کیسه مادرم را آورده است در حالی که برادرم را به همراه ندارد، «وا حسرتاه» (های افسوس)! دو سال پیش پدرم را از دست دادم. پارسال برادرم را و امسال برادر دیگرم را از دست دادم. ابوقدامه رحمه‌الله می‌گوید: وقتی این را شنیدم، نزدیک بود از شدّت گریه جان بدهم. آن‌زن گفت: آیا تو برای رساندن پیامی خوشحال کننده آمده‌ای یا برای عرض تسلیت؟! اگر فرزندم وفات کرده است به من تسلیت بگو! و اگر شهید شده است به من تبریک عرض کن! گفتم فرزند تو شهید شده است. مادر آن شهید گفت: نشانی شهید شدن او چیست؟ گفتم: این که بدست کافری شهید شده است. مادرش گفت: آیا زمین جسد او را پذیرفته است یا خیر؟ ابوقدامه: خیر! مادر در جواب گفت: الحمدلله. مادرش صندوقی را باز کرد که در آن چادری سیاه و زنجیری موجود بود؛ مادر ادامه داد گفت: فرزندم هر شب این چادر را به تن می‌کرد و با زنجیر دستهایش را می‌بست و

اینگونه دعا می‌کرد: پروردگارا روز قیامت در حالی مرا حشر بنما که در شکم درّنده‌ها و پرندگان باشم، اکنون خداوند دعای او را اجابت کرده است.[1]

مصنّف رحمه‌الله می‌فرماید: این حکایت با تفاوت اندکی قبلاً گذشته است.

[مطالعه‌ی احادیث، روایات و حکایات ذکر شده در این باب، صد در صد در هر مسلمانی تأثیر می‌گذارند و این شوق برایش پیدا می‌شود که مرگ بسیار لذیذ شهادت را از پروردگار خویش طلب کند و برای رفتن به میدان جهاد تلاش نماید. وقتی عقیده‌ی مسلمان این است که «موت تعیین شده است»؛ چرا از چنین مرگ عظیم و محبوبی (مرگ شهادت) امتناع می‌ورزد! قاعدتاً بعضی از مردم مرگ شهادت را... خوفناک می‌پندارند، در حالی که این موت نعمتی عظیم است که هیچ‌گاه او را از یاد نمی‌برد حتی در بهشت هم آن‌را فراموش نمی‌کند، و چنان نعمتی بزرگ است که سید المرسلین حضرت محمد مصطفی ﷺ برای رسیدن به آن آرزو کرده است.

مرگ در بستر ظاهراً مقرون با آرامش به نظر می‌آید؛ اما غافل از آن‌که ممکن است پس از آن عذاب‌ها و دردها نهفته باشد. بدن و چشم انسان در خاک پوسیده می‌شود - الا ماشاء الله - اگر این پوسیدگی برای خدا باشد، چه‌قدر مبارک است. برای کسانی که فرزندان‌شان را از ترس این‌که شهید می‌شوند، به جهاد نمی‌فرستند، تجدید ایمان لازم است. چون‌که در جهاد مرگ نیست؛ بلکه جهاد حیات کامل و جاویدان به دنبال دارد. هرگاه موت فرزندان‌شان فرارسد اگر آنان را پشت هفت دیوار ضخیم پنهان کنند از چنگال مرگ نجات نخواهندکرد.

وقتی زمان موت کسی فرا نرسیده باشد، چنانچه تمام دنیا جمع شوند تا او را از بین به‌برند. هرگز نخواهند توانست. همچنین کسانی‌که از ترس زخم و خون، از نام شهادت هراس دارند و برای نیل به آن دعا هم نمی‌کنند باید خود را اصلاح و از این وساوس شیطانی پناه جویند؛ چرا که ریخته شدن خون در جهاد، سعادت دنیا و

١ - ابن جوزی در جوهرة الزمان

آخرت را به دنبال دارد. پروردگارا! به همه‌ی مسلمانان فهم عظمت شهادت را عطا فرما! آمین]

باب بیست و نهم

فضایل شهداء

شهادت رتبه‌ای بزرگ و عظیم و مقامی بسیار والا است که نصیب فرد خوش شانس می‌شود و عاید آن انسان خوش بختی می‌گردد که فلاح و رستگاری همیشگی برای او نوشته شده است. مقام شهادت بعد از مقام نبوّت در سوّمین رتبه قرار دارد . ارشاد ایزد منّان است:

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا﴾ [نساء: ۶۹]

ترجمه: پس این جماعت همراه آن کسان‌اند که انعام کرده است الله برایشان از پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان. و نیکو رفیق‌اند ایشانان.

در حدیثی صحیح از عتبه‌بن عبد آمده است: انبیا علیهم‌السّلام فقط از شهید بخاطر مقام نبوّت افضل‌اند.

ممکن است که مصداق این حدیث شهیدان به خصوصی‌است و مصداق آیه‌ای کریمه عموم شهدا می‌باشد.

فلسفه‌ی «شهید» گفتن کسانی‌که در راه الله کشته می‌شوند؟

در این باره به اقوال زیر توجه کنید:

۱- این‌که برای آنان شهادت (گواهی) بهشت داده شده است. (یعنی برای بهشتی بودن آنان تردیدی نیست.)

۲- ارواح آنان (هم اکنون)در بهشت شاهد، یعنی حاضر می‌شوند؛ چون‌که آن‌ها نزد حق زنده‌اند. و ارواح سایر مردم روز قیامت در بهشت حاضر کرده می‌شوند.

نضربن شُمیل می‌فرماید: معنای «شهید» شاهد است و شاهد به‌معنای حاضر شونده در جنّت است. علامه قرطبی ؒ همین قول را صحیح دانسته‌اند.[۱]

۳ - ابن فارس می‌گوید: الشهید بمعنی القتیل ...- یعنی شهید به معنای کشته شده در راه خداوند متعال است. یعنی فرشتگان در وقت شهادت وی کنارش حاضر می‌شوند.

۴- ابن الانباری می‌فرماید: خدا و فرشتگان برای او گواهی جنّت را می‌دهند. به همین علت شهید گفته می‌شود.

۵- هنگام خروج روح از کالبد شهید اجر و مقام او در جلو دیدگانش حاضر کرده می‌شوند به همین وجه او را «شهید» می‌نامند.

۶- فرشته‌های رحمت برای بردن روح او شاهد و حاضر خواهند شد.

۷- نزد شهید یک شاهد موجود است که به شهادت او گواهی می‌دهد و آن خون او است چرا که وقتی روز قیامت بلند کرده می‌شود از رگ‌های او خون می‌چکد.

بیان فضایل و مراتب شهید

فضایل شهید بی‌شمارند. اینجا فقط به بیان فضایلی که در علم من هستند، اکتفا می‌کنم:

۱- شهدا زنده هستند:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾

[بقره ۱۵۴]

ترجمه: و نگویید کسی را که کشته می شود در راه خداکه ایشان مردگانند بلکه ایشان زنده اند و لیکن شما آگاه نمی‌شوید.

۱ -التذکره للقرطبی: ۱/ ۲۰۰

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۞ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱]

ترجمه: و مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه الله؛ بلکه زنده اند نزدیک پروردگار خویش و روزی داده‌می‌شوند. شادان به آنچه عطا کرده است الله ایشان را از فضل خود، و خوش‌وقت می‌شوند بسبب آنانکه با ایشان نه پیوسته اند از پسِ ایشان، بسبب آن‌که هیچ ترس نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند. خوش وقت می‌شوند و به نعمت از الله و فضل او . به آنکه الله ضایع نمی‌کند مزد مؤمنان را.

حضرت عبدالله ابن عباس ؓ می‌فرماید: آن‌حضرت (ﷺ) فرمودند: شهدا کنار دروازه‌ی بهشت در محلّی سرسبز کنار دریا، سکونت دارند و صبح و شام از بهشت برای آنان روزی آورده می شود.[۱]

حضرت انس ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: وقتی انسان‌ها در روز قیامت برای حساب بلند کرده می‌شوند بعضی از آن‌ها شمشیر بر گردن خود آویزان دارند درحالی‌که از آن‌شمشیرها خون می‌چکد، آنان برای ورود به بهشت درکنار دروازه‌ی بهشت ازدحام می‌کنند، پرسیده می‌شود: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفته می‌شود: شهیدان‌اند که آنان زنده بوده و به آنان روزی رسیده است.[۲]

رسول‌الله ﷺ در روز احد کنار جسد مصعب بن عمیر ؓ ایستاد- در حالی‌که او بر روی خود بر زمین افتاده بود. پرچم رسول الله ﷺ در آن روز به دست او بود-

۱ - مسند احمد: ۱/ ۲۶۶- ابن ابی‌شیبة در مصنف: الجهاد ۵/ ۲۹۰- مستدرک: ۲/ ۷۴ و اقره الذهبی

۲ - مجمع الزوائد: الجهاد، ماجاء فی الشهاده و فضلها ۵/ ۲۹۵.

این آیه‌ی کریمه را تلاوت می‌کرد: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا﴾ [الاحزاب-٢٣]

ترجمه: از مسلمانان مردان اند که راست کرده‌اند آنچه عهد بسته بودند با الله بر آن پس از ایشان کسی هست که به انجام رسانید قرار داد خود را و از ایشان کسی هست که انتظار می‌کند و بدل نکردند هیچ وجه بدل کردنی.

بدون تردید رسول‌الله (ﷺ) گواهی می‌دهد: به این‌که شما روز قیامت در پیشگاه خداوند از زمره‌ی شهدا هستید! بعد آن‌حضرت ﷺ رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! کنار آنان بیایید و آنان را زیارت کنید و به آن‌ها سلام عرض کنید. قسم به آن ذاتی‌که جانم در قبضه‌ی قدرت او است، هیچ احدی تا روز قیامت به آن شهیدان سلام عرض نمی‌کند؛ الاّ آن‌که آنان جواب سلام‌شان را خواهند داد.[1]

محمد بن قیس بن مخرمه ﵀ می‌فرماید: روز احد یکی از انصار از آن‌حضرت ﷺ محافظت می‌کرد. به وی گفته شد: رسول‌الله شهید شده است. او گفت: من گواهی می‌دهم که آن‌حضرت ﷺ دین را رسانیده است بنابراین شما مسلمانان برای دفاع از دین او جهاد کنید. او تا سه بار بلند شد و در هر بار تا دروازه‌ی مرگ رسید و سرانجام در مرحله‌ی سوّم به شهادت نایل آمد. او وقتی با خداوند ملاقات کرد و با همراهان شهید خود ملحق گردید و نعمت‌های بهشت را مشاهده نمود بسیار خوشحال شد این جملات را زمزمه می‌کرد: پروردگارا! آیا قاصدی نیست که این خبر را به رسول الله (ﷺ) برساند ؟ الله تعالی گفت: قاصد شما منم . بعد الله تعالی جبریل را دستور داد که این آیه رابه رسول الله (ﷺ) نازل کند: ﴿و لا تحسبن الذین﴾[2]

مصنّف ﵀ می‌فرماید: درباره‌ی سبب نزول این آیه احادیث صحیح زیادی وجود دارد. انشاءالله در صفحات بعدی خواهند آمد.

---

١ - کتاب الجهاد: ٨١/ ٩٥.

٢ - امام ابو منذری در تفسیر.

حضرت جابر بن عبدالله ﵁ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به من گفت : ای جابر چرا در فکر فرورفته‌ای؟ من گفتم: یا رسول‌الله پدرم شهید شده است و قرض‌ها و اولاد زیادی از خود بر جای گذاشته است. رسول الله ﷺ فرمودند: آیا به تو خبر ندهم که خداوند با پدر تو بدون پرده و حجاب هم کلام شده است در حالی‌که با سایر مردم در پرده با آنان سخن گفته است. خداوند به او گفته است هر چه بخواهی به تو می دهم پدرت گفته است : مرا بار دیگر به دنیا بازگردان تا دو مرتبه شهید شوم. الله تعالی به او فرموده است: قبلاً این‌گونه فیصله شده است که اجازه‌ی باز گشت دوباره به‌دنیا نیست. آن‌گاه پدرتو گفته است: ای رب من وضعیت ما را به بازماندگان ما اطلاع بده. الله تعالی این آیات را نازل کرد: ﴿و لا تحسبنّ الذین ...﴾[1]

اقوال مختلف علما پیرامون کیفیّت زندگی شهدا

علامه قرطبی ﵀ می‌فرماید: اکثر علما بر این باور اند: حیات شهدا یک مساله ی قطعی است. آنان در بهشت زنده هستند : همچنان‌که الله تعالی خبر داده است. بدون شک موت برآنان آمده و جسدهای‌شان در خاک مدفون است و ارواح شان مانند ارواح سایراهل ایمان زنده هستند. البته آن‌ها از این فضیلت اضافی برخورداراندکه از همان ابتدای شهادت از بهشت روزی داده می‌شوند. به‌طوری‌که گویی زندگی دنیوی آن ها ادامه دارد و به پایان نرسیده است.نظریه‌ی اکثریّت قاطع علماء امت همین است.

٢- گروهی از علما قایل‌اند : ارواح شهدا در درون قبر به اجساد آن ها برگردانده می شود و اجساد آن‌ها عیش و راحتی را احساس می‌کنند. مانند اجساد کفّار که در قبر زنده کرده می‌شوند و به آن‌ها عذاب داده می‌شود.

٣- امام مجاهد ﵀ می‌فرماید: به شهدا از میوه‌های بهشت رزق داده می‌شود یعنی آنان بیرون از بهشت بوی خوش نعمتهای بهشتی را استشمام می‌کنند.

---

١ - ترمذی در سنن: التفسیر، باب من سورة آل عمران٥/ ٢٣٠، ش ٣٠١٠- ابن ماجة : مقدمة، باب ما انكرت الجهمية١/ ٣٨، ش ١٩٠

۴- بعضی دیگر می‌گویند: ارواح شهدا در چینه‌ی پرندگان سبز گذاشته می‌شوند. بدین‌ترتیب آنان در بهشت می‌مانند و در آن‌جا می‌خورند و می‌نوشند و عیش می‌کنند. علامه قرطبی (ؒ) این این قول را اصحّ قرار داده است.

۵- قولی دیگر آن‌که: برای آن ها هر سال اجر یک جهاد نوشته می‌شود بنابراین گویا آنان تا برپایی قیامت مرتّباً در جهاد بسر می‌برند.

۶- ارواح آنان از هم اکنون تا روز قیامت زیر عرش الهی به رکوع و سجده مشغول اند کما این‌که ارواح مومنان زنده که با وضو می خوابند...

۷- آن‌که: اجساد آن‌ها در قبر فاسد نمی‌شوند و زمین آن‌ها را نمی‌خورد. ومقصود از از زندگی همین است.(۱)

مصنّف ؒ می‌فرمایند: خلاصه‌ی مطالب پیرامون حیات شهدا به نظر من آن است که به شهداء یک نوع زندگی جسمانی داده می‌شود که از زندگی سایر مردگان وجه تمایز دارد وارواح آن‌ها به‌نزد پروردگار مقام‌های مختلفی به دست می‌آورند. بعضی از ارواح در قالب پرندگانی سبز رنگ در می‌آیند که در بهشت به خورد و نوش می‌پردازند ودر زیرسایه‌ی عرش داخل چلچراغ‌ها می‌نشینند. وعده‌ای از آن‌ها در کنار دروازه‌ی بهشت در محلی‌که ساحل دریا است، می مانند. و صبح وشام از بهشت برای آن‌ها روزی‌آورده می‌شود. و برخی دیگر نیز همراه فرشتگان در بهشت وآسمان‌ها به سیر و گردش در می‌آیند. - در این باره روایتی از حضرت جعفر ؓ انشاءالله خواهد آمد - وشماری دیگر نیز در مکان‌های رفیع بهشت بر روی تخت ها می‌نشینند. - در این باره نیز روایتی خواهد آمد -. تفاوت مقامات شهدا مبتنی بر تفاوت اخلاص وجذبه‌ی، قربان کردن جسم‌های‌شان، در دنیا است.

ارایه‌ی برخی روایات و حکایات که بر زندگی جسمانی شهدا دلالت دارند.

امام مالک از عبدالرحمن بن ابی صعصعه نقل می‌کند که به وی خبر رسیده است: قبرهای عمروبن جموح وحضرت عبدالله بن عمرو رضی‌الله‌عنهما - این هردو

۱ - قرطبی در تفسیر تحت آیه‌ی ۱۶۹ سوره‌ی آل عمران: ۴/ ۲۶۹- ۲۷۰

از انصار می‌باشند- به علت آب گرفتگی، باز کرده شدند. نیاز بود که جای آن‌ها تغییر داده شود. آن دو بزرگوار هردو در یک قبر باهم دفن شده بودند. وقتی قبر آنان باز کرده شد، اجسادشان نه تنها آن‌که اصلاً تغییر نکرده بود؛ بلکه گویا همین دیروز دفن شده‌اند. به‌هنگام شهادت دست یکی از آن‌ها زخمی شده بود و با همان حالت دفن گردیده بود. مردم دیدند که دست او به همان حالت قبلی‌اش می‌باشد. دست او را از محلی‌که گذاشته بود دور گردانیدند؛ امّادو مرتبه دست وی خود به‌خود به‌جای زخم باز می‌گشت.آن دو بزرگوار در غزوه‌ی احد شهید شده بودند. ماجرای اخراج اجساد این شهدا بعد ازچهل شش سال از واقعه‌ی احد رخ داد.(۱)

حضرت جابر بن عبدالله ؓ می‌فرماید: وقتی امیر معاویه ؓ تصمیم گرفت نهر«کظامه» را راه بیندازد، اعلان کرد: هر شخص شهیدی در این نقطه دارد، در آن‌جا حاضر شود. اجساد شهدا بیرون کرده شدند، آن ها کاملاً تر وتازه بو دند. به هنگام حفر قبرها کلنگ به پای یک شهید برخورد کرد، از آن خون جاری شد.(۲)

عبدالصّمد بن‌علی ؒ (از خاندان بنی عبّاس) می‌گوید: به آرامگاه عموی خودم، حضرت حمزه ؓ رفتم. نزدیک بود سیل قبر او را از بین ببرد. جسد او را از قبر بیرون آوردم. دیدم جسد وی برحالت اصلی خود سالم ما نده است. چادری‌که رسول‌الله ﷺ او را کفن کرده بود هنوز سالم بود. بر روی قدم‌های او گیاه «اذخر»گذاشته شده بود، سرش را در بغل گرفتم که مانند مس می‌درخشید. من قبر عمیقی کندم وبا کفن جدید او را دفن نمودم.(۳)

«قیس‌بن‌حازم» می‌فرماید: یکی از نزدیکان حضرت طلحه بن عبیدالله ؓ او را به خواب دیدکه می‌گوید: مرا در مکانی دفن کرده‌اید که سیل همواره به من آزار

۱ - موطأ امام مالك: الجهاد، باب الدفن فى قبر واحد۲/ ۴۷۰، ش ۴۹- سیر اعلام النبلاء ۱/ ۲۵۵.

۲ - کتاب الجهاد: ص۸۴، ش ۹۸

۳ - ابن عساکر

می‌رساند. جای مرا تغییر دهید. آن‌ها قبراو را باز کردند. تن او همانند پوستین نرم، بود. غیر از چند تار موی ریش، هیچ تغییر وتحوّلی در جسد او پدید نیامده بود.[1]

درسنن‌ترمذی درباره‌ی واقعه‌ی اصحاب الاخدود آمده است: قبر همان جوانی‌که پادشاه او را شهید کرده بود در عصر سیّدنا عمر فاروق ؓ باز کرده شد، مردم دیدند دستش در شقیقه – بین گوش و پیشانی-قرار دارد، جایی‌که تیر به آن‌جا اصابت کرده بود.[2]

مصنّف ؒ می‌فرماید: ماجرای اصحاب‌الأخدود در عهد فتره – فاصله بین حضرت عیسی ؑ و رسول الله ﷺ – رخ داده است.

علامه قرطبی ؒ می‌نویسد: تمام اهل کوفه نقل کرده‌اند: زمانی‌که دیوار روضه‌ی رسول‌الله ﷺ درعهد حکومت ولید بن عبدالملک که درآن زمان عمربن عبدالعزیز ؒ استاندار مدینه منوره بود، سقوط کرد. از درون دیوار، پایی نمایان شد. مردم از بابت آن‌که شاید پای رسول‌الله ﷺ باشد بسیار اندوهناک شدند. حضرت سالم بن عبدالله بن عمر ؒ وقتی آن پای را دید گفت: این پای پدر بزرگم «سیدنا عمر فاروق» ؓ است. حضرت فاروق ؓ شهید شده بود.[3]

واقعه‌ی ثابت بن قیس بن شماس ؓ مشهور است. حکایت آن‌را چندین نفر از صحابه ومفسران ذکر کرده‌اند. دختر حضرت ثابت ؓ می‌فرماید: زمانی‌که این آیه‌نازل شد: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَرْفَعُوٓا۟ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِىِّ...﴾ [حجرات:۲]

ترجمه: ای مسلمانان! بلند نکنید آوازهای‌تان را بالای آواز پیامبر.

پدرم یک روز درب خانه رابست و در داخل آن مشغول به گریه شد. وقتی آن حضرت ﷺ متوجّه شد پدرم نیست او را طلبید. واز وی دلیل نشستن او در خانه و گریه کردنش را پرسید. او گفت: یا رسول‌الله ﷺ! صدای من «طبعاً» بلند است. من

۱ – عبدالرزاق در مصنف: الجهاد، باب الصلوة علی الشهید و غسله. ۵/ ۲۷۷.
۲ – ترمذی در سنن: التفسیر، باب ومن سورة البروج ۵/ ۴۳۷، ش ۳۳۴۰.
۳ – التذکره للقرطبی: ص ۲۰۲– ۲۰۳

می‌ترسم پیش شما بیایم و در آن‌جا بلند حرف بزنم و آن‌گاه تمام اعمال من ضایع می‌شوند. رسول‌الله ﷺ فرمودند: تو از آن اشخاص نیستی! تو از کسانی هستی که زندگی‌ات را با برکت می‌گذرانی و با مرگی با برکت می‌میری!. دخترش می‌گوید:باز وقتی این آیه نازل شد: ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [القمان: ۱۸]

ترجمه: و متاب رخساره‌ی خود را از طرف مردمان؛ یعنی متاب روی! و راه نرو در زمین خرامان! هر آیینه الله دوست نمی‌دارد هر نازنده خود ستاینده را .

پدرم دو مرتبه در خانه‌نشست وگریه کرد. آن‌حضرت ﷺ وقتی او را نیافت، او را خواست و از علّت غیبتش پرسید. او گفت: یا رسول‌الله ﷺ! من قیادت قوم خود و زیبایی را می‌پسندم. رسول‌الله ﷺ فرمودند: تو از آنان نیستی!، بلکه تو از کسانی هستی که زندگی را بسیار پسندیده می‌گذرانی وموت شهادت را می‌یابی و واردبهشت می‌شوی! وقتی در جنگ یمامه به قیادت حضرت خالد بن ولید ؓ بر مسیلمه‌ی کذّاب حمله شد و جنگی شدید درگرفت، ابتدا مسلمانان عقب نشینی کردند، آن زمان حضرت ثابت و سالم رضی‌الله‌عنهما گفتند: زمان رسول الله ﷺ ما این‌گونه نمی‌جنگیدیم. بعد آن هر دو بزرگوار دو چاله کندند و در آن‌ها در برابر دشمن از خود ایستادگی نشان دادند تا آن‌که سرانجام هردو به شهادت رسیدند. حضرت ثابت زره با ارزشی پوشیده بود، بعد از شهادت او، مسلمانی آن زره را برداشت. در روز دوم شهادتش شخصی او را در خواب دید که به او چنین گفت: وصیتی به تو می‌کنم، آن را خیال و افسانه‌ای تصوّر نکن و آن را ضایع مگردان! من دیروز شهید شدم. شخصی از کنار من گذشت وزره مرا برداشت و نشانی آن‌شخص این‌که او در جایی به دور از مردم سکونت دارد و در کنار خیمه‌اش اسبی توسط طناب بسته است و توسن می‌کند. زره من زیر دیگی که بالای آن، کجاوه‌ی شتری گذاشته شده پنهان کرده شده است. به خالد ؓ بگو تا کسی را می‌فرستد و زره مرا ازوی پس می‌گیرد. زمانی‌که به مدینه رسیدید به خلیفه‌ی مسلمین بگو این‌مقدار

قرض بر عهده دارم (آن‌ها را پرداخت کن!) و فلان فلان غلامم آزاداند. وقتی صبح شد او پیش خالد ؓ رفت پیام ثابت ؓ را به او رسانید. خالد ؓ شخصی را بدنبال آن فرستاد و زره را از وی گرفت. وقتی به مدینه رسیدند آن‌شخص خوابش را کاملا باصدیق ؓ درمیان گذاشت. صدیق ؓ وصیت او را اجرا کرد. راوی می‌گوید: هیچ کس بجز ثابت ؓ سراغ نداریم که پس از وفات او وصیتش نافذ شود.[1]

مصنف ؒ می‌فرماید: مشابه این واقعه را علامه جزولی ؒ درباره‌ی ابومحمد عبدالله بن‌یزید نیزنقل کرده است. این واقعه را افراد ثقه‌ای از خود ابومحمد ؒ شنیده‌اند: در عهد عبدالرحمان ناصر اندلسی ؒ در «سال‌خندق» به‌جهاد بیرون رفتم در آن جنگ مسلمانان شکست خوردند، افرادی‌که از آن جنگ جان سالم به‌در بردند به اطراف پراکنده شدند. من هم یکی از همان افراد نجات یافته بودم، که روزها مخفی می‌شدم و شب‌ها راه می‌رفتم، دریکی از شب‌ها ناگهان به لشکری رسیدم که در آن‌جا فرود آمده بودند و اسبان‌شان بسته بودند و آتش روشن بود از این‌سو آن‌سو صدای تلاوت قرآن به گوشم رسیده بنابراین من شکر پروردگار را بجای آوردم که به لشکر مسلمانان ملحق شدم. وقتی به طرف آن‌ها رفتم با جوانی برخورد کردم که اسبش بسته بود وسوره‌ی بنی‌اسرائیل را تلاوت می‌کرد. به او سلام کردم او جواب سلام مرا داد و گفت: تو از افرادی‌هستی که از جنگ جان سالم بدر بردند؟ گفتم: بله! او گفت:بنشین واستراحت کن! انگور بی موسم، دو تکه‌ی نان و یک لیوان آب به من داد مانند لذت آن خوراک‌ها را اصلا ندیده بودم و بعد به من گفت: استراحت می‌کنی؟ گفتم: آری! او سرم را روی ران خود گذاشت. به خواب رفتم تا این‌که شعاع آفتاب مرا بیدار کرد. دیدم درآن میدان، هیچ جنبنده‌ای نیست و سرم روی یک استخوان گذاشته شده‌است. فهمیدم که آن‌ها شهدا بودند. در این روز هم‌چون روزهای گذشته پنهان شدم، وقتی شب فرا رسید لشکری از آن‌جا گذشت. به من سلام دادند وبا نام خدا جلو رفتند. در آن لشکر شخصی بر اسبی

۱ - مستدرک: ۳/ ۲۳۵.

لنگ سوار بود. گفتم: ای برادر! این‌ها چه کسانی هستند؟ او گفت: این‌ها شهدا هستند برای ملاقات خانواده‌های‌شان می‌روند. گفتم. عزیزم چرا اسب تو لنگ است؟ او در جواب من گفت: از قیمت او دو دینار بر ذمّه‌ام مانده است. گفتم: به خدا سوگند اگر به شهر مسلمانان بر سم آن دو دینار را می‌پردازم. آن مرد اسب سوار رفت و به لشکر محلق شد. باز دوباره به عقب بازگشت و مرا بر آن اسب نشاند. صبح وقتی اذان‌خروس به گوش می رسید، ما به مدینه‌ی سالم (نام مکانی است) رسیده بودیم. از جایی که من سوار شده بودم تا اینجا تقریباً مسافت ده روز راه بود. آن شهید به من گفت: به این شهر برو. همسر من در خانه‌ی محمد بن یحیی غافقی است اسمش فاطمه بنت سالم است و پیش او برو و سلام مرا به او برسان! واین پیغام را به او بگو که درفلان دریچه کیسه‌ای گذاشته‌ام آن کیسه حاوی پانصد دینار است. از آن دینارها دو دینار به فلانی بده؛ چراکه دو دینار از او بابت قیمت اسب برگردن من مانده است.او می‌گوید: بنا به وصیت او وارد شهر شدم و مطابق دستورش عمل‌کردم. همسر او آن کیسه را برداشت و به من آب و غذا داد و ده دینار از آن‌ها به من داد وگفت: شاید این‌ها را در مسیر سفر لازم داشته باشی.[1]

محمود وراّق ؒ می‌فرماید: شخصی سیاه پوست به نام «مبارک» همراه ما بود. به او گفتیم آیا ازدواج می‌کنی؟ او گفت: از الله می‌خواهم که مرا با «حورعین» ازدواج بدهد!. محمود ؒ می‌فرماید: ما برای جهاد بیرون رفتیم. دشمن بر ما حمله کردند. در آن نبرد «مبارک» به شهادت رسید. من او را در حالی دیدم که سرش از تنش جدا شده و دستش زیر سینه‌اش قرار داشت. کنار او ایستادیم و از او پرسیدیم: الله تعالی چند حور به تو ازدواج داد؟! دست را از زیر سینه اش بیرون کشید و سه انگشتش را بلند کرد. بلند داشتن سه انگشت اشاره به این بود که خداوند او را با سه حور ازدواج داده است.[2]

۱ - شرح دیباجة الرسالة

۲ - روض الرباحین:

سعید العجمی ﷫ می‌فرماید: به یکی از جهادهای دریایی بیرون رفتیم. جوانی بسیارعابد همراه ما بود. وقتی نبرد شدّت گرفت، او جنگید تا آن‌که گردنش قطع گردید وشهید شد. سرش بر روی آب آمد و به‌طرف ما متوجّه شد واین آیه را تلاوت کرد:

﴿تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [قصص:۸۳]

ترجمه: این سرای باز پسین مقرر می‌کنیم آن را برای آنان که نمی‌طلبند تکبر در زمین و نه فساد. و حسن عاقبت از پرهیزگاران است

عبدالعزیز ابن ماجشون ﷫ می‌فرماید: شخصی با همسرش در سرزمین شام کنار خرمنش سکونت داشت. یکی از فرزندان او شهید شده بود. یک مرتبه او پس از شهادت فرزندش مشاهده کرد که او سوار بر اسب است و دارد به‌طرف او می آید. او به همسرش اطلاع داد. همسرش گفت: از وسوسه‌ی شیطان به خدا پناه ببر! فرزندمان که شهید شده است. آن مرد توبه کرد و از خداوند آمرزش خواست. باز، بار دوم دید حقیقتاً فرزندش هم‌چنان به‌طرف او می‌آید. او دوباره به همسرش خبر داد. همسرش وقتی نگاه کرد، گفت: به خدا سوگند او، فرزند ما است. وقتی آن نوجوان کنار آن‌ها رسید از او پرسیدند: مگر تو شهید نشده‌ای؟ او در جواب گفت: بله! امّا الآن که عمر بن عبدالعزیز وفات کرده است بعضی از شهدا از الله تعالی اجازه خواسته‌اند تا در تشییع جنازه‌ی او شرکت کنند. من از گروه آن‌ها هستم. من اجازه گرفتم که به شما سلام کنم. او برای آن‌ها دعا کرد و دو مرتبه برگشت. دقیقاً «عمربن عبدالعزیز» ﷫ در همان روز وفات کرده بود وآن بزرگسال (پدر شهید) خبر رحلت عمر بن عبد العزیز ﷫ را از همین طریق به اهالی روستای خودش اعلان کرد. ورنه پیش ازین هیچ‌کسی از این اتّفاق خبر نداشت.[1]

۱ - روضة العلماء

علامه ابو علی حسن بن یحیی بخاری ﷫ در کتاب«روضة العلماء» این گونه واقعه‌ای را حکایت کرده است. او می‌نویسد: جوانی کوفی برای جهاد خارج شد، یک روز جایگاه اخروی و حورانش را در خواب دید... رومیان او را در مسجد در حال مشغول نماز شهید کردند. بعد از مدّتی پدرش او را سوار بر اسبی می بینند. از او می‌پرسد: فرزندم مگر تو شهید نشده‌ای؟ او می‌گوید: بله! امّا ما برای شرکت در تشییع جنازه‌ی عمر بن عبدا العزیز به زمین آمده‌ایم.[1]

ابوعمران الجونی می‌فرماید: ازپدرم، شنیدم که می‌فرمود: شخصی از مسلمانان بنام «بطال» با لباس رومیان پیش آنان رفت وآمد داشت. او ظاهر خود را کاملاً با آنان مشابه کرده بود؛ مثلاً کلاه رومیان بر سرداشت. انجیل را به گلویش آویزان کرده بود. هرگاه ده، حداکثرتا پنجاه رومی را از لشکر جدا می‌دید، آن‌ها را می‌کشت؛ البته با بیش‌تر از پنجاه نفر کاری نداشت. چون رومیان او را یکی از اسقف‌های خویش می‌پنداشتند به او هیچ نمی‌گفتند. او با همین شیوه - ظاهری شبیه رومیان و با باطنی علیه آنان – در سالیان متمادی علیه رومیان فعالیت می‌کرد. در زمان «هارون الرشید» از نزد آنان به‌سوی مسلمانان برگشت. «هارون الرشید» او را نزد خود خواند وگفت: ای بطال! عجیب‌ترین واقعه‌ای که در سرزمین رومیان مشاهده کرده‌ای بیان کن! بطال گفت: از باغی گذشتم. شهسواری نیزه‌دار ومسلّح به نزدم آمد و بر من سلام کرد. در یافتم که او یک مسلمان است. جواب سلامش را گفتم. او به من گفت: آیا تو بطال را می‌شناسی؟ گفتم: بطال من خودم هستم! با من چه کار داری؟ او از اسبش پیاده شد ومرا در بغل گرفت، دست وپایم را بوسید وگفت: من به خاطر این آمده‌ام که در تمام زند گی‌ام خادم تو باشم. من برایش دعا کردم و او را همراه با خود بردم. یک بار داشتیم راه می‌رفتیم رو میان از بالای قلعه ما را دیدند. چهار اسب سوار مسلّح به طرف ماآمدند. آن جوان گفت : ای بطال! اجازه بده تا با آنان مقابله کنم. من به او اجازه دادم. او برای مقابله با آنان براه

۱ - همان

افتاد. بعد از اندکی مقاومت، به شهادت رسید. آن اسب سواران به نزد من آمدند و گفتند: مواظب خودت باش! هرچه داری بگذار و برو! گفتم: من بجز کلاه و انجیل چیزی دیگر ندارم. اگر می‌جنگید، به من فرصت بدهید تا خودم را با اسلحه‌ی دوستم مسلّح کنم وسوار بر اسبش بشوم!آن‌ها گفتند: اجازه داری! وقتی خودم را مسلّح کردم، آن‌ها جلو آمدند. گفتم: از انصاف بسیار بدور است که چهار نفر در مقابل یک نفر بجنگند. یکی یکی با من بجنگید. آن‌ها گفتند: تو راست می‌گویی! آنان یکی پس از دیگری برای مقابله آمدند و من به‌ترتیب هرسه نفر را کشتم؛ البته نفرچهارم به‌شدّت مقاومت کرد تا آن‌جا که شمشیرها، نیزه‌ها و سپرهای ما هردو نفر از بین رفتند. و مجبور شدیم با هم کشتی بگیریم هیچکدام ما بر دیگری غالب نیامد. گفتم: نمازم دارد قضا می‌شود وعبادت تو هم فوت شده است چرا عبادت مان را اداء نکنیم! بهتر است شب را استراحت کنیم وصبح دوباره بجنگیم؛ او پذیرفت. از همدیگر جدا شدیم. من نمازم را ادا کردم و او هم برای انجام کاری مشغول شد. وقت خواب فرارسید. او گفت: شما عرب‌ها فریب‌کار هستید. از این‌رو او یک زنگ به گوش من ویک زنگ به گوش خود بست وگفت: من سرم را روی سر شما می‌گذارم و شما سرت را روی من بگذارید، هر کدام از ما کوچکترین حرکتی بکند آن زنگ به صدا در می‌آید وآن دیگری باخبر می‌شود. من گفتم: باشد مشکلی نیست. صبح من به نماز و او به کاری مشغول شد. باز لحظه‌ی کشتی گرفتن فرارسید. شروع به کشتی گرفتن کردیم نهایتاً من او را به زمین زدم وبر بالای سینه‌اش نشستم. می‌خواستم او را ذبح کنم، گفت: این مرتبه رهایم کن تا دوباره کشتی بگیریم. رهایش کردم دوباره مقابله آغاز شد. ناگهان پایم لیز خورد و او مرا به زمین زد و روی سینه ام نشست. خنجرش را بیرون کشید. گفتم: من یک بار به تو مهلت دادم، آیا این بار شما به من مهلت نمی‌دهید! او رهایم کرد. او تا مرحله‌ی چهارم مرا به زمین زد وگفت: من تو را می‌شناسم تو«بطال» هستی! تو را ذبح خواهم کرد و زمین را از شر تو خلاص خواهم نمود. من گفتم: اگر پروردگارم مرا حفاظت کند، تو نمی‌توانی مرا بکشی! گفت: پروردگارت را صدا بزن تا تو را از این مهلکه نجات بدهد! این را

گفت و شمشیر را بالا برد تا گردنم را بزند. ای امیرالمومنین «هارون الرشید» در همان هنگام همراه شهید شده‌ام بلند شد و با شمشیر گردن او را زد وسرش را از تنش جدا کرد و این آیه‌ی کریمه را تلاوت فرمود: ﴿لاتحسبن الذین قتلو فی سبیل الله امواتاً بل احیاءٌ...﴾ او بعد از تلاوت کردن این آیه بر زمین افتاد. این از عجیب‌ترین وقایعی‌ای است که در زندگی خویش شاهد آن بوده‌ام.[1]

مصنّف ﵀ می‌فرماید: اسم«بطال» عبدالله وکنیت او «ابو محمد» یا «ابو یحیی» بوده و تابعی است. علاّمه ابن ذهبی ﵀ می نویسد: «بطال» یکی از سرداران بهادر و جانبازان بوده واز امرای شام تمایز داشته است. رومیان از نام او احساس رعب و وحشت می‌کردند مثل این‌که آن‌ها درباره‌ی بطال شایعه پراکنی‌های منفی می‌کردند. وقایع شگفت آور او مشهوراند. یکی دیگر از وقایع عجیب وی آن‌که او خودش می‌گوید: برای حمله به روستایی رفتم. در خانه‌ای چراغی روشن بود و بچه‌ای داشت می‌گریست. مادرش به او گفت: ساکت باش و اگرنه تو را بدست «بطال» می‌سپارم. بچه به گریه‌اش ادامه داد. مادر او را ازتخت برداشت وگفت: ای «بطال» این را ببر. من داخل شدم وگفتم: بیارش!

حکایات حیات شهدا بسیاراند فقط شمه‌ای از آن‌ها را ذکر کردیم.

بعضی از ایمّه می‌گویند: چونکه شهید حکماً زنده شمار است پس بر او نماز جنازه خوانده نشود

بعضی دیگر از ایمه می‌گویند: از روی تبرّک بر شهید نماز جنازه خوانده شود.

نزد اکثرقریب به اتّفاق شهید غسل داده نشود و همراه با خون هایش دفن کرده شود.

رسول الله ﷺ درباره‌ی شهدای اُحُد فرمودند: آن‌ها را غسل ندهید و با خون‌های‌شان آنان را دفن کنید![2]

---

۱ - همان

۲- بخاری در صحیح: المغازی، باب من قتل من المسلمین یوم أحد.

دلیل غسل ندادن شهدا در حدیثی دیگر اینگونه آمده است: روز قیامت شهدا با خون‌های‌شان بلند کرده می‌شوند.

۲- آرزوی خروج از بهشت برای دوباره شهید شدن

حضرت انس ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: هیچ احدی پس از این‌که به بهشت می‌رود، دوست ندارد که دوباره به دنیا برگردد و به چیزی دنیوی بهره‌مند گردد مگر شهید که آرزو بازگشت مجدد به دنیا می‌کند تا ده‌بار کشته شود به سبب آنچه که از اکرام برای خود مشاهده می‌کند.[۱]

[پیش‌تر احادیثی متعدد در این باره گذشت.]

۳- تمام گناهان شهید بخشوده می‌شوند

از حضرت ابن عمرو ﷺ روایت است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: بجز از دین، تمام گناهان شهید بخشوده می‌شوند. در روایتی دیگر همین مطلب با این الفاظ آمده است. کشته شدن در راه الله کفاره‌ی تمام گناه است، بجز از دین![۲]

علاّمه ابن رشد ﷺ می‌فرماید: برخی گفته‌اند: حکم معاف نشدن قرض از شهید در ابتدای اسلام بود. به استدلال از روایتی‌که خداوند قرض‌های شهیدان را خودش می‌پردازد.[۳]

علامه قرطبی ﷺ می‌فرماید: دینی که مانع رفتن به بهشت می‌شود همان دینی است که شخص قدرت پرداخت آن را دارد ولی از پرداخت آن اِبا می‌ورزد. و برای آن صیّت هم نمی‌کند، یا قرضی‌است که برای کارهای اسرف و نا مشروع گرفته است؛ امّا چنان‌چه کسی برای ادای حقوق واجب قرض گرفته باشد و به اندازه‌ی ادای

---

۱ - بخاری در صحیح: الجهاد، باب تمنی المجاهد ان یرجع الی الدنیا- مسلم در صحیح : الامارة ، فضل الشهادة فی سبیل‌الله ۳/ ۱۴۹۸، ش ۱۸۷۷.

۲ - مسلم در صحیح: الامارة، باب من قتل فی سبیل‌الله کفرت خطایاه الا الدین ۳/ ۱۵۰۳، ش ۱۸۸۲.

۳ - مقدمات ابن‌رشد: ۱/ ۲۶۶.

آن مالی نگذاشته است. انشاء الله آن قرض مانع دخول او به بهشت نخواهد شد؛ بطور مثال دینی‌که برای نجات از گرسنگی یا تنگدستی قرض گرفته است. این نوع مقروض اعم از این‌که شهیدی باشد یا غیر شهید فرق نمی‌کند؛ چرا که پرداخت این‌گونه قرض‌ها به عهده‌ی حاکم اسلامی است.[۱] به دلیل این حدیث که رسول الله ﷺ فرمودند: هر کسی قرضی یا حقوقی باقی گذاشت؛ آن، بر عهده‌ی خدا و رسولش است و هر کسی مالی به جای گذاشت، آن، برای وارثان او است.[۲] اگر حاکم اسلامی از پرداخت قرض‌ها شانه خالی‌کرد، الله تعالی روز قیامت آن بدهکار را می‌بخشد و طلبکار را از طرف خودش راضی می‌گرداند.

رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس مالی را به نیّت پرداخت دوباره‌ی آن، به «عنوان قرض» بگیرد، الله تعالی آن را از او «به گونه‌ای» می‌پردازد. هر کسی مالی را به نیّت نپرداختن وضایع کردن، بگیرد، الله تعالی آن‌شخص را ضایع می‌گرداند.[۳]

علاّمه قرطبی ﷺ دلایلی دیگر در این موضوع نیز نوشته‌اند.

مصنّف ﷺ می‌فرماید: گفتار علاّمه قرطبی از واقعه‌ی پدر حضرت جابر بن عبدالله ﷺ تایید می‌شود. چرا که وی در روز غزوه‌ی اُحد خارج شد در حالی‌که او مقروض بود. رسول‌الله ﷺ جابر را پریشان دید، آن‌حضرت ﷺ به او خوشخبری داد که الله تعالی بدون حجاب با پدرش همکلام شده است. اگر هر نوع قرضی مانع دخول به بهشت می‌شد؛ پس چطور پدر مقروض حضرت جابر ﷺ به این مقام عالی دست می‌یافت! واقعه‌ی حضرت زبیر ﷺ جلوتر بیان شد که او در وقت شهادت دومیلیون و دویست هزار درهم قرض داشت.

---

۱ - تفسیر قررطبی: ۴/ ۲۷۴.

۲ - بخاری در صحیح: التفسیر، باب سورة الاحزاب- مسلم در صحیح: الفرائض، من ترک مالاً فلورثته ۳/ ۱۲۳۷، ش ۱۶۱۱.

۳ - بخاری در صحیحك الاستقراض، باب من اخذ اموال الناس برید اداءها او اتلافها

٤- زیر سایه‌ی پرهای فرشتگان جای گرفتن.

حضرت جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: وقتی پدرم درحالی‌که شهید شده بوده درخدمت رسول‌الله ﷺ آورده شد، که مشرکان دو گوش و بینی او را بریده بودند. می‌خواستم ملحفه‌ای را که بر روی صورتش کشیده شده بود بردارم؛ مردم مرا از این‌کار منع کردند. در آن‌هنگام سرو صدای زنی به گوش می‌رسید. مردم گفتند: این دختر یا خواهر عمرو ﷺ است. رسول‌الله ﷺ به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ الآن فرشته‌ها او را در زیر سایه‌ی پر های‌شان گرفته‌اند.[1]

٥- ضمانت برای دخول در جنّت.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ﴾ [توبه: ۱۱۱]

ترجمه: هرآیینه الله خرید کرده‌است از مسلمانان جان ایشان و مال ایشان را به‌عوض آنکه ایشان را باشد بهشت.

﴿وَٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ...﴾ [محمد۴-۵-۶]

ترجمه: و آنانکه کشته شدند در راه الله پس حبط نخواهد کرد عمل ایشان را، راه خواهد نمود ایشان را و نیک خواهد کرد حال ایشان را و خواهد در آورد ایشان را به بهشتی که شناسایی کرده است ایشان را بدان.

حضرت سمره بن جندب ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: شب در خواب دیدم دو مرد کنار من آمدند و مرا بر درختی بالا بردند. و بعد از آن مرا به خانه‌ای بسیار زیبا داخل کردند. من قبلاً چنان محلی زیبا را ندیده بودم. آن دو نفر به من گفتند: این محل، محل شهیدان است.[2]

---

۱ - بخاری در صحیح: الجهاد، باب ظل الملائکة علی الشهید۳/ ۲۰۸- مسلم در صحیح: فی فضائل الصحابة ، باب من فضائل عبدالله بن عمرو بن حرام والد جابر رض ۴/ ۱۹۱۷.

۲ - بخاری در صحیح: في الجهاد والسیر، باب درجات المجاهدین فی سبیل‌الله

ابوهریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: سه نفری که پیش ازهمه به بهشت وارد می‌شوند به من نشان داده شدند.۱- شهید ۲- پرهیزکننده از ارتکاب حرام وشبهات ۳- غلامی‌که عبادت پروردگارش را به نحو احسن انجام داده و برای مالک خود هم خیر خواه است.[1]

حضرت ابو هریره ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: الله تعالی بر دو شخص {از روی خوشی} می‌خندد. که هریکی آن‌دیگر را به قتل رسانیده است و هردو وارد بهشت می‌گردند. صحابه پرسیدند: چگونه؟ رسول‌الله ﷺ فرمودند: یکی از آن‌ها به دست دیگری کشته می‌شود و به علّت شهادت به داخل بهشت فرستاده می‌شود. بعد الله تعالی، آن دیگری را هدایت می‌کند و او مسلمان می‌شود و جهاد می‌کند و توسّط کفّار به‌شهادت می‌رسد (و در نتیجه آن هم وارد بهشت می‌شود.[2]

از حضرت جابر ﷺ مروی است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس برای طلب رضای الله کشته شود، خداوند او را عذاب نخواهد داد.[3]

حضرت عبدالله بن عمرو ﷺ می‌فرماید: در بهشت محلی به نام «عدن» وجود دارد. آن محلّ پنج هزار درب دارد. بر هر دری پنج هزار حور موجود است. آن محلّ فقط مخصوص انبیاء وصدّیقان و شهدا است.[4]

حضرت اسلم بن سلیم ﷺ از رسول الله ﷺ پرسید: چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: انبیا، شهدا و اطفالی‌که زنده در گور کرده شده‌اند وارد بهشت می‌شوند.[5]

---

۱ - ترمذی در سنن: فضائل الجهاد، فضل الشهداء عندالله ۴/ ۱۷۶

۲ - بخاری در صحیح: الجهاد،بیباب الکافر یقتل المسلم ثم یسلم ...- مسلم در صحیح : الامارة ، باب بیان الرجلین یقتل احدهما الاخر یدخلان الجنة ۳/ ۱۵۰۳، ش ۱۸۹۰

۳ - مجمع الزوائد: الجهاد، باب ماجاء فی الشهادة وفضلها ۲/ ۲۸۲

۴ - ابن ابی‌شیبة در مصنف: الجهاد ۵/ ۳۰۷.

۵ - ابوداود در سنن: الجهاد، فضل الشهادة ۳/ ۳۳، ش ۲۵۲۱.

از حضرت انس ؓ روایت است: «ام ربیع» مادر حارثه بن سراقه رضی‌الله‌عنها در خدمت رسول‌الله ﷺ حاضرشد و پرسید: یا رسول‌الله ﷺ در باره‌ی پسرم «حارثه» چه خبر دارید؟! -او در روز بدر در اثر تیری نا شناس کشته شد.- اگر او در جنّت است، من صبر می‌کنم و چنان‌چه غیر از این است، برایش زیاد گریه می‌کنم! رسول الله ﷺ فرمودند: ای مادر «حارثه»! در بهشت چندین باغ وجود دارد، فرزند تو در فردوس اعلی [یعنی بالاترین درجه ی بهشت] است.(1)

از حضرت انس ؓ روایت است: شخصی سیاه پوست به خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و عرض کرد: یا رسول‌الله ﷺ انسان بدبو و بدقیافه‌ای هستم. مال وثروتی ندارم اگر در جنگ با کفّار کشته شوم، به‌کجاخواهم رفت؟! رسول‌الله ﷺ فرمودند: به بهشت. او جنگید تا آن‌که شهید شد. رسول‌الله ﷺ در کنار جسدش آمد و فرمود: الله تعالی چهره‌ات را نورانی و تنت را خو شبو و مالت را افزون گردانیده است.

آن‌حضرت ﷺ در حق همین شخص یا در حق دیگری فرمود: من حورعین او را دیدم‌که جبّه‌ی او را کشید و در آن داخل شد.(2)

مصنّف ؒ می‌فرماید: آن شخص سیاه پوست «جعّال» ؓ نام داشت.

حضرت ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: جعفر ابن ابی طالب را در بهشت دیدم که مانند فرشته دو پر داشت. تا هر جا میل داشته باشد بتواند به آن‌جا پرواز کند. قسمت جلوی پرهای او خو نین بودند.(3)

٦- ارواح شهدا در وجود پرندگان سبز رنگ

حضرت ابن عبّاس ؓ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: وقتی برادران شما در غزوه‌ی اُحد شهید شدند خداوند متعال ارواح‌شان را در وجود پرندگان سبز رنگ

١ - بخاری در صحیح: الجهاد والسیر، باب من اتاه سهم غرب فقتله- ترمذی در تفسیر القرآن، با ب و من سورة المومنین ٥/ ٣٢٧.، ش ٣١٧٤.

٢ - تخریج این حدیث گذشت.

٣ - مجمع الزوائد: المناقب، باب مناقب جعفر بن‌ابی‌طالب رض ٩/ ٢٧٣.

داخل گردانید. آن‌ها به‌کنار نهرهای بهشت می‌روند واز میوه‌های جنت می‌خورند و در زیر سایه‌ی عرش روی قندیل‌های طلایی می‌نشینند. آنان وقتی بهترین خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، و بهترین آرامگاه‌های خود را در بهشت یافتند در آن لحظه گفتند: چه کسی به برادران‌مان خبر می‌دهد که ما در بهشت زنده هستیم، می‌خوریم ومی‌آشامیم تا این خبر سبب شود آن‌ها جهاد را ترک نکنند ودر جنگ از خود بزدلی نشان ندهند. الله تعالی فرمود: پیغام شما را من خواهم رساند. بنابر این خداوند این آیه‌را نازل کرد: ﴿ولا تحسبن الذین قتلو فی سبیل الله...﴾ در صحیح مسلم و دیگر کتب این احادیث موجود اند.(1)

٧- نجات از فتنه‌ی قبر وبی هوشی روز قیامت.

در احادیث صحیح به ثبوت رسیده است: کسی‌که در راه خدا برای حفظ مرزهای مملکت اسلامی نگهبانی بدهد، از هول و هیبت قبر در امان می‌ماند. وقتی برای مرابط «مرزبان» این‌گونه نعمتی وجود دارد پس شهید به درجه‌ها مستحق‌تر از این فضایل است؛ چرا که مقام «شهید» از «مرابط» افضل است. این نعمت بدان‌خاطر به شهید می‌رسد که او جانش را برای قربان شدن فی سبیل‌الله عرضه می‌نماید. کسی‌که جانش برای قربانی پذیرفته شده است او چگونه مستحق این نعمت نمی‌شود؟

راشد بن سعد ؓ از یک صحابی روایت می‌کند: شخصی از رسول‌الله ﷺ پرسید: علّت چیست که بجز از شهید، سایر مسلمانان دچار سختی‌های قبر می‌شوند؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: در خشش شمشیرها بر سر شهید در عوض عذاب قبرکافی است.(2)

مقصود از عذاب قبر که در این حدیث مورد بحث واقع شده است، سوال وجواب دو فرشته‌ی وحشتناک - نکیر و منکر - قبر است که هدف از سوال وجواب

١ - ابوداود در سنن : الجهاد، باب فی فضل الشهادة ٣/ ٣٢، ش ٢٥٢٠

٢ - نسایی در سنن: الجائز ، با فی الشهید ٤/ ٩٩

آن‌ها امتحان کردن یقین و ایمان مؤمن است. پس شهیدی‌که به جهاد بیرون می‌رود و شاهد در خشش و تکّه پاره ساختن شمشیرها ، فرورفتنِ نیزها درشکم، و پاره شدن شکم، می‌شود، و درجلوی خود سرهای ازتن جدا شده، فواره زدن وریختن خون متلاشی شدن جسم‌ها را مشاهده می‌کند اما با وجود این همه، بجای فرار، با ایمان ویقین کامل از خود پایمردی نشان می‌دهد وجانش را برای خالق آن می‌سپارد، برای امتحان او همین اندازه کافی است؛ چرا که اگر تردید می‌داشت، فرار می‌کرد وهمانند منافقین در شک وتردید بسر می‌برد. پس ثابت شد که ایمان او کامل ویقینش مضبوط و مستحکم است. و او امتحانش را در میدان جهاد پس داده و نیاز به امتحان مجدّد نیست.

از حضرت ابوهریره ؓ روایت است: رسول الله ﷺ از جبریل ؑ درباره ی مصداق آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ﴾ [الزمر۲۶]

ترجمه: ودمیده شود در صور پس بمیرد هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است مگر آن که الله خواسته است.

پرسید و گفت: آنان چه کسانی هستند که الله آنان را از «بی هوشی» در امان می‌دارد؟ جبریل ؑ فرمود: آن‌ها شهدا هستند.[1]

در روایتی موجود است: آن‌حضرت ﷺ در باره‌ی مصداق این آیه از جبریل ؑ پرسید، جبریل ؑ گفت: این‌ها شهدا هستند. خداوند آن‌ها را به گونه‌ای حشر می‌کند که با شمشیرهای‌شان به دوربر عرش قرار دارند. فرشته‌ها برای آنان اسب‌های یاقوتی می‌آورند که لگام آن اسب‌ها از مروارید سفید و زین آن‌ها از طلا است وطناب لگام های‌شان از ابریشم‌های نرم وکلفت است، بر آن‌ها نِمدهای ابریشمی پهن کرده می‌شود. وگام‌های اسب به‌اندازه‌ی دید انسان بلند هستند. شهدا بوسیله‌ی آن‌ها در جنّت به سیر و گردش می‌پردازند و بعد از سیر وتفریح

۱ - مستدرک: التفسیر ۲/ ۲۵۳.

بسیار باهم می‌گویند: بنگریم که الله تعالی با مردم چگونه محاسبه می‌کند. وقتی می‌آیند الله تعالی با آنان می‌خندد. در میدان محشر هرکسی‌که الله تعالی با او بخندد برای او محاسبه‌ای نیست.[1]

شهربن حوشب ؒ می‌فرماید: عبدالله بن عبّاس ؓ فرمودند: الله تعالی(روز قیامت بلاکیف) در میان انبوه ابرها تشریف می آورند وفرشتگان نیز می آیند بعد هاتفی ندا می‌دهد. حالا تمام اهل محشر می‌دانند که کرم وبخشش الله شامل حالچه کسانی خواهد بود. الله تعالی می‌فرماید: آن دسته از دوستان مرا بیاورید که مخصوصاً برای رضای من خون‌های‌شان را ریخته اند. شهدا می‌آیند و نزدیک می‌شوند.[2]

۸- شفاعت هفتاد تن از اهل خانه و خانواده

حضرت ابو درداء ؓ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: شهدا برای هفتاد نفر از میان خانواده‌اش شفاعت می‌کند.[3]

عباده بن صامت ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: برای شهید در نزد خداوند متعال هفت جایزه موجود است: ۱ - با چکیدن اولیّن قطره‌ی خون، گناهانش بخشوده می‌شود و مقام او در جنّت به او نشان داده می‌شود. ۲ - لباس ایمان به تن او پوشانده می‌شود.۳ - از عذاب قبر نجات داده می‌شود. ۴ - از هولناکی عظیم روز قیامت ایمن می‌ماند. ۵ - تاج وقار بر سر او نهاده می‌شود که یک یاقوت آن از دنیا و مافیها افضل است. ۶ - با هفتادو دو حور عین ازدواج داده می‌شود. ۷ - شفاعتش برای هفتاد نفر از نزدیکانش پذیرفته می‌شود.[4]

۱ - ابن ابی‌الدنیا – سیوطی در جامع الصغیر۴/ ۷۸.

۲ - کتاب الجهاد:ص ۴۹ ، ش ۴۲

۳ - ابوداود در سنن : الجهاد، باب فی الشهید یشفع ۳/ ۳۴، ۲۵۲۲- بیهقی در سنن کبری: السیر ، باب الشهید یشفع ۹/ ۱۶۴

۴ - مسند احمد: ۴/ ۱۳۱.

۹- نجات از هول و هراس روز قیامت.

حضرت مقداد بن معد یکرب ﷺ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: نزد الله تعالی برای شهدا شش انعام خصوصی موجود است:

۱ - با فرو چکیدن نخستین قطره‌ی خونش گناهانش بخشوده می شود ومقام او در جنّت به او نشان داده می‌شود. ۲ - از عذاب قبر نجات می‌یابد. ۳ - از وحشت بزرگ روز قیامت در امان می‌ماند. ۴ - تاج وقار بر فرقش نهاده می‌شود یک یاقوت از یا قوت‌های آن تاج از دنیا و ما فیها بهتراست. ۵ - با هفتاد و دو حور ازدواج داده می‌شود. ۶ - شفاعت او در حق هفتاد نفر از نزدیکان قبول می شود.[1]

۱۰- مغفرت شدن شهید از فرو چکیدن نخستین قطره‌ی خون و نمایان شدن مقامات او در بهشت در مقابل دیدگانش.

در این باره احادیثی گذشت. مزید روایات زیر را ملاحظه بفرمایید:

حضرت سهل ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: به مجرّد ریختن اولین قطره‌ی خون از شهید، گناهان او بخشوده می‌شود.[2]

حضرت عبدالله بن عمرو ﷺ می‌گوید: وقتی شخصی در راه الله کشته می‌شود، به مجرّدریختن اوّلین قطره‌ی خونش بر زمین تمام گناهان او بخشوده می‌شوند و پارچه‌ای بهشتی به طرف او فرستاده می‌شود تا روحش در آن قرار داده شود و آن روح در یک پیکر بهشتی دمیده شود. بعد او و چنان با فرشتگان همراه می‌شود و بالا می‌رود گویی از هنگام تولد با آن‌ها بوده است. بدین ترتیب روح او به طرف آسمان ها برده می‌شود و به هر دری از درهای آسمان می‌گذرد آن دروازه بازکرده می‌شود. او از کنار هر فرشته‌ای که عبور می‌کند.آن فرشته برای او دعای

---

۱ - عبد ا لرزاق در مصنف: الجهاد، باب اجر الشهادة ۵/ ۲۶۵ ، ش ۹۵۵۹- ابن ماجة : باب فضل الشهادة ... ۲/ ۹۳۵، ش ۲۷۹۹ – ترمذی در سنن: فضائل الجهاد، ثواب الشهید۴/ ۱۸۷، ش ۱۶۶۳

۲ - بیهقی در سنن کبری: السیر، فضل الشهادة فی سبیل‌الله ۹/ ۱۶۳.

مغفرت و ورحمت می‌خواهد. تا آن‌که به پیشگاه پروردگار برده می‌شود. اوّل او سجده می‌کند، بعد فر شتگان سجده می‌کنند. از جانب الله تعالی عطاها و پاکی‌ها به او عطا می‌شود بعد به‌نزد شهدای دیگر برده می‌شود. او شهدا را در باغ‌های سبز و شاداب و با طراوت ولباس‌ها سبز رنگ می‌بیند. یک گاو نر ویک ماهی در جلوی شهدا به‌بازی می‌پردازند. و آنان هر روز برنامه‌ای جدید برای بازی، پیش آنان به اجرا در می‌آورند. ماهی در طول روز در نهرهای جنّت شنا می‌کند و شامگاه گاو نر با شاخ‌های خود او را شکار می‌نماید. شهدا از گوشت آن ماهی می‌خورند و از گوشت او مزّه وطعم خوش تمام نهرها را حس می‌کنند. گاو نر از علوفه وثمره‌های بهشت می‌خورد. وقتی صبح فرا می‌رسد ماهی با دم خود آن گاو را شکارکرده و ذبح می‌کند. شهدا گوشت او را می‌خورند واز آن، مزّه‌ی لذیذ تمام میوه‌های جنّت را احساس می‌کنند. آن‌زمان از الله تعالی قائم شدن قیامت را می‌طلبند.[1]

۱۱- ملاقات با حورعین پیش از خشکیدن خون

حضرت ابوهریره ﷺ می‌فرماید: پیش رسول‌الله ﷺ صحبت از شهدا شد آن‌حضرت ﷺ فرمودند: قبل از آن‌که خون شهید بر روی زمین ریخته است، خشک شود. دو تا از همسران او (حوران) طوری به سوی او می‌خرامند که شتر شیر ده در میدانی باز و آزاد به طرف بچه‌اش می‌خرامد. هر یک از آن همسران یک دست لباس بدست دارند که ارزش آن لباس‌ها از دنیا و مافیها افضل است.[2]

از حضرت ابوذر ﷺ روایت است: از آن‌حضرت ﷺ پرسیدم: آزاد نمودن کدام غلام افضل است؟ فرمود: غلامی‌که قیمتش زیاد و مورد پسند مالکش باشد. من

---

۱ - مجمع الزوائد: الجهاد، باب فی ارواح الشهداء ۵/ ۲۹۸.

۲ - عبدالرزاق در مصنف: الجهاد، ۵/ ۲۶۶، ش ۹۵۶۱– ابن ابی‌شیبة: ۵/ ۲۹۰- ابن ماجة در سنن: الجهاد، باب فضل الشهادة فی سبیل‌الله ۲/ ۹۳۵.ش ۲۷۹۸

عرض کردم: کدام جهاد افضل است؟ فرمود: جهادی‌که در آن اسب مجاهد کشته شود و خون او نیز ریخته شود «یعنی شهید شود.»(۱)

مصنّف ؒ می‌فرماید: از این حدیث نادرست بودن قول کسانی به ثبوت می‌رسد که می‌گویند: در جهاد غالب شونده از مغلوب «یعنی شهید» بالاتر است. همچنانکه از حضرت عمرو بن العاص ؓ پرسیده شد: آیا تو افضل هستی یا هشام ابن عاص؟ او گفت: ما هر دو برادر در غزوه‌ی یرموک شریک بودیم. شب هر دو دعا کردیم و از الله شهادت را طلبیدیم. وقتی صبح شد، این مقام نصیب او شد ومن محروم ماندم. پس از این ماجرا، افضلیت وی بر من برای شما باید معلوم شود.(۲)

۱۲- احساس درد به اندازه‌ی نیش پَشّه و حفاظت از سکرات موت

حضرت ابو هریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: برای شهید به هنگام شهید شدن، به اندازه‌ای درد احساس می‌شود که شما از نیش پشّه احساس درد می‌کنید.(۳)

از حضرت انس بن مالک ؓ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمودند: زمانی‌که جنگ آغاز می‌گردد و صبر نازل می‌شود برای مجاهد شهید شدن، از خوردن آب سرد در روز گرم، بسیار گواراتر خواهد بود.(۴)

حضرت عبدالله ابن عمرو ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: تحمل درد موت از یک میلیون ضربه‌ی شمشیر، سخت‌تر و از برداشتن و بلند کردن کوه بزرگ مشکل‌تر است؛ البته این موت خطرناک برای شهید و کسانی‌که مظلومانه به قتل می رسند، از درد نیش پشه آسان‌تر است. یکی از فرشتگان خداوند متعال سحرگاه ندا

۱ - مسند احمد: ۵/ ۲۶۵.

۲ - کتاب الجهاد لابن مبارک:ص۹۵. ش۱۱۴.

۳ - ترمذی در سنن: الجهاد، ماجاء فی فضل الرباط ، ش ۱۶۶۸.- نسایی در سنن: الجهاد، باب مایجدالشهید من الالم۶/ ۳۶. - ابن ماجه در سنن: الجهاد، فضل الشهادة فی سبیل‌الله، ش ۲۸۰۲.

۴ - شفاء الصدور

می‌کند: ای صاحبان قبور شما برای چه کسی غبطه می‌خورید؟ آن ها می‌گویند: برای شهید. شهید روزانه دوبار پروردگار خود را ملاقات می‌کند. برای وی رغبت دنیا و غم جدایی از آن پیدا نمی‌شود.(۱)

مصنّف ؒ می‌فرماید: در کتاب «مجموع اللطائف» منسوب به پدر محترم شیخ شهاب الدّین سهروردی ؒ خواندم که شخصی چنین دعا کرد: ای الله روحم را هر چه زودتر بگیر! و از درد نجاتم بده! روزی آن مرد برای تفریح به باغی رفت و در آن‌جا خوابید. ناگهان گروهی از کفّار آمدند و سر او را قطع کردند. شخصی او را در خواب دید و حال او را جویا شد. او گفت: من در باغی خوابیده بودم. وقتی دیدگانم را باز کردم، دیدم در جنّت هستم. عبدالله ابن مبارک ؒ نیز این حکایت را با تفصیل بیان فرموده‌است.(۲)

دراین باره وقایعی در بخش‌های قبلی گذشت.

۱۳- داخل شدن فرشته‌ها در جنّت و عرض کردن سلام به شهدا.

هم‌چنان‌که در روایتی گذشت: الله تعالی شهدا را بدون محاسبه در جنّت داخل می‌گرداند. فرشتگان خدا را سجده می‌کنند ومی‌گویند: ای الله! ما شب و روز در تسبیح و تقدیس تو مشغولیم. با وجودآن، این‌ها چه کسانی هستند که از ما ترجیح دارند؟ الله تعالی می فرماید: آنان کسانی هستند که در راه من قتال‌کرده اند و در راه من به آن‌ها تکالیف و مشقّت‌ها رسیده است. بعد هر فر شته‌ای در کنار درهای بهشت می‌آید و به شهدا تبریک گفته و اظهار می‌دارند: سلامتی باد بر شما، به‌خاطر صبری که از خود نشان دادید. واقعاً چه جای خوبی است بهشت.(۳)

«مُطلب ابن حَنطب» می‌گوید: در بهشت برای شهید، بالا خانه ای موجود است که مسافت آن از صنعا «یمن» تا جابیه «شام» است. سقف آن بالاخانه از

۱ - ابن عساکر

۲ - کتاب الجهاد: ص ۱۲۹- ۱۳۰، ش ۱۵۷

۳ - مسند احمد: ۲/ ۱۶۸مستدرک: ۲/ ۷۲.

مروارید و یاقوت بنا شده است و در داخل آن «مسک» و «کافور» موجود است. فرشتگان از جانب الله تعالی برای شهدا هدیه می‌آورند. هنوز فرشتگان قبلی از آنجا حرکت نکرده‌اند که گروهی دیگر از طرف الله تعالی از درهای دیگر می‌رسند.[1]

١٤- رضایت و خشنودی همیشگی الله تعالی.

حضرت انس ﵁ می‌فرماید: گروهی نزد آن‌حضرت ﷺ آمدند و گفتند: همراه ما مردانی را بفرست که به ما قرآن وسنّت تعلیم بدهند. رسول الله ﷺ هفتاد قاری از انصار همراه آن‌ها فرستاد. یکی از آن‌ها عمویم حرام ﵁ بود. آن‌ها «در مدینه ی منوره» قرآن می‌خواندند و شب‌ها به تعلیم وتعلّم قرآن می‌پرداختند و صبح برای مسجد آب می‌آوردند و در طی روزها هیزم جمع می‌کردند و می‌فروختند. آنان برای اهل صفّه و برای سایر فقرا غذا تهیّه می‌کردند. وقتی آن‌حضرت ﷺ آن قاریان را به همراه آنان فرستاد، آنان در مسیر راه با قاریان غدر کردند وبر آنان یورش بردند و آن ها را قبل از رسیدن به مقصد به شهادت رساندند. آن‌ها «بعد از شهادت» عرض کردند: ای پروردگار ما! پیامبرما را از عاقبت ما خبر بده، که ملاقات ما با پروردگار صورت گرفت و از ما راضی شد و ما نیز از او راضی شدیم! راوی می‌گوید: یکی از کفّار نزد حرام ﵁ آمد وشمشیر را در شکم او فرو برد. حضرت حرام ﵁ فرمود: «فُزتُ و ربِّ الکعبه» یعنی قسم به رب کعبه که رستگار شدم. رسول الله ﷺ فرمودند: برادران شما به شهادت رسیدند آن ها گفته‌اند: ای پروردگار ما! احوال ما را به نبی ما برسان، که ملاقات ما با الله انجامید و خداوند از ما راضی است و ماهم از او راضی هستیم.[2]

عروه بن زبیر ﵁ می‌گوید: وقتی در بئر معونه هفتاد نفر از قرّا به شهادت رسیدند حضرت عمرو بن امیّه ﵁ اسیر شد. سردار کفّار «عامر بن طفیل» به طرف شهیدی اشاره کرد و از عمرو پرسید: آن کیست؟ وی گفت: او عامر بن فهیره است.

١ - کتاب الجهاد: ص ٤٠ ، ش ٢٥

٢ - بخاری در صحیح: المغازی، باب غزوة الرجیع – مسلم در صحیح: الامارة ، باب ثبوت الجنة للشهید، ش ٦٧٧.

عامر بن طفیل به عمرو گفت: من بعد از کشته شدن او، دیدم که او را به جانب آسمان بالا بردند، به گونه‌ای که آسمان میان او و زمین به نظر می‌رسید باز او را دوباره به زمین آوردند.[1]

حضرت انس ﵁ می‌گوید: این آیه‌ی شریفه در باره‌ی هفتاد نفر از قرّا که در بئر معونه به شهادت رسیدند، نازل شده است: «بلغوا قومنا أنا قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا عنه»

«به قوم ما بگوئید! ملاقات ما با ربّ مان بوقوع پیوست، ما از او راضی شدیم و او نیز از ما راضی شد.» بعد این آیه منسوخ شد.[2]

١٥- برای قبولیت شهادت شرط نیست که او پیش‌تر انسانی صالح باشد

حضرت براء بن عازب ﵁ می‌گوید: شخصی کلاه پوش به خدمت آن حضرت (ﷺ) آمد و عرض کرد: یا رسول الله(ﷺ) من اوّل بجنگیم یا اسلام را بپذیرم؟ رسول الله(ﷺ) فرمودند: اوّل اسلام را قبول کن بعد، بجنگ! وی ابتدا اسلام راپذیرفت و بعد در جهاد شرکت کرد و جنگید تا آن‌که به‌شهادت رسید. آن حضرت (ﷺ) فرمودند: او با انجام عملی در اندک زمانی، اجر کثیر بدست آورد.[3]

در روایتی موجود است که شخصی پس از پذیرفتن اسلام پرسید: آیا خوب است که من بجنگم وشهید شوم؟ رسول الله (ﷺ) فرمودند: بله! او باز اظهار داشت یارسول‌الله گرچه برای خدا هیچ نماز نخوانده‌ام؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: بله! وی جنگید تا آن‌که شهید شد.[4]

از حضرت ابو موسی ﵁ روایت است: یک‌مرتبه رسول‌الله ﷺ به غزوه‌ای تشریف بردند. شخصی از مشرکین، مسلمانان را برای مبارزه طلبید. مسلمانی برای

١ - بخاری در صحیح: المغازی، غزوة الرجیع

٢ - بخاری در صحیح: المغازی، غزوة الرجیع

٣ - بخاری درصحیح : الجهاد، باب عمل الصالح قبل القتال– مسلم: الامارة ، ثبوت الجنة للشهید ١٩٠٠.

٤ - سعید بن منصور در کتاب السنن : الجهاد، باب ماجاء فی فضل الشهادة، ش ٢٥٥٥

مبارزه با او، بیرون رفت آن مرد مشرک او را شهید کرد. مسلمان دیگری در مقابل او بیرون رفت، آن مشرک او را هم به‌شهادت رساند.آن مشرک نـزد رسـول الله (ﷺ) آمد و گفت: هدف شما از جنگ چیست؟ رسول الله (ﷺ) فرمود: دین ما بر پایه‌ی آن است که ما با مردم بجنگیم تا آن زمانی که آنان گـواهی بدهنـد جـز الله معبـودی نیست و «محمد»ﷺ بنده وفرستاده‌ی او است. ما حقوق الله تعالی را ادا می نمائیم. آن شخص گفت: به به! بخدا سو گند این ها چه سخنان زیبایی هستند، مـن ایمـان می‌آورم. او ایمان آورد. و به جمع مسلمانان پیوست. آن مرد بر مشرکان حمله کرد و جنگید تا آن‌که سر انجام شهید شد. او را بعد از شهادت کنار آن دو نفر که او آنـان را به شهادت رسانده بود، گذاشتند. رسول‌الله (ﷺ) فرمود: این سه نفر در بهشـت، بیش از همه با هم محبّ و دوست همدیگر می گردند.[1]

چونکه مقتول چنین می‌پندارد که قاتل وسیله‌ی تحصـیل مقامـات رفیـع او شده است.

حضرت جابر (ؓ) می گوید: در غزوه‌ی خیبر با رسول‌اللهﷺ همـراه بـودیم. دسته‌ای از مسلمین به ناحیه‌ای رفتند. وقت بر گشتن چوپانی بـا خـود بـه‌همـراه داشتند. رسول اللهﷺ برای آن چوپان آنچه خواستِ خدا بود، بیـان کـرد. چوپـان گفت: من بر تو و بر دین تو ایمان می آورم. حالا گـو سـفندان را چـه‌کـار کـنم در حالی‌که آن‌ها نزد من به ودیعت گذاشته شده‌اند. و مال مردمان مختلـف هسـتند؟! رسول‌اللهﷺ فرمودند: بر چهره‌های آن‌ها سنگریزه پرتاب کن. آن‌ها خودشان به‌نزد صاحبان‌شان می‌روند. او مشتی سنگریزه برداشت و بر صـورت گوسـفندان زد، آن گوسفندان دوان دوان به خانه‌های مالکان خود باز گشتند. چوپان به میدان جهـاد آمد، تیری به او اصابت کرد که بر اثر آن شهید شد. او برای الله تعالی حتّی یکبار هم سر به سجود نگذاشت. رسول‌اللهﷺ فرمودند: (جسـد) او را درون خیمـه بیاوریـد. (جسد) او را به درون خیمه آوردند. آن‌حضرتﷺ لحظاتی به‌کنارش تشریف بـرد

۱ - مجمع الزوائد: الجهاد، باب ماجاء فی الشهادة و فضلها ۳/ ۲۹۶.

وپس از آن ازخیمه بیرون رفت و فرمود: سلامتی بر شما بـاد! حالـت دوسـت شـما بسیار خوب بود. الآن کنار او رفتم، دو حورعین درکنار او حاضر بودند.[1]

مصنّف ؒ می‌فرماید: این شهید «یسار» نام داشت، او غلام «عـامر» یهـودی بود. البته ابن اسحاق اسم او را«اسلم» گفته است.

۱۶- وجه فضیلت انبیاء ؑ از شهدا، بنابر درجه‌ی نبوّت آنان ست.

حضرت انس (ؓ) ازرسول‌اللهﷺ روایت می‌کند: شهدا سه نوع‌اند: ۱- شخصی‌که با جان و مال خود در راه الله خارج می‌شود و هدفی جز تکثیر مسلمین ندارد، نه شهادت نه جنگ. اگر این‌گونه شخصی «در زمان جهاد» وفات یافت یا به شهادت رسید، تمام گناهانش بخشوده می‌شوند و از عذاب قبر نجات می‌یابد و از هول وهراس روز قیامت در امان می‌ماند. با حور عین ازدواج داده می‌شود و لباس بزرگواری بر تن او پوشانده می‌شود و بر سر آن تاج وقار و ابدی گذاشته می‌شود.۲- آن‌که با جان ومالش به نیت اجر وثواب به جهاد برون می‌رود و هدفش کشتن است و کشته شدن نیست. اگر این فرد «در زمان جهاد» وفات یافت یا به شهادت رسید. پس نزد الله با حضرت ابراهیم ؑ هم مجلس می‌شود. «فِي‌مقعد صدقٍ عند مليك مقتدر» «هر آئینه متقیان در مجلس راستی باشند نزدیک پادشاه توانا». [قمر-۵۵]

۳ - شخصی‌که با جان ومال خود خارج می‌شود، به نیّت اجـر هـدف او قتـل مشرکین و نیز به شهادت رسیدن خودش است. اگر او «در زمان جهاد» وفات کند یا به شهادت برسد، روز قیامت در حالی می‌آید که شمشیر از نیام کشیده بـه گـردن دارد. در آن لحظه که تمام مردم به زانو افتاده اند او می گوید: راه را بـرای مـن بـاز کنید، من همان کسی هستم که بـه‌خـاطر الله جـان و مـال خـود را فـدا کـرده‌ام. رسول‌اللهﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی‌که جان من در قبضه‌ی او است، اگـر آن مـرد این سخن را به حضرت خلیلﷺ یا نبی دیگر بگوید: حق او را الزامی می‌دانند و راه را برایش می گشایند، تا آن‌که او بر بالای منابر نور زیـر عـرش مـی رود. و روی آن

۱ - مستدرک: کتاب الفیء ۲/ ۱۳۶ وافقه الذهبی.

می‌نشیند و می نگرد که الله تعالی با مردم چگونه حکم می‌کند، آن ها از شدّت موت و تنگناهای برزخ هراسی ندارند. نه از صدای «صور» هیبت زده مـی‌شـوند و نـه از محاسبه و میزان و پل صراط باکی دارند. ومی‌نگرند که در میان مردم چگونه فیصله کرده می‌شود. هر چه بخواهند به آن‌ها داده می‌شود و هر چه سفارش کنند پذیرفته می‌شود. هر چه را که در بهشت دوست داشته باشند، حاصل می‌کنند و هر جـا کـه بخواهند بنشینند، می‌نشینند.(۱)

۱۷- از دواج با حور عین.

در این‌باره احادیث متعددی گذشت، مزیداً برخی دیگر را ذکر خواهیم کرد.

حضرت عبدالله بن عمر ﷺ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: پیکری بسـیار زیبا از بهشت برای شهید آورده می‌شود و به روحش حکم کرده می‌شود کـه در آن پیکر وارد شود. او در آن پیکره داخل می‌شـود. و آن جسـم اولـی «یعنـی جسـد عنصری دنیوی » را نگاه می‌کند که با او چگونه معامله می‌شود و چه کسـی بـر آن غمگین می‌شود و چه کسی برای او غمگین نمی‌شود. او سخن می‌گوید ومی‌پنـدارد که مردم سخن او را می‌شنوند و به طرف مردم نگاه می‌کند و گمان می‌کند آن ها او را می‌بینند. بعد حوران عین که زنان او هستند، مـی‌آینـد و او را همـراه بـا خـود می‌برند.(۲)

شایسته است این‌را بدانید که بسا او قات زخمیان در حالت بی هوشی، حـور عین را می بینند تا به آنان بشارت بدهند که الله تعالی برای آن ها خلعت فـاخره ی شهادت را آماده کرده است، در این باره واقعاتی گذشت.

حضرت عبدالله بن مبارک ﷺ نیز چندین واقعات در«کتاب الجهـاد» خـود در این مورد، ذکر کرده است. یکی از آن ها واقعه‌ای‌است که ابو ادریـس ﷺ آن را نقـل کرده‌است: در مدینه منوره، دو مجاهد با ما همراه بود. یکـی از آن هـا «زیـاد» نـام

۱ - تخریج این حدیث در باب ۲۶ گذشت.

۲ - شفاء الصدور

داشت. روزی در اثنای جنگ، تیری از منجنیق به او اصابت کرد و بیهوش شد. او در حالت بیهوشی گاهی می‌خندید و گاهی می‌گریست. وقتی به هوش آمد: علت گریـه کردن و خندیدن او را در عالم بیهوشی پرسیدم. او گفـت: وقتـی منظـره جنّـت و حُلیه‌ی حور عین را مشاهده نمودم، خندیدم. وقتی تلاش کردم که به حور نزدیـک شوم او گفت: تا ظهر صبر کن! من گریه کردم. راوی می‌گوید: او داشت با ما صـحبت می‌کرد تا اذان ظهر گفته‌شد،آنگاه روحش پرواز کرد.(۱)

درباره‌ای اوقات حور عین در نگاه برخی انسان‌ها در حالت بیداری نمایان می‌شود تا آنان برای حصول شهادت تلاش کنند. در این باره به حکایات زیر تو جه فرمایید!

حکایت:۱

عبدالرحمن یزید بن معاویه ﷺ می‌گوید: در یکی از جهادها به کنـار بـاغی از باغ‌های انگور عبور کردیم. جوانی را با چادری فرستادیم تا آن را از انگور پـر کنـد. وقتی او داخل باغ شد، بر روی تختی طلائی حور عین را مشاهده کرد. او نگاهش را به پایین انداخت (چون گمان کرد که آن زن نامحرم است) و به طرفی دیگـر خیـره شد ودرآن طرف باغ نیز حورعین را همان‌گونه یافت. باز او نگاهش را پائین انداخت. آن زن گفت: دیدن ما برای شما جایز است، شما حوران عین خود را دارید می بینید و امروز پیش ما خواهید آمد. آن جوان بدون جمع کردن انگور برگشت. پرسیدم: چه شد؟ ترسیدی؟ ما احساس کردیم که نورانیّت و حسن چهره‌ی آن جوان افزایش یـا فته است. پرسیدیم: چرا انگور نیاوردی؟ او کاملاً ساکت بود. او را قسم دادیم تا مـا جرا را برای ما بازگوید! بالاخره او تمام ماجرا را برای ما بیان داشـت. بعـد از مـدّتی کوتاه اعلان جهاد سر داده شد او بلافاصله به طرف دشمن حرکت کرد. ما به شخصی

۱ - کتاب الجهاد: ص ۱۱۸، ش ۱۴۵.

مأموریت دادیم که سواری او را از رفتن باز دارد، تا با هم حرکت کنیم. بعد همه‌ی با هم به آرزوی شهادت، به طرف دشمن شتافتیم. او از همه‌ی ما جلو زده بود. در آن روز آن جوان قبل از همه به شهادت نایل آمد.[1]

حکایت: ۲

شیخ عبدالواحد بن یزید رحمه الله می‌فرماید: قبل از حرکت به سوی جهاد برای خواندن قرآن کریم تاکید کردم. یکی تلاوت این آیه مبارکه را شروع نمود: ﴿ان الله اشتری من المومنین. الخ﴾ جوانی که پدرش را از دست داده بود و مال فراوان بجا گذاشته بود. به من گفت: ای عبدالواحد! آیا خداوندتعالی جان و مال مومنان را در عوض بهشت خریده است؟! گفتم: آری پسرم ! او به من گفت: گواه باش که من جان ومال خود را به عوض جنّت فروخته‌ام! به او گفتم فرزندم! شمشیر بر داشتن کار ساده‌ای نیست، طوری نباشد که به عقب بر گردی؟ آن جوان گفت: من دارم با خداوند معامله می‌کنم آیا بازهم به عقب برمی‌گردم؟ آن جوان تمام مالش را در راه الله صدقه کرد و فقط یک اسب و اسلحه و مخارج جهاد را برای خود گذاشت و روزی‌که حرکت کردیم او با ما ملحق گردید. من بر تجارت سو دمند او مبارک باد گفتم. در مسیر راه او روزها روزه می گرفت وشب‌ها را با حالت سجده سپری می‌کرد. وی در این سفر خدمت‌گذار ما و اسب‌های ما بود، وقت خواب ازما نگهبانی می‌کرد. وقتی ما به «روم» رسیدیم، در یکی از روزها بی‌اختیار فریاد زد: ای حور عنیای من. دوستان و همراهانش به او گفتند: شاید عقلش مختل شده است. من به وی گفتم: فرزندم کجاست حور عنیای تو؟! او گفت: کمی به‌خواب رفتم دیدم، شخصی به من گفت: برویم پیش حور عینا«مرضیه» آن‌شخص مرا به باغی شاداب با جوهای آب زلال و شیر سفید، شراب و عسل برد. کنار هریکی از آن نهرها دخترانی حسین و جمیل موجود بودند. وقتی کنار هریکی از آن جوها عبور می‌کردم دخترانی‌که آنجا نشسته بودند و نگاه‌شان به من می افتاد باهمدیگر می‌گفتند: این

۱ - کتاب الجهاد: ص ۱۱۷، ش ۱۴۳.

جوان شوهر خانم«مرضیه» است. ازآنان سوال کردم:آیا «حور عینم» یکی از شما هست؟ آنان گفتند: نه بلکه او جلوتر است و ما همگی خدمه‌ی او هستیم. من جلوتر رفتم تا آنکه کنار نهری ازعسل رسیدم. در آن جا در محلی مرواریدی با حور عین ملاقات کردم. بعد از گفتگو با او خواستم او را در بغل بگیرم او گفت: الآن نه؛ اما امروز با من افطار می کنی! من بیدار شدم. تا بعد از ظهر خیلی وقت است من نمی‌توانم تا آن زمان صبر کنم. شیخ عبدالواحد رحمه الله می‌گوید: ما در حال گفتگو بودیم که گروهی از طرف دشمن آمدند. جوان قبل از همه، جنگ با آنان را آغاز کرد. اونه نفر از دشمن را کشت و خودش نهایتاً جام شهادت را نوشید. من او را دیدم که در خون‌ها غلطیده است و دارد می خندد. او با حالت خنده چشم از این دنیا فرو بست.[1]

در این واقعه و سایر واقعات دیگر صحبت از «حور عینا» است. کلمه‌ی «حورعینا» مفرد «حورعین» است. یعنی یک «حور». «حورعینا » به‌معنای زنی که سیاهی چشمانش نهایتا سیاه و سفیدی آن فوق العاده سفید و درشت باشند. تعداد این موجود زیبا در بهشت بشتر از تعداد مردان می‌باشد؛ چرا که در احادیث آمده است: به هر یکی از بهشتیان چندین حور می‌رسد. در قرآن مجید صفات آنان با این الفاظ بیان شده است: ﴿كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن-۵۸]

ترجمه: گویا آن حوران یاقوت و مرجان‌اند.

در جایی دیگر در قرآن آمده: ﴿وَحُورٌ عِينٌ ۝ كَأَمْثَٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ﴾ [واقعه: ۲۲-۲۳] ایشان را است حوران کشاده چشم مانند مروارید پوشیده کرده شده.

در احادیث چنان صفات زیبایی برای حوران بیان شده است که برای عاقلان وصاحبان بصیرت تعجّب بر انگیز است.

رسول‌الله ﷺ فرمودند: نخستین گروهی‌که وارد بهشت می‌شوند، مثل ماه شب چهاردهم نورانی‌می‌شوند. گروه دیگری مثل روشن‌ترین ستاره‌های آسمان نورانی

۱ - کتاب الوعظ والرقاق:

می‌شوند. به هر جنّتی دو زن می‌رسد که مغز ساق‌های پاهای‌شان (به علّت ظرافت پوستشان) از درون گوشت‌ها رویت می‌شوند. هیچ کس در بهشت مجرّد نمی‌ماند.[1]

حضرت انس ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: اگر یکی از زنان بهشت به طرف دنیا بنگرد، زمین تا آسمان از بوی خوش مالامال می‌شود. روسری او از دنیا و ما فیها افضل است.[2]

حضرت عبدالله ابن مسعود (ﷺ) از آن‌حضرت ﷺ روایت می‌کند: مغز ساقِ زن بهشتی از پشت هفتاد لباس دیده می‌شود. به این خاطر است که الله تعالی می‌فرماید. ﴿كَأَنَّهُنَّ ٱلۡيَاقُوتُ وَٱلۡمَرۡجَانُ﴾ [ارحمن: ۵۸]

ترجمه: گویا آن ها یاقوت و مرجان‌اند.[3]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: اگر زن بهشتی از بالا به طرف زمین سر بکشد و بنگرد، زمین از بوی مُشک مملو می‌شود و آفتاب و ماهتاب نور خود را از دست می‌دهند.[4]

از حضرت ابو سعید خدری (ﷺ) روایت است که رسول‌الله ﷺ در باره‌ی آیه کریمه‌ی ﴿كَأَنَّهُنَّ ٱلۡيَاقُوتُ وَٱلۡمَرۡجَانُ﴾ فرمودند: شخص بهشتی چهره‌اش را درگونه های حور از آینه هم شفاف‌تر و واضح‌تر می‌بینند. و نا چیزترین مرواریدی که مورد استفاده آنان قرار می‌گیرد، از شرق تا غرب را روشن می‌گرداند. و نگاه شوهرش از هفتاد لباس تجاوز می‌کند و مغز ساق‌های پای او را می‌بینند.[1]

---

۱ - بخاری در صحیح : بدء الخلق، ماجاء فی صفة الجنة انها مخلوقة - مسلم در صحیح: فی الجنة و صفة نعیمها و اهلها، باب اول زمرة تدخل الجنه علی صفة القمر لیلة البدر، ش ۲۸۳۴

۲ - بخاری : الجهاد والسیر،

۳ - ترمذی در سنن : فی صفة اهل الجنة ، باب فی صفة نساء اهل الجنة ، ش ۲۵۳۳

۴ - مجمع الزوائد: ۱۰/ ۴۱۷.

۱ - مسند احمد: ۳/ ۷۵- ترمذی در سنن: فی صفة الجنة، باب صفة نساء اهل الجنة، ش ۲۵۳۳.

در روایتی آمده است: اگر «حور» آب دهانش را در هفت دریا بیندازد، دریاهای هفتگانه از عسل شیرین‌تر می‌شوند.[1]

در روایتی آمده است: وقتی فرد بهشتی وارد بهشت می‌شود، هفتاد سال بر متکای‌های آن تکیه می‌زند و آرامش حاصل می‌کند تا آن‌که حورهای حسین و زیبای او می‌آیند...[2]

در روایتی آمده است: نگاه فرد بهشتی تا چهل سال به آن حورها خیره می‌شود و نگاهش را از آن‌ها منصرف نمی‌گرداند.[3]

رسول الله ﷺ فرمودند: رتبه‌ی پایین‌ترین فرد بهشتی آن‌قدر بلند است که از مسافت هزار سال باغ‌ها، زن‌ها، چیزهای خوش ذائقه و خادمانش را می‌بیند و رتبه‌ی بالاترین اهل بهشت آن است که صبح و شام الله تعالی را ملاقات می‌کند.[4]

در احادیث صحیح وارد شده است: آخرین شخصی‌که از جهنّم بیرون کرده می‌شود، به او بهشتی مالا مال از نعمت‌ها به بزرگی ده برابر دنیا از ابتدای آفرینش آن تا روزی‌که فنا می‌شود، داده می‌شود. وقتی رتبه‌ی کمترین بهشتی تا این حد است پس رتبه‌ی بالا ترین فرد بهشتی و رتبه‌ی مجاهد که محبوب الله است چه‌قدر خواهد بودا؟ برای نمونه این گفتار الله تعالی را که برای افرادی‌که رتبه‌ی‌شان از رتبه‌ی شهید پایین تر است، بیان شده است ،بخوانید: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ [السجده-۱۷]

ترجمه: پس نمی داند هیچ نفسی چه چیز پنهان داشته شد برای ایشان از خنکی چشم پاداش داده شد با آنچه می کردند.

---

۱ - الترغیب والترهیب

۲ - موارد الظمآن : صفة الجنة، باب دفی نساء اهل الجنة... ش ۲۶۳۱- ترمذی: فی الجنة، ماجاء لادنی اهل الجنة...۴/ ۶۹۵.- مسند احمد: ۳/ ۷۵

۳ - الترغیب و الترهیب.

۴ - ترمذی در سنن: فی صفة الجنة ، ش ۲۵۵۳.

رسول الله ﷺ می‌گوید: خداوند می‌فرماید: من برای بندگان نیکم چنان چیزهایی تهیّه کرده‌ام که نه گوش کسی شنیده است نه چشم کسی آن چیزها را دیده است و نه تصور چنان چیزی در قلب کسی خطور کرده است.[1]

{احادیثی که در باره‌ی بهشت آمده‌اند، بسیاراند. که هر یک از آن‌ها بیان‌گر حالات و فضایل شگفت انگیز بهشت است. مصنّف ؒ احادیث متعددی را ذکر کرده است که ما یک حدیث از آن‌ها را ذکر خواهیم کرد.}

حضرت ابوهریره ؓ می‌فرماید: من از رسول‌الله ﷺ خواستم درباره‌ی عمارت‌های بهشت برای ما بگوید.! آن حضرت ﷺ فرمودند: آجرآن از طلا و نقره، ملات آن از مُشک، سنگریزه‌های آن از مروارید و یاقوت و خاک آن از زعفران است، هرکس در آن داخل شود، نعمت های همیشگی را می‌یابد و هیچ‌گاه نمی‌میرد. او در آن‌جا ماندگار است وموت متوجّه او نخواهد شد. لباس های اهل بهشت کثیف نمی‌شود وجوانی آن‌ها همیشه با طراوت است.[2]

مصنّف ؒ می‌فرماید: بهشت وطن مسافران است. یاد وطن انسان را خسته نمی‌کند و یاد بود از محلّ وصال با محبوب، آتش عشق را شعله‌ورتر می‌رسازد. لذا از پرداختن به تذکره‌ی بهشت و حورهایش از این مقصودحقیقی فوت می‌گردد. و برای ایجاد شوق شهادت همین اندازه کافی است، پس حالا به اصل موضوع بر می‌گردیم و این بخش را با حکایتی واقعی به اختتام می‌رسانیم.

حکایت:۳

رافع بن عبدالله ؒ می‌گوید: هشام بنِ یحیی کنانی ؒ به من گفت: واقعه‌ای به شما تعریف می‌کنم که خودم آن را مشاهده کرده‌ام. این واقعه برای من بسیار مفیده بوده است امید است که برای شما هم مفید واقع شود. گفت: در سال ۳۸ هجری قمری در جهاد روم شرکت داشتیم. امیر ما مسلمه بن عبدالملک و عبدالله بن ولید

---

۱ - بخاری : بدء الخلق، باب ماجاء فی صفة الجنة – مسلم : فی الجنة و صفة نعیمها و اهلها، ش ۲۸۲۴.

۲ - ترمذی در سنن: فی صفة الجنة و نعیمها، ش ۲۵۲۶- مسند احمد: ۲/ ۳۰۵.

بود. این نبرد همان نبردی است که خداوند «طوانه» را به دست مسلمانان فتح گردانید. در این جهاد ما اهل بصره واهل جزیره با هم شرکت داشتیم. برای خدمت و نگهبانی وعلوفه دادن حیوانات برنامه ریزی کردیم. در گروه ما شخصی به نام «سعید بن‌حارث» وجود داشت که روزها روزه می‌گرفت و شب ها به سجده اشتغال داشت. خواستیم از وقت خدمت او کاسته شود و به جای او ما خدمت کنیم. او این پیشنهاد را نپذیرفت. به همین دلیل او مرتّباً شب و روز مشغول تلاش و محنت بود. یک‌مرتبه قلعه‌ای را محاصره کردیم و پیرامون آن با مشکلات سختی مواجه شدیم. آن شب خدمت نگهبانی از سعید بن حارث بود. او در آن شب در اثر عبادت فراوان و انجام نگهبانی، چنان سختی تحمّل کرد که من خودم را در برابر او حقیر و ناچیز می‌پنداشتم. وقتی رنگ شب پرید به سعید گفتم: چشمان و نفس تو بر تو حقّ دارند؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرموده است: بر حسب توان باید عمل کرد و احادیثی دیگر نیز برای او قرائت کردم. او فرمود: ای برادر از چند دم و عمر فانی و چند روز پایان پذیر چیزی دیگر و جود ندارد، من به انتظار اجل هستم. وقتی من این را از او شنیدم شروع به گریه کردم و برای او دعای استقامت خواستم. به او گفتم: لحظه ای استراحت بنما تا بتوانی وقت جنگ با دشمن آماده باشی. او در گوشه‌ای از خیمه به استراحت پرداخت. بقیه مردم در کارهای متنوع مشغول بودند. بنده به آشپزی پرداختم. ناگهان از درون خیمه سخنی به گوشم رسید. شگفت زده شدم و با عجله به داخل خیمه رفتم. دیدم سعید خواب است و در خواب صحبت می‌کند و می‌خندد. او در خواب دستش را دراز کرد و بعد آرام آرام آن را به عقب کشید و گفت: شب همان شب است! یکهو بلند شد درحالی‌که لرزه بر اندام بود او را در بغل گرفتم. لرزش اندام او آهسته آهسته به حالت عادی برگشت و مشغول ذکر شد. من از او پرسیدم: عزیزم چه شده است؟ مسئله‌ای که پیش نیامده! از او درباره‌ی خندیدن و گریستن در خواب پرسیدم. او گفت: مرا معاف کن و چیزی در این باره از من نپرس. من درباره‌ی اظهار آن موضوع، خیلی از او خواهش کردم و اصرار ورزیدم. او گفت: وقتی خوابیدم دیدم قیامت بر پا شده است. مردم از قبرها بلند شده و در میدان

محشر جمع‌اند. دو شخص زیبای رو به کنارم آمدند وگفتند: خوشحال باش ای سعید! الله تعالی تو را معاف کرده است و مشقّت اعمال و دعاهای تو را قبول گردانیده است. بیا تا نعمت‌هایی را که الله به تو داده است، به تو نشان بدهیم. آن‌ها مرا از مردم جدا کردند و به سمت راست بردند. در آن‌جا اسبی وجود داشت که مانند اسب‌های دنیوی نبود. بسیار تیزرو بود، آن اسب مانند باد مرا برداشت و به کاخی بزرگ برد که ابتدا و انتهای آن به نظر نمی‌آمد. مانند ماه منوّر و نورانی بود.مثل نور می‌درخشید، وقتی ما به دروازه‌ی آن کاخ رسیدیم دروازه‌اش به صورت اتوماتیک باز شد و ما داخل شدیم، و در آنجا چیزهایی وصف ناپذیر مشاهده کردیم بچه‌های خدمت گذار را که به اندازه‌ی ستارگان آسمان بودند، دیدیم. که به مثابه‌ی مروارید بودند. وقتی نگاه‌شان به ما افتادند، با آواز جذّاب صدا می‌زدند: آن ولی الله است. دوست الله آمد. خوش آمدی ای ولی خدا. سپس ما از جایی دیگر دیدن کردیم که در آن‌جا تخت‌های طلایی مرصّع با مروارید را مشاهده کردیم و دور بر آن‌ها صندلی‌های طلایی چیده بود. روی آن تخت‌ها چنان دخترانی صاحب جمال و حسین نشسته بودند که هیچ بنده‌ای توان تعریف از آن‌ها را ندارد. در میان آن‌ها، یکی در بلندترین تخت نشسته بود که از همه حسین‌تر بود. آن دو فرد گفتند: این منزل و آن همسر تو است! آن‌ها این را گفتند و برگشتند. دخترانی‌که آنجا بودند با بی‌قراری به جانب من قدم بر می داشتند. و به من خوش آمد می‌گفتند. آنان طوری مرا استقبال کردند که گویی اهل خانه‌ی من بودند که من از سفر برگشته‌ام، مرا کنار دختری‌که جایگاه آن بالا بود، نشاندند، و اظهار داشتند: این همسر توست علاوه از این همسری دیگر هم داری! خیلی وقت است که منتظر شما هستیم. بعد با او همکلام شدم او نیز با من حرف زد. گفت که من همسر همیشگی شما هستم. روزی پیش من می مانی و روز دیگر با زن دیگر. آنگاه دستم را به‌سوی او دراز کردم، او با نرمی دستم را برگرداند وگفت: امروز وقت آن نرسیده است، امروز به دنیا بر می گردی. گفتم: من بر نخواهم گشت. او گفت: باید بر گردی و سه روز در آن جا بمانی. شب سوّم با ما افطار خواهی کرد- انشاءالله- من گفتم: شب همان شب است. بدین

ترتیب بعد از دیدن آن رؤیای عجیب بیدار شدم. هشام می گوید: من به او گفتم: سپاس خداوند متعال را بجا بیاور که سرای آخرت در دنیا را به تو نشان داد. او گفت: تا زمانی‌که من زنده‌ام این ماجرا را برای کسی تعریف نکن! من گفتم: باشد. او پرسید: دوستان کجایند؟ گفتم: بعضی به جنگ مشغول اند و بعضی به کار های دیگرمشغول‌اند، این را شنیده بلند شد و غسل نمود خوشبویی استفاده نمود و اسلحه را برداشت به طرف جنگ روانه گشت در تمام روز، روزه بود،شب دوباره برگشت. دوستان گفتند: امروز سعید کارهایی را انجام داده است که ما هیچ موقع ندیده‌ام. در صف مقدم قرار داشت به دشمن حمله برد و خود را در انبوه تیرها و شمشیرها زد. اما هیچ تیری به او اصابت نکرد. به خود گفتم: اگر شما از اصل ماجرا با خبر می‌بودید شما هم پیش روی می‌کردید. بعد سعید افطار کرد و تمام شب روی سجّاده ایستاد و صبح دوباره روزه می‌گرفت، مثل روز گذشته جهاد کردو روز سوم با او خارج شدم تا از تمام ماجرا با خبر بشوم و تمام صحنه را با چشم خودم نظّاره بکنم، در طول روز جنگید، اما هیچ یک از تدابیر و اسلحه‌های دشمن کارگر نیفتاد، تا این‌که زمان غروب فرا رسید بیش از پیش چست بود. در آن هنگام از بالای قلعه کافری، او را مورد هدف قرار داد، تیری شلیک کرد که به گردن او برخورد نمود، زخمی شد ونقش بر زمین گشت، همراهانش او را با عجله بلند کردند، و به عقب آوردند، که هنوز روح در کالبد جسمانی او موجود بود، با او مبارکباد گفتم که افطاری‌تان نزدیک است، کاش با تو می‌بودم. لب پایینش به دندان گرفت و با چشم به سوی من اشاره کرد و خندید، گویا به من وعده‌ی، اخفا کردن واقعه را یادآوری می‌کرد. شکر پروردگار را به جا آوردم که از وعده ی خلافی در امان ماندم. بعد ازین روحش پرواز کرد. وبا صدای بلند فریاد بر آوردم، ای مردم! باید اینگونه عمل کنیم! نزد من بیائید تا از ذاستان این برادر عزیز شمارا با خبرکنم، مردم همگی جمع شدند. داستان را مفصلا برای آنان گفتم. مردم آن قدر به گریه درآمدند که هیچ وقت چنین حالتی را ندیده‌ام. باری دیگر فریاد برآوردم الله اکبر! میدان از جمعیت موج می زد وسخنم به تمام نواحی پخش شد حتی به امیر مان مسلمه رسید، گفتم

انتظار شما بودیم تا شما بروی نماز بخوانید! او درپاسخ گفت: بر وی باید کسی نماز بخواند که از داستانش با خبر است. هشام می‌گوید: بروی نماز خواندیم و او را درهمانجا دفن کردیم وعلایم قبرش را محو ساختیم. در شب همه ی مردم از وی سخن می‌گفتند وبه همدیگر جذبه جهاد می‌آموختند. صبح هنگام با عزمی راسخ ومجدد دوباره به قلعه هجوم بردند و وقت زوال قلعه توسط آن‌ها فتح گردید. رحمت های فراوان خداوند بر آنان باد.[1]

(بخشی از فضایل شهادت و داستان‌هایی در این را بطه به اندازه‌ی کافی خواندیم. احادیثی‌که دراین پیرامون نقل گردیدند درباره‌ی صحت آن‌ها اصلا تردیدی وجود ندارد. گفتنی است کلیه فضایلی‌که تا کنون نقل شده‌اند انحصار زمانی ندارند (یعنی مخصوص برای صحابه و صدر اسلام نبوده‌اند) بلکه تا بر پایی قیامت برای تمام انسان‌ها هستند. بنابر این لازم است ما هم مانند آن انسان‌ها خوش بخت که با تلاش فراوان این فضایل را بدست آورده‌اند بکوشیم و با نیت عمل، به آن‌ها بنگریم و تا آن‌زمان که به آن‌ها دست نیافته ایم، نباید راحت وآرام بنشینیم. البته هرگاه ما موفق به حصول آن‌ها شدیم آن وقت آرامش برای ما ماندگار خواهد شد و از نعمت هایی‌که خداوند متعال برای شهیدان تدارک دیده است بهره مند خواهیم شد.

بدون شک داستان‌های خوانده شده، مربوط به جن ها، دیو ها وغیره نیست؛ بلکه حکایات انسان‌هایی مانند ما بودند که همانند ما گوشت و پوست داشتند و دارای قلب و سینه و رگ بوده‌اند. پیش روی آن ها هم مظاهر زیبا وفریبنده‌ی دنیا بوده است. دل‌های آنان هم آکنده از آرمان‌ها و آرزوها بوده است؛ از قبیل محبت زن وفرزند ومال وتجارت و...؛ امّا وقتی آنان شنیدند که خداوند متعال در عوض بهشت خریدار جان ومال مومنان است از فرط خوشحالی به رقص در آمدند وگفتند: این معامله پرسود کجا منعقد می‌شود؟ به آنان پاسخ داده شد: در میادین نبرد و

۱ - کتاب الجهاد از ابوالحسن علی بن الخضری السلمی.

جهاد! آنان بلا درنگ دیوانه وار وخرامان بسوی میادین جهاد شتافتند. محبّت خداوند متعال در دل‌های آنان موج می‌زد و ترس و رعب از قلوب‌شان رخت بر بست. چون‌که دل‌های آنان با عشق به‌خداوند متعال رنگ گرفته و از محبّت غیر الله پاک و تزکیه شده بودند. همین چیز بود که آن‌ها را وا می‌داشت تا جان‌های خود را به خداوند متعال تقدیم کنند. آن بزرگ‌مردان به خاطر محبت با الله تعالی و به خاطر تنفّر از کفر وشرک شمشیرهای‌شان را از نیام کشیده بودند و همواره از شمشیرهای آن‌ها خون می‌چکید تا آن‌که خون‌های پاک خود را به زمین می‌ریختند.

الله سبحانه وتعالی آن‌ها را خلق کرده است وخریدار آنان است. هر عمل آن‌ها عبادت وهر حرکت آنان اطاعت محسوب می‌شود. خداوند به آن‌ها فخر ومباهات دارد که آن‌ها نفس‌های‌شان را از آنِ من ساخته و جان‌های خود را به من عرضه نموده و زمین را از لوث دشمنان من پاک می‌سازند وبرای اعلای نام من خون‌های‌شان می را می‌چکانند از این‌رو خداوند درهای رحمتش را بر آنان می‌گشاید.

امروز هم درهای رحمت خدا باز است. هنوز هم بازار شهادت پر رونق است. امروز هم خداوند متعال خریدار جان‌ها و مال‌های مومنان است. امروز بار دیگر در افغانستان، کشمیر وچچن حوران بهشتی برای استقبال شهدا فرود می‌آیند. وکرامات گذشته نیز دارد تکرار می‌شوند. حکایات شگفتی که در گذشته‌ها رخ داده است دوباره در حال تحقّق یافتن است. اگر ممکن می‌بود بعضی از کرامات شهدای افغانستان، کشمیر، چچن، فلسطین، بوسنی، و پلپین را برای شما می‌نوشتم. اما نوشتن آن، حالا ممکن نیست؛ اما بدانید ذاتی که شهدای گذشته را با کرامت مشرف گردانیده است امروز هم صاحب همان فضل است. به علت ضعف ایمانی عصر حاضر کرامات بیشتری به وقوع می‌پیوندد تا سبب تقویت ایمان مومنان شود. ای مسلمانان! این معامله، معامله ای مشکل نیست. روح از جسم حتماً پرواز می‌کند، پس ترس چرا؟ امروز چیزی از ما مطالبه می‌شود که خواه نا خواه روزی بزور از ما باز پس گرفته می‌شود. به راهی دعوت می‌شویم که نجات از آن از عهده‌ی‌مان بیرون

است. وقتی مرگ حتمی است پس چرا جان‌مان را در راه خدا قربان نسازیم و چرا آن را مستحقّ بهشت نگردانیم!

ترس از شهادت یک غفلت و حماقت است. شهادت نشانه‌ی ایمان است زیرا مومن واقعی کسی است که جان و مالش را برای رضای خداوند متعال در راه او فدا و قربان می‌کند و توفیق به این امر را فضل الهی می‌شمارد. چونکه این روح توسّط خداوند متعال نصیب انسان می‌شود. حالا اگر این عطیه‌ی خداوند متعال به وی پس داده شود و در مقابل، رضا ونعمت‌های او تعالی بدست آورده شود و این تجارت تجارتی سود مند نباشد، پس چگونه تجارتی به‌حساب می‌آید]

باب سی‌ام

بیان گناه خیانت در اموال غنیمت، و این‌که اگر خاین کشته شود او شهید نیست.

«غلول» آن‌است که امیر لشکر یایکی از سربازان چیزی را قبل از تقسیم بردارد وآن را بدست متولیِ تقسیم، تحویل ندهد خواه کم باشد یا زیاد

نزد برخی ازعلما بدان خاطر «غلول» گفته می‌شود که شریعت دست‌ها را از گرفتن چنین چیزی قید کرده است.[1]

خیانت در اموال غنیمت گناهی بس بزرگ است. رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس از سه چیز - تکبّر، خیانت در مال غنیمت و قرض - پاک باشد و بمیرد وراد بهشت می گردد.[2]

درباره‌ی خیانت در غنایم وعیدهای شدیدی آمده است که بعضی از آن‌ها را ذکر می کنیم:

خیانت در غنیمت آتش دوزخ است.

حضرت ابن عبّاس ؓ می‌فرماید: عمر ؓ به من گفت: روز خیبر بعضی از صحابه جمع شده بودند و می‌گفتند: فلانی شهید است و فلانی شهید است تا آن که از کنار شخصی گذشتند و گفتند: این، شهید است. رسول اکرم ﷺ فرمودند: هرگز چنین نیست بلکه او را در جهنّم، داخل چادری دیدم که آن را از مال غنیمت دزدیده بود. یا آن‌که فرمود: او را در عبایی دیدم که آنان از مال غنیمت دزدیده بود.

---

۱ - النهایة: ۳/ ۳۸۰.

۲ - ترمذی در سنن: السیر، ماجاء فی‌الغلول۴/ ۱۳۸، ش ۱۵۷۲- ابن ماجه: در سنن: فی الصدقات، باب التشدید فی‌الدین۲/ ۸۰۶، ش ۲۴۱۲.

دوباره آن‌حضرت ﷺ فرمودند: ای ابن خطاب! برای مردم اعلان کن: داخل شوندگان در بهشت، فقط اهل ایمان هستند.[1]

مصنّف ؒ می‌فرماید: در این حدیث به این جانب اشاره است که خاین در مال غنیمت، مومن شمار نیست و این مطلب از قول ابن عبّاس (ؓ) هم تایید می‌گردد که از رسول خدا ﷺ این‌گونه روایت می‌کند: هیچ مومنی در مال غنیمت خیانت نخواهد کرد.[2]

حضرت ابو هریره ؓ می‌فرماید: همراه با رسول خدا ﷺ به غزوه‌ی «خیبر» رفتیم. الله تعالی به ما فتح نصیب کرد. طلا و نقره به ما غنیمت نرسید بلکه اثاث، مواد غذایی و لباس به ما غنیمت رسید. رسول خدا ﷺ غلامی به همراه داشت این غلام را مردی بنام «رفاعه» از قبیله‌ی «جذام» به رسول‌الله ﷺ داده بود. وقتی به «وادی‌القری» می‌رسیدیم و در آن‌جا فرود آمدیم آن غلام وا داشت بار خود را باز می‌کرد، تیری به او اصابت کرد که موجب موتش گردید. گفتیم: یا رسول الله ﷺ، شهادت بر او مبارک باد!. آنحضرت ﷺ فرمودند: هرگز چنین نیست قسم به ذاتی که روح من در قبضه‌ی قدرت او است. چادری از مال غنیمت که پیش از تقسیم برداشته بود برای وی به آتشی مبدّل گشته و بر او شعله ور است. وقتی مردم این را شنیدند، وحشت‌زده شدند. شخصی یک تسمه یا دو تسمه آورد و گفت: من این را روز خیبر برداشته‌ام. رسول خدا ﷺ فرمودند: این‌ها هم باعث آتش‌اند.[3]

مصنّف ؒ می‌فرماید: غلامی که در «وادی القراّ» کشته شد «مِدعم» نام داشت. واقعه‌ای دیگر مشابه این واقعه در صحیح بخاری به شخصی بنام »کرکره» منسوب است.

---

۱ - مسلم در صحیح:

۲ - مجمع الزوائد: الجهاد، باب ماجاء فی‌الغلول ۳/ ۳۳۹

۳ - بخاری در صحیح: فی‌الایمان والنذور، باب هل یدخل فی‌الیمان والنذور الارض والغنم و الزرع والامتعة- مسلم در صحیح: فی‌الایمان ، باب غلظ تحریم الغلول وانه لایدخل الجنة الا المومنون/۱ ۱۰۸، ش ۱۸۳-۱۱۵.

حضرت ابو رافع ؓ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ نماز عصر را اداء کرد و به‌نزد قبیله‌ی «عبدالاشهل» تشریف بردند و با آنان به گفتگو پرداختند و باز برای ادای نماز مغرب باز گشتند. یک بار با عجله همراه رسول خدا (ﷺ) برای نماز مغرب داشتم می‌آمدم. از کنار قبرستان بقیع گذشتیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای وای بر تو! وای بر تو! وای برتو! ابو رافع (ؓ) می‌فرماید: این سخن برای من سنگینی کرد، بنابر این خود را از آنحضرت ﷺ به عقب کشیدم و گمان کردم آن‌حضرت ﷺ این سخنان را خطاب به من می‌گوید. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: چه کار شد؟ چرا نمی‌آیی؟ عرض کردم: شما الآن چیزی بر زبان آوردید. آن‌حضرت ﷺ فرمود: من چه گفتم؟ گفتم: بر من، «وای» گفتید. آن‌حضرت ﷺ فرمود: خیر من این‌را به فلانی گفتم که من او را برای جمع آوزی زکات پیش فلان قبیله فرستادم. او چادری دزدید. اکنون (در قبر) همان چادر مانندزرهی آتشین به تن او پوشانده شده است.[1]

حضرت ابو حازم ؓ می‌فرماید: چادری از مال غنیمت آورده شد و به رسول‌الله ﷺ گفته شد: یا رسول الله ﷺ! این، مال شما باشد تا در هنگام گرمی از آن به عنوان سایه استفاده کنید. رسول الله ﷺ فرمودند: آیا گوارا می‌کنید که نبی شما زیر سایه‌ی آتش بنشیند.[2]

حضرت ابن مسعود ؓ در خطبه‌ی خود فرمودند: مال بدست آورده از خیانت، زغال جهنم است و چنین خزانه‌ای، خزانه‌ی آتش است.[3]

علامه ابن جریر ؒ می‌نویسد: حضرت عمر ؓ سائب بن اقرع ؓ را به عنوان مسئول تقسیم غنایم به «نهاوند» فرستاد و به وی چنین گفت: چنانچه الله تعالی به مسلمانان فتح عنایت کرد، مال غنیمت را بین آنان تقسیم و خمس آن را جدا کنید. حضرت سائب ؓ می‌گوید: در بین مجاهدان داشتم مال غنیمت تقسم می‌کردم. کافری

---

۱ - نسایی در سنن: فی‌الامامة، یا، باب الاسراع الی‌الصلوة من غیر سعی ۲/ ۱۱۵

۲ - مراسیل ابی‌داود: ص ۳۲

۳ - ابن عساکر.

آمد و اظهار داشت: چنانچه مرا و اهل منزلم را امان بدهید، خزانه «یزدگرد» را به شما نشان خواهم داد. آن خزانه از آنِ شما و امیر شما می‌باشد. ما به او جواب مثبت دادیم. او مرا با خود برد وظرفی که پر از جواهرات ومروارید بودبه من نشان داد. من آن‌ها را برداشتم و پیش حضرت عمر ؓ آوردم. او گفت: آن‌ها را در بیت المال بگذار. من آن ها را در بیت‌المال گذاشتم. و به طرف کوفه برگشتم. وقتی به کوفه رسیدم، قاصد حضرت عمر ؓ آمد و شترش را به نزدیک و پشت سر شترم نشاند و گفت: هرچه زودتر خود را به حضرت امیرالمؤمنین برسان. من فوراً پیش امیرالمؤمنین برگشتم. امیرالمؤمنین فرمودند: مرا و پسر ام سائب را چه شده؟ عرض کردم: شما را چه شد امیرالمؤمنین فرمودند: در خواب دیدم فرشته‌ای مرا به طرف این دو ظرف کشان کشان دارد می‌برد و از آن دو، شعله‌های آتش بالا می‌زند. آن دو فرشته به من گفتند: تو را با آتش این دو ظرف می سوزانیم. من گفتم: آن دو ظرف را بین مسلمانان تقسیم می‌کنم. ای سائب! این دو ظرف را به اموالی که بین مسلمانان تقسیم می‌شوند شامل کن. سائب ؓ می‌فرماید: من آن‌ها را برای تقسیم کردن به کوفه بردم.[1]

۲- با ر بودن مال خیانت شده بر روی گردن خاین!

حضرت ابوهریره ؓ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ در میان ما برای ایراد خطبه ایستاد و درباره‌ی خیانت سخن گفت و آن‌را گناهی بسیار بزرگ و بدترین و زشت‌ترین معامله قرار داد و افزود: این طور نباشد روز قیامت کسی را ببینم که روی شانه‌هایش گوسفندی سوار است یا اسبی سوار است و صدای هر یک از آن‌ها بلند است. (هرکدام صدای مخصوص خودش را سر می‌دهد). و آن مرا صدا زند و بگوید: یا رسول‌الله ﷺ کمکم کن. منجواب بدهم: من هیچ اختیاری ندارم، احکام الله را به شما رساندم. «هیچ کس را با این حال نبینم که برگردن او شتری سوار است و صدای مخصوص خود را سر می‌دهد و از من مدد طلب کند و من می‌بگویم: من هیچ اختیاری ندارم، احکام خداوند متعال را به شما رساندم. در گردن هیچ کس طلا و نقره نبینم که آن شخص بگوید، یا

۱ - تاریخ طبری: ۴ ۱۱۶- ۱۱۷

رسول‌الله ﷺ! کمکم کن! و من بگویم که هیچ اختیاری ندارم. احکام الله را به شما رساندم، و هیچ کس را با این حال نبینم که برگردن او تکه‌ی لباسی که تکان می‌خورد، باشد و بگوید. مددم بفرما یا رسول الله ﷺ! ومن می‌گویم هیچ اختیاری ندارم، احکام الله را به شما رساندم.[1]

حکمت سخن گفتن حیوانات و حرکت کردن لباس‌ها آن است که هر چیزی دزدیده شود و در آن خیانت شود، آن چیز با صدای مخصوص خود بالای سر دزد و خاین سر صدا می‌کند تا که به او تکلیف برسد و در دیدگان مردم ذلیل و رسوا گردد تا تمام مردم از خیانتی‌که او مرتکب شده است آگاه شوند. همه‌ی این جریانات در روز بیمناک محشر رخ می‌دهند که تکلیف و سختی، گرمی و عرق از قبل بر او مسلط هستند. - والله اعلم -

عطیه بن قیس ؓ می‌فرماید: سواری شخصی«در زمان جهاد» هلاک شد. او نزد مالک بن عبدالله خثعمی ؓ رفت که نزد او اسبی ترکی از مال غنیمت بسته بود. آن شخص گفت: ای امیر ! این اسب را به من بده. مالک ؓ فرمودند: نمی‌توانم آن را بر دوش خود حمل کنم. او گفت: به شما نگفتم: اسب را حمل کنید. من گفتم: آن اسب را به من بده. مالک ؓ به او گفت: این اسب از مال غنیمت است و دستور خداوند است:

﴿وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ...﴾ [آل عمران: ۱۶۱]

ترجمه: هرکه خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است در روز قیامت.

لذا نیروی حمل کردن آن را ندارم. اگر تمام اهل لشکر، سهم خودشان را به تو بدهند آن‌گاه من هم سهم خودم را به توخواهم داد.[2]

مصنّف ؓ می‌فرماید: حضرت مالک بن عبدالله یک صحابی مشهور است. او به علّت قیادت چهل ساله‌ی مجاهدانی که با رومیان جهاد می کردند و به خاطر کثرت

۱ - بخاری در صحیح: الجهاد، باب الغول- مسلم در صحیح: الامارة، باب غلظ تحریم الغلول ۳/ ۱۴۶۱، ش ۱۸۳۱.

۲ - ابن عساکر

شرکت در معرکه‌های جهاد، به لقب «مالک السرایا»، [مالک جنگ ها] مشهور شده است.

حضرت عبدالله ابن عمرو بن العاص ﷺ می‌فرماید: هرگاه رسول‌الله ﷺ و اصحاب او به غنیمتی دست یافتند. می‌رسید، آن حضرت ﷺ به بلال رض دستور می‌داد که به مردم اعلان کند تا غنایم را جمع آوری کنند، مردم آن غنایم را جمع می‌کردند. آن حضرت ﷺ اوّل خمس را جدا می‌گذاشت و بقیه را بین مجاهدان تقسیم می‌کرد. یک‌مرتبه شخصی بعد از اعلان، یک طناب مویی آورد و گفت:یا رسول الله ﷺ این را از مال غنیمت برداشته‌ام. رسول الله ﷺ فرمودند: آیا صدای بلال را که سه بار اعلان کرد، نشنیدی؟ او گفت: آری. آن حضرت ﷺ فرمودند: چرا آنگاه طناب را نیاوردی؟آن شخص به عذرخواهی پرداخت. رسول الله ﷺ فرمودند: آن را روز قیامت بیاور. اکنون من آن‌را تحویل نمی‌گیرم.[1]

از این احادیث معلوم می‌شود که خیانت کردن در مال غنیمت چنان جرم سنگینی است که روز قیامت انسان از شفاعت رسول الله ﷺ محروم می‌ماند. فراتر از این هلاکت و تباهی چه چیز ی است که انسان از ترحم و شفقت رحمت للعالمین محروم بماند. بار الها! ای ارحم الراحمین، ما را از شفاعت رسولت محروم مگردان!اگر چه مجرم هستیم-آمین-

از حضرت زید بن خالد ﷺ روایت است که یکی از اصحاب رسول الله در غزوه «خیبر» وفات یافت. بعضی از بزرگواران پیش رسول الله ﷺ از او یاد کردند. آن حضرت ﷺ فرمود: بر دوست‌تان نماز جنازه بخوانید. [من بر او نماز نمی خوانم] با شنیدن آن، رنگ چهرهایصحابه‌ی کرام متغیر شد.آن حضرت ﷺ فرمودند: این دوست شما در مال غنیمت مرتکب خیانت شده است. صحابه گفتند: ما وسایل او را

---

۱ - ابوداود در سنن: الجهاد، باب فی‌الغلول اذا کان یسیرا یترکه الامام ولا یحرق رحله۳/ ۱۵، ش ۲۷۱۲.

تفتیش کردیم، یک نخ کلفت (که یهودیان معمولا توسط آن نخ پیراهن‌ها را می‌دوختند) در میان وسایل اویافتیم که قیمت آن از دو درهم بیشتر نبود.[1]

۳ - کسی که راز خاین را مخفی نگه می‌دارد، او مانند خود خاین است.

حضرت سمره ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس راز خاینی را نگه‌دراد، او نیز مانند خاین است.[2]

٤ - خیانت، آتش، ذلت وعار است، اگر چه کم با شد:

حضرت عرباض بن ساریه ﷺ می‌فرماید: آن حضرت ﷺ یک تار موی را بلند کردند و فرمودند: در این تار مو سهم من علاوه از خمس به اندازه‌ی سهم یکی از شما است و خمس نیز به شما بر می‌گردد. [ای مردم] سوزن و نخ و چیز کم ارزش‌تر از آن را هم جمع آوری نمائید و از خیانت بر حذر باشید چرا که خیانت عار و ننگ است و برای خاین روز قیامت ذلّتی است.[3]

[این نوع احادیث با اسنانید والفاظ مختلف، به کثرت وارد شده‌اند و چکیده‌ی آن‌ها آن‌است که خیانت در مال غنیمت هر چند که کم باشد، روز قیامت ذلّت و عار است. العیاذ بالله]

حضرت عباده بن صامت ﷺ می‌فرماید: یک بار رسول الله ﷺ در غزوه‌ای همراه با صحابه در کنار شتری از شتران مال غنیمت نماز خواندند. در پایان نماز ایستادند و موهایی از موهای کوهان شتر را در میان انگشتان مبارکش قرار داد و فرمود: این هم از مال غنیمت‌اند و سهم من در آن علاوه از خمس به اندازه‌ی سهم یکی از شماست و خمس هم به شما برگردانده می‌شود. لازم است سوزن و حتی

---

۱ - ابوداود در سنن: الجهاد، باب تعظیم الغلول۳ / ۱۵۵، ش ۲۷۱۰- نسایی در سنن : الجنائز ، باب الصلوة علی من غلّ ۴/ ۶۴- مسند احمد: ۴/ ۱۱۴- ابن ماجة ك الجهاد، باب الغلول ۲/ ۹۵۰، ش ۲۸۴۸/

۲ - ابوداود در سنن: الجهاد، باب النهی عن الستر علی من غلّ ۳/ ۱۵۸ ش ۲۷۱۶.

۳ - مسند احمد: ۴/ ۱۲۸- مجمع الزوائد: الجهاد، ماجاء فی‌الغلول۶/ ۳۳۷.

کالایی‌کم‌ارزش‌تر از آن هم را در غنیمت جمع آوری کنید. در مال غنیمت خیانت نکنید؛ چرا که خیانت در دنیا و آخرت برای خاینان مایه‌ی ذلت و موجب آتش می‌گردد. در راه الله در جاهای نزدیک و دور به جهاد بپردازید و درباره‌ی دین الله تعالی از ملامت هیچ ملامت گر باکی نداشته باشید. در حضر و سفر حدود الله را قائم بدارید و در راه الله جهاد کنید؛ چرا که جهاد بزرگ‌ترین دروازه‌ی بهشت است خداوند متعال به برکت جهاد از تفکّرات و غم انسان را نجات می‌دهد.[1]

حضرت عبدالله ابن شقیق رحمه الله از شخصی روایت می کند: به آن حضرت ﷺ عرض کردم: در باره ی غنیمت چه می‌فرمایید؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: خمس آن برای الله تعالی است و باقی‌مانده برای مجاهدان. باز من عرض کردم: آیا هیچ یکی بر عموم مردم سهم بیشتری ندارد؟ فرمودند: خیرا حتی تیری که آن را از پهلویت بیرون می کشی، بیشتر از دیگران مستحق آن نیستی.[2]

[یعنی تیری که از جانب دشمن به پهلوی تو اصابت می‌کند و تو آن تیر را در می‌آوری، لازم است با مال غنیمت جمع آوری شود و در میان تمام (مجاهدان) به طور مساوی تقسیم گردد.]

مجازات اُخروی خاین در مال غنیمت

همان‌گونه‌که قبلا گذشت، خاین به دوزخ انداخته می‌شود و چیزی که به او خیانت کرده به آتشی مبدل می گردد و بر تن خاین پوشانده می‌شود. یا آن‌که همان چیز خیانت شده بر وحمل کرده می‌شود. از شفاعت سید المرسلین محروم می‌ماند و آن حضرت ﷺ به وی جواب منفی می‌دهد و می‌گوید: من در حق تو هیچ اختیاری ندارم. اگر خاین در جهاد کشته شود، شهید به شمار نمی رود؛ چرا که رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد و شهادت او را نفی کرده است. بعد از سوگند آن حضرت ﷺ برای ناکامی او چه شبه‌ای باقی می‌ماند؟!

۱ – تفسیر ابن کثیر: ۲/ ۳۱۱.

۲ – نسایی در سنن کبری: ف قسم الفیء و الغنیمة باب اخراج الخمس من رأس الغنیمه...۶/ ۳۲۴.

[باید گفت که این گونه افراد به اعتبار ظاهر شهید و مجاهد دانسته می‌شوند امّا در حقیقت نه مجاهداند، نه شهید]

حضرت عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما می‌فرماید: مجاهدان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱ - کسانی هستند که برای شرکت در جهاد خارج می‌شوند و به کثرت ذکر خدا را به‌جای می‌آورند و دیگران را به آن وا می‌دارند. روی زمین آتش فساد را شعله ور نمی‌سازند و با همراهان خویش حسن سلوک می‌کنند و اموال با ارزش‌شان را در جهاد مصرف می‌نمایند و برکسانی که در راه الله ﷺ به کثرت انفاق می‌کنند رشک می ورزند. وقتی به جنگ مشغول می شوند، از این‌که الله در وجود آنان شک و خبری رسوا کننده ببیند، خجالت می‌کشند. وقتی فرصت خیانت برای آنان دست دهد قلب و دست خودشان را از آن پاک نگه می‌دارند. شیطان توان گمراه ساختنن آنان را ندارد. الله تعالی به برکت این‌گونه افراد به دین خود عزّت می بخشد و دشمنان خود را نابود می کند.

۲ - گروه دوّم کسانی هستند که به جهاد می روند. آنان نه خودشان به کثرت ذکر می‌کنند و نه دیگران را برای آن گوشزد می‌نمایند. اموال خود را با رضایت کامل خرج نمی‌کنند. اگر اجباراً چیزی خرج کنند،آن را تاوانی می پندارند و شیطان آن‌ها را از خرج کردن آن مال در اندوه می‌اندازد. در حین جنگ عقب‌تر از همه و از همه رسوا تر می شوند. آنان به پشت تپه‌ی کوه‌ها پناهنده می‌شوند و از آن‌جا صحنه‌ی جنگ را نظّاره می‌کنند. اگر الله تعالی به مسلمانان فتح عطا کند، از همه بیشتر لاف می‌زنند. [یعنی به بیان نقش خود در جنگ می‌پردازند] چنانه فرصتی برای خیانت در مال غنیمت به بینند از موقعیت استفاده می‌برند و شیطان به آنان چنین تلقین می‌کند که این مال غنیمت است. و چنان‌چه به وسعت و فراخی رزق دست یابند تمرد می‌کنند. و اگر دچار فقر و فاقه شوند، شیطان آن ها را به دام حرص گرفتار می‌سازد. به این‌گروه ثواب نمی‌رسد. بجز این‌که جسم و راه رفتن آنان با مجاهدان

به نظر می آید، امّا نیت و اعمال آن‌ها، کاملاً با مجاهدان متفاوت است. روز قیامت ابتدا آن‌ها را با مجاهدان حشر می‌کنند، امّا بعداً از آنان جدا کرده می‌شوند.[۱]

همچنین در حدیثی آمده است: هر کس در مال غنیمت مرتکب خیانتی شود آن چیز در جهنّم انداخته می‌شود و به خاین حکم کرده می‌شود غوطه بزند و آن را از جهنّم بیرون بیاورد.[۲]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: سنگی به وزن هفت شتر در جهنّم انداخته می‌شود آن سنگ تا هفتاد سال به قعر جهنّم پایین می رود، مال خیانت شده نیز همراه آن سنگ به جهنّم انداخته می‌شود. بعد به شخص خیانت کار گفته می‌شود که آن سنگ را بردارد و از جهنّم وبیرون بیاورد. این کلام الهی اشاره به همین جانب دارد:

(ال عمران-۱۶۱)

ترجمه: و هر کس خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است به روز قیامت.

حضرت ابوهریره رضی الله عنه به روایت از رسول الله ﷺ می‌فرماید: «عذاب خیانت‌کاران این‌گونه است که همان چیز خیانت شده آورده می‌شود و در قعر جهنّم انداخته می‌شود و به خاینان گفته می‌شود در جهنّم غوطه بخورند و آن چیز را از قعر جهنّم بیرون بکشند و آن چیز خیانت شده به عمق دریای آتش می‌رسد و عمق آن را جز الله تعالی کسی نمی‌داند چنانکه خاینان غوطه می‌زنند تا جایی که خدا بخواهد. باز برای تنفس سر را از آن بیرون می‌کشند. هفتاد هزار فرشته با گرزهای آهنین به طرف هر خاینی روی می‌کند و به فرق آنان می زنند آنان همیشه در همین عذاب گرفتارند.[۳]

خلاصه این‌که خیانت در مال غنیمت باعث نارضایتی و ناخشنودی الله تعالی می‌شود، آن‌گونه که در قرآن کریم موجود است: ﴿أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [ال عمران-۱۶۲].

۱ - کتاب الجهاد:ص ۳۱، ش ۸.
۲ - ابن عساکر
۳ - شفاء الصدور

ترجمه: آیا کسی‌که در پی خوشنودی الله رفت، می‌باشد مانند کسی‌که بازگشت به خشم الله و جای او دوزخ است وبد جایی است.

مراد از این آیه‌ی کریمه ﴿کمن باء بسخطٍ مّن الله﴾ کسانی اند که در مال غنیمت خیانت می‌کنند. باید اندیشید که چه سزایی بزرگ‌تر از نارضایتی و ناخشنودی الله تعالی وجود دارد؟

شرح مجازات دنیوی خائن

مجازات دنیوی خائن آن است که در هر قومی که خیانت صورت بگیرد، در قلوب آن‌ها رعب و وحشت دشمن پدید می‌آید و نعمت فتح و پیروزی از آن‌ها سلب می‌گردد.

حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه می‌فرماید: در هر قومی که خیانت نفوذ کند. خداوند متعال در قلوب آنان رعب دشمن را پدید می‌آورد. در هر قومی که زنا عام شود، موت به کثرت می‌آید و هر قومی که در وزن کمی ایجاد می‌کند الله تعالی تنگی رزق را متوجّه آنان می‌گرداند و هر قومی که به‌ناحق حکم کند، کشت وکشتار در آن عام می‌گردد وهر شخصی که عهد شکنی کند، الله بر آنان دشمن را مسلّط می‌گرداند.[۱]

این حدیث اگر چه موقوف است اما این‌گونه سخنان ناشی از رأی و اجتهاد نمی‌تواند باشد. لذا این روایت در حکم مرفوع است. طبرانی وبیهقی از حضرت ابن عمر رضی الله عنه روایتی را با همین معنا مرفوعاً نقل کرده‌اند.

حضرت ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ فرمودند: اگر امّت من خیانت نکنند، هیچ‌گاه دشمن نمی‌تواند در مقابل او بایستند. حضرت ابوذر رضی الله عنه از حضرت حبیب بن مسلمه پرسید: آیا دشمن در مقابل شما به اندازه‌ی زمان دوشیدن شیر از پستان گوسفند می‌ایستد؟ حبیب گفت: بله! گاهی اوقات به فاصله‌ی دوشیدن سه گوسفند

۱ - موطأ امام مالك: الجهاد، ماجاء في‌الغلول ۲/ ۴۶۰، ش ۲۶- ابن ماجة : الفتن، باب العقوبات ۲/ ۱۳۳۲

هم می‌ایستد. حضرت ابوذر ؓ فرمود: سوگند به رب کعبه، شما در مال غنیمت خیانت می‌کنید.(۱)

مصنّف ؒ می‌فرماید: حضرت حبیب فهری شامی طبق قول امام بخاری، صحابی به شمار می‌رود. وی از آن حضرت ﷺ حدیث شنیده است. علامه واقدی سماع ایشان را از آن‌حضرت ﷺ نپذیرفته است. وی به علت درگیری بسیار با رومیان به «حبیب الروم» لقب گرفته است. حضرت حسّان بن ثابت ؓ در شأن او اشعاری سروده است که تر جمه‌ی آن‌ها چنین است: «از آن مجاهدانی که شعله‌ی موت‌اند، یکی حبیب است. او همیشه کمر بسته در پیشاپیش جبهه‌ها قرار دارد و خشم در چهره‌ی او نمایان است.

در روایتیٔ آمده است: حضرت عمر ؓ از آن کسانی‌که از جهاد بر می‌گشتند می‌پرسید: آیا دشمن در مقابل شما ایستاد وجنگید؟ در صورتی که آنان جواب مثبت می‌دادند، عمر ؓ می‌فرمود: شما در مال غنیمت خیانت ورزیده‌اید.(۲)

از سیدنا امیرالمومنین عمر بن خطاب ؓ روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمودند: وقتی شخصی را دیدید که در مال غنیمت خیانت می کند. وسایل او را آتش بزنید و او را زیر کتک بگیرید.(۳)

صالح بن محمد می‌گوید: با ولید بن هشام برای شرکت در جهاد خارج شدیم. سالم بن عبدالله و عمر بن عبدالعزیز ؒ با ما همراه بودند. شخصی خیانت ورزید، ولید دستور داد وسایل او را آتش بزنید و او را (به‌منظور بردن آبرویش) پیش مردم بگردانید وسهم او را از بیت المال مصادره کنید.(۴)

علما درباره‌ی مجازات خیانت‌کاران در مال غنیمت اقوال مختلفی داراند.

---

۱ – مجمع الزوائد: الجهاد، ماجاء فی‌الغلول ۵/ ۳۳۸.

۲ – ابن عساکر.

۳ – ابوداود در سنن: الجهاد، باب من عقوبة الغال۳/ ۱۵۷، ۲۷۱۳

۴ – ابوداود در سنن : باب فی‌عقوبة الغال ۳/ ۱۵۸، ش ۲۷۱۴

[صحیح‌ترین قول آن‌که برای او «تعزیر» وجود دارد. یعنی: منطبق با رای حکومت اسلامی مورد تنبیه قرار بگیرد. علاوه بر این لازم است خائن، مال خیانت شده را پس بدهد. چنانچه مستحقان آن مال به‌گونه‌ای پراکنده شده بودند که رسانیدن مال به آنان محال است پس خُمس آن به بیت المال داده شود وسهم‌های باقی‌مانده را صدقه نمایند. تفصیل این مسأله، در کتاب‌های فقه در بخش احکام جهاد آمده است.]

مسأله: برای مجاهدان در دوران جهاد این‌قدر جایز است که از مال غنیمت فقط از اشیای خوراکی، نوشیدنی و علوفه‌ی سواری، قبل از تقسیم، استفاده کنند. همچنین مجاهدان می توانند از هیزم ونفت، برای روشن کردن آتش استفاده نمایند.

[این بخش از کتاب بسیار حائز اهمیت است. لازم است که در دوران آموزش، به مجاهدان تعلیم شود تا در اموال عمومی از جرم بزرگ خیانت، محفوظ بمانند. کسانی که در شعبه‌ی مالیات مشغول خدمت هستند، باید احادیث این باب را در پوسترها بنویسند و آن‌ها را بر دیوارها نصب کنند تا بدین‌ترتیب هم خودشان و هم دیگران متوجّه اهمیّت موضوع باشند. امکان ندارد مجاهدان راستین در اموال اجتماعی دست به خیانت زنند؛ چرا که آنان برای هدیه کردن جان و مال خود در راه الله به میدان آمده اند. پس آنان را به مال چه کارا امّا در اثر یادآوری نکردن به طور پیوسته و به علت دوری جستن از جبهه‌ی جنگ در مدتی طولانی بعضی از مجاهدان را شیطان می‌فریبد. و آنان را در این گناه بزرگ غرق می‌کند و جهاد را با آن عظمتی که دارد به هدر می‌دهد. مثال خاینان در اموال غنیمت آن‌گونه است که شخصی به بهانه ادای نماز به دستشوی مسجد برود و پاخانه کند یا مانند دزدی‌که به غرض سرقت بردن اشیای مسجد مانند ساعت و فرش و...خود را در صفوف نمازگذاران می‌زند، مردم که وی را از بیرون می‌بینند او را نمازی می پندارند؛ اما در حقیقت او دزد ...است. همچنان در میان صفوف مجاهدان افراد مختلفی وجود دارد که مردم همه‌ی آنان را مجاهد می‌پندارند. یقیناً بعضی از آنان مجاهدانی واقعی هستند که جان و مال‌شان را مزین با لباس تقوی نموده و آن ها را به پیشگاه خدا عرضه کرده‌اند، مزد و پاداش خود را صرفاً از الله تعالی می‌خواهند. برای این افراد

هزاران بشارت و خوشخبری موجود است. بعضی از آنان مجاهدان واقعی نیستند و هدف‌شان جمع آوری مال دنیا است. بعضـی دیگـر ازآنـان در ابتـدا بـا اخـلاص از خانه‌های‌شان خارج می شوند البته در اثر همنشینی با سرمایه‌داران و ارباب پست مقام در خود احساس حقارت می‌کنند یا به علت مسئولیتی که در جهاد بـه آنـان سپرد کرده می‌شود، هدف اصلی را به باد فراموشی می سپارند. و در ذهـن آن‌هـا این‌گونه مجسم می‌شود که باید منزل خوب، ماشین آخرین سیستم و یا لباس زیبا داشته باشم و شیطان او را هم این‌گونه تلقین می‌کند که این هـا بـرای مجاهـدان مفید هستند، بدین‌ترتیب آنان مرتکب خیانت می‌شوند. یا آن‌که او ابتدا به قصد فدا ساختن جانش خانه را ترک می‌کند امّا وقتی کثرت مال غنیمت را می‌بینـد نیّـتش فاسد می‌شود یا که در اثر ستایش مردم دنیا پرست می‌گردد و با خوردن مال حـرام دنیا و آخرت خود را بر باد می‌کند.

ای برادران مجاهدا! به خاطر داشته باشید که خیانت در مال غنیمت و امـوال اجتماعی چنان گناهی بزرگ و عظیم است حتـی افـرادی کـه در جهادهـا بـا آن حضرت ﷺ همراه بوده و مرتکب خیانت گشته‌اند، مورد عفو قرار نگرفتـه‌انـد، پـس شما چگونه معاف کرده می‌شوید! اگر هدف‌تان جمع آوری دنیا است، مزدوری کنید و با خیانت در مال غنیمت خودتان و سایر مسلمانان را رسوا نکنید و بدانید که این نوع مال مانند گوشت خنزیر وخون خر و ادرار سگ حرام است. شما را به خدا! ایـن مال را به زن وبچه‌های‌تان ندهید. رزق از جانب خداوند تعین شده است. اگر از حرام دوری جویید، انشاءالله روزی حلال نصیب‌تان خواهد شد.

برای مجاهدان الزامی است که برنامه‌ی نظام مالی خود را به علما پیش بکنند تا علمای عظام آن را طبق موازین شرع بسنجند. هچنان هر مال را طبـق مصـارف آن باید خرج کنند و معاهداتی خودشان را صرفاً مجری بپندارند. مسئول امور مالی را باید فردی عالم، خدا ترس و پرهزگار از حرام ومشتبهات انتخاب کننـد، در غیـر این‌صورت ممکن است افرادی جاهل و از خدا بی‌خبر متصـدی آن مسـؤلیت قـرار گیرند که به سبب جهالت و بی‌باکی خود شما را بـه خیانـت و حـرام خـوری آلـود می‌سازند، این یک نحوست بزرگ است.

بدانید! نظام اسلامی زمانی در دنیا حاکم و نافذ می‌گردد، که پیشتر آن را بـر خود نافذ کنیم. و به تمام احکام آن ارج بنهیم. امروز بعضی از مجاهدان در نشـه‌ی جهاد، سایر احکام اسلام را حقیر می‌پندارد. بدانید که اینگونه افراد مجاهد نیستند بلکه فقط ستیزه‌طلب هستند؛ چرا که مجاهد محافظ اسـلام اسـت و تحقیـر هـیچ حکمی از احکام اسلام را گوارا نمی‌کند، چه جایی‌که خود او حکمی از احکام اسـلام را حقیر بپندارد.

بدون تردید جهاد نعمتی عظیم وسعادتی بزرگ است. برای حفظ این نعمت و این سعادت ضروری است که دل از ریا و دست از خیانت محفوظ بمانند. الله تعالی ما در زمره‌ی از مجاهدان واقعی بگرداند واز ریا وخیانت در امان بدارد- آمین ثم آمین

باب سی و یکم

فدا کردن جان ومال به منظور آزاد سازی اسرای مسلمان از چنگ دشمن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهْلُهَا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾ [نساء:۷۵]

ترجمه: وچیست شما را که جنگ نمی‌کنید در راه الله و برای بیچارگان از مردان وزنان وکودکان آنان‌که می‌گویند ای پروردگار! بیرون آر! ما را از این دهی که ستمگاراند اهل آن و مقرر کن برای ما در نزدیک خود کارسازی و مقرر کن برای ما از نزدیک خود یاری دهنده.

در تفسیر این آیه علامه قرطبی ﷺ می‌نویسد: الله تعالی جهاد را برای اعلاء کلمه الله، غالب شدن دین و برای حفاظت از جان مسلمانان ضعیف فرض قرار داده است، اگر چه به قیمت از دست دادن جان هم باشد. جهاد با دشمن به منظور آزاد سازی اسیران و خرج کردن مال به خاطر آن فرض و واجب است و در مور انفاق مال برای آزاد سازی اسیران بیشتر تاکید آمده است. چرا که قربان کردن مال برای رهای ایران از قربان کردن جان کم هزینه‌تر است.

امام مالک ﷺ می‌فرماید: برمسلمانان لازم است که اسیران را آزاد کنند، اگر چه این کار منجر به از دست دادن تمام مال شود. چرا که سیّد المرسلین ﷺ فرموده است: اسیران را آزاد بگردانید. (بخاری)

همین طور علما می‌فرمایند: برای مسلمانان لازم است که اسیران را {به هر شیوه‌ی ممکن اعم از آزاد کردن و سایر معاملات} تعاون کنند چرا که این عمل از فدیه دادن و آزاد نمودن آسان‌تر است.

اگر مسلمانان اسیری را «از دست کفّار» در عوض فدیه آزاد ساختتند و آن اسیر آزاد شده خودش مال دارد، آیا بر وی لازم است پول مسلمانانی را که در عوض

پول خودشان او را آزاد ساخته‌اند، به آنان بپردازد یا خیر؟ علماء در این باره دو قول دارند. قول صحیح آن‌که پول او را پس بدهد.[۱]

حضرت عمربن عبدالعزیز ﷺ می‌فرماید: اگر اسیری از دست کفّار برای پرداخت فدیه در عوض آزادی‌اش پیمان ببندد و برای همین منظور از مسلمانان استمداد کند، بر مسلمانان واجب است که فدیه‌ی او را بپردازند، امّا این جایز نیست که او را دوباره تحویل کفّار بدهند.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿... وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ...﴾ [بقره: ۸۵].

ترجمه: و اگر اسیر شده به‌شما می‌آیند فدا می‌دهید عوض ایشان حال آن‌که حرام است بر شما بیرون کردن ایشان.

عبدالله ابن عبّاس ﷺ می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ نامه‌ای به مهاجرین وانصار نوشت و در آن به آنان توصیه کرد: دیه‌های‌تان را بپردازید و اسیران‌تان را با پرداخت فدیه، آزاد کنید.[۳]

[در خصوص اسرای جنگی، در گذشته رسم بر این بوده است که طرف مقابل برای آزادی آن‌ها مبلغی تعیین کرده و آزادی اسیران را منوط به پرداخت همان مبلغ کرده‌اند و آن مبلغ تعیین شده «فدیه» نام داشت. لذا آن‌حضرت ص با همین روش معروف، به آزاد کردن اسیران تاکید فرموده‌اند. هدف از تاکید به پرداخت فدیه، آزاد ساختن اسیران است اعم از این‌که آزاد سازی آنان با پرداخت فدیه باشد یا به نحوه‌ای دیگر، پس این احادیث را نمی‌توان به پرداخت فدیه خاص کرد.]

علّامه قرطبی ﷺ می‌نویسد: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ﴾ [انفال: ۷۲]

---

۱ - تفسیر قرطبی: ۵/ ۲۷۹.

۳ - مسند احمد: ۱/ ۲۷۱-.

ترجمه: و اگر مدد طلب کنند از شما در کار دین پس لازم است بر شما یاری کردن

از این آیه معلوم می‌شود که آن دسته از مسلمانانی که از دارالحرب به دارالسلام هجرت نکرده‌اند چنانچه آنان از شما مسلمانان استمداد کنند تا آن‌ها را به وسیله‌ی لشکرکشی یا پرداخت مال، از چنگ کفّار برهانید، در آن‌صورت برشما لازم است که آن‌ها را مدد کنید. البته اگر آن‌ها در مقابل قومی از شما استمداد کنند که با آن قوم معاهده دارید پس در چنین شرایطی معاهده‌تان را نقض نکنید و تا گذشت مدت معاهده انتظار کنید.

ابن العربی ﷺ می‌فرماید: اگر مسلمانی ضعیف برای آزادی‌اش، از مسلمانان استمداد کند آزادی وی بر تمام مسلمانان لازم است؛ چرا که بین مسلمین رشته‌ی ولایت قایم است. بعد از شنیدن فریاد یک مسلمان برای آزادی او، بر هیچ مسلمانی جایز نیست که آرام بنشیند. بلکه لازم است برای مدد او خارج شوند و تمام اموال‌شان را برای آزاد سازی او و صرف نمایند.

قول امام مالک ﷺ و قول سایر ایمه نیز در این‌باره همین است. امّا متأسّفانه امروز مسلمانان برادران اسیرشان را در دست کفّار به حال خود گذاشته‌اند. در حالی‌که در دست آن‌ها مال، ونیرو موجود است.به این وضعیت باید «اناالله و انا الیه راجعون» خواند.[۱]

حضرت ابن عبّاس ﷺ می‌فرماید: رسول الله ﷺ فرمودند: اگر کسی اسیری را از دست کفّار آزاد گردانید (پس بداند که) من همان اسیر هستم.[۲]

[یعنی آزاد کردن اسیر مسلمان مانند آزاد کردن آن‌حضرت ﷺ از چنگ دشمن است. سبحان‌الله بالاتر از فضیلت وتأکید به این عمل، چه چیزی می‌تواند باشد؟ چرا که آن‌حضرت ﷺ در این حدیث اسیر شدن مسلمان را با اسیر شدن خود و آزاد ساختن مسلمان را مانند آزاد ساختن خود مساوی می‌داند].

---

۱ - تفسیر قرطبی: ۸/ ۵۷ آیه‌ای ۷۲: تنفال

۲ - مجمع الزوائد: الجهاد، باب فداء اسرای المسلمین من ایدی العدو ۵/ ۳۳۲.

عمر ﷺ می‌فرماید: آزاد سازی یک مسلمان از دست مشرکان برای من از تمام سرزمین جزیرة العرب محبوب‌تر است.[۱]

حضرت عمربن عبدالعزیز ﷺ برای اسیران مسلمان در قسطنطنیه «یا استانبول امروزی» نامه‌ای با این مضمون نگاشت: امابعد! معاذالله شما خودتان را اسیر بپندارید. (هرگز چنین نیست) شما کسانی هستید که در راه الله حبس شده‌اید. این‌را بدانید! هر زمان من در میان ملت خود چیزی را تقسیم کنم، به خانواده‌های شما بهتر و بیشتر از دیگران می‌دهم. به دست فلان شخص برای شما پنج دینار فرستاده‌ام. و چنانچه خطره‌ی ضبط آن از ناحیه‌ی دشمن نمی‌رفت، از این بیشتر می‌فرستادم. من به منظور آزاد سازی شما به فلان کس فدیه داده و او را فرستاده‌ام. خوش باشید.[۲]

مسأله: علاّمه نووی ﷺ می‌نویسد: اگر کفّار چند نفر از مسلمانان را به اسارت بگیرند، آیا این عمل آن‌ها به‌مثابه‌ی داخل شدن لشکر کفّار در مملکت اسلامی بشمار می‌رود یا نه؟ قول صحیح در این باره آن‌که این عمل آن‌ها در قوانین اسلامی مانند ورود لشکر آنان به شمار می‌رود. (ودر چنین شرایطی که کفار به مرزهای اسلامی وارد شوند، جهاد با آنان فرض عین می‌شود...) چرا که حرمت یک مسلمان از حرمت یک شهر یا یک کشور بالا تر است. اگر کفّار اسیر را به محلی بردند که در جوار مملکت اسلامی مسلمان قرار دارد و با حمله کردن آزادی آن ممکن است، پس در چنین وضعیتی حکم شرعی آن است که فوراً بر آن منطقه حمله کرده شود. اما اگر او را در مناطقی دور دست که بدون از استفاده از لشکری عظیم رفتن به آن‌جا امکان پذیر نباشد، در آن صورت به انتظار آمادگی کامل باشند.[۳]

شرح چند رخداد پیرامون همین موضوع

---

۱ - ابن عساکر

۲ - ابن عساکر

۳ - نووی در الروضة: ۱۰/ ۲۱۶.

۱- قاضی ابوبکر بن عربی ﵀ می‌نویسد: یکی از حکومت‌های اسلامی با کفّار بر سر این امر معاهده کرده بود که طرفین از رعیّت یکدیگر اسیر نگیرند. در همان زمان مسلمانی به سرزمین کفّار رفت ودید که در خانه‌ای زنی اسیر است. آن زن اسیر آن مرد را صدا زد و گفت: به حاکم خودت بگو: کفّار مرا اسیر کرده‌اند. آن شخص وقتی برگشت پس از گفتگو با حاکم مسلمانان، ماجرای اسارت آن زن مسلمان را با او باز گفت. هنوز صحبت آن مرد تمام نشده بود، حاکم دستور داد لشکر آماده‌ی حرکت شود. حاکم مسلمان تمام منطقه را تحت نفوذ خود قرار داد و آن زن را آزاد گردانید.

علّامه قرطبی ﵀ می‌نویسد: یکی از حاکمان اندلس که منصور بن ابو عامر نام داشت و تاکنون نظیر آن پیدا نشده است. وی آغازگر پنجاه نبرد بادشمن بوده است. یکی از نبردهای مشهور وی این است که مسلمانان درمیان دو کوه از چنان مسیر باریکی می‌گذشتند فقط یک اسب می‌توانست رد بشود. رومیان لشکر کلانی را گرد آوردند و آن راه را بر منصور مسدود کردند. وقتی منصور از ماجرای بسته شدن راه آگاه شد، دستور داد خیمه‌ها را جمع کنند و بناهای محکم بسازند. بعد درآن‌جا نقشه‌ی محل خود را کشید و هر چهار طرف آن را برای استانداران نوشت: حکمرانان پیشین اشتباه کرده‌اند که اینجا را رها کرده‌اند و من استخاره کرده‌ام باید اینجا اقامت بگزینم. اکنون در نظر دارم این‌جا شهری بسازم، بنابر این سریعاً کارگران را گسیل دارید. وقتی رومیان این وضعیت را مشاهده کردند، طرح صلح انداختند و سر تسلیم خم کردند و بدان اصرار ورزیدند. منصورگفت: من زمانی با شما صلح می‌کنم که دختر پادشاه را به عقد من در بیاورید. رو میان در جواب اوگفتند: ما هرگز چنان ذلّتی را تحمل نخواهیم کرد. از این‌رو لشکری فراهم ساختند و برای نبرد اظهار آمادگی کردند. منصور بیست هزار شهسوار همراه داشت. سرانجام بین دو سپاه، جنگی بی‌امان در گرفت و نهایتاً مسلمانان دچار شکست شدند وپا به فرار گذاشتند. منصور همراه با فرزند ومُنشی خود و چند تن دیگر در صحنه ماندند، او دستور داد خیمه‌ی او را در جایی بلند، نصب کنند.

سپاهیان طبق دستور وی چنین کردند. مسلمانان وقتی خیمه‌ی امیر را دیدند، دوباره به گرد او جمع شدند و چنان جوانمردانه به نبرد پرداختند که رومیان دچار هزیمت فاحش شدند. تعداد کثیری از آنان کشته و تعدادی به اسارت گرفته شد.

رومیان دومرتبه در خواست صلح نمودند. منصور ﵀ برای پذیرفتن پیشنهاد آنان اضافه بر شرط قبلی پرداخت اموال هنگفتی را هم مشروط نمود. رومیان ناچار به آن تن دادند. آن انسان‌های مغرور و ستیزه گر مال تعیّین شده را همراه با دخترشاه روم به منصور تقدیم کردند و بعد از خداحافظی با آن دختر، به وی گفتند: در فلاح قوم خود حتماً تلاش کن! دختر جواب داد: عزّت در(میان دو ران) زنان نیست بلکه در نیزه‌های مردان بودیعت گذاشته شده است. و قتی منصور با پیروزی به دیار خویش باز گشت، یک زن بیچاره گفت: شما مردم اظهار خوشی می‌کنید و من گریه می‌کنم؛ چرا که فرزند من به دست رومیان اسیر است. منصور دستور داد لشکرش دوباره به سوی رومیان به حرکت در آید. وقتی آنان دوباره برگشتند، فرزند وی را به همراه داشتند.[1] خداوند متعال رحمت‌های فراوانش را بر این‌گونه افراد بلند پرواز، نازل بفرماید. و به آنان در عوض اکرام و اعزاز دین خدا، اجر عظیم نصیب فرماید.

نیز درباره‌ی سلطان منصور ﵀ آمده است: وقتی او از جهادها بر می‌گشت، گرد غبار لباس‌ها، زره ها وسایر آلات جنگی را جمع می‌کرد. بدین‌ترتیب غبارهای زیادی جمع شد. وقتی مرگ او نزدیک شد، وصیت نمود که مرا در همین گردها دفن کنید. سبحان الله چه اندازه خاک پاکیزه و خوشبوی عمده در آخرین لحظات نصیب وی گردید.

عارف بالله، امام عبدالغفّار القوصی ﵀ نوشته است: به خلیفه‌ی مسلمین «معتصم بالله ﵀» خبر رسید که افسری در شهر «عموریه» به یک اسیر زن مسلمان سیلی زده و او فریاد زده است: «وامعتصماه!» وقتی افسر این را شنیده است با

۱ - تاریخ قرطبی

تمسخر به او گفته است: بله ! معتصم با اسب ابلق کنار تو خواهد آمد. به همین خاطر معتصم ﷺ در جستجوی اسبی ابلق بر آمد و عده‌ای را برای یافتن چنان اسبی بسیج نمود و برای خریدن آن دروازه‌ای خزانه‌ها را گشود. بالاخره هیجده هزار اسب جمع شد. برخی آمار اسب‌ها را هشتاد هزار ذکر کرده اند. معتصم بعد از جمع آوری اسب‌ها با قلبی مملوّ از غیرت اسلامی و با عزمی راسخ بر آنان حمله کرد و تمام آن منطقه را فتح کرد. پیش‌تر، آن منطقه بدست مسلمانان فتح نشده بود. غیرت اسلامی معتصم چنان به جوش آمد که بسیاری از کفّار را به‌قتل رساند و بسیاری از آن‌ها را به اسارت در آورد. شهرهای آنان را به آتش کشید و دستور داد همان افسر را همراه با همان زن حاضر کنید.[1] زمانی‌که آنان را به محضر معتصم آوردند او سوار بر اسبش بود وگفت: آری! من با اسب ابلق آمده‌ام.[2]

مصنّف ﷺ می‌فرماید: باید این‌گونه عزّت و عظمت اسلامی را حفاظت کرد. لازم است تمام حکمرانان مسلمان این کار را بکنند. خداوندا! حکّام مسلمانان را بر همّت عالی شان اجر عطا بفرما!

امام قرطبی ﷺ در تاریخ خود، واقعه‌ای عجیب‌تر از این نیز مرقوم داشته است. و آن این‌که در دوران امیر معاویه ﷺ مسلمانی بدست کفّار اسیر و به قسطنطنیه -پایتخت رومیان- تبعید گردید. آن اسیر مسلمان در محضر پادشاه روم با شهامت وجرأت تمام سخن گفت. سپه سالار آنان یک سیلی به او زد. از زبان آن اسیر این‌گونه بر آمد: ای معاویه! قضاوت من و تو را خداوند خواهد کرد. تو امیر ما هستی و ما این گونه زیر شکنجه بسر می‌بریم؟! وقتی این سخن به گوش امیرالمؤمنین رسید، فدیه‌ی آزادی او را توسط شخصی فرستاد و او را آزاد کرد. حضرت معاویه ﷺ اسم آن سپه سالار را از او پرسید. امیر معاویه ﷺ بعد از چند لحظه فکر عمیق شخصی معتمد و صاحب فراست و کار آزموده‌ی را برای این کار

---

۱ - ابلق اسبی را گویند که سیاه وسفید باشد

۲ - الوحید فی سلوك اهل التوحید

انتخاب کرد و به او گفت: با طرفندی خاص او را اسیر کن و پیش من بیاور! آن شخص گفت: برای این کار ابتدا بایستی یک کشتی بسازی که مجهز با پاروهای مخفی باشد و با سرعت فوق العاده سیر کند. امیر معاویه ﷺ گفت: هر چه می دانی انجام بده سپس دستور داد تا هر نوع اسباب و مصالح برای ساختن کشتی تهیه گردد. وقتی کشتی درست شد حضرت معاویه ﷺ به او مال، ثروت و سوغات بی‌شمار داد و فرمود: تو در قالب تاجر عازم قسطنطنیه باش! و بعد از تجارت اندکی، به وزیر و وزرا و درباریان خصوصی شاه هدیه بده. جز آن سپه سالار را. وقتی او از تو بابت آن‌که به او هدیه نداده‌ای گلایه کرد، بگو: تو را نشناختم، حال تو را شناختم. در سفر بعد برای تو هدیه‌ای گران‌بها که در خور شما باشد خواهم آورد. فعلاً چیزی که لایق شأن تو بدانم، در دستم نیست. آن مرد رفت و بعد از بازگشت تمام رخدادها را با حضرت معاویه تعریف کرد. حضرت معاویه ﷺ به او مال و هدایای بیشتری بخشید و گفت: دومرتبه به روم برو و به وزیر و درباریان و به آن سپه سالار هدیه بده و هنگام خداحافظی به او بگو: با تو رفاقت و دوستی خصوصی دارم، امّا می‌خواهم این سرّ رفاقت بین من وتو مخفی بماند. تو هرچه می‌خواهی من برای تو می‌آورم تا کمبود قبلی جبران شود. آن سپه‌سالار، چادری ابریشمی و منقش با طول وعرض مشخّص پیشنهاد کرد. وقتی آن قاصد دوباره برگشت، حضرت معاویه ﷺ همان‌گونه چادری به او تحویل داد و گفت: وقتی به نزدیکی ساحل قسطنطنیه رسیدی، این چادر را روی کشتی پهن و در معرض دید وی قرار ده! تا طمع و حرص آن و هدایای دیگر او را به آمدن در کشتی وا دارد. بدین‌ترتیب وقتی او آمد، هدایا را به وی تحویل بده و او را سرگرم صحبت‌هایت بگردان! و به همراهانت دستور ده تا پارو های مخفی را در دریا بیندازند تا این‌که کشتی یواش یواش به لنج دریا برسد آنگاه بادبان کشتی را باز کنید و آن سپه سالار را نزد من بیاورید. بالاخره آن مرد روانه شد و قتی سپه سالار از آمدن کشتی مطلع شد، برای دیدن آن حرکت کرد. وقتی چادر را دید، حواس باخته شد و خود را به درون کشتی زد. کشتی با آرامی در حال حرکت بود طوری که او حرکت کشتی را حس نمی‌کرد. وقتی بادبان

کشتی باز کرده شد، با تعجّب پرسید: چه شد؟ بالاخره او را به اتّفاق همراهانش دست بند زدند و به نزد امیر معاویه ؓ آوردند. امیر معاویه ؓ آن شخص قریشی را که اسیر شده بود، احضار کرد و گفت: آیا این مرد به تو سیلی زده است؟ آن مرد گفت: آری. حضرت معاویه ؓ گفت: همان‌گونه که او به تو سیلی زده است، تو هم به او سیلی بزن! نه بیشتر . مرد قریشی بلند شد و یک سیلی بر صورت او نواخت. حضرت معاویه ؓ به آن مرد تجربه کار گفت: آن چادر را به او بده و او را به شهرش باز گردان. باز به آن مرد رومی گفت: به پادشاه خود بگو که خلفای مسلمین این توانایی را دارند که از سرداران تخت نشین تو انتقام مسلمانان را بگیرند. وقتی مرد رومی به ساحل رسید دید رومیان کنار ساحل را زنجیر کشیده‌اند. ماموران حضرت معاویه ؓ آن مرد سپه‌سالار را در آنجا انداختند و برگشتند. وقتی جزئیات این جریان به سمع پادشاه روم رسید، عظمت و هیبت حضرت امیر ؓ در قلب او بیشتر گردید.[1]

در کتب تاریخ آمده است: سلیمان بن عبدالملک برای آزاد کردن یک زن مسلمان یکصدوبیست هزار لشکر را با هزار کشتی در دریا گسیل داشت.[2]

همین طور یک‌بار مسلمانان شنیدند که تعدادی از مسلمانان در«انطاکیه» اسیر شده اند.«غلام زرافه»، بلافاصله لشکر مسلمانان را آماده ساخت و بر «طرطوس» حمله برد. پس از محاصره‌ای کوتاه شهر را فتح کرد و چهار هزار اسیر آزاد گردانید.

حضرت عماد الدّین زنگی ؒ به شهر«رهاء» حمله کرد و به وسیله‌ی منجنیق به طرف دشمن سنگ و آتش پرتاب کرد و دیوار حفاظتی آن شهر را منهدم ساخت و در آن داخل شد وجنگید تا آن‌که پانصد اسیر را آزاد ساخت و ضمن وارد آوردن ضررهای جبران ناپذیر به دشمن، تعدادی از افراد او را به اسارت گرفت.

---

۱ - تاریخ قرطبی

۲ - ابن اثیر در تاریخ: ۵/ ۲۷- ۲۸- البدایة والنهایة ۹/ ۱۷۴- ۱۷۵

سلطان صلاح الدین ایوبی ؒ در سال ۸۳ هـ . ق به «حطین» حمله کرد و بیست هزار اسیر آزاد کرد و نیز یکصد هزار کافر به اسارت گرفت.[1]

علاّمه قرطبی ؒ نوشته است: هشام بن عبدالملک یکی از حکام راسخ العزم و بیدارگر عصر خود بوده است. او کارهای بزرگی انجام داده است. استاندارهای زمان وی چنان متحرّک و خود جوش بودند که اصلا سابقه نداشت و قشون اسلامی را به اکناف جهان گسیل داشت. یکی از جمله لشکرهای او به شهر «حریر» حمله کرد و ده هزار مسلمان را از چنگ آنان آزاد ساخت و خود آن‌ها را به درک واصل نمود و پادشاه آنان را که «ابن خاقان» نام داشت، به قتل رساندند. همچنین لشکری دیگر به «السریر» حمله کرد که در آن حمله هزار و پانصد تن از سپاهیان جوان دشمن را برده گرفتند و بعداً صلح نمودند. لشکرهای دیگری نیز به روم حمله کردند و آن قدر غنایم فراوان بدست آوردند که فقط بیست هزار غلام و لباس‌های بی شمار و تحفه‌های زیادی پیش هشام بن عبدالملک فرستادند. علاوه بر این لشکری که در «سند» بود، ممالک زیادی را فتح کرد تنها خُمس غنایم را که بالغ بر سیصدوپنجاه هزار غلام و دویست هزار درهم بودند، پیش هشام فرستادند.[2]

در باره‌ی حضرت موسی بن نُصیر آمده است: او لشکری به پسرش«مروان» تحویل داد و او را گسیل داشت. او در این جنگ صد هزار نفر به اسارت گرفت و آورد.

همچنین موسی ؒ به برادرزاده اش لشکری داد و او را به «بربر» فرستاد. برادر زاده‌اش هم صد هزار تن به اسارت گرفت.[3]

---

۱ - تاریخ الاسلام ذهبی

۲ - تاریخ قرطبی

۳ - سیر اعلام النبلاء ۴/ ۴۹۷

حضرت ابوهریره ؓ از رسول‌الله ﷺ روایت مـی‌کنـد: الله تعـالی از کسـانی خشنود می‌شود که به دست و پاهای آنان زنجیر کشیده‌شده و به طرف بهشت مهار کرده می‌شوند.(1)

[یعنی هر گاه مسلمانان کفار را اسیر بگیرند، بعضی از آن اسـیران بـر اثـر حسن سلوک مسلمانان ایمان می آورند، گویا این اشخاص در زنجیر بسته می‌شوند و به‌طرف جنت سوق داده می‌شوند].

[خداوند متعال دین اسلام را برای غالب آمدن بر تمام ادیان فرود آورده است نه برای آن‌که خودش مغلوب شود. اسلام دینی با عظمت و شرافتمند است. هر کس در دایره‌ی دین وارد شود و مسلمان گردد عزّت و عظمت وی افزایش مـی‌یابـد. در روایتی آمده است: عزت و عظمت مسلمانان از عزّت و حرمت کعبة الله بیشـتر اسـت چونکه عزت مسلمانان معیار تشخیص عزت اسلام اسـت. از ایـن رو رسـول‌الله ﷺ بخاطر یک فرد مسلمان، جان خود و جان تمام صحابه را در خطر مـی‌انـداخت وتـا زمانی که انتقام ظلم کوچکی را که کفّار به عـدّه‌ای از مسـلمانان روا مـی‌داشـتند، نمی‌گرفت آرام نمی‌نشست. آن‌حضرت ﷺ در غزوه‌ی «حدیبیه» فقط به خاطر رهایی حضرت عثمان غنی ؓ از هزارو سیصد صحابی دیگر بیعـت مـرگ گرفـت کـه تـا آخرین قطره ی خون بجنگند؛ چرا که آن حضرت ﷺ می‌دانست که مقـام ومنزلـت یک مسلمان چه اندازه است.اگر از خون مسلمان.دفاع نشود و به مقام ومنزلت یک مسلمان بها و ارزش داده نشود، هیچ مسلمانی محفوظ نخواهد ماند. و چه بسا کفّار آنان را مانند لقمه ی غذا فرو می‌برند و نابودشان مـی‌کننـد. آن حضـرت ﷺ از درد اسیرانی که بدست کفار در بند بودند آگاه بـود بـه همـین خـاطر آن‌حضـرت ﷺ پیوسته برای رهایی اسیران دعا می‌کرد و همیشه در فکـر آزاد کـردن آنـان بـود. حقیت این است که اسیر شدن به دست کفّار امتحانی بسـیار سـخت اسـت. کفّـار سرسخت‌ترین دشمنان اسلام به شمار می‌روند اما آنان نمی‌توانند عداوت خود را در

---

۱ - ابوداود در سنن : الجهاد، باب عن الاسیر یوثق ۳/ ۱۲۷

هر جا نشان بدهند به همین خاطر خشم خود را بر اسیران مظلوم فرود مـی‌آرنـد و آنان را در معرض آزمایش‌های بسیار بزرگ و گوناگون قرار می‌دهنـد. کسـی‌کـه در خانه نشسته است نمی‌تواند میزان شدّت و سختی آزمایشی را کـه اسـیران بـدان مبتلا هستند، درک کند. هرکس که می‌خواهد میزان شکنجه و آزار دشمن نسبت به اسیران را درک کند از این حدیث رسول‌الله ﷺ آن‌را تخمین زد، آن حضرت ﷺ آزاد سازی اسرا را برابر با آزاد سازی خود از چنگ دشمن قرار داده است. آیا افرادی که نسبت به رسول‌الله ﷺ عشق و محبت می‌ورزند، اسیر شدن آن حضرت را العیاذ بالله به دست کفار می‌توانند برداشت کنند؟ قسم به خدا این‌گونه تصـوری مسـلمانان را لرزه بر اندام می‌کند.

لذا هدف آن‌حضرت ﷺ از این حدیث صرفا تحریـک احساسـات مسـلمانان است به این امر که اگر مسلمانی بدست کفار اسیر شود آن‌حضرت ﷺ خودشان را در اسارت می‌فهمد و از آزادسازی آن اسیر آن‌قدر خرسند می‌گردد کـه خـود وی آزاد شود. خواه این حدیث برای عموم مسلمانان مؤثر وا قع شود یاواقع نشود اما اسیران مسلمان با آب تاب ایـن حـدیث را قرائـت مـی‌کننـد، و از آن قـرب و محبـت آن حضرت ﷺ را در دل‌ها مانند مرهم بر درد خود احساس می کنند و مـی‌گوینـد: بـر ترحم و شفقت آن حضرت ﷺ صدها هزار بار فدا شویم که اسیران را این‌گونه تسلّی داده است در تنیجه تلخی و ناگواری زندان، به شیرینی و گوارایی تبدیل می‌شود.

مرض عشق کیا مبارک مرض ہے — عیادت کو کیا کیا حسن آرہے

بیماری عشق چه اندازه بیماری مبارکی‌است و چه قدر افراد حسین و زیبـا برای عیادت آن می‌آیند.

از واقعاتی که در این بخش خواندیم این‌گونه برداشت می شود که مسـلمانان گذشته این فرموده‌ای رحمة للعالمین ﷺ را با گوش دل می‌شنیدند و می‌فهمیدند آنان برای آزاد سازی یک زن مسلمان از چنگ دشمن با لشکر یکصـد هـزار نفـری بـه شهرهای دشمن می‌زدند و آن‌ها را از بین مـی‌بردنـد و تـا آن زمـان کـه او را آزاد

نمی‌کردند آرام نمی نشستند. به همین خاطر در آن زمان مسلمانان مصونیت داشتند. کفّار با وجود آرزو و تمنای قلبی برای اسیر گرفتن مسلمانان پیش‌تر چاره می‌اندیشتند. چنانچه احیاناً یکی را اسیر می‌گرفتند به شدت عرق برجبین می‌شدند چرا که آن‌ها به این نکته پی برده بودند که به اسارت گرفتن یک مسلمان به‌مثابه‌ی شوراندن و تحریک کردن تمام امّت اسلام علیه خود آنان است و آنان درک کرده بودند که شکنجه به یک اسیر مسلمان قلب‌های تمام امت اسلامی را جریحه‌دار می‌کند، آن‌وقت تمام امت اسلامی بی‌تاب می‌شود و آرام نخواهد نشست بلکه از آنان انتقام خواهند گرفت. اما بدبختانه امّت اسلامی آن درد و غم رسول الله ﷺ را فراموش کردند و جهاد.را ترک نمودند امروز آحاد امّت به عنوان یک جسم شناخته نمی شود، بلکه به عنوان اعضای فلج شده‌ی بدن درد همدیگر را احساس نمی‌کنند. امروز هزاران مسلمان از دست کفّار دارند زندگی‌ای بدتر از زندگی حیوانات را سپری می‌کنند. محاسن آن‌ها تراشیده می شود وناخن های آن‌ها در آورده می‌شود و با آهن‌های گرم وسوزان داغ داده می‌شوند. جنایتی‌که جانوران درنده هم نسبت به سایر جانوران مرتکب نمی‌شوند بر مسلمانان روا داشته‌می‌شود. جای بسی تاسف است که درجه و مقام مسلمان از حیوان هم پایین‌تر قرار گرفته است. امروز مسلمانان به اقوام و قبایل مختلف تقسیم شده و هویت اسلامی خود را فراموش کرده اند. هر جا منافقان بر آنان حکومتی می‌کنند. امروز ریختن خون مسلمان از ریختن آب هم آساده‌تراست. این‌همه ذلت و زبونی به علت جهاد ترک ست. درحالی‌که عزّت و آبروی شهروندان کفار محفوظ است و آنان برای رهایی یک اسیرخود با تمام لشکر و توان‌شان آماده جنگ می‌شوند.

الحمدلله پس از مدّت‌های طولانی برای اوّلین بار دین اسلام در افغانستان به اقتدا رسیده است. وی نخستین فجر برای زدودن تاریک‌های ترس، ظلم و بربریت است. و این چراغ فروزان باری دیگر اسیرانی را که در بند کفار بسر می‌برند و به آنان طعنه‌ی بی‌کسی زده اند، امید وار ساخت.

. امروز تمام کفّار دست به دست همد داده‌اند و قصد دارند تا این چراغ فروزان را خاموش بگردانند. کاش! مسلمین با هم متّحد می شدند و از این چراغ روشنگر محافظت می کردند تا امّت مسلمان زیر سایه‌ی آن، همان عظمت و شوکت دیرینه‌ی خود را باری دیگر بدست می‌آرد.

ای الله! تمام مسلمانان را توفیق واسعه عطا فرما- آمین ثم آمین

باب سی و دوّم

در بیان غزوات و سرایای رسول الله ﷺ و ذکرِ برخی حالات و فتوحات مسلمانان بعد از رحلت آن‌حضرت ﷺ

امام ابوعبدالله حلیمی رحمه الله می‌فرماید: حکم فرضیّت جهاد – در زمان آن‌حضرت ﷺ – پس از طی شدن مراحل ذیل اعلان گردید.

۱- نخست بر ذات گرامی رسول اکرم ﷺ احکامی مربوط به خود آن‌حضرت ﷺ نازل گردید.

۲ – سپس حکم دعوت و تبلیغ کافران، بر آن‌حضرت ﷺ نازل شد. ﴿قُمۡ فَأَنذِرۡ﴾ [مدثر:۲] یعنی برخیز پس بترسان!.

۳ – وقتی در موضوع تبلیغ برای آن‌حضرت ﷺ ترس و خوف طبعی محسوس شد، این آیه‌ی کریمه نازل گردید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ...﴾ [مائده:۶۷]

ترجمه: ای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برسان آن‌چه فرود آورده شده است به‌سوی تو از جانب پروردگارتو...

۴ – زمانی‌که کفّار صدای دعوت آن‌حضرت ﷺ را شنیدند، دست به‌تمسخر و استهزای آن‌حضرت ﷺ زدند. به ایشان ﷺ دستور داده شد راه صبر و شکیبایی را در پیش گیرد:

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ﴾ [حجر: ۹۵ ۹۴]

ترجمه: پس آشکار کن به آن‌چه فرموده می‌شوی و اعراض کن از مشرکان هر آینه مابسنده‌ایم تو را از شرِّ تمسخر کنندگان.

۵- بعد، حکم اعراض و روگردانی از آن‌ها نازل شد:

﴿وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا﴾ [المزمل:۱۰]

ترجمه: و صبر کن بر آن‌چه می‌گویند و ترک کن ایشان‌را ترک کردن نیکو.

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ...﴾ [انعام: ۶۸]

ترجمه: و چون ببینی آنان را که بحث شروع می‌کنند در آیت های ما پس روبگردان از ایشان... .

۶ – سپس در فرمان هجرت برای مسلمانان – جز خود رسول‌الله ﷺ – این آیه‌ی کریمه نازل گردید:

﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ...﴾ [نساء:۱۰۰]

ترجمه: و هر که ترک وطن بکند در راه الله تعا لی، بیابد در زمین اقامت‌گاه بسیار و فراخی معشیت.

۷ – بعد، بر خود آن‌حضرت ﷺ دستور داده شد هجرت کند: ﴿وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ...﴾ [بنی إسرائیل: ۸۰]

ترجمه: و بگو ای پروردگار من در آر مرا در آوردن پسندیده.

۸ – به مسلمانان اجازه رسید با آنان که با مسلمانان می‌جنگند، بجنگند و علیه آنان نبرد کنند: ﴿وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾ [بقره: ۱۹۰]

ترجمه: وجنگ کنید در راه الله (تعالی) با آنان که جنگ می کنند با شما واز حد مگذرید هرآئینه الله دوست نمی دارد از حد گذرندگان را.

۹ – سپس به مسلمانان اجازه‌ی اقدام به جهاد عملی علیه دشمن داده شد:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ﴾ [حج: ۳۹]

ترجمه: دستور جهاد داده شد آنان‌را که کفار با ایشان جنگ می‌کنند، به‌سبب آن‌که مظلوم شدند و هر آینه الله بر نصرت دادن ایشان توانا است.

۱۰ - بعد از مراحل نه‌گانه‌ی فوق‌الذکر الله جلّ شانه جهاد را و برای افرادی که در مکّه مانده بودند هجرت را هم فرض نمود:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۲۱۶]

ترجمه: لازم کرده شد بر شما جنگ و آن دشوار است شما را و شاید که شما ناخوش دارید چیزی را حال‌آن‌که وی بهتر باشد شما را؛ و شاید که دوست دارید چیزی را حال‌آنکه وی بد باشد شما را.

﴿...قَـٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا۟ فِيكُمْ غِلْظَةً ...﴾ [توبه: ۱۲۳]

ترجمه: جنگ کنید با آنان‌که نزدیک شما اند از کافران و باید که کا فران بیابند در شما درشتی را.

﴿وَقَـٰتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [بقره: ۲۴۴]

ترجمه: و جنگ کنید در راه الله (تعالی) و بدانید که الله تعالی شنوا دانا ست.

بعد از آن الله ﷻ جهاد را آن‌چنان ضروری دانست که جز آن اصلاً چاره‌ای نبود:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾ [التوبه ۱۱۱]

ترجمه: هر آینه الله (تعالی) خرید کرده است از مسلمانان جان ایشان و مال ایشان را به‌عوض آن‌که ایشان را باشد بهشت، جنگ می‌کنند در راه الله تعالی پس می‌کشند و کشته می‌شوند وعده‌ای که لازم است بر الله به‌تحقیق در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده‌تر به‌عهده‌ی خویش از الله، پس شادمان باشید به این فروختن خود که معامله کردید به آن، و این است پیروزی بزرگ.

مطلب این آیه‌ی کریمه آن است که زمانی که جهاد مشروع و فرض گردید، باور داشتن و عملی کردن آن جزء لاینفک ایمان قرار گرفت. همچنین جهاد به گونه‌ای فرض شد که هرکس به جهاد برود وکفّار را بکشد یا خودش کشته شود، در ازای آن بهشت به‌وی می‌رسد. این امر در آیه‌ی کریمه به‌شکل یک معامله و داد و ستد ارایه گردیده است. بنابر این مسلمان مجاهد به‌منزله‌ی فروشنده و ذات عالی الله ﷻ خریدار است. هرگاه خریدار قیمت طی شده‌ی کالا را به فروشنده بپردازد، بر فروشنده لازم است کالای فروخته شده را به خریدار بسپارد. با این توضیح فرضیت ولازم بودن جهاد از این آیه مفهوم گردید.

مصنّف ﷬ می‌فرماید: میزان ارزش یک کالا از سه جهت مشخص می‌شود:

۱ - از عظمت و بزرگی خریدار؛ زیرا انسان بزرگ و با شخصیت هیچ‌گاه برای خریدن یک چیز معمولی و بی‌ارزش به بازار نمی‌رود.

۲ - از عظمت و بزرگی واسطه‌ی معامله در میان فروشنده و خریدار؛ چون انسان بزرگ به‌خاطر کالای بی ارزش واسطه گری نمی‌کند.

۳ - از ارزش و قیمت خود کالا؛ به این‌خاطر که هیچ وقت برای خریدن چیز کم ارزش، قیمت بالا و پر هزینه پرداخت نمی‌شود.

با ارایه‌ی این تمهید، ارزش جان مجاهدان و شهیدان را باید سنجید؛ زیرا خریدار آن‌ها ذات بزرگ و با عظمت الله جلّ شانه است و واسطه میان خریدار و فروشنده، بزرگ‌ترین انسان عالم کون سیّد و آقای کاینات جناب محمّد مصطفی صلی الله وعلیه و سلّم است و قیمت آنان بهشت است که در جوار الله تعالی قرار دارد.

برخی عُرفا گفته‌اند: جان‌ها بر سه قسم‌اند:

۱ - جان‌هایی هستند که به‌علت آزاد بودن داد و ستد نمی‌شوند. این‌ها جان‌های پیامبران‌اند.

۲ – جان‌هایی‌اند که به‌خاطر بی‌ارزش بودن، قابل خرید و فروش نیستند و این، جان‌های کفّاراند.

۳ – جان‌هایی هستند که به‌خاطر اعزاز و اکرام‌شان داد و ستد می‌شوند. این‌ها جان‌های اهل ایمان‌اند.

مصنّف ؒ می‌نویسد: همه‌ی مسلمانان غلام و برده‌ی الله تعالی هستند. برده چنان چیزی را نزد خود ندارد که آن‌را با آقای خود بفروشد؛ زیرا برده همراه با آن‌چه که در اختیار دارد مال آقایش است. بنابر این برده آن‌گاه خود را با آقایش می‌فروشد که آقا، او را آزاد کرده باشد.

از این مطلب این نکته ثابت شد که الله جلّ جلاله جان و مال آن دسته از بندگان را خریداری می‌کند که قبلاً آنان‌را از آتش دوزخ آزاد کرده است.

احادیث و روایاتی که در آن‌ها حرام بودن آتش دوزخ بر مجاهدان و آزادی‌شان از آن، در آن‌ها بیان شده است، مؤیّد این مطلب هستند.

یک نکته‌ی جالب

وقتی الله جلّ جلاله به مؤمنان خبر داد که جان‌ها و مال‌های آنان‌را خریداری می‌کند، مومنان از الله جل جلاله سوال کردند: در مقابل آن‌چه قیمتی به ما می‌رسد؟! الله تعالی فرمودند: در عوض آن، ﴿بأنّ لهمُ الجنّه﴾ یعنی به شما بهشت می‌رسد. سپس آنان پرسیدند: یا الله کالا و مَبیع را چگونه به شما بسپاریم؟ از طرف الله جلّ جلاله جواب رسید: ﴿یقاتِلونَ فی سبیلِ الله فیقتلون و یُقتلون﴾ یعنی در راه الله تعالی بیرون آیید و بجنگید و جان‌های‌تان را قربان کنید، آن‌گاه مَبیع به من می‌رسد. سپس اهل ایمان عرض کردند: پروردگارا! تو خودت فرموده‌ای که در وقت معامله و خرید و فروش دو تا گواه بگیرید و قولنامه بنویسید حال، گواهان این معامله چه کسانی هستند؟!

جواب رسید: ﴿وعداً عَلیْه حقاً فی التَّوراة وَالإنْجیل وَ القُرآن﴾

یعنی شما از گواهان این معامله پرسیدید؛ من بر این معامله سه کتاب و پیروان هر سه کتاب را گواه گرفته‌ام.

دو مرتبه اهل ایمان پرسیدند: پروردگارا! تو هرچه بخواهی انجام می‌دهی و هیچ کس از تو سوال نمی‌کند. اگر تو پاداش ما را ضایع گردانی آن‌گاه ما هلاک خواهیم شد!.

خداوند متعال در جواب آنان فرمودند: ﴿وَ مَنْ أوفی بعَهْده منَ الله﴾ یعنی کیست وفا کننده‌تر به‌عهد خود، از الله تعالی.

عمداً بعد از آن‌که عقد منعقد شد، معامله یا ندامت وپشیمانی به‌دنبال دارد یا فرحت و خوشحالی! حالا این عقد کدام یک را به‌دنبال خواهد داشت؟!

الله تعالی ارشاد فرمود: ﴿فَاستَبْشرُوا ببَیْعکُم الذی بایعتم به﴾ یعنی به این معامله شما را نوید و مژده است. سپس برای تاکید بیشتر فرمود: ﴿وَ ذالکَ هوالفَوزُ العَظِیم﴾. یعنی بدون شک همین است کامیابی بس بزرگ.

به همین دلیل است یک بادیه نشین وقتی از کنار رسول‌الله ﷺ گذشت در حالی‌که آن‌حضرت ﷺ همین آیه را داشت تلاوت می‌کرد؛ آن بادیه نشین پرسید: این سخن، سخن چه کسی‌است؟ رسول‌الله ﷺ در پاسخ به‌وی گفت: سخن الله سبحانه و تعالی است. آن‌مرد بادیه نشین گفت: قسم به‌خدا! تجارت و معامله‌ای بسیار سودمند است. ما هرگز آن معامله را فسخ نخواهیم کرد. بالاخره او به میدان جهاد خارج شد و جنگید تا آن‌که شهید شد.

تعداد غزوات و سرایا و ترتیب آن‌ها

تعداد غزوات رسول‌الله ﷺ بنابه گفته‌ای امام ابن اسحاق و موسی بن عقبه، بیست و هفت‌اند.[1] دیگران تعداد آن‌ها را بیست و پنج گفته‌اند. از بعضی روایات بیش از بیست و هفت غزوه نیز ثابت است.

تعداد سرایا بنابه گفته‌ای ابن سعد ؒ و حافظ دمیاطی ؒ ۵۶ می‌باشند. موسی بن عقبه ؒ می‌فرماید: ۴۷ اند. برخی ۴۸ و برخی دیگر ۳۶ گفته‌اند.

اکنون غزوات و سرایا را طبق روایت ابن اسحاق با ترتیب بیان خواهیم کرد.

۱- غزوه‌ی «ابواء»: این را غزوه «ودّان» هم می‌نامند و در سال یکم هجری ماه صفر به وقوع پیوست و در آن درگیری رخ نداد.[2]

۲- غزوه‌ی «بواط»: سال دوم هجری ماه ربیع الاول رخ داد.

۳- غزوة العشیره: سال دوم هجری ماه ربیع الاول به وقوع پیوست.[3]

٤- غزوه‌ی «بدر الاولی»: تاریخ وقوع آن بر اساس روایت ابن اسحاق پس از چند شب از غزوه‌ی «عشیره» می‌باشد و سبب وقوع آن تعقیب «کرز بن جابر» بود.

۵- غزوه‌ی «بدرالکبری»: این جنگ سرنوشت ساز که سبب عزت و تقویت اسلام و سبب از بین رفتن سران کفر و ازهم پاشیدن قدرت آنان قرار گرفت، در تاریخ ۱۷ رمضان المبارک سال دوم هجری رخ داد.[4]

سیدنا عمر ؓ می‌فرماید: تعداد مسلمانان در غزوه‌ی «بدر»۳۱۳ و تعداد کفار ۱۰۰۰ نفر بود و هر سه نفر از مسلمانان بر یک شتر به تناوب سوار می‌شدند.[5]

---

۱ - سيرة ابن هشام ۴/ ۱۸۹

۲ - سيرة ابن هشام ۲/ ۱۷۰و ۱۷۱

۳ - همان ۲/ ۱۷۶

۴ - سيرة ابن هشام ۲/ ۱۸۲.

۵ - مسلم در صحیح: الجهاد والسیر، باب الامداد بالملائكة في غزوة بدر۳/ ۱۳۸۳، ش ۱۷۶۳

«براء بن عازب» ؓ از چندین صحابی روایت کرده است: تعداد مسلمانان در غزوه «بدر» برابر با تعداد آن دسته از سپاه طالوت ؑ بود که با موفّقیت از نهر عبور کردند.[1]

بخش‌هایی مهم از غزوه‌ی «بدر»

در مکّه‌ی مکرمه خاله‌ی رسول‌الله ﷺ «عاتکه» بنت عبدالمطّلب خوابی دید بدین‌شرح: شخصی سوار بر شتر آمد و در محل «ابطح» ایستاد وفریاد کشید: ای آل عذرا! بعد از سه روز به کشتارگاهای‌تان بیرون آیید.! مردم دور بر او جمع شدند. او شترش را گرفت و بسوی مسجدالحرام رفت و بر بالای بیت‌الله ایستاد و بار دیگر همان اعلان را تکرار کرد. سپس بر بالای کوه ابوقبیس رفت و آن‌جا هم همان اعلان را تکرارنمود. سپس از آن کوه تکّه سنگی پرت شد و به پائین رسید و در آن‌جا تکه تکه شد. هیچ خانه‌ای از خانه‌های مکّه نماند که تکه‌ای از آن تخته سنگ بر سر آن نیفتاده باشد.

عاتکه این خواب را برای برادرش عبّاس[2] ؓ بیان کرد. او گفت: ای عبّاس طوری‌که من می‌دانم بر قوم تو مصیتی بس بزرگ در پیش است؛ امّا شما این خواب را با کسی مطرح نکنید.

حضرت عبّاس ؓ آن‌خواب را با دوست صمیمی‌اش «ولید بن عتبه» تعریف کرد و به او سفارش کرد حتماً آن‌را از مردم مخفی نگهدارد. ولید آن را با پدرش درمیان گذاشت و بدین ترتیب آن‌خواب به گوش تمام اهل مکّه رسید و پخش شد. عبّاس ؓ در مسجد الحرام نشسته بود، ابوجهل با لحنی تمسخر آمیز به او گفت: ای ابوالفضل! پیش‌تر مردان خاندان شما دعوای نبوّت می‌کردند؛ امّا هم اکنون زنان

---

۱ - بخاری در صحیح: المغازی، باب عدة اصحاب بدر - ترمذی در سنن: السیر، باب عدة اصحاب بدر۴/ ۱۵۲، ش۱۵۹۸

۲ - عباس رض هنوز مسلمان نشده بود. چنانکه ا و در غزوه‌ی بدر با مشرکان همراه و به اسارت مسلمانان در آمد پس از آزادی مشرف به اسلام شد.

شما نیز چنین ادّعاهایی دارند. عبّاس ؓ گفت: مگر چه شده است؟ ابوجهل خواب عاتکه را برای عبّاس گزارش کرد و بعد گفت: اگر این خواب‌تان در ظرف سه روز درست از آب در نیاید، همه‌ی ما به‌صورت دسته جمعی ورقه‌ای را با مضمون ذیل می‌نوسیم و آن را در داخل کعبه آویزان می‌نماییم. «خاندان شما دروغگوترین خاندان‌های عرب است.» ابوجهل آن‌خواب را برای بدنام کردن عبّاس وخاندان وی دست آویزی قرار داده بود و هرجا از آن سخن می‌گفت. در روز سوّم عبّاس ؓ به قصد ضرب و شتم ابوجهل از خانه‌اش بیرون رفت. با ورود عبّاس در مسجد الحرام، ابوجهل را دید که شتابان و با دست پاچگی دارد از مسجد بیرون می‌آید چون او صدای «ضمضم بن‌عمروغفّاری» را شنیده بود که سوار بر شتر لباس‌های بدنش را چاک کرده و بینی شترش را بریده و کجاوه‌ی آن‌را برعکس گذاشته و با وضعیّتی اسفناک فریاد می زند: ای قریش! از کاروان تجاری‌تان خبر بگیرید! تمام سرمایه‌ی شما در کاروان ابوسفیان است. محمد (ﷺ) و یارانش قصد تهاجم بر آن کاروان را دارند. لذا حرکت کنید و به امداد و کمک‌شان بشتابید! وقتی این سخن به گوش مردم مکّه رسید شتابان و با عجلگی شروع به آمادگی کردند و در عین حال می‌گفتند: آیا مگر محمّد (ﷺ) این کاروان را کاروان «ابن الحضرمی» فکر کرده و بر آن می‌تازد؟! هرگز چنین نیست! هم اکنون خواهید دید که با او چگونه معامله خواهد شد. بنابر این‌ لازم است هیچ فردی از اهل مکّه نماند که خودش شخصاً در این جنگ شرکت نکند یا شخصی را به نیابت از خود در این جنگ نفرستد.(۱)

رسول‌الله ﷺ با هفتاد شتر از مدینه‌ی منوره حرکت کرد. هر شتری بین سه نفر نوبتی بود. در مسیر راه آن‌حضرت ﷺ اطّلاع یافت که کاروان ابوسفیان مسیرش را تغییر داده و از دست آنان نجات یافته و ابوجهل با لشکری عظیم به قصد جنگ با آنان از مکّه مکرمه خارج شده است.آنگاه آن‌حضرت ﷺ با یارانش به مشورت نشست. نخست سیّدنا ابوبکر صدّیق ؓ بلند شد و با نهایت خون سردی در این‌باره

۱ - سیرة ابن هشام: ۲/ ۱۸۲- ۱۸۳

اظهار آمادگی و جان نثاری نمود. و پس از آن سیّدنا عمر بن‌خطّاب ؓ بلند شد و او هم مانند صدیق اکبر ؓ کاملاً اظهار آمادگی جان فدایی کرد.

پس از آن دو بزرگوار، سیّدنا مقداد بن اسود کندی ؓ بلند شد و اظهار داشت: «یا رسول‌الله ﷺ هر امری که به شما دستور داده شده است آن را انجام بدهید ما با شما همراه هستیم! به خدا سوگند هرگز ما مانند بنی‌اسرائیل نخواهیم بود که به موسی ؑ این‌چنین گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ [مائده:۲۴]

بلکه ما چنین خواهیم گفت: شما و پروردگارتان بجنگید ما هم همراه شما می‌جنگیم. اگر ما را تا «برک الغماد» ببرید ما همراه با شما خواهیم آمد و شما را تنها نخواهیم گذاشت. آن‌حضرت ﷺ از سخنان شجاعانه‌ی مقداد ؓ بی‌نهایت خشنود شد و او را ستایش نموده و برایش دعای خیر گفت. آن‌حضرت ﷺ دوباره فرمود: «ای مردم مشوره‌ی‌تان در این‌باره چیست؟» و تا سه مرحله این جمله ا تکرار کردند. سردار انصار سعد بن معاذ ؓ اظهار داشت: «یا رسول‌الله مثل این‌که شما به ما انصاراشاره دارید!». رسول‌الله ﷺ فرمود: آری! حضرت سعد بن معاذ ؓ بلند شد و با صراحت تمام اظهار داشت: یا رسول‌الله ما بر نبوّت تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق نموده‌ایم و گواهی می‌دهیم به این‌که هر چیزی را برای ما آورده‌ای آن حقّ است. ما با شما عهد و پیمان نموده‌ایم که برای شما فداکاری کنیم! بنابراین شما هر کاری انجام می‌دهید، ما با شما هستیم! قسم به ذاتی‌که تو را به حق مبعوث کرده است. اگر دستور دهی از دریا عبور کنیم یقیناً از آن عبور خواهیم کرد و هیچ یکی از ما عقب نخواهد ماند. فردا مقابله با دشمن را ناخوشایند نمی‌دانیم؛ بلکه در جنگ و کارزار مقاومت می‌کنیم و حق آن را هم ادا خواهیم کرد. امیداست خداوند متعال

از ناحیه‌ی ما آنچه را به تو نشان دهد که موجب خنکی چشمان تو است لذا ما را با نام خدا با خودت ببر!».[1]

طبق روایت صحیح مسلم این خطبه، به سعد بن عُباده ؓ سردار خزرجیان منسوب شده است؛ امّا این انتساب درست نیست؛ زیرا سعد بن عباده ؓ به اتّفاق تمام مورّخان در غزوه‌ی بدر شرکت نداشته‌است.

آن حضرت ﷺ وقتی سخنان سعد بن معاذ ؓ را شنید بی نهایت خوشحال گشت. پس از آن، رسول‌الله ﷺ گفت: با نام الله تعالی حرکت کنید! من به شما مژده می‌دهم خداوند به من وعده داده است یا بر کاروان تجاری ابوسفیان یا بر سپاه نظامی ابوجهل پیروز خواهیم شد. قسم به خدا! من کشتارگاه یکایک مشرکان را گویا هم اکنون دارم می‌بینم. سپس رسول‌الله ﷺ از آن‌جا حرکت کرد و در مجاورت بدر اقامت گزید.[2] حباب بن منذر بن جموح ؓ عرضه داشت: یا رسول‌الله ﷺ! اقامت شما در این جایگاه به دستور الله سبحانه وتعالی است که جلوتر یا عقب‌تر رفتن از این‌جا برای ما مناسب نیست، یا آن‌که انتخاب این جایگاه به اعتبار تاکتیک نظامی و استراتژیکی می‌باشد؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: خیر؛ اقامت در این محل بر مبنای حکمت عملی نظامی خود من می‌باشد. حباب بن منذر ؓ عرض کرد: یا رسول‌الله ﷺ! پس بهتر این‌است که در نزدیک‌ترین نقطه‌ی دشمن و در کنار آب قیام کنیم به گونه‌ای که آب را بر دشمن بند کنیم. آب را به شکل حوض در آوریم و در آن حوضچه آب را ذخیره کنیم تا بدین ترتیب عملاً از دسترسی مشرکان به آب جلوگیری شود. آن‌حضرت ﷺ رای او را پذیرفت و فرمود: همین‌گونه عمل کنید.[3]

۱ - سیرة ابن هشام ۲/ ۱۸۸

۲ - سیرة ابن هشام ۲/ ۱۸۸

۳ - سیرة ابن هشام: ۲/ ۱۰۳

طبق روایت ابن‌سعد جبریل ؏ فرود آمد و بر رای حباب ؓ مهر تایید زد.[1]

طبق روایت ابن اسحق اهل قریش عُمیر بن وهب را با جمعی دیگر جهت تجسّس وخبرگیری از وضعیّت لشکر اسلام ماموریت داده و فرستادند. عمیر سوار بر اسبش به دور لشکر اسلام گشت زد و با خود چنین گفت: تقریباً تعداد آنان سیصد نفر است؛ امّا طوری‌که من می‌بینم این‌ها در پشت سر خود هیچ کمین‌گاه و سنگری ندارند که به آن پناه ببرند و نیروهای کمکی‌شان را در آن‌جا مخفی نگه‌دارند. ابن وهب ماموریتش را به پایان رساند و پیش قریش باز گشت و با آنان این‌گونه گزارش داد: من ظاهراً هیچ چیزی را نیافتم؟ ولی ای قریش! برداشت من آن است که شما از هرسو در محاصره‌ی مصیبت‌ها قرار گرفته‌اید. شتران «یثرب» مرگ سرخ را بر پشت خود حمل کرده و با خود آورده‌اند. در برابر شما افرادی برخاسته‌اند که پناهگاه‌شان صرفاً شمشیرهای‌شان است. به خدا قسم! اگر شما هریکی از آنان را به قتل برسانید شما هم حتماً کشته خواهید شد. پس چنانچه به اندازه‌ی تعداد کشته‌شدگان آنان، از شما هم کشته شود آن‌وقت زنده ماندن شما چه فایده دارد؟ بنابراین با یکدیگر مشوره کنید! آن‌وقت «عامربن‌حضرمی» بلند شد و از کشته‌شدگان قریش در جنگ‌های قومی جاهلیّت سخن به میان آورد و بدین ترتیب آنان را به جنگ تحریک کرد.[2]

از میان مشرکان نخست شخصی بنام «اسود بن عبدالاسود مخزومی» برای مبارزه بیرون آمد - او فردی بسیار خشن و بد اخلاق بود- و چنین اظهار داشت: من سوگند خورده‌ام که یا باید از آب حوض مسلمانان آب بنوشم یا آن‌را تخریب کنم یا دست‌کم بدین منظور کشته‌شوم. وقتی او جلو آمد، سیّدنا امیرحمزه ؓ سدّ راهش شد و هر دو تن به تن به مقابله‌ی پرداختند و سرانجام مبارزه به پیروزی حمزه ؓ

۱ - طبقات ابن سعد: ۲/ ۱۵

۲ - سیرة ابن هشام: ۲/ ۱۹۴.

منجر شد. شمشیر حمزه ؓ در میان ساق پای اسود اصابت کرد و بر زمین افتاد. او با همان حال می‌خواست به شیوه‌ی سینه‌خیز خود را به حوض مسلمانان برساند تا دلش را خالی کند و به‌اصطلاح خود را از سوگندش تبرئه کند. امّا به محض این‌که او به کنار حوض رسید، سیّدنا حمزه ؓ با یک ضربه‌ی محکم کارش را تمام کرد و او به داخل حوض افتاد. سه مبارز قهرمان بنام‌های «عتبه بن ربیعه»، «شیبه بن ربیعه» و «ولید بن ربیعه» به صحنه آمدند و مسلمانان را به مبارزه طلبیدند. برای مبارزه با آنان سه تن از انصار به نام‌های «عوف» و «معوّذ» رضی‌الله‌عنهما - پسران «عفراء»- و «عبدالله بن رواجه» بیرون آمدند. مشرکان پیش از آن‌که آنان برای نبرد به صحنه بیایند، از آنان پرسیدند: شما چه کسانی هستید؟ آن‌ها پاسخ دادند: انصار! یکی از آنان فریاد کشید: ای محمّد! برای مبارزه با ما از قوم خودِ ما افراد وحریفانی را بخوان! آن‌حضرت ﷺ فرمود: ای عبیده بن حارث، ای علی و ای حمزه (رضی‌الله‌عنهم) شما بپاخیزید!. با این فرمان رسول‌الله ﷺ هر سه بزرگوار بلند شدند و از میان لشکر بیرون آمدند آماده‌ی مبارزه شدند. با توجّه به این‌که این بزرگواران نقاب بر چهره داشتند، مشرکان از نام‌های آنان را جویا شدند. وقتی آنان از نام‌های‌شان به آنان خبر دادند مشرکان گفتند: بله! شما حریفان ما هستید. بعد مبارزه آغاز شد. علی و حمزه رضی‌الله‌عنهما بلافاصله حریفان‌شان- شیبه و ولید- را به ترتیب از پای درآوردند و هلاک کردند. حضرت عبیده ؓ سال‌خورده بود او با حریفش- عتبه- گلاویز شد و آن هر دو مجروح شدند و پای حضرت عبیده ؓ ضربه خورد. سیّدنا حمزه و علی رضی‌الله‌عنهما به امداد و یاری او شتافتند و کار عتبه را تمام کردند و عبیده ؓ را جمع کردند و با خود آوردند.[1]

رسول‌الله ﷺ صف‌های مجاهدان را منظّم کرد و بعد به داخل خیمه‌اش تشریف برد. جز از ابوبکر صدّیق ؓ کسی دیگر با او همراه نبود. آن‌حضرت ﷺ در آن‌جا به دعا و نیایش پرداخت. از جمله دعاهای رسول‌الله ﷺ این بود: «پروردگارا!

۱ - سیرة ابن هشام۲/ ۱۹۴- ۱۹۵.

اگر امروز این گروه کوچک را به دست کفّار و مشرکان هلاک کنی، ابداً در دنیا پرستش کننده‌ای نخواهی داشت. حضرت ابوبکر صدّیق ؓ فرمود: یا رسول‌الله ﷺ! خداوند سبحان دعاهای تو را شنید! او یقیناً وعده‌اش را ایفا می‌کند.

درآن أثنا بر آن‌حضرت ﷺ غنودگی خفیفی رخ داد. وقتی بیدار شد فرمود: ای ابوبکر من تو را مژده می‌دهم به این‌که نصرت الله تعالی آمده است و این جبریل است که لگام اسبش را گرفته و آنرا می‌دواند که دندان‌های آن غبار آلود است.[1]

در غزوه‌ی «بدر» بادی تند و بی‌سابقه وزید. سپس آن باد از وزیدن ایستاد. برای بار دوّم شدیدتر وزید. سپس برای مرحله‌ی سوّم بادی فوق‌العادّه تند وزیدن گرفت. باد مرحله‌ی اوّل ناشی از نزول گروه جبریل ؑ بود که به همراه هزار فرشته از آسمان فرود آمد. باد مرحله‌ی دوّم ناشی از نزول میکائیل ؑ بود که به اتّفاق هزار فرشته در سمت راست آن‌حضرت ﷺ فرود آمد. و باد بار سوّم در اثر فرود گروه اسرافیل ؑ با لشکر هزار نفری فرشتگان در سمت چپ آن‌حضرت ﷺ بود.[2]

در آن روز سرهای بسیاری از مشرکان از تن جدا شده بود، امّا ظاهراً مشخص نبود که چه کسی آنها را سر بریده است. حتی دست‌های برخی از آنان قطع شده بود، اما بازهم ظاهراً قاطع و برنده‌ای به نظر نمی‌رسید. هم‌چنان‌که ربیع بن انس ؓ می‌فرماید: «در روز جنگ بدر کشته شدگان توسّط فرشتگان با علامت آتش گرفتگی برگردن و لباس‌های‌شان شناسایی می‌شدند».[3]

اگر کسی اشکال وارد کند که یک فرشته برای از بین بردن تمام مشرکان کافی بود. پس چه لزومی داشت که هزاران فرشته برای نصرت مسلمانان فرود بیاید؟.

۱ - سیرة ابن هشام: ۲/ ۱۹۵- ۱۹۶

۲ - طبقات ابن سعد: ۲/ ۱۵۱۶.

۳ - دلائل النبوة بیهقی: ۲/ ۳۳۸

در پاسخ باید گفت: الله جل‌شانه بخاطر سکون و اطمینان به مسلمانان و اظهار کرامت پیامبرش این تعداد بزرگ از فرشتگان را فرود آورد.

برخی از علما می‌گویند: این تعداد فرشتگان تا روز قیامت به عنوان مجاهد تعیین شده‌اند. هر گروه و لشکری‌که با کمال ایمان و رسوخ و پایمردی جهاد کند، این تعداد فرشتگان نیز فرود می‌آیند و همراه با آنان به جهاد می‌پردازند.

حضرت حسن بصری ؒ می‌فرماید: در غزوه‌ی بدر الله سبحانه و تعالی توسّط پنج هزار فرشته مسلمانان را نصرت کرد. این گروه از فرشتگان تا قیامت مددگار و یاور مسلمانان خواهند بود.

حضرت رفاعه ؓ روایت می‌کند: جبریل ؑ به محضر آن‌حضرت ﷺ تشریف آورد و پرسید: از میان شما انسان‌ها اهل بدر دارای چه منزلتی هستند؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: آنان از همه افضل‌اند. جبریل ؑ فرمود: همچنین از میان ما فرشتگان شرکت کنندگان در جنگ بدر از همه افضل هستند.[1]

آن‌حضرت ﷺ مقداری سنگریزه از زمین برداشت و جمله‌ی «شاهت‌الوجوه» را بر آن سنگ‌ها خواند و آن‌ها را به سوی دشمن پرتاب کرد و به صحابه رضی‌الله‌عنهم دستور داد برآنان حمله کنند. پس از مدّت کوتاهی دشمن زمین‌گیر شد و نهایتاً با شکست مواجه گردید. چندین تن از سران آن‌ها کشته و چندین تن دیگر نیز به اسارت مسلمانان در آمد.[2]

حضرت عبدالله بن عبّاس ؓ می‌فرماید: در روز بدر یکی از مسلمانان مشرکی را تعقیب می‌کرد ناگهان از بالا صدای تازیانه‌ی یک اسب سوار به گوش او رسید که می‌گفت: «حَیزُوم برو جلو» بعد مسلمان آن مشرک را دید که به طرف زمین پرت شد. بینی و چهره‌ی آن مرد مشرک در اثر ضربه‌ی تازیانه زخمی و کبود شده بود.

١ - بخاری در صحیح: المغازی، باب شهود الملائکه بدرا

٢ - سیرة ابن هشام: ٢/ ١٩٦

آن صحابی انصاری ؓ این ماجرا را برای آن‌حضرت ﷺ تعریف کرد. رسول‌الله ﷺ فرمود این اِمداد آسمان چهارم بود. در آن روز هفتاد نفر از مشرکان کشته و هفتاد نفر به اسارت گرفته شد.[1]

قاسم بن ثابت ؒ می‌نویسد: روزی‌که کفّار با مسلمانان در نبرد بودند، قریش در مکّه صدای یک جنّ را که از نگاه مردم مخفی بود شنیدند که با آواز بلند اشعاری را زمزمه می‌کرد: مفهوم آن چنین است:

پیروان دین حنیفی به‌سوی بدر حرکت کرده‌اند. که در اثر حمله‌ی آنان حکومت‌های قیصر و کسری از هم می‌پاشند. در این نبرد مردان قریش از بین می‌روند و زن‌های‌شان با حسرت و سینه زنی از خانه‌های خود بیرون می‌آیند. تباه شدند افرادی که با محمّد ﷺ عداوت دارند و از راه هدایت منحرف شده و به گمراهی رفته‌اند.[2] یکی از آنان که این آواز را می‌شنید پرسید: حنیفی چه کسانی‌هستند؟ دیگران در پاسخ به او گفتند: محمّد و یارانش؛ زیرا آنان معتقداند که بر دین حضرت ابراهیم ؑ هستند. اهل مکّه درهمین پیرامون مشغول سخن بودند که ناگهان خبر شکست مشرکان در بدر به اطّلاع آنان رسید.

٦- غزوه‌ی «بنی سلیم»

علاّمه ابن اسحاق روایت می‌کند: پس ازآن‌که رسول‌الله ﷺ از غزوه‌ی بدر به مدینه بازگشت هنوز هفت شب نگذشته بود که آن‌حضرت ﷺ شخصاً همراه با گروهی از صحابه برای جنگ با بنی‌سُلیم بیرون آمد. تا آن که به چشمه‌ای بنام «کدر» رسید. آن‌جا سه شب قیام کرد. در آن غزوه هیچ درگیری‌ای رخ نداد.[3]

١ - مسلم در صحیح: الجهاد والسیّر باب الامداد بالملائکة فی غزوة بدر ٣/ ١٣٨٤، ش ١٧٦٣.

٢ - السیرة النبویة ابن کثیر ٢/ ٤٧٨

٣ - سیرة ابن هشام: ٣/ ٣

۷- غزوه «بنی‌قینقاع»

تاریخ وقوع آن پانزدهم یا هفدهم شوّال سال دوّم هجری (یعنی درست در اوایل بیستمین ماه هجرت).

قبیله‌ی «بنی‌قینقاع» از نخستین قبایل یهود در مدینه‌ی منوّره بود که عهدشان را با مسلمانان نقض کردند و با لحنی تند با آن‌حضرت برآمدند و به قصد جنگ درب قلعه‌ای را بر خود بستند. رسول‌الله ﷺ و مسلمانان آنان را در داخل قلعه در محاصره‌ی خویش درآوردند. الله جلّ‌جلاله در دل‌های‌شان رعب و وحشت انداخت.

بنابر این مجبور شدند با رعایت این شرط از داخل قلعه فرودآیند که مال‌های‌شان از آنِ مسلمانان باشد و بچّه‌ها و زنان‌شان مال خودشان باشد. پس ازین‌که آنان از قلعه فرود آمدند، رسول الله ﷺ دستور داد دست بند زده شوند و مسئولیت اجرای این کار را به «منذر بن قدام» ؓ را سپرد. رسول‌الله ﷺ با چاپلوسی و سفارش زیاد، «ابن ابیّ» از کشتن آنان صرف نظر کرد و به‌جای قتل، دستور تبعید آنان را صادر نمود. آنان به «اذرعات» تبعید گردیدند.[1]

۸ - غزوه‌ی «سویق»

این غزوه در تاریخ پنجم ذی‌حجّه سال دوّم هجری به وقوع پیوست. خود آن‌حضرت ﷺ شخصًا به همراه دویست نفر سوارکار به سوی جنگ با ابوسفیان و گروهش حرکت کرد. امّا مشرکان پا به فرار گذاشتند و به‌خاطر این‌که سبک دوش شوند ظرف‌های سویق را انداختند. نامگذاری این غزوه به «سویق» به همین مناسبت است.[2]

۱ - طبقات ابن سعد: ۲/ ۲۹

۲ - طبقات ابن‌سعد: ۲/ ۳۰

۹ - غزوه‌ی «غطفان»

این غزوه به غزوه‌ی «انمار» و غزوه‌ی «ذی‌امر» نیز نام گرفته است. این غزوه در ماه ربیع‌الاوّل سال سوّم هجری به وقوع پیوست. آن‌حضرت ﷺ در مدینه‌ی منوّره سیّدنا عثمان غنی ؓ را به عنوان نایب و خلیفه‌ی خود تعیین نمود و همراه با چهارصدوپنجاه تن برای این غزوه بیرون آمد. در این غزوه جنگ در نگرفت.[1]

۱۰- غزوه‌ی «بنی سُلیم»

این غزوه، غزوه‌ی «نجران» نیز نام دارد و یکی از مراکز حجاز می‌باشد. آن حضرت ﷺ چند روز آن‌جا قیام فرمود. بنابراین دشمن مرعوب شد و فرار کرد و رسول‌الله ﷺ به مدینه منوّره باز گشت. این غزوه غیر از غزوه‌ی «بنی‌سُلیم» اوّل‌الذّکر است. این غزوه در کتاب‌های سیرت بنام «نجران» معروف است.[2]

۱۱- غزوه‌ی «اُحد»

این غزوه در تاریخ هفتم شوّال سال سوّم هجری در سی‌ودوّمین ماه هجرت رخ داد. در این جنگ تعداد سربازان اسلام هفتصد نفر بود و تعداد جنگجویان مشرکان به سه هزار تن می‌رسید. آنان هفتصد زره جنگی و دو صد اسب و سه هزار شتر به همراه داشتند. (این در حالی است که) مسلمانان فقط دو اسب به همراه داشتند.

نخست چند نفر از مشرکان برای مبارزه به میدان بیرون آمدند؛ امّا مسلمانان آنان‌را به درک واصل کردند تا آن‌که پرچم مشرکان بر زمین افتاد و هیچ‌یک از مردان‌شان باقی نماند که پرچم را بر دارد. به همین خاطر یک زن از میان آنان پیش‌رفت و پرچم مشرکان را دو مرتبه برداشت و آن‌را به اهتزاز درآورد. مشرکان وقتی پرچم خود را بلند دیدند مجدداً روحیه گرفتند و به جنگ روی

۱ - همان: ۲/ ۳۴

۲ - همان: ۲/ ۳۵

آوردند؛ امّا وقتی آخرین پرچم بردارشان به درک واصل گردید آنان دوباره پا به فرار گذاشتند. زنان‌شان فریاد هلاکت و تباهی را سردادند ومسلمانان آنان را تا مسافتی طولانی تعقیب کردند. در این میان افرادی‌که از جانب رسول‌الله ﷺ جهت تیراندازی منتخب و به سنگر گرفتن بالای «جبل الّرماة» ماموریّت داشتند تا دشمن نتواند از آن‌سو بر مسلمانان حمله کند اکثراً فرمان آن‌حضرت ﷺ را که به آنان موکداً توصیه کرده بود تحت هیچ شرایطی جایگاه خود را ترک نکنند، فراموش کردند و آن جایگاه را خالی گذاشتند.

بنابراین حضرت خالد و حضرت عکرمه ؓ که تا آن زمان مسلمان نشده بودند از فرصت استفاده کردند و با تاکتیک و سیاست خود از همان ناحیه دو مرتبه بر مسلمانان یورش بردند که به‌دنبال آن مسلمانان متحمّل تلفات سنگینی شدند. در همین هنگام ابلیس «علیه اللعنة» شایعه‌ی شهادت آن حضرت ﷺ را پخش کرد.

به همین‌خاطر مسلمانان و روحیّه‌ی خود را از دست دادند. آن‌حضرت ﷺ خود را به داخل خطّ مقدّم جبهه زد و در جنگ با کفّار مقاومت کرد. بخش‌هایی از این غزوه به‌طور پراکنده در باب‌های سابق بیان شد.

۱۲- غزوه‌ی «حمراءالأسد»

این غزوه روز یکشنبه شانزدهم شوّال سال سوّم هجری به وقوع پیوست.

وقتی قریش پس از غزوه‌ی اُحد به مکّه‌ی مکرّمه باز گشتند، در مسیر راه دوباره به فکر افتادند که کارشان را نیمه تمام گذاشتند. از این‌رو با خود گفتند: بایستی دوباره به‌سوی مدینه بر گردیم و بر مسلمانان یورش ببریم. آن‌حضرت ﷺ وقتی از این تصمیم مشرکان اطلاع یافت، به همراه همان کسانی که در غزوه‌ی اُحد شرکت داشتند و هنوز جرح و زخم‌های‌شان تازه بود، از مدینه‌ی منوّره به قصد جنگ با آنان بیرون آمدند و پس از طیّ مسافت هشت میل به محلّی بنام «حمراءالاسد» رسیدند و در آن‌جا قیام کردند. وقتی این اقدام آن‌حضرت ﷺ به گوش مشرکان

رسید، مرعوب شدند و دوباره به مکّه باز گشتند و از تصمیم حمله به شهر مدینه منصرف گردیدند.[1]

۱۳- غزوه‌ی «بنی‌نضیر»

تاریخ وقوع آن، ماه ربیع‌الاوّل سال چهارم هجرت است.

سبب وقوع آن این‌که یهودیان بنی‌نظیر دست به عهد شکنی و توطئه زدند. آن‌حضرت ﷺ آنان را تحت محاصره‌ی خویش درآورد و سر انجام پس از محاصره‌ی چندین روزه، پس ازآن‌که مسلمانان دست به قلع و قمع باغ‌ها و درختان آنان زدند، آنان مرعوب شدند و پیشنهاد صلح و مسالمت را مطرح کردند. بالاخره به آنان اجازه داده شد، علاوه بر تسلیحات و مهمّات جنگی، از وسایل واسباب دیگر به اندازه‌ای بار شتران‌شان حمل کنند و با خود ببرند و منطقه را کاملاً ترک کنند. بدین‌ترتیب آنان از مدینه‌ی منوّره تبعید شدند. غالب آن‌ها مدینه را به قصد «خیبر» ترک گفتند و برخی عازم شام شدند. چنان‌که که در قرآن کریم در سوره‌ی حشر داستان آنان مشروحاً ذکر شده است.

۱۴- غزوه‌ی «ذات‌الرّقاع»

این غزوه در ماه جمادی الاولی سال چهارم هجری به وقوع پیوست.

«رقاع» تکّه‌های پارچه را می‌گویند. حضرت ابوموسی اشعری ؓ می‌فرماید: در این سفر به علّت راه رفتن زیاد و طیّ مسافت طولانی پاهای ما زخمی و آبله شدند ما آن‌ها را با تکّه‌های پارچه پانسمان کردیم. به همین مناسبت این غزوه به «ذات‌الرّقاع» نامگذاری شد.[2]

برخی بر آن‌اند که «رُقاع» اسم درخت یا اسم کوهی در آن منطقه است. لذا نسبت این غزوه به آن می‌باشد.

---

۱ - سیرة ابن هشام: ۳/ ۴۴- ۴۵

۲ - بخاری در صحیح: المغازی، باب غزوة ذات الرقاع

در این غزوه رسول‌الله ﷺ همراه با چهارصد تن از صحابه برای جنگ با بنی‌محارب و بنی ثعلبه و بنی‌غطفان بیرون آمدند. در این غزوه آن‌حضرت (ﷺ نماز خوف ادا کردند.

۱۵- غزوه‌ی «بدر صغری»

این غزوه را غزوه‌ی «بدر موعد» هم می‌گویند. این غزوه در ماه شعبان سال چهارم هجری رخ داد.

سبب وقوع آن، این‌که ابوسفیان فرمانده سپاه قریش در جنگ اُحد پس از پایان یافتن جنگ با رسول‌الله ﷺ و صحابه برای سال آینده در محلّ بدر وعده‌ی جنگ گذاشت. به‌همین‌خاطر رسول‌الله ﷺ با هزار و پانصد نفر از صحابه به‌سوی بدر حرکت کرد و هشت روز در آن‌جا قیام نمود. ابوسفیان ؓ هم از مکه‌ی مکرّمه بیرون آمد، امّا همّت او پست شد و از وسط راه برگشت.

۱۶- غزوه‌ی «دومة‌الجُندل»

تاریخ وقوع آن، ماه ربیع‌الاوّل سال پنجم هجری است. سبب وقوعش آن‌که رسول‌الله ﷺ از توطئه‌ی لشکری بزرگ و جرّار اطلاع یافت که قصد حمله بر مدینه را داشتند. لذا رسول‌الله ﷺ با هزار نفر از صحابه از مدینه‌ی منوّره به قصد «دومة‌الجندل» حرکت کرد. آنان شب‌ها راه می‌رفتند و روزها مخفی می‌شدند وقتی خبر لشکر اسلام به آنان رسید راه فرار درپیش گرفتند. آن حضرت ﷺ با سپاه خود در تاریخ ۲۰ ربیع الثانی سال پنجم هجری به مدینه منوره باز گشت.[1]

۱۷- غزوه ی «خندق» یا«احزاب»

تاریخ وقوع آن، ماه شوّال سال پنجم هجری می‌باشد.[2]

۱ - طبقات ابن‌سعد: ۲/ ۶۲-۶۳

۲ - سیرة ابن هشام۳/ ۱۲۷

سبب وقوع این غزوه این بود که مشرکان مکّه تحت فرماندهی ابوسفیان و مشرکان قبیله‌ی غطفان تحت قیادت «عیینه بن‌حصن» به اتّفاق قبایل بنی‌فزاره و بنی‌مرّه و قبیله‌ی أشجع همگی مشترکاً با ده هزار نیرو به قصد حمله بر مدینه منوره عازم مدینه گشتند. آن‌حضرت ﷺ هم سه هزار نفر سرباز از مسلمانان آماده ساخت و با مشوره‌ی آنان در بیرون از شهر مدینه خندقی حفر کرد تا مانع ورود لشکر کفّار به درون شهر مدینه‌ی منوره شود.[1] وقتی لشکر مشرکان خندق را سر راه خود دید، در کنار خندق فرود آمد. سپاه اسلام نیز در ناحیه‌ی دیگر خندق سنگر گرفته بود.

بیش از بیست روز هر دو لشکر در مواجهه‌ی هم قرار گرفتند. در طول این مدّت تبادل شلّیک تیرها و سنگها علیه همدیگر ادامه داشت. فردی از مشرکان بنام «عمروبن‌ود» موفّق شد از خندق عبور کند؛ امّا پس از عبور با سیّدنا علی ؓ مواجه شد و بدست مبارک وی به درک واصل گردید.[2]

در این نبرد مسلمانان بشدّت در معرض سرما، ترس، وحشت و گرسنگی و تشنگی قرار گرفتند. در این میان حضرت نُعیم بن‌مسعود أشجعی ؓ به محضر آن‌حضرت ﷺ حاضرشد و عرضه داشت: یا رسول‌الله! ﷺ من مخفیانه مسلمان شده‌ام. حالا شما هرچه دستور فرمایید من حاضر به اجرای آن هستم. آن‌حضرت ﷺ گفت: شما انسان تجربه‌کاری هستید. هر کاری‌که از دست شما علیه دشمن بر می‌آید انجام دهید؛ زیرا جنگ وابسته به حیله و تدبیر است. حضرت نُعیم بن مسعود اشجعی ؓ نخست نزد قبیله‌ی بنو قریظه رفت؛ چون در زمان جاهلیّت با آنان رابطه‌ی حسنه و تنگاتنگ داشت. وی با آنان فوق العاده اظهار محبّت کرد و به آنان گفت: «قریش» و «غطفان» نیروهای خارجی هستند. امّا شما ساکن مدینه و از نیروهای داخلی هستید. امروز آنان آمده‌اند علیه محمّد (ﷺ) و یارانش می‌جنگند. شما بدون هیچ‌گونه شرطی با آنان هم‌پیمان هستید و آنان را یاری می‌کنید اگر

۱ - سیرة ابن هشام: ۳/ ۱۲۸.

۲ سیرة ابن هشام: ۳/ ۱۳۴.

قریش به فتح و پیروزی دست یابد که بسیار خوب؛ امّا چنانچه او با شکست مواجه شود، روشن است که آنان به خانه‌ها و شهرهای‌شان باز می‌گردند و شما درمیان مسلمانان تنها می‌مانید؛ بنابر این توصیه‌ی من به شما این است که شما با آنان همکاری نکنید مگر با این شرط که آنان چند تن از بزرگان و سرشناسان خود را پیش شما رهن بگذارند. یهودیان بنوقریظه گفتند: این یک تدبیر بسیار خوب و پسندیده‌است، بر آن عمل خواهیم کرد. سپس حضرت نعیم بن مسعود اشجعی (ؓ) به‌نزد قریش رفت و با آنان نیز بی‌نهایت اظهار محبّت و ارادت کرد و گفت: من یک چیز گفتنی با شما دارم؛ البته به شرط آن‌که اسم من پاش نشود.

یهودیان از عملکرد خویش پشیمان شده و دوباره با محمّد (ﷺ) پیوسته‌اند و برای جبران عملکرد سابق‌شان با مسلمانان و برای جلب اعتماد مجدّد در خصوص پیمان پیشین خود با این شرط با مسلمانان پیمان بسته‌اند که چند تن از سران و بزرگان شما را بدست مسلمانان بسپارند تا مسلمانان آنان را بکشند وانگهی به‌صورت یک‌پارچه قریش را به‌طور کلّی از بین ببرند. لذا اگر یهود چند نفر از بزرگان شما را به عنوان وثیقه وسند مطالبه کردند هرگز به خواسته‌ی آنان تن ندهید و به آنان اعتماد نکنید. سپس او به‌نزد قبیله‌ی غطفان رفت و به همان ترتیب که با قریش اظهار محبّت و علاقه کرده بود و عیناً سخنانی را که با قریش مطرح کرده بود، با آنان نیز مطرح ساخت. از قضاء خواستِ خدا چنین بود که مشرکان در شب شنبه پنجم شوّال هیأتی را پیش یهودیان اعزام داشتند تا در موضوع جنگ و تدابیر جنگی تبادل نظر کنند آنان می‌خواستند بگویند: چنانچه با این وضع موجود پیش برویم همه‌ی ما و شما هلاک و تباه می شویم. لذا شما آماده باشید صبح دسته جمعی بر مسلمانان حمله می‌کنیم و آنان را از پای در می‌آوریم. یهودیان گفتند: خیر! ما این کار را نمی‌کنیم به این‌خاطر که امروز روز شنبه است و نیاکان ما به علّت تعدّی به همین روز هلاک شده‌اند؛ ثانیاً آن‌که تا وقتی شما چند نفر سرشناس و شاخص را به عنوان وثیقه نزد ما رهن نگذارید ما برای جنگ بیرون نمی‌آییم. وقتی این سخن به سمع مشرکان رسید مطمئن شدند که حرف نعیم (ؓ) واقعاً حق و

درست از آب بنابر این به یهودیان پیغام فرستادند که ما حاضر نیستم کسی را پیش شما رهن بگذاریم. اگر شما بدون تعیین شرط برای جنگ بیرون نیایید بین ما و شما هیچ گونه معاهده و پیمانی درکار نیست.

وقتی این پیغام مشرکان به یهودیان رسید آنان هم متقابلاً یقین کردند که حقیقتاً حرف نعیم درست و صحیح است.

زمانی‌که خبر اختلاف و تفرقه‌ی آنان به آن حضرت (ﷺ) رسید، او حضرت حذیفه (ؓ) را برای خبرگیری و تجسّس حال دشمنان ماموریت داد و برایش دعای کرد تا بدست کفّار دستگیرنشود. حضرت حذیفه (ؓ) رفت و به جمع آنان پیوست. دیری نگذشت که ابوسفیان اعلام کرد: هر یکی از شما دست همراهش را بگیرد، (تا مبادا جاسوسی در میان ما رخنه کرده باشد) حضرت حذیفه (ؓ) فوراً دست یکی را گرفت و پرسید: تو کیستی؟ او نامش را گرفت! او متقابلاً از حضرت حذیفه (ؓ) نام وی را پرسید. آن‌گاه ابوسفیان خطاب به قریش گفت: این جا محل ماندن ما نیست. حیوانات ما تباه شدند. بنوقریظه ما را ترک کرده است و از طرفی هوای شدید نیز موجب نگرانی ما شده است. لذا بیش از این ماندن ما در این‌جا بسیار مشکل به‌نظر می‌رسد. من که دارم می‌روم شما نیز برگردید. ابوسفیان این‌را گفت و بر شتر خود سوار شد. حضرت حذیفه (ؓ) می‌گوید: در ذهنم رسید که فرصت مناسبی است اگر با شلّیک یک تیر کار ابوسفیان را یک‌سره کنم. امّا توصیه‌ی رسول‌الله (ﷺ) به یادم آمد که به من توصیه کرده بود و گفته بود: ای حذیفه! ماموریّت تو فقط کسب اطّلاعات است و بس، از این‌رو از طرف خودت هیچ کاری‌را انجام نده. به همین خاطر من برگشتم و آمدم. دیدم آن حضرت (ﷺ) مشغول نماز است. بعد از نماز به وی مژده دادم. او سپاس خداوند را به‌جای آورد. قبیله‌ی غطفان وقتی خبر عقب نشینی مشرکان را شنید آنان نیز فوراً برگشتند.[1]

---

١ - سیرة ابن‌هشام٣/ ١٣٧- ١٣٨- ١٣٩- ١٤٠

۱۸ - غزوه‌ی «بنی‌قریظه»

پس از بازگشت از غزوه‌ی خندق وقتی پیامبر ﷺ با اصحابش صبحدم به شهر مدینه منوره باز گشتند و سلاح‌های‌شان را بر زمین گذاشتند. جبریل ﷷ به محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شد وگفت: یا رسول‌الله ﷺ! آیا شما سلاح‌های‌تان را از تن خود درآورده اید؟! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: بلی! جبریل ﷷ فرمود: امّا ما فرشتگان هنوز سلاح‌های مان را از تن خود درنیاورده‌ایم. ای محمّد ﷺ! الله تبارک و تعالی به شما حکم کرده‌است: بر بنی‌قریظه حمله کنید! و من به‌سوی آنان می‌روم تا آنان را مرعوب سازم.

آن‌حضرت ﷺ به‌دنبال نزول این حکم اعلان کرد: هرکس مسلمان و مؤمن است باید برای نماز عصر خود را به بنی‌قریظه برساند و نماز عصر را در آن‌جا بخواند![1]

این واقعه مربوط به سال پنجم هجری، بیست و سوّم ماه ذی‌قعده در روز چهارشنبه است. رسول‌الله ﷺ در این جنگ سه هزار نفر صحابی و سی وشش اسب به همراه داشت. آن‌حضرت ﷺ بنی قریظه راتحت محاصره خویش درآورد. این محاصره تا بیست و پنج شب ادامه یافت و به‌همین دلیل اهل بنی‌قریظه شدیدا در تنگنا قرار گرفتند و از سوی دیگر الله جل شانه آنها را مرعوب کرد. تا آن‌که آنان ناگزیر شدند موضوع قضاوت و داوری را به حضرت سعد بن معاذ ﷛ محوّل بگردانند. فیصله‌ی حضرت سعد بن معاذ ﷛ بر این شد که مردان بالغ آنان کشته شوند و زنان و کودکان‌شان به عنوان کنیز گرفته‌شوند. آن‌حضرت ﷺ بر این فیصله خیلی خوشنود گشت و فرمود: سعد مطابق حکم الله و پیامبرش قضاوت کرده است. بالاخره رسول‌الله ﷺ این حکم را به اجرا درآورد. بدین ترتیب ششصد یا هفتصد نفر از دشمنان کینه‌توز یهودی کشته و نابود گردیدند.[2]

---

۱ – سیرة ابن هشام: ۳/ ۱۴۰

۲ – سیرة ابن هشام: / ۱۴۱الی ۱۲۷

۱۹- غزوه‌ی «بنی‌لحیان»

این غزوه در سال ششم هجری رخ داد.[1]

رسول‌الله (ﷺ) در این غزوه با دویست نفر شهسوار به قصد انتقام خون حضرت خُبیب و عاصم و سایر شهدای رجیع ﷺ که با آنان همراه بودند، حرکت کرد.

بنولحیان پیش ازان‌که سپاه اسلام آنان را دریابد پا به فرار گذاشتند و درکوهای و درّها متواری‌شدند.[2]

۲۰ - غزوه‌ی «ذی‌قرد»

این غزوه قبل از صلح حدیبیه به وقوع پیوست.

سبب وقوع آن این‌که عیینه بن حصن فزاری شتران بیت المالِ را که چراگاهِ آن‌ها در محلّی بنام «ذی‌قرد» بود، به غارت برد.

حضرت سلمه بن‌اکوع ﷛ کمال شجاعت وشهامت خویش را در آن روز آشکار ساخت. چنان‌که او به تنهایی به تعقیب آنان شتافت و با آنان با تاکتیک‌های به خصوصی به نبرد پرداخت و بدین ترتیب آنان را سرگرم کرد. وی به علاوه از پس گرفتن شتران بیت‌المال، غنایم قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. آن‌حضرت ﷺ هم با پانصد یا هفتصد نفر به دنبال آنان حرکت کرد. (داستان تفصیلی این غزوه قبلا گذشته است).

۲۱- غزوه‌ی «بنی‌المصطلق»

این غزوه را «مُریسیع» هم می‌نامند.

طبق روایت علاّمه ابن‌اسحاق ﷬ تاریخ وقوع آن، سال ششم هجری، در ماه شعبان است.

---

۱ – طبقات ابن‌سعد: ۲/ ۷۸.

۲ – سیرة ابن هشام: ۳/ ۱۷۴– ۱۷۵.

طبق روایت علامه ابن‌سعد ؒ این غزوه پیش از غزوه‌ی خندق در سال پنجم هجری ماه شعبان به اتّفاق افتاده است. سبب وقوع آن بدین شرح است: آن‌حضرت ﷺ اطلاع یافت که «حارث‌بن ابوضرار» به قصد حمله بر مسلمانان لشکری بزرگ را سازماندهی کرده است. آن‌حضرت ﷺ به‌دنبال این خبر با لشکری با نهایت سرعت بسوی آنان شتافت و خود را در محلّ آب حیوانات آنان رساند و بلافاصله برآنان حمله کرد. کفّار توانایی دفاع را از دست دادند و نهایتاً دچار هزیمت شدند. این غزوه به کشته شدن ۱۰ نفر و دستگیری افراد باقیمانده سپاه دشمن منجر شد. دستگیر شدگان مرد و زن، سالمند و کودک بودند. مسلمانان در این غزوهٔ دوهزارشتر، پنج هزار گوسفند و دویست خانوار اسیر به غنیمت گرفتند. وقتی رسول‌الله ﷺ دختر سردار آن قبیله را به نکاح خود درآورد مسلمانان تمام اسیران را به‌خاطر آن بی‌بی رها کردند.[1]

۲۲- غزوه‌ی «حدیبیه»

این غزوه سال ششم هجری، درماه ذوالقعده رخ داد.

رسول‌الله ﷺ همراه با هزار چهارصد تن از صحابه به نیّت عمره مدینه‌ی منوره را به مقصد مکّه‌مکرّمه ترک کرد. آن‌حضرت ﷺ هفتاد شتر قربانی نیز در این سفر به‌همراه داشت. مشرکان مکّه سدّ راه آنان شدند و تصمیم داشتند با مسلمانان بجنگند. (چون مشرکان مکّه فرستاده‌ی آن‌حضرت ﷺ را پیش خود حبس کردند) تمام صحابه به دست رسول‌الله ﷺ بیعت مرگ کردند. در نهایت به جای جنگ، صلح و مصالحه بین طرفین انجام گرفت.[2]

(جهت تفصیل بیشتر به کتاب‌های سیرت رجوع شود).

۱ - طبقات ابن سعد: ۲/ ۶۴

۲ - سیرة ابن هشام: ۳/ ۱۹۶

۲۳ - غزوه‌ی «خیبر»

«خیبر» نام شهری بود که چند قلعه داشت. آن‌حضرت ﷺ پس از باز گشت از صلح حدیّبیه در سال هفتم هجری ماه محرّم‌الحرام عازم خیبر شد.[1] حضرت سلمه‌بن‌الاکوع ؓ می‌گوید: وقتی به سوی خیبر حرکت کردیم عمویم «عامربن الاکوع» ؓ این اشعار را می‌خواند.

لو لاالله ما اهتدینا ... ما تصدّقنا و لا صلّینا
و نحن عن فضلک ما استغنینا ... فثبّت الاقدام اِن لاقینا
و انزلن سکینة علینا

پروردگارا! اگر تو ما را هدایت نمی‌کردی، ما هدایت نمی‌یافتیم. نه نماز می‌خواندیم و نه صدقه می‌کردیم. پروردگارا! از فضل و کرم تو بی‌نیاز نیستیم، پس به هنگام جنگ با دشمن به ما استقامت عطا فرما! ، سکون و اطمینان به خصوصی بر ما نازل فرما!

رسول‌الله ﷺ وقتی این اشعار راشنید پرسید: این کیست؟

عامربن‌الاکوع گفت: من «عامربن‌الاکوع» هستم؛ یا رسول‌الله! آن‌حضرت ﷺ فرمودند: الله تعالی تو را ببخشاید. هرگاه آن‌حضرت ﷺ برای یکی دعای مغفرت می‌کرد.حتماً او شهید می‌شد. حضرت عمربن‌الخطاب ؓ بر اسبش سوار بود عرض کرد: یا رسول‌الله ﷺ کاش شما از شجاعت و بهادری عامر تا چند روزدیگر نیز ما را بهره‌مند می‌ساختید.

در همان جنگ سردار مشهور خیبر بنام «مرحّب» به میدان آمد و با کمال نخوت و غرور این اشعار را خواند:

و لقد علمت خیبر انّی مرحّب ... شاکی‌السلاح بطل مجرّب

اهل خیبر به‌خوبی می‌دانند که من مرحّب هستم. مسلّحم، شجاعم و تجربه‌کارم.

۱ - سیرة ابن هشام۳/ ۲۱۱

حضرت عامربن‌الاکوع ﵁ به مبارزه با او در آمد و چنین گفت:

و لقد علمت خیبر انی عامر   شاکی السّلاح بطلٌ مغامر

اهل خیبر می داند که من عامر بن الاکوع هستم. مسلّح و شجاع هستم در عمق جنگ‌ها خوض خواهم کرد.

در دوران مبارزه شمشیر حضرت عامر بن الاکوع لغزید و بر بدنش خورد که در اثر آن شهید شد. برخی از مردم چنان پنداشتند که تمام اعمال نیک وی ضایع گشته است؛ (چون در اثر شمشیر خودش جان سپرده) به همین خاطر من (سلمه بن الاکوع) با حالت گریه به محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شدم و سخنان آن‌دسته از مردم را که نسبت به عامر گفته بودند برای آن‌حضرت ﷺ بازگفتم. آن‌حضرت ﷺ فرمودند: آنان دروغ گفته‌اند او به دو پاداش دست یافته است. (یکی اجر شهادت ودوّم حرف‌های بی‌جای مردم درباره‌ی او) رسول‌الله ﷺ فرمودند: امروز پرچم جنگ و فتح قلعه را بدست کسی می‌سپارم که الله ﷻ و پیامبرش با وی محبّت دارند. آن‌حضرت ﷺ علی ﵁ را فرا خواند و پرچم را به وی سپرد. حضرت سلمه بن‌الاکوع ﵁ می‌گوید: چشمان حضرت علی بیمار بود من دستش را گرفتم و او را به محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر کردم. رسول‌الله ﷺ آب دهان مبارکش را گرفت و بر چشمان وی مالید. چشمانش بهبود یافتند. حضرت علی ﵁ پرچم را بدست گرفت و برای مقابله با مرحّب بیرون آمد. مرحبّ دوباره همان اشعار را تکرار کرد. سیدنا علی ﵁ در جواب وی این شعر را زمزمه کرد:

انا الّذی سمّتنی امّی حیدر   کلیث غابات کریهه المنظر

اوفیکم بالصّاع کیل السندره

من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر «شیر» نامگذاری کرده است. مانند شیر .... بیشه که بینندگان را در وحشت و ترس می‌اندازد. و من امروز ...حساب درست شما را خواهم داد.

دیری نگذشت که آن دو به مبارزه پرداختند. سیدنا علی ﵁ با اوّلین ضربه‌ی شمیر سر او را دو نصف کرد. باز دوباره برادر مرحّب «یاسر» به میدان آمد. سیدنا زبیر ﵁ او را به درک واصل کرد.[1]

مصنّف ﵀ می‌گوید: قول صحیح همین است که سیدنا علی ﵁ مرحّب را به قتل رسانده است. بعضی بر این باوراند که قاتل مرحّب محمّد بن سلمه ﵁ بوده است.

حضرت انس ﵁ می‌گوید: آن‌حضرت ﷺ نماز فجر را در نزدیکی خیبر در حالی‌که هنوز تاریک بود به‌جای آورد و بعد چنین فرمودند: «الله اکبر ، خربت خیبر، انّا اذا نزلنا بساحة قوم فسآء صباح المنذرين»

یهودیان وقتی لشکر مسلمانان را دیدند به کوچه و پس کوچه‌ها دویدند و پا به فرار گذاشتند. آن‌حضرت ﷺ جنگجویان و نظامیان آنان را به قتل رسانید و غیر نظامیان را به اسارت گرفت.[2]

۲۴ - عمره‌ی «قضای»

نام دوّم «عمرة القضاء» «قصاص» است. علامه سهیلی این نام را راجح گفته است. البته برخی از سیرت نگاران این غزوه را جزو غزوات نشمرده‌اند.

محمد بن اسحاق روایت می‌کند: آن‌حضرت ﷺ پس از آن‌که از خیبر برگشت تا ماه شوّال در مدینه منوره اقامت گزید وسریّه‌های متعدّدی را به این سو و آن‌سو اعزام داشت سپس در ماه ذی‌قعده برای قضای عمره‌ی سال گذشته راهی مکّه گردید. هنگام ورود به مکّه لگام اسب آن‌حضرت ﷺ بدست حضرت عبدالله بن رواحه ﵁ بود و او چنین زمزمه می‌کرد: ای فرزندان کفّار! راه را برای رسول‌الله ﷺ باز کنید!. از جلوی او دور شوید، زیرا تمام خیرها در وجود رسول‌الله ﷺ نهفته است.

---

۱ - مسلم در صحیح: الجهاد والسیر، باب غزوة ذی قرد/۳، ۱۴۳۳، ش ۱۸۰۷

۲ - بخاری‌در صحیح: المغازی، باب غزوة خیبر

پروردگارا! من به گفته‌های پیامبر ایمان دارم. و پذیرفتن آنان را حقّ خداوند بر خود می‌دانم. ما جهاد و قتال با شما (کفار) را حکم او می‌دانیم و آن را به‌جای می‌آوریم. همچنانکه ما به‌خاطر انکار قرآن با شما می‌جنگیم. ما با چنان ضربه‌های محکمی با شما خواهیم جنگید که سرهای‌تان از بدن‌های‌تان جدا شوند و دوست دوستش را فراموش کند.[1]

۲۵- فتح مکّه

سپاه اسلام متشکل از ده هزار نیرو به فرماندهی خود آن‌حضرتﷺ در ماه مبارک رمضان سال هشتم هجری در مکّه مکرمه داخل شد و مکه را فتح کرد. بعضی‌ها تعداد سپاه مسلمانان را دوازده هزار تن گفته‌اند.

۲۶- غزوه‌ی «حُنین»

این غزوه را «هوازن» هم می‌نامند.

تاریخ وقوع آن ششم شوال سال هشتم هجری است.

پس از فتح مکّه قبایل هوازن و بنی ثقیف احساس خطر کردند که شاید مسلمانان پس از فتح مکّه به طرف ما روی آورند. بنابراین تمام قبایل با تمام شاخه‌ها به صورت یک پارچه تحت فرماندهی مالک بن‌عوف نضری با چهار هزار نیرو علیه مسلمانان لشکر کشیدند. کل تعداد نفرات دشمن از زنان و کودکان و... بیست و چهار هزار یا بیست و هشت هزار نفر بوده‌است. رسول‌اللهﷺ نیز با دوازده هزار نیرو به سوی آنان حرکت کرد که دو هزار تن آن از اهل مکّه بودند.[2]

در این نبرد نخست مسلمانان هدف تیرباران شدید دشمن قرار گرفتند و ناچار به عقب نشینی و خالی گذاشتن صحته شدند؛ امّا خود آن‌حضرتﷺ در میان انبوه تیر باران دشمن مقاومت کرد ومسلمانان را به سوی خود فرا خواند. بالاخره

۱ - سیرة ابن هشام: ۴/ ۵

۲ - سیرة ابن هشام: ۴/ ۶۰- ۶۲

مسلمانان بار دیگر جمع شدند و پیروزی نهایی را از آن خود کردند. دشمن شکست خورد به طوری‌که شش هزار نفر از آنان به اسارت مسلمانان در آمد و بیست و چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیه‌ی نقره به عنوان غنیمت بدست مسمانان افتاد.

۲۷ - غزوه «طائف»

این غزوه در ماه شوال سال هشتم هجری رخ داد. پس از آن‌که قبایل هوازن و ثقیف در حُنین با شکست مواجه شدند، مردم قبیله‌ی ثقیف به قلعه‌ی طائف پناه بردند. آن‌حضرتﷺ آنان را تحت محاصره خویش در آورد. اهل طائف از موقعیّت استراتژیکی خوبی برخوردار بودند و به همین علّت آنان مسلمانان را به شدّت زیر گلوله باران گرفتند که در نتیجه‌ی آن، دوازده مسلمان به شهادت نایل گشتند. آن‌حضرتﷺ در همین غزوه از «دبابه»[1] و «منجنیق» استفاده کرد. چند نفر از صحابه سوار بر «دبّابه» به‌قصد سوراخ کردن دیوارهای قلعه جلو آمدند؛ امّا دشمن از بالای قلعه بر آنان آهن‌های داغ پرتاب می‌کردند که این امر به عقب نشینی مسلمانان منجر گشت. پس از آن، رسول‌اللهﷺ دستور داد درختان آنان قطع شوند. این‌جا بود که آنان الله سبحانه وتعالی و خویشاوندی خویش‌را واسطه قرار دادند. آن‌حضرتﷺ فرمودند: آنان را به‌خاطر الله و خویشاوندی ترک نموده‌ام. دستور فرمود این اعلان به اهل قلعه رسانده شود: هر غلامی از قلعه بیرون بیاید او آزاد است. دوازده الی سیزده غلام از قلعه خارج شدند و آزاد شدند. ابو بکر ؓ از جمله‌ی آنان بود. پس از آن، رسول اللهﷺ از نوفل بن معاویه ؓ نظر خواهی کرد، او فرمود: یا رسول‌الله! روباه در کمین گاهش می‌باشد. اگر این‌جا بمانید آن را می‌گیریم و اگر کوچ کنید او هیچ زیانی نمی‌تواند به شما وارد آورد. آن‌حضرتﷺ حضرت عمر ؓ را فرا خواند و دستور باز گشت را صادر فرمود. پس از گذشت چند صباح،

۱ - آله‌ای است که مردان درآن می‌نشینند و درپناه آن بنیان قلعه‌ای دشمن را تباه سازند. در فارسی غالباً «درشکه» نام دارد.

اهل طایف مشرّف به اسلام شدند. سردار آنان به محضر آن‌حضرت ﷺ حاضر شد و مشرّف به اسلام گشت.

۲۸- غزوه‌ی «تبوک»

تاریخ وقوع آن سال نهم هجری ماه محرّم روز پنجشنبه است.

سبب وقوع آن این‌که پادشاه روم «هرقل» مسیحیان عرب تبار را فرا خواند و لشکر جرّاری را تشکیل داد وآن را علیه مسلمانان گسیل داشت. او به آنان حقوق یک سال را جلوتر پرداخت. مقدمه‌ی آن لشکر به مقام «بلقاء» رسیده بود که آن‌حضرت ﷺ در موسم گرما و قحطی شدید در سخت‌ترین شرایط به مسلمانان دستور خروج داد. اهل ایمان و صاحبان اخلاص و صداقت بی‌درنگ آماده به خروج شدند. سرمایه داران با ترغیب آن‌حضرت ﷺ بهترین مال و سرمایه‌ی خویش را برای جهاد آماده کردند و به آن‌حضرت ﷺ تحویل دادند. افراد ضعیف‌الایمان و منافقان دست بهانه تراشی زدند و خواستند با توسّل به بهانه‌های مختلف خود را از حکم خروج برهانند. برخی از مسلمانان بی‌بضاعت به خدمت آن‌حضرت ﷺ حاضر شدند و برای خروج به جهاد از آن‌حضرت ﷺ وسایل و ابزار جهاد مطالبه کردند. آن‌حضرت ﷺ به علّت کمبود تجهیزات به آنان جواب منفی دادند. بنابراین آنان با چشمانی گریان به‌خاطر عدم توانایی از شرکت در جهاد، ناگزیر به انصراف از شرکت در جنگ شدند. قرآن کریم از این حالت آنان سخن به میان آورده است. آن حضرت ﷺ با لشکری بزرگ، متشکل از سی هزار نفر مخلص و وفادار و جان برکف به‌سوی دشمن حرکت کرد. حضرت ابوخیثمه ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ به‌سوی تبوک حرکت کرد و من در مدینه ماندم. من دو همسر داشتم. یک روز که هوا بشدّت گرم و سوزان بود به وقت نیمروز همسرانم سایه‌بان را آب پاشی کرده و آب سرد و غذا برایم حاضر کردند. وقتی آن حالت را مشاهده کردم با خود گفتم: ای ابوخیثمه! زیرسایه‌ی خنک و در کنار همسران زیبا زندگی می‌کنی حال آن‌که رسول‌الله ﷺ در گرمای شدید به سر می‌برد! آیا این انصاف است! بعد به همسرانم

گفتم: به خدا سوگند: زیرسایه‌بان شما نخواهم آمد تا آن‌که اوّل به خدمت رسول‌الله ﷺ نرسم، لذا هر چه زود تر زاد و توشه‌ی مرا تدارک ببینید. همسرانم چنین کردند و من سواریم را گرفتم و به راه افتادم تا آن‌که با رسول‌الله ﷺ پیوستم.

علاّمه ابن‌اسحاق ﷺ می‌گوید: رسول‌الله ﷺ بیش از ده شب در تبوک قیام کرد و سپس دوباره به مدینه باز گشت.

این جنگ‌ها غزواتی بودند که رسول‌الله ﷺ شخصاً با نفس نفیس خود در آن‌ها شرکت جسته است.

[سبحان الله! آقای نامدار ﷺ به مدّت هشت سال بیست و هفت یا بیست و هشت بار اسلحه بدست گرفته و به میادین کار زار و جنگ با دشمنان الله جلّ شانه پرداخته است. در حالی‌که امروز مدّعیان عشق و محبت به رسول‌الله ﷺ اصلاً از جهاد سخنی به‌میان نمی‌آورند.آیا زندگی ما از زندگانی رسول‌الله ﷺ بیشتر ارزش و قیمت دارد. آیا اوقات ما بیشتر از اوقات آن‌حضرت ﷺ قیمتی هستند؛ یا نعوذبالله ما بیش از رسول‌الله ﷺ مصروفیت داریم! یا آن‌که مسولیّت ما در مقایسه با مسئولیت رسول‌الله ﷺ بیشتر است. هیچ یک از این موارد نیست؛ بلکه صرفاً ما دچار ضعف ایمان و یقین شده‌ایم. بدون تردید هرکس در قلب او ایمان باشد بمحض شنیدن این مطلب که- آن‌حضرت ﷺ چندین بار به میدان جهاد رفته است- هیچ‌گاه در خانه نمی‌نشیند. بلکه او نیز به میادین بهشت و نجات ابدی دیوانه وار حرکت می‌کند.]

ذکر سرایای آن‌حضرت ﷺ

رسول‌الله ﷺ علاوه از غزوات چندین سریه‌ی دیگر را به این سو و آن سو، اعزام نموده است که از میان تمام سریه‌ها، یک سریّه مشهورتر است. چون‌که این سریه از اهمیّت فوق‌العاده برخوردار بود و آن‌حضرت ﷺ نسبت به آن توجّه ویژه داشت، از آن به سریه یاد نمی‌کنند بلکه آن را جزو غزوات شمرده‌اند. بیشتر بخش‌های این سریه به صورت متفرّق و پراکنده پیش‌تر گذشت است.

فهرست سریّه‌ها

در سطور ذیل فقط به ذکر فهرست سرایا بسنده می‌کنیم. برای داستان‌های تفصیلی آن‌ها لازم است به کتاب‌های سیرت مراجعه شود. هدف از ذکر سرایا به صورت فهرست وار اثبات این امر است که آن‌حضرتﷺ و یارانش در مدّت کوتاه - هشت یا ده سال - ، چه قدر برای جهاد تلاش کردند و تا چه اندازه مصروف به جهاد بوده‌اند. شاید وسیله‌ای برای بیداری ما مسلمانان قرارگیرد.

نام سریة	تاریخ وقوع	تعداد مسلمانان	مقصد
غزوه‌ی موته	جمادی‌الاولی سال ۸ هجری	۳۰۰۰ نفر	موته
سریه‌ی عبیده ؓ	شوال سال یکم هجری	٦۰ یا ۷۰ نفر	رابغ
سریه‌ی سعد بن وقاص ؓ	ذی‌قعده‌ی سال یک هجری	۲۰ نفر	خرار
سریه‌ی عبدالله بن جهش ؓ	ماه رجب سال دوم هـ	۱۱	نخله
عمر بن ادی ؓ	رمضان سال دوم هـ	۱	برای قتل اصما یهودیه
سالم بن عمیر	شوال سال دو هجری	۱	برای قتل ابو عفک هودی
سریه کعب بن اشرف ؓ	ربیع الاول سال سوم هـ	۱ با همراهان	برای قتا کعب بن اشرف
زید بن حارثه ؓ	جمادی الاخری سال سوم هـ	۱۰۰	برای حمله‌برقافله قریش
سریه ابو سلمه بن عبدالاسد ؓ	ماه محرم سال چهارهـ	۱۵۰	برای ابنای خویلد
سریه عبدالله انیس	ماه محرم سال چهارم هـ	۱	به قتل خالد بن سفیان هزلی
سریه بن سلمه ؓ	ماه محرم سال چهارم هـ	۳۰	به طرف قررطاء
سریه بن سلمه ؓ	جمادی الاخری سال سوم هجری	۵	قال ابو رافع یهودی
سریه عبدالله بن عتیک ؓ	———	———	———

سریه سعید بن زید	ربیع الاول سال ششم هجری	٤۰	غمر
سریه عکاشه بن محصن ؓ	ربیع الثانی سال ۱۰ هجری	۱۰	ذی‌القصة
سریه محمد بن مسلمه ؓ	ربیع الثانی سال ششم هجری	٤۰	ذی‌القصه
سریه ابوعبیده بن جراح ؓ	ربیع الثانی سال ششم هجری	۱- با همراهان	جموم
سریه زید بن حارثه ؓ	جمادی‌الاولی سال ششم هجری	۱۷۰	عیص
سریه زید بن حارثه ؓ	جمادی‌الاخری سال ششم هجری	۱۵	طرف
سریه زید بن حارثه ؓ	جمادی‌الاخری سال ششم هجری	۵۰۰	چشمی
سریه زید بن حارثه ؓ	رجب سال ششم هجری	———	وادی‌القری
سریه زید بن حارثه ؓ	شغبان ششم هجری	۷۰۰	دومته الجندل
سریه عبدالرحمن ابن عوف ؓ	———	———	مدین
سریه زید بن حارثه ؓ	شعبان ششم هجری	۱۰۰	فدک
سریه علی بن ابی طالب ؓ	رمضان ششم هجری	———	ام قرفه
سریه زید بن حارثه ؓ	شوال سنه ششم هجری	۳۰	سیر بن روزان یهودی
عبدالله بن رواحه ؓ	ششم هجری	۲	قتل ابو سفیان
سریه عمرو بن ابی امیه الضمری	———	———	تربه
سریه عمر بن خطاب	———	———	ابن کلاب نجد
سریه حضرت ابوبکر	———	———	فدک

صدیق ؓ			
سریه بشیر بن سع	———	———	میفعه
سریه غالب بن عبدالله اللیثی	———	———	یمن و جبار
سریه بشر بن سعد انصاری	ذی‌الحجه هفتم هجری	۵۰	بنو سلیم
سریه ابن ابی العوجاء	صفر هشتم هجری	———	کدیر
سریه غالب بن عبدالله لیثی	———	———	فدک
سریه غالب بن عبدالله لیثی	———	———	بنو غالب
سریه شجاع بن وهب اسدی	———	———	ذات اطلاع
سریه کعب بن عمیر غفاری	———	———	موته
غزوه موته	جمادی الاخری هشتم هجری	۳۳۰	ذات السلاسل
سریه عمرو بن العاص ؓ	رجب هشتم هجری	۳۰۰	سیف البحر
سریه خبط [عنبر]	———	———	———
سریه ابو قتاده ؓ	———	———	اضم
سریه ابو قتاده	———	۲	قتل رفاعه بن قیس
سریه ابوحدرد اسلمی	رمضان هشتم هجری	۳	انهدام عزی
سریه خالد بن ولید ؓ	هشتم هجری	———	اوطاس
سریه اوطاس	———	———	سواغ

سریه عمرو بن عاص ؓ	رمضان هشتم هجری	بین	انهدام مناة
سریه سعد بن زید ؓ	شوال هشتم هجری	۳۵۰	بنو جزیمه
سریه خالد بن ولید ؓ	———	———	انهدام ذی‌الکفین [بت]
سریه طیل بن عمرو الدوسی	محرم نهم	۵۰	سفیاء
سریه عینیه بن حصن الفرازی	———	———	؟؟؟
سریه قطبه بن عامر	———	———	بنو کلاب
سریه ضحاک بن سفیان کلابی	ربیع‌الثانی نهم هجری	———	حبشه
سریه علقمه بن مجز زمدلجی	ربیع الثانی نهم هجری	۱۵۰	انهدام بت فلس
سریه علی بن ابی طالب ؓ	———	———	عذره
سریه عکاشه بن محصن	ربیع الثانی دوم هجری	۴۲۰	اکیدر

مصنّف ؒ می‌گوید: ما فقط پنجاه و شش سریه را ذکر کردیم، که در بعضی از آن‌ها اختلاف است و همچنین بخاطر عدم اطاله‌ی کلام از ذکر همه آن‌ها صرف نظر کردیم.

خاطرنشان کردن غزوات حضرت رسول‌الله ﷺ و سریه‌های یاران رسول‌الله ﷺ برای ترغیب به جهاد کافی بود امّا چون که فطرت انسان عمدتاً بر آن است که او از داستان و بیان حالات و حکایات همنوعان خود بهتر متاثر می‌شود و اندرز می‌گیرد و شوق سبقت جستن از آن‌ها در او ایجاد می‌شود برخی از داستان‌های جهادی را که پس از دوران طلایی آن حضرت ﷺ به وقوع پیوسته‌اند ذکر می‌کنیم تا مسلمانان بیشتر ترغیب و تشویق گردند و بر نقش قدم گذشتگان

خود بروند و شمع‌های جهاد را روشن کنند. تمام این داستان‌ها از کتاب علامه ذهبی به‌صورت مختصر و با تخلیص اقتباس شده‌اند.

داستان اوّل

بعد از این که رسول‌الله ﷺ این جهان را به درود گفت، سیدنا صدیّق اکبر ؓ به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان تعیین گردید. بعضی از قبایل عرب مرتد شدند و برخی دیگر مدعی بدست آوردن مقام نبوت گشتند. سیدنا صدیق اکبر ؓ برای جهاد و مبارزه با همه‌ی آن‌ها بپا خواست. و هرجا که پیشرفت، نصرت الله تعالی او را استقبال کرد. او گروهی را تحت قیادت خالد بن ولید ؓ به طرف «طُلیحه اسدی» گسیل داشت. الله جل شانه حضرت خالد ؓ را در این جنگ نصرت کرد. وی در این جنگ به پیروزی دست یافت. بسیاری از افراد «طُلیحه» کشته شدند و به درک واصل گردیدند و بسیاری دیگر نیز به اسارت مسلمانان در آمدند و خود «طلیحه» مشرّف به اسلام گردید.[1]

داستان دوّم:

حضرت خالد بن ولید ؓ به دستور حضرت صدّیق اکبر ؓ به طرف مدعی دروغین نبوّت «مسیلمه کذّاب» روانه شد. هر دو لشکر در «یمامه» به نبرد و جنگ پرداختند جنگ شدید بود. لشکر مسیلمه مشتمل بر چهل هزار جنگجو بود پس از قتل و کشتار زیاد نهایتاً «مسیلمه» به درک واصل گردید. و لشکرش با شکست فاحش مواجه گردید. در این جنگ بسیاری از مسلمانان به مقام رفیع شهادت نایل آمدند. که تعداد قابل ملاحظه از آنان حافظان کلام الله مجید بودند. این جنگ در سال دوازدهم هجری به وقوع پیوست.[2]

۱ - تاریخ الاسلام ذهبی: ۳/ ۳۵۲

۲ - تاریخ الاسلام ذهبی:۳/ ۳۵۸ - ۳۵۹.

داستان سوّم

در سال سیزدهم هجری صدّیق اکبر ؓ سیدنا عمروبن العاص ؓ را به‌سوی فلسطین اعزام نمود. همچنین یزیدبن ابی سفیان، ابوعبیده بن جرّاح و شرحبیل بن حسنه ؓ را با اتفاق یک سپاه به‌سوی «بلقاء» بسیج کرد. تمام این بزرگواران به سرزمین شام «بصری» رفتند و در آنجا فرود آمدند. از آن سو حضرت خالد ؓ نیز به بصری «شام» رسید و با آنان ملحق شد. اهل بصره با پرداخت جزیه و مصالحه با مسلمانان راضی شدند، و این اوّلین شهری بود که توسّط مسلمانان فتح شد.

در همین سال جنگ اجنادین رخ داد و مشرکان با شکست فاحش روبرو شدند. همچنین در همین سال جنگ «صُفر» نیز به وقوع پیوست که در آن بسیاری از کفّار کشته شدند و با شکست مواجه گردیدند. در آن روز به علت ریخته شدن کثرت خون رومیان، آب نهر به رنگ خون در آمده بود. در آن روز حضرت ام‌حکیم ؓ با استفاده از یک ستون خیمه هفت نفر از رومیان را به قتل رساند. در همین سال نیز جنگ فحیل واقع شد که تعداد مسلمانان در این جنگ به بیست هزار نفر می‌رسید. در همین سال خلیفه‌ی مسلمین سیدنا صدیق اکبر ؓ این دارفانی را به لقای ایزدی الوداع گفت. (انّا لله و انّا الیه راجعون)[1]

داستان چهارم

در سال چهاردهم هجری شهر دمشق به تصرّف مسلمانان در آمد. در آن وقت سیدنا ابوعبیده بن الجرّاح ؓ فرمانده و سپه‌سالار عمومی مسلمانان بود. و حضرت خالد ؓ نیز با لشکرش با او همراه بود. در بیرون از شهر دمشق بین مسلمانان و رومیان جنگ شدیدی در گرفت و نهایتاً به شکست رومیان منجر شد. مسلمانان شهر دمشق را از چهار طرف تحت محاصره خویش در آوردند تا آن که

۱ - تاریخ الاسلام: ۳/ ۳۷۶- ۳۷۷

رومیان به داخل قلعه پناه برده و در آنجا محصور ماندند. در یکی از روزهای «محاصره» فرزند «باهان»سردار رومیان متولّد شد. رومیان به برگزاری جشن نوزاد این سردار مشغول شدند. سیدنا خالد ﷺ خودش هم نخوابید و به دیگران هم اجازه نداد بخوابند. آنان یک نردهبان طنابی ساختند. شب حضرت قعقاع بن عمرو و مذعور بن عدی رضی‌الله‌عنهما و چند تن دیگر را با خود برد و به بقیه لشکر گفت: هر گاه صدای تکبیر را شنیدید، بلافاصله حمله کنید! حضرت قعقاع و مذعور رضی‌الله عنهما بر بالای دیوار قلعه رفتند و با صدای بلند تکبیر الله اکبر سردادند (که این اقدام آنان نشانگر کمال بهادری و شجاعت آنان است.) از آن طرف حضرت خالد ﷺ فوراً بر آنان حمله برد و به آنها فرصت دفاع و فرار نداد و بالاخره جنگید تا این که خود را به داخل شهر رساند. از آن طرف دیگر حضرت ابوعبیده ﷺ از طریق مسالمت آمیز هم به شهر داخل شد و هر دو تا در وسط شهر به هم رسیدند.[۱]

داستان پنجم

در سال پانزدهم هجری جنگ سرنوشت‌ساز، یرموک به وقوع پیوست. در این جنگ تعداد رومیان یکصدهزار و طبق قولی سیصدهزار نفر بود. و تعداد مسلمانان سی هزار نفر بود. امیر سپاه مسلمانان حضرت ابوعبیده بن الجرّاح ﷺ بود. رومیان بقصد مقاومت بیشتر خودشان را با زنجیرها بستند؛ امّا وقتی با شکست مواجه گریدند زنجیرها بیشتر برای آنان مشکل آفرین شدند. چندین نفر از آنان در دریا افتادند و بدین‌ترتیب هریکی با خود پنج تا شش نفر را نیز در دریا با خود غرق نمودند. بسیاری از رومیان در این جنگ کشته شدند و تعداد قابل ملاحظه‌ای از امرا و سران مسلمانان نیز به مقام رفیع شهادت نایل آمدند. در همین سال جنگ قادسیه به فرماندهی سیّدنا سعدبن ابی وقّاص ﷺ نیز به وقوع پیوست. لشکر ایرانیان را رستم فرماندهی می‌کرد که تعدادشان شصت هزار جنگجو بود. آنان

---

۱ - تاریخ الاسلام: ۲/۲، ۳، ۴- تاریخ کامل از ابن اثیر: ۲/ ۲۹۳- ۲۹۴.

هفتاد فیل با خود به‌همراه داشتند. سرانجام الله ﷻ کفّار را با شکست مواجه کرد با آنکه تعداد مسلمانان بیش از هفت الی هشت هزار نفر نبود. خود رستم فرمانده لشکر ایرانیان در این جنگ کشته شد. در این معرکه غنایم زیادی بدست مسلمانان افتاد.

حبیب بن صهبان ﷺ می‌گوید: در آن روز آن قدر طلا و نقره بدست ما افتاد که بعضی از مردم طلا را در عوض نقره می‌فروختند. هر اسب سوار از ما، دوازده هزار درهم غنیمت دریافت کرد. که از جمله‌ی آن غنایم یک چادر و یک فرش بود. آن فرش شصت در شصت گز بود که نخ‌هایش از طلا و نقره بود.[۱]

حضرت سعد بن ابی وقّاص ﷺ از تمام سپاهیان خواست هرکس با رضایت و میل خاطر خویش سه چهارم آن فرش را که حقّ آنان است ترک کنند تا تمام آن قالین به‌خدمت امیرالمؤمنین ﷺ تقدیم شود. تمام مجاهدان هم صدا رضایت خویش را اعلان داشتند. بنابر این آن فرش به خدمت امیر المومنین فرستاده شد. امیر المومنین سیدنا فاروق اعظم ﷺ آن را تکه تکه کرد و در بین مردم توزیع نمود یک تکه از آن به حضرت علی ﷺ رسید که بعداً به بیست هزار درهم فروخته شد.[۲]

داستان ششم

در سال شانزدهم هجری جنگی جلولا رخ داد که در آن یکصد هزار مجوسی(آتش‌پرست) کشته شدند و مسلمانان به غنایم بی‌شماری که معادل ۱۸۰۰۰۰۰۰ ملیون درهم بود، دست یافتند. امام شعبی (رحمه الله) ۳۰۰۰۰۰۰۰ ملیون گفته است. در مدّت سه سال مسلمانان تخت‌های فارس و روم را به تصرّف خویش در آوردند و آنقدر غنایم به دست آوردند که گمان آن هم نمی‌رفت. در همان سال

---

۱ - این فرش به فرش «بهار» معروف بود که ایرانیان تا به امروز حسرت آن را به دل دارند

۲ - تاریخ الاسلام ذهبی: ۲/ ۱۱- ۱۲

حضرت عمر (ؓ) شخصاً به بیت المقدّس تشریف برد وبه دست مبارک او بیت المقدّس فتح گردید و به کنترل مسلمانان در آمد. همچنین ذر همان سال حضرت عمر (ؓ) در محل جابیه (شام) خطبه‌ی تاریخی خویش را ایراد نمود. درحالی‌که بر شترش سوار بود و لباس‌هایش در چند نکته پیوند داشت و سرش هم برهنه بود. رخت‌خوابی که او در این سفر به‌همراه داشت از پوست و لیف درخت خرما بود.[1]

داستان هفتم

در سال بیستم هجری سرزمین‌های مصر با زور جنگ و شمشیر فتح شد و تحت قلمروی حکومت اسلامی در آمد. در همین سال جنگ «تُستر» نیز رخ داد و که تا یک سال مسلمانان نتوانستند آن را فتح کنند. در یکی از روزهای جنگ یکی از کفّار به‌خدمت حضرت ابوموسی آشعری ؓ حاضر شد و گفت: اگر شما مرا با خانواده‌ام تأمین بدهید من شیوه و رمز ورود و فتح «تُستر» را به شما می‌گویم. حضرت ابوموسی ؓ بر این امر راضی شد. آن مرد کافر گفت: شما یک فرد هوشیار و شناور را با من همراه کنید: حضرت ابوموسی ؓ «مجزأه‌بن‌ثور» ؓ را با او همراه کرد. آن کافر به‌همراه مجزاۀ راه آب را در پیش گرفت و به‌سوی شهر حرکت کرد. آنان گاهی با شنا و گاهی با زانو راه می‌رفتند تا این‌که وارد شهر شد حضرت «مجزأة» ؓ «هُرمزان» را دید تصمیم گرفت بر او حمله کند و او را بکشد؛ ولی دستور حضرت ابوموسی را به یاد آورد که گفته بود هیچ کاری را از طرف خودت انجام نده! وقتی راه را دید دوباره باز گشت. حضرت ابوموسی اشعری ؓ سی و پنج نفر را با او همراه کرد و به‌طرف شهر فرستاد. آنان مانند مرغابی شنا کردند ودر شهر داخل شدند و بر بالای دیوار رفتند و نعره تکبیر الله اکبر را سردادند. نیروهای داخل قلعه فوراً بر آنان حمله بردند حضرت مجزاۀ ؓ شهید شد؛ امّا نتیجتاً مسلمانان شهر را فتح کردند.

---
١ - تاریخ الاسلام ذهبی: ٢/ ٢٠

ابوقتاده ؓ می‌فرماید: در این نبرد ما نماز صبح را در وقت نصف النهار ادا کردیم؛ چون نبرد خیلی سنگین بود. او می‌گوید: این نماز برای من از دست یافتن، به دنیا و ما فیها محبوب‌تر بود.

حضرت حسن بصری ؒ روایت می کند: محاصره ی «تُستر» تا دو سال ادامه داشت بعداً «هرمزان» با سیدنا فاروق اعظم ؓ صلح نمود واز شهر بیرون آمد و اسلام را پذیرفت و در مدینه‌ی منوره اقامت گزید.[1]

داستان هشتم

در سال بیست و یکم هجری شهر «اسکندریه» فتح گردید. حضرت عمروبن عاص ؓ با قبطیان جنگید و آنان را شکست داد. در همین سال جنگ نهاوند نیز به وقوع پیوست. کفّار خودشان را در این جنگ با زنجیرها بسته بودند؛ امّا مسلمانان چنان حملات شدید و شجاعانه‌ی بر آنان راه انداختند که سابقه نداشت و کشتار کفّار در این نبرد آن‌قدر زیاد بود که در اثر خون‌های آنان اسب‌ها لیز می‌خوردند و بر زمین می‌افتادند. اسب حضرت نعمان بن بشیر ؓ لغزید او به زمین خورد و در همان لحظه تیری به جسد مبارکش اصابت کرد و شهید شد. سر انجام کفّار با شکست فاحشی مواجه شده و پا به فرار گذاشتند تا این که در جای تنگی با بن‌بست مواجه شدند. بعد از درگیری شدید یکصدهزار نفر درآن‌جا به درک واصل گردیدند. ناگفته نماند تعداد کشته‌شدگان کفّار در میدان جنگ جدا و غیر از این تعداد است.[2]

داستان نهم

در سال بیست و هفتم هجری سیّدنا امیر معاویه ؓ از راه دریا بر جزیره «قبرس» حمله برد. حضرت عباده بن‌صامت ؓ نیز با او همراه بود. اهل قبرس به

---
١ - تاریخ الاسلام ذهبی: ٢/ ٢٩- ٣٠- ٣١

٢ - تاریخ اسلام : ٢/ ٣٩- ٤٠- ٤١.

پرداخت جزیه راضی شده و مصالحه کردند. در همین سال حضرت عبدالله بن سعد بن‌ابی‌السرح دامنه حملاتش را بر قاره‌ی افریقا وسعت داد. حضرت عبدالله بن عمرو، عبدالله بن‌عمر و حضرت عبدالله بن زبیررضی الله عنهم با او همراه بودند. تعداد مسلمانان به بیست هزار نفر می‌رسید. و لشکر کفّار مشتمل بر دویست هزار نفر جنگجو بود. در محلّی بنام «سُبیطِله» هر دو لشکر رو در روی هم قرار گرفتند. حضرت عبدالله بن زبیر ؓ وقتی دید «جرجیر» سوار بر اسب تیز رو در پشت سر لشکر به فاصله‌ی یک زمین خالی از لشکرش نشسته است و دو دختر او را با پرهای طاوس سایه کرده‌اند. عبدالله بن زبیر ؓ برگشت و با امیر لشکر ابن ابی السرح به گفتگو پرداخت و با کسب اجازه از وی سی نفر اسب سوار را با خود همراه کرد وبه سوی «جرجیر» حرکت کرد. حضرت زبیر با یک حمله، گروه دفاعی او را در هم شکست و خود را به «جرجیر» رساند. «جرجیر» سوار بر اسبش شد و پا به‌فرار گذاشت. حضرت ابن زبیر ؓ نیزه‌ای به‌سوی او شیلّک کرد که در اثر آن «جرجیر» به زمین افتاد. حضرت ابن زبیر سرش را از تن او جدا ساخت و آن را با سرِنیزه‌اش بر داشت. از آن طرف مسلمانان حمله سختی را علیه کفار آغاز کردند. بدین‌ترتیب کفّار شکست خوردند و عقب نشینی کردند. در این جنگ مسلمانان به غنایم بیشماری دست یافتند. هر اسب سواری سه هزار دینار از مال غنیمت سهم دریافت کرد.

در همین سال حضرت عبدالله بن عامر ؓ «اصطخر» را فتح نمود امیر مقدمة الجیش عبیدالله بن معمر بود - این هر دو بزرگوار صحابی بودند- وقتی به«اصطخر» رسیدند جنگ شدیدی در میان دو لشکر درگرفت. عبیدالله بن معمر ؓ در آن جنگ شهید شد. وقتی حضرت عبدالله بن عامر ؓ وضعیّت را چنین دید سوگند خورد اگر شهر توسّط او فتح شود آن‌قدر کفّار بکشد که تا دروازه‌ی شهر از خون کفّار جاری شود. وقتی مسلمانان با سوراخ کردن دیوار شهر در آن وارد شدند و مبارزه در داخل شهر آغاز گردید حضرت عبدالله بن عامر ؓ بسیاری از کفّار را کشت؛ امّا جریان خون دشمن تا دروازه نمی‌رسید. در همین اثناء

یکی به او گفت: تو مردم شهر را تباه کردی! وقتی این را شنید دستور داد بر روی خون‌های آنان آب بریزند تا بدین طریق خون همراه با آب به دروازه‌ی شهر برسد.[1]

داستان دهم

در سال سی وسوّم هجری «قارن» لشکری جرار مشتمل بر چهل هزار جنگجو، از «بادغیس» و «هرات» برای نبرد علیه مسلمانان سازماندهی نمود. حضرت عبدالله بن حازم ؓ به‌همراه چهار هزار تن مجاهد با آنان مقابله کرد و آنان را شکست داد. وی بسیاری از آنان را کشت وبسیاری را به اسارت گرفت.[2]

داستان یازدهم

در سال سی و هفتم هجری حارث بن مرّة فهری ؓ به نواحی هندوستان حمله نمود و تا مکران پیش رفت. بخش‌هایی از بلوچستان و سند را به تصرّف خویش در آورد؛ امّا در یک محل تنگ بر او حمله شدیدی انجام گرفت که به شهادت وی و شهادت تمام همراهانش منجر شد.[3]

داستان دوازدهم

در سال چهل و چهار هجری «مهلب بن ابوصفره» به مناطق هندوستان حمله نمود و تا «قندابیل» پیشرفت و به دشمن خسارات و تلفات سنگینی وارد آورد. و سرانجام خود آنان سالم و غانم برگشتند این اوّلین حمله‌ی وی بود.[4]

۱ - تاریخ اسلام: ۲/ ۱۸۲

۲ - تاریخ اسلام : ۲/ ۱۸۲

۳ - الکامل فی‌التاریخ: ۳/ ۴۳۷

۴ - تاریخ اسلام ذهبی: ۲/ ۲۱۰

داستان سیزدهم

در سال چهل و پنج هجری «عبدالله بن سوار»، «منطقه قیقان» در طبرستان را فتح نمود. و مال و غنایم بی شماری بدست آورد.[1]

داستان چهارهم

در سال پنجاه هجری «سنان بن سلمه» هم بر «قیقان» لشکرکشید. در مقابل آنان نیز دشمن با نیروی بزرگی به دفاع پرداخت. حضرت سنان فرمود: ای مسلمانان! امروز شما را یا مژده ی بهشت است یا مژده‌ی یافتن مال و غنیمت. در این محل الله جل شانه مسلمانان را فتح و پیروزی نصیب کرد. فقط یک نفر از آنان شهید گشت.[2]

داستان پانزدهم

در سال شصت و سه هجری حضرت عقبه بن نافع ؓ به طرف «قیروان» حرکت کرد و بر سوس اقصی (جنوب مراکش) حمله برد و پیروزمندانه باز گشت. به‌هنگام باز گشت وی بین مسلمانان و لشکر سردار «کسیله» آفریقایی درگیری رخ داد که این ماجرا به شهادت حضرت عقبه بن نافع ؓ منجر شد. بعد از شهادت وی حضرت «زهیر بن قیس» به عنوان جانشین و خلیفه‌ی وی تعیین گردید. زهیر ؓ بر لشکر «کسیله» تاخت تا آن‌که آنان را از پای در آورد و نهایتاً با مرگ «کسیله» و کشته شدن جمع بزرگی از لشکریانش، جنگ خاتمه یافت.[3]

۱ - تاریخ اسلام: ۲/ ۲۱۰

۲ - تاریخ اسلام: ۲/ ۲۱۳.

۳ - تاریخ الاسلام: ۲/ ۳۵۳ - ۳۵۴

داستان شانزدهم

در سال هشتاد و چهار هجری حضرت موسی بن نصیر ؒ شهر مشهور «اوریه» را فتح کرد و آن را به تصرّف مسلمانان در آورد و تعداد قابل ملاحظه‌ای از دشمن در این نبرد کشته شدند و پنجاه هزار نفر از آنان به اسارت گرفته شدند. در همین سال محمد بن مروان بر «ارمنستان» یورش برد و عبادتگاها و زمین‌های آنان را آتش زد و به همین مناسبت این سال به سنةالحریق (سال آتش سوزی) نامگذاری شد.[1]

داستان هفدهم

در سال هشتاد و هفت هجری حضرت قتیبه بن مسلمه بر بخش‌هایی از نواحی بخارا حمله آورد و بعد از درگیری شدید، کفّار با شکست مواجه شدند. و مسلمانان اموال کثیری رابه غنیمت گرفتند. در همین سال موسی بن نُصیر ؒ با فرزندش عبدالله، «سردانیه» را به تصرّف خویش در آوردند. همچنین در همین سال خواهرزاده‌ی او به نام ایّوب بن حبیب، «مطحوره» را فتح کرد. و علاوه از دست یافتن به مال و غنایم، سی‌هزار نفر نیز به اسارت گرفت. در همین سال مسلمه بن‌عبدالملک «قمیقم» و «بحیرةالفرسان» را پس از درگیری‌های موفّقیت آمیز فتح کردند. این سال، سال فتوحات مسلمانان بود.[2]

داستان هیجدهم

در سال هشتاد و هشت هجری رومیان لشکری بزرگ را سازماندهی کردند. مسلمه بن عبدالملک با لشکری برای مقابله آنان حرکت کرد. نصرت خداوند متعال آنان را یاری کرد و بسیاری از کفّار کشته شدند. مسلمانان مناطق «جرثومه» و

۱ - تاریخ اسلام: ۳/ ۲۳۴

۲ - تاریخ اسلام: ۳/ ۳۷

«طوانه» را نیز به تصرّف خویش در آوردند. در همین سال «قتیبه بن‌مسـلم» بـرای جهاد بیرون آمد. برای مقابله با او علاوه از ترک‌ها، مردم «فرغانـه» و «صُـعد» هـم بیرون آمدند. لشکر آنان را - که متشکل از دویست هزار نفـر بـود - خـواهر زاده پادشاه چین فرماندهی می‌کرد. امّا قتیبه ﷺ با توفیق و نصرت الهی لشکر و قـدرت آنان را در هم شکست.[1]

داستان نوزدهم

در سال نود هجری حضرت قتیبه بن مسلم با «وزران خداه» بـرای بـار دوّم جنگید. به همین‌خاطر او علیه حضرت قتیبه (ﷺ) ترک‌ها را شورانید و همـراه بـا آنان لشکر بزرگی را سازماندهی کرد؛ امّا الله جل شـانه آنـان را شکسـت داد، و از میدان جنگ آنان را پراکنده ساخت. در همین سال قتیبه ﷺ با مردم «طالقـان» و «خراسان» جنگید و تعداد کثیری را به قتل رسانید. چون‌که آنان عهد شکنی کرده بودند.[2]

داستان بیستم

در سال نود و سه هجری حضرت قتیبه باهلی ﷺ با لشکری بزرگ بـه‌طـور ناگهانی بر اهل سمرقند تاخت. اهل سمرقند از حکّام «تاشقند و فرغانه» اسـتمداد جستند و به‌همین‌خاطر مردم هر دو منطقه به حمایت آنان شتافتند. وقتی حضـرت قتیبه ﷺ از این ماجرا اطّلاع یافت. به عدّه‌ای از افراد نخبه‌ی لشکرش کـه همگـی سوارکار بودند تحت فرماندهی صالح بن مسلم دستور داد در وسط راه آنـان کمـین کنند. آنان چنین کردند وقتی لشکر دشمن بـه نـزد آنـان رسـید افرادی‌کـه در کمین‌گاه‌ها نشسته بودند حمله‌ی شدیدی علیه آنان آغاز کردند که در نتیجه‌ی آن به استثنای چند نفر که جان سالم بدر بردند همگی به قتل رسـیدند و چنـد تـن از

---

۱ - تاریخ اسلام: ۳/ ۲۳۷.

۲ - تاریخ اسلام: ۳/ ۲۴۰- ۲۴۱

آنان که اسیر شده بودند، می‌گفتند: بیشتر کشته شدگان شه زادگان و سـرداران و پهلوانان مشهور ما کفّار هستند. مسلمانان سرهای آنان را جمع کردند و همـراه بـا وسایل و اسباب‌شان به خدمت حضرت قتیبه ﷺ رسانیدند. حضرت قتیبـه ﷺ بـر اهل «سُغد» با استفاده از منجنیق‌ها و لشکرها، حمله برد. اهل شهر مجبور گشـتند صلح کنند. یکی از شرایط صلح این بود که بایـد آنـان زیـورات بتـان خـود را بـه مسلمانان بپردازند. وقتی تمام بتان جمع کرده شدند، یک نمایشگاه بزرگ از بتـان تشکیل داده شد. قتیبه (ﷺ) دستور داد: تمام آن‌ها آتش زده شوند. اهـل شـهر می‌گفتند: هر کس این‌ها را آتش بزند هلاک می‌شود. حضرت قتیبـه (ﷺ) فرمـود: من خودم شخصاً به‌وسیله‌ی دستان خودم آن‌ها را آتش می‌زنم. او با دستان خودش آتش را گرفت و با صدای بلند تکبیر گفت و آن‌ها را سوزاند. آنان بعد از آتـش زدن بت‌ها پنجاه هزار مثقال طلا بدست آوردند. بعد حضرت قتیبه (ﷺ) برادرش را بنام عبدالله به عنوان حاکم آنجا تعیین نمود. و به او دستور داد، هـر وقـت مشـرکی از دروازه داخل شد لازم است بر دست‌های او مهر زده شود. و نزد هرشخصی‌که آهنی یا چاقویی دریافت کردی او را به قتل برسان. و هیچ مشـرکی در ایـن محـل شـب نگذراند. پس از صدور این دستورات به برادرش، او خودش عازم «مرو» گردید.[1]

داستان بیست و یکم

در سال نود و چهار هجری مسلمانان بـه بسـیاری از فتوحـات برجسـته و عظیم الشان مانند فتوحات دوران عمر ﷺ دست یافتند.

داستان بیست و دوّم

در سال نود و پنج هجری فرمانروای مغرب حضرت موسی بن نُصیر (ﷺ) بـه مصر تشریف آورد. او به‌همراه خودش اسیران و غنایم فراوانـی را - کـه از انـدلس بدسـت آورده بـود- آورد و بـه ولیـد تقـدیم نمـود. در آن جنـگ داسـتان‌هـای

---

۱ - تاریخ اسلام : ۳/ ۳۲۶- ۳۲۷.

شگفت‌آوری به چشم می‌خورد مثلاً وقتی یکی از قلعه‌های اندلس با وجود تلاش‌ها و مقاومت‌های مجاهدان فتح نشد، حضرت موسی بن نُصیر (﵀) در جلوی زنان و مجاهدان به صحنه‌ی کار زار بیرون آمد و دست‌های خویش را برای دعا و نیایش به‌سوی پروردگار عالم بلند کرد و آن‌قدر آه و زاری سر داد که مسلمانان نیام شمشیرهای‌شان را شکستند و چنان حمله‌ی شدیدی را علیه دشمن آغاز کردند که به شکست دشمن و فتح اندلس منجرگردید. بعد از فتح اندلس شخصی به محضر موسی بن نصیر آمد و گفت: کسی را با من همراه کن تا خزاین را به شما نشان دهم. او شخصی را با وی فرستاد. آن دو راه رفتند تا به جایی رسیدند او گفت: این‌جا را حفر کنید! بعد از حفر کردن آن محل انباری از یاقوت و زمرّد بیرون آمد که بینندگان از دیدن آن بهت‌زده شدند. در کتب تاریخ قصّه‌هایی عجیب درباره‌ی دفینه‌های بدست آمده از شهرهای اُندلس ذکر شده است.[1]

داستان بیست و سوّم

در سال نود و هشت هجری یزید بن مهلّب به‌سوی طبرستان بیرون رفت. مردم طبرستان درخواست صلح کردند؛ امّا یزید بن مهلب ﵀ درخواست آنان را نپذیرفت و با آنان به جنگ پرداخت و پس از درگیری شدید و طولانی با توفیق و نصرت خداوند متعال آنان را با شکست مواجه کرد. و با ایجاد قرارداد، پرداخت هفت هزار دینار به اضافه‌ی وسایل و اسباب دیگر و برده به عنوان جذیه در هرسال با آنان بر سر میز صلح و مذاکره نشست؛ امّا پس از مدّتی آنان معاهده‌ی صلح را نقض کردند. و یزید را (﵀) فریب دادند. حضرت یزید بن مهلب (﵀) مجدداً بر آنان حمله کرد و تا چندین ماه جنگ با آنان ادامه پیدا کرد. سرانجام آنان مجبور شدند بدست مسلمانان تسلیم شوند چون‌که تمام جنگجویان به قتل رسیده بودند. یزید بن مهلب ﵀ دوازده هزار نفر از آنان را کنار دریای گرگان- دریای خزر- برد و در آنجا

---

۱ - تاریخ اسلام: ۳/ ۳۲۸

به قتل رساند. درآن روز خون کفّار به اندازه‌ای درآن وادی ریخته شد که یزید (﵀) به وسیله‌ی آب‌های مخلوط با آن خون‌ها آسیابش را به چرخش انداخت و آرد آسیاب کرد و نان پخت خورد و بدین شیوه خود را از سوگندش بری ساخت.

در همین سال سلیمان بن عبدالملک بر شهر قسطنطیه حمله کرد. پیش‌تر ذکر آن گذشت. در زمان حضرت عمر بن عبدالعزیز (﵀) به آن لشکر دستور داد از آن‌جا برگردد.[1]

داستان بیست و چهارم

در سال یکصدو بیست و یک هجری مروان بن محمد بر منطقه‌ای از بیت السّریر حمله کرد و برخی از رومیان را به قتل رساند و برخی دیگر را به اسارت گرفت. همچنین بر چند قلعه‌ی دیگر نیز حمله کرد و آن‌ها را تحت کنترل خود گرفت. وقتی او با نیروهایش در قلعه‌ی «غومشک» که تخت شاهی در آن‌جا مستقر بود داخل شد، پادشاه پا به فرار گذشت؛ امّا مردم قلعه با پرداخت جزیه‌ی کافی به مروان به صلح تن در دادند. بعد از آن مناطق «ارز»، «بطران»، «تومان» و «مسدار» را فتح کرد و آن‌ها را تحت قلمرو حکومت اسلامی درآورد.[2]

داستان بیست پنجم

درسال ۱۴۲ هجری قمری پادشاه «طبرستان» معاهده‌اش را با مسلمانان نقض کرد و تمام مسلمانانی را که در آن منطقه سکونت داشتند قتل عام کرد. «حازم بن‌خزیمه»، «ابو الخصیب مرزوق» برای سرکوبی وی عازم طبرستان شدند. آنان قلعه‌ی او را تا مدت مدیدی در محاصره خویش در آوردند؛ امّا نتوانستند آن را فتح کنند. تا این‌که «مرزوق» پس از تفکّر عمیق به یک تدبیر جنگی دست یافت. به همراهانش گفت: مرا بزنید موهای سر و ریش مرا بتراشید! آنان چنین کردند. او ظاهراً فرار کرد و

---

۱ - تاریخ اسلام ذهبی: ۳/ ۳۳۰.

۲ - تاریخ اسلام: ۵/ ۲۶

به نزد آن پادشاه پناه برد و گفت: مسلمانان مرا متّهم ساخته‌اند که نسبت به شما همدردی و محبّت دارم بنابر این با من اینطور رفتار کرده‌اند. اکنون من به‌طور جدّی با شما هستم. من نکات ضعف مسلمانان را به‌شما می‌گویم. پادشاه با شنیدن این سخن بسیار مسرور گشت و او را در زمره‌ی درباریان خود ساخت. پادشاه رفته رفته تحت تاثیر سخنان مرزوق قرار گرفت و فریب خورد تا این که او را دروازه بان یکی از درهای قلعه‌ی خود قرار داد. سپس او مخفیانه در سپاه خود، راه پیدا کرد. و در یک شب معین دستور حمله داد. در همان شب آمادگی حمله گرفته شد و«مرزوق» از داخل دروازه را گشود مسلمانان در شهر داخل شدند. پادشاه مقداری سم خورد وخودکشی کرد. تمام نیروهای پادشاه بدست مسلمانان کشته شدند.[1]

درهمین سال عبدالرّحمن الداخل حاکم اندلس برای مسیحیان یک امان نامه با این محتوا نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم امان نامه‌ای است بر مبنای همدردی و رحم دلی وحفاظت از جان‌ها از طرف امیر معزّز وبزرگوار عبد الرحّمن الداخل برای سران وراهبان رومیان و پیروان آن ها از سایر شهرها واز اهل قشاله وعمّال آنان.

امیر المؤمنین این تعهد غیر قابل تغییر را می‌دهد که تا زمانی که این‌ها بر اطاعت قائم واستواراند و در ادای جذیه به پرداخت این اشیا: ده هزار اوقیه‌ی طلا و ده هزار رطل نقره، ده هزار از بهترین اسب‌ها و ده هزار قاطر و یک هزار زره و یک هزار کلاه جنگی و یک هزار نیزه ... پایبند باشند، در امان هستند؛ البته اگر آن‌ها مسلمانی را به اسارت گرفتند یا مسلمانی را فریب دادند معاهده بین ما وآنان نقض است.

امیر المومنین این امان نامه‌ی پنج ساله را با دست خود نوشته است و آغاز آن از ماه صفر ۱۴۲ می‌باشد.

رومیان بر این معاهده پایبند ماندند؛ امّا همین‌که نواسه‌ی عبدالرّحمن الدّاخل بر اریکه‌ی قدرت نشت، رومیان معاهده را نقض کردند. امیر حکم بن هشام بار دیگر بر آنان حمله برد و آن‌ها را از «طُلیطله» بیرون راند. بنابر این رومیان به قصد جنگ در

۱ - ابن اثیر در الکامل: ۴/ ۳۶۸ - ۳۶۹.

شهر «سموره» گرد آمدند و در آن‌جا هم مسلمانان شدیداً مقاومت کردند و دشمن شکست فاحش خورد. وقتی مسلمانان مشغول جمع آوری غنایم شدند، رومیان بار دیگر بر مسلمانان تاختند و به مسلمانان تلفات سنگینی وارد آورند. به علّت سرمای شدید و خطر بارش باران درآن‌جا، امیر حکم بن هشام در این سال مجبور به عقب نشینی و بازگشت به‌منطقه شد. باز او در سال دوّم با لشکری مجهّز، بر «سموره» حمله کرد و در مسیر راه «سموره» چندین لشکر رومیان را از پای در آورد و پس از دو ماه مسلسل جنگ، شهر «سموره» را فتح نمود. در این جنگ سیصد هزار نفر از رومیان به درک واصل شدند. وقتی خبر این نبرد خونین به پادشاه روم رسید، مجدداً پیشنهاد صلح نمود. امیر حکم طبق با همان شرایط پدر بزرگش پیشنهاد صلح را پذیرفت. و اضافه بر آن، این شرط را هم گذاشت که آن‌ها از خاک، پایتخت خود «رومیه» به اندازه‌ی ساختن توده‌ها در قسمت شرقی قرطبه خاک به دهند. تا ذلّتی باشد بر کفر وعزّتی باشد برای مناره‌ی عظمت اسلام.

از نسل حکم بن هشام عبدالرّحمن ناصر می‌باشد که او در سال ۳۲۵ هجری قمری فتوحات بزرگی به دست آورد. پنجاه سال و نیم بر کرسی حکومت نشست و تمام این دوران را به جهاد وتجهیز لشکرها به پایان رساند. علاّمه ابن ابی‌الفیاض می‌فرماید: وقتی روزهای استراحت وی در دوران امارتش برشمرده شدند جمعاً۱۴ روز شدند.

داستان بیست و ششم

در سال ۱۵۰ هجری قمری سرداری بنام «اسناد سیس» با سیصد هزار جنگجو بر هرات و سیستان تاخت و بیشتر قسمت‌های «خراسان» را به کنترل خویش درآورد. «حازم بن‌خزیمه» جهت مقابله با او بیرون آمد. هر دو طرف با نیروی بزرگی روبروی شدند آنگاه مسلمانان استقامت کردند و نصرت الهی فرود آمد وسپاه اسلام با یک استراتژی خاصّی بر سپاه دشمن غالب آمد و او را شکست داد. هفتاد هزار از آن‌ها به

اسارت مسلمانان در آمدند وبیش از ده هزار نفر کشته دادند. خود «اسنادسیس» به قلعه پناه برد. مسلمانان او را محاصره کرده و دستگیرش کردند.[١]

داستان بیست و هفتم

درسال ١۶٥ هجری قمری هارون الرّشید علیه رومیان لشکر کشید و به شهرهای آنان رخنه کرد تا این‌که به خلیج «قسطنطینیه» نزدیک شد. باز ملکه‌ی رومیان با پرداخت هفتاد هزار دینار تا سه سال تن به صلح داد. پیش‌تر مسلمانان به غنایم و اسیران بی‌شماری دست یافته بودند. مسلمانان آنقدر حیوان وگوسفند غنیمت گرفتند که یک اسب خوب ترکی با یک درهم فروخته می‌شد. یک زره خوب به قیمت یک درهم و بیست شمشیر به قیمت یک درهم فروخته می‌شد. در این نبرد تعداد کثیری از افراد دشمن کشته شدند.[٢]

داستان بیست و هشتم

در سال ٢٣٩ هجری قمری یحی بن علی ارمنی بر روم حمله نمود وتا نزدیکی قسطنطینیه پیشرفت.[٣]

داستان بیست و نهم

در سال ٢٧٠ هجری قمری رومیان با صد هزار نیرو در «طرسوس» فرود آمدند. «یازمان خادم» بر آن شبیخون زد. و هفتاد نفر ازمیان آنان از جمله خود پادشاه کشته شدند. «صلیب الصلبوت» آن‌ها نیز به دست مسلمانان در آمد.[۴]

---

١ - الکامل لابن ایر: ٥/ ٢٨-٢٩

٢ - تاریخ کامل از ابن اثیر: ۶/ ۶۶-۶۷

٣ - تاریخ طبری: ٩/ ١٩٥.

۴ - تاریخ الکامل از ابن اثیر: ٧/ ۴٠۶- ۴٠٧.

داستان سی‌ام

در سال ٢٩٠ هجری غلام زرافه‌ﷺ به‌سوی «طرسوس» حمله کرد تا این‌که به انطاکیه رسید. چهار هزار اسیر مسلمان را از اسارت دشمن نجات داد و همان اندازه مال غنیمت حاصل کرد که برای هر یک اسب‌سوار هزار دینار سهم می‌رسید.[١]

داستان سی و یکم

در سال ٥٠٥ هجری نیروهای متحد صلیبیان شهر «صور» را در محاصره خویش در آوردند و گردا گرد آن سه برج از چوب خشک درست کردند که ارتفاع آن ها هفتاد ذراع بود. در هر برجی هزار نفر جنگجو قرار داشت. آن برج‌ها به دیوار حفاظتی شهر چسبیده بودند. مسلمانان (پس از مدّت‌ها جنگ و درگیری) محافظان یکی ازبرج ها را پراکنده کردند و دور بر آن هیزم انداختند، هیزم ها را آتش دادند وبا شلّیک تیر صلیبیان را از فرود آمدن، مشغول ساختند. بدین ترتیب تمام افرادی‌که داخل برج بودند آتش گرفتند ومردند. بعد مسلمانان دو برج دیگر را با ریختن نفت آتش زدند.[٢]

داستان سی و دوّم

در سال ٥۴٣ هجری سه تن از پادشاهان صلیبیان به بیت المقدس آمدند و (طبق رسم خویش) نماز مرگ (بیعت مرگ) خواندند و بعد به «عکاء» برگشتند و بین لشکریان خود هفتصد هزار دینار تقسیم نمودند و به‌سوی سرزمین‌های مسلمانان رخ کردند. نخست آنان با ده هزار اسب سوار و شصت هزار پیاده نظام وارد «دمشق» شدند. مسلمانان برای دفاع بیرون آمدند. دوصد نفر از مسلمانان شهید گشت. در روز دوّم جنگ ادامه پیدا کرد. تعداد کثیری از افراد دشمن کشته شدند و تنی چند از مسلمانان

---

١ - همان: ٧/ ٥٣٣

٢ - تاریخ اسلام: ج ۴/ ل ١٢٨ . الکامل فی‌التاریخ: ١٠/ ۴٨٨.

هم به شهادت رسیدند. در پنجمین روز جنگ سلطان غازی بن اتابک با بیست هزار نیروی سواره نظام برای یاری مسلمانان از راه رسید و پس از آن برادر بزرگوارش سلطان نور الدّین زنگی به‌جمع آنان ملحق گردید. در آن روزها از هر طرف آه وزاری وصدای گریه بود. مصحف عثمانی را به وسط جامع مسجد بیرون آوردند. بچّه ها وزنان با سرهای برهنه به پیشگاه خداوند ناله وگریه سردادند واستغاثه نمودند. چنانکه خداوند متعال فتح و پیروزی نصیب آنان گردانید. یک پادری از میان صلیبیان با موهای بلند و سفید در حالی‌که بر الاغ سوار بود و یک صلیب برگردنش آویزان و دو صلیب دیگر در دست گرفته بود، به صلیبیان گفت: حضرت مسیح علیه السلام به من وعده‌ی فتح دمشق را داده است. تمام صلیبی ها به گرد او جمع شدند و رهسپار شهر دمشق گردیدند. وقتی مسلمانان او را دیدند با اخلاص وشهامت تمام به جلوی رفتند بر او حمله بردند. الاغش را از بین بردند وصلیب‌هایش را آتش زدند. در همان اثنا لشکر امدادی سلطان نورالدین و غازی اتابک زنگی از راه رسیدند و صلیبیان را با شکست سختی مواجه ساختند.(1)

داستان سی و سوّم

در سال ۵۵۲ هجری سلطان نور الدّین زنگی اعلان جهاد کرد. وقتی خبر اعلان وی به مردم دمشق رسید جمعیّتی بزرگ از فقها، صلحا و نوجوانان گرد آمدند. زمانی‌که نور الدّین زنگی با لشکرش بر «آنیاس» حمله کرد وآن را با زور شمشیر فتح نمود، صلیبیان برای امداد «هنفری» حاکم «انیاس» نیروی کمکی گسیل داشتند؛ امّا قبل از آن‌که آنان از راه برسند شهر آن‌ها از بین رفته بود. وقتی زنگی اطلاع یافت که لشکر امدادی رومیان به شهر «طبریّه» رسیده است، با سپاه خود در اسرع وقت به آن سوی راهسپار گردید. وقتی به نزدیکی «طبریه» رسید صلیبی‌ها بر اسب‌های خود سوار شدند و سپاه خود را به چهار دسته تقسیم کردند و بر مسلمانان حمله کردند. نورالدّین

۱ - تاریخ اسلام ذهبی: ۹۰/ ل ۱۳۵- الکامل فی التاریخ: ۱۱/ ۱۲۹- ۱۳۰

باقهرمانان خود فوراً از سواری‌های شان پیاده گردیدند. و با شلّیک تیر آنان را به عقب راندند. آنوقت نصرت الهی فرود آمد و لشکر دشمن به لشکر کشته شدگان واسیران مبدّل گشت. بجز از ده نفر هیچ کس جان سالم به در نبرد. از سپاه مسلمانان فقط دونفر شهید شدند که یکی از آنان چنان قهرمان بود که پس از آن که چهار نفر از قهرمانان دشمن را به درک واصل کرد خودش هم شهید گشت.

وقتی سرها و اسیران دشمن به شهر دمشق آورده شدند. اهل دمشق با گریه وزاری برای سلطان زنگی دعای خیر کردند.(1)

داستان سی و چهارم

در سال ۵۵۳ هجری امیرالمؤمنین عبدالمومن‌بن علی همراه با یکصد هزار نیرو شهر «مهدویه» را از ناحیه‌ی دریا وخشکی در محاصره‌ی خود در آورد. گفته شده است که عرض دیوار حفاظتی آن شهر به اندازه‌ای بزرگ بودکه شش اسب به راحتی می‌توانست از آن عبور کند. قسمت اعظم آن در ناحیه دریا بود. بعد اهل شهر به پرداخت جذیه آماده شدند.

صلیبیان در موسم زمستان به مقصد «صقلیّه» از طریق دریا مسافرت کردند بیشتر آن‌ها در دریا غرق شدند.

داستان سی وپنجم

در سال ۵۵۴ هجری یکصد هزار نیروی تحت قیادت امیرالمومنین «عبدالمومن» به طرف آفریقا حرکت کردند. نام همگی آنان در دفتر وی ثبت شده بود و تعدا بزرگی از کسبه وتجّار و خدمه‌ها با آنان همراه بود. نظم لشکر طوری بود که این جمعیّت بزرگ در میان کشت زارها راه می‌رفتند؛ و به‌خاطر رعب امیر هیچ خوشه‌ای را هم نشکسته و لگد نکردند. خیمه‌ها و بازارهای آنان به اندازه‌ی دو میل زمین اشغال

۱ - تاریخ اسلام ذهبی: مخطوط ۱۵/ ل ۱۷۱

کرده بود. تمام لشکر نمازهای پنج‌گانه را پشت سر یک امام و با یک تکبیر می‌خواندند و هیچ کس از نماز تخلّف نمی‌کرد. تا آن که لشکر به آفریقا رسید و آن را فتح کرد.[1]

داستان سی و ششم

در سال ۵۵۹ هجری بین سلطان نورالدّین شهید و صلیبیان نبردی شدید درگرفت. در آن جنگ، ده هزار نفر از صلیبیان به درک واصل گردید و حاکمان «انطاکیه» «و طرابلس» همراه با تعداد کثیری از لشکریان خود به اسارت مسلمانان درآمدند.[2]

داستان سی و هفتم

در سال ۵۶۹ هجری صلیبیان با لشکری سی هزار نفری متشکّل از نیروی‌های دریایی و زمینی که ناوگان جنگی نیز به‌همراه داشتند به‌طور ناگهانی بر «اسکندریه» هجوم آوردند. مسلمانانی‌که در مرزها وجود داشتند برای مقابله با آنان بپاخاستند؛ امّا حمله‌ی صلیبیان بی‌نهایت شدید بود و در اثر آن بیش از دوصد نفر از مرزداران شهید شدند و بقایای آنان تا به دیوار حفاظتی شهر مجبور به عقب نشینی شدند. صلیبیان از ساعت‌های اوّلیه‌ی روز، جنگ را آغاز کردند سه «دبّابه» وسه «منجنیق» برای پرتاب سنگ‌های بزرگ هم نصب کرده بودند تا آن‌که به‌نزدیکی دیوار شهر رسیدند. مسلمانان با کمال شهامت وجانفشانی آن‌ها را پاسخ می دادند. از غایت شهامت وفداکاری مسلمانان رومیان دهشت زده گشتند. در این وقت سلطان صلاح الدّین در «فاقوس» اقامت داشت. او در همانجا از حمله‌ی صلیبیان اطلاع داده شد. بنابر این لشکر را برای مقابله با رومیان اعزام کرد و در آنجا هم جنگ ادامه می‌داشت. در روز سوّم مسلمانان دروازه ی شهر را گشودند وصلیبیها را غافل گیر کردند. دبابه‌های آنان را آتش زدند و تا عصر آن روز جنگ تن به تن ادامه پیدا کرد. بانصرت خداوند متعال میدان قتل

۱ - تاریخ اسلام: مخطوط ۱۵/ ل ۱۷۳

۲ - تاریخ اسلام ذهبی: مخطوط ۵/ ل ۱۷۶

وشکست رومیان گرم شد. بعد مسلمانان برای ادای نماز دوباره به شهر داخل گشتند وبعد از نماز مغرب با نعره‌ی «الله اکبر» دوباره بر چادرهای آنان تاختند و تعداد کثیری را از دم تبغ گذراندند و بعد به‌سوی دریا روی آوردند. بعضی ازکشتی‌های آن‌ها را در آب غرق کردند وبعضیٰ را نذر آتش نمودند وبعضی دیگر نجات کردند. بجز از تعداد اندکی تمام افراد دشمن اسیر یا کشته شدند. وغنایم قابل ملاحظه‌ای بدست مسلمانان افتاد.[1]

داستان سی و هشتم

در سال ۵۸۳ هجری سلطان صلاح الدّین ایّوبی ﷫ برای جهاد اعلان عمومی سر داد و با لشکری بزرگ به‌سوی طبریّه رهسپار شد وآن را فتح نمود. صلیبیان به‌منظور انتقام جویی لشکرکشی کردند و نیروی کمکی برای آن‌ها از دور و دراز و از تمام شهرهای مسیحی نشین جمع شد. تعداد مسلمانان در آن روز ۱۲۰۰۰ هزار نفر سواره نظام بود. وتعداد کثیری از پیاده نظام‌ها هم همراه بود. وتعداد صلیبیان حول و حوش ۸۰۰۰۰ هزار نفربود. چندین روز نبرد بین دو لشکر ادامه پیدا کرد و نهایتاً جبل حطّین مرکز جنگ قرار گرفت. در آن جنگ بد شانسی صلیبیان به اوج خود رسید. این جنگ به دستگیری بزرگترین سرداران وحاکمان همراه با پادشاه‌شان «کَیّ» منجر گشت. سخن عمادالکاتب در این باره مشهور است: اگر در آن روز به کشته شدگان نگاه می‌شد مردم می‌پنداشتند که تمام لشکر دشمن کشته شده است و اگر به اسیران نگاه می‌شد مردم خیال می‌کردند تمام لشکر دستگیر شده است. حتیّ یکی از سربازان مسلمان با یک طناب خیمه سی نفر صلیبی را بسته بود و آنان را می‌کشاند. در این جنگ قدرت صلیبیان کاملاً فروپاشید. وبزرگترین صلیب مقدّس آنان به دست مسلمانان افتاد. و بادشاه مبارز مشهور آنان بنام «ریجی نالد» هم دستگیر شد.[او یک بار بر کاروان مسلمانان دست یافته وآنان را دستگیر کرده بود، وقتی آنان را به قتل می رسانید به

۱ - تاریخ اسلام ذهبی مخطوط: ۱۵/ ۱۸۹.

خاطر وارد ساختن فشار روحی بر آنان گفته بود: چرا محمّد (ﷺ) را برای نجات‌تان نمی‌خوانید] سلطان صلاح الدین به وی گفت: هم اکنون از جانب محمّدﷺ کمک می‌آید بعد او را به قتل رساند. اسیران این جنگ در بازار دمشق به علّت کثرت آنان به عوض یک جفت کفش فروخته می‌شدند. وقتی قاضی «ابن ابی‌عصرون» وارد دمشق شد صلیب بزرگ مسیحیان در جلویش ذلیل شده بود.

سلطان صلاح الدّین‌ؒ حملاتش را به سایر شهرهای آنان گسترش داد. آن‌چنانکه سپاه او و سپاه برادرش بر شهرهای «ناصریه»، «قیساریه»، «عکا»، «صفوریه»، «شقیف»، «فوله»، «تبنین»، «صیدا»، «بیروت»، «صور» و«عسقلان» یورش بردند و آن‌ها را فتح نمودند. و پس از فتح توابع آن مانند «رمله» وغیره، سلطان صلاح الدّین‌ؒ به مقصود اصلی- بیت المقدّس- روی آورد. نیروهای شکست‌خورده‌ی مناطق «فلسطین» که سلطان فتح کرده بود همگی به «بیت‌المقدّس» پناه جسته بودند. شصت هزار نیرو از صلیبیان برای حفظ کنترل بیت المقدّس جمع شده بود. سپاه اسلام با تمام نیرو و اراده بر صلیبیان تاخت تا این‌که نهایتاً صلیبیان مجبور به درخواست تامین شدند. سلطان درخواست آنان را پذیرفت و قرار گذاشت هر مسیحی مرد ۱۰ دینار و هر زن ۵ دینار و هر کودک ۲ دینار فدیه بپردازد؛ چنانچه تا مدّت چهل روز فدیه را پرداخت نکنند برده خواهند شد. بعد از این قرار داد، روز جمعه‌ی ۲۷ رجب سال ۵۸۳ هجری قمری مسیحیان بیت المقدّس را برای مسلمانان خالی کردند. دوران نود ویک ساله‌ی ظلم و ستم که باعث سرافکندگی امّت اسلامی بود، خاتمه یافت. و بار دیگر خانه‌ی پاک خداوند متعال بدست پاسبانان واقعی آن در آمد و مسجد اقصی نفسی راحت کشید. وقتی سلطان صلاح الدین‌ؒ وارد مسجد اقصی گردید، دید در یک ناحیه‌ی مسجد، خنزیرها بسته شده‌اند و قسمت غربی آن محلّ توالت نظامیان قرار گرفته و محراب مسجد بسته شده است. مسلمانان بلافاصله به پاک سازی مسجد پرداختند و قالین‌های قیمتی در آن پهن نمودند و چراغ‌های زیبا و قیمتی در آن نصب کردند. در اوّلین جمعه‌ی ماه شعبان پس از نودویک سال بار دیگر صدای اذان و خطبه در مسجدالأقصی طنین انداز شد. سلطان‌ؒ در قبّة الصخرة دو رکعت نماز شکر ادا کرد

چونکه بعد از سیّدنا فاروق اعظم‌ؓ خداوند متعال او را برای سعادت فتح بیت المقدس برگزیده بود. تغییراتی که در قبّه صخره توسّط مسیحیان انجام گرفته بود از بین برده شدند. سلطان تقی الدّین‌ؒ شخصاً مسجد را با آب گلاب شستشوی نموده و آن را جاروب کشید وآن را بابوی‌های خوش خوشبو گردانید.[1]

[امروز که پنجاهمین سالگرد اشغال مسجد اقصی می‌باشد. به‌همین‌خاطر حکایات این باب را با فتح و آزادی بیت المقدّس خاتمه دادیم تا عزم و تصمیم هر مسلمان با خواندن این باب - تاریخ غزوه‌ی بدر تا فتح دوّم بیت المقدس- به کرّات همانند عزم راسخ سلطان صلاح الدّین که مسجد اقصی را از لوث خنازیر و... پاک سازی نمود، قاطع و محکم‌تر شود و در این راستا قاطعانه بپاخیزد. اصل در این باره تصمیم قاطع و نیّت درست است. چنین اراده و تصمیمی صاحبش را به نشستن درخانه نمی‌گذارد و تا رسیدن به این هدف او را مضطرب و نا آرام می‌گرداند. با خود می‌اندیشد: سلطان صلاح الدّین همانند ما یک انسان بود؛ امّا دل او مضطرب بود که چرا مسجد اقصی در اشغال مسیحیان باشد؟ در چنین شرایط، مرگ برای ما بهتر است.

در آن روز مسلمانان شکار دو دستگی و تفرقه قرار گرفته بودند. اکثریّت آنان غافل از جهاد، عیّاش و مترفّه بار آمده بودند. در آن زمان هم سفید پوستان اروپای تاریک برای قلع و قمع اسلام و بقای صلیب دست بدست هم داده و اتّحادیه‌ها تشکیل داده بودند. امّا سلطان خواب و آرامش را بر خود حرام گردانید و تخت خود را پشت اسب و بسترش را سجاده‌ی خویش قرار داد و مسلمانان را به سوی جهاد فرا خواند و به علمای بزرگ عصر دستور داد تا در موضوع جهاد کتاب تصنیف کنند و به تمام اکناف جهان اسلام منتشر سازند و جمود منابر و محراب‌ها را بوسیله‌ی بیانات تحریک آمیز سخنوران صاحب عزیمت از بین ببرند. از سویی دیگر شب‌ها پیش پروردگار آه و زاری و التجا می‌کرد و در نیمه شب‌ها توفیق آزادی بیت المقدس را از خداوند خواستار می‌شد. چنان‌که بار دیگر مسلمانان منسجم شدند و نصرت الهی فرود آمد. در نتیجه

۱ - تاریخ اسلام ذهبی مخطوط: ۱۵/ ل ۲۱۰الی ۲۱۴

لشکر جرار صلیبی ها که در آن روزگار غیر قابل شکست پنداشته می‌شد در برابر همت بلند سلطان همانند خانه‌ی عنکبوت قرار گرفت. امروز بار دیگر اوضاع به شکل همان زمان درآمده است؛ کفر جهانی خود را غیر قابل شکست می پندارد. مسلمانان بار دیگر به تشتّت و پراکندگی و جمود مبتلا گشته‌اند. امّا ناگفته نماند که زیر این خاکسترها هنوز اخگرهای فراوان خوابیده است. امّت اسلامی امروز توانایی هر کاری را دارد؛ امّا به فرمانروایی مانند سلطان صلاح الدّین﷬ که پیکر علم وعمل و سوز گداز بود، نیاز است. فرمانروایی که در اراده مانند آهن، در صفای نیّت مانند حوض کوثر، باشد. فرمانروایی که بادیدن وضع امّت قلبش مجروح شود، خود فراموش و خداشناس باشد. بلند پرواز و از منفعت پرستی و ترس بدور باشد. یارش را فقط در آیین مرگ جویا شود و با فقر دوستی کند. امروز از افغانستان عزیز یک نور زیبا به چشم می‌خورد. براستی شاید این همان بدر منیر امّت اسلامی باشد که تاریکی شب‌های طولانی امّت اسلامی را بزداید. فرمانروای شایسته، نصیب ملتّ خوب خواهد شد. کشاورز نمونه، از زمین خوب محصول برداشت می‌کند.

پس امروز تمام امّت اسلامی باید آماده باشد و هر مسلمان باید از دایره ی ذات و نفس خود بیرون آید و لازم است صاحب عزم راسخ ونیت صادق باشد. هر مسلمان باید برای آزادی هر وجبی از سرزمین‌های اشغالی و جهت انتقام هر قطره‌ی خون شهیدان امّت مصمّم باشد. بر مسلمانان امروزی لازم است برای سربلندی و عظمت اسلام عشق آلوده شدن با خاک و خون را در دل‌های‌شان پیدا کنند. آن وقت است که انشاءالله از میان مسلمانان فردی مانند صلاح الدّین و نورالدّین﷬ زنگی ظهور خواهند کرد. خداوند مانند اسلاف ما به ماهم این چنین عزم راسخ و همّت بلند و نیّت درست عطافرماید. آمین!

باب سی و سوّم

بیان فضیلت شجاعت و توانمندی و بیان مذمت ضعف و بزدلی و علاج آن و ذکر برخی از پهلوانان امت

رسول الله ﷺ فرمود: مومن قوی نسبت به مومن ضعیف بهتر و نزد خداوند محبوب‌تر است. و در هر دو خیر وجود دارد. به چیزی حرص داشته باش که تو را نفع(دینی) دهد و از خداوند کمک بخواه و از خود سستی نشان نده. مسلم - مسند احمد- ابن ماجه

از روایات متعددی ثابت است که آن‌حضرت ﷺ از بزدلی به خداوند متعال پناه خواسته است. همچنانکه از انس ﷛ مروی‌است: آن‌حضرت ﷺ (در دعاهایش) این کلمات را می‌گفت: پروردگارا! به تو پناه می‌برم از ناتوانی و کسالت و از بزدلی و از نهایت سال‌خوردگی و از بخل ورزیدن. و به تو پناه می‌برم از عذاب قبر و از فتنه‌های زندگی و موت. بخاری- مسلم

انس ﷛ می‌گوید: آن‌حضرت ﷺ را خدمت می‌کردم و خیلی زیاد این (کلمات) دعاییه را از او می‌شنیدم: پروردگارا ! به تو پناه می‌برم از غم و اندوه و از ناتوانی و کسالت و از بخل ورزیدن و بزدلی و از زیر وام رفتن و از تسلط و قهر مردم.

در این دعاها، اعجاز «جوامع الکلم» رسول‌الله ﷺ به چشم می‌خورد؛ که آن‌حضرت «هم» و «حزن» را باهم آورد زیرا «همّ» یعنی اندوهگین شدن بر حالات و امور آینده. و «حزن» یعنی غمناک شدن بر حالات و امور گذشته. و «عجز» «کسل» را توأماً ذکر نمود زیرا «عجز» عبارت است از آن‌که انسان بر آنچه که می‌خواهد انجام دهد توانایی ندارد. «کسل» عبارت است از آنکه جسم انسان از ادای واجبات شرعی کسالت داشته باشد. «جبن و بخل» را ردیف هم به زبان آورد؛ زیرا بخل یعنی امتناع ورزیدن از سخاوت مال در راه خداوند و جبن یعنی بخل ورزیدن از سخاوت جان در راه خداوند متعال. هم چنین «ضلع الدين و غلبة الرجال» را باهم جمع نمود زیرا اولی باطن انسان را مغلوب و دومی ظاهر انسان را مغلوب خواهد گردانید.

مصعب بن سعد ﷺ می‌گوید: پدرم- سعدبن ابی‌وقاص رض- ما را به خواندن این پنج دعا توصیه می‌کرد و می‌فرمود: آن‌حضرت ﷺ به خواندن آن‌ها توصیه نموده است.(آن دعاها عبارت اند از) الهم انی اعوذبک من البخل و اعوذ بک من الجبن و اعوذ بک أن أردّ الی ارذل العمر و اعوذ بک من فتنه الدنیا – یعنی فتنه الدجّال- و اعوذ بک من عذاب القبر. بخاری- مسلم

در روایتی دیگر از صحیح بخاری این‌گونه آمده است: سعد ﷺ این کلمات دعاییه را به ما می‌اموخت همانگونه که نوشتن را به ما می‌آموخت.

در روایتی آمده است: آن‌حضرت ﷺ پس از هر نماز این دعاها را می‌خواند.

توضیحاتی درباره‌ی «شجاعت»

استحکام و پختگی قلب را بر اجرای آنچه که تصمیم می‌گیرد، شجاعت می‌گویند. و همین چیز است اساس و بنیاد دست یافتن به هر نوع کمال و رسیدن به درجات بلند انسانی.

البته استحکام قلب آنگاه ممکن است که طبیعت انسان صحیح و در درجه‌ی اعتدال باشد. چنانچه نیروی طبیعت از درجه‌ی اعتدال فراتر باشد آنگاه خواه مخواه سبب تهّور و بی‌باکی خواهد شد. و اگر از درجه‌ی اعتدال پایین تر باشد آن‌وقت سبب بزدلی و ترس قرار خواهد گرفت. تهور و بزدلی هردو مذموم اند. درجه‌ی متوسط بین افراط و تفریط که شجاعت نام دارد محمود است. بنابر این سعی شود تا همواره طبیعت صحیح و معتدل باشد و به افراط و تفریط دچار نشود.

بزدلی یک بیماری گندیده و لازم به علاج است، لذا مطالبی پیرامون علاج آن در سطور آتی نگاشته می‌شود.

علاج بزدلی آنگاه ممکن است، آن اسبابی را که موجب اختلال تعادل طبیعت اند و در نهایت سبب بزدلی می‌شوند، باید خاتمه داد.

بیان بعضی از اسبا ب بزدلی و علاج آن

یکی از اسباب بزدلی جهالت و عدم آگاهی می‌باشد. می‌توان آن را با تجربه و شناخت مسلسل ازاله نمود. یکی دیگر از اسبات بزدلی را ضعف و ترس می‌توان بر شمرد. علاج این نوع بزدلی آن است می‌بایست همان عمل مکرّراً انجام داده شود تا بزدلی کلاً از بین برود. آنچنانکه از روی تجربه ثابت گردیده است امامت، خطابت و سخن گفتن در جلوی حکّام در ابتدا مشکل و شرم آور است و مبتدی مرعوب می‌شود و زبان او گرفته می‌شود؛ امّا پس از تمرین طولانی آن ترس و رعب از بین می‌رود و او در اندرون خود احساس قوّت می‌کند؛ زیرا نزد جمهور علما طبایع قابل تغییر می باشند کما این که بچّه ی مار افسان را می‌بینیم که او خطرناک ترین مارها را بدون هیچ ترسی با دست می‌گیرد چون که این عمل برایش عادی شده است؛ امّا شجاع‌ترین انسانی که با مارها سروکاری ندارد این جرات را ندارد. هم‌چنان می‌بینیم پس از آموزش کوتاه مدّت حیوانات و درندگان وحشی با بعضی انسان‌ها انس می‌گیرند با وجود اینکه این خلاف فطرت و طبیعت ابتدایی آن‌ها است. هکذا وقتی بعضی از جانوران به جنگیدن آموزش داده می‌شوند، می بینیم که برخلاف فطرت با هم نوعان خود می‌جنگند و آن‌ها را شکار می‌کنند. همچنین به وسیله‌ی آموزش، ایجاد الفت و دوستی بین دو دشمن؛ مانند موش و گربه برخلاف طبع آن‌ها امکان‌پذیر است. کما اینکه من خودم بارها مشاهده کرده‌ام که موش بر سر گربه سوار می‌شود وپایین می‌آید و گربه بر او حمله نمی‌کند و موش نیز از ترس او فرار نمی‌کند. همینطور گربه باسگ بر خلاف طبعت آن، انس پیدا می‌کند. وقتی طبع حیوانات و درندگان دراثر تربیت و آموزش این‌گونه تغییر پذیر است. پس طبیعت انسان نیز به طریق اولی خیر و شرّ را می پذیرد؛ چراکه در طبیعت او این ماده به ودیعت گذاشته شده است. بنابر این طبیعت انسان نسبت به طبع حیوانات اشیا را بهتر می‌پذیرد.

یک نکته‌ی مهمّ

یقین داشتن بر فتح و کامیابی، در قلب انسان قوّت و شجاعت می‌آفرینـد. چنانکه از سیدنا علی ﷺ سوال شد: چگونه بر بزرگ‌ترین پهلوانان غالب مـی‌آیـی؟ فرمود: هرگاه با یکی بر خورد می کنم نخست (گمانم را بدان سو هدایت می‌کنم کـه من ... من او را خواهم کشت. و طرف مقابل هم این‌گونه گمان می‌کند کـه او بدسـت من(علی) کشته خواهد شد. پس من و او در قتل او همکار (یـا همفکـر مـی‌شـویم. بعضی از مجاهدان گفته‌اند: در دوران جنگ دل‌های‌تان را پر از جرأت کنیـد! زیـرا این، سبب کامیابی بر دشمن است.

از سخن قدماء است که هرکس دشمنش را مرعوب ساخت گویـا او لشـکر بزرگی برای خود مجهّز نمود. اگر از دریچه‌ی تجربه بنگریم خواهیم دیـد کـه آمـار کشته شدگان در اثر عقب نشینی و گریختن، فراتر از آمار کسانی است که در اثـر پیشروی و جلو رفتن کشته شده‌اند.

وساوس وخیالات را از دل بیرون رانـدن و پـیش روی کـردن سـبب فـتح وپیروزی است. و عقب نشینی کردن سفره‌ی مرگ است که در نتیجه‌ی آن دشـمن روحیّه می‌گیرد. بیرون راندن ترس یک چیز از قلب فقط با شجاعت بـه‌خـرج دادن ممکن است. مثلاً اگر بخواهی چیزی را صدقه کنی برای چند لحظه طبیعت پریشان و دل ضعیف می‌شود و نفس می‌گوید: اگر این را صدقه کنی فردا خودت به آن نیـاز پیدا می‌کنی. شیطان تو را از فقر و فاقه می‌ترساند، امّا اگر بـر اراده‌ی خـود مصـمّم باشی و دلت را مستحکم کنی وساوس از دلت خارج می‌شوند و بجای ضعف و فقر در دل قوّت محسوس می شود. به همین خـاطر در حـدیث ذیـل الـذّکر ایـن انسـان قوی‌ترین و شدیدترین مردم گفته شده است.

حضرت انس ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می کند: وقتی خداوند متعال زمـین را آفرید، زمین تکان می‌خورد و حرکت می‌کـرد. خداونـد متعـال بـه منظـور آرام ساختن وی کوه‌ها را بر آن فرو کوفت. زمین آرام گرفت. وقتـی فرشـتگان سـختی وشدّت کوه‌ها را دیدند تعجب کردند وگفتند: پرودگارا! آیا مخلوقی قوی‌تر وشدیدتر

از کوه‌ها آفریده‌ای! فرمود: بله! آن آهن است. فرشتگان عرض داشتند: آیا از آهـن هم مخلوقی قوی‌تر آفریده‌ای! فرمود: بله! آن آتش است (باز) فرشتگان گفتند: آیـا از آتش هم مخلوقی قوی‌تر آفریده‌ای! فرمود: بله! آن آب اسـت. فرشـتگان سـوال کردند: آیا از آب هم مخلوقی قوی‌تر آفریده‌ای! فرمود: بله! آن باد است. فرشـتگان گفتند: آیا از باد مخلوقی شدیدتر آفریده‌ای! فرمود: بله! آن انسانی است که با دست راست صدقه می کند به‌گونه‌ای که دست چپ از آن آگاه نشود.[۱]

از این حدیث این نکته ثابت می‌شود که انسانی‌که تـوان اخفـای صـدقه را دارد او قوی‌ترینِ مخلوقات است. مراد از این قدرت قدرت جسمانی نیسـت؛ بلکـه قدرت قلب است بر انجام آنچه که او اراده کرده است. این نـوع اسـتحکام قلبـی، شجاعت نام دارد.

امام ابوبکر طرشوشی ﷺ می‌فرماید: انسان به وسیله‌ی نیروی قلب می‌تواند از دستورات خداوندی فرمانبرد و از منهیّات وی باز آید. بوسیله‌ی نیروی قلب انسان می‌تواند تمام خوبی‌ها را بدست آورد و به‌وسیله آن مـی‌توانـد از غلامـی نفـس واز آلودگی به آن محفوظ بماند. بوسیله‌ی استحکام قلب انسان می‌توانـد در برابـر آزار همنشین و دوست خود شکیبا باشد. با قدرت قلب انسان می‌تواند اسرار را مخفـی نگه‌دارد و از ذلّت نجات کند. با داشتن نیروی قلب انسان می‌تواند در کارهای دشوار بی‌باکانه اقدام کند. با استحکام دل می‌توان کارهای ناپسندیده را تحمّل کـرد و بـا قوّت قلب می‌توان در برابر اخلاق و عادات (بد) مردم صبر کرد. با قوت قلب انسـان می‌تواند هر تصمیم و اراده‌ی عقل و فکر خویش را به اجرا درآورد. بـه‌وسـیله‌ی آن می‌توان در بر خورد با افرادی که دل نسبت به آن‌ها مملـو از حسـد وکینـه اسـت خندید و خوشرویی کرد. چنان‌که ابودرداء ﷺ می‌فرماید: مـا در جلـوی بعضـی از مردم می‌خندیم حال آن‌که دل ما آن‌ها را لعنت می‌کند. حضرت علـی ﷺ فرمـود:

---

۱ - ترمذی: ۵/ ۴۵۴ ش۳۳۶۹.

بعضی دست‌ها را مصافحه می‌کنیم در حالی‌که ما قطع کردن آن‌ها را لازم می دانیم. «در مواردی که شرعاً جواز دارد بدون شک این بزرگترین شجاعت است...»

شجاعت در دوران جنگ سه صورت دارد. ۱- وقتی دو لشکر رو در روی هم قرار می‌گیرند و لحظات جنگ فرا می‌رسد، او به میدان جلو می رود و ندای هل «من مبارزٍ» سر می‌دهد. ۲- وقتی جنگ آغاز می‌شود وصف‌ها به هم می‌خورند می‌کنند. هیچ کس خبر ندارد مرگ از کدام ناحیه به سراغش می‌آید. در این هنگام او حواس باخته نمی‌شود و با کنترل کامل بر نفسش، می‌جنگد. ۳- آنکه اگر مجاهدان عقب نشینی کنند او به‌دنبال آنان می‌دود و آنان را به بازگشت ترغیب و تحریک می‌کند و با سخنان ایمان افروز و بیانات تحریک آمیز به آنان روحیّه می‌بخشد و بدین ترتیب آنان را برای حمله مجدّد آماده می‌سازد. این شخص با شجاعت‌ترین آنان است. به همین خاطر گفته شده است: جنگجو در پشت سر فرار کنندگان؛ مانند استغفار کننده نسبت به غافلان است.[1] بدانید شجاع‌تر از همه کسی‌است که بر بزرگترین دشمن خود (نفس) غالب آید. چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرمود: بزرگترین دشمن تو آن است که در میان دو پهلوی تو قرار دارد.[2]

پس هرکس هوای نفسش را تابع شرع بگرداند در هرجا که شریعت اجازه‌ی عبور داده است از آن‌جا عبور کند و در هر چیز که شرع دستور توقّف داده است آن‌جا توقّف کند این شخص بزرگ‌ترین شجاع است؛ و امّا آن‌شخص که هرکاری که دلش می‌خواهد خواه جایز باشد یا نا جایز، انجام می‌دهد چنین شخصی قطعاً شجاع گفته نمی‌شود بلکه او شهوت‌پرستی محض مانند گرگ، خنزیر و الاغ است. رسول‌الله ﷺ فرمود: بهادر آن کس نیست که طرف مقابلش را زمین بزند بلکه شجاع آن‌کسی است که بتواند در وقت خشم نفسش را کنترل نماید.[1]

---

۱ - سراج الملوك.

۲ - بیهقی باسناد ضعیف.

۱ - بخاری: ادب/ باب الحذر من الغضب- مسلم: البر والصلة / باب فضل من يملك نفسه عند الغضب ش۲۶۰۹.

این حدیث در روایت ابن حبان با این الفاظ آمده است: قوی آن کس نیست که بر مردم غالب آید، بلکه آن است که بر نفس خود غالب آید.

بزدلی برای انسان هلاکت است و شجاعت برایش یک سپر است. به‌همین‌خاطر در حدیثی بزدلی بدترین بیماری قرار داده شده است.

رسول‌الله ﷺ فرمود: بدترین چیز در وجود انسان نهایت بخل و نهایت بزدلی است.[1]

بز دلی در واقع نتیجه‌ی شک وتردید نسبت.به تقدیر الهی وسوء ظنّ به خداوند متعال است؛ زیرا هرکس یقین داشته باشد که مرگ پیش از وقت مقرره‌اش نمی‌آید و خداوند در قرآن درست گفته است: موت قبل از وقتش نمی‌آید، پس چنین شخصی هیچوقت بزدلی و راه فرار را در پیش نمی‌گیرد. چنانچه او به تقدیر شک داشته باشد و کلام خدا را صادق نپندارد آن وقت او بزدل می‌شود و گمان می‌کند که از نشستن در خانه مرگش به‌تاخیر می‌افتد یا عمرش طولانی‌تر می‌شود. حالانکه مرگ پدیده‌ای است که هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود؛ جز آن‌که تقدیر عوض شود وتقدیر(در این‌باره) مبرم است و تغییر نخواهد کرد.

رسول‌الله ﷺ به ابن عبّاس ﷺ گفت: ای پسر! همانا تو را چند سخن می‌آموزم ... خدا را یاد کن او تو را یاد می‌کند و او را در جلوی خودت می‌بینی! هرگاه سوال کردی پس صرفاً از خدا سوال کن! هرگاه کمک خواستی فقط از خداوند متعال کمک بخواه! بدان! اگر تمام امّت جمع شوند تا به تو سودی برسانند، هیچ سودی را نمی‌توانند به تو برسانند؛ مگر آنچه را که خداوند متعال مقدّر کرده است. و اگر تمام مردم جمع شوند تا به تو زیانی برسانند هیچ زیانی به تو نمی‌توانند برسانند؛ مگر آنچه را که خداوند بر تو نوشته است. قلم برداشته شده و صحیفه‌هاخشکیده‌اند.[1]

---

۱ - ابداؤد: جهاد/ باب فی الجرأة والجبن، ۳/ ۲۶ش ۲۵۱۱.

۱ - ترمذی: صفة القيامة، ۴/ ۶۶۷، ش۲۵۱۶- شعب الایمان: ۱/ ۶۰.

در روایت بیهقی آمده است: همانا آنچه از تو خطا شدنی است هر گز تو را نخواهد رسید. و هرآنچه که به تو رسیدنی است، هر گز از تو خطا نخواهد کرد. بدان! نصرت وابسته با صبر است و فرج بعد از مصیبت است و هر تنگی یک آسانی به‌دنبال دارد.

شجاعت فوق العاده‌ی آن‌حضرت ﷺ

شجاع‌تر و قوی‌القلب‌تر از میان تمام انسان‌ها علی الاطلاق سیدنا جناب محمد مصطفی ﷺ است. او در چنان صحنه‌هایی خطرناک حضور داشته و استقامت نموده است که بزرگترین قهرمانان آن صحنه را ترک نموده و پا به فرار گذاشته‌اند؛ امّا آن حضرت ﷺ با کمال شهامت و بهادری بدون تزلزل و پشت دادن مقاومت کرده است. هیچ یکی از پهلوانان جهان نیست که با ناتوانی و فرار مقطعی مواجه نشده باشد به استثنای رسول خدا ﷺ که برایش فرار وتزلزل خیلی بعید، بلکه محال بوده است. بدون شک خداوند راست گفته است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [قلم: ۴]

ترجمه: و هرآیینه تو بر خویی بزرگ هستی!

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید: رسول‌الله ﷺ از همه زیباتر و سخی‌تر و شجاع‌تر بود. چنان‌که مردم شبی در مدینه منوره صدایی مهیب را شنیدند. عدّه‌ای به سوی آن صدا شتافتند. آنان رسول‌الله ﷺ را دیدند که از آن طرف دارد برمی‌گردد؛ زیرا او جلوتر از مردم بسوی آن صدا رفته بود. - آن‌حضرت ﷺ بر اسب ابو طلحه رضی الله عنه سوار بود و به طرف ما تشریف می‌آورد و شمشیرش بر گردن مبارک آویزان بود و می گفت: نترسید! نترسید![1]

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: هیچ‌کس را از رسول‌الله ﷺ شجاع‌تر، دلیرتر، سخی‌تر و راضی‌تر ندیده‌ام.[2]

---

۱ - بخاری: جهاد، باب الحما ئل وتعليق السيف -- مسلم: فضائل، باب فی شجاعة النبی ص ۴/ ۱۸۰۳ش۲۳۰۷.

۲ - نسائی در سنن کبری.

علی رضی الله عنه می‌فرماید: هرگاه جنگ شدّت می‌گرفت و میدان کارزار گرم می‌شد ما به رسول الله ﷺ پناه می‌بردیم. هیچ یکی از ما نسبت به رسول خدا ﷺ به دشمن نزدیک‌تر نمی‌بود. در روز جنگ بدر ما به رسول الله ﷺ پناه گرفته بودیم و او ازهمه‌ی ما به دشمن نزدیک‌تر بود. درآن روز آن‌حضرت ﷺ از همه‌ی مردم جنگ آورتر بود. و بعد شجاع‌تر درآن روز کسی بود که به رسول خدا ﷺ نزدیک‌تر بود؛ زیرا او به دشمن نزدیک‌تر بود. عمران بن‌حصین رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه جنگ با دشمن در می‌گرفت رسول الله ﷺ از تمام (لشکر) جلوتر آغاز به جنگ می‌کرد.

شخصی از بنی قیس به براء بن عازب رضی الله عنه گفت: آیا شما در روز حنین (رسول‌الله) را تنها گذاشتید و فرار کردید؟! براء رض گفت: رسول‌الله ﷺ هر گز فرار نکرده است. افراد قبیله‌ی هوازن در آن روز تیراندازی کردند. وقتی ما بر آن‌ها حمله بردیم آن‌ها پا به‌فرار گذاشتند. ما مشغول جمع آوری غنایم بودیم که آن‌ها ما را زیر تیر باران گرفتند. رسول‌الله ﷺ را دیدم که بر قاطرش سوار بود و ابوسفیان لگام اسبش را گرفته بود. آن‌حضرت ﷺ می‌گفت: انا النّبی لا کذب - انا بن عبدالمطّلب[1]

در روایتی براء بن عازب رضی الله عنه می‌فرماید: قسم به خدا هرگاه جنگ شدّت می‌گرفت ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌گرفتیم. شجاع‌تر از میان ما کسی بود که در نزدیکی رسول‌الله ﷺ به نبرد می‌پرداخت. وقتی ابی بن خلف در روز جنگ احد آن‌حضرت ﷺ را دید، گفت: اگر محمد نجات کند من نجات نخواهم کرد او (قبلاً) به رسول اکرم ﷺ گفته بود: من یک اسب دارم و روزانه آن را یک فرق ذرّت می‌خورانم. سوار برآن محمد (ﷺ) را به قتل می‌رسانم. رسول‌الله ﷺ به او گفته بود: انشاءالله من تو را خواهم کشت. روز جنگ احد ابی بن خلف به‌سوی آن‌حضرت به نیّت سوء شتافت. چند نفر از مسلمانان برای جلوگیری از وی به جلو رفتند. رسول الله ﷺ فرمود: اجازه‌اش دهید تا بیاید. آن‌حضرت ﷺ نیزه‌ای از دست حارث بن صمه گرفت و به گردن او زد او چندین بار به زمین افتاد. در روایتی آمده است: یک پهلویش

---

۱ - بخاری: مغازی، باب قول الله ویوم حنین الخ ۵/ ۹۹ - مسلم: جهاد، باب غزوة حنین، ۳/ ۱۴۰۱ ش ۱۷/۶.

شکست و با حالت زخمی به سوی مشرکان برگشت وگفت: محمد مرا کشت. مشرکان گفتند: نه هیچی نشده است زخم مهمّی نیست. گفت: اگر این زخم من بر تمام مردم می‌بود همه را هلاک می‌کرد؛ مگر نمی‌دانید! محمد(ﷺ) گفته است که مرا به‌قتل می‌رساند. به خدا قسم اگر او بر من آب دهان می‌انداخت من می‌مردم.- این ملعون در بازگشت در محل«سرف» به درک واصل شد.

در سنن ابوداود آمده است: آن حضرت ﷺ با «رکانه» پهلوان کشتی گرفت و او را به زمین خوابانید.

طبق روایت حافظ مزّی ؒ رسول‌الله ﷺ دو یا سه بار «رکانه» را به زمین خوابانید. طبق روایتی همین چیز سبب اسلام آوردن «رکانه» شد.[1]

زبیر ؓ می‌گوید: «رکانه» بزرگترین پهلوان از میان تمام مردم بود.

شجاعت رسول الله ﷺ آن‌قدر عیان است که اصلاً نیاز به بیان ندارد. آن‌چه از شجاعت آن‌حضرت ﷺ بیان گردید شمّه‌ای از دریای بیکران شجاعت رسول‌الله ﷺ بود. تفاصیل بیشتر را در کتاب‌های مغازی و سیرت باید جستجوی نمود.

برای درک شجاعت، استحکام قلب و سکون آن‌حضرت ﷺ کافی‌است اندکی به داستان معراج اندیشید. آنگاه که آن‌حضرت ﷺ در پیشگاه احکم الحاکمین قرار گرفت و با اوتعالی به راز و نیاز پرداخت.

همچنین بعد از رسول خدا ﷺ قهرمانان امّت او گرچه بی‌شماراند. اما برخی از یاران برگزیده‌ی آن‌حضرت و برخی از سایر پهلوانان امت ذکر خواهند شد.

خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ افضل الخلایق بعد النّبین سیدنا صدیق اکبر ؓ

محمد بن عقیل ؒ می‌گوید: یک بار سیدنا علی ؓ از مردم پرسید: از میان تمام مردم چه کسی شجاع‌تر است؟ مردم گفتند: ای امیرالمومنین! شجاع‌تر از همه شما هستید! علی ؓ فرمود: تا جایی که من می‌دانم کسی را به مبارزه دعوت نداده‌ام الا آنکه کاملاً به حسابش رسیده‌ام، امّا شجاع‌تر ازهمه ابوبکر صدیق ؓ

١ - ابوداوُد: لباس، باب فی العمائم، ۴/ ۳۴۰ ش۴۰۷۸.

است. در غزوه‌ی بدر وقتی برای آن‌حضرت ﷺ خیمه‌ای نصب کردیم باهم گفتیم: چه کسی با رسول الله ﷺ می‌ماند تا یکی نسبت به وی سوء قصدی نکند. به خدا قسم درآن روز این افتخار فقط نصیب ابوبکر صدّیق گردید او با شمشیر برهنه‌اش بالای سر رسول الله ﷺ ایستاد. حضرت علی ؓ می‌افزاید: یک‌بار مشرکان قریش در مکه دور و بر آن‌حضرت ﷺ گرد آمدند یکی او را می‌کشید و دیگری او را هُل می‌داد و به او می گفتند: آیا همه‌ی معبودان را یکی قرار داده‌ای! قسم به خدا درآن روز هیچ کس از ما بجز از صدیق یارای دفاع از آن‌حضرت ﷺ را نداشت. فقط او بود که به جلو آمد یکی را می‌کشید و یکی را هُل می‌داد و یکی را می‌زد تا آن‌که آنان را از دور و بر رسول خدا ﷺ پراکنده ساخت و درحالی که می‌گفت: وای بر شما آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است. بعد علی رض گفت: ای مردم! شما را به خدا! آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر صدّیق ؓ؟ مردم سکوت کردند: علی ؓ به آنان گفت: چرا پاسخ نمی‌دهید؟ به خدا سوگند! یک لحظه از زندگی ابوبکر صدیق بهتر از پرشدن زمین از اعمال مومن آل فرعون است؛ زیرا او ایمانش را کتمان کرده بود و ابوبکر ؓ ایمانش را علنی کرده بود.[1]

مصنّف ؒ می‌گوید: سیّدنا علی ؓ راست گفته است. بعد از رسول الله ﷺ از همه شجاع‌تر ابوبکر صدیق ؓ بوده است. استحکام قلب و قاطعیّت و قوّت حواس او را از موقف او در غزوات احد، بدر، خندق و صلح حدیبیه باید سنجید! (سفر هجرت سر تا سر حاکی از شجاعت، قاطعیّت و نیروی قلبی صدیق اکبراست).

مظهر کامل شجاعت و قاطعیت او روز وفات رسول‌الله ﷺ می‌باشد. در آن لحظات زلزله آفرین زمانی که اغلب صحابه حواس باخته شدند: ابوبکر ؓ تنها کسی بود که کاملاً بر حواس خود مسلط بود و امت را از سر درگمی نجات داد. بدون تردید اگر درآن روز صدّیق نمی‌بود «والله أعلم» امّت چه حالتی پیدامی‌کرد. همچنین موقف پیامبر گونه‌ی‌شان درباره‌ی مرتدان و مدعیان نبوت و منکران زکات

١ - مجمع الزوائد: ۹/ ۴۶.

دلیلی واضح و آشکار بر فراست ایمانی وقاطعیّت وی می‌باشد. چنانکه وی کوچک‌ترین خلأیی را در دین تحمل نمی‌کرد. هزاران رحمت خداوند بروی باد.

حامی دین مبین اسلام امیرالمونین سیّدنا عمر بن الخطاب ﷺ

برای درک شجاعت و نیروی ایمانی وی فقط این کافی است که درکتب (سماوی) گذشته او به «کوه آهن» نام گرفته است.

رسول الله ﷺ فرمود: ای ابن خطّاب قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی اوست شیطان در هر کوچه‌ای که تو را به بیند، آن کوچه را ترک می‌کند و به کوچه‌ای دیگر راه می‌رود.(۱)

رسول خداﷺ درحق ایشان چنین دعا کردند: پروردگارا! اسلام را به‌وسیله‌ی عمر بن خطاب تقویت بفرما!۲

عبد الله بن مسعود ﷺ می‌فرماید: «از زمانی که عمر مشرف به اسلام شد ما عزّت‌مند قرار گرفتیم».(۱)

ابن مسعود ﷺ می‌گوید: »پیش از اسلام آوردن عمر (ﷺ) ما نمی‌توانستیم در کعبه الله علناً نماز بخوانیم؛ اما همین‌که عمر ﷺ مشرّف به اسلام شد با قریش جنگید تا آن‌که در کعبة الله نماز خواند و ما هم همراه او نماز خواندیم».(۲)

ابن عبّاس ﷺ می‌فرماید: «وقتی عمر مشرف به اسلام گشت مشرکان با همدیگر می‌گفتند: اکنون مسلمانان از ما انتقام خواهند گرفت».(۳)

---

۱ - بخاری: مناقب، باب مناقب عمرض ۴/ ۱۹۹ - مسلم: فضائل الصحابه، باب من فضائل عمر، ش۲۳۹۶.

۲ - مجمع الزوائد: ۹/ ۶۱.

۱ - بخاری: مناقب، مناقب عمر.

۲ - سیرة ابن هشام: ۱/ ۲۹۴.

۳ - الرياض النضرة فی مناقب العشرة : ۱/ ۱۹۷.

عمر ﷺ خیلی شجاع بود کارنامه‌های شجاعانه‌ی او برای اقتدار وعظمت اسلام بی‌شماراند. بخاطر عدم طوالت کتاب از ذکر تمام آن‌ها صرف نظر کردیم.

ابن مسعود ﷺ می‌فرماید: عمر ﷺ با یک جنّ کشتی گرفت و آن را تا سه بار بر زمین زد.(۱)

علی ﷺ می‌فرماید: «ما معتقد بودیم شیطان از آن‌که عمر را به گناه وادارد از او می‌ترسید».(۲)

عایشه رضی‌الله‌عنها به نقل از رسول‌الله ﷺ می‌گوید: «شطان از صدای قدم (راه رفتن) عمر ﷺ می‌ترسد».

در تاریخ قرطبی آمده است: «عمر ﷺ با دست راستش گوش چپ خود را می‌گرفت پرید و بر اسبش قرار می‌گرفت بدون این که دستش را با چیزی بگیرد.(یعنی در سواکاری خیلی مهارت داشت)

الگوی حیا و غیرت سیدنا عثمان بن عفان ﷺ

تحمل سختی‌ها در خانه‌ای ثروتمند در زندگی مکی و دو بار هجرت کردن به‌سوی حبشه و مدینه‌ی منوره و در صلح حدیبیه تعیین شدن به‌عنوان نماینده‌ی آن حضرت ص جهت انجام مذاکرات صلح؛ تمام این‌ها دلایل آشکاری هستند برای شجاعت و بهادری آن بزرگوار. در صفحات گذشته حدیثی از آن‌حضرتﷺ نقل شد بدین مضمون: «هرکس بر اخفای صدقه توانا باشد او بزرگ‌ترین وقوی‌ترین انسان است. بنابر این هیچ صبح وهیچ شام او از صدقه‌ی مخفیانه خالی نبوده است. برای مصالح اسلام مبالغ هنگفت پرداختن نشانه‌ی قوت قلب و استحکام ایمان می‌باشد. چنانکه او درآخرین لحظات عمرش بدون تردید کارنامه‌ی شجاعانه‌ای از خود نشان دادند که با وجود داشتن قدرت برای حفظ جان خویش اجازه نداد در شهر پیامبر

---

۱ - ریاض: ۱/ ۲۰۹

۲ - ریاض: ۲۰۸.

ص خون ریزی شود و جنگ داخلی بین مسلمانان رخ دهد. و در عین حال مطابق وصیت پیامبر ﷺ قمیص خلافت را هم از تنش خلع نکرد.}

سردمدار شجاعت امیر المؤمنین سیدنا علی بن ابی طالب ؓ

او از میان تمام صحابه در شجاعت از یک شأن امتیازی بر خوردار بود. در غزوه‌ی بدر او بیست سال سنّ داشت. رسول‌الله ﷺ پرچم اسلام را به او سپرد.

علامه ابن عبد البر ؒ می‌نویسد: او در تمام غزوات با آن‌حضرت ﷺ همراه بود بجز از غزوه‌ی تبوک که رسول‌الله ﷺ او را جانشین خود تعیین کرد و به او گفت: ای علی! تو برای من بمنزله‌ی هارون برای موسی علیهما السّلام هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری دیگر نخواهد آمد.[1]

رسول الله ﷺ در غزوه‌ی «خیبر» فرمود: امروز پرچم را بدست کسی خواهم سپرد که الله و رسولش را دوست می‌دارد و الله و رسولش نیز او را دوست می‌دارند. او کسی است که از میدان جهاد فرار نمی‌کند. خداوند متعال به‌وسیله‌ی وی فتح نصیب می‌فرماید. سپس آن‌حضرت ﷺ علی ؓ فرا خواند. چشمانش بیمار بودند. رسول‌الله ﷺ در چشمانش آب دهان مبارکش را انداخت و بدین‌ترتیب چشمان وی بهبود یافتند. بعد پرچم را به وی سپرد. چنانکه خداوند متعال به مسلمانان فتح عنایت فرمود.[1]

مصعب بن ثابت ؓ می‌گوید: علی ؓ با هوشیاری کامل می‌جنگید و طرفش را در اشتباه می‌انداخت. وقتی حمله می‌کرد از هر طرف خود را حفاظت می‌کرد. به همین خاطر هیچ‌کس بر وی غالب نمی‌آمد. زره وی فقط سینه‌اش را پوشیده بود نه پشتش را؛ یکی از او پرسید: آیا مگر از ناحیه‌ی پشت احساس خطر

۱ - مسلم: فضائل الصحابة، باب فضائل علی ؓ ۲/ ۱۸۷۰و ۱۸۷۱.

۱ - بخاری: جهاد، باب دعاء النبی ﷺ الی الاسلام والنبوة، ۴/ ۵- مسلم: مناقب الصحابه، مناقب علی ؓ، ش۲۴۰۵.

نمی‌کنی؟ فرمود: اگر به دشمن فرصت حمله از پشت خودم دادم بازهم اگر سالم بمانم خداوند دشمن را هلاک می‌سازد.[1]

ابورافع ؓ می‌فرماید: در روز «خیبر» رسول‌الله ﷺ پرچم را بدست علی ؓ داد. ما همراه با ایشان وقتی به قلعه نزدیک شدیم یهودیان داخل قلعه برای دفاع بیرون آمدند. علی ؓ با آنان جنگید تا آن‌که سپرش از دستش پرتاب شد و یک لنگه‌ی باب را برداشت و به‌عنوان «سپَر» از آن استفاده می‌کرد و در پایان جنگ آن را به زمین انداخت. بعد ما هفت نفر با تمام نیرو می‌خواستیم آن را برداریم نتوانستیم آن را برداریم.[2]

سیّدنا طلحه بن عبیدالله ؓ

حضرت عایشه صدیقه ؓ می‌گوید: هرگاه ابوبکر صدیق ؓ غزوه‌ی احد را به‌خاطر می‌آورد می‌فرمود: آن روز به نام طلحه ؓ ماندگار شد. وقتی من به سوی رسول‌الله ﷺ برگشتم دیدم یکی ازآن حضرت ﷺ دفاع می‌کند با خود گفتم: او کسی جز طلحه نیست که به این سعادت مفتخر گردیده و من بدان دست نیافتم... فرمود: در آن روز بر بدن طلحه (ؓ) حدود هفتاد زخم از زخم تیر، نیزه و سایر ضربات اصابت کرده بود.[1]

حضرت انس ؓ می‌فرماید: در روز احد مسلمانان عقب نشینی کردند، فقط طلحه ؓ با آن‌حضرت باقی‌ماند او با سپرش از آن‌حضرت حفاظت می‌کرد. ایشان تیر اندازی ماهر بودند. در آن روز دو الی سه کمان از دست او شکست. هر مسلمانی‌که در ترکش خود تیر می‌داشت و از آن‌جا می‌گذشت رسول‌الله ﷺ فرمود: تیرها را به طلحه بدهید. آن‌حضرت ﷺ سر گرامی خود را بلند می‌کرد تا مشرکان را نگاه کند، طلحه ؓ به وی می‌گفت: «یا رسول الله ﷺ! پدر و مادرم بفدایت! سرت را

۱ - ابن عساکر.

۲ - سیرة ابن هشام: ۳/ ۲۱۶

۱ - کتاب الجهاد: ص ۷۷، ش ۹۱

بلند نکن تا تیرهای دشمن به شما اصابت نکند. سینه‌ی من در برابر سینه‌ی شما سپر است»... در آن روز دو یا سه بار شمشیر از دست گرامی طلحه ؓ افتاد.[1] (در اثر نعاس که انعامی بود از جانب الهی)

قیس‌بن‌حازم ؓ می‌گوید: دست مبارک طلحه ؓ را دیدم که شلّ شده بود؛ زیرا آن را در برابر آن‌حضرت سپر قرار داده بود. درباره‌ی جان‌فدایی طلحه ؓ نسبت به رسول‌الله ﷺ افرادی مانند ابوبکر صدیق و فاروق اعظم تمجید کرده و اشعاری را در این موضوع سرودند و اظهار عقیدت نمودند. حضرت حسّان ؓ به‌دستور خود آن‌حضرت ﷺ چند شعر در مورد شهامت او سرود و او را به آسیای اسلام و امام مردم تعبیر نمود.[2]

سیّدنا زبیر بن عوام ؓ

او نخستین کسی بود که برای اولین بار به‌خاطر اسلام شمشیر کشید. زندگی وی سراسر شجاعت و شهامت است. در مکّه مکرمه یک‌مرتبه شیطان شایع کرده بود که محمد ﷺ اسیر شده است زبیر ؓ با شنیدن این سخن شمشیرش را برداشت و از خانه‌اش بیرون آمد ... در رابطه با همین موضوع رسول‌الله ﷺ برای او و شمشیرش دعای خیر کرد.

در روایتی دیگر آمده است: رسول الله ﷺ از او پرسید: اگر واقعاً چنین اتّفاقی رخ می‌داد آن‌وقت تو چه‌کار می کردی؟ زبیر ؓ فرمود: آن‌وقت تمام اهل مکه را به قتل می‌رساندم و خون‌های آنان را مانند آب نهر جاری می‌ساختم و هیچ یکی از آنان را زنده نمی‌گذاشتم. رسول الله ﷺ با شنیدن این سخن تبسّم فرمود و چادرش را درآورد و به او پوشانید. آن گاه جبریل ؓ تشریف آورد و گفت: ای محمد ﷺ! خداوند تو را سلام گفته و فرموده است: به زبیر سلام برسان! و به او خوش‌خبری بده! از زمان بعثت تو تا روز قیامت هر کس در راه خدا شمشیر بر می‌دارد ثواب آنان

۱ - تهذیب تاریخ ابن عساکر ۷/ ۸۶

۲ - ابن عساکر

به تو نیز می‌رسد؛ بدون آن‌که از ثواب آنان چیزی کاسته شود؛ زیرا او نخستین کسی بوده است که در راه خدا شمشیر کشیده است.[1]

در آن هنگام زبیر ؓ دوازده سال سنّ داشت. زبیر ؓ می‌فرماید: در روز بدر با عبیده بن سعید- ذات کرش- رو در رو قرار گرفتم. او خود را از سر تا پا کاملاً با زره آهنی پوشانده بود بجز از چشمانش، هیچ عضوی از اعضایش ظاهر نبود. من با نیزه‌ام بر او حمله بردم و مستقیمًا چشمش را نشانه گرفتم. او مردار شد و نقش بر زمین گشت. پایم را بر بدن او گذاشتم و با تمام قدرت نیزه‌ام را از بدنش بیرون کشیدم. که نهایتا سر نیزه کج شد.[2]

بر تمام بدن مبارک زبیر ؓ علامات زخم نمودار بود. او تمام آن زخم‌ها را در جهاد برداشته بود. پسرش عروه ؓ می‌گوید: در کودکی دستم را در بعضی زخم‌های بدن پدرم داخل می‌کردم و بازی می‌کردم. یعنی همان اندازه آن‌زخم‌ها عمیق بودند.

عروه ؓ می‌گوید: پدرم قد بسیار بلندی داشت. هرگاه بر اسب سوار می‌شد پاهایش روی زمین کش می‌خوردند. بدن او پر مو بود. گاه وقت خودم را با موهای شانه‌اش می‌گرفتم و بلند می‌شدم.

وقتی وی در جنگ جمل بدست «ابن جرموز» بدبخت شهید گشت شمشیر وی را به‌خدمت حضرت علی ؓ آورد. حضرت علی ؓ فرمود: این شمشیر تا عرصه‌های درازی از سر رسول‌الله ﷺ مصیبت‌ها وغم‌ها را دور نگاهداشته است.[1]

سپه سالار قادسیه سیّدناسعد بن ابی وقّاص ؓ

رسول‌الله ﷺ برایش این‌گونه دعا کرد: «پروردگارا نشانه‌اش را راست کن و دعاهایش راقبول بفرما»[2]

۱ - الرياض النضرة ۲/ ۲۶۴

۲ - بخاری: المغازی، شهود الملائکة بدراً ۵/ ۱۱

۱ - رياض النضرة ۲/ ۲۶۲

۲ - مجمع الزوائد: ۶/۱۱۳.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: از رسول‌الله ﷺ نشنیده‌ام پدر و مادرش را باهم درحق کسی فدا کند؛ بجز سعد ﷺ که از رسول خدا ﷺ شنیدم که به او می‌گفت: «ای سعد شلیّک کن پدر و مادرم بفدایت».[1]

علامه ابن عبدالبرّ می‌نویسد: سعد ﷺ از جمله قهرمانان قریش بود که در دوران جنگ از رسول الله ﷺ حفاظت می‌کرد.

وی کوفه را آباد کرد و عجمیان را در به در نمود. اغلب شهرهای فارس تحت فرماندهی ایشان فتح گردیدند که سیّدنا عمر ﷺ او را برای این امر به‌عنوان امیر تعیین کرده بود.[2]

ابن مسیّب ﷺ می‌فرماید: «او در روز جنگ احد از تمام مسلمانان شدیدتر جنگید».[3]

ابن عباس ﷺ از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کند: «سعد ﷺ برابر با هزار اسب سوار است».[1]

امام زهری ﷺ روایت می‌کند: وقتی سعد ﷺ نزدیک به مرگ شد یک جبّه‌ی پشمین و کهنه را طلبید و گفت: »مرا در این کفن کنید؛ زیرا با همین جبّه در روز بدر با مشرکان مبارزه کرده‌ام و آن را برای این چنین روزی مخفی نگه‌داشته‌ام».[2]

امین الامّه سیّدنا ابوعبیده بن جرّاح ﷺ

زبیر بن بکار ﷺ می‌نویسد: ابوعبیده ﷺ در تمام غزوات با آن‌حضرت ﷺ شریک بوده‌است. در غزوه‌ی احد دو حلقه‌ی آهنین(کلاه جنگی) بر سر مبارک آن‌حضرت فرو رفته بود. ابوعبیده ﷺ با دندانش آن را از سر مبارک آن‌حضرت در

۱ - الریاض النضرة: ۲۹۵/۲.

۲ - الاستعاب. ۶۰۸/۲.

۳ - ابن ابی شیبه جهاد : ۳۱۷/۵.

۱ - الریاض النضرة ۲۹۹/۲

۲ - صفوة الصفوة: ۱۳۶۱.

آورد که در اثر آن دو دندانش شکستند. (نه اینکه او زیبایی‌اش را از دست نداد، بلکه) بر حسن او افزوده شد. حتّی گفته شده است هیچ دهانی زیباتر از دهان او یافت نمی‌شد.

بین مردم مشهور بود که سیاستمداران قریش ابوبکر و ابوعبیده رضی الله عنهما هستند.

عمر ﷺ او را استاندار «شام» تعیین کرد و خداوند توسّط او «یرموک» و «جابیه» را فتح نمود.

ابن اثیر می‌فرماید: پدر مشرک ابوعبیده ﷺ در جنگ بدر او را تعقیب می‌کرد و ابوعبیده ﷺ از وی دوری می‌جست تا آن‌که پدرش زیاد او را تعقیب نمود. ابوعبیده ﷺ او را به قتل رسانید. آن‌گاه این آیات به نزول پیوست: ﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ [مجادله: ۲۲]

ترجمه: نخواهی یافت قومی‌را که ایمان دارند به الله و روز آخر به این صفت که دوستی کنند با کسی‌که خلاف کرده است با الله و رسول او، گرچه آن جماعت با شند پدران ایشان و پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشاوندان ایشان، آن مومنان که با کافران دوستی ندارند نوشته است الله در دل ایشان ایمان را و قوت داده است ایشان را به فیض غیبی از جانب خود و در آرد ایشان را به بستان‌ها می‌رود زیر آن جوی‌ها جاویدان آنجا، خوشنود شد الله از ایشان و خوشنود شدند ایشان از الله، ایشان اند لشکر الله. آگاه باش! هر آیینه لشکر الله ایشان اند رستگاران.[1]

۱ - أسدالغابة: ۱۲۸/۳، ش۲۷۰۵.

سردار شهیدان، سیّدنا حمزه ﵁

علاّمه ابن اثیر﵀ می نویسد: سیّدنا حمزه ﵁ روز احد سی ویک مشرک را به قتل رسانید. سپس او لیز خورد و زرهش از قسمت شکم تکان خورد و بدین‌ترتیب نیزه‌ای بر شکم مبارکش اصابت کرد. هند شکم مبارک او را پاره کرد وجگرش را در آورد وآن را با دندان جوید. البته او نتوانست آن را در شکم فرو برد. آن‌وقت دو مرتبه آن‌را از دهان خود بیرون انداخت. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر جگر حمزه ﵁ به شکم هند داخل می‌شد آتش دوزخ او را نمی‌رسید». پس از شهادت وقتی رسول‌الله ﷺ او را با چنین حالتی فجیع یافت. بسیار ناراحت شد وگفت: اگر برآنان (قریش) فرصتی بیابم هفتاد نفر را مثله خواهم کرد. دیری نگذشت که این آیات نازل گردیدند. ﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦۖ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ لِّلصَّٰبِرِينَ﴾ [النحل: ١٢۶]

ترجمه: و اگر مکافات کنید پس مکافات کنید به مثل انچه با شما معامله کرده شد و اگر صبر کنید هر ایینه ان صبر بهتراست صابران را.

عبدالرّحمن بن عوف ﵁ می‌فرماید: امیه بن‌خلف از من پرسید: (در جنگ بدر) چه کسی از شما علامت پر «شترمرغ» بر سینه‌اش داشت؟ گفتم: او حمزه ﵁ بود. امیه گفت: او خیلی افعال خطرناکی با ما رواداشت. در غزوه‌ی بدر او با دو شمشیر در جلوی رسول الله ﷺ می‌جنگید.(1)

جابر ﵁ می‌گوید: وقتی رسول‌الله ﷺ حمزه ﵁ را با حالت شهادت یافت به گریه افتاد. وقتی او را به حالت مثله دید، صدای گریه‌اش بلند شد و فرمود: اگر صفیه ناراحت نمی‌شد او را با همین حالت رها می‌کردم تا روز قیامت در شکم پرندگان و درندگان حشر می‌شد. - صفیه خواهر حمزه ﵁ می باشد. -

ذوالجناحین سیّدنا جعفر طیّار ﵁

١ - ابن اسحاق

او ده سال از سیّدنا علی ﵁ بزرگ‌تر بود و در غزوه‌ی موته شهید شد. در آن روز او پرچم‌دار مسلمانان بود. وقتی دست راستش قطع گردید پرچم را با دست چپ گرفت. وقتی دست چپش قطع شد، پرچم را با سینه‌اش گرفت و جلو رفت و به عقب بر نگشت تا آن‌که به‌شهادت رسید. بیش از نود زخم بر بدنش اصابت کرده بود.

فدایی اسلام سیّدنا براء بن مالک ﵁

او برادر انس ﵁ و در شجاعت و بهادری ضرب المثل است.

علّامه ابن اثیر می‌فرماید: براء ﵁ در جنگ تُستر یکصد کافر را به مبارزه طلبید و نهایتاً تمام آن‌ها را به درک واصل کرد. این تعداد، علاوه از افرادی است که او درجنگ عمومی کشته بود.(1)

در یکی از جنگ‌ها او روی سپرش نشست و به‌همراهانش گفت: با نیزه‌های‌تان سپرم را بردارید و مرا به داخل دیوار دشمن بیندازید. همراهانش چنین کردند. وقتی آنان نزد او رسیدند ده نفر از دشمن را کشته بود. بر جسم مبارکش اثر بیش از هشتاد زخم وجود داشت. سیدنا خالد ﵁ تا یک ماه او را تیمار داری کرد تا آن‌که بهبود یافت.(1)

سیّدنا معاذ بن عمرو بن جموح ﵁

ماجرای حمله‌ی او بر ابوجهل و قطع شدن بازویش و با همان حالت آویزان به جنگ ادامه دادن تا پایان روز؛ قبلاً گذشت.

سیّدنا ابودجانه بن سماک ﵁

او آن مجاهد خوش شانس بود که رسول‌الله ﷺ پس از آن که اعلان کرده بود چه کسی از عهده‌ی این شمشیر بر می‌آید؛ به ایشان سپرد. زمان اعلان

١ - أسدالغابة: ١/٢٠٧، ش٣٩١.

١ - أسدالغابة؟ ١/٢٠۶

رسول‌الله ﷺ یک نفر از میان جمع بلند شد و اظهار آمادگی کرد، آن‌حضرت ﷺ از دادن شمیر به‌وی امتناع ورزید. نهایتاً ابودجانه ﵁ برخاست و پرسید: یا رسول الله ﷺ حقّ آن چیست؟ فرمود: این‌که با آن آنقدر مشرک کشته شود کج شود. ابودجانه ﵁ گفت: من حقّ آن‌را ادا می‌کنم. آن‌حضرت ﷺ شمشیر را به وی تحویل داد. او مردی شجاع بود و به حیله‌های جنگی مهارت داشت. زبیر ﵁ می‌گوید: باخودم گفتم: چرا رسول‌الله ﷺ شمشیرش را به من نداد و به ابودجانه داد. اکنون به‌بینم ابودجانه چه کار می‌کند؟ به همین خاطر او را تعقیب کردم دیدم او یک پارچه‌ی قرمز در آورد و بر سرش بست. انصار گفتند: ابودجانه کفن موت را بر سرش بست. ابودجانه ﵁ به‌میدان در آمد و این اشعار را زمزمه کرد: من کسی هستم که دوستم از من عهد گرفته است- آنگاه که در دامن کوه و قریب نخلستان بودیم - آن عهد اینکه هیچگاه در صف‌های آخر نباشم -و با شمشیر خدا و رسول خدا دشمنان او را بکشم.

او در حین مبارزه و نبرد با هرکافری که مواجه می شد او را به قتل می‌رساند.[1]

ابودجانه ﵁ در جنگ یمامه خود را درباغ انداخت و در اثر آن پایش شکست و تا پایان روز با همان حالت جنگید و در نهایت به فیض شهادت دست یافت.[2]

سیّدنا ابوطلحه‌ی انصاری ﵁

نام مبارکش زید بن سهل ﵁ است. او در غزوه‌ی احد در جلوی رسول‌الله ﷺ زانو زد در حالی‌که ترکش خود را تکان می‌داد، می‌گفت: چهره‌ام برای چهره‌ات سپر است و نفس من برای نفس تو فدا است. او در روز حنین بیست مشرک را به قتل رسانید.

---

١ - سیرة ابن هشام: ١٩/٣ - ٢٠.

٢ - أسدالغابة: ٢٥٢/٢.

رسول‌الله ﷺ فرمود: صدای ابوطلحه از صدای یکصد نفر بهتراست. در روایتی آمده است: صدای ابوطلحه در لشکر از صدای هر کس بهتر است.[1]

سیف الله سیدنا خالد بن ولید ﵁

او سرحلقه وامام قهرمانان بود. از روزی که وی مشرف به اسلام شد رسول الله ﷺ او را پیوسته به نبرد وجهاد ماموریت می‌داد. وی همواره در جنگ‌ها پیش روی می‌کرد. بعد از آن، سیّدنا صدّیق ﵁ او را برای سرکوبی مرتدین ماموریت داد. او واقعًا حق آن را ادا نمود. ایشان در جنگ‌های فارس و روم کارنامه‌های شجاعانه‌ای از خود نشان داده است. او دمشق را با زور شمشیر فتح کرد. سرانجام وی در سن ۶۰ سالگی بر بسترش وفات نمود؛ در حالی‌که بدنش به اندازه‌ی یک وجب هم از آرم شهداء (جرح و زخم) خالی نبود.

قیس‌بن‌حازم می‌فرماید: یک‌مرتبه مقداری سمّ آورده شد خالد ﵁ پرسید: این‌ها چیست؟ گفتند: سمّ است! او بسم الله گفت: و آن ها را سرکشید. از نوشیدن آن‌ها به او هیچ زیانی نرسید. او بدان‌خاطر دست به چنین اقدامی زد که قبلاً مردم برایش گفته بودند احتیاط کن تا عجمیان تو را با خوراندن سمّ مسموم نکنند. مناقب و فضایل وی بی‌شماراند.[1]

سیّدنا سلمه بن اکوع ﵁

واقعات شجاعت و دلیری وی پیش‌تر بیان شد.- که چگونه به تنهایی لشکری بزرگ را با شکست فاحش مواجه ساخت-. او در یک سریّه هفت نفر مشرک را به قتل رسانید.

---

١ - سیر اعلام النبلاء: ٣٢/٢

١ - أسدالغابة: ١١١/٢ - سیر اعلام النبلاء: ٣٦٦/١.

سیّدنا هشام بن عاص رضی الله عنه

ماجرای رفتن او از مکّـه، آرزوی شـهادت و شـجاعتش در میـدان جنـگ پیش‌تر گذشت. همچنین حضرت عمـر رضی الله عنه در وقـت شـهادت وی اظهـار عقیـدت داشتند.

سیّدناعکّاشه بن محصن رضی الله عنه

شجاعت ایشان خیلی معروف است. ابن اسحاق در مورد او نوشته اسـت: او در غزوه‌ی«غابه» مشرکی را به‌نام «اوبار» و فرزندش را سوار بریـک شـتر دیـد بـا نیزه‌ای برآنان حمله کرد و آن هر دو را به درک واصل نمود. و چنـد شـتر را نیـز از دست آنان آزادساخت.

سیّدنا خوّات بن جبیر رضی الله عنه

علاّمه واقدی رحمه الله می‌نویسد: خوّات رضی الله عنه فرمود: «سه عمل انجام دادم که هیچ کس آن‌ها را انجام نداده است. ۱- خندیدم در جایی که کسی نخندیـده اسـت. ۲- بخل ورزیدم در جایی‌که هیچ کس بخل نکرده اسـت. ۳- خوابیـدم در جـایی کـه هیچ‌کسی نخوابیده است. در غزوه‌ی احد وقتی برادرم را کشته شده یافتم در حالی که شکمش پاره شده و روده‌هایش بیرون آمده بودند با کمـک یکـی از همراهـانم روده‌هایش را درشکمش گذاشـتم و آن‌را بـا عمامـه‌ام بسـتم. هـر دو او را حمـل می‌کردیم؛ این درحالی بود که مشرکان در اطراف ما بودند. ناگهان از روده‌های برادر (شهیدم) صدایی شنیده شد. همراهم ترسید و او را به زمین انداخت. بر این سـخن مرا خنده آمد. باز دوباره به‌راه افتادیم. تا آن‌که به‌جایی رسیدیم. من با یـک‌کمـان شروع به کندن زمین کردم. چونکه کمان زه داشت بخل ورزیدم که نشکند. بالاخره زمین را حفر کردم و برادرم را در آن‌جا دفن نمودم. دوباره به میدان آمدم دیدم یک شخص نیزه‌اش را برای کشتن من راست کرده است، آن‌گاه خوابم برد وقتـی بیـدار شدم دیدم کسی نیست.

سیّدنا عمرو بن معدیکرب رضی الله عنه

او اسب سواری قوی و برومند بود. وی صـدای بلنـدی داشـت. وقتـی در جنگ صفّین شرکت کرده بود ۱۵۰ سال سنّ داشت. داستان‌های شجاعت و قهرمانی او خیلی مشهوراند. علاّمه طرسوسی رحمه الله می‌نویسد: عمرو بن‌معدیکریب روز قادسـیه بر فرمانده فارس «رستم» که سوار بر یک فیل بزرگ بود، تاخت و گوشت پای فیل را گرفت و کشید که در نتیجه «رستم» به زمین افتاد و فیل هم بـر روی او نقـش بـر زمین شد. رستم یک «خرجین» به همراه داشت که در آن چهل هزار دینـار وجـود داشت. پس از این‌که رستم به قتل رسید اهل فارس شکست خوردند.

سیّدنا عکرمه بن ابی جهل رضی الله عنه

او در جاهلیت یکی از سردم‌داران شجاعت بود. وقتـی مشـرف بـه اسـلام گردید واسلامش خوب شد، کارنامه‌های شجاعانه‌ای را از خود بر جای گذاشـت. وی سر انجام در جنگ یرموک شهید شد و درآن روز بیش از هفتاد زخم بر بدنش بود.

در روایتی آمده است: عکرمه رضی الله عنه در روز جنگ یرموک فرمود: مـن در هـر جبهه در مقابل رسول خدا ﷺ جنگیده‌ام آیا امروز از میان شما فرار می‌کنم؟ و بعـد اعلان کرد چه کسی بامن بیعت مرگ می‌کند؟ هشام رضی الله عنه و ضراربن ازور رضی الله عنه همراه با ۴۰۰ نفر به وی دست بیعت دادند. تمام این‌ها در مقابل خیمه‌ی خالد رضی الله عنه با پایمردی جنگیدند تا این‌که همه‌ی‌شان زخمی شدند و افتادند. بعـد عـده‌ای از آنـان بهبـود یافتند و برخی دیگر شهید گشتند.[1]

طبق روایت زهری رحمه الله در این نبرد عکرمه رضی الله عنه پیشروی کرد و سوار بر نیزهـا شد(یعنی در انبوه نیزه‌ها پیشروی می‌کر) تا آن‌که چهره وسینه اش زخمی گشتند. یکی به او گفت: از خدا بترس احتیاط کن! و بر نفس خود نرمی کـن! گفـت: مـن در جاهلیت به نام لات و عزّی خود را در سختی‌ها می‌انداختم حالا چـرا خـودم را بـه

---

۱ - ابن عساکر

خاطر خدا و رسول خدا قربان نکنم! هرگز احتیاط نخواهم کرد! چنانکه وی جنگید و پیشروی می‌کرد تا آنکه به شهادت دست یافت.[1]

سیّدنا طلیحه بن خویلد ؓ

او بزرگمردِ شجاعت بود ودرقادسیه کارنامه‌ای بزرگ از خود بر جای گذاشت و سر انجام درجنگ نهاوند به شهادت دست یافت.

در روایت طبرانی آمده است: عمر ؓ به سعد بن ابی وقاص ؓ نامه‌ای نوشت بدین‌شرح: «دو هزار نفر نیروی کمکی برای تو فرستاده‌ام. (آن دو هزار نفر عبارت‌اند از: عمرو بن معدیکرب و طلیحه بن خویلد (رضی الله عنهما). از آنان فقط در جنگ مشورت کن و آنان را امیر تعیین مقرر نکن!»[2] (یعنی این دو نفر برابر با دو هزار نفر هستند)

ممانعت از امیر گرفتن آنان غالباً به این‌خاطر بود که آنان فوق العاده شجاع بودند و امکان داشت لشکر اسلام را به علت عدم احتیاط کامل، در چالش‌هایی خطرناک سوق دهند.

واقعه‌ای بدین مضمون مشهور است: یک بار طلیحه ؓ در روزهای جنگ قادسیه خود را در لشکر دشمن جا زد و شب را در آن‌جا سپری کرد... و در قسمت آخر شب یک اسب خوب و قیمتی از اسبان دشمن در نظر گرفت و طنابش را قطع کرد ومهارش را با اسب خود بست و اسبش را حرکت داد و دوانید. وقتی صاحب آن اسب و افراد لشکر متوجه قضیّه شدند آنان سوار بر اسب‌های‌شان به تعقیب او شتافتند تا آن‌که یکی از آنان با طلیحه ؓ نزدیک شد طلیحه ؓ با نیزه‌اش کمر او را شکست و آن را از پای درآورد. و اسب او را هم با خود برد. بعد اسب سوار دیگری از راه رسید او هم با همان سرنوشت مواجه گشت. پس از آن، اسب‌سوار سومی از راه رسید طلیحه ؓ بر او حمله کرد و او را به تسلیم شدن فراخواند. او لرزه براندام

۱ - ابن عساکر.

۲ - مجمع‌الزوائد، کتاب الجهاد / باب المشاوره فی الحرب: ۳۱۹/۵.

شد وتسلیم گردید. طلیحه ؓ او را پیش سعد ؓ آورد و ماجرا را به وی بازگو نمود. آن وقت به آن اسیر گفته شد صحبت کن! گفت: من دربسیاری از جنگ‌ها شرکت کرده‌ام و با بسیاری از پهلوانان دست وپنجه نرم کرده‌ام، امّا هیچ‌کس را نه مانند او (طلیحه) یافته‌ام و نه شنیده‌ام. او از میان دو چنان لشکر بزرگ، عبور کرده است که پهلوانان بزرگ یارای عبور از آن را ندارند او به لشکری داخل شده است که متشکل از هفتاد هزار نفر مسلح می‌باشد و بین آنان شب را گذرانده است. و به این هم که دست خالی برگردد اکتفا نکرده؛ بلکه بهترین وعمده‌ترین اسب سپاه ما را به غنیمت برده است. بازهم وقتی او را تعقیب کردیم، دو سپه سالار ما را که هریکی از آنان معادل با هزار نفر بود به قتل رسانید. من وقتی خودم را در مواجهه‌ی او دیدم در حالی که هیچ یکی از افراد سپاه خود ما را با خود برابر نمی‌دانم؛ مرگ را یقینی دانستم به همین‌خاطر اسارت را ترجیح دادم. او خیلی از اسرار دشمن را برای مسلمانان فاش کرد. بعد آن اسیر مسلمان شد و شاهکارهای مهمّی از خود بر جای گذاشت.

سیدنا عبدالله بن زبیر ؓ

او شجاع ابن الشجاع سرحلقه‌ی فداکاران و عبادت گذاران بود. ایشان این را که شمشیرش از خوردن به هدف خطا کند عار می‌دانست. در جنگ آفریقا سردار کفار -جرجیز - را به قتل رساند.

عثمان بن ابی طلحه ؓ می‌گوید: در سه چیز هیچ‌کس با عبد الله بن زبیر ؓ نمی‌توانست مسابقه دهد. ۱- شجاعت، ۲ - عبادت، ۳ - بلاغت.

عمروبن دینار ؓ می‌فرماید: عبدالله بن زبیر ؓ مشغول نماز بود. تیرهای منحنیق بر لباس‌هایش اصابت می‌کرد او اصلاً متوجه آن نمی‌شد.

سیّدنا عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب ؓ

ایشان از جمله کسانی هستند که در غزوه‌ی حُنین با آن‌حضرت میدان را ترک نکرد و استقامت نمود. وی در عهد سیّدنا صدّیق ؓ در جنگ اجنادین به مقام رفیع شهادت فایز گشت.

ابوحویرث می‌گوید: در جنگ اجنادین یکی از کفار به میدان آمد ومبارز طلبید. عبدالله بن زبیر ؓ جلو آمد و با او مقابله نمود. پس از درگیری کوتاهی او را به درک واصل نمود. بعد از آن شخص دیگری به میدان آمد و مبارز خواست عبدالله بن زبیر ؓ به جلوی رفت. نخست آن‌دو اندکی به نیزه جنگی پرداختند و سپس شمشیر زنی را آغاز نمودند. عبدالله بن زبیر ؓ ضربه‌ای محکم بر او زد و گفت: بگیر من فرزند عبدالمطّلب هستم! این ضربه زره او را پاره کرد وبه شانه‌اش خورد او با حالت زخمی پابه فرار گذاشت. عمرو بن عاص ؓ او را به نام خدا قسم داد که دیگر به مبارزه بیرون نیاید. او گفت: نمی‌توانم صبرکنم. وقتی جنگ تن به تن آغاز گردید دیدند ده نفر از رومیان گرد او افتاده‌اند که همه‌ی‌شان را کشته است و دسته‌ی شمشیر را دردست دارد و خودش درمیان آنان شهید شده است. بر چهره‌اش سی زخم دیده شد. می‌گویند: در آن‌وقت او سی سال سنّ داشت.

سیّدنا عبدالله بن حنظله انصاری ؓ

ایشان وقتی اعمال و کردار ناشایسته‌ای از یزید مشاهده کرد بیعت خود را از وی فسخ کرد و بدست عبدالله بن زبیر ؓ برای مرگ بیعت کرد. وی در واقعه‌ی حرّه با هشت فرزندش به مقام رفیع شهادت نایل آمدند.

علامه ابن اثیر می‌نویسد: عبدالله بن ابی‌سفیان او را با بهترین صورتی درخواب دید. او می‌گوید: از وی پرسیدم: آیا شهید نشده‌ای فرمود: بله! پروردگارم

را ملاقات نمودم او مرا در بهشت خود داخل گردانید. هرجا که بخواهم از میوه‌های بهشت تناول می‌کنم و دوستانم زیر پرچم من با من همراه‌اند.[1]

سیّدنا ضحّاک بن سفیان ین عوف ؓ

ابن اثیر ؒ می‌نویسد: ضحّاک ؓ شمشیرش را کشیده بود و همواره بالای سر رسول الله ﷺ می‌ایستاد. در فتح مکّه رسول الله ﷺ او را بر بنی سلمه که تعدادشان ۹۰۰ نفر بود امیر مقرّر کرد. رسول الله ﷺ به آنان گفت: «آیا امیر شما را چنان شخصی تعیین نکنم که او معادل یکصد نفر است؛ تا آمار شما به هزار نفر برسد. بعد ضحّاک ؓ را به عنوان امیر بر آنان تعیین نمود».

سیّدنا ضرار بن ازور ؓ

علاّمه ابن اثیر ؒ می‌فرماید: او درجنگ یمامه برخلاف مسیلمه کذّاب فداکاری شگفتی را از خود نشان داد. وی باآن‌که پاهایش تا ساق قطع شده بود اما با همان حالت به وسیله‌ی زانوهایش به جلو می‌رفت و می‌جنگید تا آن‌که زیر پای اسب‌ها لِه شد و نهایتاً شهید گشت.

طبق روایتی دیگر او درجنگ یرموک وفتح دمشق نیز شرکت داشته است.

علّامه واقدی ؒ در«فتوح الشام» کارنامه‌ها وحالات عجیب و شگفتی را از ایشان نقل کرده است.

سیدنا ضرار بن خطاب ؓ

او یکی از پهلوانان مشهور و بنام قریش بود و در فتح دمشق با ابوعبیده ؓ همراه بود.

علامه ابن اثیر ؒ می‌نویسد: ضرار بن خطاب ؓ به سیدنا صدیق اکبر ؓ گفت: ما در حق قریش نسبت به شما بهتر قرار گرفتیم که ما آنان را وارد بهشت

---

۱ - اسدالغابه: ۲/ ۶۶ ش۱۲۸۱.

گردانیدیم و شما آن‌ها وارد دوزخ گردانیدید.[1] (یعنی ما در دوران کفر مسلمانان قریش را کشته‌ایم و شما مشرکان قریش را کشته‌اید).

بطل اسلام سّدناجُلَیبیب رضی الله عنه

او یکی از پهلوانان صحابه بود. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ در یکی از جهادها پس از این‌که از جانب خداوند متعال به پیروزی دست یا فته بود، از یارانش پرسید: آیا کسی را ازدست داده‌اید (یعنی کسی شهیدشده است)؟. گفتند: آری فلان و فلان و فلان را. باز آن‌حضرت ﷺ پرسید: آیا کسی را ازدست داده اید؟ گفتند: آری فلانی، فلانی، وفلانی را. باز رسول‌الله ﷺ پرسید: آیا کسی را از دست داده‌اید؟ گفتند: نه آن‌حضرت ﷺ فرمود: اما من جلیبیب رضی الله عنه نمی‌بینم لذا او را تلاش کنید! وقتی صحابه او را تلاش کردند وی را درمیان کشته شدگان در میان هفت نفر از کافران یافتند که آنان را به قتل رسانده و خودش هم بدست آنان شهید شده بود. رسول الله ﷺ به‌نزد او تشریف برد و در کنارش ایستاد وچنین فرمود: «جلبیب هفت نفر را کشته است آن ها هم اورا شهید کرده اند. او از من است و من از او هستم». بعد او را روی دستانش گذاشت. پس از این‌که قبرش کنده شد رسول الله ﷺ شخصاً او را در قبرش گذاشت.[2]

بطل اسلام سیّدنا عبدالله بن سعد بن سرح رضی الله عنه

او قهرمانی شجاع و هوشیار بود. چندین بار به‌سوی مغرب لشکر کشید و در فتح آفریقا سردار آنان - جرجیر - را به قتل رساند. وی در ذات الصّواری ناوگان دشمن را که مشتمل بر هزار کشتی بود از بین برد. ایشان فاتح آفریقا به‌شمار می‌رود.

---

۱ - أسدالغابة: ۳/۵۴، ش۲۵۶۱

۲ - مسلم، کتاب فضایل الصحابه / باب من فضائل جلیبیب: ۴/۱۹ - ۱۸، ش۲۴۷۲ - أسدالغابة: ۳/۳۴۸، ۷۷۲.

او این دعا را از خداوند خواسته بود که آخرین عملش نماز باشد. چنانکه در آخرین روز زندگیش وقتی نماز فجر را ادا کرد و به‌سمت راست سلام گفت. باز در حالی‌که به‌طرف چپ سلام می‌گفت روحش پرواز کرد. محل وفاتش در «رمله» بود.[1]

بطل اسلام سیّدنا قعقاع بن عمرو رضی الله عنه

او در جنگ قادسیّه وسایر جنگ‌ها علیه اهل فارس کارنامه هایی بی‌نظیر از خود به‌جا گذاشته است.

ابوبکر صدّیق رضی الله عنه درحقّ او فرمود: صدای قعقاع بن عمرو رضی الله عنه در میان لشکر از هزار انسان بهتر است. در دوران جنگ قادسیّه، روز «اغواث» او سه بار بر دشمن حمله نمود و در هر حمله یک کافر را به قتل رساند.

بطل اسلام سیّدنا حکیم بن جبله رضی الله عنه

او یکی از پهلوانان صحابه و متدیّنان بود. در جنگ جمل شرکت داشت و در آن روز به شدّت جنگید و سرانجام در آن روز شهید شد.[2]

سوید بن غفله جعفی رضی الله عنه

او در عام الفیل به دنیا آمد، امّا متاسّفانه به زیارت آن‌حضرت ﷺ مشرف نشد. در جنگ قادسیه شرکت داشت. در همین جنگ بود که مسلمانان فریاد برآوردند: «شیر آمد» «شیر آمد» سوید بن غفله رضی الله عنه به‌سوی شیر دوید و با شمشیرش ضربه‌ای محکم بر سر او کوبید که شمشیر از فقرات استخوان آن شیر لغزید و تا دم آن بیرون رفت. او در سنّ ۱۲۰ سالگی با یک دختر باکره ازدواج کرد. و در سنّ ۱۲۷یا ۱۲۸ سالگی درگذشت.

---

۱ - أسدالغابة: ۳/۲۶۰.

۲ - أسدالغابة: ۲/۴۴، ش۱۲۳۳.

ابومحمد عبدالله بطّال تابعی رحمه الله

مختصری از شرح حالات او درباب ۲۹ گذشت.

ابوالفادیه یکی از تیراندازان نامور اسلام

یک بار در یکی از جنگ‌های دریایی دشمن موادی آتش زا به‌سوی مسلمانان پرتاب می‌کرد. امیر معاویه رضی الله عنه دستور داد: اگر آنان چنین می‌کنند شما هم همین‌طور با آنان رفتار کنید! چنانکه یک رومی بر کشتی خود یک دیگ آهنی را پر از مواد آتش زا کرد و می‌خواست آن را در کشتی مسلمانان بیندازد آن وقت ابوالفادیه او را با شلّیک یک تیر به درک واصل نمود. موادی که در دستش بود به داخل کشتی افتاد و منجر به نابودی تمام سر نشینان گردید. مشهور است که ابوفادیه با یک تیر سیصد کافر را به هلاکت رسانده است.

ابن جزری یکی ازآشنایان به حیله‌های جنگی در عهد هارون الرشید

یک بار هارون الرشید برای مقابله با رومیان با معیّت لشکری جرّار بیرون آمد و قلعه‌ی دشمن را تا عرصه‌ی درازی درمحاصره خویش درآورد، اما آن قلعه فتح نگردید. چنانکه یک روز پس از نبردی سخت امیرالومنین «هارون الرشید» برای ادای قیلوله به استراحت پرداخت. درهمین وقت دروازه‌ی رومیان باز شد و پهلوانی که سلاح به تن داشت و بر بهترین اسبی سوار بود از دروازه بیرون آمد وبا صدایی رسا اعلان کرد: ای اعراب! بیست نفر از شهسواران خود برای مقابله‌ی من بیرون آورید! چون‌که هارون الرشید خواب بود هیچ یک از مسلمانان بدون دستور امیر جرأت نکرد که به میدان در بیاید. آن رومی با ناز و نخره خرامان دور می‌زد و مبارز می‌طلبید. مسلمانان بی‌نهایت پریشان گشتند. او پس از اندکی، خندان و با سرخرویی به داخل قلعه بازگشت و اهل قلعه خنده و خوشی سردادند که در نتیجه‌ی آن، ناراحتی مسلمانان مضاعف گردید. وقتی هارون الرشید از خواب بیدار گشت و از ماجرای پیش آمده اطلاع یافت، سخت ناراحت شد و گفت: چرا مرا بیدار نکردید؟ و چرا یکی از شما برای مبارزه با او بیرون نیامد؟ یکی از حاضران مجلس گفت: ای امیر غرورش او را حتماً دوباره به میدان می‌آورد. هارون الرشید تمام شب

به خواب نرفت. صبحدم دوباره آن رومی از قلعه بیرون آمد و سخنان دیروزش را تکرار کرد. هارون الرشید دستور داد ۲۰ شهسوار برای مبارزه با او بروید! «ابن مخلد» گفت: نه امیر المومنین این کا را نمی‌کنیم، بلکه یکی از میان ما بیرون می‌آید: زیرا اگر این یک نفر بر وی غالب آید پس خدا را سپاس می‌گوییم و چنان‌چه کشته شد شهید است. این‌طور نباشد که رومیان فخر کنند که برای مقابله‌ی یک نفر از ما، ۲۰ نفر از مسلمانان بیرون آمده است. هارون الرشید گفت: شما راست می‌گویید. شخصی به نام ابن جزری که به شجاعت وشهامت و حیله‌های جنگی مشهور بود گفت: ای امیرالمومنین! من برای مبارزه با او می‌روم و دراین راستا از خدای متعال کمک می خواهم! هارون الرشید دستور داد اسبی خوب و سلاحی کار آمد برایش تهیّه کنند. او اظهار داشت من هیچ چیز نمی‌خواهم. هارون با او خدا حدافظی نمود و برایش دعا کرد. و بیست نفر از شهسواران هم او را بدرقه کردند. وقتی آنان در صحنه حاضر شدند مرد رومی گفت: شما مسلمانان خیانت کردید من بیست نفر خواسته بودم، شما بیست و یک نفر هستید! آنان در پاسخ او گفتند: فقط یک نفر با شما مبارزه می کند ما برای تودیع او آمده‌ایم و بر خواهیم گشت. رومی به ابن جزری گفت: تو را به‌خدا آیا تو ابن جزری نیستی؟ او پاسخ داد: آری! آنگاه رومی گفت: حالا هم‌کفو خوبی هستی! همراهان او برگشتند و نبرد بین ابن جزری و رومی آغاز شد و بتدریج شدت گرفت. طرفین لشکر پهلوانان خویش را تماشا می‌کردند که ناگهان ابن جزری عقب نشینی کرد. با دیدن این وضعیت رومیان از غایت خوشی سر وصدا راه انداختند و مسلمانان اندوهگین شدند. ابن جزری هم‌چنان عقب نشینی می‌کرد و رومی در حال تعقیب او بود که ناگهان ابن جزری رو به مبارز رومی کرد و یک‌باره او را از زین اسبش به زمین پرت کرد و سرش را از تنش جدا ساخت. آنگاه صدای الله اکبر مسلمانان در فضا پیچید و مسلمانان به قلعه حمله بردند و آن را در کنترل خویش در آوردند. بسیاری از رومیان کشته شدند و بسیاری اسارت گرفته شدند.

فاتح اروپا موسی بن نُصیر ﵀

او آدمی لنگ بود، امّا خیلی رعب داشت و دارای بصیرت وشجاعت فوق العاده بود. یک بار سلیمان بن عبدالملک از وی پرسید: در دوران جنگ شما به سوی چه چیزی پناه می‌بردید؟ درپاسخ گفت: «به دعا وصبر». باز پرسید: چه اسبی را مقاومت کننده‌تر دیده‌ای؟ جواب داد: اشقر (طلایی رنگ) باز پرسید: چه قومی را جنگ‌جوتر دیده‌ای؟ گفت: خیلی زیاداند. سلیمان گفت: از رومیان خبربده! او گفت: آنان در قلعه‌های خود شیراند و بر اسب های خود عقاب‌اند. و در کشتی‌ها خود زن‌اند. هرگاه فرصتی یابند آن را غنیمت می‌شمارند و اگر غلبه‌ی دشمن را ببینند به کوه‌ها پناه می‌برند. و شکست را برای خود عار نمی‌دانند. پرسید: بربری‌ها چطوراند؟ گفت: آنان در جنگ، شجاعت، استقامت و اسب سواری با عرب‌ها شباهت زیادی دارند، امّا از تمام مردم خیانت کار تر هستند. باز پرسید: ازاهل اندلس خبر بده! در جواب گفت: آنان شاهزادگانی مرفّه و آسایش طلب و شهسوارانی مترس‌اند. باز پرسید: فرنگیان چطوراند؟ درپاسخ گفت: آنان تعداد، شجاعت، سختی و جنگ (همه) را دارند. باز پرسید: جنگ بین شما و آنان چطور ؟ فرمود: قسم بخدا هیچ‌گاه پرچم خود را شکست خورده ندیده‌ام. مدّت چهل سال است که عمرم را در جنگ‌ها سپری کرده‌ام اما لشکرم را هیچ وقت شکست خورده ندیده‌ام. موسی بن نصیر ﵀ به سلیمان گفت: ای امیرالمومنین! من روزی شاهد بودم که درآن روز (به علّت کثرت غنیمت) هزار گوسفند با قیمت صد درهم و یک شتر با ده درهم فروخته شده است. مردم از کنار گاو می‌گذشتند و به آن التفات هم نمی‌کردند. و «علج»[1] شاطر (انگلیس) همراه با زن و فرزندانش به پنجاه درهم به‌فروش می‌رسید.

۱ - علج: مرد کلفت و درشت – و انسان کافر و بی ایمان در آن زمان به انگلیسی‌ها علج می گفتند

مهلّب بن ابی صفره ﵀

ایشان شجاعی سیاستمدار بود. چنانکه خود او می گوید: یک مرتبه «زیاد» مرا برای تجسّس و خبر گیری از دشمن فرستاد. من به تنهایی رفتم. به‌جایی رسیدم چیزی را مشابه (تنه‌ی درخت خرما)» یافتم و وقتی نزدیک تر آمدم دیدم انسانی قوی هیکل است. ایستادم و از وی سوال کردم چه کاره‌ای؟ پاسخ داد: بیا جلو تا با همدیگر راست بگوییم. به او گفتم: من جاسوس هستم. او هم همین‌طور خود را جاسوس معرفی کرد. بعد گفت: آیا برای مبارزه آماده هستی؟ به این شرط که هرکس بر حریفش غالب آید سر او را با خود ببرد؟ گفتم: آری! بعد پرسید: چه سلاحی را دوست داری گفتم: نیزه. بنابر این چند لحظه به مبارزه پرداختیم. پس از اندکی نیزه ام از بین رفت. او رو به من کرد وگفت: تعهّد بده به این که برو در لشکر خود و برای خودت نیزه‌ای بر دار و بیا و کسی دیگر همراه خود نیاور! من به این تعهد دادم و سوگند خوردم. بعد گفت: برو! من رفتم نیزه‌ای بر داشتم وقتی دوباره به آن محل باز گشتم او را در آن محل ندیدم. چون او بر تعهد من مبنی بر این‌که با خود همراه نیاورم، اطمینان نداشت. او خودش را پنهان کرده بود. همین‌که دید من تنها هستم خود را ظاهر کرد. پس از چند لحظه درگیری چون اسب من از اسب وی سبک‌تر بود، به او نیزه‌ای زدم و به زمینش انداختم. به من گفت: سرم را بردار و برگرد! بزودی همراهانم وقتی مرا کشته شده ببینند شکست خواهند خورد. من بر توصیه‌اش عمل کردم و همان‌طورکه گفته‌بود انجام گرفت.

قهرمان مغرب ابن فتحون ﵀

شجاعت و شهامت او را دوست و دشمن اعتراف می‌کرد. حتّی نقل شده است: یک رومی می‌خواست به اسبش آب بدهد وقتی اسب آب نخورد آن رومی خطاب به اسبش گفت: آب بخور! مگر ابن فتحون را در محلّ آب دیده‌ای؟ ابن فتحون به علّت شجاعت فوق العادّه اش نزد خلیفه مستعین باالله از جایگاهی خاص برخوردار بود از این‌رو برایش حقوق بالایی مقرّر کرده بود. بعضی بر او حسد کردند و با تلاش فراوان

او را از نگاه خلیفه انداختند. وقتی خلیفه برای جهاد با رومیان بیرون آمد. در صحنه‌ی جنگ، یک رومی مبارِز به میدان آمد و ندای «هل من مبارز» سر داد. یکی از مسلمانان برای مقابله با او بیرون آمد پس از درگیری کوتاه مدت آن مسلمان شهید شد. و در نتیجه سپاه اسلام بی نهایت نگران شد. باز رومی مبارزه طلبید یکی دیگر از مسلمانان جلو رفت او هم شهید شد هم‌چنین یکی بعد از دیگری تا این که سه نفر از مبارزان مسلمان شهید شدند. آنگاه آن رومی در حالی که بین صف ها گشت می زد اعلان کرد: دو تا سه نفر از مسلمانان برای مقابله‌ی یک رومی بیرون بیاید. لشکر اسلام ساکت و در نهایت نگرانی و اضطراب به‌سر می‌برد و هیچ کس جرأت جلو رفتن را نداشت. آنگاه به خلیفه گفته شد: کسی جز «ابن فتحون» یارای مقابله با او را ندارد. بالاخره «ابن فتحون» خوانده شد. خلیفه به او گفت: آیا نمی بینی که آن دشمن خدا با مسلمانان چگونه فتار کرد؟ «ابن فتحون» پاسخ داد: بله! کاملاً ماجرا را زیر نظر داشتم. خلیفه گفت: پس راه حلّ آن چیست؟ «ابن فتحون» پرسید: منظور شما چیست؟ گفت: می خواهم مسلمانان از شرّ آن نجات کنند. «ابن فتحون» گفت: انشاءالله بزودی این آرزوی تو برآورده خواهد شد. او بلافاصله یک پیراهن با آستین‌های گشاد به تن کرد و بر یک اسب بدون سلاح سوار شد. و فقط یک چوب که طناب بلندی بر سر داشت و به‌شکل حلقه به‌دور آن چوب پیچیده شده بود، برداشت و به میدان در آمد. وقتی قهرمان رومی او را دست خالی دید تعجّب کرد. به‌دنبال آغاز مبارزه، رومی نیزه‌اش را بر «ابن فتحون» نشانه گرفت. «ابن فتحون» خود را از زین اسب لغزاند و خود را با گردن اسب آویزان ساخت. از این رو نیزه‌ی رومی بر زین خالی اسب اصابت کرد. «ابن فتحون» باز بر زین نشست و بر او حمله برد و چوبی را که به‌همراه داشت به گردن آن رومی زد. آن‌گاه طنابی که بر سر چوب بسته شده بود، به گردن او پیچید. «ابن فتحون» با دستش او را از بالای زین به زمین کشید و او را در جلوی خلیفه انداخت. آنگاه خلیفه بر اشتباه خود پی‌برد و «ابن فتحون» را مورد اکرام و اعزاز خود قرار داد. و بار دیگر وی را بر سِمت پیشین خود گذاشت.

امیرالمؤمنین معتصم بالله

ایشان خیلی شجاع و قوی بود. با یکی از پاهایش هزار رطل «نحاس» می‌بست و راه می رفت. درهم و دینار را بین انگشتان خود می‌گذاشت و آن را می مالید تا اینکه نوشته‌هایش محو می‌گردید. (بدنش آن چنان سفت بود که هیچ دندانی نمی‌توانست گوشت بدنش را قطع کند) سواد خواندن و نوشتن را به‌خوبی بلد نبود. یک مرتبه پادشاه رومیان نامه‌ی تندی به او با این مضمون نوشت: با لشکری بزرگ- که مقدم آن به نزد تو و موخر آن در قسطنطینیه است- علیه تو خواهم جنگید. به کاتبان دستور داد جوابش را بنویسند: چند نفر از منشیان جواب نامه را نوشتند، اما هیچ یک از آن‌ها مورد پسند خلیفه قرار نگرفت. با عصبانیت گفت: خلیفه ی بی‌سواد و منشی بی سواد یک جا جمع نمی‌شود. به رومی بنویسید: «الجواب ما تراه لا ما تقرأ وسیعلم الکفّار لمن عقبی الدّار» سپس به لشکر دستور خروج داد و در این جنگ کارنامه های درخشانی از خود بجای گذاشت.

امیرالمومنین هادی رحمه‌الله

خلیفه‌ای شجاع بود. یک مرتبه با چند نفر از خواص خود جهت تفریح به باغیچه‌اش بیرون رفت. هیچ یک از آنان سلاح به تن نداشتند. ناگهان دربان باغ از راه رسید وگفت: فلان خارجی دستگیر شده و درکنار دروازه است. دستور داد او را به‌داخل بیارند. دو نگاهبان مسلّح او را با حالت دست بند پیش خلیفه آوردند. به نحوی دست‌های آن خارجی باز شدند او شمشیر یکی از نگهبانان را از دست او گرفت و بر آن دیگر حمله برد و وی را به قتل رساند. او به زمین افتاد و فوراً قصد جان خلیفه را کرد. همراهان خلیفه پا به فرار گذاشتنند. وقتی نزدیک خلیفه رسید در حالی که خلیفه هیچ همراه و اسب و جای پناهی برای خود ندید با صدایی بلند گفت: گردنش را بزن! خارجی گمان کرد کسی از پشت سرش دارد بر او حمله می‌کند بنابر این فوراً به طرف پشت سر خود متوجّه شد. خلیفه یک باره بر او پرید و بر سینه اش قرار گرفت شمشیر را از دستش گرفت و او را ذبح نمود. از آن روز به

بعد خلیفه هیچ‌گاه بدون سلاح بیرون نمی‌رفت حتی اگر به دستشویی می‌رفت با سلاح می‌رفت.

امیرالمومنین امین الرّشید

او یک مرتبه در جای (تفریح) خود نشسته بود ناگهان یک شیر زنجیر را - که با آن بسته بود- قطع کرد و درآن‌جا داخل شد. امین‌الرّشید دست خالی بود. وقتی شیر نزدیک بود بر وی حمله کند بالشت خود را برداشت و دردهان شیر قرار داد. و بدین‌طریق دور زد و دم شیر را گرفت و آن را محکم کشید که در اثر آن کمر شیر شکست و انگشت امین هم از از بند رد شد. که اطبای سنتی و محلی آن را جا زدند و به درمان آن پرداختند.

محدّث فرزانه احمدبن اسحاق بخاری سمرماری ﵀

ایشان عابد و محدّثی بلند پایه و پهلوانی مشهور وکم نظیر و استاذ امام بخاری ﵀ می‌باشد. امام بخاری ﵀ می‌گوید: مانند او را نه دراسلام سراغ دارم، نه درجاهلیّت.

امام ذهبی در «تاریخ الاسلام» به نقل از ابراهیم بن شماس ﵀ می‌نویسد: من با احمد بن اسحاق مکاتبه داشتم او درنامه‌ای برای من نوشت: هرگاه برای خرید اسرا به بلاد «غزّیه» رفتی مرا خبر کن! من با نوشتن نامه‌ای او را خبر کردم. ایشان به سمرقند تشریف آوردند. به اتفاق هم بیرون آمدیم. وقتی «جیغویه» از آمدن ما مطلع شد با چند نفر از لشکریانش برای استقبال ما بیرون آمد. ما پیش او ماندیم تا آن‌که از خرید اسیران فارغ شدیم. «جیغویه» یک روز بر اسبش سوار شد و لشکرش را به نمایش گذاشت. دراین اثنا مردی به نزدش آمد او آن را بسیار اکرام واعزاز کرد. امام سرماری ﵀از من پرسید: این چه کسی است؟ گفتم: این پهلوانی است که معادل هزار شهسوار است. گفت: من با این مرد مبارزه می کنم. وقتی «جیغویه» متوجه سخن وی شد گفت: شاید این آقا در حالت سکر و نشه این سخن

را گفته باشد، اما فردا ثابت خواهد شد. در روز دوم مبارزه ی امام سرماری ﵀ با آن شخص آغاز گردید سرماری ﵀ فقط یک ستون خیمه به‌همراه داشت. (عموماً او در جنگ‌ها از همان ستون خیمه استفاده می‌کرد). وقتی جنگ تن به تن شروع شد امام سرماری ﵀شروع به عقب نشینی کرد. آن شخص به تعقیب وی پرداخت آنان از لشکر به مقدار کافی فاصله گرفتند. آن‌وقت امام سرماری ﵀ با یک ضربه‌ی محکم به وسیله‌ی ستون خیمه او را به هلاکت رساند و فوراً به دنبال ابراهیم که پیش‌تر به سوی شهرهای مسلمین حرکت کرده بود، شتافت و با او ملحق شد. «جیغویه» ۵۰ نفر پهلوان از عمده‌ترین قهرمانان لشکرش برای تعقیب وی فرستاد وقتی آنان به امام سرماری نزدیک شدند، امام بر پشت تپه‌ای کمین گرفت تا آن‌که آنان از او جلو رفتند. سرماری ﵀ از پشت سر آنان به‌طور نامحسوس بر آنان حمله برد و هر ۴۹ نفر را یکی پس از دیگری به درک واصل کرد و پنجاهمین نفر را دستگیر نمود بینی و گوش هایش را برید و او را به سوی «جیغویه» فرستاد تا خبر همراهانش را به او گزارش کند. (تهذیب التهذیب)

عبیدالله بن وصل می‌گوید: ایشان یک مرتبه شمشیرش کشید و گفت: من به‌خوبی می‌دانم که با این شمشیر یک هزار نفر ترکی را کشته‌ام و چنان‌چه زنده بمانم انشاءالله هزار نفر دیگر هم خواهم کشت. و چنانچه اندیشه‌ی بدعت نمی‌بود حتماً دستور می دادم آن را همراه با من دفن کنند.

محمد مطوعی ﵀ می‌نویسد: وزن چوب امام سرماری برابر با هیجده من بود و بعد که سنّ وی بالا رفت و کهن‌سال گردید، چوبی دوازده منی را گرفت.

محمود بن سهل ﵀ می‌گوید: سرماری ﵀ در یکی از جنگ‌ها سردار دشمن را دید که زیر یک سایبانی نشسته است. وی به‌سوی آن سایبان تیری شلیک کرد. وقتی سردار دشمن می‌خواست آن تیر را درآورد ناگهان سرماری ﵀ با تیری دیگر دست او را نشانه گرفت وقتی او با سعی وتلاش می‌خواست آن تیر را از دستش درآورد سرماری ﵀ بلافاصله با تیر سوّمی گلویش را نشانه گرفت که منجر به مرگ

وی گشت و دشمن در اثر آن پا به فرار گذاشت و مسلمانان به پیروزی دست یافتند.

این محدث نام ور و در عین حال مجاهد قهرمان، نهایتاً در سال ۲۴۱ در شهر «سرمار» با مرگ طبیعی بر بستر دنیا را به درود گفت.

مصنّف ﵀ می‌فرماید: این باب را با بیان داستان شگفت آور هفت قهرمان به پایان می‌رسانیم.

داستان شگفت‌انگیز هفت پهلوان

در زمان حسن بصری ﵀ مردم از دست هفت دزد به ستوه آمده بودند. حکومت وقت هم با آن‌که نهایت سعی و تدبیر خود را در سرکوب و دستگیری شان به خرج داده بود در برابر آنان عاجز وناتوان مانده بود. یک روز حسن بصری ﵀ برای ادای نماز فجر به قصد مسجد بیرون رفت. فضا هنوز تاریک بود. وی در مسیر راه شش نفر را دید که با در دست داشتن سلاح، خود را پشت دیوار پنهان کرده و نفر هفتم آنان در وسط راه پایش را با دست خود گرفته و نشسته است. حسن بصری ﵀ پرسید: شما سلاح در دست دارید؛ می‌خواهید به‌کجا بروید؟ آن کسی که نشسته بود گفت: ای ابوسعید! من فلان دزد و این ها همراهان من هستند. از امروز حدود ده سال است که حکومت و مردم بصره ما را تعقیب کرده‌اند؛ البته تا هنوز برای دست‌گیری ما ناموفق مانده‌اند. امشب به این هدف بیرون آمده‌ایم تا دکان فلانی را سوراخ وحیف ومیل کنیم؛ ولی در مسیر راه پایم به یک اخگر آتش افتاد در اثر درد پایم سوزشی در قلبم احساس کردم و با خود گفتم: وقتی توان تحمل این آتش معمولی دنیا را ندارم، پس چگونه می‌توانم آتش سوزان دوزخ را تحمل کنم؟! ای ابوسعید تو را گواه می‌گیرم من بسوی خدا توبه نموده‌ام و هیچگاه مرتکب اعمال پیشین خودم نخواهم شد. بعد رو به همراهانش کرد و گفت: تا الآن با شما بوده‌ام، اما حالا من توبه کرده‌ام. شما اختیار دارید هر جا می‌روید! آنان هم صدا پاسخ دادند: تو که در نافرمانی خدا سرحلقه‌ای ما بودی حالا در اطاعت خدا هم سرحلقه‌ی

ما باش همه‌ی ما خالصانه توبه کرده‌ایم و اصلاً به گناهان گذشته برنخواهیم گشت. سردار گفت: باشد شما اگر واقعاً راست می‌گویید پس همراه من بیایید تا نماز فجر را پشت سر امیر بصره ادا کنیم. بعد از ادای نماز من بلند می‌شوم و چنین می‌گویم: ای امیر من فلان دزد و این ها همراهان من هستند شما دولت‌مردان تا ده سال ما را تعقیب نمودید؛ اما نتوانستید ما را دست‌گیر کنید اکنون توبه کرده‌ایم و از کارهای گذشته‌ی‌مان محض به‌خاطر رضای خدا دست کشیده‌ایم و به محضر شما آمده‌ایم. حالا شما هر تصمیمی علیه ما می‌گیرید اختیار دارید! دست‌های مان را قطع می‌کنید یا تبعید می‌کنید یا اعدام می‌نمایید یا در زندان می‌افکنید یا آن‌که برای رضای خدا مورد عفومان قرار می‌دهید! همراهانش هم‌صدا در پاسخ او گفتند: تمام این‌ها را می‌پذیریم (لذا ما را با خودت ببر! پس از این گفتگو) آنان به مسجد رفتند و پشت سر امیر بصره نماز گذاردند. بعد از ادای نماز، ریس آنان بلند شد سخنانش را – همان‌طور که قبلاً اظهار داشته بود – در محضر امیر مطرح کرد. امیر به گریه درآمد و گفت: همانا خداوند توبه‌ها را می پذیرد. بنابراین بروید شما را از بهر خدا بخشیده‌ام. بعد فرمانده آنان به امیر گفت: ای امیر مقداری کمکم کن تا بتوانم در جهاد طرسوس شرکت کنم. علی ایّ حال به هریکی از آنان یک اسب خوب و یک سلاح خوب و پنجاه دینار تهیّه گردید و بدین ترتیب به‌سوی طرسوس حرکت کردند و به آنجا رسیدند. حدود دو ماه در آنجا ماندند. در آن میان خبر رسید که رومیان لشکری بزرگ را برای حمله بر مملکت اسلامی تدارک دیده‌اند و آن لشکر دو صلیب بزرگ به همراه دارد که برای هریکی از آن دو صلیب ده هزار نیرو اختصاص داده بودند. وقتی به شهر طرسوس نزدیک شدند، سپاه اسلام هم برحسب دستور امیر برای دفاع بیرون آمدند. آن هفت نفر هم با سپاه اسلام همراه بودند. وقتی سپاه اسلام و کفر در مصاف هم قرار گرفتند آن هفت نفر با همدیگر گفتند: ما در معصیّت خداوند متعال از هیچ کس کمک نگرفته‌ایم آیا در اطاعت خداوند متعال نیاز به کمک داریم؟ در حالی که بهترین اسب را در اختیار داریم و خطرناک‌ترین سلاح را با خود به‌همراه داریم اهداف و نیّات مان خالصانه برای خدا است. پس باید که خود

مان را از لشکر کنار بزنیم و هر وقت دو طرف شروع به جنگ می کنند ما هر هفت نفر یک باره بر مشرکان حمله می‌کنیم، شهادت یا پیروزی یکی حتماً برای‌مان مقدر است. آنان به همین امر اتفاق کردند. ابتدای آنان خود را از لشکر کنار زدند، همین‌که جنگ آغاز شد تمام آنان همانطور که با هم قرار گذاشته بودند از پشت بر مشرکان حمله بردند و شوکت آنان را درهم شکستند. و وقتی لشکر دشمن با روحیّه‌ای شکست خورده در محضر پادشاه رسید او پس از شنیدن گزارش آن‌ها پرسید: در پشت سر شما چند نفر بودند که بر شما حمله کردند؟ پاسخ دادند: هفت نفر از مسلمانان بودند که لشکر ما را با شکست مواجه ساخته و ما را به عقب نشینی مجبور کردند. پادشاه صلیبی دیگر را در آورد و به جنرال خود سپرد وگفت: این‌ها سه صلیب‌اند. با سی هزار نیروی سواره نظام وپیاده نظام بسوی طرسوس حرکت کن! از آن طرف مسلمانان از این ماجرا اطلاع یافتنتد. بنابر این آنان هم برای دفاع بیرون آمدند. آن هفت نفر کما فی السّابق همراه با مسلمانان به قصد دفاع بیرون آمدند. وقتی جنگ بین طرفین درگرفت آنان طبق همان نقشه و حکمت عملی یک باره بر دشمن حمله بردند و بیشترین خسارت از ناحیه ایشان بر دشمن وارد گردید. عامل اصلی شکست آن‌ها همان هفت نفر بودند. بالاخره افرادی که از این جنگ جان سالم بدر بردند خود را به پادشاه رساندند. او پس از شنیدن گزارش، سخت عصبانی شد و گفت: سی هزار نیرو که سرمایه تمام کشورمان در شکم آنان است و انواع سهولت و آسایش برای‌شان فراهم شده است. هفت نفر بتواند آنان را شکست دهد. پادشاه این جنرال را معزول کرد و جنرالی دیگر بجای آن نشاند و صلیب چهارم را به او سپرد وگفت: چهار صلیب و چهل هزار نیروی جرّار در اختیار تو گذاشته‌ام با این لشکر بر شهر طرسوس حمله کن! اگر بر آنان غالب آمدی همه‌ی مردان را به قتل برسان! زنان و کودکان را به اسارت بگیر! اگر شهر را نتوانستید فتح کنید سعی فراوان بخرج بده تا آن هفت نفر را به‌قتل برسانی و سرهای‌شان را نزد من بیاری! زیرا آنان دو لشکر مرا با شکست مواجه ساخته‌اند. اگر آنان را اسیر گرفتی حتماً آن‌ها را زنده نزد من بیار! این جنرال وقتی با لشکرش به طرسوس

نزدیک آمد یک صلیب را با ده هزار نفر در داخل کوه‌ها مخفی کرد و خود او با سایر نیروها پیش رفت. مسلمانان مانند گذشته برای مقابله بیرون آمدند و آن هفت نفر پهلوان همچون گذشته خود را از لشکر عقب زدند. وقتی جنگ آغاز شد آنان از عقب حمله بردند و بر دشمن تلفات سنگینی وارد ساختند؛ امّا ناگهان لشکر ده هزار نفری دشمن که مخفی شده بود از پس پشت آنان هجوم آوردند. بدین ترتیب آنان در محاصره‌ی دشمن درآمدند و بالاخره دستگیر شدند. وقتی سپاه دشمن به دربار پادشاه رسید جنرال برای او سجده‌ی تعظیمی بجا آورد و گفت: آن هفت نفر را که موجب شکست ما در دو جبهه‌ی قبلی شده بودند اسیر کرده و آورده‌ام. آنان احضار کرده شدند. پادشاه از مشاورانش پرسید: با چه کیفیتی آنان را به قتل برسانم؟ یکی پاسخ داد: وسط آن‌ها را قطع کن و به درختان آویزان کن! یکی گفت: گردن آنان باید زده شود؛ اما بعضی عقلا پیشنهاد دادند: آنان کشته نشوند؛ بلکه با تطمیع مال وثروت آنان را مسیحی کنند. همانطور که ایشان با شجاعت خود ما را ذلیل ساختند، می‌شود که به ما عزّت بخشند. پادشاه این مشوره را با نهایت رضایت پذیرفت. به امیر آنان گفت: من چندین دختر دارم اگر چنانچه از دینت دست بکشی و دین مرا بپذیری دخترم را با تو ازدواج خواهم داد. و به تو مال و ثروت و مکان خوب - یکصد شتر و یکصد باغ - می‌بخشم. او پس از اینکه پیشنهادات پادشاه را شنید شروع به گریه کرد وچنین اظهار داشت: من نه به دخترتو نیاز دارم؛ نه به مال و ثروت تو! من هرگز به‌خاطر این چیزهای کم ارزش دینم را ترک نخواهم کرد. سپس پادشاه او را دستور داد در یک گوشه بنشیند. بعد شش نفر دیگر را یکی یکی صدا زد و در جلوی هریکی از آنان پیشنهادات خود را مطرح کرد؛ امّا همه‌ی آنان یک‌صدا آن پیشنهادات را ردّ کردند و گفتند: ما هرگز توانایی تصوّر برگشت از اسلام را نداریم. پادشاه رو به جنرال های خود کرد وگفت: این تدبیر که ناکام ماند حالا دیگر چه تدبیری را برای گمراه ساختن آنان بلد هستید؟ یکی از جنرال ها چنین اظهار داشت: شما مقداری روغن در یک دیگ بگزارید و زیر دیگ آتش روشن کنید تا روغن‌ها خوب به جوش آیند یکی از آنان را بگیر و سرش را تا کمر

داخل دیگ بگزار شاید با مرگ فجیع آن، دیگران مرعوب شوند و بدین‌ترتیب دین‌شان را ترک کنند و به دین تو بگروند. پادشاه چنین دستور داد چنانکه وقتی آنان صدا کرده شدند و در یک صف نشانده شدند امیر شان وقتی نگاهش را بلند کرد بر بالای سقف خانه هفت دختر زیبا که لباس‌های زرد به تن داشتند و هریکی از آنان یک چپیه‌ی سبز بدست داشتند، دید. نخست او گمان کرد شاید پادشاه ملعون برای گمراه ساختن مان این برنامه - بر بالای بام خانه دختران شان و در زمین آتش - را طرّاحی کرده است. تا با تطمیع و تهدید دین‌مان را از دست‌مان بگیرد او در دلش دعا کرد: کاش نگاه دوستانم به این دختران زیبا نیفتد تا سبب گمراهی‌شان نگردد. بالاخره روغن دیگ جوش داده شد و دو جنرال طبق دستور پادشاه یک نفر را گرفتند و او را در دیگ به‌صورت واژگون انداختند و در آخرین لحظه‌هایش فریاد برآورد و گفت: دوستانم! بر شما سلامتی بادا (نباید ازمرگ) هراس داشته باشید این یک عذاب موقّت است اما عذاب دوزخ عذابی دایمی است. «اشهد ان لا اله الاّالله و اشهد انّ محمّداً عبده ورسوله».

آن جنرال‌ها او را تا کمرش داخل دیگ گذاشتند بنابر این نصف بدن او سوخت یک دختر از دخترانی که بالای سقف خانه نشسته بودند و تماشاگر ماجرا بودند؛ مانند مرغی از آنجا پرید و به‌داخل دیگ فرو رفت و یک چیزی را با مندیلش گرفت و به آسمان صعود کرد. وقتی امیر این ماجرا را دید فهمید که این دختران «حورعین» هستند نه دختران پادشاه. بعد جسد او را از دیگ بیرون آوردند و در جلوی چشمان شش نفر انداختند و پادشاه خطاب به آنان گفت: چنان‌چه شما دین‌تان را ترک نکنید و به دین من نگروید همه‌ی شما را با همین حالت فجیع خواهم کشت؛ امّا اگر به دینم روی آورید مورد اکرام واعزاز قرار خواهید گرفت. آنان هم صدا پاسخ دادند: اگر ما را با سوزندان بکشی یا با شمشیر تکه تکه کنی؛ اما هیچ‌گاه دین مان را ترک نخواهیم گفت. بعد هر پنج تن آنان‌را- بجز از امیرشان- یکی یکی در داخل دیگ انداختند و شهید کردند و برای هریکی از آنان یک دختر از بالای بام خانه فرود می‌آمد و چیزی را در مندیل سبز می‌پیچید و به آسمان

می‌شتافت. از آن هفت دختر فقط یکی ماند. ناگهان نخست وزیر رو به شاه کرد و گفت: شاها! این را تحویل من بده! پادشاه از وی پرسید: او را چه کار می‌کنی؟ گفت: او را به خانه‌ام می‌برم و دخترم را که تو از آن خواستگاری کرده بودی و من به علّت تعداد زیاد همسران تو انکار کردم؛ کلفت او قرار می‌دهم تا بدین طریق جمال وزیبایی دخترم در دل او تاثیر بگذارد و دینش را رها کند. وانگهی دخترم را در عقد او در می آورم و سهمی از مالم را برای او اختصاص می‌دهم. پادشاه گفت: او را به تو بخشیده ام. وقتی ماجرا این‌گونه رقم خورد، آن دختر (حورعین) دست خالی از پشت بام خانه به‌سوی آسمان برگشت. با دیدن این موضوع آن مرد مسلمان گفت: «این از بد شانسی من است» پادشاه به امیر گفت: شما باید به همراه این وزیرم بروید. امیر اظهار داشت من با این شرط او را همراهی می‌کنم و به خانه‌اش می‌روم که در داخل خانه‌اش جایی را به عنوان مسجد تعیین کنم و پنج وقت در آن با صدای بلند اذان بگویم. همچنین من شراب نمی‌نوشم و گوشت خنزیر نخواهم خورد. آنگاه پادشاه از نخست وزیر پرسید: هان چه می‌گویی؟ وزیر اظهار داشت: باشد همه‌ی این شرایط را می‌پذیرم. بهرحال امیر همراه با وزیر به خانه‌ی وی رفت نخست او در آنجا مسجدی تعیین کرد. وزیر پیش دخترش رفت و به وی گفت: در بین عرب از این مرد فردی شجاع‌تر و زیباتر ندیده‌ام. من او را از اعدام نجات داده‌ام و اینجا آورده‌ام به این امید که دینش را ترک کند و دین ما را بپذیرد. و آن وقت من تو را به وی ازدواج وی بدهم. و مالم را با وی تقسیم کنم. اکنون او در خانه ما است و تو به صورت شبانه روزی خدمتگذار او هستی! دختر برای ادای مسئولیت خویش هر روز با پوشش انواع لباس‌های جذّاب وبر زرق و برق و انواع زیورات پیش وی رفت آمد و داشت و مرتباً زیبایی خود را در چشمان امیر مسلمان به نمایش می‌گذاشت؛ اما آن بنده‌ی نیک خدا اصلاً به دختر دوشیزه توجه نداشت و اصلا از وی چیزی نمی‌خواست؛ مگر آنچه را که خود دختر می‌آورد او تحوبل می‌گرفت و بس! یک روز بعد از ادای نماز عصر که وی در جایش نشسته بود، دختر به جوان مسلمان گفت: آیا مگر تو انسان نیستی؟! آیا در وجود تو نیروی شهوانی وجود ندارد؟ از دین خود

دست بکش! پدرم بین من وتو عقد می‌بندد و به تو مال و ثروت فراوان می‌بخشد. امیر به وی گفت: وای بر تو ای دختر! چه قدر نمازم را خراب کردی! من نه به تو نیاز دارم، نه به ثروت پدرت.

آرزوی پدر آن بود که محبت دخترش در دل آن مرد مومن واقع شود و جوانه بزند؛ امّا موضوع بر عکس شد در اثر شأن بی نیازی آن مرد مومن و با خدا محبت او در دل دختر جای گرفت. و دختر فریفته‌ی محبّت او گشت و به وی پیشنهاد ازدواج داد. مرد مسلمان از پذیرفتن آن ابا ورزید. دختر دلیلش را جویا شد. او پاسخ داد: بخاطر اینکه تو کافر و نجسی! دختر اظهار داشت: اگر تو دینت را ترک نمی کنی من دینم را ترک می‌کنم. بنا بر این مرا بیاموز تا به دین تو بگروم وبدین ترتیب با تو ازدواج کنم! مرد با خدا گفت: ای دختر اینجا بلاد کفر است شما اگر می‌توانی زمینه‌ی فرار را فراهم سازی تا به بلاد اسلام رفته و در آنجا با هم عقد ببندیم. آن وقت نه پشت سر تو دست به ازدواج دیگری می‌زنم، نه کنیز می‌گیرم. دختر گفت: اکنون که چنین است پس بعد از ده روز عید ما مسیحیان است. تمام مردم جهت تفریح به بیرون می‌روند بجز از بیماران و معذورین. دو روز به عید می‌ماند من خودم را بیمار می‌کنم و به پدرم می گویم من مریضم او مرا با شما تنها می‌گذارد. آن وقت با هم ازاین‌جا خواهیم رفت. بالاخره دو روز پیش از فرا رسیدن ایّام عید دختر خود را به‌بیماری زد. وزیر و تمام مردم بیرون آمدند. پادشاه به دخترش گفت: آیا همراه با ما بیرون نمی‌آیی؟ دختر درپاسخ گفت: نه من بیمار هستم! وزیر گفت: دخترم! مشکل نیست؛ در خانه با این مرد تن تنها بمان و کسی دیگر نباشد. حتّی اگر او قصد سوء ودست درازی بر تو داشت امتناع نکن! شاید بتوانی دینش را تباه کنی و به دین ما بگروانی. آنگاه او را با تو عقد می بندم. دختر گفت: پدرم! چنین خواهم کرد البته دو اسب تیز رو برای ما بگذار امید می‌رود که او پس از دو - سه روز دینش را ترک کند و ما دوتا سوار بر اسب با شما - به بیرون از شهر - ملحق خواهیم شد. به هرحال پادشاه با تمام مردم بیرون رفتند. وقتی آفتاب نصف شد دختر به مسلمان گفت: حالا آن ها به محل عید رسیده‌اند و در شهر هیچ

کس باقی نمانده است. آیا راه دارالاسلام را بلدی؟ مسلمان گفت: بله! دختر دو سلاح و مقداری جواهرات سبک آماده ساخت و با لباس مردان سلاح به تن کرد مسلمان هم سلاح پوشید هر دوتا سوار اسب‌ها شده و به سوی طرسوس حرکت کردند. از آنجا تا طرسوس سی منزل مسافت راه بود. در روز دوّم که آنان تازه سه منزل از راه را طی کرده بودند ناگهان از دور غباری را دیدند که به آسمان بلند است. امیر به دختر گفت: نگاه شما تیز تر است ببینید این چه غباری است؟ دختر گفت: شش اسب سوار سفید پوش دارای اسبانی عمده و خوب، به چشم می‌خورد. دیری نگذشت که هر شش اسب سوار به نزد آنان رسیدند. وقتی امیر بسوی آن‌ها نگاه کرد، دید آن‌ها همان شش نفر هستند که پادشاه آنان را در دیگ سوزانده بود. آنان همدیگر را شناختند. امیر با تعجب پرسید: آیا پادشاه شما را نکشته بود؟ گفتند: بله! مگر در قرآن نخوانده‌ای که شهدا در دنیا زنده هستند و صبح و شام رزق می‌خورند؟ امیر مجدّداً پرسید: آیا اکنون به خانه‌های‌تان می‌روید؟ پاسخ دادند: نه خیر! به خانه‌ها چه کار داریم، بلکه یک دوست خدا در این کوه‌ها وفات کرده است و در نزدیکی آن کسی نیست که او را کفن کند. خداوند سبحان، ما را برای مراسم خاک سپاری وی مقرر نموده است و ما کفن و خوشبویی بهشتی با خود به‌همراه داریم و او را با این کفن و خوشبویی‌ها به خاک می‌سپاریم و بعد بر می‌گردیم. امیر خطاب به آنان گفت: شما از خداوند متعال شهادت را آرزو داشتید، خداوند متعال شما را به آن نایل گردانید، اما من با آن که امیر شما بودم از شهادت محروم ماندم. این خانم دختر وزیر است که حقّانیت اسلام در دلش فرود آمده است و همراه من از آنجا فرار کرده است. بنابر این ما را با دعاهای‌تان کمک کنید تا به «طرسوس» برسیم! آنان به وی گفتند: این کلمات را بخوان! «یا صمداً لا یظلم یا قیّوماً لاینام یا ملکاً لا یُرام یا عزیزاً لا یُضامُ یا جبّاراً لا یَظلِمُ یا محتجباً لا یُری یا سمیعاً لا یَشُکُّ یا عادلاً لا یجور یا دائماً لا یزول یا حلیماً لا یلهو یا قیّوماً لایفتر یا غنیّاً لا یفتقر یا منیعاً لا یغلب یا شدیداً لا یضعف یا صادقاً لا یخلف یا باسط الیدین بالجود و یا من هو فی ملکه محمود یا علیّ

المکان یا رفیع الشّان یا لااله الّا انت یا لااله الاّ انت» امیر می‌گوید: بعد آنان از نگاه ما پنهان شدند. بلا فاصله نگاهم به یک چوپان افتاد که از یک چشمه داشت آب می‌خورد. بعد بلند شد و شروع به نماز کرد. به او گفتم: ای چوپان! مگر از مشرکان نمی ترسی اینجا نماز می‌خوانی؟ او جواب داد: آیا مگر تو دیوانه هستی؟ اینجا مشرک کجا است؟ گفتم: مگر این‌جا بلاد روم نیست؟ گفت: ای فلان مگر دیوار طرسوس را نمی بینی؟ وقتی نگاهم را بسوی آن انداختم دیدم واقعاً دیوار شهر طرسوس است. آنگاه نحوه‌ی مسلمان شدن را به آن دختر آموختم. او در آن چشمه غسل نمود و هردو وارد شهر شدیم. مسلمانان از ما استقبال کردند. بالاخره آنان در آنجا با هم ازدواج کردند و خداوند متعال به آنان هفت فرزند عطا فرمود. (جامع الفنون)

«بدون تردید بزدلی و ضعف یک عیب، یک بیماری و یک مصیبت است. به‌همین خاطر رسول الله ﷺ موکّداً از آن به خداوند متعال پناه می‌جست. هکذا پناه خواستن از بزدلی معمول صحابه‌ی کرام نیز بود. حتی از بعضی از صحابه منقول است که از رسول خداﷺ تقاضای دعای برای ازاله ی بزدلی و رفع خواب زیاد می‌کردند. و آنان به برکت دعاهای شبانه روزی از شرّ بزدلی نجات کردند. از این‌رو بیماری ترس و بزدلی به طور کلّی از دل های شان بیرون آمده بود. چنانکه آنان نه از روم هراس داشتند، نه از فارس. نه منافق می‌توانست آنان را تهدید کند، نه کافر مشرک. تعدادشان کم و دست‌شان خالی بود، اما بر موقف خود کاملاً ایستادگی می کردند و ذرّه‌ای عقب نمی‌نشستند. بزرگترین قدرت ها آنان را تهدید می کردند؛ امّا بجای ترس و وحشت همانند شیران جلو می‌رفتند. شمشیرهای شکسته خود را در دست گرفته و در میادین نبرد بر دشمنان می‌تاختند و قدرت‌های آنان را در هم شکستند. شیران بیشه وقتی سدّ راه شان می‌شدند آنان‌را بر تعمیل حکم خود مجبور می‌ساختند و وقتی دریا های عمیق و خطرناک مانع راه آنان قرار می گرفت بدون هیچگونه خطری اسبان خود را روی آن به‌حرکت در می‌آوردند. در اثر شجاعت آنان بود که وقتی برای نخستین بار چشم شان بر فیل‌های تانک نما افتاد بجای مرعوب

شدن با آن ها به نبرد پرداختند. با عمامه ها و لباس‌های پیوند خورده‌ی خود نیرو و توان نظامی شاهانه‌ی ایران و روم را درهم شکستند. اماّ در عصر حاضر بیماری بزدلی بر تمام مسلمانان سایه افکنده است. جای تاسّف است که امروز این بیماری خطرناک بجای اینکه عیبی شناخته شود، بالعکس نوعی روشنفکری و عقلمندی پنداشته می‌شود. چنانکه روشنفکران امروزی - در واقع مبتلایان به بیماری بزدلی - شب و روز در تلاش اند مردم را از کفّار واز قدرت وتوان نظامی آنان مرعوب سازند. این چرب زبانان می‌کوشند با تبلیغات وسخنانی به ظاهر زیبا، جهاد را فساد و ترور و مجاهدان را تروریست و مفسد جلوه دهند. و برای پوشاندن بزدلی خود به بدگویی مجاهدان لب می‌گشایند و آنان را متهم به بی تدبیری می‌نمایند. این‌ها آن بد قسمتانی می‌باشند که هیچ گاه خیال رفتن به جهاد را ندارند و نه نیّت فرستادن فرزندان شان را به میادین جهاد در سر می‌پرورانند. این ها به هدف پوشاندن بیماری معنوی خود (ترس و بزدلی) بهانه تراشی می کنند و چنین عنوان می کنند که اکنون جهاد شرعی وجود ندارد؛ چون امروزه مجاهدان مخلص موجود نیستند. و فلان عمل جایگزین جهاد است. چنانکه ما فلان فلان کار را انجام می دهیم و به این طریق از مجاهدان افضل قرار می گیریم. این ها افرادی هستند که دل های شان بر خوردار از عظمت دین اسلام نیست. و از انگیزه‌ی نابود ساختن کفر از جهان محروم اند. این ها از سایه خود هم می‌ترسند. و به این خاطر از حمایت مجاهدان سر باز می زنند که مبادا مرگ قبل از موعد فرا رسد. زبان شان خیلی شیرین و چالاک است اما بوی متعفّن بزدلی از دهان شان فواره می کند. این بزدلان برای سربلندی اسلام و جهت حفظ مساجد و نجات مسلمانان مظلوم برای هیچ نوع فداکاری حتی در حد نیّت هم آماده نیستند. و به این صدای رسای کتاب خدا لبّیک نخواهند گفت «و مالک لاتقاتلون...» این ها اصلاً فاقد اعتبار و ارزش می باشند. زیرا آنان چه بسا به خاطر ترس به انحراف و گمراهی‌ها کشیده می شوند. و چه بسا به خاطر طمع وپست های دنیوی دست به تحریف و تاویل نامشروع در دین و موضوع جهاد می زنند.

خداوند سبحان صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم اجمعین را به این خاطر برای محبّت پیامبرش برگزید که آنان فدا کننده‌ی جان‌های‌شان و جنگجویان در این راستا بودند. انسان بزدلی که بزدلی را عیب نمی پندارد شایسته همنشینی با هیچ پیامبیری نیست؛ زیرا این شخص بزدل در وقت مشکل فقط در اندیشه‌ی حفظ جان خود است، امّا پیامبران و همراهان آنان در وقت مشکل جان شان را فدا می کنند و بدین طریق ایمان خود را نگه می‌دارند و بجز از خدا از هیچ کس نمی‌ترسند.

ای مسلمانان! فضای امروزی، بزدلی را بر همه‌ی ما مستولی گردانیده است.

ما فرزندان شیران خدا بوده ایم اکنون داریم مانند روباهان زندگی را سپری می کنیم و نوکر مادیت گشته‌ایم. پس بر ماست که اوّلاً روزانه بعد از هر نماز از بیماری ضعف و بزدلی به‌سوی خدا پناه جوییم تا الله تعالی ما را ازاین امراض رهایی بخشد.

ثانیاً اینکه کارنامه های اسلاف مان به خصوص حکایات شجاعانه ی صحابه ی کرام و سایر مجاهدان امّت را به کرّات مطالعه کنیم وبیان داریم. بدون تردید یاد وخاطره‌ی‌شان موجب زدودن بزدلی از دل‌ها است.

همچنین با اکراه نفس و بی باکانه در اعماق جنگ ها فرو رفتن برای پایان دادن بزدلی نسخه ای موثّر و قوی می‌باشد.

به یاد داشته باشید! بزدلی یک بیماری شرم آور است که باعث شرمندگی انسان در دنیا و آخرت می‌باشد. بنابر این بر ما لازم است که از حضور یافتن به پیشگاه خداوند بدون جذبه‌ی فدا ساختن جان‌های‌مان برای خداوند متعال خجالت بکشیم.

«یا الله! ما را از شرمندگی روز قیامت نجات بده و از بیماری بزدلی رهایی بخش و سر شار از نعمت شجاعت و فداکاری بگردان! - آمین-»

پایان کتاب

بخش اول

بر هرمسلمان ضروری است که در زمینه‌ی فرا یض اسلامی، مسایل اساسی را بیاموزد و جزئیات آن را از ایمّه‌ی کرام و علمای عظام پیروی کند.

درحدیث وارد شده است: آموختن علم بر هر مسلمان فرض است.[1]

معنی این حدیث نزد محققان این است که بر هر مسلمان درمورد هر عمل فراگرفتن علم به اندازه‌ای‌که بتواند آن عمل را مطابق با شریعت انجام دهد ضروی است. بنابراین، برهر مجاهد لازم است مسایلی را که صحّت جهاد بدان موقوف است، بیاموزد تا جهاد او مطابق با شریعت باشد. گرچه مسایلی پیش‌تر بیان شد، امّا درخاتمه مسایل، احکام و تدابیری را متذکر می‌شویم که بر ای هر مجاهد دانستن آن‌ها ضروری است. خاتمه بر دو بخش تقسیم شده است: بخش اول در مورد مسایل و آدابی است که دانستن آن برای مجاهدان بسیار حایز اهمیت است. در بخش دوم بعضی از تدابیر نظامی و تاکتیک‌های جنگی بیان می‌شود که در وقت نبرد با دشمن مورد استفاده قرار می‌گیرند. و الله المستعان وکفی.

مسأله‌ی۱: جهاد بدون اذن امیرشرعی مکروه است، حرام نیست؛ البته در برخی موارد اجازه‌ی امیر ضروری نیست و آن موارد عبارت‌اند از:

۱- شخصی با یک کافر یا یک جماعت به‌خصوص جهاد می‌کند و این جهاد او جهادی شرعی است. چنانچه این فرد اجازه بگیرد، مقصودش فوت می‌شود.

۲- امیر و حاکم مسلمانان جهاد را ترک داده است و خودش با نیروهایش مشغول اندوختن مال‌اند؛ چنان‌که امروزه در ممالک ما مشاهده می‌شود. پس در این صورت هم اجازه شرط نیست.

---

۱ - ابن ماجه، مقدمه / باب فضل العلماء والحث على طلب العلم: ١/٨١، ش٢٢٤.

۳- برای مجاهد اجازه گرفتن از امیر امکان پذیر نباشد یا گمان غالب او بر این باشد که به او اجازه نمی‌رسد.[1]

علّامه ابن قدامه ﷫ می‌فرماید: چنانچه مسلمانان امیر یا حاکم نداشته باشند، نباید جهاد را به سبب آن به تأخیر انداخت؛ چرا که به تأخیر انداختن جهاد به نفع مسلمانان نیست.[2]

[خلاصه اینکه وجود امیر برای جهاد واجب است و در صورتی‌که امیر موجود نباشد مجاهدان متحد شوند و شخصی واجد شرایط را به عنوان امیر تعیین کنند. شرایط امیر در کتاب‌های فقه مفصلاً ذکر شده‌اند. در هرحال بعلّت نبودن امیر نباید جهاد معطّل شود. بلکه فوراً امیری را تعیین کرده و تحت امارت آن جهاد کرد. در حالت مجبوری جدا ازمردم در کوه‌ها باید نشست.][3] [باز بینی شود]

مسأله‌ی۲: اعمال ذیل برای امیر مسنون‌اند:

۱- بیعت گرفتن از سپاهیان خود تا از میدان کارزار فرار نکنند؛ همان‌گونه که آن‌حضرت ﷺ در حدیبیه از صحابه‌ی کرام بیعت گرفتند.

۲- فرستادن طیف‌های جاسوسی جهت خبرگیری از دشمن و یافتن اطلاع کامل از آن‌ها.

۳- رفتن به جهاد یا اعزام مجاهدان صبح‌گاه روزهای پنج شنبه.

۴- اتخاذ پرچم یا علامتی دیگر برای خود و تقسیم عساکر وسپاه خود به مجموعه‌ها و گروه‌های مختلف با یک علامت ونشانی خاص.

۵- برای هر دسته از سپاهیان علامت و اسم بخصوصی گذاشته شود تا بدین صورت هم دیگر را بشناسند و از ناحیه‌ی خودشان به آنان آسیبی نرسد.

---

۱ - مغنی المحتاج: ۲۲۰/۴.

۲ - المغنی: ۳۷۴/۱۰.

۳- برای تفصیل بیشتر ر.ك: اعلاءالسنن: ۲/۱۲

۶- (در وقت داخل شدن) به دار الحرب، با آمادگی و تجهیزات کامل و مسلحانه وارد شوند تا خودشان محفوظ بمانند و بر دشمن هم رعب مستولی شود.

۷- طلب دعای پیروزی از ضعیفان.

۸- دعا به هنگام صف‌آرایی.

۹- تحریک و تحریض مجاهدان تامردانه‌وار حمله کنند.

۱۰- اگر در وقت صبح نتوانستند حمله کنند آن‌را تاخیر کند تا آفتاب زوال کند و باد شروع به وزیدن کند و نصرت الهی نازل شود.

۱۱- تکبیر گفتن؛ اما بیش از حد صدا بلند نباشد.

آنچه‌که بیان شد، اعمالی مسنون هستند که از احادیث صحاح ثابت‌اند.[1]

علامه قرطبی ﷫ در تفسیر خود تحت آیه‌ی ﴿فاثبتوا واذكروالله كثيراً...﴾ می‌نویسد: منظور از ذکر در این آیه، ذکر به آواز آهسته می‌باشد، چون رفع الصوت در موضع قتال مکروه است. البته این در صورتی است که تکبیر گوینده، یک نفر باشد. چنان‌چه گروه مجاهدان در وقت حمله، دست‌جمعی و با صدای بلند تکبیر بگویند، مستحب است زیرا در اثر آن دشمن حواس باخته می‌شود. صحابه‌ی کرام ﷡ در جنگ‌ها عموماً بلند کردن صدا را ناپسند دانسته‌اند.[2]

مسأله ۳ : درجهاد اقدامی، کفّاری که به آنان دعوت اسلام نرسیده است، نخست واجب است مورد دعوت به اسلام، قرار گیرند؛ امّا برای افرادی که دعوت اسلام به آنان پیش‌تر رسیده است، دعْوت آنان فقط مستحب است. و چنانچه در این‌صورت بدون دعوت دادن جنگ را آغاز کردند، جائز است.

اگر کفار بر مسلمانان هجوم آورند، در آن‌صورت بحث دعوت به‌میان نمی‌آید بلکه بر تمام مسلمان فرض عین است که از خود و سرزمین‌شان به دفاع برخیزند. همچنین اگر گروهی برای ترور و کشتن سران کفر اعزام شوند، لازم

---

۱ - مغنی المحتاج: ۲۲۰/۴.

۲ - تفسیر قرطبی: ۲۴/۸. (سوره‌ی انفال:۴۵)

نیست که نخست آنان را دعوت بدهند چراکه آن‌کس نسبت به اسلام عداوت می‌ورزد که دعوت اسلام به وی رسیده است. هم‌چنان‌که قبل از کشتن کعب بن اشرف وابو رافع یهودی، آنان مورد دعوت خصوصی قرار نگرفته‌اند.

مسأله٤: علاوه از مشرکان عرب اگر سایر کفار برای پرداخت جزیه آماده شدند از آنان جذیه پذیرفته شود و بر دین خود گذاشته شوند. نزد امام مالک وامام احمد رحمهماالله از مشرکان جزیه پذیرفته نشود اعم از این‌که عرب باشند یا عجم. بلکه آنان فقط دو راه دارند یا اسلام یا قتل؛ اما نزد احناف علاوه از مشرکان عرب از سایرکفار جزیه پذیرفته می‌شود.[1]

مسأله ٥: شبیخون زدن کفار جائز است؛ گرچه در میان آن‌ها زنان، ا طفال و مسلمان وجود داشته باشد.[2]

مسأله ٦: درصورتی‌که جهاد فرض کفایه باشد، اگر امیر شرعی به کسی دستور خروج دهد برآن شخص جهاد فرض عین می‌گردد.[3]

مسأله ۷: اگر امیر مسلمانان شخصی فاسق و فاجر باشد با تکیه به این دلیل، ترک جهاد جائز نیست؛ بلکه جهاد تحت امارت وی، بر مسلمانان فرض است. [امّا بهتر است که مسلمانان این‌گونه امیر را از امارت عزل کنند].[4]

مسأله ۸: کشتن زن، کودک،کهن‌سال، معذور و راهب جائز نیست؛ اما اگر این‌ها در جنگ علیه مسلمانان شرکت کنند یا به‌نحوی کفارا را مساعدت نمایند؛ مانند این‌که صاحب رای و تجربه یا فرمانده در جنگ باشند، پس در این صورت کشتن آنان جایز است. نزد امام شافعی در هرصورت کشتن آنان جائز است.[1]

---

۱ – ر.ك: حاشیه‌ی ابن عابدین: ۱۹۸/۴ ـ المغنی: ۳۸۷/۱۰ ـ بدایة المجتهد: ۴۰۵/۱ ـ مغنی المحتاج: ۲۴۴/۴.

۲ – کشّاف القناع: ۴۷/۳.

۳ – المغنی: ۳۶۶/۱۰ ـ الخرشی: ۱۱۱/۲

۴ – المغنی: ۱۰۳۷۱.

۱ – حاشیه‌ی ابن ابی عابدین: ۱۳۲/۴ ـ بدایة المجتهد: ۴۰۰/۱ ـ مغنی المحتاج: ۲۲۳/۴ – کشّاف القناع: ۵۰/۳

مسأله ۹: نصب منجنیق برای ازبین بردن کفّار و شلّیک آتش و ارسال آب (ویرانگر) به طرف آنان جائز است، گرچه درمیان آن‌ها زن وکودک هم وجود داشته باشد؛ اما اگر مسلمانی در میان آن‌ها وجود دارد، خواه تاجری باشد یا اسیری، در آن‌صورت بدون ضرورت اقدام به این کارها مکروه است. و در وقت ضرورت جائز است.[1]

مسأله ۱۰: قطع کردن درختان کفار جائز است به‌شرط آنکه هدف از این‌کار نوعی ضرر رسانیدن به دشمن باشد یا این‌که مجاهدان با این کار راه خود را می‌گشایند یا برای خودشان سنگر می‌سازند. اگر قطع درختان برای مسلمانان مضر باشد، پس این کار جائز نیست.[2]

مسأله ۱۱: امیر «مُخَذِّل» که لشکر را از قدرت دشمن مرعوب می‌سازد و روحیه‌ی آنان را تضعیف می‌کند از همراهی ر در لشکر ممانعت شود.[3]

مسأله ۱۲: مسأله‌ی «جعل» و اجرت در جهاد قبلاً بیان گردید.[4]

مسأله ۱۳: پرداخت مال زکات به مجاهد در صورت نیاز، جائز است. به اندازه‌ای که برای رفع نیازهایش مانند کرایه راه، پوشاک، خرج راه و خرج دوران اقامتش در جهاد، کافی باشد. مراد از مجاهد کسی است که برای جنگ بیرون رفته‌است. در اصطلاح ما به کسی‌که از جهاد برگشته‌است هم مجاهد می‌گویند؛ اما بدانید که این‌گونه مسائل متعلّق به آن مجاهدی‌هستند که برای جهاد خارج شده است؛ برخلاف آن‌که از جهاد برگشته و در خانه نشسته است.

علامه قرطبی‌ﷺ می‌گوید: مراد از«فی سبیل الله» مجاهدان و مرزداران مملکت اسلامی هستند.

---

۱ – مغنی المحتاج: ۲۲۳/۴.

۲ – الخرشی: ۱۱۷/۳ – مغنی المحتاج: ۲۲۶/۴ – کشاف‌القناع: ۴۹/۳.

۳ – المغنی: ۳۷۲/۱۰.

۴ – نگاه کن: باب بیست ششم

خلاصه این‌که پرداخت زکات به مجاهد نیاز مند در جهاد جهت رفع نیازهای شخصی و جنگی جائز است هم‌چنین اگر خانواده‌ی مجاهد فقیر است وکسی نیست که کفالت آنان را به‌عهده گیرد، پرداخت زکات برای آنان هم جایز است.

مسأله ۱٤: جهاد با یهود و نصاری از جهاد با سایر کفّار افضل است به استناد از حدیثی‌که رسول‌الله ﷺ به أمّ خلّاد رضی الله عنها فرمود: فرزند تو با اجر دو شهید دست یافته است. پرسیده شد: چگونه یا رسول‌الله؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: چون‌که اهل کتاب او را شهیدکرده‌اند.[1]

مسأله ۱۵: اگر کفار بعضی از مسلمانان را در جنگ سپر خود قرار دادند، آن‌وقت برای مجاهدان جائز است که به‌سوی آنان تیر شلّیک کنند؛ اما با ملاحظه‌ی دو امر؛ یکی این‌که قصد مجاهدان کفار باشند نه مسلمانان. دوم این‌که حتی الامکان سعی کنند مسلمانان محفوظ بمانند.[2]

مسأله ۱٦: اگر دراثر آتش باران دشمن، کشتی مسلمانان دوچار حریق شد، سرنشینان آن کشتی می‌توانند آنچه را که برای آنان آسان‌تر است برگزینند. از ماندن در کشتی یا خود را در دریا غرق نمودن.[3]

مسأله ۱۷: استعانت از مشرکان در جنگ جائز است مشروط به این‌که حاکمیّت در دست مسلمانان باشد وآن مشرک هم تحت نظارت مسلمانان باشد تا مبادا مرتکب خیانتی علیه مسلمانان گردد.[1]

مسأله ۱۸: در مورد وسایلی‌که کشته شدگان کفار به همراه داشته‌اند، امام ابوحنیفه رحمه الله می‌فرماید: اگر امیر پیش‌تر اعلان کرده‌است که هرکس کافری را بکشد، تمام وسایلش از آن او هستند، مطابق با اعلان امیر، عمل کرده‌شود. یعنی هر

---

۱ - ابو داؤد، جهاد / باب فضل قتال الروم علی غیرهم من الامم: ۱۳/۳، ش ۲۴۸۸.

۲ - فتح القدیر: ۴۴۷/۵ - ۴۴۸ - مغنی المحتاج: ۲۲۴/۴ - کشاف القناع: ۵۱/۳.

۳ - المغنی: ۵۵۴/۱۰ - خرشی: ۱۲۱/۳

۱ - المجموع: ۶۲/۱۸ - الخرشی: ۱۱۴/۳ - المغنی: ۴۵۶/۱۰.

مجاهدی که کافری را بکشد تمام وسایل آن کافر مال همان مجاهد قرار می‌گیرند. اگر امیر پیشتر اعلان نکرده است پس آن‌وقت همه‌ی اموال بدست آمده جزو غنایم شماراند.

مسأله ۱۹: مال غنیمت بر پنج حصه تقسیم شود. یک حصه آن را که «خمس» نام دارد، برای یتیمان ومساکین و نیازهای مسافران و امور اجتماعی مسلمانان مصرف گردد. و چهار سهم دیگر آن درمیان مجاهدان تقسیم شود.

مسأله ۲۰: آن‌دسته از مجاهدان مستحق سهم غنیمت‌اند که تاپایان جنگ و تا جمع آوری غنایم زنده می‌مانند یا به عنوان نیروی کمکی قبل از جمع غنایم با گروه مجاهدان می‌پیوندند. افرادی‌که پیش‌تر شهید شده یا بعد از جمع آوری غنایم با گروه مجاهدان می‌پیوندند، از مال غنیمت سهم ندارند.

مسأله ۲۱: کسانی‌که از کفّار به اسارت مسلمانان در می‌آیند، در باره‌ی آن‌ها تصمیم گیری بدست امیر مسلمانان است. هر امری را که صلاح می‌داند از قبیل قتل، آزاد ساختن، فدیه گرفتن و برده گرفتن و... تصمیم بگیرد. البته بازهم لازم است این‌کارها با ملاحظه‌ی مصلحت و منافع کلّی مسلمانان طبق زمان وحالات درنظر گرفته شوند.

مسأله ۲۲: زنان و فرزندان کفّار در صورت اسارت جزو غنیمت به‌شمار می‌روند. امّا هر فیصله‌ای که در حق آنان گرفته شود، نخست منافع کلّی مسلمانان مطابق حالات و زمان ملاحظه شود.[1]

مسأله ۲۳: اگر این خطر وجود دارد که غنایم دوباره به دست کفار می‌افتند، لازم است آن‌ها را محفوظ داشت یا آن‌ها را از بین برد. مثلاً حیوانات را باید ذبح کرد واشیای دیگر که حفاظت آن‌ها ممکن نیست، نذر آتش شوند.[1]

---

۱ - المجموع: ۱۰۲/۱۸ - المغنی: ۴۰۰/۱۰.

۱ - المغنی: ۴۰۳/۱۰

مسأله ۲۴: اگر طفل، زن و غلام در جهاد شرکت کنند، آنان از مال غنیمت سهمی مشخص ندارند؛ امّا امیر مجاهدان طبق صواب دید خود می‌تواند چیزی به آنان بدهد. در فقه اسلامی این، «رضخ» نام دارد.[۱]

مسأله ۲۵: «نفل» جایزه‌ای را می‌گویند که امیر مسلمانان علاوه از مال غنیمت به یکی از مجاهدان یا به گروهی از آن‌ها در عوض کارنامه‌ی شجاعانه‌ای که از خود نشان داده است، می‌بخشد.[۲]

اگر نیاز باشد امیر می‌تواند پسش‌تر اعلان به «نفل» نماید

اگر امیر بدون اعلان و طبق صواب دید خود به بعضی از مجاهدان جایزه‌ای بخشید، جایز است. ناگفته نماند که این اختیار امام در صورتی‌است که هنوز غنایم جمع آوری نشده است و بعد از جمع آوری غنایم فقط می‌تواند از خُمس به یکی جایزه دهد.

مسأله ۲۶: مالی‌که بدون جنگ بدست مسلمانان بیفتد، در شریعت «فَیء» گفته می‌شود. اگر مردم یک منطقه پیش از آن‌که لشکر مسلمانان در آن داخل شود مال و متاع خود را ترک نموده و فرار کردند، حکم آن مانند حکم جزیه است. و اگر مسلمانان پس از محاصره‌ی آنان به اموال‌شان دست یافتند، حکم آن‌ها مانند حکم غنیمت است، لذا لازم است خمس آن بیرون کرده شود.[۳]

مسأله ۲۷: اگر مسلمانی‌که به دست کفّار دستگیر شود، چنانچه فرصتی مناسب را یافت بر وی واجب است که از دست آنان فرار کند. اگر او را با شرایطی رها کنند، دربن‌باره تفصیل است؛ چون‌که ایفای بعضی از شرایط ضروری است و

---

۱ - المغنی:

۲ - حاشیه‌ی ابن عابدین: ۱۴۷/۴ - المجموع: ۱۶۷/۱۸ - المغنی: ۴۵۱/۱۰ - ۴۵۴.

۳ - حاشیه‌ی ابن عابدین: ۱۵۵/۴ - ۱۵۷ - المجموع: ۱۴۹/۱۸ - المغنی: ۴۱۲/۱۰.

ایفای بعضی شرایط دیگر ناجایز است. اگر کسی با این مسأله مواجه شود باید به علماء مراجعه کند.[۱]

مسأله ۲۸: اگر کافری در دوران جنگ مال مسلمانی را تصرف کرد، آن مال در ملکیّت آن کافر در می‌آید. چنانچه پس از جنگ دوباره آن مسلمان موفق به پس گرفتن مال خود گردید، آن مال پس گرفته شده جزء غنیمت به‌شمار می‌رود. برای این‌که ملکیّت کفار بر اموال مسلمانان ثابت شود، شرط است که کفار آن مال را جمع آوری کرده و به دار الحرب ببرند. چنانچه قبل از احراز به دار الحرب آن مال دوباره پس گرفته شد، به ملکیّت مالک اصلی‌اش دوباره عود می‌کند.[۲]

مسأله ۲۹: گرفتن هدیه از کافر حربی با دو شرط جایز است. ۱- گرفتن هدیه، فتنه‌ای به دنبال نداشته باشد. ۲- گرفتن هدیه برای مسلمانان باعث ذلت نباشد.[۳]

مسأله ۳۰: اگر هر یکی از مسلمانان به کافری امان داد، بر همه‌ی مسلمانان لازم است حرمت تامین وی را پاس بدارند. همچنین اگر مسلمانی به خانواده‌ای از کفار یا به گروهی از آن‌ها بگوید: من شمارا امان داده ام. بر سایر مسلمانان لازم است که به پاس احترام آن مسلمان امان او را حفظ کنند. امان دادن مرد و زن مسلمان عاقل و بالغ معتبر است؛ نه امان کودک.[۴]

مسأله ۳۱: اگر مسلمانان به کافری امان دادند و او بین مسلمانان رفت آمد داشت بعد مشخص شد که او جاسوس است، کشتن او جایز است. همچنین اگر مسلمانان اعلان کردند: کفار اجازه دارند در مملکت آنان برای تجارت بیایند و

---

۱ - المجموع: ۱۸۴/۱۸ - هدایه: ۱۳۹/۲.

۲ - المغنی: ۵۴۸/۱۰ - ۵۵۰ - المجموع: ۱۴۴/۱۸ - ۱۴۵.

۳ - حاشیه‌ی ابن عابدین: ۱۶۰/۴ - المغنی: ۴۸۲/۱۰ - مقدمات ابن رشد: ۲۷۳/۱ - ۲۷۵.

۴ - المغنی: ۵۶۶/۱۰.

جاسوسی در لباس تاجران در آمد، کشتن آن جاسوس جایز است چراکه امان برای تاجران بوده‌است؛ نه برای جاسوس.(۱)

مسأله ۳۲: اقامت مسلمان زیر سلطه‌ی یک کافر و مشرک بدون ضرورت شدید مکروه و عملی بسیار زشت است. برای آن در احادیث و عید شدید آمده است.

مسأله ۳۳: فروختن اسلحه و هر چیزی که موجب وارد ساختن نوعی زیان بر مسلمانان می‌شود، جایز نیست.(۲)

مسأله ٣٤: اگر تعداد مجاهدان اندک باشد، برای آنان به همراه بردن قرآن مقدّس در جنگ جایز نیست؛ اما اگر تعدادشان زیاد باشد، جائز است. حکم بردن زن هم همین است. یعنی اگر تعداد مجاهدان اندک باشد به همراه بردن زنان جایز نیست. اگر تعداد آنان زیاد باشد به همراه بردن زنان با موجودیت محارم اشکال ندارد.

۱- فتح القدیر: ۴۶۲/۵ - الروضة: ۲۷۹/۱۰ - المغنی: ۴۳۲/۱۰.

۲- الروضة: ۲۸۲/۱۰

بخش دوم

بیان آداب جهاد، تدابیر و تاکتیک‌های جنگی

باید دانست که بعضی از علما در این‌باره کتاب‌های مستقل نوشته‌اند. این کتاب گنجائش ندارد که تمام جزئیات آن را در برگیرد. بنابراین در این‌کتاب فقط مسایلی بنیادین که دانستن آن‌ها برای مجاهدان ضروری‌است، نوشته می‌شود.

۱- بعضی حکیمان می‌گویند: خداوند متعال تمام آداب جنگی را درین دو آیه بیان داشته است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾

[انفال: ۴۵- ۴۶]

ترجمه: ای مسلمانان! چون رو به رو شوید با گروهی پس ثابت باشید و یاد کنید خدا را بسیار بود که شما رستگار شوید • و فرمان برداری کنید خدا و رسول او را و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل شوید و برود دولت (قوت) شما و شکیبایی ورزید هر آیینه خدا با شکیبایان است.

مصنف ؒ می‌گوید: این قول حکماء به‌جا ودرست است؛ زیرا خداوند متعال در این آیه به پنج چیز دستور داده است. هر گروهی که درآن این پنج صفت یافت شود، او موفق است ولو این‌که تعداد آنان از دشمن کمتر باشد. آن پنج امر عبارت‌اند از:

۱- ثابت قدم بودن. ۲- کثرت ذکرالله. ۳- اطاعت خدا و پیامبر خدا. ۴- پرهیز از نزاع و اختلافی که باعث ضعف مسلمانان می‌شود؛ زیرا مسلمانان متحد مانند مجموعه‌ای از پیکان است که نمی‌توان آن‌ها را شکست. در صورتی‌که آن تیرها پراکنده شوند براحتی می‌توان یکی یکی همه‌ی آن‌ها را شکست و از بین برد.

۵ - صبر، که عامل اصلی فتح و پیروزی است. چنانچه از این امور پنج گانه یکی کم آید به همان میزان امکان پیرو زی کمتر می‌شود.

۲ - حضرت جابر و ابوهریره رضی‌الله عنهما از رسول‌الله ﷺ روایت می‌کنند: جنگ یک نوع حیله است.[1]

در روایتی آمده است: وقتی عمروبن عبد وُد وحضرت علی کرم‌الله وجهه برای مقابله در مصاف هم قرار گرفتند، علی رض به او گفت: من برای مقابله با دو نفر نیامده‌ام: «ابن‌عبد ودّ» به این‌سو و آن‌سو نگاه کرد در آن لحظه حضرت علی بر وی حمله برد و او را از پای درآورد.

حکایت هادی خلیفه‌ی (عباسی) قبلاً گذشت که او یک فرد مسلح خارجی را بدون اسلحه با تدابیر جنگی کشت و جان خود را نجات داد.

[مانند همین داستان از علاّمه محمدقاسم نانوتوی ﵀ نیز منقول است. در سوانح قاسمی نوشته شده‌است: در جنگ شاملی یک سک قوی هیکل از نیروهای انگلیس با مولانا نانوتوی ﵀ رو در روی هم قرار گرفت و به مولانا نانوتوی ﵀ گفت: مولوی قاسم تو آشوب بزرگی به پا کرده‌ای! امروز وقت شما فرا رسیده است. مولانا نانوتوی ﵀ بدون دست‌پاچگی و با اطمینان کامل به او گفت: این قدر پرحرفی نکن از عقب تو را زدند. آن سِک وقتی به پشت خود متوجه شد، نانوتوی ﵀ با ضربه‌ای محکم او را از پای درآورد] درباره‌ی تدابیر و حیله‌های جنگی گفته شده‌است: «رب حیلة انفع من قبیلة» یعنی: چه بسا یک حیله از یک قبیله کار آمد تر واقع می‌شوند.

عاقلان می‌گویند: اگر دشمن را با توان ونیرو مقابله می‌کنی نخست باید ضعف او را دریاب! سپس به مقابله با او بپرداز! و اگر او را با حیله و ترفند مقابله می‌کنی پس دشمن هر اندازه توانمند باشد از بین بردن آن مشکل نیست.

۳ - وقتی مجاهدان قصد حمله بر دشمن را می‌کنند سنت است که آن را مخفی نگه‌دارند و از توریه کارگیرند تا احدی هدف آنان را نفهمد. این پنهان کاری

۱ - بخاری، جهاد / باب الحرب خدعة: ۴۲۴ - مسلم، جهاد / باب جواز الخداع فی‌الحرب: ۱۳۶۱/۳، ش۱۷۳۹.

از دور و نزدیک از ناحیه خواص و عوام رعایت شود. و چنانچه آشکار نمودن آن حمله، مصلحت باشد پس اشکالی ندارد. چنان‌که رسول‌الله ﷺ در غزوه‌ی تبوک برای آمادگی به آن در ملأ عام اعلان فرمود تا صحابه‌ی کرام بهتر بتوانند آمادگی کنند؛ اما عموماً آن‌حضرت ﷺ غزوات را مخفی نگه‌می‌داشتند؛ آن‌گونه که در صحیحین موجود است.[1]

۴ - در وقت ضرورت می‌توان به طرف دشمن سفیری برای گفتگو فرستاد؛ البته در انتخاب وی لازم است خیلی دقت شود؛ چراکه سفیران آیینه‌ی دولت هستند. بسا اوقات سفیری که از جرأت همت وقوت قلب همراه با فصاحت برخوردار باشد، می‌تواند اراده‌های دشمن را متزلزل سازد وآنان را وادار به تسلیم گرداند؛ لیکن بعضی از نماینده‌گان به علت ناتوانی خود باعث ذلت وشکست دولت متبوع خود می‌شوند. در نتیجه، رعب و وحشتی که در دل دشمن بوده از بین می‌رود. بنابراین همیشه لازم است سفیری به طرف دشمن فرستاده شود که دارای عقل کامل، فکر درست و عقیده‌ی پخته و فصیح و نطّاق است. و نیز از فرستادن یک سفیر تا چند بار به طرف دشمن خود داری شود زیرا این خطر وجود دارد که از بار بار رفتن فریب دشمن را بخورد و در مورد آن‌ها ملایمت نشان دهد. بسیاری از دولت‌ها به سبب سفرای خاین فروپاشی شده‌اند؛ اما سفیری‌که فراتر از این نوع شبهات باشد و از دیگران بیشتر تجربه‌ی دارد دوباره فرستادن او به طرف دشمن مفید است.

۵ - رسول‌الله ﷺ فرمودند: بهترین جماعت آنان‌اند که چهار نفر باشند. بهترین سریّه آن‌است که چهار صد نفر باشند. بهترین لشکر آن است که چهار هزار نفر باشند. لشکر دوازده هزار نفری از قلّت تعداد مغلوب نمی‌شود.[2]

۱ - بخاری، جهاد / باب من اراد غزوتا فورّی بغیرها: ۶/۴ - مسلم، التوبة / باب حدیث توبة کعب ابن مالك و صاحبه: ۲۱۲۸/۴، ۲۷۶۹.

۲ - ابوداؤد، جهاد / باب فی ما یستحب من الجیوش والرفقاء والسرایا: ۸۲/۳، ش۲۶۱۱.

۶ - مقدمة الجیش باید متشکل از افرادی آگاه به مسایل جنگی وکار آزموده باشند؛ چراکه شکست آنان باعث سستی بقیّه لشکر می‌باشد. پیش قراوان باید شنواتر از اسب و بیناتر از کلاغ و محتاط‌تر از پلنگ و حمله‌آورتر از شیر ژیان و پهلوانی شدید باشند، نیروها را همانند یک جسم به این طرف و آن طرف هدایت کنند و هرجا که فرود آیند همانند دیوار آهنین باشند. صحابه‌ی کرام هر زمان با رسول‌الله ﷺ در جایی منزل می‌گرفتند، چنان به نزدیک هم جمع می‌شدند که اگر یک چادری بر سر آنان انداخته می‌شد تمام آن‌ها را می‌پوشاند.

۷ - بر امیر لشکر لازم است که درمیان مجاهدان آیات و احادیثی‌را که در مورد فضایل جهاد وارد شده‌اند، به‌کثرت بیان کند و همچنین کتاب‌هایی را که درباره‌ی غزوات پیامبر وتاریخ درخشان حماسه آفرینان امت نوشته شده‌اند، درجلوی آنان بخواند. و داستان‌های شجاعت مردانگی و تاکتیک‌های جنگی را برای مجاهدان به خاطر بیاورد؛ چراکه از خواندن این کتاب‌ها دل‌های مومنان مستحکم و بر جرأت دلیران افزوده می‌شود و بزدلی بزدلان زدوده می‌شود. همراه با فضائل جهاد وعیدهایی که در مورد ترک جهاد وارد شده‌اند هم برای آنان به یاد آورد. و با افراد مخلص و فعّال لشکر اظهار محبت کند و آنان را ازنزدیکی خود بهره‌مند سازد تا بدین ترتیب آنان به جهاد و سایر اعمال صالح علاقه نشان دهند.

۸ - از مهم‌ترین تدابیر جنگی انتخاب امیر و افسران هر دسته و پرچم برداران هستند؛ چراکه آن‌ها باید افرادی مومن، دارای قلبی محکم وقوی و آگاه به تدابیر جنگی باشند. اضافه برآن، برخوردار از طبیعت جنگی و سابقه‌ی فداکاری و ایثار باشند؛ چراکه امیر لشکر در تاثیر گذاری بر آحاد لشکر تاثیر به‌سزایی دارد. اگر او فردی شجاع وشایسته باشد در وجود تمام لشکر انگیزه‌ی فدا کاری، ایثار، ایمان و قاطعیت پیدا می‌شود. مثال امیر نسبت به سایر لشکر مانند مثال دل است نسبت تمام اعضای بدن. چنانچه قلب درست باشد تمام بدن هم درست می‌ماند و اگر قلب فاسد باشد تمام جسم فاسد خواهد شد. حکماء گفته اند: آن شیری‌که هزار روباه را رهبری می‌کند بهتر از آن روباهی‌است که هزار شیر را رهبری می‌کند.

امام سرماری ؒ می‌فرماید: بر امیر مجاهدان لازم است دارای ده خصلت باشد: ۱- در استحکام قلب همانند شیر باشد که شیر اصلاً بزدلی را در خود راه نمی‌دهد. ۲- در برابر دشمن به مانند پلنگ تکبّر و غرور داشته باشد. ۳- در شهامت بمانند خرس باشد که او با تمام نیرو وجوارحش می‌جنگد. ۴- در تهاجم مانند خنزیر باشد که او اصلاً پشت نمی‌کند. ۵- در پیشروی کردن مانند گرگ باشد که اصلا مایوسی را به‌خود راه نمی‌دهد. اگر از یک ناحیه به مایوسی دست داد از ناحیه‌ای دیگر حمله می‌کند. ۶- در حمل اسلحه مانند مورچه باشد که آن از وزن خود بیشتر بار حمل می‌کند. ۶- در ثابت قدمی مانندکوه باشد. ۷- در صبر و استقامت مانند الاغ باشد. ۸- درجرأت مانند سگ باشد که اگرشکارش داخل آتش برود او هم به‌دنبال آن می‌رود. ۱۰- در موقعیت شناسی مانند مرغ باشد. ۹ - برای امیر و فرمانده لشکر لازم است که پیش از حمله بر دشمن جاسوسانی مورد اعتماد را جهت تجسس به طرف دشمن گسیل دارد تا لحظه به لحظه اطلاعاتی از آمار دشمن، تجهیزات و تدابیر نظامی آن‌ها به امیر برسانند. هکذا افسران مهم دشمن و نفوذ آنان را شناسایی کند و بعد آنان را با ترغیب و تطمیع به چیزهای مورد پسندشان برای بغاوت آماده سازد؛ و نیز در میان لشکریانش نامه‌هایی را از جانب افسران دشمن به امیر مجاهدان منتشر کند که درآن اظهار وفاداری آنان نسبت به امیر مجاهدان وجود داشته باشد این نامه‌ها را طوری منتشر کند تا این خبر به دشمن برسد و آنان را نسبت به همدیگر مشکوک و بی‌اعتماد نماید. لازم به ذکر است که این تدابیر بر اساس برنامه ریزی‌های محکم طراحی شوند.

علامه ابن الجوزی ؒ در کتاب «الأذکیا» داستانی را نقل کرده‌است. بدین شرح: همراهان مهلب با او اظهار داشتند که در میان لشکر خوارج فردی بنام «ابزی» وجود دارد. وی تیرهایی سم آلود می‌سازد. لذا ما برای مقابله با این تیرها نا توانیم. مهلب ؒ گفت: نگران نباشید من چاره‌ی آن را خودم می‌سازم؛ مهلب در نامه‌ای خطاب به «ابزی» چنین نوشت: هدیه‌ی‌تان به دستم رسید. لذا این نامه را همراه با هزار درهم به طرف تو فرستاده‌ام. چنانچه رابطه‌ی خود را با من گسترش

بدهی انعام‌های بیشتری برای تو خواهم فرستاد و هرگاه مشکلی داشتی بگو من حاضرم!. مهلب این نامه را با هزار درهم همراه قاصدی به طرف آن‌ها فرستاد وبه قاصد دستور داد که قصداً در لشکر خوارج برود و خود را ظاهر کند تا آن‌ها او را دستگیر کنند آن قاصد چنان کرد و بالاخره به دست خوارج دستگیر شد. آن ها این نامه را به رییس خود «قطری» دادند و او هم بلافاصله «ابزی» را به قتل رساند و گفت: سزای کسی‌که با مهلب مصالحه کند همین است. بدین‌ترتیب بین خوارج دو دستگی پیدا شد و سرانجام لشکر آنان از هم پا شید. مهلب به همراهانش گفت: حالا با آن‌ها جنگ نکنید چراکه آنان نمی‌توانند دوباره با هم منسجم شوند. اگر شما با آنان در گیر شوید آن‌ها اختلاف خودشان را کنار گذاشته ومتحد می‌شوند.

۱۰ - ... برای به کارگیری حیله و تدابیر جنگی نباید از مصرف هزینه‌ها بخل ورزید زیرا مصرف مال در جهت به کارگیری تدابیر علیه دشمن از فدا ساختن جان و روح کاری مناسب‌تر است.

در این‌باره علامه ابن جوزی ﵀ داستان عجیبی را بیان کرده است: یکی از پادشاهان مسلمان بر سمرقند حمله نمود و آن شهر را در محاصره‌ی خود درآورد؛ اما نتوانست آن را فتح کند. بالاخره با چند تن از محافظانش به دور شهر شروع به‌گشت‌زنی کرد. تا آن‌که موفق شد یکی از اهالی آن شهر را دستگیر کند و با تطمیع فراوان او را به طرف خود مایل سازد. از او اوضاع شهر و پادشاه را پرسید. او گفت: حاکم این شهر فردی احمق ولاابالی است کارش فقط خوردن و خوابیدن وجماع با زنان است؛ نظام شهر را دختر او می‌چرخاند. اگر آن دختر نمی‌بود تا کنون شهر به ویرانی و تباهی کشیده شده بود. پادشاه مسلمانان این شخص را همراه با مقداری هدایا به طرف آن دختر فرستاد و گفت: من از ممالک عرب زیرکی ودانایی تورا شنیده‌ام من به این‌جا آمده‌ام و می‌خواهم با تو ازدواج کنم تا از من و تو پسری متولد شود که پادشاه عرب وعجم گردد؛ من این‌جا برای طلب مال نیامده‌ام. نزد من چهار هزار تابوت وجود دارد که پر از طلا و نقره هستند ومی‌خواهم آن‌ها را به تو بسپارم و خودم عازم چین شوم. اگر برگشتم مراسم ازدواج را بر گزار می‌کنم و اگر

نه؛ پس این صندوق‌ها مال تو باشند. وقتی این پیغام به دختر رسید، جواب داد که من پیشنهاد تو را قبول دارم. سپس حاکم مسمانان چهار هزار تابوت فرستاد که در هر تابوتی دو نفر را نشاند و زنگ مخصوصی را علامت گذاشت. به آنان توصیه کرد: هر زمان این زنگ بصدا در آمد فوراً از صندوق‌ها بیرون شوید. وقتی صندوق‌ها به داخل شهر برده شدند پادشاه مسلمانان زنگ را به صدا درآورد. با شنیدن صدای زنگ مجاهدان از صندوق‌ها بیرون آمدند و دروازه‌های شهر را به تصرف خود درآوردند. بدیت‌ترتیب تمام لشکراسلام فاتحانه وارد شهر شدند.[1]

داستانی دیگرنیز مشابه داستان گذشته از «اسکندر»منقول است: یک مرتبه اوبه‌مقابله با ایرانیان رفته بود. وقتی‌درمصاف هم قرار گرفتند، به‌یکی از لشکریانش دستور داد اعلان کند: ای ایرانیان! ما وعده‌ی‌مان را ایفا نمودیم. حالا شما هم وعده‌ی‌تان را ایفا کنید. با شنیدن این اعلان تمام افراد لشکر به همدیگر نگاه کردند و حیرت و حشت جودشان را تسخیر کرد. بالاخره سرانجام با شکست مواجه شدند.[2]

۱۱- بر امیر لازم است که هر فرد را بر مبنای صلاحیت و توانایی‌اش مسئولیت بدهد و ارتباط تمام لشکر را منظم و مستحکم نگهدارد. و سعی کند جایش از عموم مخفی بماند و همچنین جای افراد نخبه و زبده را تبدیل و تغببر دهد و خود را از دشمن نهایتاً مخفی کند.

۱۲ - اگر می‌خواهند شهری را تصرف کنند نخست باید دور وبر آن شهر را به تصرف خود در آورند تا توان دفاعی آن شهر ضعیف وکنترلش آسان باشد.

۱۳ - ام‌ذیال‌العبسیة فرزندش را اینگونه نصیحت می‌کرد: - فرزند او از پهلوانان مشهور عرب بود - فرزندم! تا مادامی‌که راه فرار را نمی‌یابی وارد جنگ مشو؛ گرچه به توانایی ونیروی خود یقین کنی؛ زیرا اگر نفس برای نجات خود تدبیری را بداند،

۱ - کتاب الازکیا: ص۱۶۶ - ۱۶۷

۲ - کتاب الازکیا: ص۱۵۸.

آن‌وقت خیلی توانمند می‌شود. در غیر این‌صورت نفس ضعیف و ناتوان می‌گردد. بهترین شجاعت آن است که تدبیری به‌دنبال داشته باشد. در مقابل دشمن مانند گرگ بنشین و مانند کلاغ پرواز کن زیرا احتیاط و حفاظت از خود، زمام شجاعت‌اند؛ بی‌باکی و عدم احتیاط دشمنِ شجاعت است.

ابو السّرایا به فرزندش چنین گفت: فرزندم! از توانایی و بهادری خویش بیش‌تر بر تدبیر و احتیاط خود اعتماد کن! چراکه جنگ برای انسان بی‌احتیاط، یک در گیری است؛ امّا برای انسان محتاط یک غنیمت است. باید بدان! هرگاه مملکتی رو به‌زوال باشد تمام تدابیر برای نجات آن مملکت، وبالی علیه آن می‌گردد. وقتی الله تعالی مصیبتی را فرود آورد، خود همان تدبیر مبدّل به یک آفت می‌شود.

نکاتی مفید از دانایان

بعضی از دانایان می‌گویند: هرکس دشمنش را دست کم شمرد، او در دام فریب افتاده. و هرکس به دام فریب بیفتد دشمنش بر او تسلط پیدا می‌کند. دل‌های‌تان را در جنگ جرأت دهید؛ زیرا جرأت یکی از اسباب پیروزی‌است. در جنگ بغض‌تان نسبت به کفّار را به یاد آورید که این باعث آماده شدن دل برای جنگ می‌گردد. اطاعت را لازم بگیرید؛ چراکه اطاعت قلعه‌ای‌است برای جنگجو. بعضی از تدابیر کار آمدتر از شجاعت می‌باشند. گاهی اوقات یک سخن یا یک جمله سبب شکست دشمن قرار می‌گیرد. صبر راه پیروزی است. جنگ را آخرین تدبیر قرار دهید. [یعنی هرگاه تمام تدابیر به کار گرفته شده ناکام ماندند، آن‌وقت به جنگ رو آورید]. پیروزی با به‌کار گرفتن تدابیر به‌دست می‌آید، نه با ظلم. در وقت جنگ از خود بزدلی نشان ندهید. هرگاه روی اریکه‌ی قدرت نشستید منحرف نشوید. وقتی پیروز شدید ظلم وستم نکنید. در مال غنیمت خیانت نکنید و جهادتان را از آلوده شدن به حرص دنیا پاک نگهدارید.

۱۴ - رسول‌الله ﷺ فرمودند: آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید؛ اما وقتی با او رو برو شدید شجاعانه با آن مقابله کنید.[۱]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: تمنای لقاء دشمن را نکنید؛ چون ممکن است به ذریعه‌ی آن مورد آزمائش قرار بگیرید. از خداوند عافیت بطلبید؛ اما اگر دشمن آمد وشمشیرها را تکان داد و به غرّش افتاد، نباید بر زمین بنشینید بلکه بگویید: بار الها! پروردگار ما وآنان! مالک ما و آن‌ها تو هستی!؛ تنها تو می‌توانی آن‌ها را از بین ببری. پس وقتی دشمن نزدیک بیاید دست جمعی بر آنان حمله کنید؛ این را بدانید که بهشت زیر درخشش شمشیر ها است.[۲]

رسول اکرم ﷺ فرمودند: آرزوی لقاء دشمن را نکنید واز خداوند عافیت را بطلبید؛ اما اگر کار به جنگ انجامید پس آن‌وقت محکم با آن مقابله کنید. و ذکر الله تعالی را بکنید. اگر دشمن شور و غوغا کند شما خاموش با شید.[۳]

آن‌حضرت ﷺ فرمودند: زمانی‌که دشمن نزدیک‌تان بیاید بر آن‌ها گلوله باران کنید. و بر آنان شمشیر نکشید تا این‌که شما را به پوشانند [یعنی خیلی نزدیک بیایند].[۴]

۱۵ - ممنوعیت غدر، مثله کردن و حکم سوزاندن دشمن

رسول‌الله ﷺ فرمودند: در وجود هرکس چهار خصلت با شد او منافق خالص است و چنانچه در او یک خصلت و جود داشته باشد در وجود وی یک خصلت از نفاق وجود دارد.۱- خیانت در امانتی که نزد او گذاشته شود. ۲- دروغ به‌هنگام صحبت کردن.۳ - نقض عهد. ۴- دشنام به هنگام مخاصمه و جدال.[۵]

---

۱ - بخاری، جهاد / باب لا تتمنوا لقاء العدو: ۲۳/۴.

۲ - مصنف عبد الرزاق، جهاد / باب کیف یصنع بالذی یغلّ: ۲۴۷/۵ - ۲۴۸، ش۹۵۱۳.

۳ - مصنف عبد الرزاق، جهاد / باب کف یصنع بالذی یغلّ: ۲۵۰/۵، ش۹۵۱۸.

۴ - ابو داؤد، جهاد / باب فی سلّ الصیوف عند القاء: ۱۱۸/۳، ش۲۶۶۴.

۵ - بخاری، ایمان / باب علامات المنافق: ۱۲/۱ - مسلم، ایمان / باب بان خسال المنافقین: ۷۸/۱، ش۵۸.

رسول‌الله ﷺ فرمود: الله تعالی می‌فرماید: من در روز قیامت خصم سه نفر هستم. یکی آن‌که بانام من عهد کند و بعد خیانت کند. دوم آن‌که انسان آزادی را بفروشد و قیمتش را هضم کند. سوم آن‌که اجیری بگیرد و از او کاملاً کار بگیرد اما به وی مزد کاملش را ندهد.[1]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: هنگامی که الله تعالی اولین وآخرین انسان‌ها را در روز قیامت حشر می‌گرداند، برای خاین پرچمی بر افراشته می‌کند. پس گفته می‌شود: این خیانت فلان بن فلان است.[2]

رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: امان دادن هر یکی از مسلمانان، یک امان به‌شمار می‌رود. [یعنی اگر یک مسلمان به کافری امان دهد آن امان از جانب همه‌ی مسلمانان امانی تلقی می‌شود] و باید تمام مسلمانان در حفظ آن کوشا باشند؛ زیرا کسی‌که ذمه‌ی مسلمانان را بشکند لعنت خداوند، فرشتگان و تمام انسان‌ها بر او باد. روز قیامت هیچ عبادتی اعم از مالی و جانی از وی پذیرفته نمی‌شود.[3]

حضرت انس ﷺ می‌فرماید: هرگاه رسول‌الله ﷺ به ایراد خطبه می‌پرداختند، می‌گفتند: هرکس امانت‌داری نداشته باشد او ایمان ندارد. و هرکس عهد ندارد او ایمان ندارد. (یعنی ایمانش کامل نیست).[4]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: هر ملّتی‌که عهد شکنی کند در میان آنان قتل وغارت عام می‌گردد.[5]

---

۱ - بخاری، بیوع / باب اثم من باع حراً: ۴۱/۳.

۲ - مسلم، جهاد / باب تحریم القدر: ۱۳۵۹/۳، ش۱۷۳۵.

۳ - مسلم، حج / باب فضل المدینة و الدعاء النبیّ صلی‌الله علیه و سلم فیها بالبرکة ...: ۹۹۹/۲، ش ۱۳۷۱.

۴ - مسند احمد: ۳۱۳۵.

۵ - مستدرک، جهاد: ۱۴۶/۲ و قال صحیح علی شرط مسلم و وافقه الذهبی.

رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس بر یک ذمی ستم روا دارد یا حق او را تلف کند یا او را به فراتر از توانش مکلف کند یا آن‌که از او چیزی به ناخوشی بگیرد، روز قیامت من با او طرف خواهم بود.[1]

رسول‌الله ﷺ فرمود: هرکس به یکی امان دهد و بعد از امان، او را به‌قتل برساند، من از آن قاتل بیزار هستم و لواین‌که مقتول فردی کافر با شد.[2]

رسول‌الله ﷺ فرمودند: هرکس یک ذمی را بناحق بکشد، او را بوی بهشت نمی‌رسد. حالانکه بوی بهشت از مسافت صد سال استشمام می‌شود.[3]

از مجموعه‌ی روایات بالا ثابت می‌شود که امیر لشکر از ارتکاب خیانت بی‌نهایت باید بپرهیزد. اگر معاهده‌ی اشتباه منعقد کرد، نباید پیش از اعلان به نقض، خیانت کند. و افراد خود را نیز اینگونه بیاموزد که هرکس در معاهداتش پایبند باشد. اگر یک مسلمان کسی را امان بدهد آن از همه‌ی مسلمانان امانی تلقی می شود بنابراین تمام مسلمانان ملزم به احترام گذاشتن به آن امان هستند.

---

۱ - ابوداؤد، خراج / باب فی تعشیر اهل الذمّة اذا اختلفوا بالتجارات: ۴۳۷/۳، ش۳۰۵۲.

۲ - ابن ماجه، دیات / باب من امّن رجلا علی دمه فقتله: ۸۹۶/۲، ش۲۶۸۸ - موارد الضمآن، جهاد / باب النهی عن الغدر: ص۴۰۵، ش۱۶۸۳

۳ - موارد الضمآن، دیات / باب فی من قتل معاهداً: ص۳۶۸، ش۱۵۳۱.

بخش پایانی

رسول‌الله ﷺ فرمودند: هر کس برای شما احسانی کند، (بادادن عوض) او را مکافات کنید. اگر توان آن‌را ندارید پس برای او آن‌قدر دعای خیر کنید که گمان کنید او را مکافات کرده‌اید.[1]

در روایتی دیگر چنین آمده است: هرکس برای شما احسانی نمود او را عوض دهید. چنانچه از دادن عوض ناتوان شدید پس برای وی آن قدر دعای خیر کنید تا یقین پیدا شود که شکر او را به‌جای آورده‌اید. بدون شک خداوند قدر شناس است و قدر شناسان را دوست می‌دارد.[2]

با عنایت به این دو حدیث بر هر مسلمان ضروری است که به نعمت‌هایی که از آن‌ها برخورداراست نگاهی بیفگند و برای افرادی‌که جان‌های‌شان را قربان ساخته اند و سبب دستیابی به این نعمت‌های بزرگ شده اند دعای خیر کند؛ زیرا آنان بزرگترین محسنان و ارباب نعمت ما می‌باشند. قطعاً اگر کوشش و تلاش حضرات صحابه و سایرمجاهدان و ناصران دین خدا پس‌از صحابه نمی‌بود ما برخوردار از نعمت اسلام وایمان نمی‌شدیم و اصلاً قابلیت انسان نامیده شدن را هم پیدا نمی‌کردیم. آنان عزیزترین چیز خود را در راه خدا قربان ساختند و اموال فراوان خرج کردند و تمام زندگی وسرمایه‌ی‌شان را برای جهاد وقف نمودند و سرانجام فاتحان شرق وغرب قرار گرفتند و با شمشیرها و نیزه‌های‌شان تاریکی‌های جهان را زدودند و شاهان فارس وروم را از بلندای قدرت به زمین نشاندند و تاج غرور و سرکشی از آنان گرفته شد. تمام دنیا زیر قدم‌های‌شان ذلیل شد و شمع‌های فروزان امنیت و صلح را برای انسانیت به ارمغان آوردند. هم‌چنانکه تا به امروز به برکت فداکاری‌ها و قربانی‌های آنان زیر سایه‌ی دولت ایمان و اسلام زندگی می‌کنیم. (پس بر همه‌ی ما مسلمانان ضروری است که از آن محسنان خود قدر دانی و در حق‌آنان دعای خیر

١ - ابوداؤد: ادب / باب فی شکر المعروف: ١٥٨/٥، ش٤٨١٣.

٢ - طبرانی.

کنیم). اما وقتی ما راه آنان را گذاشتیم و به‌جای این‌که به‌وسیله‌ی شمشیرها ونیزه‌ها عزّت و مجد را جویا شویم به عیّاشی و خوش‌گذرانی روی آوردیم در نتیجه مرگی‌که تا دیروز دشمن را مرعوب کرده بود، امروز خود ما را نشانه گرفته است. ذلتی که تا دیروز بر دشمنان ما مسلط بود امروز ما طعم آن را داریم می‌چشیم. امروز از دریا و خشکی بدست دشمنان ربوده می‌شویم و دشمن همانند مرغان علنا و مخفیانه ما را شکار می‌کند و قلب هیچ‌کس به حرکت در نمی‌آید. چون‌که امروز ما مسلمانان جهاد را که بزرگترین شعایر دینی است، به باد فراموشی سپرده‌ایم و با ارتکاب اعمال و کردار کافران خود را در تباهی انداخته‌ایم. عزت و عظمت معنوی را ترک کرده و به ساخت و ساز آپارتمان‌ها و ساختمان‌ها روی‌آورده‌ایم.

پروردگارا! ذلت، ضعف و نیاز خویش را به پیشگاه تو عرضه‌نموده‌ایم و به پیشگاه تو دست‌های نیاز را بلند کرده‌ایم و به درگاه تو آمده‌ایم تو از احوال باطن ما آگاه هستی! پروردگارا! این تصنیف مرا مردود نکن و آن را به سوی من نینداز! و این مجموعه را در روز قیامت حجتی علیه من قرار مده! پروردگارا ! به ما شهادت نصیب فرما تا قرب تو را بدست آوریم. روزی‌که بعضی از چهره‌ها را سیاه و بعضی را سفید می‌گردانی چهره‌های‌ما را سفید بگردان! تو خیلی صاحب فضل و احسان هستی! بجز تو هیچ کس نمی‌تواند توانایی بر انجام کار نیک و دوری جستن از کار بد را به ما ببخشد. پروردگارا! کامل‌ترین و بلندترین رحمت‌های خودت را برآقای ما جناب محمد مصطفی ﷺ که تاریکی‌های شرک و قدرت‌های شیطانی را به‌وسیله‌ی جهاد و شهامت خویش از بین برد و درود و رحمت فراوان بر اهل بیت و یاران معزّز و فداکار وی‌که درمیادین جهاد اسلحه بدست داشتند و اسب‌ها را دوانیدند، نازل بفرما و سلم تسلیماً کثیراً

مصنف ؒ کتابش را با این دعا خاتمه داد و در آن دعا از خداوند شهادت را خواسته بود. خداوند متعال شهادت را نصیب وی گردانید. از الله سبحانه وتعالی خواستاریم که آن دعا را درحق ماهم قبول بفرماید و به ما توفیق ببخشد که بر تمام محتویات این کتاب عامل باشیم و ما را سبب بر افروختن شمع‌های جهاد و سبب از

بین بردن تاریکی‌های کفر قرار دهد. و مجاهدان را در هرجا نصرت ویاری بفرماید و درصفوف آنان اتحاد و انسجام و تقوی عنایت بفرماید و دشمنان آنان‌را هلاک بگرداند. پروردگارا! هریک از مجاهدان را مجاهدانی مخلص و صادق بگردان! و تمام خانه نشینان را مجاهد بگردان و جمیع مسلمانان را حامی و مددگار مجاهدان قرار بده! یا الله! کسانی که به مخالفت جهاد و مجاهدان مبتلا هستند آنان را توفیق توبه و رجوع از این جنایت عظیم عنایت بفرما! پروردگارا! چه بسا کسانی در میان صفوف مجاهدان به جهاد ضربه وارد می‌کنند آنان را هدایت بفرما! انفاق مجاهدان و انفاق سایر مردم را در جهاد به پیشگاه خودت بپذیر! یا الله! شهادت شهیدان را قبول بفرما! و مجروحان در جهاد را بهبودی عنایت بفرما! به افرادی‌که در جهاد معذور گشته اند به آنان صبر، استغنا و اجر جزیل در آخرت عطا بفرما! پروردگارا! مسلمانان مظلوم و مستضعف جهان را غلبه و نصرت بده و پوزه‌ی ظالمان را به خاک و خون بمال! اسلام را در سرتا سر دنیا نافذ بگردان! پروردگارا! رهبران و فرماندهان جهاد را حفظ بفرما! یا الله! خانواده‌های مجاهدان را محفوظ نگهدار! و بارحمت‌های وسیع خود ضامن همسران و فرزندان شهیدان باش! پروردگارا! ایمان مجاهدانی را که در دست کفار اسیر هستند حفظ بفرما و به آنان آزادی همراه با عافیت نصیب بفرما و بار دیگر آنان را توفیق جنگیدن در میادین جهاد عطا بفرما! یا الله ترجمه و تلخیص این کتاب را به زبان اردو به پیشگاه خود قبول بفرما! و آن راسبب مغفرت من و سبب بیداری امّت مسلمان و سبب ایجاد شوق و عشق ملاقات با ذات خویش قرار بده! درجات بزرگان و مشایخ این امت را بلند و فیوض آنان را عام بگردان! پروردگارا! امارت اسلامی افغانستان را به‌طور خاص حفظ بفرما! آمین. و صلی‌الله‌علی‌خیر خلقه محمد و علی‌آله و اصحابه‌اجمعین. ۱۶ / جمادی‌الاخری / ۱۴۱۹ هجری قمری]

پروردگارا! این ناچیز را با همکارانش (مترجمان فارسی) را هم با شهادت در راه خودت، بپذیرا! تمام شد: یکم ربیع الاول سال ۱۴۳۱ هجری قمری

(فهرست مطالب)

مقدمه ۲

این کتاب ۶

روش مولانا اظهر در ترجمه و تلخیص کتاب ۷

روش ما در ترجمه‌ی کتاب ۷

باب اول ۱۰

حکم جهاد و فرضیّت آن و وعید شدید برای کسانی‌که بدون عذر شرعی جهاد را ترک نموده یا بدون جهاد می‌میرند! ۱۰

فرض عین و فرض کفایه بودن جهاد: ۲۱

اگر جهاد فرض عین بود! ۲۵

بیان وعید شدید برای کسانی‌که جهاد را ترک می‌کنند یا بدون جهاد می‌میرند. ۳۱

ای مسلمان! چه چیزی تو را از رفتن به جهاد باز می‌دارد؟! ۳۸

باب دوّم ۵۹

در بیان فضایل جهاد و مجاهدان ۵۹

بعد از ایمان به خدا، جهاد برترین عمل است ۶۲

ایمان، جهاد و حجّ از تمام اعمال افضل‌اند ۶۳

جهاد از اذان گفتن، افضل است ۶۴

جهاد از سقایه‌ی حجّاج و تعمیر مسجدالحرام افضل است. ۶۵

جهاد مطلقاً از تمام اعمال افضل است ۶۵

جهاد نزد خداوند احبّ الاعمال است. ۶۹

مجاهدان برترین انسان‌ها هستند. ۷۱

جهاد ازخلوت گزینی برای عبادت، افضل است ۷۲

مجاهدان نزد الله سبحانه وتعالی از تمام انسان‌ها برتر و معزّزتر هستند ۷۵

فضایل خورد و نوش و خواب مجاهد ۷۷

کسی‌که به طور مداوم به انجام نوافل و روزه گرفتن مشغول است به یک‌دهم مقام مجاهد هم نمی‌رسد ۷۹

برای مجاهدان در بهشت، صد درجه وجود دارد ۷۹

رهبانیت وسیاحت این امّت جهاد، در الله سبحانه وتعالی است ۸۱
جهاد چگونه رهبانیّت این امّت است؟! ۸۲
جهاد فی سبیل الله بلندترین تکته‌ی قلّه‌ی اسلام است ۸۵
تضمین خداوند متعال برای مجاهد ۸۷
ضمانت الله تعالی به این‌که مجاهد را در وقت مشکل تنها نمی‌گذارد ۹۰
چون‌که مجاهدان در ضمانت الله تعالی هستند، او تعالی برای کرامت آن‌ها دعاهای خلاف عادت آنان را نیز قبول می‌کند. ۹۲
فضایل متفرّقه‌ی جهاد و مجاهدان ۹۵
بیان افضیّلت جهاد بر حجّ ۱۰۷
داستانی ایمان بر افروز ۱۰۹
باب چهارم ۱۱۲
بیان فضیلت دعوت و ترغیب به جهاد ۱۱۲
این باب را با نقل داستانی قابل رشک از امّ ابراهیم به‌پایان می‌رسانیم! ۱۱۵
باب پنجم ۱۲۲
بیان فضیلت سبقت جستن به طرف جهاد ۱۲۲
باب ششم ۱۲۶
بیان فضیلت یک صبح و یک شام رفتن به جهاد ۱۲۶
باب هفتم ۱۳۲
فضیلت رفتن به جهاد و غبار آن ۱۳۲
باب هشتم ۱۳۸
بیان فضیلت جهاد در دریا ۱۳۸
یک جهاد در دریا از ده جهاد در خشکی افضل است ۱۴۰
جهاد در دریا؛ مانند جهاد همراه با رسول الله ﷺ است ۱۴۱
فضیلت مجاهدان دریایی بر مجاهدان زمینی مانند فضیلت مجاهدان زمینی بر غیر مجاهدان است ۱۴۲
خداوند خودش ارواح شهیدان دریایی را قبض می‌کند ۱۴۲
اجر یک روز مجاهدان دریایی مانند اجر یک ماه مجاهدان خشکی است ۱۴۲

مجاهدان دریایی از وحشت روز قیا مت در امان می‌مانند ۱۴۳
اجر مجاهد دریایی میان دو موج، مانند اجر پیمودن تمام دنیا با اطاعت خدا وند... ۱۴۴
بمجرّد گذاشتن پا در کشتی، تمام گناهان پشت سر می‌مانند ۱۴۴
مجاهد دریا در وقت شهادت احساس می‌کند، شربت عسل خنک می‌آشامد ۱۴۵
فضیلت افتادن نگاه مجاهد در دریا و تکبیر گفتن او در جهاد ۱۴۶
باب نهم ۱۵۱
«بیان فضیلت انفاق در راه جهاد» ۱۵۱
داستان‌های خرج کنندگان در راه خدا بی‌شماراند ۱۵۸
یک قصّه‌ی عبرت آموز ۱۵۹
باب دهم ۱۶۵
بیان وعید شدید برای کسانی‌که مال‌شان را در جهاد در راه خدا خرج نمی‌کنند. . ۱۶۵
داستان یکی از مجاهدان دوره‌های پیشین این‌گونه نقل شده است: ۱۷۰
باب یازدهم ۱۷۹
بیان فضایل تهیّه‌ی تجهیزات جهاد برای مجاهدان و خبرگیری از خانوادهای آنان. ۱۷۹
سر انجام بد خیانت به خانواده‌های مجاهدان در غیاب آنان ۱۸۱
باب دوازدهم ۱۸۵
بیان فضایل امداد و همکاری با مجاهدان و خدمت و تودیع آنان ۱۸۵
داستانی عجیب از حسن ایثار صحابه (رضی الله عنهم) ۱۸۹
فضیلت تودیع مجاهدان و چند قدم آنان‌را بدرقه کردن ۱۹۰
باب سیزدهم ۱۹۵
بیان فضایل نگهداری اسب و خرج کردن بر آن ۱۹۵
سر تا سر پاداش ۱۹۵
وسیله‌ی نجات از دوزخ ۱۹۸
دعا کردن اسب‌ها ۲۰۱
قصّه‌ی ایمان افروز یک شهید تابعی ۲۰۲
اسب بهشتی ۲۰۳
در خانه‌ی صاحب اسب جنّ‌ها داخل نمی‌شوند ۲۰۵

نام اسب های رسول‌الله ﷺ ۲۰۶
باب چهاردهم ۲۰۹
بیان فضیلت خدمت به اسب و اکرام آن همراه با بیان برخی احکام ۲۰۹
باب پانزدهم ۲۱۲
بیان فضیلت نماز، روزه، ذکر و سایر عبادت‌های مجاهدان ۲۱۲
باب شانزدهم ۲۱۷
بیان فضیلت نگهبانی و پاسداری از مرزهای اسلامی ۲۱۷
نگهبانی یک ماه از روزه گرفتن تمام عمر بهتر است ۲۱۹
حفاظت از «منکر» و «نکیر» در قبر ۲۲۱
اجر شهادت با مرگ طبیعی! ۲۲۲
عبور از «پل صراط» به‌مانند سرعت باد ۲۲۳
خندق‌ها فاصله در میان مُرابِط (نگهبان) و آتش دوزخ ۲۲۵
پاداش عبادات «مُرابط» ۲۲۸
چند فضیلت پیرامون پاسداری از مرزهای اسلامی ۲۳۰
مسایلی درباره‌ی «رباط» ۲۳۶
فضیلت نگهبانی در جهاد ۲۴۱
گواهی بهشت برای نگهبان ۲۴۴
برای نگهبان در جهاد، به تعداد انسان‌ها اجر می‌رسد! ۲۴۵
شبِ نگهبانی از روزه‌ی هزار روز و قیام هزار شب افضل است ۲۴۶
دعای رحمت برای نگهبان! ۲۴۷
بیان فضیلت ترس و خطر در جهاد ۲۵۱
باب نوزدهم ۲۵۵
فضیلت صف بستن در جهاد و ایستادن در آن ۲۵۵
بیان فضیلت تیراندازی درجهاد و گناه ترک آن، بعد از آموختن آن ۲۶۰
تیر اندازی دستور خداوند متعال است ۲۶۰
با یک تیر، سه نفر به بهشت می‌رود ۲۶۱
رسول الله ﷺ به عنوان تیرانداز ۲۶۳

تیراندازی علاج اندوه و نگرانی ۲۶۴
تیراندازی بهترین بازی است ۲۶۴
حضور فرشتگان در تیراندازی ۲۶۴
پاداش تیری که به دشمن اصابت کند ۲۶۶
صرفاً شلیک تیرباعث اجراست برابراست که به هدف برسد یا نه! ۲۶۶
از شلّیک تیر، بهشت وا جب می‌شود ۲۶۷
روشنی روز قیامت ۲۶۸
نجات از فقر و فاقه ۲۶۸
نام کمان‌های رسول‌الله ﷺ ۲۷۲
گناه ترک تیر اندازی بعد از آموختن آن ۲۷۲
باب بیست ویکم ۲۷۶
بیان فضیلت شمشیر، نیزه و سایر ابزارهای جنگی ۲۷۶
رسول‌الله ﷺ همراه با شمشیر مبعوث شده است ۲۷۷
بهشت زیر سایه‌ی شمشیرها است ۲۷۸
شمشیرها کلید بهشت هستند ۲۷۸
دو گنجینه‌ی خدایی در یمن ۲۸۰
شمشیرهای مبارک نبیّ‌الملحمة ﷺ ۲۸۲
نیزه‌های گرامی آن‌حضرت ﷺ ۲۸۳
زره‌های مبارک آن‌حضرت ﷺ ۲۸۳
کلاه‌های جنگی آن‌حضرت ﷺ ۲۸۳
باب بیست و دوّم ۲۸۷
فضیلت جرح برداشتن در جهاد و ذکر برخی از واقعات مجروحان، در میدان جهاد ۲۸۷
بیان فضیلت کُشتن کافر در جهاد ۲۹۹
بیان فضیلت حمله‌ی یک شخص یا یک جماعت کوچک، بر لشکر کلان دشمن واحکام آن ۳۰۵
چند حکایت آموزنده در این‌باره ۳۱۲
حکایت: ۱ .... ۳۱۲

حکایت: ٢ ... ٣١٣
حکایت: ٣ ... ٣١٦
حکایت: ٤ ... ٣١٧
حکایت: ٥ ... ٣١٨
حکایت: ٦ ... ٣٢٠
حکایت: ٧ ... ٣٢١
حکایت: ٨ ... ٣٢٢
حکایت: ٩ ... ٣٢٣
حکایت: ١٠ ... ٣٢٦
حکایت: ١١ ... ٣٢٦
حکایت: ١٢ ... ٣٢٧
بیان گناه فرار از میدان جهاد ... ٣٣١
مسایل اتّفاقی بین علما پیرامون فرار از معرکه‌ی جهاد ... ٣٣٢
ای فرار کننده از میدان جهاد! ... ٣٣٩
باب بیست ششم ... ٣٥١
بیان این‌که جهاد بدون نیّتِ صحیح پاداش ندارد و شرح انواع نیات ... ٣٥١
شرط قبولیّت عبادات ... ٣٥٩
حکایت ... ٣٦٠
حکم اخذ حقوق در قبال جهاد ... ٣٧٤
باب بیست هفتم ... ٣٨٤
فضایل درد سر و سایر بیماری‌ها و شهادت محسوب شدن هرگونه مرگ، در جهاد... ٣٨٤
باب بیست هشتم ... ٣٩١
بیان فضایل آرزوی شهادت و دعا کردن برای نیل آن ... ٣٩١
حکایت: اول ... ٣٩٣
حکایت: دوم ... ٣٩٤
باب بیست و نهم ... ٤١٠
فضایل شهداء ... ٤١٠

بیان فضایل و مراتب شهید ... ٤١١
فضایل شهید بی‌شمارند. اینجا فقط به بیان فضایلی‌که در علم من هستند، اکتفا می‌کنم: ... ٤١١
١- شهدا زنده هستند: ... ٤١١
٢- آرزوی خروج از بهشت برای دوباره شهید شدن ... ٤٢٥
٣- تمام گناهان شهید بخشوده می‌شوند ... ٤٢٥
٤- زیر سایه‌ی پرهای فرشتگان جای گرفتن. ... ٤٢٧
٥- ضمانت برای دخول در جنّت. ... ٤٢٧
٦- ارواح شهدا در وجود پرندگان سبز رنگ ... ٤٢٩
٧- نجات از فتنه‌ی قبر وبی هوشی روز قیامت ... ٤٣٠
٨- شفاعت هفتاد تن از اهل خانه و خانواده ... ٤٣٢
٩- نجات از هول و هراس روز قیامت. ... ٤٣٣
١٠- مغفرت شدن شهید از فرو چکیدن نخستین قطره‌ی خون و نمایان شدن مقامات او در بهشت در مقابل دیدگانش. ... ٤٣٣
١١- ملاقات با حورعین پیش از خشکیدن خون ... ٤٣٤
١٢- احساس درد به اندازه‌ی نیش پشّه و حفاظت از سکرات موت ... ٤٣٥
١٣- داخل شدن فرشته‌ها در جنّت و عرض کردن سلام به شهدا. ... ٤٣٦
١٤- رضایت و خشنودی همیشگی الله تعالی. ... ٤٣٧
١٥- برای قبولیت شهادت شرط نیست که او پیش‌تر انسانی صالح باشد ... ٤٣٨
١٦- وجه فضیلت انبیاء ﷷ از شهدا، بنابر درجه‌ی نبوّت آنان ست. ... ٤٤٠
١٧- از دواج با حور عین. ... ٤٤١
درپاره‌ای اوقات حور عین در نگاه برخی انسان‌ها در حالت بیداری نمایان می‌شود تا آنان برای حصول شهادت تلاش کنند. در این باره به حکایات زیر تو جه فرمایید!.. ٤٤٢
حکایت:١ ... ٤٤٢
حکایت: ٢ ... ٤٤٣
حکایت:٣ ... ٤٤٨
باب سی‌ام ... ٤٥٤

بیان گناه خیانت در اموال غنیمت، و این‌که اگر خاین کشته شود او شهید نیست.... ٤٥٤
خیانت در غنیمت آتش دوزخ است. ٤٥٤
٢- با ر بودن مال خیانت شده بر روی گردن خاین! ٤٥٧
٣ - کسی‌که راز خاین را مخفی نگه می‌دارد، او مانند خود خاین است.............. ٤٦٠
٤ - خیانت، آتش، ذلت وعار است، اگر چه کم با شد: ٤٦٠
مجازات اُخروی خاین در مال غنیمت ٤٦١
شرح مجازات دنیوی خائن........................ ٤٦٤
باب سی و یکم ٤٦٩
فدا کردن جان ومال به منظور آزاد سازی اسرای مسلمان از چنگ دشمن............ ٤٦٩
در بیان غزوات و سرایای رسول الله ﷺ و ذکر برخی حالات و فتوحات مسلمانان بعد از رحلت آن‌حضرت ﷺ ٤٨٣
برخی عُرفا گفته‌اند: جان‌ها بر سه قسم‌اند: ٤٨٦
تعداد غزوات و سرایا و ترتیب آن‌ها ٤٨٩
١- غزوه‌ی «ابواء»: ٤٨٩
٢- غزوه‌ی «بواط»: ٤٨٩
٣- غزوة العشيره: ٤٨٩
٤- غزوه‌ی «بدر الاولی»: ٤٨٩
٥- غزوه‌ی «بدرالکبری»: ٤٨٩
بخش‌هایی مهم از غزوه‌ی «بدر» ٤٩٠
٦- غزوه‌ی «بنی سلیم» ٤٩٨
٧- غزوه «بنی‌قینقاع» ٤٩٩
٨ - غزوه‌ی «سویق» ٤٩٩
٩ - غزوه‌ی «غطفان» ٥٠٠
١٠- غزوه‌ی «بنی سُلیم» ٥٠٠
١١- غزوه‌ی «اُحد» ٥٠٠
١٢- غزوه‌ی «حمراءالأسد» ٥٠١
١٣- غزوه‌ی «بنی‌نضیر» ٥٠٢

١٤- غزوه‌ی «ذات‌الرّقاع» ٥٠٢
١٥- غزوه‌ی «بدر صغری» ٥٠٣
١٦- غزوه‌ی «دومة‌الجُندل» ٥٠٣
١٧- غزوه ی «خندق» یا«احزاب» ٥٠٣
١٨ - غزوه‌ی «بنی‌قریظه» ٥٠٧
١٩- غزوه‌ی «بنی‌لحیان» ٥٠٨
٢٠ - غزوه‌ی «ذی‌قرد» ٥٠٨
٢١- غزوه‌ی «بنی‌المصطلق» ٥٠٨
٢٢- غزوه‌ی «حدیبیه» ٥٠٩
٢٣ - غزوه‌ی «خیبر» ٥١٠
٢٤ - عمره‌ی «قضای» ٥١٢
٢٥- فتح مکّه ٥١٣
٢٦- غزوه‌ی «حُنین» ٥١٣
٢٧ - غزوه «طائف» ٥١٤
٢٨ - غزوه‌ی «تبوک» ٥١٥
ذکر سرایای آن‌حضرت ﷺ ٥١٦
فهرست سریّه‌ها ٥١٧
داستان اوّل ٥٢١
داستان دوّم: ٥٢١
داستان سوّم ٥٢٢
داستان چهارم ٥٢٢
داستان پنجم ٥٢٣
داستان ششم ٥٢٤
داستان هفتم ٥٢٥
داستان هشتم ٥٢٦
داستان نهم ٥٢٦
داستان دهم ٥٢٨

داستان یازدهم ۵۲۸
داستان دوازدهم ۵۲۸
داستان سیزدهم ۵۲۹
داستان چهارهم ۵۲۹
داستان پانزدهم ۵۲۹
داستان شانزدهم ۵۳۰
داستان هفدهم ۵۳۰
داستان هیجدهم ۵۳۰
داستان نوزدهم ۵۳۱
داستان بیستم ۵۳۱
داستان بیست و یکم ۵۳۲
داستان بیست و دوّم ۵۳۲
داستان بیست و سوّم ۵۳۳
داستان بیست و چهارم ۵۳۴
داستان بیست پنجم ۵۳۴
داستان بیست و ششم ۵۳۶
داستان بیست و هفتم ۵۳۷
داستان بیست و هشتم ۵۳۷
داستان بیست و نهم ۵۳۷
داستان سی‌ام ۵۳۸
داستان سی و یکم ۵۳۸
داستان سی و دوّم ۵۳۸
داستان سی و سوّم ۵۳۹
داستان سی و چهارم ۵۴۰
داستان سی وپنجم ۵۴۰
داستان سی و ششم ۵۴۱
داستان سی و هفتم ۵۴۱

داستان سی و هشتم ۵۴۲
باب سی و سوّم ۵۴۶
توضیحاتی درباره‌ی «شجاعت» ۵۴۷
بیان بعضی از اسبا ب بزدلی و علاج آن ۵۴۸
یک نکته‌ی مهمّ ۵۴۹
شجاعت فوق العاده‌ی آن‌حضرت ﷺ ۵۵۳
خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ افضل الخلایق بعد النّبین سیدنا صدیق اکبر ؓ ۵۵٦
حامی دین مبین اسلام امیرالمونین سیّدنا عمر بن الخطاب ؓ ۵۵۷
الگوی حیا و غیرت سیدنا عثمان بن عفان ؓ ۵۵۹
سردمدار شجاعت امیر المؤمنین سیدنا علی بن ابی طالب ؓ ۵۵۹
سیّدنا طلحه بن عبیدالله ؓ ۵٦۰
سیّدنا زبیر بن عوام ؓ ۵٦۱
سپه سالار قادسیه سیّدناسعد بن ابی وقّاص ؓ ۵٦۳
امین الامّه سیّدنا ابوعبیده بن جرّاح ؓ ۵٦٤
سردار شهیدان، سیّدنا حمزه ؓ ۵٦۵
فدایی اسلام سیّدنا براء بن مالک ؓ ۵٦٦
سیّدنا معاذ بن عمرو بن جموح ؓ ۵٦۷
سیّدنا ابودجانه بن سماک ؓ ۵٦۷
سیّدنا ابوطلحه‌ی انصاری ؓ ۵٦۸
سیف الله سیدنا خالد بن ولید ؓ ۵٦۸
سیّدنا سلمه بن اکوع ؓ ۵٦۹
سیّدنا هشام بن عاص ؓ ۵٦۹
سیّدناعکّاشه بن محصن ؓ ۵٦۹
سیّدنا خوّات بن جبیر ؓ ۵٦۹
سیّدنا عمرو بن معدیکرب ؓ ۵۷۰
سیّدنا عکرمه بن ابی حهل ؓ ۵۷۰
سیّدنا طلیحه بن خویلد ؓ ۵۷۱

سیدنا عبدالله بن زبیر رضی الله عنه ۵۷۳
سیّدنا عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب رضی الله عنه ۵۷۳
سیّدنا عبدالله بن حنظله انصاری رضی الله عنه ۵۷۴
سیّدنا ضحّاک بن سفیان ین عوف رضی الله عنه ۵۷۴
سیّدنا ضرار بن ازور رضی الله عنه ۵۷۴
سیدنا ضرار بن خطاب رضی الله عنه ۵۷۵
بطل اسلام سّدناجُلَیبیب رضی الله عنه ۵۷۵
بطل اسلام سیّدنا عبدالله بن سعد بن سرح رضی الله عنه ۵۷۶
بطل اسلام سیّدنا قعقاع بن عمرو رضی الله عنه ۵۷۶
بطل اسلام سیّدنا حکیم بن جبله رضی الله عنه ۵۷۶
سوید بن غفله جعفی رحمه الله ۵۷۷
ابومحمد عبدالله بطّال تابعی رحمه الله ۵۷۷
فاتح اروپا موسی بن نُصیر رحمه الله ۵۷۹
مهلّب بن ابی صفره رحمه الله ۵۸۰
قهرمان مغرب ابن فتحون رحمه الله ۵۸۱
امیرالمؤمنین معتصم بالله ۵۸۲
امیرالمومنین هادی رحمه الله ۵۸۲
امیرالمومنین امین الرّشید ۵۸۳
محدّث فرزانه احمدبن اسحاق بخاری سمرماری رحمه الله ۵۸۳
داستان شگفت‌انگیز هفت پهلوان ۵۸۵
پایان کتاب ۵۹۶
بخش اول ۵۹۶
بخش دوم ۶۰۶
بیان آداب جهاد، تدابیر و تاکتیک‌های جنگی ۶۰۶
نکاتی مفید از دانایان ۶۱۳

ابن نحاس

برگردان فارسی

ناشر

ابواحمد